



احتجاج

متن و ترجمه کتاب شریف

♦ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی

♦ مترجم : بهرام جعفری

جمع‌داری شد

ش. اموال: ۶۱۶۶۷

ترجمه و متن کتاب شریف

احتجاج

تألیف

شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی؛

از علمای اوائل قرن ششم

مركز تحقیقات کامیاب علوم اسلامی
مجلد اول

مترجم: بهراد جعفری

ناشر: دارالکتب الإسلامیہ

طبرسی، احمد بن علی، قرن ۶ ق.

[الاحتجاج علی اهل اللجاج، فارسی]

ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج / تألیف جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب

طبرسی؛ مترجم بهراد جعفری... تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۸۱.

ج ۲: نمونه.

ISBN 964 - 440 - 292 - 8 (دوره).

ISBN 964 - 440 - 290 - 1 (ج ۱) ۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

نمایه.

۱. اسلام - احتجاجات، ۲. شیعه - احتجاجات، الف. جعفری، بهداد، ۱۳۴۵ -

مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: الاحتجاج علی اهل اللجاج.

۲۹۷/۴۷۹

۳۰۴۱ الف ۲ ط / ۲۲۸/۴ BP

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران

۴۰۶۸۸ - ۸۱ م

کتابخانه	
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۰۲۴۸۳۶
تاریخ ثبت:	

نام کتاب: احتجاج (جلد ۱)

مؤلف: شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی

مترجم: بهراد جعفری

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۸۱ هـ ش

صفحه و قطع: ۶۶۷ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه

لیتوگرافی: موعود



ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۶۲۰۴۱۰ فاکس: ۳۹۱۶۹۴۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ISBN 964 - 440 - 290 - 1

شابک ۱ - ۲۹۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴

ISBN - SET 964 - 440 - 292 - 8

شابک دوره‌ای ۸ - ۲۹۲ - ۴۴۰ - ۹۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن مترجم :

کتابی که در اختیار خواننده گرامی قرار دارد متنی تصحیح شده و ترجمه‌ای ساده و روان از کتاب شریف «الإحتجاجُ عَلَى أَهْلِ اللُّجَاجِ» تألیف دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی - أعلی الله مقامه الشریف - از علمای قرن ششم است .

این مرد بزرگوار از جمله مفاخر علما و دانشمندان امامیه بوده و شخصیت او از کتاب پربار و ذقیمتش نیک هویدا است ، کتابی که حاوی بخشهای گوناگون از احتجاجات چهارده معصوم ، از رسول گرامی اسلام تا وجود مبارک حضرت صاحب العصر والزمان - صلوات الله علیهم أجمعین - می باشد .

روش مؤلف علیه السلام در کتاب بدین صورت است که ضمن ایراد عقاید حقّه از لسان معصومین علیهم السلام شیوه بحث با مخالفین چه از اهل لجاج و چه دیگران را گوشزد می کند ، و بطور کلی مجموعه کتاب روش صحیح احتجاج و بحث را تعلیم می کند ، و مرحوم مؤلف در مقدمه کتاب استناد به آیه کریمه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» نموده و روش نیکوی مجادله را گوشزد می کند .

در این باب مرحوم علامه شعرانی در زیرنویس تفسیر أبوالفتح مطلبی را نگاشته اند که برای روشن شدن مطلب آنرا عیناً از همانجا نقل می کنم ، ایشان فرماید : «حُكْمًا گویند : أقسام علم منطق از جهت ماده پنج است : أول آنکه ببرهان و دلیل یقینی مطلبی را بر دیگری ثابت کنند . دوم آنکه بدلیل ظنی و مرغوب . سوم آنکه بمسلّمات خصم وی را مُجاب کنند بوجه نیکو . چهارم آنکه

مغالطه کنند و بسخنان باطل بر خصم فائق گردند ، پنجم آنکه بشعر و تخیل حُجَّت آورند . خداوند بسه وجه اَوَّل امر فرمود ، چون مغالطه و شعر مناسب اثبات اصول و فروع دین نیست . اَوَّل فرمود : سوی پروردگار خویش خوان بعقل و دلیل و حکمت ، و آنرا حُکْمًا بُرْهَان گویند ، دوم بدلیل ظَنّی و مرغوب و موعظه و پند ، و آنرا حُکْمًا خُطَابَه گویند ، و از این دو گذشته مجادله در سخن و اِسکات مخالف را بوجه نیکو کن ، و آنرا حُکْمًا جَدَل گویند ، و این از معجزات علمی قرآن است .

باری این کتاب شریف از ابتدای تألیف تاکنون گذشته از محتوا به جهت اینکه مؤلف آن استاد ابن شهر آشوب رحمته الله (صاحب مناقب) شخصیت بزرگوار جهان تشیع بوده ، پیوسته مورد توجه همگان قرار داشته است .

متن کتاب همچنانکه در مقدمه مؤلف بزرگوار نیز مذکور است جهت جلوگیری از اطناب ، عاری از سند حدیث و سلسله روایات و بطور کلی نقل سند می باشد ، بجز احادیث منقول از تفسیر امام حسین عسکری علیه السلام ، ولی متن آن منقول از مصادر بحار الأنوار می باشد .

باری در ترجمه این کتاب شریف از تمام امکانات کمال استفاده را بردم ، امکاناتی همچون نسخه های متعدد ، نفس مصادر ، شرح علمای امامیه ، و در آخر ، از همه تعلیماتی که از محضر استاد معظم علی اکبر غفاری - آئده الله تعالی - آموخته بودم کمال بهره را بردم و همچنانکه از ابتدا آرزوی من بود تمامی آنها را در ذیل احادیث نگاشتم ، چه آنها که در محضر ایشان تعلیم دیده بودم و چه آنها که در ذیل کتب حدیثی نگاشته بودند .

در اعراب و ضبط لغات و مفاهیم متن عربی از نکاتی که در بیانات مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار یا مرآة العقول یا در کتب دیگر آمده بود غافل نشدم و همه را منظور داشتم .

در این ترجمه تا حد امکان در توضیح مطالب و روان و ساده و شیرین بودن عبارات و الفاظ کوشیده‌ام، و در این راه در مکانهای مختلف آنگونه که مقتضی بود هم کلمه به کلمه ترجمه نمودم و هم برای بیان مطلب و توضیح مقصود و روشن کردن حقیقت بطور کلی مطلب را شرح دادم، و در هر کجا نیازی به بیان و توضیح بود در میان پرانتز () یا در زیرنویس بعنوان شرح و توضیح نقل نمودم، تا اجمال و تعقیدی باقی نماند و تنها به ترجمه متن حدیث اکتفا نکردم، ضمناً مطالبی که مرحوم علامه شعرانی در اصول عقاید ذیل شرح مرحوم ملا صالح مازندرانی بر اصول و روضه کافی نگاشته بودند در حد امکان از آن بهره برده و مطالب را بصورت مترجم در زیرنویس آوردم، و ذکر این نکته قابل توجه است که در معدودی از موارد که مطالبی علمی بود و مربوط به دسته‌ای خاص، اجباراً آنها را به عربی در زیرنویس آوردم.

و در موارد مختلف اعم از اعراب و متن حدیث از فاضل گرانقدر جناب آقای حسین استادولوی - رحمه الله - پرسش نمودم و ایشان نیز دریغ نداشتند، با این همه از تمام مطالعه کنندگان گرامی تقاضا دارد که اگر خطا یا لغزشی در ضبط کلمات یا در ترجمه دیدند بر ما منت گذاشته و آگاه فرمایند، چرا که امر خطیر بود و بضاعت من ناچیز.

در خاتمه خدا را از صمیم جان شکر می‌گویم که توفیق خدمت در این راه را به من ارزانی داشت، امید که حق این سپاس را بدرستی بجای آورم تا مشمول زیادتى که وعده الهی است گردم و خدمات بیشتری را به انجام برسانم. آمین یا رب العالمین.

بهراد جعفری

۲۱ دی ماه ۱۳۸۱ ش

۷ ذوالقعدة ۱۴۲۳ ق

﴿گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلف و ارزیابی کتاب﴾

صاحب کتاب الذریعه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی رحمته الله در ذیل عنوان کتاب می نویسد : «الاحتجاج علی أهل اللجاج تألیف شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی ، استاد رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب السروی است که او در سنه ۵۸۸ وفات یافته ، پس مؤلف از دانشمندان قرن پنجم است که اوائل قرن ششم را نیز درک نموده است - تا آنجا که فرماید : - تمام مرسلات در کتاب از احادیث مستفیض مشهور اجماعی بر مخالف و موافق می باشد ، و کتاب فوق الذکر از جمله کتب معتبره ای است که معتمد تمام علمای اعلام همچون علامه مجلسی رحمته الله و محدث حرّ عاملی رحمته الله و مانند آندو بزرگوار می باشد» .

در کتاب شریف أمل الأمل در بخش ثانی آن می گوید : «أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و مؤلف کتاب احتجاج بر أهل لجاج ، که کتاب خوب و کثیر الفوائد می باشد ، و مرحوم مؤلف روایت می کند از سید عالم و عابد أبو جعفر مهدی بن أبی حرب الحسینی المرعشی ، و او

از شیخ بزرگوار أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد دوریستی^(۱)، و او از پدرش محمد بن أحمد دوریستی، و او از شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، و برای مؤلف در نقل حدیث طُرُق دیگر، و هم تألیفات دیگری نیز هست.

و در مستدرک الوسائل می نویسد: «ابن شهر آشوب روایت می کند از شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبي طالب الطبرسی که از تألیفات او است: کتاب احتجاج معروف، ضمناً شاگرد او ابن شهر آشوب در معالم العلماء می گوید: «شیخ و استاد من أحمد بن علی الطبرسی تألیف نموده است کتاب «کافی را در علم فقه» (کافی در فقه شیعه) و آن کتاب خوبی است و همچنین «کتاب احتجاج» و «مفاخرة الطالبیه» و «تاریخ الأئمة» و فضائل الزهراء علیها السلام و «کتاب الصلاة».

یکی دیگر از تألیفات او «تاج الموالید» است که آنرا تنها صاحب أعیان الشیعه نقل کرده و گفته است: «از او سید نسبیه أحمد بن محمد بن المهنا بن علی بن المهنا العبیدلی معاصر علامه حلی^(ع) در کتاب خود «تذکرة النسب» نقل می کند، ولی شیخ أحمد بن أبي ظبية البحرانی در کتاب خود «عقد اللآل فی مناقب النبی والآل» آنرا منسوب به امین الإسلام أبي علی فضل بن حسن طبرسی صاحب تفسیر می کند، و این اشتباه یا از عبیدلی سرزده است یا از بحرانی، و اینکه این خطا از عبیدلی که معاصر با مؤلف می باشد بسیار بعید و دور است. و صاحب روضات الجنات می نویسد: «شیخ فاضل و محدث مبرور أبو منصور أحمد بن علی بن أبي طالب الطبرسی از بزرگان و اجلاء علمای متقدمین شیعه است، و او از اهل ساریه مازندران است، چنانکه شاگرد او ابن شهر آشوب به همان بلد منسوب می باشد».

و در ادامه در مورد کتاب احتجاج گوید: «کتاب احتجاج در میان طائفة شیعه مشهور و معروف و معتبر است، و مؤلف محترم آنچه را که از احتجاجات رسول اکرم ﷺ و حضرات ائمه طاهرات جمع آوری نموده را در این مجموعه شریفه ضبط کرده است».

و سیدبزرگوار ابن طاووس (متوفی سنه ۶۴۴ هـ) در فصل ۵۶ کتاب کشف المحجّه مطالعه آنرا به پسرش توصیه نموده و می گوید: «و کتاب الاحتجاج لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي».

﴿اشتباه در انتساب کتاب﴾

صاحب کتاب «لؤلؤة البحرين» می نویسد: «برخی از متأخرین أصحاب ما در نسبت دادن کتاب احتجاج به ابوعلی طبرسی رحمته الله مؤلف تفسیر مجمع البیان اشتباه نموده اند، و از جمله ایشان: محدث امین استرآبادی، و پیش از او صاحب رساله مشایخ الشیعه، و پیش از او دانشمند متقدم محمد بن ابی جمهور أحسانی در کتاب غوالي اللثالی است». و از جمله اشخاصی که در این باره اشتباه و غفلت نموده اند: دانشمند معظم قاضی نور الله شهید در مجالس المؤمنین است، در این کتاب (مجلس پنجم در ذیل حالات ابو حمزه ثمالی) می نویسد: «و شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب احتجاج از ابو حمزه نقل نموده که او گفت: - تا آخر».

﴿معرفی نسخه‌هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده﴾

- ۱ - نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه السلام ، خط نسخ ۲۲ سطری ، سال تحریر ۸۸۴ هجری قمری ، عدد اوراق ۲۱۶ ، واقف آن شخصی به نام ملاعلی طول ۲۵ ، عرض ۱۸ سانتیمتر ، که با تلاش برادر عزیز و گرامی جناب آقای عبدالله غفرانی بدست این حقیر رسید ، خداوند توفیقش را افزون فرماید .
- ۲ - نسخه خطی کتابخانه مرحوم ملک ، به شماره ۲۱۶۴ ، مربوط به سنه ۱۰۶۹ .

- ۳ - نسخه‌ای به خط کرمعلی بن محمدباقر کرمانی پاریزی سیرجانی مشهدی ، به خط نسخ ، مربوط به سنه ۱۳۱۸ ق ، دارای حواشی به خط نستعلیق است که متعلق به کتابخانه مرحوم ملک می‌باشد .
- ۴ - نسخه خطی مربوط به کتابخانه ملک ، به خط نسخ به قلم محمد بن محمد علی خاوری ، مربوط به سنه ۱۰۶۹ قمری می‌باشد .

كما بهالة آستان قدس
ويژه خطي



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم وما توفيقنا الا بالله عليه توكلنا
الحمد لله المتعالي عن صفات المخلوقين المنزه عن نعوت الناعين المبرأ مما لا يليق بجلاله
الموقع عن الرذال والفناء بوجوب الهيبة الذي يستعبد للخلائق بحجب ما توفيقنا عليه
من نعايه وترادف عليه لدير من حيسن بلايه وتتابع من اياديه وعواطفه وتفاقم
من مواهبه وعوارفهم عن الاحصاء عذها وفاق عن الاحاطة بها مبدد ها وخرست
اليسن الناطقين بالشكر عليها عن اذ او ما وجب من حقها وليد او اشهد ان لا اله الا الله
وحد لا شريك له شهادة يتقبلها ميزان العارفين وتبين وجوههم يوم الدين واشهد
ان محمدا عبده المصطفى ورسوله المجتبي خاتم الرسل والانبياء وسيد الخلائق كلم والاصفياء
وان وصيه علي بن ابي طالب خير وصي وصي وخير امام وولي وان العروة الطاهرة خير العروة
الاية الهادية الاشاعرة انشاء الله في بلاوة وجهه على عباده بهم تمت علينا نعمته وعلت
اختيارهم للبرية اظهارا للطف وحكمة وانارة للاعلام عدله ورحمة فارتاحت بهم غلة
العبيد وزهق ما ظل كل مستلهم غيبه بان عصمهم من الذنوب وبراهم من العيوب جنفا
منه للشرائع والاحكام وسباسة لم وهبه لاهل المعاصي والاثام وزجر اعن القاسم و
الكتاب وردعا عن الظلم والنواصب وتاديبا لهم لاهل العتو والعدوان ودفعنا لما يدعوا
اليه واعي الشيطان ولم يملهم سدى يلاحقه بقدر الحجة ولا يلين عليهم في دينه المحجة ولم
يجعل اليوم اختيانه ليعلم بانهم لا يعلون اسرا ولا ولا نه عز وجل استعال عن فعل شيء الا بحسب
مثل مكلف ما لا يستدي العباد اليه وقدره نفيه عن ان يشرك به في الاختيار حيث قل
وزيكه تخلق ما يشاء وتختار ما كان لهم اللين سبحانه الله وتعالى عما يشركون ان الذي
وعاني الي قاليف هذا الكتاب بنو عبد مل جماعة من الاصحاب عن طريق الحاج جواد عن سبط
الجبال الروان كان حقا وقولهم ان النبي والاية عليه وعليهم السلام لم يجادوا لولا ولا استجلوا
ولا شققة اجارة بل نهوهم عنه وعابوه ذابا على كتاب يحتوي على ذكر عمل من مجاوزاتهم
في الزرع والاصول مع اهل الخلاف وذوي المنقول قد جادوا فيها بطي من الكلام



وبلغوا غلبة كل حرام وانهم عليهم السلام اما نهوا عن ذلك الصغائر واليائين من اهل القصور
عن بيان الدين دون المبرزين في الاجتهاد الغالبين لاهل اللجاج فانهم كانوا مامورين
من قبلهم بقاومة المفسوم ومداوله الكلام فعملت بذلك منازلهم وارتفعت درجاتهم وشهرت
فضائلهم وانا ابتدي في صدر الكتاب بفصل ينطوي على ذكر ايات من القرآن التي لم يستمع فيها
بعض الانبياء بحاجة ذوي العبد وان يشتمل ايضا على غلة اخبار في فضل الذاتين عن دين الله
التوم ومبراهمة المستقيم بالحق القاهرة والبراهين الباهرة نشرع في طرف من مجازات النبي
والاية عليهم السلام وربما ياتي في اشياء كلامهم كلام جماعة من الشيعة حيث يقتضي الحال
ذكرة ولا فاني في اكثر ما نورد من الاخبار باسنادها اما لوجود الاجماع عليه او ساقطه لما
كانت العقول الميرة او لا شتبارهم في اليعود والكتب من المخالف والمؤلف الا ما اوردته عن ائمة
مجهولين لبعض العسكري عليه السلام فانه ليس في الاشتباه على حد ما يسواه وان كان مشتملا على
مثل الذي قد مرناه فلا جد ذلك فذكرت اسنادا في اول جزء من ذكره ونغيب لان جميع ما روي عن
لغات رتبة باسناد واحد من حملة الاخبار التي ذكرها عليه السلام في تفسيره والله المستعان

فما قصدناه وهو حبيبنا ونعم الهكيل
والله اعلم بالصواب وقد قال الله تعالى في محرابه محمد اقبل الله عليه واله وجادلهم
بالتقوى اقبلهم وقال عز من قائل ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن وقال الم تر الى
الذي جاج ابراهيم في ربه الا انه قال سبحانه وتم حكاية عن ابراهيم عيا ايضا لما اجتمع على عبادة
الكوكب المعروف بالزهر وعبدوا الشمس والقمر جميعا برزوا لها واطاعوها وادفوا لها
وعلى خدعهم واثباتهم مجد لها واطاعوا لها وكذا نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض
فايكون من الوقين الي قوله وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه وغير ذلك من الايات التي
فيها الامر بالاجتهاد وسياتي ذكر شرحها في موضعها ان شاء الله تعالى عن النبي صلى الله عليه وآله
عن المحدثين في دين الله على لسان سبعة نبيا الاخبار في فضل العلماء في اكثر من ان يحصى
او يحصى كما نذكر كل فائده في ذلك ما جرت به السيرة في العالم العابد ابو جعفر مهدي بن محمد الحسيني

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نبوة انسانية وسنة في ذلك الزمان كما هو الحق والصدق صلوات الله عليه ومن ثم
جميع الناس وبلادهم لهم وسكنهم بهم ومظهر من ان كل شئ مقتدره وبغيره وبصيرة
ضمهم فقلوه ومنهم اخذوه فقلوه يكونه عندنا الشاهد ذلك اذ عين وعلمه من لا يواظب عليه
المذاهب اليهم وهم متباينون حليهم من لغواتهم من موهلة ومجاسة وما اذ به
مولاد ومذبح واطر وساء ولا يفتقدون في النوبة البراء والعداوة ولولته يكن على انهم
لهذا المذاهب معتقدون في ارضون هذه الدلالة لكننت واعنت وكيف يطيب قلب
او يزوج في الدين لاحدان يعظم في الدين من عوا خائف ما يقتدانه الحق وما سواه طبا
تؤمن في التعظيمات والكرامات الى بعد الغايات واقفي الزبانيات وهل مرت مثل
عادة او عنت عليه ان لا يرون ان البرمانية لا تفتد الى من خلفها من الغرور ما عنت
في الديانة ومحبتها في الولاية ولا تنجح له الى ذلك المذبح والتعظيم لا تمنع غاياته واقفي طبا
بل تبرمه وتعاديه وتجرب في جميع الاحكام بحريته ولا حجب ولا افرار ولا علقه وهذا هو
على ان الله تعالى خرق في هذه الحساب العادات وقلب الخيلات ليتبين من تعظيم من انهم
شرف رتبة هذه الفضيلة تزيد على الفضائل وتوفي على جميع الفضائل المنان وكفاها
لا يواظب انا ارجا قطع هذا الكتاب على كلام السيد المار تضي علم الحادي قدام الله - ذو
رب العالمين والقلوة على خير خلقه وانه الطيبين الطاهرين وسينا الله ونعمه نول

وفع المعين انفق الفراغ من النسخة المباركة في يوم الث

تاسع من شهر رجب المعظم سنة

وشتي

سنة من الهجرة النبوية
على يد ائمة ائمة الساجد المثلث
عاجي محمد باقر مستوفى
والسيد
و

مراد باق في مرق
لما لا يصح علمه

الشيخ تاج الدين

تاج الدين

الملا محمد باقر

تري

كل لا يغيث لك ولا يغيثه ولا يستد ولا ضلوا فلك غير مقتدر منهم واكثر وهم يقتلوا اما شدة
طاعته وان في الدنيا موافق له غير مخالفه معانده في الحال ان يكونوا ضلوا ذالك
من دواعي الدنيا فان الدنيا عند غير هذه الطائفة موجودة وعند طائفة مغلوبة ولا تفي واستغناء
فان الثانية هي فيهم لا خوف من جهة ولا سلطان لهم وكل خرف انما هو ضلوا فليسوا الا
الذين في ذلك هو الامر الغريب العجيب الذي لا ينفذ مثله الا مشيئة الله وقدرته القدوس
تفادى للصلاب ونحوها رتبها الرقاب وليس من حمل هذه المرتبة او يتجاهلها فقامت بها وهو
ان يقول ان الفلك في عظيم غير فرق الشبهة فلكا القوي ليستطاع عظمته ويغتنموا واهتم حرفة
وخرجوا من الطبيعة بل هي ان هؤلاء القوم من غير النبي صلى الله عليه واله وسلم كل عظمته
الله لا يدرى الله وسلم فلا بد من ان يكون له عندنا ما يثبت عظمتنا وكبرنا واذا انصاف الى القرابة
وهو الدنيا والعفة والعلم زاد الاخلال والاكرام لزيادة استبانة جارية هذه الشبهة
انسانا انما انما عليه السلام في شجرهم وحسبهم وقراباتهم من النبي صلى الله عليه واله وسلم
كانت لكثير منهم عبادات ظاهرة وزهاده في الدنيا بادية ومجاهدة جميلة وصفات حسنة من قدام
عليه السلام من ولد النبا من رضوان الله عليه فادانوا من جماع على عظيمهم ونبوة مدافعتهم
الاستناعات في الاعراض والاستدفاع بكمالها من الاعراض والامراض وما وجدنا من استبانة
في هذا الشك الا من الذي اجمع على عظمته واعظامه واجلاله من ايرضوف القصة عبري في
لما يجري الباقر الصادق الكاظم والارض استلوا الله عليهم لجمعهم لا بد من عدم ذكرنا من حقا
وهو ما دام عظمته من لامة ويعرض عنه خرق من عظمته وقدرته لا ينفذ في الاجلال ولا
الى الغاية التي يتشبه بها في كبرها وانما فضل هذه الجملة ملحوظا معلوم لعقلنا على كل
ونحن ناس كيننا عنه ونظرا من كل عظم ومقدور العزة ليعلم ان الذي ذكرناه هو الحق الواضح
نحوه هو الاصل الواضح وبعد معلوم ضرورة ان الباقر الصادق ومن يليهما من ائمة الجاهدين
الله عليهم اجمعين كانوا في الدنيا والاعتقاد وما يقصرون به حالهم وهم اهلها وما يذهب
مخالفتهم الامامية وان اظهرنا في ذلك فلا شك ولا شبهة على من خفي انهم امر بكم نواي مد
الفرق المجمع على عظمهم والتقرب الى الله تعالى بهم وكيف يعرض رب فيما ذكرناه ومعلوم ضرورة

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مثل تكليف الايمان به وندوة نفسه عن زيارته احذنه الاحتياط حيث قال في بعض
 ما يشاء ويختار ما كان له لخير من محبان الله تعالى عما يشركون ثمران الذي دعا الى التاميم
 الكتاب عدول جماعة من اصحاب من طريق الحاج جواد عن سبيل الجلال وان كان ضايقا وقيما ان السبيل
 والامامة لم يجادوا قط ولا استعملوه ولا شيعته فيه اجازوا بل هم صمد عنه وعابوه ورايت على كتاب
 علي كرهل من محاد التمس في الفروع والاصول مع اهل الخلاف وقد انقضت بجادلوا فيها ما مضى من الكلام
 وبما غابا بكل كلام فانما هو من ذلك تضعف المسالك من اهل البصر عن البيان في الدين ^{المعرب}
 في الاحتجاج القائلين لاهل الكناج فانهم كانوا من مريد من قدام عبادته المحصور من اوله الكلام
 بقوله من الله وطرفه من جوابهم فاقترحت فضائلهم واما استدل في صدر الكتاب بفصل نظري على ذكر
 آيات من القرآن التي اوضحها فيها بعض الانبياء بحاجة ذوي العز والتميز على عدة اجاب في فصل
 من من الله القويم من صراط المستقيم بالحق القاهرة والبراهين المباشرة ثم شرع في ذكر طرف من محاد لا
 والامامة عليه وعليهم السلام من بما ياتي في هذا كلامهم كلام جماعة من الشيعة حيث تقطع الحال ذكره
 ولا تاتي في اكثر ما ياتي من الاخبار باسناد اما لوجود الاحتجاج اليه بل هو افضله ما دلت العقول بيدا
 في السيرة والكتب من مخالفات المؤلف الا ما اوردته عن ابي جهم الحسن بن علي العسكري عليه السلام ليس
 الاستمرار على هذا سواه وان كان شتما على مثال الذي قد ساء فلا حول في ذلك ذكرت اساده في اواخر
 ذلك قد عرفت لان جميع ما روي عنه مما روي عنه باسناد واحد من جملة الاخبار ان قد ذكره عليه
 في تحصيله واسمه المتعاضد اقتضاء وهو حسننا ونعم الكل في ذكر طرف من امر الله في كتابه العزيز
 الحاج والجلال الذي هو احسن وفضل الله قال الله في كتابه محاضرا فيه محصله وحكمة وما تضمنه

انما قل شئ يعتقدونه ويحفلونه ويصحبونه وينالونه منصرفا بقية ومن خلة
 لم يكونوا عليهم السلام عنهم بذلك راضين وعليه مقرين لا بولعهم بسب
 تلك المذاهب لهم وهم منها بريون خاليون ونفوا ما بينهم من مصلحة وبعد
 سنة وملازمة وموالاته ومصاناة ومدح وايراث ونساء ولا بدلوها بالدم والقر
 وتبرؤة والعداوة فلم يكونوا عليهم السلام هذه المذاهب معتقدون وبها راى
 لبان لنا واتقوا ولولم يكن لهذه الدلالة لكانت رافضة وكيف يطيب قلب عامل او
 في الدين للعدل ان يعظم في الدين من هو على خلاف ما يعتقدون فالحق وما سواه باطل ثم يتقوا في تعين
 والكلمات التي بعد الغايات واقصى النهايات وهل جرت بمثل ذلك عارة او وضعت عليه
 سنة اكل برون الامامية لا تنفقت الممنوع منها من العترة وجار من جارتها في الدنيا
 ومجتهد في تولايه ولا تسخ لم يشي من المرح والقظم فضلا عن غايته واقصى نهايته بل تبر
 منه وتغاديه بجزية في جميع الاحكام يجري من الانساب له ولا يحب ولا تراه ولا خلقة
 وهذا يوقظ على ان الله تعالى حرق في هذه العبادة العادات وقتل الجبال ليستين عد
 عظيم من رتبهم وشريف مرتبتهم هذه نفيلة تزيدها الفضائل متوقفا على جميع خصاياه
 فليست بغير كونها بها لا ليعا ومن انما راجا والحمد لله رب العالمين قطعنا هذا الكتاب
 كل يوم السبعين لله قد سواه وجهه ربه ربه رب العالمين والصلاة على خير خلقه
 والله الصاهرين قد تم هذا الكتاب المبارك المسمى في منتصف شهر الرابع من سنة
 التساحة من العشر السابع من الحجاز في شهر ربيع الثاني يقال لها مشهد الرضا على سائر
 العالين من الحجة والنساء على يد اقر العقر او تراب اقدم الفضلاء والصالحين
 محمد بن محمد بن خاوي

تجار بنون

اطاعة بالغ في معاد

القطب العظمى

لا تسخ لا تسخ

رنا

تعارف

الاعمال

لا

انما قل شئ يعتقدونه ويحفلونه ويصحبونه وينالونه منصرفا بقية ومن خلة
 لم يكونوا عليهم السلام عنهم بذلك راضين وعليه مقرين لا بولعهم بسب
 تلك المذاهب لهم وهم منها بريون خاليون ونفوا ما بينهم من مصلحة وبعد
 سنة وملازمة وموالاته ومصاناة ومدح وايراث ونساء ولا بدلوها بالدم والقر
 وتبرؤة والعداوة فلم يكونوا عليهم السلام هذه المذاهب معتقدون وبها راى
 لبان لنا واتقوا ولولم يكن لهذه الدلالة لكانت رافضة وكيف يطيب قلب عامل او
 في الدين للعدل ان يعظم في الدين من هو على خلاف ما يعتقدون فالحق وما سواه باطل ثم يتقوا في تعين
 والكلمات التي بعد الغايات واقصى النهايات وهل جرت بمثل ذلك عارة او وضعت عليه
 سنة اكل برون الامامية لا تنفقت الممنوع منها من العترة وجار من جارتها في الدنيا
 ومجتهد في تولايه ولا تسخ لم يشي من المرح والقظم فضلا عن غايته واقصى نهايته بل تبر
 منه وتغاديه بجزية في جميع الاحكام يجري من الانساب له ولا يحب ولا تراه ولا خلقة
 وهذا يوقظ على ان الله تعالى حرق في هذه العبادة العادات وقتل الجبال ليستين عد
 عظيم من رتبهم وشريف مرتبتهم هذه نفيلة تزيدها الفضائل متوقفا على جميع خصاياه
 فليست بغير كونها بها لا ليعا ومن انما راجا والحمد لله رب العالمين قطعنا هذا الكتاب
 كل يوم السبعين لله قد سواه وجهه ربه ربه رب العالمين والصلاة على خير خلقه
 والله الصاهرين قد تم هذا الكتاب المبارك المسمى في منتصف شهر الرابع من سنة
 التساحة من العشر السابع من الحجاز في شهر ربيع الثاني يقال لها مشهد الرضا على سائر
 العالين من الحجة والنساء على يد اقر العقر او تراب اقدم الفضلاء والصالحين
 محمد بن محمد بن خاوي

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله المتعالی عن صفات المخلوقین، المنزه عن نعوت الناعتین، المبرء مما لا یلیق بوحْدانیَّتِهِ، المرتفع عن الزوال والفناء بوجوب إلهیَّتِهِ، الَّذی استعبد الخلائق بحمْدِهِ ما تواتر علیهِمْ مِنْ نِعَمائِهِ، وترادف لَدَیْهِمْ مِنْ حُسْنِ بَلَائِهِ، وتتابع مِنْ أیَادِهِ وَعَوَاطِفِهِ، وتفاقم مِنْ مَوَاهِبِهِ وَعَوَارِفِهِ، جُمَّ عَنِ الإحصاءِ عَدَدُهَا، وَفَاقَ عَنِ الإحاطَةِ بِهَا مَدَدُهَا، وَخَرِسَتْ أَلْسُنُ النَّاطِقِینَ بِالشُّکْرِ عَلَیْهَا عَنْ أَدَاءِ مَا وَجَبَ مِنْ حَقِّهَا وَلَدَیْهَا. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، شَهَادَةً یَثْقُلُ بِهَا مِیزَانُ الْعَارِفِینَ، وَتَبْیَضُ بِهَا وُجُوهُهُمْ یَوْمَ الدِّینِ؛ وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُصْطَفَى وَرَسُولُهُ الْمُجْتَبَى، خَاتَمَ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِیَاءِ وَسَیِّدُ الْخَلَائِقِ كُلِّهِمْ وَالْأَصْفِیَاءِ وَأَنْ وَصِیَّهُ عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلِیْهِ السَّلَامُ خَیْرُ وَصِیٍّ وَصِیٍّ وَخَیْرُ إِمَامٍ وَلیٍّ، وَأَنَّ عِثْرَتَهُ الطَّاهِرَةَ خَیْرُ الْعِثَرَةِ الْأُمِّیَّةِ الْهَادِیَّةِ الْاِثْنِ عَشَرَ، أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ، وَحُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ.

«بنام خداوند بخشاینده مهربان»

حمد و ستایش خداوندی را سزااست که از صفات موجودات برتر، و از وصف شارحان منزّه، و از مراتب مخلوق (ناتوانی، نیاز، محدودیت) و هر آنچه در خور یکتایی او نیست بدور است، به موجب خدائیش زوال و فنا ندارد، آن هیبتی که سراسر هستی را وادار نموده تا بر نعمتهای بی پایان، و بیوستگی حسن تدبیر، و تناوب احسان و نعمات او را شکر و سپاس کنند. همان نعماتی که از شمار خارجند و آگاهی از آنها محال است.

و شهادت می دهیم که هیچ معبودی نیست جز الله، یکتا است و بی انباز. آن شهادتی که ترازوی اهل معرفت در روز جزا بدان سنگین، و رویشان سفید گردد. و شهادت می دهیم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنده برگزیده و فرستاده منتخب، و خاتم رسولان و انبیاء، و آقا و سید همه خلایق و انتخاب شدگان و اصفیاء است. و نیز گواهی می دهیم که وصی او علی ابن ابی طالب بهترین وصی و امامی است که به رهبری و ولایت سفارش و وصیت گردیده. و اینکه عترت پاکیزه او - که بهترین خاندانند - سرپرستان هدایتگر؛ همان دوازده پیشوای راهنمایند. آنان امین خداوند در زمین و حجتهای او بر بندگانند.

بِهِمْ نَعَتْ عَلَيْنَا نِعْمَتَهُ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ، اخْتَارَهُمُ الرَّبُّ لِلْبَرِّيَّةِ إِظْهَاراً لِلطُّفْلِ وَحِكْمَتِهِ، وَإِنَارَةً
لِلْإِعْلَامِ عَدْلِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَأَنْزَا حَتَّ بِهِمْ عِلَّةُ الْعَبِيدِ، وَزَهَقَ بَاطِلُ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ عَنِيدٍ، بِأَنْ
عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، حِفْظاً مِنْهُ لِلشَّرَائِعِ وَالْأَحْكَامِ، وَسِيَّاسَةً لَهُمْ، وَ
هَيْئَةً لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْآثَامِ، وَزَجَرًا عَنِ التَّغَاشُمِ وَالتَّكَالُفِ، وَرَدْعاً عَنِ التَّنَظُّمِ وَالتَّوَاتُؤِ،
وَتَأْدِيباً بِهِمْ لِأَهْلِ الْعُتُوِّ وَالْعُدْوَانِ، وَدَفْعاً لِمَا تَدْعُو إِلَيْهِ دَوَاعِي الشَّيْطَانِ، وَلَمْ يَهْمِلْهُمْ سُدَى
بِلَا حُجَّةٍ، فِيهِمْ مَعْصُومٌ: إِمَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ، أَوْ غَائِبٌ مَكْتُومٌ، لِكَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ
حُجَّةٌ بَعْدَ الْحُجَّةِ، وَلَا يَلْتَبِسُ عَلَيْهِمْ فِي دِينِهِ الْمَحْجَّةُ، وَلَمْ يَجْعَلْ إِلَيْهِمْ اخْتِيَارَهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ أَسْرَارَهُ، وَلَا نَهْ عَزَّ وَجَلَّ مُتَعَالٍ عَنِ فِعْلِ شَيْءٍ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ، مِثْلُ تَكْلِيفِ مَا
لَا يَهْتَدِي الْعِبَادُ إِلَيْهِ، وَقَدْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنْ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ أَحَدًا فِي الْإِخْتِيَارِ حَيْثُ قَالَ: «وَرَبُّكَ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».

توسط ایشان نعمت را بر ما تمام کرده و کلمه و سخنش را بر ما چیره ساخته است. آنان را
برای ما برگزیده تا لطف و حکمتش را بر همه نمایان، و بیرقهای عدل و رحمتش را آشکار
و روشن سازد. پس توسط ایشان علت و دلیل بندگان دور شد، و باطل هر متکبر
سرکشی رو به نابودی گرائید. آری خداوند برای حفظ دستورات دین، مصلحت-
اندیشی، و دغدغه‌ای که برای گناهکاران داشت، امامان را مقام عصمت بخشید تا مانع
ظلم و دشمنی و جور و یورش شده، و آمادگی لازم در برابر متکبران و دشمنان را داشته،
مانع تبلیغ داعیان شیطان شوند.

و خداوند بندگان را بیهوده و بی حجت نگذاشته، و همیشه در میان آنان حجتی
است ظاهر و مشهور، یا غایب و پنهان، تا مردم را بر خدا هیچ بهانه‌ای نباشد، و راه
راست دینش مشکوک و ملتبس نگردد. و انتخاب خود را به آنان و امگذاشت، زیرا
می‌دانست که از اسرار او بی‌خبرند، و خداوند بدور از هر فعل ناروایی همچون تکلیف
بندگان بدانچه راهنمایی نشده‌اند می‌باشد، و خود را در انتخاب و گزینش از شریک منزّه
ساخته، در آنجا که فرماید: «و پروردگار تو آنچه خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند [اما]
آنان را [توان] برگزیدن نیست. پاک و منزّه است خدای، و از آنچه انباز می‌گیرند برتر
است - قصص: ۶۸».

ثُمَّ إِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ، عُدُولُ جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَصْحَابِ عَنْ طَرِيقِ الْحِجَاجِ جِدًّا، وَعَنْ سَبِيلِ الْجِدَالِ وَإِنْ كَانَ حَقًّا، وَقَوْلُهُمْ: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَالْأُمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُجَادِلُوا قَطُّ، وَلَا اسْتَعْمَلُوهُ، وَلَا لِلشَّيْعَةِ فِيهِ إِجَازَةٌ، بَلْ نَهَوْهُمْ عَنْهُ وَعَابُوهُ»، فَزَارَيْتُ عَمَلَ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى ذِكْرِ جُمْلٍ مِنْ مُحَاوِرَاتِهِمْ فِي الْفُرُوعِ وَالْأُصُولِ مَعَ أَهْلِ الْخِلَافِ وَذَوِي الْفُضُولِ، قَدْ جَادَلُوا فِيهَا بِالْحَقِّ مِنَ الْكَلَامِ وَبَلَّغُوا غَايَةَ كُلِّ مِرَامٍ، وَأَنْتَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا نَهَوْا عَنْ ذَلِكَ لِضَعْفَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مِنْ أَهْلِ الْقُصُورِ عَنْ بَيَانِ الدِّينِ دُونَ الْمُبَرِّزِينَ فِي الْاِحْتِجَاجِ، الْغَالِبِينَ لِأَهْلِ الدَّلَاجِ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا مَأْمُورِينَ مِنْ قِبَلِهِمْ بِمَقَاوِمَةِ الْخُصُومِ وَمُدَاوَلَةِ الْكُلُومِ، فَعَلْتُ بِذَلِكَ مَنَازِلَهُمْ، وَارْتَفَعْتُ دَرَجَاتُهُمْ، وَانْتَشَرَتْ فَضَائِلُهُمْ.

وَأَنَا أَبْتَدِئُ فِي صَدْرِ هَذَا الْكِتَابِ بِفَصْلِ يَنْطَوِي عَلَى ذِكْرِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا بَعْضَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُحَاجَّةِ ذَوِي الْعُدُونِ، وَيَسْتَمِيلُ أَيْضًا عَلَى عِدَّةِ أَخْبَارٍ فِي فَضْلِ الذَّالِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ الْقَوِيمِ وَصِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ، بِالْحُجَجِ الْقَاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ.

باری آنچه مرا به تألیف این کتاب واداشت، عدول و فروگزاری گروهی از اصحاب از بحث و گفتگو و جدال به حق بود، با این استدلال که «پیامبر و ائمه (علیهم السلام) هرگز بحث و جدل نکرده، و آنرا بکار نبستند، و شیعیان نیز در آن مجاز نبوده بلکه ایشان را از آن نهی کرده و عیب داشته و انتقاد نموده‌اند». در نتیجه به تألیف کتابی پرداختم که حاوی خلاصه‌ای از گفتگوهای ایشان (علیهم السلام) در فروع و اصول با مخالفان و اهل فضل باشد، که در آن با شیوه‌ای نیکو و درست در کلام مجادله شده، و به پایان برده‌اند. و فقط ممنوعیت ایشان مشمول ضعفا و مساکینی می‌شود که گفتارشان در بیان دین قاصر است، نه افراد مبرز و برتر در بحث و فاتحان میادین احتجاج با اهل لجاج. زیرا این افراد از طرف آن بزرگواران (علیهم السلام) مأمورند که در برابر دشمنان مقاومت نموده و بحث کنند. پس بدین سبب مقام و منزلتشان برتری یافته و درجات و اعتبارشان رفیع گشته و فضائلشان انتشار یافت.

باری من مقدمه را با فصلی آغاز نمودم که شامل تعدادی از آیات قرآن است که انبیاء مأمور به احتجاج با بدخواهان شده‌اند. و نیز کتاب مشتمل بر شماری اخبار در فضیلت مدافعان از دین قویم خدا و راه مستقیم او با دلایل پیروزمندانه و براهین خیره‌کننده است.

ثم نَشْرَعُ فِي ذِكْرِ طَرَفٍ مِنْ مُجَادَلَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . وَرُبَّمَا يَأْتِي فِي أَثْنَاءِ كَلَامِهِمْ كَلَامٌ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ حَيْثُ تَقْتَضِي الْحَالُ ذِكْرَهُ . وَلَا نَأْتِي فِي أَكْثَرِ مَا نُورِدُهُ مِنَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ ، إِمَّا لِيُجُودَ الْإِجْمَاعُ عَلَيْهِ ، أَوْ مُوَافَقَتِهِ لِمَا دَلَّتِ الْعُقُولُ عَلَيْهِ ، وَلَا شَتِهَارِهِ فِي السَّيَرِ وَالْكَتُبِ مِنَ الْمَخَالِفِ وَالْمُؤَالِفِ ؛ إِلَّا مَا أُوْرِدَتْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْأَشْتِهَارِ عَلَى حَدِّ مَا سِوَاهُ ، وَإِنْ كَانَ مُشْتَمِلًا عَلَى مِثْلِ الَّذِي قَدْ مَنَاهُ ، فَلِأَجْلِ ذَلِكَ ذَكَرْتُ إِسْنَادَهُ فِي أَوَّلِ جُزْءٍ مِنْ ذَلِكَ دُونَ غَيْرِهِ ، لِأَنَّ جَمِيعَ مَا رَوَيْتُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا رَوَيْتُهُ بِإِسْنَادٍ وَاحِدٍ مِنْ جُمْلَةِ الْأَخْبَارِ الَّتِي ذَكَرَهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِهِ . وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ فِيهَا قَصْدُنَا ، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ .



سپس به قسمتی از مجادلات پیامبر ﷺ وائمه علیهم السلام پرداختم ، وگاهی بین کلام آن بزرگواران ، به اقتضای حال ، گفتار تنی چند از شیعیان به میان آمد .
و اسناد بسیاری از اخبار را بدلائلی چون اجماع ، عقل ، و تواتر در کتب فریقین نیاوردم . بجز احادیث امام حسن عسکری علیه السلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود ، هرچند از نظر محتوی مانند آنها است . و اسناد آنرا فقط در اولین جزء آن آوردم ، چون اسناد باقی احادیث وارده از آن امام همان اسناد اولی بود که از تفسیر آن جناب نقل نمودم . و خداست که باید از او بر آنچه قصد نموده‌ام یاری خواست ، و او ما را کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است .

«فَصُلِّ فِي ذِكْرِ طَرْفٍ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ مِنَ الْحِجَابِ وَالْجِدَالِ»
 «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، وَفَضَّلَ أَهْلَهُ»

قال الله تبارك وتعالى في كتابه مخاطباً محمداً نبيه ﷺ: «وَجَادِ لَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»
 . وقال عز من قائل: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». وقال الله تعالى: «الْمُ
 تَرَى إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ - الْآيَةَ». وقال سبحانه وتعالى حكايةً عن إبراهيم عليه السلام
 أيضاً لما احتج على عبدة الكوكب المعروف بالزهرة، وعبدة الشمس والقمر جميعاً بزوالها
 وانتقالها وطلوعها وأفولها على حُدُوثها وإثبات مُحدث لها وفاطِرِ إياها: «وَكَذَلِكَ نُرِي
 إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: - وَتِلْكَ حُجَّتُنَا
 آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ»، وغير ذلك من الآيات التي فيها الأمر بالاحتجاج، وسَيأتي
 ذِكْرُ شرحها في مواضعها إن شاء الله تعالى.

«آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه‌ای نیکو داده»

«و از آنان طرفداری نموده»

خداوند تبارک و تعالی در قرآن خطاب به پیامبر خود فرموده: «وَبَا أَنَانَ بِهِ
 شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن - نحل: ۱۲۵». و نیز فرموده: «وَبَا أَهْلَ كِتَابٍ
 جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله مکنید - عنکبوت: ۴۶».
 و نیز فرموده: «آيَا نُنْكَرُ سِتِي بِهِ أَنْ كَسَ كَبَا إِبْرَاهِيمَ دَرِبَارَةً هَسْتِي پَروردگارَش
 گفت وگو و ستیزه می‌کرد - بقره: ۲۵۸».

و همچنین در داستان ابراهیم - وقتی بر پرستندگان ستاره زهره و ماه و خورشید
 احتجاج به زوال و انتقال و طلوع و افول آنها نمود که اینها نشان از حدوثشان دارد و اینکه
 آنها را موجب و آفریننده‌ای است - فرموده: «وَبَدِينِ سَانَ إِبْرَاهِيمَ رَا مَلَكُوتِ آسَمَانِهَا
 و زمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم خود و یگانگی پروردگار را دریابد] و تا از اهل یقین
 باشد - انعام: ۷۵»، تا آنجا که فرموده: «و اینها حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش
 دادیم - انعام: ۸۳». و آیات دیگری که در آن امر به گفت‌وگو و احتجاج فرموده، که
 بخواست خداوند متعال شرح هر کدام از آنها در جای خود خواهد آمد.

۱- وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا». وَأَمَّا الْأَخْبَارُ فِي فَضْلِ الْعُلَمَاءِ فَهِيَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُعَدَّ وَتُحْصَى، لَكِنَّا نَذْكُرُ طَرَفًا مِنْهَا:

۲- فَمِنْ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ الدُّورِيسْتِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ- الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَشْرَاطَادِيُّ الْمُفَسِّرُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَأَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ- وَكَانَا مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ- قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «أَشَدُّ مِنْ يَتِيمٍ الْيَتِيمُ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَأَبِيهِ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ، وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ، وَلَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ، أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا، عَالِمًا بِعُلُومِنَا، وَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا، الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حِجْرِهِ، أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَأَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى».

مركز تحقیق و کامپیوتر علوم اسلامی

۱- از پیامبر گرامی اسلام ﷺ روایت شده که فرمود: ما در تبلیغ دین خدا به زبان هفتاد پیامبر مجادله کننده ایم.

و اما خبرهایی که در فضل دانشمندان آمده از شمار خارج است، ولی ما متذکر قسمتی از آنها می شویم.

۲- و از این موارد روایتی است که شیخ بزرگوار صدوق رَحِمَهُ اللَّهُ به اسناد مذکور در متن از امام حسن عسکری رَحِمَهُ اللَّهُ از پدران گرامش از رسول خدا ﷺ آورده که فرموده: «ناگوارتر از یتیمی فرد بی مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده، و توان وصول به او را ندارد، و پاسخ مسائل مورد نیازش را نمی داند، پس بدانید که شیعه ما دانای به علوم ماست، و افرادی که - به دلیل عدم دیدار - از علم ما بی خبر مانده اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند. بدانید جایگاه کسی که هدایت و ارشاد نموده و دستورات و شرائع ما را تعلیم می کند همراه ما در گروه انبیاء در اعلیٰ علیین خواهد بود.

۳- و بهذا الإسناد، عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام قال: «قال علي بن أبي طالب عليه السلام: مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا، عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا، فَأَخْرَجَ ضَعْفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى رَأْسِهِ تاجٌ مِنْ نُورٍ يَصْضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ الْعَرَصَاتِ، وَحُلَّةٌ لَا يَقُومُ لِأَقْلٍ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَذَائِرِهَا، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا عِبَادَ اللَّهِ! هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَسْتَبِثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُورِهِ الْجَنَانِ! فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عِلْمُهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا، أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا، أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ».

۴- و بهذا الإسناد، عن أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام قال: «قال الحسن بن علي عليه السلام: فَضْلُ كَافِلِ يَتِيمِ آلِ مُحَمَّدٍ - الْمُنْقَطِعِ عَنْ مَوَالِيهِ، النَّاشِئِ فِي تِيهِ الْجَهْلِ، يُخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ وَيُوضِحُ لَهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ - عَلَى فَضْلِ كَافِلِ يَتِيمٍ يُطْعِمُهُ وَيَسْقِيهِ، كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى السُّهَى».

۳- به سند مذکور در متن از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرموده: هر که پیرو و شیعه ما بوده و عالم به دستورات ما باشد، و پیروان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده ایم خارج سازد، روز قیامت تاجی از نور بر سر دارد و تمامی اهل آن ساحت را روشن سازد، و نیز جامه‌ای دارد که تمام دنیا با ذره‌ای از رشته و نخ آن برابری نمی‌کند. سپس نداکننده‌ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمد است!!

و بدانید افرادی که در این سرا با توسل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته‌اند در آن سرا نیز به کمک نور او از تمام عرصه‌ها به بهشت‌های دور رهنمون شوند. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، و قفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه‌ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه و همه را از آن عرصه‌ها خارج می‌سازد.

۴- به سند مذکور در متن از امام حسن علیه السلام نقل است که فرموده: فضیلت کسیکه یتیمی از آل محمد را - که از والیانش دور افتاده و گرفتار حیرت جهل شده - کفالت و سرپرستی کرده و از تاریکی جهل بیرون سازد و مشتبهات او را برطرف نماید، همچون فضیلت خورشید بر «سُها» - کم‌سوترین ستاره - است.

۵- و بهذا الإسناد، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيمًا قَطَعْتُهُ عَنَّا مُحْتَنِنًا بِاسْتِنَارِنَا، فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَهَدَاهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ، الْمَوَاسِي لِأَخِيهِ، أَنَا أَوْلَى بِالْكَرَمِ مِنْكَ. اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجَنَانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عِلْمَهُ أَلْفَ أَلْفٍ قَصْرٍ، وَضُمُوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ لَهَا مِنْ سَائِرِ النِّعَمِ».

۶- و بهذا الإسناد، عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ يُضِيءُ لِلنَّاسِ، فَكُلُّ مَنْ أَبْصَرَ بِشَمْعَتِهِ دَعَا لَهُ بِخَيْرٍ، كَذَلِكَ لِعَالِمٍ مَعَهُ شَمْعَةٌ يُزِيلُ ظُلُمَةَ الْجَهْلِ وَالْخَيْرَةِ، فَكُلُّ مَنْ أَضَاءَتْ لَهُ فَخَرَجَ بِهَا مِنْ حَيْرَةٍ، أَوْ نَجَا بِهَا مِنْ جَهْلٍ، فَهُوَ مِنْ عَتَقَانِهِ مِنَ النَّارِ، وَاللَّهُ يُعَوِّضُهُ عَنْ ذَلِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ لِمَنْ أَعْتَقَهُ مَا هُوَ أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الصَّدَقَةِ بِمِائَةِ أَلْفٍ قِنْطَارٍ عَلَى غَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ، بَلْ تِلْكَ الصَّدَقَةُ وَبِالْ عَلَى صَاحِبِهَا، لَكِنْ يُعْطِيهِ اللَّهُ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ رَكْعَةٍ، [يُصَلِّيَهَا] مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْكَعْبَةِ».

۵ به سند مذکور در متن از امام حسین علیه السلام نقل است که فرموده: هر کس کفالت یتیمی از ما - که رنج غیبت، ارتباطش را از ما بریده - را بر عهده گیرد و با علوم ما او را همراهی و کمک کند تا ارشاد و هدایت شود، خداوند عز و جل به او فرماید: «ای بنده کریم من! که به برادرت یاری نمودی، من به کرم از تو سزاوارترم، ای فرشتگانم برای او در بهشتها به تعداد هر حرفی که تعلیم داده هزار هزار قصر قرار دهید. و در خور آن قصرها نیز از سایر نعمتها بدان بیافزاید.

۶- به سند مذکور در متن از امام باقر علیه السلام نقل است که فرموده: عالم همچون شمع - بدستی است که به مردم روشنی می بخشد. و مشمول دعای خیرشان گردد. فرد عالم دارای شمع علم و حکمتی است که تاریکی جهل و حیرت را نابود می سازد، پس هر که بکمک آن روشنی، از جهل رهیده و از اسارت آن خلاصی یابد، به حساب فرد عالم از آزاد شدگان آتش است، و خداوند به تلافی آن به تعداد هر تار موی کسی که آزاد نموده، بیشتر و بهتر از صدقه صد هزار قنطار کسی که در غیر راه خدا خرج نموده به او دهد، بلکه این صدقه برای صاحبش موجب وبال و گرفتاری است، ولی خداوند به او چیزی عطا فرماید که از پاداش صد هزار رکعت نماز در مقابل کعبه برتر و بهتر باشد.

۷- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثُّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَارِيَّتَهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ، أَلَا فَنَ انْتَصَبَ لِدَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ يَمْنَنُ جَاهِدَ الرُّومَ وَالتُّرُكَ وَالْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ شِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ».

۸- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِسْنَادٍ الْمُنْتَقَدِّمِ قَالَ: «قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيمٍ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ، لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمَّةُ ذَاتِ نَفْسِهِ فَقَطْ، وَهَذَا هُمَّةٌ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَائِهِ، لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ [يَدِ] إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ فَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ [أَلْفِ] عَابِدٍ وَأَلْفِ أَلْفِ عَابِدَةٍ».

۹- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: نِعْمَ الرَّجُلُ كُنْتَ هِمَّتَكَ ذَاتُ نَفْسِكَ، وَكَفَيْتَ النَّاسَ مَوْوَنَتَكَ، فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ

۷- به سند مذکور در متن از امام صادق علیه السلام نقل است که فرموده: علمای شیعه ما همچون مرزداران، مانع یورش شیاطین به شیعیان ناتوان شده، و جلوی غلبه ناصبان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید هر که اینگونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهاد کننده با روم و ترک و خزَر، هزاران بار بیشتر است، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم آنان.

۸- وبه اسنادی که گذشت از امام کاظم علیه السلام نقل است که فرموده: فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما - که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد - برآید، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت تر از هزار عابد است. زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است.

۹- وبه اسنادی که گذشت از امام رضا علیه السلام نقل است که فرموده: روز قیامت به عابد گویند: «آفرین! چه آدم خوبی! خودت را نجات دادی و هیچ کاری به دیگران نداشتی. پس داخل بهشت شو. آگاه باشید که فقیه کسی است که خیرش را به همه

أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، وَوَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جَنَّاتِ اللَّهِ تَعَالَى، وَحَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى، وَيُقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِإِيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِضَعْفَاءِ مُحِبِّهِمْ وَمَوَالِيهِمْ، قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ. فَيَقِفُ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فَنَاماً وَفَنَاماً - حَتَّى قَالَ عَشْرًا - وَهُمْ الَّذِينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ، وَأَخَذُوا عَنْهُ أَخَذَ عَنْهُ وَعَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَانْظُرُوا كَمْ فَرْقٌ مَا بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ».

۱۰- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ مَنْ تَكْفَّلَ بِإِيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْمُتَقَطِّعِينَ عَنْ إِمَامِهِمْ، الْمُتَحَيِّرِينَ فِي جَهْلِهِمْ، الْأُسَارَى فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ، وَفِي أَيْدِي النَّوَاصِبِ مِنْ أَعْدَائِنَا، فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ، وَقَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدِّ وَسَاوِسِهِمْ، وَقَهَرَ النَّاصِبِينَ بِمُجْجَعِ رَبِّهِمْ وَدَلَائِلِ أَعْمَتِهِمْ، لِيُفَضِّلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى الْعَابِدِ بِأَفْضَلِ الْمَوَاقِعِ، بِأَكْثَرِ مِنْ فَضْلِ السَّمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ وَالْحُجُبِ عَلَى السَّمَاءِ، وَفَضْلُهُمْ عَلَى هَذَا الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى الْخَفِيِّ كَوَكَبٍ فِي السَّمَاءِ».

مردم می‌رساند، و از دست دشمنانشان می‌رهاند. و برای آنان نعمتهای بهشت خدایی را تمام و کمال دریافت می‌کند، و رضوان الهی را برایشان بدست می‌آورد. و به فقیه گفته شود: ای سرپرست ایتام آل محمد، دوستدار ضعیفای شیعه و موالی آنان، بایست تا شفاعتت را مشمول هر که از تو تحصیل کرده و دانشی آموخته، نمایی، پس می‌ایستد و گروه گروه؛ تا ده گروه صدهزار نفری را وارد بهشت می‌کند، و ایشان همان افراد علم آموخته و شاگرد او تا روز قیامتند، حال تفاوت میان دو جایگاه [عابد و فقیه] را بنگرید!

۱۰- و به اسنادی که گذشت از امام جواد علیه السلام نقل است که فرموده: بدرستی هر که سرپرستی یتیمان آل محمد - همانها که از امامشان دور افتاده و در حیرت جهل غوطه‌ور و در دستان دشمنان ناصبی ما اسیرند - را برعهده گیرد و ایشان را نجات داده و از سرگردانی برهاند، و شیاطین را با دفع و سوسه‌هایشان مغلوب سازد، و بر ناصبیان [دشمنان اهل بیت علیهم السلام] توسط حجتهای پروردگار و دلایل امامانشان چیره شود، مقام و منزلتش نزد خداوند به بهترین وجهی بر شخص عابد برتری و فضیلت یابد، فضیلتی بر مراتب بالاتر از فضل آسمان بر زمین و عرش و کرسی و پرده‌های آسمان، و برتری این جماعت بر گروه عابدان همچون فضیلتی است که ماه شب بدر بر کم‌سوترین ستاره آسمان دارد.

۱۱- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا مَنْ يَتَّقِي بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَالْمُنْقِذِينَ لِبُضْعَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ أَرْمَةً قُلُوبَ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ، كَمَا يَمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا، أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۱۲- وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ: يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ بِضُعَفَاءِ مُحِبِّينَا وَأَهْلِ وَلَا يَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تَيْجَانِهِمْ، عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجٌ [بهاء]، قَدْ انْبَثَتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَدُورِهَا مَسِيرَةٌ ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، فَشُعَاعُ تَيْجَانِهِمْ يَنْبَثُ فِيهَا كُلُّهَا، فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ يَتِيمٌ قَدْ كَفَلُوهُ، وَمِنْ ظُلْمَةِ الْجَهْلِ أَنْقَذُوهُ وَمِنْ حَيْرَةِ التَّيْبِ أَخْرَجُوهُ، إِلَّا تَعْلَقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوَارِهِمْ، فَرَفَعَتْهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتَّى يُحَادِثُوا بِهِمْ فَوْقَ الْجِنَانِ، ثُمَّ تُنَزِّلُهُمْ عَلَى مَنَازِلِهِمُ الْمُعَدَّةِ فِي جَوَارِ أَسَاتِدَتِهِمْ وَمُعَلِّمِيهِمْ، وَبِحَضْرَةِ أَيْمَتِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا إِلَيْهِمْ يُدْعَوْنَ،

۱۱- وبه اسنادی که گذشت از امام هادی علیه السلام نقل است که فرموده: اگر در پس غیبت امام قائم علیه السلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند، و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می شدند. لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می کنند، همچون ناخدای کشتی که سکان آن را در دست دارد. این گروه همان شخصیت های برتر و افضل در نزد خداوند با عزت و جلال می باشند.

۱۲- وبه اسنادی که گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: روز قیامت علمای شیعه ما عهده دار محبین و اهل ولایت ناتوان ما می باشند، و در حالی پا در آن ساحت گذارند که نور از تاج سرشان می تابد، و بر سر هر کدام تاجی زیباست، و این انوار در تمام عرصه و سرای قیامت تا مسیر سیصد هزار سال پخش می شود، و پرتو نور آن تاجها، تمام صحنه قیامت را در بر می گیرد. و در آنجا تمام یتیمانی که کفالتشان را بر عهده داشته، و از تاریکی جهل رهایش ساخته، و از حیرت گمراهی خارجشان کرده، با پرتوی از آن نور مرتبط شده، و چنگ انداخته و بالا روند تا روبروی بالای بهشت رسند، آنوقت هر کدامشان را در منازل از پیش تعیین شده در کنار اساتید و معلمینشان

وَلَا يَبْقَى نَاصِبٌ مِنَ النَّوَاصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شُعَاعِ تِلْكَ التَّيْجَانِ إِلَّا عَمِيَتْ عَيْنُهُ، وَصَمَّتْ أُذُنُهُ، وَأَخْرَسَ لِسَانُهُ وَتَحَوَّلَ عَلَيْهِ أَشَدُّ مِنْ هَلَبِ النَّيْرَانِ، فَيَحْمِلُهُمْ حَتَّى يَدْفَعَهُمْ إِلَى الزَّبَانِيَةِ فَيَذْعُوهُمْ إِلَى سِوَاءِ الْجَحِيمِ».

۱۳- وَقَالَ أَيْضاً أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِنْ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسَاكِينَ، مُوَاسَاتُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ مُوَاسَاةِ مَسَاكِينَ الْفُقَرَاءِ، وَهُمْ الَّذِينَ سَكَنَتْ جَوَارِحُهُمْ، وَضَعُفَتْ قُوَاهُمْ عَنْ مُقَاتَلَةِ أَعْدَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ يُعَيِّرُونَهُمْ بِدِينِهِمْ، وَيُسَفَّهُونَ أَحْلَامَهُمْ، أَلَا فَنَ قُوَاهُمْ بِفَقْهِهِ وَعِلْمِهِ حَتَّى أَزَالَ مَسْكَنَتَهُمْ ثُمَّ يَسْلُطُهُمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ الظَّاهِرِينَ: النَّوَاصِبِ، وَعَلَى الْأَعْدَاءِ الْبَاطِنِينَ: إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتُهُ، حَتَّى يَهْزِمُوهُمْ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَذْودُوهُمْ عَنْ أَوْلِيَاءِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى تِلْكَ الْمَسْكَنَةُ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ فَأَعْجَزَهُمْ عَنْ إِضْلَالِهِمْ، فَضَى اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ قَضَاءً حَقًّا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۴- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَوَّى مَسْكِنًا فِي دِينِهِ، ضَعِيفًا فِي مَعْرِفَتِهِ عَلَى نَاصِبٍ مُخَالِفٍ فَأَفْحَمَهُ، لَقَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ يُدْنَى فِي

فرو آورده، و به خدمت امامانی که بسوی آنان می خواندند حاضر نمایند. و پرتو نور این تاجها، دشمنان اهل بیت را کور و کور و لال نموده و به سوی آتش سوق دهد.

۱۳- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: جمعی از دوستداران آل محمد علیه السلام [از نظر علمی] مسکین و فقیرند، همان گروهی که در برابر دشمنان ما ناتوان بوده، و مورد اعتراض و ملامت و طعن مخالفان واقع می شوند، بنابراین یاری و مساعدت نمودن به این فقرا افضل و برتر از کمک کردن به فقرای معمولی بی مال و ثروت است. و هر که از این جماعت دستگیری نموده، و با سلاح علم و برهان در برابر دشمن نیرو بخشد، و فقر و عجز آنان را بر طرف نموده و بر دشمن چیره گرداند، خداوند متعال نیز آنان را پیوسته در مقابل دشمنان - از شیاطین انس و جن - پیروز نموده، و عجز و ناتوانی را بر مخالفینشان مستولی فرماید.

۱۴- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: هر کس بنده عاجز از علم و معرفتی را تقویت نموده و در برابر دشمن تجهیز و غالب نماید، خداوند نیز به وقت بازپرسی در قبر، این کلمات را به او تلقین

قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ رَبِّي، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَعَلِيٌّ وَلِيِّي، وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي، وَالْقُرْآنُ بِهِجْتِي وَعُدَّتِي، وَالْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي. فَيَقُولُ اللَّهُ: أَدْلَيْتَ بِالْحُجَّةِ فَوَجَّبتُ لَكَ أَعَالِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَلَهُ رِياضِ الْجَنَّةِ.

۱۵- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ اخْتَصَمَ إِلَيْهَا امْرَأَتَانِ، فَتَنَازَعَتَا فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ، إِحْدَاهُمَا مُعَانِدَةٌ، وَالْأُخْرَى مُؤْمِنَةٌ، فَفَتَحَتْ عَلَى الْمُؤْمِنَةِ حُجَّتَهَا، فَاسْتَظْهَرَتْ عَلَى الْمُعَانِدَةِ فَفَرِحَتْ فَرَحًا شَدِيدًا - فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فَرَحَ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتَظْهَارِكَ عَلَيْهَا أَشَدُّ مِنْ فَرَحِكَ، وَإِنَّ حُزْنَ الشَّيْطَانِ وَمَرَدَّتِهِ بِحُزْنِهَا عَنْكَ أَشَدُّ مِنْ حُزْنِهَا، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: أَوْجِبُوا لِفَاطِمَةَ بِمَا فَتَحَتْ عَلَى هَذِهِ الْمِسْكِينَةِ الْأَسِيرَةِ مِنَ الْجِنَانِ أَلْفَ أَلْفٍ ضِعْفٍ مَا كُنْتُ أَعْدَدْتُ لَهَا، وَاجْعَلُوا هَذِهِ سُنَّةً فِي كُلِّ مَنْ يَفْتَحُ عَلَى أُسِيرٍ مَسْكِينٍ فَيَغْلِبُ مُعَانِدًا مِثْلَ أَلْفِ أَلْفٍ مَا كَانَ لَهُ مُعِدًّا مِنَ الْجِنَانِ.

فرماید: الله پروردگار من، و محمد پیغمبر او، و علی بن ابی طالب جانشین پیغمبر است، و کعبه، قبله من، و قرآن مایه سعادت و خوشبختی من است، و اهل ایمان برادران من هستند.

آنگاه از جانب خداوند خطاب می‌رسد که: سخن حق را اظهار کردی و اعتقاد صحیح را بیان نمودی، پس مقام و منازل رفیع بهشت را برایت واجب نمودم. در این حال قبر او تبدیل به یکی از باغهای خوش منظره بهشت می‌گردد.

۱۶- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: روزی دو زن که با هم در مسأله‌ای مذهبی اختلاف داشتند بخدمت حضرت فاطمه علیه السلام رسیده و نظرشان را اظهار نمودند، آنگاه آنحضرت علیه السلام دلیل و برهان خود را مطابق عقیده آنکه اعتقادش ضحیح و ادعایش درست بود اقامه نمود، و پس از مشاهده سرور و خوشحالی زن مؤمنه بدو فرمود: خوشحالی فرشتگان به سبب ظهور و غلبه حق، بیش از شادی تو بوده، و حزن و اندوه شیطان و یارانش بیش از حزن و اندوه آن زنی است که در عقیده باطل خود مغلوب شده، و پروردگار به فرشتگان دستور می‌دهد به جهت این عمل برای فاطمه هزار هزار برابر آنچه تهیه دیده بودم مهیا کنند. و این قانونی است همیشگی برای هر که موجبات پیروزی و غلبه بنده‌ام را [بر معاند و ناصب] فراهم کند.

۱۶ - وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ حَمَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ هَدِيَّةً - فَقَالَ لَهُ : أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ أَنْ أُرَدَّ عَلَيْكَ بِدَلِّهَا عِشْرِينَ ضِعْفًا : عِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، أَوْ أَفْتَحَ لَكَ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ تَقْهَرُ فُلَانًا النَّاصِبِيَّ فِي قَرِيَّتِكَ ، تُنْقِذُ بِهِ ضُعْفَاءَ أَهْلِ قَرِيَّتِكَ ؟ إِنْ أَحْسَنْتَ الْاِخْتِيَارَ جَمَعْتُ لَكَ الْأَمْرَيْنِ ، وَإِنْ أَسَأْتَ الْاِخْتِيَارَ ، خَيْرُكَ لَنَا خُذْ أَيُّهُمَا شِئْتَ .

فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَوَابِي فِي قَهْرِي لِذَلِكَ لِنَاصِبٍ ، وَاسْتِثْقَاذِي لِأَوْلِيكَ الضُّعْفَاءِ مِنْ يَدِهِ ، قَدَرُهُ عِشْرُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَلْ أَكْثَرُ مِنَ الدُّنْيَا عِشْرِينَ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةً !

فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ اخْتَارَ الْأَدُونَ ! بَلْ اخْتَارُوا الْأَفْضَلَ : الْكَلِمَةَ الَّتِي أَقْهَرُ بِهَا عَدُوَّ اللَّهِ ، وَادَّوَدَهُ عَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ . فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ أَحْسَنْتَ الْاِخْتِيَارَ . وَعَلِمَهُ الْكَلِمَةُ ، وَأَعْطَاهُ عِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، فَذَهَبَ فَأَقْحَمَ الرَّجُلَ ، فَأَتَّصَلَ خَبْرُهُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُ إِذْ حَضَرَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ! مَا رَبِحَ أَحَدٌ مِثْلُ رِبْحِكَ ، وَلَا اكْتَسَبَ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْدَاءِ مِثْلُ مَا اكْتَسَبْتَ : مَوَدَّةَ اللَّهِ أَوَّلًا ، وَمَوَدَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَانِيًا ، وَمَوَدَّةَ الطَّيِّبِينَ مِنْ أَهْلِهَا ثَالِثًا ،

۱۶ - وبه اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است : امام حسن مجتبیٰ علیه السلام به کسیکه هدیه‌ای برایش آورده بود فرمود : آیا مایلی در مقابل آن ، بیست برابرش بتو بدهم ، یا مطالبی به تو بیاورم که بر فلان فرد ناصبی چیره شده و گروهی از مردم گمراه و ساده لوح را از تبلیغات شوم او نجات دهی ؟ واگر حُسن انتخاب داشته و آنرا که بهتر است برگزینی برایت هر دو را جمع می‌کنم . وگرنه در تشخیص بهتر خطا کنی ، و در هر حال در انتخاب یکی از آن دو مخیر خواهی بود . آئورد گفت : آیا اجر و ثواب من در غلبه بر دشمن حق ، و نجات مردم از شر تبلیغات و سخنانش به اندازه ارزش بیست هزار درهم است ؟ حضرت فرمود : نه ، بلکه ارزش آن عمل برابر با هزار هزار قیمت همه دنیا است . گفت : پس چطور امر بی ارزش و پست تر را برگزینم ، بلکه آندیگر را انتخاب می‌کنم . امام علیه السلام فرمود : در اختیاری که داشتی بهترین را برگزیدی . پس آن مطالب را به او آموخته و بیست هزار درهم نیز بدو عطا فرمود . باری آن مرد ، پس از بازگشت به شهر خویش با آن فرد ناصبی مباحثه و جدال نموده و او را ساکت و مجاب کرد . خبر این پیروزی به امام علیه السلام رسیده و در ملاقات بعدی به او فرمود : هیچکس مانند تو در عمل و کسب سود نبرد ، کاری کردی که موجب محبت خدا ، و پیامبر ، و جانشینان اطهار او ، و

وَمَوَدَّةُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ تَعَالَى [المُسْقَرِّينَ] رَابِعاً، وَمَوَدَّةُ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ خَامِساً، وَاکْتَسَبْتَ بِعَدَدِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا أَلْفَ مَرَّةٍ، فَهَنِينَا لَكَ هَنِيناً.

۱۷- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيعَتِنَا، الْمَوَالِينَ حِمِيَّةً لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ خَازِيهِمْ، وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ، وَيَقْضِي أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى هِمَّةَ أَمْلَاكِ الْجَنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِمْ وَدُورِهِمْ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ اللَّهُ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكاً، قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ! وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ! وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ! لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ.

۱۸- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَمَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَفَاقَتِهِ وَذُلِّهِ وَمَسْكَنَتِهِ، أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مَسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى

فرشتگان مقرب، و برادران مؤمن به تو شد، و بهره‌ای که تو بردی به اندازه تمام اهل ایمان و کفر، و بیش از مقدار هزار برابر دنیا بود. پس این نعمت بزرگ بر تو گوارا و خوش باد! ۱۷- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که: حضرت صادق علیه السلام فرموده: هر که تمام کوشش و تلاشش این باشد که شر مخالفین ما را از سر دوستان ناتوان ما کوتاه کند و ما را در شکست و کشف نقائص و نقاط ضعفشان یاری و حمایت نموده، و مقام پیامبر خدا و اهل بیت پاکش را تجلیل و تعظیم نماید، خداوند نیز به فرشتگان بهشت فرمان دهد که در ساختن قصرها و عمارات ویژه او همت گماشته، و به عدد هر سخنی که با دشمنان خدا احتجاج می‌کند، جمعی از فرشتگان مقتدر و توانا در بنای قصرهای او کار و فعالیت کنند، و آنقدر برای او عمارت و قصر مهیا شود که مقدار آنرا جز خداوند متعال نمی‌داند!

۱۸- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که حضرت رضا علیه السلام فرموده: بهترین توشه‌ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای روز فقر و نیاز و ذلت خود ذخیره می‌کند، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما، و نجات ایشان از چنگال دشمنان خدا و رسول او است. [در اینصورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند

مَوْضِعَ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ، فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ يَقُولُونَ لَهُ: مَرْحَباً طُوبَاكَ طُوبَاكَ، يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ وَيَا أَيُّهَا الْمُسْتَعَصِبُ لِلْأَمَّةِ الْأَخْيَارِ.

۱۹- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ تَلَامِذَتِهِ - لَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنَ الْمَوَالِي وَالْمُحِبِّينَ لِآلِ- مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِحَضْرَتِهِ، وَقَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ لَنَا جَاراً مِنَ النَّصَابِ يُؤْذِينَا، وَيَحْتَجُّ عَلَيْنَا فِي تَفْضِيلِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّالِثِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيُورِدُ عَلَيْنَا حُجَجاً لَا نَدْرِي كَيْفَ الْجَوَابُ عَنْهَا، وَالْخُرُوجُ مِنْهَا؟ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَبْعَثُ إِلَيْكُمْ مَنْ يُفْحِمُهُ عَنْكُمْ، وَيُصَغِّرُ شَأْنَهُ لَدَيْكُمْ. فَدَعَا بِرَجُلٍ مِنْ تَلَامِذَتِهِ وَقَالَ -: مَرُّ بِهِؤُلَاءِ إِذَا كَانُوا مُجْتَمِعِينَ يَتَكَلَّمُونَ فَتَسْمَعْ عَلَيْهِمْ، فَسَيَسْتَدْعُونَ مِنْكَ الْكَلَامَ فَتَكَلِّمْ، وَأَفْحِمُ صَاحِبَهُمْ، وَاكْثِرْ عِزَّتَهُ وَقُلْ حَدَّهُ، وَلَا تُبْقِ لَهُ بَاقِيَةً.

فَذَهَبَ الرَّجُلُ، وَحَضَرَ الْمَوْضِعَ وَحَضَرُوا، وَكَلَّمَ الرَّجُلُ فَأَفْحَمَهُ، وَصَيَّرَهُ لَا يَدْرِي فِي السَّمَاءِ هُوَ أَوْ فِي الْأَرْضِ.

که از محلّ قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده‌اند، و او را با بالهای خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده و به او می‌گویند: آفرین بر تو! خوش باد تو را، ای کسیکه دشمنان خوبان را مقهور ساخته و از ائمه اطهار خود حمایت و طرفداری می‌نمودی!

۱۹- و به اسناد گذشته نقل است: روزی گروهی از محبّین آل محمد ﷺ نزد امام حسن عسکری حاضر شده و گفتند: ای زاده رسول خدا، در همسایگی ما فردی از دشمنان اهل بیت زندگی می‌کند که پیوسته موجب آزار ما شده و در تفضیل خلفای ثلاثه بر امیرالمؤمنین علیه السلام دلائلی ذکر می‌کند که ما در پاسخ آنها می‌مانیم.

امام علیه السلام فرمود: فردی را به سوی شما می‌فرستم تا او را مجاب کرده و دلائلش را باطل نماید. سپس یکی از شاگردانش را مأمور ساخت تا در مجلس بحث آنان با فرد مزبور حاضر شده و به گفتارشان گوش دهد، و هنگامیکه از او تقاضای سخن نمودند تا حدّ امکان در بطلان سخن و پوچی اعتقاد آن فرد کوشیده و کاملاً مجابش کند.

او نیز از جای برخاسته و به همراه آنان در مجلس بحثشان حاضر گشته و بهمان شیوه امام علیه السلام وارد بحث شده و او را بسختی شکست داده و مجاب نمود.

قَالُوا: وَ وَقَعَ عَلَيْنَا مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَعَلَى الرَّجُلِ
وَالْمُتَعَصِّبِينَ لَهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْحُزْنِ مِثْلُ مَا لَحِقْنَا مِنَ السُّرُورِ.
فَلَمَّا رَجَعْنَا إِلَى الْإِمَامِ قَالَ لَنَا: إِنَّ الَّذِي فِي السَّمَاوَاتِ مِنَ الْفَرَحِ وَالطَّرَبِ بِكَسْرِ هَذَا
الْعَدُوِّ لِلَّهِ، كَانَ أَكْثَرَ يَمَّا كَانَ بِحَضْرَتِكُمْ، وَالَّذِي كَانَ بِحَضْرَةِ إِبْلِيسَ وَعَتَاةَ مَرَدِّيهِ مِنَ
الشَّيَاطِينِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْغَمِّ أَشَدَّ يَمَّا كَانَ بِحَضْرَتِهِمْ. وَلَقَدْ صَلَّى عَلَى هَذَا الْعَبْدِ الْكَاسِرِ لَهُ
مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْحُجُبِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ، وَقَابَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِجَابَةِ فَأَكْرَمَ إِيَابَهُ وَعَظَّمَ
ثَوَابَهُ. وَلَقَدْ لَعَنَتْ تِلْكَ الْأَمْلاكُ عَدُوَّ اللَّهِ الْمَكْسُورَ، وَقَابَلَهَا اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ، فَشَدَّدَ حِسَابَهُ
وَأَطَالَ عَذَابَهُ.



مرکز تحقیق کتاب پیروز علوم اسلامی

از این پیروزی اصحاب و دوستان اهلبیت بقدری خوشحال شدند که جز خدا
نداند، و به همان اندازه مخالفین و معاندین محزون و شکسته گشتند. و وقتی نزد امام
بازگشتند فرمود: اهل آسمان به جهت شکست و مغلوب شدن آن دشمن خدا بیش از شما
مسرور شدند، و ابلیس و یاران مستکبرش چندین برابر مخالفین، محزون و مغموم گشتند،
و فرشتگان آسمانها و عرش و کرسی برای این شخص غالب طلب رحمت و مغفرت نموده،
و برای آن دشمن مخالف لعن و نفرین کردند، و خداوند همه را مستجاب فرمود.

«فَصَلِّ فِي ذِكْرِ طَرْفٍ مِمَّا جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْجِدَالِ وَالْمُحَاجَّةِ وَالْمُنَاطَرَةِ»
 «وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ مَعَ مَنْ خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَغَيْرِهِمْ»

۲۰. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْجِدَالَ فِي الدِّينِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ، فَقَالَ الصَّادِقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا، لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، وَقَوْلُهُ: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؟ فَالْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالدِّينِ، وَالْجِدَالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا، وَكَيْفَ يُحَرَّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

«قسمتی از فرمایشات پیامبر ﷺ»

«پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام»

۲۰. از امام حسن عسکری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل است: روزی در محضر امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بحثی به میان آمد که رسول خدا ﷺ از مجادله و مباحثه در دین نهی نموده است. امام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: رسول خدا ﷺ بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده‌اید که فرموده: «وَبَا أَهْلَ كِتَابٍ جِزْ بَهِ شِیْوَه‌ای كَه نِیكُوتَر اَسْت مِجَادِلَه مَكْنِید - عَنكَبُوت: ۶۶»، و باز فرموده: «[مردم را] بَا حَكْمَت - گفتمان درست و استوار - وِپَنْد نِیكُوبَه راه پروردگارت بخوان، وِبا آنان بَهِ شِیْوَه‌ای كَه نِیكُوتَر اَسْت مِجَادِلَه و گفتمان كن - نحل: ۱۲۵»، و علما و دانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته‌اند. و خداوند همانرا بر شیعیان ما حرام داشته است. و چطور ممکن است مطلق مجادله و بحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالیکه خود فرموده: «وگفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، و در ادامه فرموده: «اینها آرزوهای آنان است، بگو: اگر راستگوئید برهان و دلیل روشن خویش بیاورید - بقره: ۱۱۱»،

فَجَعَلَ عِلْمَ الصِّدْقِ وَالْإِيمَانِ بِالْبُرْهَانِ ، وَهَلْ يُؤْتَى بِبُرْهَانٍ إِلَّا فِي الْجِدَالِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؟ فَقِيلَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَمَا الْجِدَالُ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَالَّتِي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ؟ قَالَ : أَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ أَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَأَنْ تُجَادِلَ [بِهِ] مُبْطِلًا فَيُورِدَ عَلَيْكَ بَاطِلًا ، فَلَا تُرَدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ ، وَلَكِنْ تَجْعَدُ قَوْلَهُ أَوْ تَجْعَدُ حَقًّا ، يُرِيدُ ذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعِينَ بِهِ بَاطِلَهُ ، فَتَجْعَدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَةً أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ ، لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْخَلَصُ مِنْهُ ، فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضَعْفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَعَلَى الْمُبْطِلِينَ . أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ ، وَضَعْفَ مَا فِي يَدِهِ حُجَّةً عَلَى بَاطِلِهِ . وَأَمَّا الضَّعْفَاءُ مِنْكُمْ فَتَنْغُمُ قُلُوبُهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْحَقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ .

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيِّهُ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَإِحْيَاءَهُ لَهُ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَاكِيًا عَنْهُ : « وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ » ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ : « قُلْ - يَا مُحَمَّدُ - يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا

پس در این آیه شریفه مناط راستگویی و اثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، و پرواضح است که برهان همان مجادله و احتجاج احسن می باشد. گفتند: ای زاده رسول خدا، از شما تقاضا می کنیم معنای مجادله احسن و غیر احسن را بیان فرمائید.

حضرت صادق علیهما السلام فرمود: مجادله غیر احسن مجادله ای است که به سبب آن حق را انکار و به باطلی معترف شوی و از خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حق و صحیحش را رد کنی، و یا بخواهید سخن باطل را با جمله ای نادرست و باطل دیگری جواب دهید. و اینگونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام و ممنوع می باشد. اما اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجت و دلیل بر پوچی او قرار می دهند. و افراد ناتوان شما از مشاهده این وضع دلگیر و محزون می شوند.

و اما مجادله احسن همانگونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «و برای ما مثلی زد - در زنده کردن مردگان - و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که استخوانها را در حالیکه پوسیده و خاک شده زنده می کند - پس: ۷۸»، و خداوند در رد آنان فرموده: «بگو - ای محمد - : همان خدای که نخستین بار آفریدش

أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»، إلى آخرِ السُّورَةِ.

فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُنْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِيمٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» أَفَيَعْجِزُ مَنِ ابْتَدَأَ بِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يُبْلَى؟ بَلِ ابْتَدَأُوهُ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» أَيِ إِذَا اكْتَمَتِ النَّارَ الْحَارَّةَ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرُّطْبِ، ثُمَّ يَسْتَخْرِجُهَا فَعَرَفَكُمْ أَنَّهُ عَلَى إِعَادَةِ مَا بُلِيَ أَقْدَرُ.

ثُمَّ قَالَ: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»، أَيِ إِذَا كَانَ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَعْظَمَ وَأَبْعَدَ فِي أَوْهَامِكُمْ وَقَدَرِكُمْ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي، فَكَيْفَ جَوَّزْتُمْ مِنْ اللَّهِ خَلْقَ هَذَا الْأَعْجَبِ عِنْدَكُمْ، وَالْأَصْعَبِ لَدَيْكُمْ، وَلَمْ تَجُوزُوا مِنْهُ خَلْقَ مَا هُوَ أَشْهَلُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي؟

زنده‌اش می‌کند، و او به همه آفرینش - یا آفریدگان - داناست * همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد، پس آنگاه از آن آتش می‌افروزد - یس: ۷۹ - ۸۰. بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر و قیامت مجادله کند و به او فرموده: بگو: همان که نخستین بار آفریدش زنده‌اش می‌کند. آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز و ناتوان می‌شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل‌تر از برگردان آن است.

سپس فرمود: «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت سبز - تر و تازه - پنهان کرده و سپس آنرا بیرون نمود و پدید آورد، با اینکار به شما فهماند که همواره خلقت و احیای [ثانوی] آنچه پوسیده شده نیز قادر و توانا است.

سپس فرمود: «آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید بر آفریدن مانند اینها توانا نیست؟ چرا توانا است، و اوست آفریدگار دانا - یس: ۸۱»، یعنی: وقتی در نظر و توان شما خلقت آسمانها و زمین مشکل‌تر از احیای استخوان پوسیده و اعاده حیات آن است، چگونه خلق جهانی با اینهمه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می‌شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی‌دارید؟!

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَهَذَا الْجِدَالُ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، لِأَنَّ فِيهَا قَطْعَ عُدْرِ الْكَافِرِينَ وَإِزَالَهَ شُبُهِهِمْ .

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ أَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، فَإِنْ تَجَحَّدَ حَقًّا لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَاطِلٍ مِنْ تُجَادِلِهِ ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بِأَنْ تَجَحَّدَ الْحَقَّ ، فَهَذَا هُوَ الْمَحْرَمُ ، لِأَنَّكَ مِثْلُهُ ، جَحَدَ هُوَ حَقًّا وَجَحَدْتَ أَنْتَ حَقًّا آخَرَ .

وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ وَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَفَجَادَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَهْمَا ظَنَنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فَلَا تَظُنَّ بِهِ مُخَالَفَةَ اللَّهِ ، أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ قَالَ : « وَجَادِلْهُمْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » ، وَقَالَ : « يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ » لِمَنْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ؟ أَفَتَظُنُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَالَفَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ ، فَلَمْ يُجَادِلْ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَلَمْ يُخَيِّرْ عَنْ [أَمْرِ] اللَّهِ بِمَا أَمَرَهُ أَنْ يُخَيِّرَ بِهِ [عَنْهُ] ؟! وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، أَنَّهُ اجْتَمَعَ يَوْمًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْلُ حَمْسَةِ أَدْيَانَ : الْيَهُودُ ،

امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای مجادله احسن است، که در آن جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای مخالف باقی نمی‌گذارد، و شبهه و اعتراض مطابقت فهم او پاسخ داده می‌شود. و اما جدال غیر احسن این است که منکر حقی شوی که تمیز حق و باطل طرف بحث را از تو سلب می‌کند، و با اینکار تنها او را از باطلش دور می‌سازی نه به حق نزدیک، و این شیوه ممنوع و حرام است، زیرا هر دوی شما منکر حق می‌باشید.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از حضار پرسید: آیا رسول خدا ﷺ نیز مجادله می‌فرمود؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هرگونه درباره رسول خدا ﷺ می‌اندیشی مبدا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان و دستور خداوند سرپیچی کرده باشد، خداوند دستور می‌دهد که: «وَبَا أَنْانَ بِهِ شِيْوَهُ اَيَّ كِه نِيْكَوْتَر اَسْت مَجَادِلَه كُن - نَحْل : ۱۲۵» و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید: «ههان خدای که نخستین بار آفریدش، زنده‌اش می‌کند - یس : ۷۹»، با اینحال فکر می‌کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی و مخالفت نموده و مطابق مأموریت الهی مجادله نکرده و دیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که: جمعی از پیشوایان پنج فرقه: یهود،

وَالنَّصَارَى، وَالدَّهْرِيَّةُ، وَالتَّنَوِيَّةُ، وَمُشْرِكُوا الْعَرَبِ .
 فَقَالَتِ الْيَهُودُ : نَحْنُ نَقُولُ : عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ لِنَنْظُرَ مَا تَقُولُ؟ فَإِنْ
 اتَّبَعْنَا فَتَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .
 وَقَالَتِ النَّصَارَى : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ ، اتَّخَذَ بِهِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ مَا تَقُولُ ،
 فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَتَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .
 وَقَالَتِ الدَّهْرِيَّةُ : نَحْنُ نَقُولُ : الْأَشْيَاءُ لَا بَدَأَ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ،
 فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَتَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .
 وَقَالَتِ التَّنَوِيَّةُ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ التَّوَرَ وَالْظُّلُمَةَ هُمَا الْمُدْبِرَانِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ،
 فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَتَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .
 وَقَالَ مُشْرِكُوا الْعَرَبِ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ أَوْثَانَنَا آلِهَةٌ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ، فَإِنْ

نصاری ، دهری ، تنویّه و مشرکان عرب (بت پرستان) طی یک تباری و قرار در محضر
 آنحضرت حاضر شده و شروع به مجادله و احتجاج نمودند .

یهودیان گفتند : اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست ، و نزد تو آمده ایم که در
 این باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم . اگر با ما هم عقیده شدی حق تقدّم با ما است ،
 وگرنه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد .

و نصاری گفتند : ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است ، و خدا با او متحد شده ،
 و نزد تو آمده ایم تا نظرت را بدانیم ، و در صورت توافق ، ما حق تقدّم خواهیم داشت وگرنه
 با تو مخاصمه خواهیم کرد .

سپس دهریّه گفتند : ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان
 قدیم و همیشگی است ، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد ، اگر با ما هم عقیده باشی
 البته برتری ما ثابت می شود و اگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد .

و تنویّه مذهبان گفتند : اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی
 سرچشمه می گیرد ، و نزدت آمده ایم تا در این عقیده باشما وارد بحث و مجادله شویم . اگر با
 ما موافق بودی که حق تقدّم خواهیم داشت و در صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد .
 و در آخر بت پرستان اظهار نمودند : ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند ، و آمده ایم

اتَّبَعْتَنَا فَتَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ، وَإِنْ خَالَفْتَنَا خَصَمْنَاكَ .
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَّهُ لَأَشْرِيكَ لَهُ وَكَفَرْتُ [بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ] بِكُلِّ مَعْبُودٍ سِوَاهُ . ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ بَعَثَنِي كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَحُجَّةً عَلَى الْعَالَمِينَ ، سِيرُدُ كَيْدٍ مَنْ يَكِيدُ دِينَهُ فِي تَحْرِمِ .

ثُمَّ قَالَ لِلْيَهُودِ : أَجِثُّمُونِي لِأَقْبَلَ قَوْلَكُمْ بِغَيْرِ حُجَّةٍ ؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنْ عَزِيرًا ابْنُ اللَّهِ ؟

قَالُوا : لِأَنَّهُ أَحْيَى لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ التَّوْرَةَ بَعْدَ مَا ذَهَبَتْ ، وَلَمْ يَفْعَلْ بِهَا هَذَا لِأَنَّهُ ابْنُهُ .
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَكَيْفَ صَارَ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ دُونَ مُوسَى ؛ وَهُوَ الَّذِي جَاءَهُمْ بِالتَّوْرَةِ وَرَئِي مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ ؟ وَلَئِنْ كَانَ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ لِمَا ظَهَرَ مِنْ إِكْرَامِهِ بِأَحْيَاءِ التَّوْرَةِ ، فَلَقَدْ كَانَ مُوسَى بِالنُّبُوَّةِ أَوْلَى وَأَحَقُّ ، وَلَئِنْ كَانَ هَذَا الْمِقْدَارُ مِنْ إِكْرَامِهِ لِعَزِيرٍ يُوجِبُ لَهُ أَنَّهُ ابْنُهُ ، فَأَضَاعَ هَذِهِ الْكِرَامَةَ لِمُوسَى تُوجِبُ لَهُ مَنَزَلَةٌ أَجَلَ مِنَ النُّبُوَّةِ ، لِأَنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تُرِيدُونَ بِالنُّبُوَّةِ الدَّلَالََةَ عَلَى سَبِيلِ مَا تُشَاهِدُونَهُ فِي دُنْيَاكُمْ مِنْ وَلَادَةِ أُمَّهَاتٍ

تا در این عقیده با تو بحث کنیم . اگر با ما توافق کردی تقدّم ما ثابت خواهد شد ، و در صورت اختلاف نظر، مانیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد .

رسول خدا ﷺ فرمود : به خداوند بی شریک و انباز مؤمن ، و به هر معبودی جز او [همچون بت و طاغوت] کافر . خداوند مرا برای همه جهانیان مبعوث فرمود تا مردم را بشارت دهم و از عذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت و دلیل باشم . و مرا در همه جا حفظ فرمود ، و شرّ دشمنان و مخالفین مرا دفع نمود .

سپس رو به جماعت یهود کرده و فرمود : آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده اتان را بپذیرم ؟ گفتند : نه .

فرمود : پس بر اساس چه دلیلی معتقدید که عَزیر [نبی] پسر خداست ؟

گفتند : چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیاء نمود ، و اینکار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد .

فرمود : با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عَزیر است . زیرا تورات توسط او نازل شده ، و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقفید از او مشاهده گردیده ، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی بالاتر از مقام عَزیر - پسر خدا بودن - باشد . و دیگر اینکه اگر منظور شما از پسر خدا بودن اینست که خداوند متعال همچون پدران دیگر

الْأَوْلَادِ بَوَاطِي آبَائِهِمْ هُنَّ فَقَدْ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى وَشَبَّهْتُمُوهُ بِخَلْقِهِ ، وَأَوْجَبْتُمْ فِيهِ صِفَاتِ الْمُحَدِّثِينَ ، وَوَجَبَ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُحَدَّثًا مَخْلُوقًا ، وَأَنْ يَكُونَ لَهُ خَالِقٌ صَنَعُهُ وَابْتَدَعُهُ .
 قَالُوا: لَسْنَا نَعْنِي هَذَا ، فَإِنَّ هَذَا كُفْرٌ كَمَا ذَكَرْتَ ، وَلَكِنَّا نَعْنِي أَنَّهُ ابْنُهُ عَلَى مَعْنَى الْكَرَامَةِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وَلَادَةٌ ، كَمَا قَدْ يَقُولُ بَعْضُ عُلَمَائِنَا لِمَنْ يُرِيدُ إِكْرَامَهُ وَإِبَائَتَهُ بِالْمَنْزَلَةِ مِنْ غَيْرِهِ : « يَا بُنَيَّ » وَ « أَنَّهُ ابْنِي » لَا عَلَى اثْبَاتِ وَلَادَتِهِ مِنْهُ ، لِأَنَّهُ قَدْ يَقُولُ ذَلِكَ لِمَنْ هُوَ أَجْنَبِيٌّ لَا نَسَبَ لَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ، وَكَذَلِكَ لَمَّا فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِعُزَيْرٍ مَا فَعَلَ كَانَ قَدْ اخْتَذَهُ ابْنًا عَلَى الْكَرَامَةِ لَا عَلَى الْوِلَادَةِ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَهَذَا مَا قُلْتُمْ لَكُمْ ، أَنَّهُ إِنْ وَجَبَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ أَنْ يَكُونَ عُزَيْرٌ ابْنُهُ ، فَإِنَّ هَذِهِ الْمَنْزَلَةَ لِمُوسَى أُولَى ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْضَحُ كُلَّ مُبْطِلٍ بِإِقْرَارِهِ وَيَقْلِبُ عَلَيْهِ حُجَّتَهُ ، إِنَّ الَّذِي احْتَجَجْتُمْ بِهِ يُؤَدِّيكُمْ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ بِمَا ذَكَرْتُمْ لَكُمْ ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ : إِنَّ عَظِيمًا مِنْ عَظَمَائِكُمْ قَدْ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ لَا نَسَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ : « يَا بُنَيَّ » وَ « هَذَا ابْنِي » لَا عَلَى طَرِيقِ الْوِلَادَةِ ،

با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت ، پسرى مانند عُزَيْر متولد شده ، در اينصورت شما پروردگار جهان را يکى از موجودات مادى و محدود جهان پنداشته و به او صفاتى چون صفات مخلوقين داده ايد .

گفتند : مراد ما [از ولادت] اين معنى نيست ، زيرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانى است . بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است . هرچند ولادتي در کار نباشد ، چنانکه شخص عالم و استاد به شاگردش مى گويد : « اى پسر من » يا « تو پسر من هستى » ، و نظر او از اين تعبير تنها اظهار محبت است و احترام نه اثبات ولادت . و اين سخن را به کسى مى گويد که هيچ نسبتى ميانشان نيست . و به همين تعبير خداوند عُزَيْر را از نظر شرافت و عظمت پسر خود برگزيد نه بر اساس ولادت .

فرمود : با اين توجيه نيز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم ، زيرا بر اساس اين تعبير ، موسى عليه السلام براى اين مقام شايسته تربوده است . بدرستى که خداوند با اقرار اهل باطل آنانرا رسوا مى کند ، و حجّت را بر عليه ايشان بر مى گرداند ، اين توجيهى که بدان استدلال نموديد شما را به راهى دشوارتر از آنچه گفتيد مى اندازد . زيرا شما گفتيد : يکى از بزرگاننان بدون اثبات ولادت به غريبه اى مى گويد : « اى پسر من » و « تو پسر من هستى » ، و نيز به

فَقَدْ تَجِدُونَ أَيْضاً هَذَا الْعَظِيمَ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ آخَرَ: «هَذَا أَخِي» وَلِآخَرَ: «هَذَا شَيْخِي» وَ «أَبِي» وَلِآخَرَ: «هَذَا سَيِّدِي» وَ «يَا سَيِّدِي» عَلَى سَبِيلِ الْإِكْرَامِ، وَإِنَّ مَنْ زَادَهُ فِي الْكِرَامَةِ زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ، فَإِذَا يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخاً لِلَّهِ، أَوْ شَيْخاً لَهُ، أَوْ أَباً، أَوْ سَيِّداً، لِأَنَّهُ قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ بِمَا لِعَزِيرٍ، كَمَا أَنَّ مَنْ زَادَ رَجُلًا فِي الْإِكْرَامِ فَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِي، وَ: يَا شَيْخِي، وَ: يَا عَمِّي، وَ: يَا رَئِيسِي، [وَ: يَا أَمِيرِي] عَلَى طَرِيقِ الْإِكْرَامِ، وَإِنَّ مَنْ زَادَهُ فِي الْكِرَامَةِ، زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ.

أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخاً لِلَّهِ، أَوْ عَمًّا، أَوْ رَئِيساً، أَوْ سَيِّداً، أَوْ أَمِيرًا، لِأَنَّهُ قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ عَلَى مَنْ قَالَ لَهُ: يَا شَيْخِي، أَوْ: يَا سَيِّدِي، أَوْ: يَا عَمِّي، أَوْ: يَا أَمِيرِي؟ قَالَ فَهَيْتَ الْقَوْمُ وَتَحَيَّرُوا وَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! أَجَلْنَا نَتَفَكَّرَ فِيهَا قَدْ قُلْتَهُ لَنَا. فَقَالَ: انظُرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَقِدَةٍ لِلْإِنصَافِ، يَهْدِيكُمْ اللَّهُ تَعَالَى.

ثُمَّ أَقْبَلَ ﷺ عَلَى النَّصَارَى، فَقَالَ لَهُمْ: وَأَنْتُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ الْقَدِيمَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ بِالْمَسِيحِ ابْنِهِ، لَمَّا الَّذِي أَرَدْتُمُوهُ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ أَرَدْتُمْ أَنْ الْقَدِيمَ صَارَ مُحَدَّثًا لَوْجُودِ هَذَا الْمُحَدَّثِ الَّذِي هُوَ

دیگری می گوید: «تو شیخ و استاد و پدر من هستی»، و دیگری می گوید: «تو آقای من هستی» و «ای آقای من»، و هرچه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد. و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد، تا فضیلت آنحضرت نسبت به عزیر فهمیده شود. و به نظر شما آیا صحیح است این سخنان در باره موسی - که از عزیر بالاتر است - نسبت به خدا داده شود؟! یهودیان از پاسخ رسول خدا ﷺ مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد، اجازه بده درباره سخنت تحقیق و تفکر کنیم.

فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده اتان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.

سپس رو به جماعت نصاری کرده و فرمود: شما معتقدید که خداوند ازلی و قدیم، با پسر خود، حضرت مسیح متحد گشته است، از شما می پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی و قدیم با اتحاد با یک موجود حادث تنزل کرده؟ و یا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود و حادث است بواسطه اتحاد با

عیسی؟ او المحدث الذي هو عيسى صار قديماً لوجود القديم الذي هو الله؟ أو معنى قولكم: أنه اتخذ به أنه اختصه بكرامة لم يكرم بها أحداً سواه؟ فإن أردتم أن القديم صار محدثاً فقد أبطلتم، لأن القديم محال أن ينقلب فيصير محدثاً، وإن أردتم أن المحدث صار قديماً فقد أحلتم لأن المحدث أيضاً محال أن يصير قديماً. وإن أردتم أنه اتخذ به بأنه اختصه واصطفاه على سائر عبيده، فقد أقررتكم بمحدث عيسى وبمحدث المعنى الذي اتخذ به من أجله، لأنه إذا كان عيسى محدثاً وكان الله اتخذ به - بأن أحدث به معنى صار به أكرم الخلق عنده - فقد صار عيسى وذالك المعنى محدثين، وهذا خلاف ما بدأتم تقولونه.

قال: فقالت النصارى: يا محمد، إن الله تعالى لما أظهر على يد عيسى من الأشياء العجيبة ما أظهر، فقد اتخذ له ولداً على جهة الكرامة. فقال لهم رسول الله ﷺ: فقد سمعتم ما قلته لليهود في هذا المعنى الذي ذكرتموه. ثم أعاد ﷺ ذلك كله، فسكتوا إلا رجلاً واحداً منهم فقال له: يا محمد! أولستم

پروردگار قدیم وابدی ترقی نموده و برابر و یکی شده است؟ و یا اینکه این نهایت تعظیم و تکریم حضرت عیسی است؟ *کاپیتور علوم اسلامی*
دو صورت اول براساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می شود، و یا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنابر این حادث از هر جهت ضد، بلکه نقیض قدیم است، و اجتماع آندو ممتنع و محال خواهد بود. و در صورت آخر پرواضح است که مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند بوده و حادث خواهد شد. و به هر شکل پسر خدا بودن مسیح و اتحاد خداوند با او محال و باطل است.

نصارى گفتند: ای محمد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح - به جهت الطاف خاصه و توجه بی پایان به او - معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، و بهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبه احترام و تجلیل دارد و بس.

پیامبر ﷺ فرمود: حتماً سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید. سپس گفتار خود درباره پسر خدا بودن عزیر نبی (علیه السلام) را تکرار فرمود. و جماعت نصاری همه ساکت و محاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آنحضرت کرده و گفت: ای محمد! مگر شما

تَقُولُونَ : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ ؟ قَالَ : قَدْ قُلْنَا ذَلِكَ . فَقَالَ : فَإِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ فَلِمَ مَنَعْتُمُونَا مِنْ أَنْ نَقُولَ إِنَّ عِيسَى ابْنُ اللَّهِ ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنَّهُمَا لَنْ يَسْتَبِيهَا ، لِأَنَّ قَوْلَنَا : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ ، فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ أَوْ الْخَلَّةِ . فَإِنَّمَا الْخَلَّةُ فَإِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ ، فَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَى رَبِّهِ فَقِيرًا [إِلَى اللَّهِ] وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا ، وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَغْنِيًا ، وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ فَرُمِيَ بِهِ فِي الْمَنَجْنِيقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ وَقَالَ لَهُ : أَذْرِكُ عَبْدِي ، فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ ، فَقَالَ : كَلَّفَنِي مَا بَدَأَ لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنَصْرَتِكَ .

فَقَالَ : بَلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ ، وَلَا حَاجَةَ لِي إِلَّا إِلَيْهِ . فَسَاءَ خَلِيلُهُ ، أَيُّ فَقِيرَةٍ وَمُحْتَاجَةٍ وَالْمُنْقَطِعِ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ .

وَإِذَا جَعَلَ مَعْنَى ذَلِكَ مِنَ الْخَلَّةِ [الْعَالَمِ] وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ مَعَانِيهِ ، وَوَقَفَ عَلَى أَسْرَارِهِمْ يَتَفَقَّحُ عَلَيْهَا غَيْرُهُ كَانَ مَعْنَاهُ الْعَالِمُ بِهِ بِأُمُورِهِ ، وَلَا يُوجِبُ ذَلِكَ تَشْبِيهَ اللَّهِ بِخَلْقِهِ ، أَلَا تَرَوْنَ

ابراهيم را «خليل الله» نمی دانید؟ فرمود: همینطور است، پرسید: پس چرا با این عقیده ما که عیسی ابن الله است مخالفید؟ تحقیق کتاب پوز علوم اسلامی
فرمود: این دو هیچ شباهتی با هم ندارند. اینکه ابراهیم خلیل خدا است، خلیل از مادهٔ خَلَّه - بفتح یا ضمَّ اوّل و تشدید دوم - بمعنی احتیاج و فقر است، و حقیقت معنای خلیل: شخص نیازمند و محتاج و فقیر است، و چون ابراهیم علیه السلام در نهایت استغنائی نفس، از دیگران دوری گزیده و تنها بسوی خداوند متعال روی آورده، لقب خلیل را به او دادند، و این معنی آنجا به اوج خود می رسد که او را در منجنیق گذاشته و می خواستند به سوی آتش پرت کنند، در اینجا جبرئیل علیه السلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم و یاری او مرا بس است، به همین دلیل ملقب به خلیل شد.

و اگر لغت خلیل را از مادهٔ خَلَّة - به کسر اوّل و فتح و تشدید ثانی - بگیریم معنایش: تحقیق در خلال معانی و توجه به لطائف و حقائق و اسرار می شود، و در این صورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد. (زیرا تشابه و تناسب در صفات و عوارض است نه در ذات و حقیقت) آیا نمی بینید

أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَنْقَطِعْ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَإِذَا لَمْ يَعْلَمْ بِأَسْرَارِهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَأَنْ مَنْ يَلِدُهُ الرَّجُلُ وَإِنْ أَهَانَهُ وَأَقْصَاهُ لَمْ يَخْرُجْ [إِيه] عَنْ أَنْ يَكُونَ وَلَدَهُ، لِأَنْ مَعْنَى الْوِلَادَةِ قَائِمٌ بِهِ؟
 ثُمَّ إِنْ وَجَبَ - لِأَنَّهُ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ: خَلِيلِي - أَنْ تَقْيِسُوا أَنْتُمْ فَتَقُولُوا: إِنَّ عِيسَى ابْنَهُ، وَجَبَ أَيْضاً كَذَلِكَ أَنْ تَقُولُوا لِمُوسَى إِنَّهُ ابْنُهُ، فَإِنَّ الَّذِي مَعَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ لَمْ يَكُنْ بِدُونِ مَا كَانَ مَعَ عِيسَى، فَقُولُوا: إِنَّ مُوسَى أَيْضاً ابْنُهُ، وَأَنْ يَجُوزَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى هَذَا الْمَعْنَى: إِنَّهُ شَيْخُهُ، وَسَيِّدُهُ، وَعَمُّهُ، وَرَئِيسُهُ، وَأَمِيرُهُ، كَمَا قَدْ ذَكَرْتُهُ لِلْيَهُودِ.

فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: وَفِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلَةِ أَنَّ عِيسَى قَالَ: «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ لِكِتَابٍ تَعْمَلُونَ فَإِنَّ فِيهِ: «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ» فَقُولُوا: إِنَّ جَمِيعَ الَّذِينَ خَاطَبَهُمْ عِيسَى كَانُوا أَبْنَاءَ اللَّهِ، كَمَا كَانَ عِيسَى ابْنَهُ مِنْ

اگر حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی خدا منقطع نشده بود، و بر اسرار و حقائق علوم دست نمی یافت خلیل خدا نمی شد؟!

ولی در موضوع توالد و تناسل به عکس است، زیرا رابطه پدر و پسر یک امر حقیقی و ذاتی است هر چند پدر فرزندان را دشنام دهد و از خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست (پدر برای همیشه مبدء تکوّن و ذاتاً پدر آن فرزند است)

سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینست که حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویید: «موسی پدر خداست». بلکه همانطور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویید: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس و امیر خداست».

یکی از نصاری گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می فرماید: «من بسوی پدر خود می روم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در صورت عمل به این کتاب، این جمله در آن اینگونه آمده: «من بسوی پدر خود و شما می روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. و از همین جمله معلوم می شود که اطلاق «ابن الله» به حضرت عیسی هیچ اختصاص و ویژگی نداشته و تمام اصحاب و شنوندگان کلامش پسر خدايند. در

الْوَجْهَ الَّذِي كَانَ عِيسَى ابْنُهُ، ثُمَّ إِنَّ مَا فِي هَذَا الْكِتَابِ يَبْطُلُ عَلَيْكُمْ هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّ عِيسَى مِنْ جَهَةِ الْاِخْتِصَاصِ كَانَ ابْنًا لَهُ، لَا تَكُنْ قُلْتُمْ: إِنَّا قُلْنَا: إِنَّهُ ابْنُهُ لِأَنَّهُ اخْتَصَّهُ بِمَا لَمْ يَخْتَصَّ بِهِ غَيْرُهُ، وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي خُصَّ بِهِ عِيسَى لَمْ يَخْتَصَّ بِهِ هُوَ لَا الْقَوْمَ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ عِيسَى: «أَذْهَبْ إِلَى أَبِي وَأَيِّكُمْ» فَبَطُلَ أَنْ يَكُونَ الْاِخْتِصَاصُ لِعِيسَى، لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ عِنْدَكُمْ بِقَوْلِ عِيسَى لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ اخْتِصَاصِ عِيسَى، وَأَنْتُمْ إِنَّا حَكَيْتُمْ لَفْظَةَ عِيسَى وَتَأَوَّلْتُمُوهَا عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا، لِأَنَّهُ إِذَا قَالَ: «أَبِي وَأَيِّكُمْ» فَقَدْ أَرَادَ غَيْرَ مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ وَتَحَلَّيْتُمُوهُ، وَمَا يُدْرِيكُمْ لَعَلَّهُ عَنَى: أَذْهَبْ إِلَى آدَمَ، أَوْ إِلَى نُوحٍ، وَإِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُنِي إِلَيْهِمْ وَيَجْمَعُنِي مَعَهُمْ، وَآدَمُ أَبِي وَأَبُوكُمْ، وَكَذَلِكَ نُوحٌ، بَلْ مَا أَرَادَ غَيْرَ هَذَا.

قال: فَسَكَتَ النَّصَارَى وَقَالُوا: مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ مُجَادِلًا وَلَا مُخَاصِمًا مِثْلَكَ وَسَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا. ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الدَّهْرِيَّةِ فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بَأَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا بَدْوَ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ لَمْ تَزَلْ وَلَا تُزَالُ؟ فَقَالُوا: [لَا نَا] لَا نَحْكُمُ إِلَّا بِمَا تُشَاهِدُهُ، وَلَمْ نَجِدْ لِلْأَشْيَاءِ حَدًّا فَحَكَمْنَا بِأَنَّهَا لَمْ تَزَلْ، وَلَمْ نَجِدْ لَهَا انْقِضَاءً وَفَنَاءً فَحَكَمْنَا بِأَنَّهَا لَا تُزَالُ.

صورتیکه آنان فاقد این امتیازات بودند. و شما خود این جمله را نقل می کنید ولی از مضمون آن غافلید و برخلاف گفته آن بزرگوار سخن می گوید.

و اگر مراد شما معنای ظاهری و لفظی کلمات «پدر» و «پسر» است، پس چرا نمی گوید مراد از کلمه پدر: حضرت آدم، یا حضرت نوح است. زیرا آن دو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگرانند. و چطور می توانید این معنی حقیقی را نفی کرده و آن تصوّراتی که خود اراده کرده اید با ثبات رسانید؟!

مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده و گفتند: ما تا امروز هیچکس را در مقام بحث و جدل چون تو [ماهر و زبردست] ندیده بودیم، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم. سپس آنحضرت رو به دهریه نموده و فرمود: روی چه اصلی معتقدید که همه اشیا و موجودات جهان، قدیم و همیشگی بوده و آغاز و انجامی ندارند؟ گفتند: ما تنها چیزی را می پذیریم که ببینیم، و چون برای اشیا نه ابتدائی دیده و نه فنا و انقضایی، حکم می کنیم که موجودات همیشگی بوده و خواهند بود.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفَوَجَدْتُمْ لَهَا قَدَمًا، أَمْ وَجَدْتُمْ لَهَا بَقَاءً أَبَدًا أَبَدًا؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّكُمْ وَجَدْتُمْ ذَلِكَ أَتَهَضُّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تَزَالُوا عَلَى هَيْئَتِكُمْ وَعُقُولِكُمْ بِلَا نِهَايَةٍ، وَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ، وَلَئِنْ قُلْتُمْ هَذَا، دَفَعْتُمُ الْعِيَانَ، وَكَذَّبْتُمُ الْعَالِمُونَ الَّذِينَ يُشَاهِدُونَكُمْ. قَالُوا: بَلْ لَمْ نُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا وَلَا بَقَاءً أَبَدًا أَبَدًا.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَلِمَ صِرْتُمْ بِأَنْ تَحْكُمُوا بِالْقَدَمِ وَالْبَقَاءِ دَائِمًا؟ لِأَنَّكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا حَدُوثَهَا، وَانْقِضَاؤَهَا أُولَى مِنْ تَارِكِ التَّمْيِيزِ لَهَا مِثْلَكُمْ، فَيَحْكُمُ لَهَا بِالْحُدُوثِ وَالْانْقِضَاءِ وَالْانْقِطَاعِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا وَلَا بَقَاءً أَبَدًا أَبَدًا. أَوَلَسْتُمْ تُشَاهِدُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ [أَنَّ] أَحَدَهُمَا بَعْدَ الْآخَرِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ ﷺ: أَتَرَوْنَهَا لَمْ يَزَلَا وَلَا يَزَالَانِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ: أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ اجْتِمَاعُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؟ فَقَالُوا: لَا. فَقَالَ ﷺ: فَإِذَا يَنْقَطِعُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ، فَيَسْبِقُ أَحَدُهُمَا وَيَكُونُ الثَّانِي جَارِيًا بَعْدَهُ. قَالُوا: كَذَلِكَ هُوَ.

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا شما با چشم خود همیشه می‌بودن موجودات و قدیم و ازل می‌بودن آنها را دیده‌اید؟ اگر بگویید آری لازم است با همین عقل و قوای بدنی، ابدی و ازل باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم و ازل بودن ببینید، و این خلاف حس و عیان، و مخالف شهود همه عقلای بشر است. [والبته چنین ادعایی نخواهید کرد] دهریه گفتند: آری، ما قدیم بودن و بقای موجودات را ندیده‌ایم.

فرمود: پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای موجودات می‌کنید، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشياء را مشاهده کرده‌اید و نه قدیم بودنشان را؟ و چگونه می‌توانید یک طرف را برگزیده و طرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب و روز را نمی‌بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است. گفتند: آری.

فرمود: آیا این گردش و ترتیب در میان شب و روز از زمانهای گذشته بوده و خواهد بود؟ گفتند: آری. فرمود: آیا ممکن است [این تناوب بهم ریزد و] شب و روز در یک جا جمع شوند؟ گفتند: نه؛ ممکن نیست.

فرمود: در این صورت، از هم جدا و منفصلند، وقتی زمان یکی گذشت، دیگری بدنبال آن جریان می‌یابد. گفتند: آری همینطور است.

فَقَالَ: قَدْ حَكَمْتُمْ بِحُدُوثٍ مَا تَقْدَمُ مِنْ لَيْلٍ وَنَهَارٍ لَمْ تُشَاهِدُوهُمَا، فَلَا تُنْكِرُوا اللَّهَ قُدْرَةً. ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَتَقُولُونَ مَا قَبْلَكُمْ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مُتَنَاهٍ أَمْ غَيْرُ مُتَنَاهٍ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: غَيْرُ مُتَنَاهٍ فَكَيْفَ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرُ بِلَانِهَايَةِ لِأَوَّلِهِ؟ وَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّهُ مُتَنَاهٍ، فَقَدْ كَانَ وَلَا شَيْءَ مِنْهَا. قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ لَهُمْ: أَقُلْتُمْ: إِنَّ الْعَالَمَ قَدِيمٌ غَيْرُ مُحْدَثٍ، وَأَنْتُمْ عَارِفُونَ بِمَعْنَى مَا أَقَرَرْتُمْ بِهِ، وَبِمَعْنَى مَا حَجَدْتُمُوهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَذَا الَّذِي تُشَاهِدُونَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ يَفْتَقِرُ لِأَنَّهُ لَا قِيَامَ لِلْبَعْضِ إِلَّا بِمَا يَتَّصِلُ بِهِ، أَلَا تَرَى الْبِنَاءَ مُحْتَاجاً بَعْضُ أَجْزَائِهِ إِلَى بَعْضٍ وَإِلَّا لَمْ يَتَّسِقْ وَلَمْ يَسْتَحْكَمْ، وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا تَرَوْنَ.

وَقَالَ ﷺ: فَإِذَا كَانَ هَذَا الْمُحْتَاجُ - بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ لِقُوَّتِهِ وَتَمَامِهِ - هُوَ الْقَدِيمُ، فَأَخْبِرُونِي أَنْ لَوْ كَانَ مُحْدَثًا، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ؟ وَمَاذَا كَانَتْ تَكُونُ صِفَتُهُ؟

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید. پس منکر قدرت خداوند مشوید. سپس فرمود: به عقیده شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا ازلی و غیر متناهی است؟ در صورت نخست عقیده ما مبنی بر حدوث ثابت می شود. و در صورت دوم، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟ گفتند: درست است.

فرمود: شما که به قدیم بودن عالم معتقدید و منکر حدوث آن می باشید، آیا پیرامون آن تحقیق و تأملی کرده اید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا نمی بینید که تمام اشیاء و موجودات جهان به هم محتاج و مرتبط، و در وجود و بقاء به یکدیگر نیازمندند؟ مگر نمی بینید در برقراری یک عمارت لازمست تمام اجزاء - از خاک و سنگ و آجر و آب و غیره - دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ و همینطور است سایر اشیاء جهان.

پس چنانچه این احتیاج و ارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است، چگونه می توانیم آنها را قدیم و ثابت بدانیم؟ و معنی حادث چه می شود، و آیا اینها که می گویند قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

قَالَ: فَبَيِّتُوا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ لِلْمُحَدَّثِ صِفَةً يَصِفُونَهُ بِهَا إِلَّا وَهِيَ مَوْجُودَةٌ فِي هَذَا الَّذِي زَعَمُوا أَنَّهُ قَدِيمٌ، فَوَجَّهُوا وَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا. ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الثَّنَوِيَّةِ - الَّذِينَ قَالُوا: النُّورُ وَالظُّلْمَةُ هُمَا الْمُدَبَّرَانِ - فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى مَا قُلْتُمُوهُ مِنْ هَذَا؟

فَقَالُوا: لِأَنَّا وَجَدْنَا الْعَالَمَ صِنْفَيْنِ: خَيْرًا وَشَرًّا، وَوَجَدْنَا الْخَيْرَ ضِدًّا لِلشَّرِّ، فَأَتَكَّرْنَا أَنْ يَكُونَ فَاعِلٌ وَاحِدٌ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَضِدُّهُ، بَلْ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَاعِلٌ، أَلَا تَرَى أَنَّ الثَّلْجَ مُحَالٌ أَنْ يَسْخُنَ، كَمَا أَنَّ النَّارَ مُحَالٌ أَنْ تَبْرُدَ، فَأَتَبَيَّنَّا لِذَلِكَ صَانِعِينَ قَدِيمَيْنِ: ظُلْمَةٌ وَنُورًا. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفَلَسْتُمْ قَدْ وَجَدْتُمْ سَوَادًا وَبَيَاضًا وَحُمْرَةً وَصُفْرَةً وَخُضْرَةً وَزُرْقَةً؟ وَكُلُّ وَاحِدَةٍ ضِدٌّ لِسَائِرِهَا، لَا سِتِحَالَةَ اجْتِمَاعِ اثْنَيْنِ مِنْهَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ، كَمَا كَانَ الْحَرُّ وَالْبَرْدُ ضِدَّيْنِ لَا سِتِحَالَةَ اجْتِمَاعِهُمَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

جماعت دهریه در برابر استدلال رسول خدا ﷺ مبہوت و حیران شدہ و از شرح معنای حادث در ماندند. زیرا ہر وصفی در بیان حادث با مشخصات موجوداتی کہ - بہ نظر آنان - قدیم بودند تطبیق می کرد. و بہ همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمدہ و گفتند: در اینبارہ بدقت فکر و تأمل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو بہ جماعت ثنویہ - معتقدان بہ تدبیر نور و ظلمت - کردہ و فرمود: از چہ نظر بہ این معنی معتقد شدید؟

گفتند: ما معتقدیم کہ جهان روی دو قسمت تشکیل شدہ: یا خیر و نیکو، یا شرّ و بدی، و دریافتیم کہ این دو ضدّ و مخالف یکدیگرند. پس از اینجا حکم می کنیم کہ خالق «خیر» غیر از خالق «شرّ» است، زیرا یک خالق، دو عمل ضدّ ہم را انجام نمی دہد. بلکہ ہر کدام را خالق است. چنانکہ برف نمی تواند ایجاد حرارت کند، همانطور کہ آتش محال است مبداء اثر سردی ہم باشد. بنابر این معتقد شدیم کہ نور و ظلمت دو خالق قدیم جهان و جهانیان هستند.

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا این ہمہ رنگہای متنوّع - از سیاہ و سفید و سرخ گرفتہ تا زرد و سبز و کبود - را نمی بینید؟ مگر قبول ندارید ہر کدام از آنها ضدّ و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی شوند، چنانکہ گرما و سرما ضدّ ہمدیگرند؟ گفتند: آری.

قَالَ: فَهَلَّا أَتَيْتُمْ بِعَدَدِ كُلِّ لَوْنٍ صَانِعاً قَدِيماً، لِيَكُونَ فَاعِلٌ كُلُّ ضِدٍّ مِنْ هَذِهِ الْأَلْوَانِ غَيْرَ فَاعِلٍ الضِّدُّ الْآخَرُ؟ قَالَ: فَسَكَتُوا.

ثُمَّ قَالَ: وَكَيْفَ اخْتَلَطَ [هَذَا] النُّورُ وَالظُّلْمَةُ، وَهَذَا مِنْ طَبِيعِ الصُّعُودِ، وَهَذِهِ مِنْ طَبِيعِ النُّزُولِ؟ أَرَأَيْتُمْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ شَرْقاً يَمْشِي إِلَيْهِ، وَالْآخَرُ غَرْباً، أَكَانَ يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَلْتَقِيَا مَا دَامَا سَايَرَيْنِ عَلَى وُجُوهِهِمَا؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَوَجَبَ أَنْ لَا يَخْتَلِطَ النُّورُ وَالظُّلْمَةُ، لِذِهَابِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي غَيْرِ جَهَةِ الْآخَرِ، فَكَيْفَ حَدَثَ هَذَا الْعَالَمُ مِنْ امْتِزَاجِ مَا هُوَ مُحَالٌ أَنْ يَمْتَزِجَ؟ بَلْ هُمَا مُدْبِرَانِ جَمِيعاً مَخْلُوقَانِ، فَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مُشْرِكِي الْعَرَبِ فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَلِمَ عَبَدْتُمْ الْأَصْنَامَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ فَقَالُوا: نَتَقَرَّبُ بِذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُمْ: أَوَ هِيَ سَامِعَةٌ مُطِيعَةٌ لِرَبِّهَا، عَابِدَةٌ لَهَا، حَتَّى تَتَقَرَّبُوا بِتَعْظِيمِهَا إِلَى اللَّهِ؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ و بنظر شما آیا هر ضدی محتاج خالق مستقلی نیست؟ دهریّه ساکت شدند.
سپس فرمود: بنا به اعتقاد شما چگونه ممکن است نور و ظلمت در اداره تشکیلات جهان دست به دست هم داده باشند، در حالیکه نور بنا به طبعش میل به صعود دارد و ظلمت تمایل به نزول و هبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسته در حال حرکتند می توانند در یک جا بهم رسند و ملاقات کنند؟ گفتند: نه امکان ندارد.

فرمود: پس لازم است که نور و ظلمت نتوانند با هم اجتماع کنند، چرا که آن دو مخالف هم بوده و پیوسته در جهت خلاف هم در حرکتند. بنا براین استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ و مخالف حادث و متشکل شده باشد؟

جماعت دهریّه گفتند: به ما مهلتی ده تا کاملاً در کارمان اندیشه کنیم.
سپس رو به مشرکان عرب (بت پرستان) کرده و فرمود: چرا بتان را پرستش کرده و از پروردگار جهان دست کشیده اید؟ گفتند: با اینکار به خداوند تقرب می جوئیم.

فرمود: مگر این بتان شنوا بوده و از خدایشان اطاعت نموده و او را عبادت می کنند تا شما بواسطه تعظیم آنها به خداوند تقرب جوئید؟ گفتند: نه.

قال: فَأَنْتُمْ الَّذِينَ تَحْتَمُوها بِأَيْدِيكُمْ؟ قالوا: نَعَمْ. قال: فَلَنْ تَعْبُدُكُمْ هِيَ - لَوْ كَانَ تَجُوزُ مِنْهَا الْعِبَادَةُ - أُخْرَى مِنْ أَنْ تَعْبُدُوهَا! إِذَا لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ بِتَعْظِيمِهَا مَنْ هُوَ الْعَارِفُ بِمَصَالِحِكُمْ وَعَوَاقِبِكُمْ، وَالْحَكِيمُ فِيما يُكَلِّفُكُمْ؟!

قال: فَلَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذَا [الْقَوْلَ] اخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَلَّ فِي هَيْكَلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ، نُعْظِمُهَا لِتَعْظِيمِنَا تِلْكَ الصُّورَ الَّتِي حُلَّ فِيهَا رَبُّنَا.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: إِنَّ هَذِهِ صُورُ أَقْوَامٍ سَلَفُوا، كَانُوا مُطِيعِينَ لِلَّهِ قَبْلَنَا، فَثَلَّثْنَا صُورَهُمْ وَعَبَدْنَاهَا تَعْظِيماً لِلَّهِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ [فَسَجَدُوهُ تَقَرُّباً بِاللَّهِ]، كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَفَاتَنَّا ذَلِكَ، فَصَوَّرْنَا صُورَتَهُ فَسَجَدْنَا لَهَا تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ، كَمَا تَقَرَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَكَمَا أَمَرْتُمْ بِالسُّجُودِ - بِزَعْمِكُمْ - إِلَى جَهَةِ «مَكَّةَ» فَفَعَلْتُمْ، ثُمَّ نَصَبْتُمْ فِي غَيْرِ ذَلائِلِكُمْ لِبَلَدٍ بِأَيْدِيكُمْ مَحَارِيبَ سَجَدْتُمْ

فرمود: مگر شما خودتان آنها را نتراشیده اید؟ گفتند: آری. فرمود: باین ترتیب اگر آنها شما را عبادت کنند شایسته تر است تا شما آنها را. (چون بتان مخلوق و شما خالقید) در اینصورت خدایی که عارف به مصالح و عواقب، و حکیم در تعیین تکلیفتان می باشد آیا شما را به این عبادت امر کرده است؟!

بت پرستان پس از این کلام باهم اختلاف کرده و گروهی گفتند: خداوند در پیکرهای مردانی حلول کرده که به شکل این بتان بودند. و بر این اساس آنها را صورتگری نمودیم. و منظور ما از توجه به این بتان تعظیم همان هیاکل است.

و جمعی دیگر گفتند: این بتان مطابق صورت اقوام گذشته ای هستند که پرهیزگار و عابد بودند، و نظر ما از عبادت آنها تعظیم و تجلیل خداوند می باشد.

و گروه دیگری گفتند: آنگاه که خداوند آدم را آفریده و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند ما از این امر که وسیله تقرب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم، پس برای جبران آن صورت آدم را به شکلهای مختلفی ساختم و در مقابلش به قصد تقرب بخداوند سجده می کنیم. همچون سجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرب به خدا بود، چنانکه سجدۀ شما در محرابهای مسجد، به قصد آن است که به محاذات کعبه اید. و در مقابل کعبه

إِلَيْهَا وَقَصَدْتُمُ الْكُفْبَةَ لَا مَحَارِبِيَكُمْ، وَقَصَدْتُكُمْ بِالْكَفْبَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخْطَأْتُمُ الطَّرِيقَ وَضَلَلْتُمْ، أَمَا أَنْتُمْ - وَهُوَ ﷺ يُخَاطِبُ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي هَيَاكِلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ الَّتِي صَوَّرْنَاهَا، فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ نَعْظُمُهَا لِتَعْظِيمِنَا لِتِلْكَ الصُّورِ الَّتِي حَلَّ فِيهَا رَبُّنَا - فَقَدْ وَصَفْتُمْ رَبَّكُمْ بِصِفَةِ الْخُلُوقَاتِ، أَوْ يَحِلُّ رَبُّكُمْ فِي شَيْءٍ حَتَّى يُحِيطَ بِهِ ذَلِكَ لَشَيْءٍ، فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُ إِذَا وَبَّيْنَ سَائِرِ مَا يَحِلُّ فِيهِ مِنْ لَوْنِهِ، وَطَعْمِهِ، وَرَائِحَتِهِ، وَلِينِهِ، وَخُسُونَتِهِ وَثِقَلِهِ وَخِفَتِهِ؟ وَلَمْ صَارَ هَذَا الْحُلُولُ فِيهِ مُحْدَثًا وَذَلِكَ قَدِيمًا، دُونَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مُحْدَثًا وَهَذَا قَدِيمًا، وَكَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى الْمُحَالِّ مَنْ لَمْ يَزَلْ قَبْلَ الْمُحَالِّ وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَزَالُ كَمَا لَمْ يَزَلْ؟ وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِصِفَةِ الْمُحْدَثَاتِ فِي الْحُلُولِ، فَقَدْ لَزِمَكُمْ أَنْ تَصِفُوهُ بِالزَّوَالِ [وَالْحُدُوثِ]. وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِالزَّوَالِ وَالْحُدُوثِ، وَصَفْتُمُوهُ بِالْفَنَاءِ! لِأَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ مِنْ صِفَاتِ الْحَالِ وَالْحُلُولِ فِيهِ، وَجَمِيعُ ذَلِكَ يُغَيِّرُ الذَّاتَ،

نیز به نیت پروردگار با عظمت و جلال عبادت و سجده می کنید، نه خود کعبه. رسول خدا ﷺ فرمود: همه شما راه خطا پیموده و از راه حقیقت منحرف شده اید. سپس رو به گروه نخست کرده و فرمود: این سخن شما که خداوند در پیکرهای جمعی که به شکل این بتان بودند حلول کرده، در نهایت ضعف است، چرا که با این کلام می باید خداوند مانند مخلوقات: محتاج، محدود و حادث باشد. و با این حلول، آیا خداوند جهان در چیزی محدود و محاط نخواهد شد؟ و در صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار و سایر خصوصیات که در اجسام حلول می کند: همچون رنگ و طعم و بو و نرمی و زبری و سنگینی و سبکی، پدیدار خواهد شد؟ و چگونه می شود که آن جسم محیط: حادث، و آنچه در محیط او واقع شده قدیم باشد؟ و باید بعکس باشد، یعنی محیط قدیم و محاط [همانکه محدود به او شده] حادث باشد. و چگونه می شود پروردگاری که آفریننده همه موجودات است، محتاج به محل (جای حلول) باشد؟ در حالیکه خداوند با عظمت و جلال، ازلی و ابدی است، (یعنی: خداوند پیش از محل و پیش از موجودات جهان، برخوردار از هستی و غنا بوده است)، و چون خداوند را به واسطه حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال و حدوث قرار دهید، و در نتیجه معلوم است آنچه زائل و حادث شود فانی است. آری حال و محال (هرچه در چیزی حلول می کند و آنچه در آن حلول می شود) با این صفات (حدوث، تغییر، زوال و فناء) متّصف می شود، و اینها همه کاشف از تغییر ذات شیء است.

فَإِنْ كَانَ لَمْ يَتَغَيَّرْ ذَاتُ الْبَارِي تَعَالَى بِحُلُولِهِ فِي شَيْءٍ جَازٍ أَنْ لَا يَتَغَيَّرَ بِأَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَسْكُنَ وَيَسْوَدَّ وَيَبْيَضَّ وَيَحْمَرَّ وَيَصْفَرَّ، وَتَحِلُّهُ الصِّفَاتُ الَّتِي تَتَعاقَبُ عَلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ جَمِيعُ صِفَاتِ الْمُحْدَثِينَ، وَيَكُونُ مُحْدَثًا - عَزَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ .
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَإِذَا بَطَلَ مَا ظَنَنْتُمُوهُ مِنْ أَنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي شَيْءٍ فَقَدْ فَسَدَ مَا بَنَيْتُمْ عَلَيْهِ قَوْلَكُمْ . قَالَ : فَسَكَتَ الْقَوْمُ وَقَالُوا : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا .
 ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْفَرِيقِ الثَّانِي فَقَالَ [لَهُمْ] : أَخْبِرُونَا عَنْكُمْ إِذَا عَبْدْتُمْ صُورَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَسَجَدْتُمْ لَهَا وَصَلَّيْتُمْ، فَوَضَعْتُمُ الْوُجُوهَ الْكَرِيمَةَ عَلَى التُّرَابِ - بِالسُّجُودِ لَهَا - فَمَا الَّذِي أَبْقَيْتُمْ لِزُبِّ الْعَالَمِينَ؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ يُلْزَمُ تَعْظِيمُهُ وَعِبَادَتُهُ أَنْ لَا يَسَاوَى بِهِ عَبْدُهُ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلِكًا أَوْ عَظِيمًا إِذَا سَاوَيْتُمُوهُ بِعَبِيدِهِ فِي التَّعْظِيمِ وَالْخُضُوعِ أَيْكُونُ فِي ذَلِكَ وَضَعٌ مِنْ حَقِّ الْكَبِيرِ كَمَا يَكُونُ زِيَادَةٌ فِي تَعْظِيمِ الصَّغِيرِ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ .

و اگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست، باید حرکت و سکون، سیاه شدن و سفید و رنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید و عارض شدن هر یک از حالات را تجویز نموده، و خداوند را با صفات ممکنات وصف کنید، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث و محدود و محتاج و ضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت. هر چند عزت و عظمت خداوند از این پیرایه‌ها برتر و متعالی است.
 سپس فرمود: بنابراین وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزی باطل شود، پایه و اساس گفتارتان رو به فساد و تباهی گراید.

گروه نخست از بت پرستان با شنیدن استدلال پیامبر ﷺ ساکت شده و گفتند: در این موضوع خوب فکر می‌کنیم [آنگاه پاسخ شما را می‌دهیم].
 سپس رسول خدا ﷺ روی به گروه دوم کرده و فرمود: اگر شما معتقدید که به نیت صورتهای گذشتگان خداپرست خود سر بر آستان بتها گذاشته و آنها را تعظیم می‌کنید، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می‌نهد؟
 مگر نمی‌دانید که از جمله اسباب و لوازم تعظیم و عبادت خداوند این است که او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلاً اگر شما از سلطان مقتدری به اندازه تعظیم و خضوعی که از نوکران او بجا می‌آورید تجلیل کنید، به او اهانت نموده‌اید، و اگر فرد بزرگی را از نظر احترام و تعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید، آیا به آن شخص توهین نکرده‌اید؟! گفتند: آری.

قال: أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ مِنْ حَيْثُ تُعْظَمُونَ اللَّهُ بِتَعْظِيمِ صُورِ عِبَادِهِ الْمُطِيعِينَ لَهُ، تَزِرُونَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؟

قال: فَسَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ أَنْ قَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا؟

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ: لَقَدْ ضَرَبْتُمْ لَنَا مَثَلًا، وَشَبَّهْتُمُونَا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَسْنَا سِوَاءَ، وَذَلِكَ أَنَّا عِبَادُ اللَّهِ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، نَأْتِيهِ لَهْ فِيهَا أَمْرُنَا، وَنَنْزِجُ عَمَّا زَجَرْنَا، وَنَعْبُدُهُ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُهُ مِنَّا، فَإِذَا أَمَرْنَا بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ أَطَعْنَاهُ وَلَمْ نَتَّعِدْ إِلَى غَيْرِهِ مِمَّا يَأْمُرُنَا [بِهِ] وَلَمْ يَأْذَنْ لَنَا، لِأَنَّا لَا نَدْرِي لَعَلَّهُ إِنْ أَرَادَ مِنَّا الْأَوَّلَ فَهُوَ يُكْرِهُ الثَّانِي، وَقَدْ نَهَانَا أَنْ نَتَّقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا أَمَرْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ أَطَعْنَاهُ، ثُمَّ أَمَرْنَا بِعِبَادَتِهِ بِالتَّوَجُّهِ نَحْوَهَا فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ الَّتِي نَكُونُ بِهَا فَأَطَعْنَاهُ، وَلَمْ نَخْرُجْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِهِ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لَمْ يَأْمُرْ لِصُورَتِهِ الَّتِي هِيَ غَيْرُهُ، فَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تُقَيِّسُوا ذَلِكَ عَلَيْهِ،

فرمود: پس شما با برابر قرار دادن خضوع و عبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت و جلال پروردگار توهین نکرده‌اید؟!

آنان گفتند: در کار خود اندیشه خواهیم کرد. و سپس ساکت شدند.

سپس رسول خدا ﷺ به گروه سوم از بت پرستان فرمود: شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید، در حالیکه ما همچون شما نیستیم. زیرا ما بندگان خدا، آفریده و دست پرورده اوئیم، گوش بفرمان و تسلیم نواهی او هستیم، و خداوند را همانگونه که اراده فرموده عبادت می‌کنیم، و چون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم و نباید از آن او امر تجاوز کرده و بنا بر میل و تشخیص خودمان عمل کنیم، زیرا در اینصورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان دارد با نحوه دیگر در نهایت درجه کراهیت یا حرمت قرار گیرد. با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دستوراتش نهی فرموده است.

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجه باشیم، امثال امر نموده و اطاعت می‌کنیم، سپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم و از حدود او امر او تجاوز نکردیم. و در مسأله سجده فرشتگان بر آدم، خداوند متعال سجده را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او، و از آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض نموده این تکلیف بر آنان بوده نه بنی آدم، پس هر مقایسه‌ای بیجا است.

لَا تُكْمَلُوا لَا تَذَرُونَ لَعَلَّهُ يُكْرَهُ مَا تَفْعَلُونَ إِذْ لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِهِ .
 ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَرَأَيْتُمْ لَوْ أُذِنَ لَكُمْ رَجُلٌ دُخُولَ دَارِهِ يَوْمًا بِعَيْنِهِ ، أَلَا تَكُونُونَ أَنْ تَدْخُلُوهَا بَعْدَ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَوْ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا دَارًا لَهُ أُخْرَى مِثْلَهَا بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَوْ وَهَبَ لَكُمْ رَجُلٌ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِهِ ، أَوْ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ ، أَوْ دَابَّةً مِنْ دَوَابِّهِ ، أَلَا تَأْخُذُوا ذَلِكَ؟ قَالُوا : نَعَمْ . قَالَ : فَإِنْ لَمْ تَأْخُذُوا أَلَا تَأْخُذُوا آخَرَ مِثْلَهُ؟ قَالُوا : لَا ، لِأَنَّهُ لَمْ يَأْذَنْ لَنَا فِي الثَّانِي كَمَا أَذِنَ فِي الْأَوَّلِ .

قَالَ ﷺ : فَأَخْبِرُونِي ، اللَّهُ أَوْلَى بِأَنْ لَا يُتَقَدَّمَ عَلَى مِلْكِهِ بِغَيْرِ أَمْرِهِ أَوْ بَعْضُ الْمَمْلُوكِينَ؟ قَالُوا : بَلَى اللَّهُ أَوْلَى بِأَنْ لَا يُتَصَرَّفَ فِي مِلْكِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ .
 قَالَ : فَلِمَ فَعَلْتُمْ وَمَتَى أَمَرَكُمْ أَنْ تَسْجُدُوا لَهُذِهِ الصُّورِ؟ قَالَ : فَقَالَ الْقَوْمُ : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا ، وَسَكُنُوا .

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَتَتْ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ حَتَّى أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْلَمُوا ، وَكَانُوا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا ، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ خَمْسَةٌ . وَقَالُوا : مَا رَأَيْنَا مِثْلَ حُجَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ ، نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ .

وجه می دانید شاید از این عمل خود سرانه شما ناراضی باشد .

آنگاه پیامبر فرمود : اگر کسی شما را در روز معینی به خانه اش دعوت کند ، آیا این حق را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانه او بروید؟ و یا به خانه دیگر او بی دعوت بروید؟ و یا اگر کسی به شما لباس ، یا برده ، یا مرکبی عطا کند می توانید برگیرید؟ گفتند : آری . فرمود : آیا می شود لباس ، برده ، یا مرکب دیگر او را تصرف نمائید؟ گفتند : خیر ، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم .

فرمود : آیا تصرف بی اجازه در امور خداوند بدتر است ، یا در امور بندگان خدا؟ گفتند : بلکه خداوند مقدم و اولی است که بی اجازه او در امورش تصرف نکنیم .

فرمود : پس برای چه اینگونه عمل می کنید و چه زمان شما را امر به سجده این صورتهای نمود؟ بت پرستان گفتند : در کار خود بدقت می اندیشیم ، و لب فرو بستند .

امام صادق علیه السلام فرمود : بخدا سوگند ، هنوز سه روز بر این جماعت بیست و پنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده و مسلمان شدند و گفتند : اینگونه استدلالی را نشنیده بودیم ، و گواهی می دهیم که تو فرستاده و رسول خدائی .

۲۱- وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» . فَكَانَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ رَدٌّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ مِنْهُمْ ، لَمَّا قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» فَكَانَ رَدًّا عَلَى الدَّهْرِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا : إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَا بَدَوَ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ . ثُمَّ قَالَ : «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» فَكَانَ رَدًّا عَلَى الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا : إِنَّ النُّورَ وَالظُّلُمَةَ هُمَا مُدَبَّرَانِ . ثُمَّ قَالَ : «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» فَكَانَ رَدًّا عَلَى مُشْرِكِي الْعَرَبِ الَّذِينَ قَالُوا : إِنَّ أَوْثَانَنَا آلِهَةٌ . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» إِلَى آخِرِهَا ، فَكَانَ رَدًّا عَلَى مَنْ ادَّعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ ضِدًّا أَوْ نِدًّا . قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ : قُولُوا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» أَيِ نَعْبُدُ وَاحِدًا ، لَا نَقُولُ كَمَا قَالَتِ الدَّهْرِيَّةُ : إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَا بَدَوَ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ ، وَلَا كَمَا قَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ الَّذِينَ قَالُوا : إِنَّ النُّورَ وَالظُّلُمَةَ هُمَا الْمُدَبَّرَانِ ، وَلَا كَمَا قَالَ مُشْرِكُوا الْعَرَبِ : إِنَّ أَوْثَانَنَا آلِهَةٌ ، فَلَا نُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا

۲۱- سپس امام صادق از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل نمود که فرموده : خداوند آیه شریفه : «سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی پدید کرد ، سپس [با این همه نشانه‌ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می‌کنند - برای خدا همتا می‌گیرند - انعام : ۱» را بعنوان ابطال ورد سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است . جمله نخست : «سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید» اشاره بر رد و ابطال دهریه است که معتقد به قدیمی و ازلی بودن موجوداتند ، و قسمت دوم آیه : «و تاریکیها و روشنی را پدید کرد» اشاره به ابطال نظر ثنویه [یا همان مشرکان] است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور و ظلمت است . و قسمت آخر آیه : «سپس [با این همه نشانه‌ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می‌کنند - برای خدا همتا می‌گیرند -» اشاره بر رد و ابطال مشرکان بت پرست دارد . سپس خداوند سوره «قل هو الله أحد» را نازل فرمود ، که اشاره بر رد جماعتی است که برای خداوند متعال مثل و نظیر یا ضد و ندی قائلند .

امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه داد که : سپس رسول گرامی اسلام ﷺ رو به اصحاب کرده و فرمود : بگویید : «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی : خداوند یگانه را عبادت و پرستش می‌کنیم ، نه همچون اعتقاد دهریه که می‌گویند اشیاء همه قدیم و همیشگی‌اند ، و نه مانند ثنویه که معتقدند : نور و ظلمت ، جهان را تدبیر می‌کند ، و نه چون بت پرستان که می‌گویند : «بت‌ها خدایان ما هستند» ، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی‌گیریم ،

وَلَا تَدْعُو مِنْ دُونِكَ إِلَهًا، كَمَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ، وَلَا تَقُولُ كَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى: إِنَّ لَكَ وَلَدًا، تَعَالَيْتَ عَنْ ذَلِكَ [عُلُوًّا كَبِيرًا]. قَالَ: فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى».

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ غَيْرُهُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارِ مَا قَالُوا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ: «تِلْكَ أُمَانِيهِمْ» الَّتِي يَتَمَنَّوْنَهَا بِلا حُجَّةٍ، «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» وَحُجَّتَكُمْ عَلَى دَعْوَاكُمْ «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» كَمَا أَتَى مُحَمَّدٌ بِبَرَاهِينِهِ الَّتِي سَمِعْتُمُوهَا. ثُمَّ قَالَ: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ تَعَالَى يَغْنِي كَمَا فَعَلَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا سَمِعُوا بِبَرَاهِينِهِ وَحُجَجَتِهِ «وَهُوَ مُحْسِنٌ» فِي عَمَلِهِ لِلَّهِ «فَلَهُ أَجْرُهُ» وَثَوَابُهُ «عِنْدَ رَبِّهِ» يَوْمَ فَصْلِ الْقَضَاءِ، «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» حِينَ يَخَافُ الْكَافِرُونَ بِمَا يُشَاهِدُونَهُ مِنَ الْعِقَابِ، «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» عِنْدَ الْمَوْتِ، لِأَنَّ الْبَشَارَةَ بِالْجَنَانِ تَأْتِيهِمْ.

۲۲- عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَلِيٍّ عليه السلام مُحَمَّدٌ عليه السلام هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنَظِرُ الْيَهُودَ وَالْمُشْرِكِينَ إِذَا عَاتَبُوهُ، وَيُحَاجَّهُمْ [إِذَا حَاجُّوهُ]؟

وَجَزَ تَوْخِدَانِي رَاغِمِي خَوَانِيمِ، هَمَّجُونِ اعْتِقَادِ ابْنِ كَفَّارٍ، وَنَهْ مَا نَنْدِ يَهُودَ وَنَصَارَى كَهْ بَرَايْتِ قَائِلِ بَهْ فَرَزَنْدَنْدِ، خَدَاوَنْدَا تَوَازِ تَمَامِ اَيْنِ پِيرَايَهْ هَا بَرْتَرِي [بِرْتَرِي بزرگ!].
آری خداوند می فرماید: «وگفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاری باشد» وگروهی از کفار نیز سخن دیگری یافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده: - ای محمد - «اینها آرزوهای آنهاست» همان آرزوهای بی حجت و دلیلی که در دل انداختند «بگو: برهان خویش بیاورید» و دلایل بر دعوی خویش اقامه کنید «اگر راستگوئید» همانطور که محمد نیز دلایل خود را - که شنیده اید - آورد. سپس در ادامه آیه فرمود: «آری، هرکسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» یعنی: همچون اهل ایمان که پس از شنیدن براهین رسول خدا بدو معتقد شدند، «و نیکوکار باشد» در کردارش، «مزد و پاداش او نزد پروردگار اوست»، و بهنگام برپایی ترازوی عدالت، همانزمان که کافران از مشاهده عقاب و مجازات بخود می لرزند «نه بیمی بر آنهاست»، و نه به وقت مرگ «اندوهگین می شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

۲۲- از امام عسکری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم: آیا پیامبر با مشرکان و جهودان هنگامیکه مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟!

قال: بلى، مراراً كثيراً، منها ما حكى الله من قَوْلِهِمْ: «وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» إِلَى قَوْلِهِ: «رَجُلًا مَسْحُورًا». وقالوا: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ». وَ: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» إِلَى قَوْلِهِ: «كِتَابًا نَقْرُؤُهُ».

ثُمَّ قِيلَ لَهُ فِي آخِرِ ذَلِكَ: لَوْ كُنْتَ نَبِيًّا كَمُوسَى لَنَزَلَتْ عَلَيْنَا الصَّاعِقَةُ فِي مَسْأَلَتِنَا إِلَيْكَ لِأَنَّ مَسْأَلَتَنَا أَشَدُّ مِنْ مَسَائِلِ قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال: وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ بِمَكَّةَ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ، إِذْ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَاءِ قُرَيْشٍ، مِنْهُمْ: الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْخَزْزُومِيُّ، وَأَبُو الْبَخْتَرِيِّ بْنُ هِشَامٍ، وَأَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ، وَالْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْخَزْزُومِيُّ، وَكَانَ مَعَهُمْ جَمْعٌ مِمَّنْ يَلِيهِمْ كَثِيرٌ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ، وَيُؤَدِّي إِلَيْهِمْ عَنِ اللَّهِ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ. فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: لَقَدْ اسْتَفْهَلَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ وَعَظَمَ خَطْبُهُ، فَتَعَالَوْا نَبْدَأْ بِتَقْرِيعِهِ وَتَبْكِيَّتِهِ وَتَوْبِيخِهِ، وَالْاِحْتِجَاجِ عَلَيْهِ، وَإِطْطَالِ مَا جَاءَ بِهِ،

فرمود: آری، بسیار. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ تا آنجا که [کفار مکّه] گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ - از نظر جاه و مال - از این دو شهر - مکّه و طائف - فرو فرستاده نشده است؟ - فرقان: ۳۱». و نیز این آیه که: «گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکّه] چشمه ای روان سازی» تا: «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم - اِسراء: آیات ۹۰ تا ۹۳». سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسی در مقابل خواسته ما از آسمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم.

و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشسته بود و به آنان احکام خدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و ابوالبختری عاص بن هشام، و ابوجهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبدالله بن - حذیفه مخزومی، و گروهی دیگر با هم اجتماع نموده و گفتند: کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم،

قال أبو جهل : فمن ذا الذي يلي كلامه ومجادلته؟ قال عبدالله بن أبي أمية المخزومي : أنا إلى ذلك ، أما ترضاني له قرناً حسيباً ومجادلاً كفيئاً؟ قال أبو جهل : بلى ، فأثوه بأجمعهم ، فابتدأ عبدالله بن أبي أمية المخزومي فقال : يا محمد ، لقد ادعيت دعوى عظيمة ، وقلت مقالاً هائلاً ، زعمت أنك رسول الله رب العالمين ، وما ينبغي لرب العالمين وخالق الخلق أجمعين أن يكون مثلك رسوله بشراً مثلنا ؛ تأكل كما نأكل ، وتشرب كما نشرب ، وتمشي في الأسواق كما نمشي ، فهذا ملك الروم ، وهذا ملك الفرس لا يتبعان رسولا إلا كثير المال ، عظيم الحال ، له قصور ودور وفساطيط وخيام وعبيد وخدام ، ورب العالمين فوق هؤلاء كلهم ، فهم عبيده ، ولو كنت نبياً لكان معك ملك يصدقك ونشاهده ، بل لو أراد الله أن يبعث إلينا نبياً لكان إنسا يتبع إلينا ملكاً ، لا بشراً مثلنا ، ما أنت يا محمد إلا رجلاً مسحوراً ، ولست بنبي . فقال رسول الله ﷺ : هل بقي من كلامك شيء؟ قال : بلى ، لو أراد الله أن يبعث إلينا رسولا لبعث أجل من فيما بيننا مالا ، وأحسنه حالاً ، فهلا نزل هذا القرآن - الذي

ونظراتش را باطل نمائیم ، تا نزد اصحابش زیون و کوچک شود ، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد ، در غیر اینصورت با شمشیر بران پاسخش گوئیم !

أبو جهل گفت : چه کسی با او مجادله می کند؟ عبدالله مخزومی گفت : من برای مجادله کردن با او حاضریم ، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ أبو جهل گفت : آری . پس قرشیان به اتفاق نزد رسول خدا ﷺ آمده و عبدالله مخزومی رشته کلام را بدست گرفته و گفت : تو ادعای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشته ای که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی ، در صورتی که در خور رب العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون توئی - که مانند ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در بازارها راه می رود - رسول و فرستاده او باشد . آیا پادشاه روم و سلطان فارس ، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند ، و برخوردار از مقام ، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند ، و پرواضح است که رب العالمین مافوق همه بندگان است ، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد ، با همه اینها اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما ، و این را بدان ای محمد که تو در نظر ما نه تنها نبی نیستی ، که فردی جادو شده و مسحوری!

فرمود : آیا سخنت پایان یافت؟ گفت : آری ، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزت و حرمت و ثروت داشت ، چرا این قرآن که

تَزَعَمُ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ ، وَابْتَعَثَكَ بِهِ رَسُولًا - عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ : إِمَّا الْوَلِيدَ بْنَ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ ، وَإِمَّا عُرْوَةَ بْنَ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيَّ بِالطَّائِفِ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : هَلْ بَقِيَ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ يَا عَبْدَ اللَّهِ ؟

فَقَالَ : بَلَى : لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا بِمَكَّةَ هَذِهِ ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَعِزَّةٍ وَجِبَالٍ ، تَكْسَحُ أَرْضُهَا وَتَحْفِرُهَا ، وَتَجْرِي فِيهَا الْعُيُونُ ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُحْتَاجُونَ ، أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتُطْعِمُنَا فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا - خِلَالَ تِلْكَ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ - تَفْجِيرًا ، أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ - كَمَا زَعَمْتَ - عَلَيْنَا كِسْفًا ، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا : «وَأَنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» ، فَلَعَلَّنَا نَقُولُ ذَلِكَ .

ثُمَّ قَالَ : [لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ] أَوْ «تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» ، تَأْتِي بِهِ وَبِهِمْ وَهُمْ لَنَا مُقَابِلُونَ ، أَوْ يَكُونُ لَكَ يَبِيتُ مِنْ زُخْرَفٍ تُعْطِينَا مِنْهُ ، وَتُغْنِينَا بِهِ فَلَعَلَّنَا نَطْعَنُ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا : «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَى أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْصَمَ» .

ثُمَّ قَالَ : أَوْ تَرَقَّى فِي السَّمَاءِ - أَيْ تَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ - وَلَنْ تُؤْمِنَ لِرَبِّكَ - أَيْ لِمَسْعُودِكَ -

بعقیدہات از جانب خدا بہ سوی تو نازل شدہ - ہر دو مرد بزرگ مکہ و طائف : ولید بن - مغیرہ و عروہ بن مسعود نازل نشد؟

رسول خدا ﷺ فرمود : آیا چیزی از کلامت باقی ماندہ؟ مخزومی گفت : آری ، ما ہرگز بہ تو ایمان نمی آوریم مگر اینکہ از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکہ چشمہ آبی جاری سازی ، زیرا ما سخت نیازمند آبیم ، یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد کہ از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما ہمگی از میوہ ہای آن بخوریم ، و یا آسمان را تکہ تکہ کردہ و بر سر ما اندازی ، همانطور کہ تو خود [این آیہ را] بر ما خواندہ ای : «واگر بینند کہ پارہ ای از آسمان فرو می افتد گویند : ابری است تودہ شدہ - طور : ۴۴» شاید پس از آن تو را تصدیق کنیم .

سپس افزود : ہرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکہ خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواہی درستی گفتار خود - بیاری ، یا تو را خانہ از زر باشد کہ از آن باندازہ ای بہ طلا دہی کہ بی نیاز گشتہ و طغیان کنیم ، چنانکہ خود می گویی : «آری ، ہرآینہ آدمی سرکشی می کند و از حدّ می گذرد»* از آن رو کہ خود را بی نیاز و توانگر بیند - علق : ۶ و ۷ ، سپس گفت : یا در آسمان بالا روی - و بالا رفتن و صعودت را ہرگز باور نداریم -

حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ: مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ الْخَزْرُمِيِّ وَمَنْ مَعَهُ،
يَا أَيُّهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ رَسُولِي وَصَدَّقُوهُ فِي مَقَالِهِ فَإِنَّهُ مِنْ عِنْدِي.
ثُمَّ لَا أَدْرِي يَا مُحَمَّدُ، إِذَا فَعَلْتَ هَذَا كُلَّهُ، أَوْ مِنْ بَيْتِكَ أَوْ لَا أَوْ مِنْ بَيْتِكَ، بَلْ لَوْ رَفَعْتَنَا إِلَى
السَّمَاءِ وَفَتَحْتَ أَبْوَابَهَا وَأَدْخَلْتَنَاهَا لَقُلْنَا: إِنَّا سَكَرَتْ أَبْصَارُنَا وَسَحَرَتْنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَبْقِ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَوْ لَيْسَ فِيهَا
أَوْرَدْتُهُ عَلَيْكَ كِفَايَةً وَبَلَاغٌ؟ مَا بَقِيَ شَيْءٌ فَقُلْ مَا بَدَا لَكَ، وَأَفْصِحْ عَنْ نَفْسِكَ إِنْ كَانَتْ لَكَ
حُجَّةٌ، وَأَتَنَا بِمَا سَأَلْنَاكَ بِهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّمِيعُ لِكُلِّ صَوْتٍ، وَالْعَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ، تَعْلَمُ مَا
قَالَ عِبَادُكَ! فَانْزِلْ اللَّهُ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ «وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ
- إِلَى قَوْلِهِ: - رَجُلًا مَسْحُورًا». ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»، ثُمَّ قَالَ [اللَّهُ]: يَا مُحَمَّدُ «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ

تا بر ما نوشته‌ای فرو آری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز
وحکیم به عبدالله بن ابی‌امیه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمد، ایمان بیاورید
و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال
و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم
گفت: تمام این معجزات را از راه شعیده و سحر ما انجام داده‌ای؟!
رسول خدا ﷺ فرمود: ای عبدالله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سختم پایان یافت، حال اگر
در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی‌پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدایا تو هر صدایی را می‌شنوی و به هر چیز عالمی، سخنان
بندگان را دریافتی! در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [مشرکان] گفتند:
این پیامبر را چیست که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او فرو
نیامده تا با وی بیم‌کننده باشد؟» یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی‌شود، یا
چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را
پیروی نمی‌کنید - فرقان: ۷ و ۸. سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها
زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت - [اسراء: ۴۸]،

باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

جَنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا». وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: - يَا مُحَمَّدُ - «فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» - الْآيَةُ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: - يَا مُحَمَّدُ - «وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الْأَمْرُ» - إِلَى قَوْلِهِ: - «وَلَلْبَشَرِ مَا يَلْبَسُونَ». فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَنِّي أَكُلُ الطَّعَامَ كَمَا تَأْكُلُونَ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَجْلِ هَذَا أَنْ أَكُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷻ، فَإِنَّمَا الْأَمْرُ لِلَّهِ تَعَالَىٰ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَهُوَ مُحَمَّدٌ، وَلَيْسَ لَكَ وَلَا لِأَحَدٍ اِغْتِرَاضٌ عَلَيْهِ بِ«لَمْ» وَ«كَيْفَ». أَلَا تَرَىٰ أَنَّ اللَّهَ كَيْفَ أَفْقَرَ بَعْضاً وَأَغْنَىٰ بَعْضاً، وَأَعَزَّ بَعْضاً وَأَذَلَّ بَعْضاً، وَأَصَحَّ بَعْضاً وَأَسْقَمَ بَعْضاً، وَشَرَّفَ بَعْضاً وَوَضَعَ بَعْضاً، كُلُّهُمْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَرَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَفْقَرْنَا وَأَغْنَيْتَهُمْ؟ وَلَا لِلْأَوْضَعَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ وَضَعْنَا وَشَرَّفْتَهُمْ؟ وَلَا لِلزُّمْنَىٰ وَالضُّعْفَاءِ أَنْ يَقُولُوا:

بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها جویها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند - فرقان: ۱۰». سپس این آیه نازل شد: - ای محمد - «پس شاید از اینکه [کافران مکه] می‌گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته‌ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود فروگذاری و سینه‌ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای، و خدا بر هر چیز نگاهبان است» - هود: ۱۲».

واین آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «وگفتند: چرا فرشته‌ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم همانا کار گزارده می‌شد - هلاک می‌شدند - و دیگر مهلت نمی‌یافتند» * و اگر او را فرشته‌ای می‌کردیم باز هم او را [به صورت] مردی می‌ساختیم و آنچه را [اکنون برخود و دیگران] پوشیده می‌دارند بر آنان پوشیده می‌داشتیم - انعام: ۹۸». سپس رسول خدا ﷺ به عبدالله مخزومی فرمود: جواب اینکه - که من همچون شما غذا می‌خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد - اینگونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچکس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید،

مگر نمی‌بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته‌ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می‌خورند. با اینحال هیچکدام در حکم خدا حق اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، و ضعیف یا عزیز، یا افراد زمین‌گیر حق گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند:

لَمْ أَرْمَتْنَا وَأَضَعْتْنَا وَصَحَّحْتَهُمْ؟ وَلَا لِلْأَدْلَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَذَلَّتْنَا وَأَعَزَّزْتَهُمْ؟ وَلَا لِقَبَاحِ الصُّورِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ قَبَّحْتَنَا وَجَمَّلْتَهُمْ؟ بَلْ إِنْ قَالُوا ذَلِكَ كَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ رَادِّينَ وَلَهُ فِي أَحْكَامِهِ مُنَازِعِينَ، وَبِهِ كَافِرِينَ، وَلَكَانَ جَوَابُهُ لَهُمْ: [إِنِّي] أَنَا الْمَلِكُ، الْخَافِضُ الرَّافِعُ، الْمُغْنِي الْمَقْفِرَ، الْمُعِزُّ الْمُدِلَّ، الْمُصَحِّحُ الْمُسْقِطُ، وَأَنْتُمْ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلَّا التَّسْلِيمُ لِي، وَالْإِثْقَادُ لِحُكْمِي، فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِبَادًا مُؤْمِنِينَ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كَافِرِينَ، وَبِعُقُوبَاتِي مِنَ الْهَالِكِينَ. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: - يَا مُحَمَّدُ - «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» يَعْنِي أَكُلُ الطَّعَامِ «يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» يَعْنِي قُلْ لَهُمْ: أَنَا فِي الْبَشَرِيَّةِ مِثْلَكُمْ، وَلَكِنَّ رَبِّي خَصَّنِي بِالنَّبُوءَةِ دُونَكُمْ، كَمَا يَخْصُ بَعْضَ الْبَشَرِ بِالْغِنَى وَالصَّحَّةِ وَالْجَمَالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ، فَلَا تُتَكَبَّرُوا أَنْ يَخْصَّنِي أَيْضًا بِالنَّبُوءَةِ [دُونَكُمْ].

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «[إِنَّ] هَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَمَلِكُ الْفُرْسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ، عَظِيمَ الْحَالِ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَسَاطِيطٌ وَخِيَامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدَّامٌ،

چرا ما را بدین حال درآوردی و دیگران را سالم و سلامت! و وضعیت باقی گروهای اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، به همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در اینصورت مخالف و معترض مقررات، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین-برنده و بالا-برنده‌ایم، فقر و بی‌نیازی بدست من، و عزت و ذلت در ید قدرت من است، منم که مریض می‌کنم و سلامتی می‌بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [در برابر تقدیر و حکم من] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و الا عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید.

سپس این آیه بر آنحضرت نازل شد که: «بگو من آدمی هستم همچون شما» که غذا می‌خورم «که به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است - کشف: ۱۱۰». یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوت اختصاص فرموده، همانطور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصی اختصاص داده، و همانگونه شما حق اعتراض به هیچیک از آنان - غنی، سالم، زیبا - را ندارید، نسبت به مقام نبوت من نیز حق اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید.

سپس رسول الله ﷺ افزود: اما پاسخ این گفتارتان که: «سلاطین روم و فارس - به فراخور حالشان - فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی‌کنند،

وَرَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ فَهُمْ عِبِيدُهُ» فَإِنَّ اللَّهَ لَهُ التَّدْبِيرُ وَالْحُكْمُ، لَا يَفْعَلُ عَلَى ظَنِّكَ وَحُسْبَانِكَ، وَلَا بِاِقْتِرَاحِكَ، بَلْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَهُوَ مَحْمُودٌ.

یا عبد الله! انما بعث الله نبيّه ليُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ، وَيَكُذِّبَ نَفْسَهُ فِي ذَلِكَ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَوْ كَانَ صَاحِبَ قُصُورٍ يَحْتَجِبُ فِيهَا، وَعَبِيدٍ وَخَدَمٍ يَشْتَرُونَهُ عَنِ النَّاسِ، أَلَيْسَ كَانَتْ الرِّسَالَةُ تَضِيعُ وَالْأُمُورُ تَتَبَاطَأُ؟ أَمَا تَرَى الْمُلُوكَ إِذَا احْتَجَبُوا كَيْفَ يَجْرِي الْفَسَادُ وَالْقَبَاحُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِهِ وَلَا يَشْعُرُونَ؟

یا عبد الله! انما بعثني الله ولا مال لي ليعرفكم قُدْرَتَهُ وَقُوَّتَهُ، وَأَنَّهُ هُوَ النَّاصِرُ لِرَسُولِهِ، لَا تَقْدِرُونَ عَلَى قَتْلِهِ وَلَا مَنَعِهِ مِنْ رِسَالَتِهِ، فَهَذَا أَتَيْنُ فِي قُدْرَتِهِ وَفِي عَجْزِكُمْ، وَسَوْفَ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِكُمْ فَأَوْسِعْكُمْ قَتْلًا وَأَشْرًا، ثُمَّ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِبِلَادِكُمْ وَيَسْتَوِلِي عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِكُمْ، وَدُونَ مَنْ يُوَافِقُكُمْ عَلَى دِينِكُمْ.

و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریت است، و شایسته تر به رعایت این اصل این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهادها و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوریکه خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است.

ای عبد الله! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در اینحال آیا مأموریتی به این سنگینی از عهده کاخدار و صاحب نوکر و خدمتگار برمی آمد؟ که صد البته رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب - که طبع پادشاهان است - فساد و تباهی را - از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند - در مملکت و میان مردم جاری می سازد.

ای عبد الله! بی شک خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند، زیرا همو یار و حامی رسول خود است، که نه می توانند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَأَمَّا قَوْلُكَ لِي : «وَلَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلَكٌ يُصَدِّقُكَ وَتُشَاهِدُهُ ، بَلْ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنْسًا يَبْعَثُ مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا» فَأَلَمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ حَوَاسُّكُمْ ، لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا الْهَوَاءِ ، لَا عِيَانَ مِنْهُ ، وَلَوْ شَاهَدْتُمُوهُ - بِأَنْ يَزَادَ فِي قُوَى أَبْصَارِكُمْ - لَقُلْتُمْ : لَيْسَ هَذَا مَلَكًا ، بَلْ هَذَا بَشَرٌ ، لِأَنَّهُ إِنْسًا كَانَ يَظْهَرُ لَكُمْ بِصُورَةِ الْبَشَرِ الَّذِي [قَدْ] أَلْفَتُمُوهُ لِتَفْهَمُوا عَنْهُ مَقَالَتَهُ ، وَتَعْرِفُوا خِطَابَهُ وَمُرَادَهُ ، فَكَيْفَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ صِدْقَ الْمَلَكِ وَأَنْ مَا يَقُولُهُ حَقٌّ؟ بَلْ إِنْسًا بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا ، وَأَظْهَرَ عَلَى يَدِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي لَيْسَتْ فِي طَبَائِعِ الْبَشَرِ الَّذِينَ قَدْ عَلِمْتُمْ ضَمَائِرَ قُلُوبِهِمْ ، فَتَعْلَمُونَ بِعَجْزِكُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِ أَنَّهُ مُعْجِزَةٌ وَأَنَّ ذَلِكَ شَهَادَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِالصِّدْقِ لَهُ ، وَلَوْ ظَهَرَ لَكُمْ مَلَكٌ ، وَظَهَرَ عَلَى يَدِهِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ الْبَشَرُ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ مَا يَدُلُّكُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ فِي طَبَائِعِ سَائِرِ أَجْنَاسِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، حَتَّى يَصِيرَ ذَلِكَ مُعْجِزًا .

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتِي تَطِيرُ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهَا بِمُعْجِزٍ ، لِأَنَّ لَهَا أَجْنَاسًا يَتَّبِعُ مِنْهَا مِثْلُ طَيْرَانِهَا ، وَلَوْ أَنَّ آدَمِيًّا طَارَ كَطَيْرَانِهَا كَانَ ذَلِكَ مُعْجِزًا ،

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «اما پاسخ این مطلب که می گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تو را تأیید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم ، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که : باید دانست که فرشته با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست ، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است . و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آنرا رؤیت کنید ، قهراً خواهید گفت : این بشر است و فرشته نیست . زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مانوسید ، تا گفتارش را درک کرده ، و خطاب و مرادش را دریابید ، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حق سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوت برگزید ، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست - همانطور که خود قبول دارید - بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد ، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد ، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی ماند ، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می شود که فرشتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشند ، همانطور که پرواز پرنده ، برای هموعانش معجزه نیست ، ولی پرواز بشر ، برای دیگر انسانها معجزه است .

فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَهَّلَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرَ، وَجَعَلَهُ بِحَيْثُ تَقُومُ عَلَيْكُمْ حُجَّتُهُ، وَأَنْتُمْ تَقْتَرِحُونَ عَمَلَ الصَّغْبِ الَّذِي لَا حُجَّةَ فِيهِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَمَّا قَوْلُكَ: «مَا أَنْتَ إِلَّا رَجُلٌ مَسْحُورٌ» فَكَيْفَ أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي فِي صِحَّةِ التَّمْيِيزِ وَالْعَقْلِ قَوِّكُمْ؟ فَهَلْ جَسَرْتُمْ عَلَيَّ مُنْذُ نَشَأْتُ إِلَى أَنْ اسْتَكْمَلْتُ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ خِزْيَةً أَوْ زِلَّةً أَوْ كَذِبَةً أَوْ خِيَانَةً أَوْ خَطَأً مِنَ الْقَوْلِ، أَوْ سَفْهًا مِنَ الرَّأْيِ؟ أَتَظُنُّونَ أَنَّ رَجُلًا يَعْتَصِمُ طَوْلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ بِحَوْلِ نَفْسِهِ وَقُوَّتِهَا، أَوْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؟ وَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» إِلَى أَنْ يَتَّبِعُوا عَلَيْكَ عَمَى بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ دَعَاوِيهِمُ الْبَاطِلَةِ الَّتِي تَبِينُ عَلَيْكَ تَحْصِيلُ بُطْلَانِهَا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَمَّا قَوْلُكَ: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ: الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ أَوْ عُرْوَةَ [بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِي] بِالطَّائِفِ» فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَ يَسْتَغْطِمْ مَالَ الدُّنْيَا كَمَا تَسْتَغْطِمْهُ أَنْتَ، وَلَا خَطَرَ لَهُ عِنْدَهُ كَمَا لَهُ عِنْدَكَ، بَلْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا

بنابراین خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، و براحتی بتوانید با او تماس گرفته و گفتگو نمایید.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «اما اینکه گفتم: «تو آدم سحر شده‌ای» چگونه این سخن درباره من درست است، در حالیکه خود معترفید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده‌اید. آیا گمان می کنید - کسی در طول این چهل سال - با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا اینکار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند - چگونه تو را وصف کردند - پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند - فرقان: ۹». تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود - که هیچ بر تو پوشیده نیست - دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «اما اینکه گفتم: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکّه و طائف: ولید بن مغیره، و عروّه بن مسعود: نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیا

عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لِّمَا سَقَى كَافِرًا بِهِ مُخَالَفًا لَهُ شَرِبَةَ مَاءٍ ، وَلَيْسَ قِسْمَةُ رَحْمَةِ اللَّهِ إِلَيْكَ بَلِ اللَّهُ هُوَ الْقَاسِمُ لِلرَّحْمَاتِ ، وَالْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ فِي عِبِيدِهِ وَإِمَائِهِ ، وَلَيْسَ هُوَ عَزَّوَجَلَّ يَمُنُّ يَخَافُ أَحَدًا كَمَا تَخَافُهُ أَنْتَ لِمَالِهِ وَحَالِهِ ، فَعَرَفْتَهُ بِالنُّبُوَّةِ لِذَلِكَ ، وَلَا يَمُنُّ يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ فِي مَالِهِ أَوْ فِي حَالِهِ كَمَا تَطْمَعُ [أَنْتَ] فَتَخْصُهُ بِالنُّبُوَّةِ لِذَلِكَ ، وَلَا يَمُنُّ يُحِبُّ أَحَدًا مَحَبَّةَ الْهَوَاءِ كَمَا تُحِبُّ أَنْتَ ، فَتَقْدُمُ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ التَّقْدِيمَ .

وإِنَّمَا مُعَامَلَتُهُ بِالْعَدْلِ ، فَلَا يُؤْتَرُ أَحَدًا لِأَفْضَلِ مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ ، إِلَّا الْأَفْضَلَ فِي طَاعَتِهِ وَالْأَجَدَّ فِي خِدْمَتِهِ ، وَكَذَلِكَ لَا يُؤَخَّرُ فِي مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ إِلَّا أَشَدُّهُمْ تَبَاطُؤًا عَنْ طَاعَتِهِ .

وإذا كانَ هذا صِفَتَهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى مَالٍ وَلَا إِلَى حَالٍ بَلْ هَذَا الْمَالُ وَالْحَالُ مِنْ تَفَضُّلِهِ ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ عَلَيْهِ ضَرْبَةٌ لَا زَبَ ، فَلَا يُقَالُ لَهُ : إِذَا تَفَضَّلْتَ بِالْمَالِ عَلَى عَبْدٍ ، فَلَا بُدَّ [مِنْ] أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِالنُّبُوَّةِ أَيْضًا ، لِأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ إِكْرَاهُهُ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ وَلَا إِلْزَامُهُ تَفَضُّلاً ، لِأَنَّهُ تَفَضَّلَ قَبْلَهُ بِنِعَمِهِ .

نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت ذره‌ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی‌کرد ، بلکه باید دانست که تقسیم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد دربارهٔ بندگان انجام می‌دهد ، و آنطور که می‌خواهد نظر خود را اعمال می‌فرماید ، و در این راه برخلاف شما از هیچکس ترس و واهمه و ملاحظه‌ای نداشته ، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت . پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید . و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید ، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می‌کنید ، و ملاک خداوند با همهٔ اینها متفاوت است .

و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده ، و فقط کسی را برای این مقام برمی‌گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او ، از برترین و پرتلاش‌ترین مردم باشد ، و نیز کسی را و امی‌گزارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد .

و چون ویژگی خداوند اینگونه است که هیچ توجهی به مال و جاه ندارد - که هر دوی آنها از تفضل اوست - و در این تفضل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده‌ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد ، و در این امر کسی را شاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعاش الزام نماید ، که خداوند پیش از آن ، همهٔ بندگان را غرق نعمات خود ساخته است .

أَلَا تَرَى يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ أَغْنَىٰ وَاحِدًا وَقَبَّحَ صُورَتَهُ؟ وَكَيْفَ حَسَّنَ صُورَةَ وَاحِدٍ وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ شَرَّفَ وَاحِدًا وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ أَغْنَىٰ وَاحِدًا وَوَضَعَهُ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِهَذَا الْغَنِيِّ أَنْ يَقُولَ: «هَلَّا أُضِيفَ إِلَىٰ جَمَالِي يَسَارِي جَمَالُ فُلَانٍ؟» وَلَا لِلْجَمِيلِ أَنْ يَقُولَ: «هَلَّا أُضِيفَ إِلَىٰ جَمَالِي مَالُ فُلَانٍ؟» وَلَا لِلشَّرِيفِ أَنْ يَقُولَ: «هَلَّا أُضِيفَ إِلَىٰ شَرَفِي مَالُ فُلَانٍ؟» وَلَا لِلرَّعِيصِ أَنْ يَقُولَ: «هَلَّا أُضِيفَ إِلَىٰ ضِعْفِي شَرَفُ فُلَانٍ؟» وَلَكِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ، يُقَسِّمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَفْعَلُ كَمَا يَشَاءُ، وَهُوَ حَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ، مُحْتَمِدٌ فِي أَعْمَالِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ» - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: - «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟» - يَا مُحَمَّدُ؟ - «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» فَأَحْوَجْنَا بَعْضًا إِلَىٰ بَعْضٍ: أَحْوَجَ هَذَا الرَّجُلَ إِلَىٰ مَالٍ ذَلِكَ، وَأَحْوَجَ ذَلِكَ إِلَىٰ سِلْعَةٍ هَذَا أَوْ إِلَىٰ خِدْمَتِهِ، فَتَرَىٰ أَجَلَ الْمُسْلُوكِ وَأَغْنَىٰ - الْأَغْنِيَاءِ مُحْتَاجًا إِلَىٰ أَفْقَرِ الْفُقَرَاءِ فِي ضَرْبٍ مِنَ الضَّرُوبِ: إِمَّا سِلْعَةً مَعَهُ لَيْسَتْ مَعَهُ، وَإِمَّا خِدْمَةً يُصْلِحُ لَهَا، لَا يَتَهَيَّأُ لِذَلِكَ لِمَلِكٍ أَنْ يَسْتَغْنِيَ إِلَّا بِهِ، وَإِمَّا بَابٌ مِنَ الْعُلُومِ وَالْحِكْمِ، هُوَ فَقِيرٌ إِلَىٰ أَنْ يَسْتَفِيدَهَا مِنْ هَذَا الْفَقِيرِ، فَهَذَا الْفَقِيرُ يَحْتَاجُ إِلَىٰ مَالٍ ذَلِكَ لِمَلِكٍ الْغَنِيِّ، وَذَلِكَ

ای عبدالله! آیا مشاهده نمی کنی که چطور کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی روزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچیک از افراد این گروهها نمی تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هرگونه که بخواهد تقسیم می کند و هرطور اراده نماید عمل می کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که: «وگفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مکه و طائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمد «آیا آنان رحمت پروردگار تو - نبوت - را بخش می کنند؟» «مائیم که میان آنان مایه گذرانشان را در زندگی دنیا بخش کرده ایم - زخرف: ۳۱ و ۳۲» پس آنانرا از لحاظ مراتب ظاهری طبقه بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنانکه می بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست ترین افراد به لحاظ

الْمَلِكُ يَحْتَاجُ إِلَى عِلْمِ هَذَا الْفَقِيرِ ، أَوْ رَأَى بِهِ أَوْ مَعْرِفَتِهِ . ثُمَّ لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَقُولَ : هَلَّا اجْتَمَعَ إِلَى مَالِي عِلْمُ هَذَا الْفَقِيرِ ، وَلَا لِلْفَقِيرِ أَنْ يَقُولَ : هَلَّا اجْتَمَعَ إِلَى رَأْيِي وَعِلْمِي وَمَا أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ فُنُونِ الْحِكْمِ مَالُ هَذَا الْمَلِكِ الْغَنِيِّ؟

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَهُمْ : «وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» أَيُّ مَا يَجْمَعُهُ هَؤُلَاءِ مِنْ أَمْوَالِ الدُّنْيَا . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَأَمَّا قَوْلُكَ : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَقْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتْبوعاً ، إِلَى آخِرِ مَا قُلْتَهُ ، فَإِنَّكَ [قَدْ] اقْتَرَحْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَشْيَاءَ :

مِنْهَا : مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ بُرْهَاناً لِنُبُوتِهِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ يَرْتَفِعُ عَنْ أَنْ يَغْتَنِمَ جَهْلَ الْجَاهِلِينَ ، وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ .

وَمِنْهَا : مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ كَانَ مَعَهُ هَلَاكُكَ ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى بِالْحُجَجِ وَالْبُرَاهِينِ لِيُتْلَزَمَ عِبَادَةُ اللَّهِ الْإِيمَانُ بِهَا ، لَا لِيَهْلِكُوا بِهَا ، فَإِنَّمَا اقْتَرَحْتَ هَلَاكُكَ ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ ،

متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند ، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند ، و فقیران نیز محتاج مال و ثروت پادشاهند .

و هیچکدام از این گروهها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند .

سپس در ادامه آیه شریفه فرموده : «و پایه های برخی را بر برخی برتر داشته ایم - در روزی و جاه - تا برخی برخ دیگر را به خدمت گیرند» ، سپس افزود : ای محمد به آنان بگو : «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورند بهتر است - زخرف : ۳۲» ، یعنی : از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است .

سپس رسول خدا ﷺ فرمود : اما این سختی که : «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت ، همه ناشی از جهالت و غفلت شماست که اینچنین سفارشات را به محمد رسول خدا نمودید . زیرا :

[۱-] جاری شدن چشمه آب در زمین مکه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود ، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با یاوه و باطلی بر آنان احتجاج کند .

[۲-] و تکه شدن آسمان و فرو ریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است ، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان ، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی ، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان ،

وَأَعْلَمُ بِمَصَالِحِهِمْ مِنْ أَنْ يُهْلِكَهُمْ كَمَا يَقْتَرِحُونَ .

وَمِنْهَا: الْمَحَالُّ الَّذِي لَا يَصِحُّ وَلَا يَجُوزُ كَوْنُهُ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يُعَرِّفُكَ ذَلِكَ، وَيَقْطَعُ مَعَاذِيرَكَ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْكَ سَبِيلَ مُخَالَفَتِهِ، وَيُلْجِئُكَ بِحُجَجِ اللَّهِ إِلَى تَصْدِيقِهِ، حَتَّى لَا يَكُونَ لَكَ عَنْهُ مَحِيدٌ وَلَا مَحِيصٌ .

وَمِنْهَا: مَا قَدِ اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ إِنَّكَ فِيهِ مُعَانِدٌ مُتَمَرِّدٌ، لَا تَقْبَلُ حُجَّةً وَلَا تُصْغِي إِلَى بُرْهَانٍ، وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَدَوَاؤُهُ عَذَابُ اللَّهِ النَّازِلِ مِنْ سَمَائِهِ، أَوْ فِي جَحِيمِهِ أَوْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ . فَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا بِمِثْلِ هَذِهِ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَصُخُورٍ وَجِبَالٍ، تَكْسَحُ أَرْضَهَا وَتَحْفَرُهَا، وَتَجْرِي فِيهَا الْعُيُونُ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُتَحَاجُونَ» فَإِنَّكَ سَأَلْتَ هَذَا وَأَنْتَ جَاهِلٌ بِدَلَائِلِ اللَّهِ تَعَالَى .

يَا عَبْدَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ لَوْ فَعَلْتُ هَذَا، أَكُنْتُ مِنْ أَجْلِ هَذَا نَبِيًّا؟ قَالَ: لَا . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ الطَّائِفَ الَّتِي لَكَ فِيهَا بَسَاتِينٌ؟ أَمَا كَانَ هُنَاكَ مَوَاضِعُ فَاسِدَةٍ صَعْبَةٍ أَضْلَحَتْهَا وَذَلَّلَتْهَا وَكَسَحَتْهَا وَأَجْرَيْتَ فِيهَا عُيُونًا اسْتَنْبَطْتُهَا؟ قَالَ: بَلَى .

ودانایان را به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید .

[۳] - و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول رب العالمین آنرا بتو می فهماند، و حجت و بهانه ات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجت و براهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد .

[۴] - و دیگر آنکه تو - همچنانکه خود معترفی - فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دواي چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنم، یا در آخر پذیرای شمشیر دستان او است . ای عبدالله! اما این گفته ایت که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مکه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجت و دلائل خداوند متعال است .

ای عبدالله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه . فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ وستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آنرا با زحمت اصلاح نموده و باغ وستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری .

قال: وَهَلْ لَكَ فِي هَذَا نَظَرًا؟ قَالَ: بَلَى.

قال: أَفَصِرْتَ بِذَلِكَ أَنْتَ وَهُمْ أَنْبِيَاءُ؟ قَالَ: لَا.

قال: فَكَذَلِكَ لَا يَصِيرُ هَذَا حُجَّةً لِمُحَمَّدٍ لَوْ فَعَلَهُ عَلَى نُبُوتِهِ، فَمَا هُوَ إِلَّا كَقَوْلِكَ: لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَقُومَ وَتَمْشِيَ عَلَى الْأَرْضِ [كَمَا يَمْشِي النَّاسُ] أَوْ حَتَّى تَأْكُلَ الطَّعَامَ كَمَا يَأْكُلُ النَّاسُ. وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتُطْعِمُنَا وَتُقَبِّرُونَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» أَوْ لَيْسَ لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ جَنَّاتٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ بِالطَّائِفِ تَأْكُلُونَ وَتُطْعِمُونَ مِنْهَا، وَتُقَبِّرُونَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا؟ أَفَصِرْتُمْ أَنْبِيَاءَ بِهَذَا؟ قَالَ: لَا.

قال: فَمَا بَالُ اقْتِرَاحِكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَشْيَاءَ لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقْتَرِحُونَ لَمَا دَلَّتْ عَلَى صِدْقِهِ، بَلْ لَوْ تَعَاطَاهَا لَدَلَّ تَعَاطِيهَا عَلَى كَذِبِهِ، لِأَنَّهُ [حِينَئِذٍ] يَخْتَجُّ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ، وَيَخْتَدِعُ الضُّعَفَاءَ عَنْ عُقُولِهِمْ وَأَذْيَانِهِمْ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَجِلُّ وَيَزْتَفِعُ عَنْ هَذَا. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! وَأَمَّا قَوْلُكَ: «أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ - كَمَا زَعَمْتَ - عَلَيْنَا كِسْفًا»،

فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت: آری.
فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر.
فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویید: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

اما این سخنت که «یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی تواند دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعیفا را می فریبد. و رسول رب العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

اما این سخنت که گفتی: «یا از آسمان، چنانکه دعوی کردی، پاره هایی فرو افکني،

فَأَنكَ قُلْتَ - : «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»، فَإِنَّ فِي سُقُوطِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ هَلَاكُكُمْ وَمَوْتَكُمْ، فَإِنَّمَا تُرِيدُ بِهَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ يُهْلِكَكَ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ [بِكَ] مِنْ ذَلِكَ، [وَأَنْ لَا يُهْلِكَكَ، وَلَكِنَّهُ يُقِيمُ عَلَيْكَ حُجَجَ اللَّهِ، وَلَيْسَ حُجَجُ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ وَحْدَهُ عَلَى حَسَبِ اقْتِرَاحِ عِبَادِهِ. لِأَنَّ الْعِبَادَ جُهَالٌ بِمَا يَجُوزُ مِنْ الصَّلَاحِ، وَبِمَا لَا يَجُوزُ مِنَ الْفَسَادِ، وَقَدْ يَخْتَلِفُ اقْتِرَاحُهُمْ وَيَتَضَادُّ حَتَّى يَسْتَحِيلَ وَقُوعُهُ، إِذْ لَوْ كَانَتْ اقْتِرَاحَاتُهُمْ وَاقِعَةً لَجَازَ أَنْ تُقْتَرَحَ أَنْتَ أَنْ تَسْقُطَ السَّمَاءُ عَلَيْكُمْ، وَيَقْتَرَحَ غَيْرُكَ أَنْ لَا تَسْقُطَ عَلَيْكُمْ السَّمَاءُ، بَلْ أَنْ تَرْفَعَ الْأَرْضُ إِلَى السَّمَاءِ، وَتَقَعَ السَّمَاءُ عَلَيْهَا، وَكَانَ ذَلِكَ يَتَضَادُّ، وَيَتَنَافَى أَوْ يَسْتَحِيلُ وَقُوعُهُ] وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْرِي تَدْبِيرُهُ عَلَى مَا يُلْزَمُ بِهِ الْمُحَالُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَهَلْ رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ طَبِيبًا كَانَ دَوَاؤُهُ لِلْمَرَضِيِّ عَلَى حَسَبِ اقْتِرَاحَاتِهِمْ؟ وَإِنَّمَا يَفْعَلُ بِهِ مَا يَعْلَمُ صَلَاحَهُ فِيهِ؛ أَحَبُّهُ الْعَلِيلُ أَوْ كَرِهَهُ، فَأَنْتُمْ الْمَرَضِيُّ وَاللَّهُ طَبِيبُكُمْ، فَإِنْ أَنْفَذْتُمْ لِدَوَائِهِ شَفَاكُمْ، وَإِنْ تَمَرَّدْتُمْ عَلَيْهِ أَشَقَمَكُمْ.

زیرا تو خود گفتی: «و اگر ببینند که پاره‌ای از آسمان فرو می‌افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البته شما خود می‌دانید فرو آمدن آسمان موجب هلاکت و مرگ شماست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول رب العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجت و دلائل خداوندی می‌پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچگونه حقی نیست، زیرا مردم غالباً در صلاح و فساد خود جاهل و بی‌خبرند و خواسته‌هایشان مختلف و متضاد است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته‌هایشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته با هم متضاد بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزت و جلال به محال و ناممکن تعلق نمی‌گیرد.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای عبدالله، آیا تا بحال سابقه داشته که طبعی داروهای مریضه‌هایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاح دید خود طبیب می‌باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد. و در این مثال شما مریض، و خداوند طبیب حاذق شماست. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

وَبَعْدُ، فَقَتِيَ رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مُدَّعِي حَقٍّ [مِنْ] قِبَلِ رَجُلٍ أَوْجَبَ عَلَيْهِ حَاكِمٌ مِنْ حُكَّامِهِمْ - فِيهَا مَضَى - بَيِّنَةٌ عَلَى دَعْوَاهُ عَلَى حَسَبِ اقْتِرَاحِ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ؟ إِذَا مَا كَانَ يَثْبُتُ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ دَعْوَى وَلَا حَقٌّ، وَلَا كَانَ بَيْنَ ظَالِمٍ وَمَظْلُومٍ، وَلَا بَيْنَ صَادِقٍ وَكَاذِبٍ فَرَّقُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! وَأَمَّا قَوْلُكَ: «أَوْ تَأْتِي بِاللهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا يُقَابِلُونَنَا وَنُعَايِنُهُمْ» فَإِنَّ هَذَا مِنَ الْمُحَالِ الَّذِي لَا خِفَاءَ بِهِ، لِأَنَّ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ كَالْمَخْلُوقِينَ يَجِيءُ وَيَذْهَبُ، وَيَتَحَرَّكُ وَيُقَابِلُ شَيْئًا حَتَّى يُؤْتِيَ بِهِ، فَقَدْ سَأَلْتُمْ بِهَذَا الْمُحَالِ، وَإِنَّمَا هَذَا الَّذِي دَعَوْتَ إِلَيْهِ صِفَةُ أَصْنَامِكُمْ الضَّعِيفَةِ الْمُنْقُوصَةِ الَّتِي لَا تَسْمَعُ وَلَا تَبْصُرُ وَلَا تَعْلَمُ وَلَا تُغْنِي عَنْكُمْ شَيْئًا وَلَا عَنْ أَحَدٍ.

يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَوْ لَيْسَ لَكَ ضِيَاعٌ وَجَنَانٌ بِالطَّائِفِ، وَعِقَارٌ بِمَكَّةَ، وَقَوَامٌ عَلَيْهَا؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: أَفَتَشَاهِدُ جَمِيعَ أَحْوَالِهَا بِنَفْسِكَ أَوْ بِسُفْرَاءٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُعَامِلِيكَ؟ قَالَ: بِسُفْرَاءٍ. قَالَ ﷺ: أَرَأَيْتَ لَوْ قَالَ مُعَامِلُوكَ وَأَكْرَتُكَ وَخَدَمُكَ لِسُفْرَائِكَ:

ای عبدالله! کی دیده‌ای که شخص مدعی حق در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای عبدالله! اما این سخنت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود - بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می‌باشد. زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود - که عاری از شنوایی و بینایی و ادراکند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی‌کنند - مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده‌اید.

ای عبدالله! مگر تو در مکه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آنها مباحثی قرار نداده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می‌کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می‌پردازی؟ گفت: توسط نمایندگانم. فرمود: فکر می‌کنی اگر روزی کارگران و مباشران در آنجا به نمایندگان تو بگویند:

لَا نُصَدِّقُكُمْ فِي هَذِهِ السَّفَارَةِ إِلَّا أَنْ تَأْتُونَا بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ لِنُشَاهِدَهُ فَنَسْمَعَ مَا تَقُولُونَ عَنْهُ شِفَاهًا، كُنْتَ تَسُوغُهُمْ هَذَا، أَوْ كَانَ يَجُوزُ لَهُمْ عِنْدَكَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا الَّذِي يَجِبُ عَلَى سَفَرَانِكَ؟ أَلَيْسَ أَنْ يَأْتَوْهُمْ عَنْكَ بِعَلَامَةٍ صَحِيحَةٍ تَدُلُّهُمْ عَلَى صِدْقِهِمْ، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَدِّقُوهُمْ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ سَفِيرَكَ لَوْ أَنَّ نَهْلًا سَمِعَ مِنْهُمْ هَذَا، عَادَ إِلَيْكَ وَقَالَ [لَكَ]: قُمْ مَعِيَ فَإِنَّهُمْ قَدْ اقْتَرَحُوا عَلَيَّ جَبِيَّتَكَ [مَعِيَ]، أَلَيْسَ يَكُونُ هَذَا لَكَ مُخَالِفًا، وَتَقُولُ لَهُ: إِنَّنَا أَنْتَ رَسُولُ مُشِيرٍ، وَلَا أَمِيرٍ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَكَيْفَ صِرْتَ تَقْتَرِحُ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا لَا تُسَوِّغُ لِأَكْرَتِكَ وَمُعَامَلِيكَ أَنْ يَقْتَرِحُوهُ عَلَى رَسُولِكَ إِلَيْهِمْ؟ وَكَيْفَ أَرَدْتَ مِنْ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ يَسْتَدِمَّ إِلَى رَبِّهِ، بِأَنْ يَأْمُرَ عَلَيْهِ وَيَنْهَى، وَأَنْتَ لَا تُسَوِّغُ مِثْلَ هَذَا عَلَى رَسُولِكَ إِلَى أَكْرَتِكَ وَقَوَائِمِكَ؟ هَذِهِ حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ لَا يَطَالُ جَمِيعُ مَا ذَكَرْتَهُ فِي كُلِّ مَا اقْتَرَحْتَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ.

«ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر اینکه خود عبدالله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

فرمود: پس نمایندگان چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو ببینم اگر نماینده ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، نه مشیر و آمر؟ گفت: آری [همین را می گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباشران جایز نمی دانی بر رسول رب العالمین روا می داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده ات نه می پسندی و نه آنرا روا می داری، و اصلاً آنان حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبدالله این حجت و دلیل قانع کننده ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می سازد.

وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ : «أَوْ يَكُونُ لَكَ يَبْتُ مِنْ زُخْرُفٍ» وَهُوَ الذَّهَبُ ، أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ لِعَظِيمِ مِصْرَ يَبُوتًا مِنْ زُخْرُفٍ؟ قَالَ : بَلَى . قَالَ : أَقْصَارَ بِذَلِكَ نَبِيًّا؟ قَالَ : لَا . قَالَ : فَكَذَلِكَ لَا يُوجِبُ [ذَلِكَ] لِمُحَمَّدٍ ﷺ ؛ لَوْ كَانَ لَهُ نُبُوءَةٌ ، وَمُحَمَّدٌ لَا يَغْتَنِمُ جَهْلَكَ بِحُجَجِ اللَّهِ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ : «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» ثُمَّ قُلْتَ : «وَلَنْ تُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا تَقْرُؤُهُ» ، يَا عَبْدَ اللَّهِ ! الصُّعُودُ إِلَى السَّمَاءِ أَصْعَبُ مِنَ النُّزُولِ عَنْهَا ، وَإِذَا اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ إِذَا صَعِدْتَ فَكَذَلِكَ حُكْمُ النُّزُولِ .

ثُمَّ قُلْتَ : «حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا تَقْرُؤُهُ» مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ثُمَّ لَا أَدْرِي أَوْ مِنْ بَيْنِكَ أَوْ لَا أَوْ مِنْ بَيْنِكَ ، فَأَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مُقَرَّرٌ بِأَنَّكَ تُعَانِدُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكَ ، فَلَا دَوَاءَ لَكَ إِلَّا تَأْدِيبُهُ لَكَ عَلَى يَدِ أَوْلِيَانِهِ مِنَ الْبَشَرِ ، أَوْ مَلَائِكَتِهِ الزَّبَانِيَةِ ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ حِكْمَةً بِاللُّغَةِ جَامِعَةً لِبُطْلَانِ كُلِّ مَا اقْتَرَحْتَهُ . فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «قُلْ - يَا مُحَمَّدُ - سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» ، مَا أَبْعَدَ

و اما اين سخنت - ای عبدالله - که : «یا تو را خانه‌ای از زخرف - که همان طلاست - باشد» ، بگو ببینم مگر سلطان مصر خانه‌های پر از طلا ندارد؟ گفت : آری . فرمود : آیا بخاطر این طلاها می‌تواند ادعای نبوت کند؟ گفت : نه ، نمی‌تواند . فرمود : پس طلا داشتن محمد نیز نمی‌تواند بر نبوت و صدق دعوی او دلالت کند . و محمد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوت خود استفاده نخواهد کرد .

و اما این سخنت - ای عبدالله - که : «یا در آسمان بالا روی» ، سپس گفتی : «و بالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته‌ای فروآوری که آن را بخوانیم» ، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان به مراتب دشوارتر از پایین آمدن است ، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد ، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد .

سپس گفتی : «تا بر ما نوشته‌ای فروآوری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی‌کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجت و دلایل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره‌ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنم نداری . و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم . سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده : - ای محمد - «بگو پاک و منزّه است پروردگار من - که کسی بر او تحکم کند - مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟» ، منزّه است

رَبِّي عَنْ أَنْ يَفْعَلَ الْأَشْيَاءَ عَلَى [قَدَرٍ] مَا يَقْتَرِحُهُ الْجُهَالُ، بِمَا يَجُوزُ وَبِمَا لَا يَجُوزُ، وَهَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، لَا يُلْزَمُنِي إِلَّا إِقَامَةُ حُجَّةِ اللَّهِ الَّتِي أَعْطَانِي، وَلَيْسَ لِي أَنْ أُمَرَ عَلَى رَبِّي وَلَا أَنْهَى وَلَا أُشِيرَ، فَأَكُونُ كَالرَّسُولِ الَّذِي بَعَثَهُ مَلِكٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مُخَالِفِيهِ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مَا اقْتَرَحُوهُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: يَا مُحَمَّدُ، هَاهُنَا وَاحِدَةٌ، أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّ قَوْمَ مُوسَى اخْتَرَقُوا بِالصَّاعِقَةِ لَمَّا سَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمُ اللَّهُ جَهْرَةً؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَلَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَا اخْتَرَقْنَا نَحْنُ أَيْضًا، فَقَدْ سَأَلْنَا أَشَدَّ بِمَا سَأَلَ قَوْمَ مُوسَى، لَا يَكُنْهُمْ - كَمَا زَعَمْتَ - قَالُوا: «أَرِنَا اللَّهُ جَهْرَةً» وَنَحْنُ نَقُولُ: «لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَأْتِيَ بِاللهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا نَعَايَهُمْ».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا جَهْلٍ، أَمَا عَلِمْتَ قِصَّةَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ لَمَّا رُفِعَ فِي الْمَلَكُوتِ، وَذَلِكَ قَوْلُ رَبِّي: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده‌ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی‌توانم تکلیفی برای پروردگارم معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می‌شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

در اینجا ابو جهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، و آن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامیکه درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟ فرمود: آری. گفت: در اینصورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می‌سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین‌تر است، قوم موسی گفتند: «آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم»؟.

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصه ابراهیم؛ هنگامیکه به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده‌ای که: «و بدین سان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از اهل یقین باشد - انعام: ۷۵؟».

قَوَّی اللّٰهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ، حَتَّى أَبْصَرَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا ظَاهِرِينَ وَمُسْتَتَرِينَ، فَرَأَى رَجُلًا وَامْرَأَةً عَلَى فَاحِشَةٍ، فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا، ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا، ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ فَهَمَّ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِمَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ! اكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي وَإِمَائِي، فَإِنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الْحَنِانُ الْحَلِيمُ، لَا تَضُرُّنِي ذُنُوبُ عِبَادِي كَمَا لَا تَنْفَعُنِي طَاعَتُهُمْ، وَلَسْتُ أَسُوسُهُمْ بِشِفَاءِ الْغَيْظِ كَسِيَاسَتِكَ، فَاكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي وَإِمَائِي، فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ نَذِيرٌ لَا شَرِيكَ فِي الْمَمْلَكَةِ وَلَا مُهَيِّئٌ عَلَيَّ، وَعِبَادِي مَعِيَ بَيْنَ خِلَالٍ ثَلَاثٍ:

إِمَّا تَابُوا إِلَيَّ فَتُبْتُ عَلَيْهِمْ، وَغَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ، وَسَتَرْتُ عُيُوبَهُمْ، وَإِمَّا كَفَفْتُ عَنْهُمْ عَذَابِي لِعِلْمِي بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ ذُرِّيَّاتٌ مُؤْمِنُونَ، فَأَرْفِقُ بِالْآبَاءِ الْكَافِرِينَ، وَأَتَأَنَّى بِالْأُمَّهَاتِ الْكَافِرَاتِ، وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ عَذَابِي لِيَخْرُجَ ذُلَالَتُهُمْ مِنْ أَصْلَابِهِمْ، فَإِذَا تَزَايَلُوا حَلَّ بِهِمْ عَذَابِي وَحَاقَ بِهِمْ بَلَاءِي. وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا وَلَا هَذَا، فَإِنَّ الَّذِي أَعَدَّ لَهُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِي أَعْظَمُ مِمَّا تُرِيدُهُ بِهِمْ، فَإِنَّ

خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد وزنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آندو نفرین کرده و دردم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشنانده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنانکه طاعتشان مرا سودی نمی‌رساند، و من آنان را برای تشفی خاطر مجازات نمی‌کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه‌دار، زیرا [وظیفه تو فقط انذار است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هرگونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگان گنہکارم از سه حال خارج نیست: یا توبه کرده و من می‌پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می‌پوشانم.

و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می‌آید عذابم را از ایشان باز می‌دارم، و والدین کافرشان را مهلت می‌دهم. و همینکه آن نسل از اصلا بشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلا می‌سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده‌ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف‌نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی‌گذارم. که قهر و عذاب من باندازه

عَذَابِي لِعِبَادِي عَلَى حَسَبِ جَلَالِي وَكِبَرِيَانِي . يَا إِبْرَاهِيمُ! فَخُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ عِبَادِي ، فَإِنِّي أَرْحَمُ بِهِمْ مِنْكَ ، وَخُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ عِبَادِي فَإِنِّي أَنَا الْجَبَّارُ الْحَكِيمُ الْعَلَامُ الْحَكِيمُ ، أَدَبَرُهُمْ يَعْلَمُونِي ، وَأَنْفِذْ فِيهِمْ قَضَائِي وَقَدَرِي . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - يَا أَبَا جَهْلٍ - إِنَّمَا دَفَعَ عَنْكَ الْعَذَابَ لِيَعْلَمَ بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ : عِكْرَمَةُ ابْنِكَ ، وَسَيَلِي مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مَا إِنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِيهِ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ جَلِيلًا ، وَإِلَّا قَالَ الْعَذَابُ نَازِلٌ عَلَيْكَ . وَكَذَلِكَ سَائِرُ قُرَيْشٍ السَّائِلِينَ لَمَّا سَأَلُوا مِنْ هَذَا إِنَّمَا أَمْهَلُوا ، لِأَنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ بَعْضَهُمْ سَيُؤْمِنُ بِمُحَمَّدٍ ، وَيَنَالُ بِهِ السَّعَادَةَ ، فَهُوَ [تَعَالَى] لَا يَقْطَعُهُ عَنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ ، وَلَا يَتَخَلُّ بِهَا عَلَيْهِ ، أَوْ مَنْ يُؤَلِّدُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ يَنْظُرُ أَبَاهُ لَا يَصَالِ ابْنَهُ إِلَى السَّعَادَةِ ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ الْعَذَابُ بِكَافَتِكُمْ . فَانْظُرْ نَحْوَ السَّمَاءِ . فَانْظُرْ فَإِذَا أَبْوَابُهَا مُفْتَحَةٌ وَإِذَا النَّيْرَانُ نَازِلَةٌ مِنْهَا مَسَامَتَةٌ لِرُؤُوسِ الْقَوْمِ تَدْنُو مِنْهُمْ حَتَّى وَجَدُوا حَرَّهَا يَبِّئُ أَكْتَافِهِمْ ، فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ أَبِي جَهْلٍ وَالْجَمَاعَةِ .

جلال و عظمت خودم می باشد . ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار ، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم ، دانا و حکیم هستم ، صلاح بندگانم را تشخیص داده ، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می کنم .

سپس رسول خدا ﷺ فرمود : ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابش را از تو باز داشته که می داند از صُلُب تو نسل پاکیزه ای چون پسر عکرمه^(۱) بدنیاید . و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گرنه عذاب بر آنان نازل گردد .

و همچنین است کار سائر افراد قریش ، با این پیشنهاد ایشان فقط مهلت داده شده اند ، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می شوند . و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید . و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولد شود ، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد ، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد . ای ابو جهل به آسمان بنگر! او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان در بها گشوده گشت و آتشیایی به خط راست به سمت آنان فرود آمد ، بطوریکه همه آنان خصوصاً ابو جهل حرارتش را حس کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند .

۱ - توضیح در این مورد به خواست خداوند در پایان همین مجلد خواهد آمد .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَا تَرَوْعَنَّكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُهْلِكُكُمْ بِهَا ، وَإِنَّمَا أَظْهَرَهَا عِبْرَةً لَكُمْ].

ثُمَّ نَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ ، وَإِذَا قَدْ خَرَجَ مِنْ ظُهُورِ الْجَمَاعَةِ أَنْوَارٌ قَابَلَتْهَا وَرَفَعَتْهَا وَدَفَعَتْهَا حَتَّى أَعَادَتْهَا فِي السَّمَاءِ كَمَا جَاءَتْ مِنْهَا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْأَنْوَارِ أَنْوَارُ مَنْ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ سَيَسْعُدُهُ بِالْإِيمَانِ بِي مِنْكُمْ مِنْ بَعْدُ ، وَبَعْضُهَا أَنْوَارُ ذُرِّيَّةٍ طَيِّبَةٍ سَتَخْرُجُ مِنْ بَعْضِكُمْ يَمَنٌ لَا يُؤْمِنُ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ .

۲۳ - وَعَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ آيَةٌ مِثْلُ آيَةِ مُوسَى فِي رَفْعِهِ الْجَبَلَ فَوْقَ رُؤُوسِ الْمُتَتَبِعِينَ عَنْ قَبُولِ مَا أُمِرُوا بِهِ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِي وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا ، مَا مِنْ آيَةٍ كَانَتْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَّا وَقَدْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ مِثْلُهَا أَوْ أَفْضَلُ مِنْهَا ، وَلَقَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَظِيرُ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَى آيَاتِ آخَرٍ ظَهَرَتْ لَهُ . وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَظْهَرَ بِمَكَّةَ دَعْوَتَهُ ، وَأَبَانَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى مُرَادَهُ ، رَمَتْهُ الْعَرَبُ عَنْ قَبَائِلِ عَدَاوَتِهَا

رسول خدا ﷺ فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شمارا به این عذاب آسمانی هلاک کند، فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین همچنانکه سر به آسمان داشتند متوجه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا ﷺ فرمود: برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند.

۲۳ - و از امام عسکری علیه السلام نقل است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: ای امیرمؤمنان آیا برای رسول خدا ﷺ معجزه ای چون معجزه حضرت موسی علیه السلام - بلند کردن کوه و نگه داشتن آن در بالای سر مخالفین - بوده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری، قسم بخداییکه او را به پیامبری مبعوث فرمود؛ هیچ معجزه ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان و بالاتر از آن برای رسول خدا ﷺ ظاهر شده است. هنگامیکه پیامبر گرامی در مکه دعوت خود را اظهار نموده و خواسته خداوند را آشکار ساخت، اعراب او را با سخت ترین عداوت

بِضُرُوبٍ مَّكَائِدِهِمْ، وَلَقَدْ قَصَدْتُهُ يَوْمًا؛ -

- لَأَنِّي كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، بُعِثَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَهُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَبَقِيتُ مَعَهُ أَصْلَى سَبْعِ سِنِينَ حَتَّى دَخَلَ نَقْرٌ فِي الْإِسْلَامِ، وَأَيَّدَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ مِنْ بَعْدِ -

فَجَاءَهُ قَوْمٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَنَّكَ لَا تَرْضَى بِذَلِكَ حَتَّى تَزْعُمَ أَنَّكَ سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ، فَلَمَّا كُنْتَ نَبِيًّا فَأَتَيْنَا بِآيَةٍ كَمَا تَذْكُرُهُ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ: مِثْلُ نُوحٍ الَّذِي جَاءَ بِالْغَرَقِ، وَنَجَّى فِي سَفِينَتِهِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي ذَكَرْتَ أَنَّ النَّارَ جُعِلَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا. وَمُوسَى الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّ الْجَبَلَ رَفَعَ فَوْقَ رُؤُوسِ أَصْحَابِهِ حَتَّى انْقَادُوا لِمَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ صَاغِرِينَ دَاخِرِينَ. وَعِيسَى الَّذِي كَانَ يُسَبِّحُهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ.

وَصَارَ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكُونَ فِرْقًا أَرْبَعَةً: هَذِهِ تَقُولُ: أَظْهَرْنَا آيَةَ نُوحٍ. وَهَذِهِ تَقُولُ: أَظْهَرْنَا آيَةَ مُوسَى. وَهَذِهِ تَقُولُ: أَظْهَرْنَا آيَةَ إِبْرَاهِيمَ. وَهَذِهِ تَقُولُ: أَظْهَرْنَا آيَةَ عِيسَى. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا أَنَا [لَكُمْ] نَذِيرٌ [وَبَشِيرٌ] مُبِينٌ، أَتَيْتُكُمْ بِآيَةٍ مُبَيِّنَةٍ هَذَا

و انواع نیرنگ متهم ساخت ، در همان ایام روزی قصد آن بزرگوار را کردم -

زیرا من نخستین مسلمان بودم ، پیامبر در روز دوشنبه مبعوث شد و من فردای همان روز سه شنبه پشت سر آنحضرت غار خواندم ، و تا هفت سال پیوسته با او نماز می خواندم ، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند ، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود -

مشرکان نزد آنحضرت آمده و گفتند: ای محمد ، تو خیال می کنی فرستاده پروردگار جهانیانی ، و به این مقدار بسنده نکرده می پنداری از تمام پیامبران افضل و برتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه ای روکن ، و بنا به گفته خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت و معجزه ای بوده اند . مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق ، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند . و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت شد . و کوه بالای سر قوم موسی نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند . و عیسی که مردم را از آنچه در خانه هایشان می خوردند و پنهان می ساختند خبر می داد .

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند ، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود .

پیامبر فرمود : وظیفه من فقط انذار و بشارت آشکار شماست . و برای اثبات دعوی

الْقُرْآنَ الَّذِي تَعْجِزُونَ أَنْتُمْ وَالْأُمَمُ وَسَائِرُ الْعَرَبِ عَنْ مُعَارَضَتِهِ ، وَهُوَ يُلْغِتُكُمْ ، فَهُوَ حُجَّةٌ بَيِّنَةٌ عَلَيْكُمْ ، وَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِي الْاِقْتِرَاحُ عَلَى رَبِّي ، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ إِلَى الْمُقَرَّرِينَ بِحُجَّةٍ صَدَقَ ، وَآيَةٍ حَقٌّ ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتَرَحَ بَعْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَى رَبِّهِ مَا يَقْتَرِحُهُ عَلَيْهِ الْمُقْتَرِحُونَ ، الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ هَلِ الصَّلَاحُ أَوْ الْفَسَادُ فِيهَا يَقْتَرِحُونَ .

فَجَاءَهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ ، وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي سَأُظْهِرُ لَهُمْ هَذِهِ الْآيَاتِ ، وَإِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِهَا إِلَّا مَنْ أُعْصِمَهُ مِنْهُمْ ، وَلَكِنِّي أُرِيَهُمْ ذَلِكَ زِيَادَةً فِي الْإِعْذَارِ وَالْإِيضَاحِ لِحُجَّتِكَ .

فَقُلْ لَهُؤُلَاءِ الْمُقْتَرِحِينَ لِآيَةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : امْضُوا إِلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ ، فَإِذَا بَلَغْتُمْ سَفْحَهُ فَسْتَرَوْنَ آيَةَ نُوحٍ ، فَإِذَا غَشِيَكُمْ الْهَلَاكُ فَاعْتَصِمُوا بِهَذَا وَبِطِفْلَيْنِ يَكُونَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ ^(۱) .

وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الثَّانِي الْمُقْتَرِحِينَ لِآيَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : امْضُوا إِلَى حَيْثُ تُرِيدُونَ مِنْ ظَاهِرِ

خود ، معجزه ای آشکار همچون قرآن را آورده ام ، وبا اینکه به زبان خود شماست همه نوع بشر از عرب و غیر عرب از ایستادگی و مخالفت در برابر آن عاجز و ناتوانید ، وبه همین خاطر قرآن حجتی آشکار بر شماست . و پس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی کنم ، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجت صدق و آیت حق او نیست ، و پس از اتمام حجت ، دیگر رسول حق ندارد بدلخواه دیگران و مطابق هوی و هوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد ، و در راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیت کند .

در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شده و گفت : ای محمد ! خداوند و الامقام پس از ابلاغ سلام می فرماید : من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می کنم ، تا جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نماند ، اگر چه اینها - جز گروهی که خودم حفظشان کنم - بر کفر و عناد خود باقی خواهند ماند .

پس به درخواست کنندگان معجزه نوح بگو : به جانب کوه ابوقبیس روید ، و در دامنه همان کوه ، معجزه را خواهند دید ، و هنگام رسیدن مرگ دست بدامن این و دو کودکی که روبرویش هستند شوید .

و به طالبان معجزه ابراهیم علیه السلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکه که خواستند ،

۱ - الظاهر أن المراد بهما : علي بن أبي طالب عليه السلام وزيد بن حارثة بن شراحيل عليه السلام .

مَكَّةَ، فَسَتَرُونَ آيَةَ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ، فَإِذَا غَشِيَكَمُ الْبَلَاءُ فَسَتَرُونَ فِي الْهَوَاءِ امْرَأَةً قَدْ أَرْسَلْتُ طَرَفَ خِمَارِهَا فَتَعَلَّقُوا بِهِ، لِيُنَجِّيَكُمْ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَتَرُدَّ عَنْكُمُ النَّارَ.
وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ الْمُقْتَرِحِينَ لِآيَةِ مُوسَى: امْضُوا إِلَى ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَسَتَرُونَ آيَةَ مُوسَى، وَسَيُنَجِّيَكُمْ هُنَاكَ عَمِّي حَمْرَةَ.

وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الرَّابِعِ - وَرَبِّسُهُمْ أَبُو جَهْلٍ -: وَأَنْتَ يَا أَبَا جَهْلٍ فَأَثْبِتْ عِنْدِي لِيَتَّصِلَ بِكَ أَخْبَارُ هَؤُلَاءِ الْفَرِيقِ الثَّلَاثِ، فَإِنَّ الْآيَةَ الَّتِي اقْتَرَحْتَهَا [أَنْتَ] تَكُونُ بِحَضْرَتِي.
فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ لِلْفَرِيقِ الثَّلَاثِ: قُومُوا فَتَفَرَّقُوا لِيَتَّبِعَنَّ لَكُمْ بَاطِلُ قَوْلِ مُحَمَّدٍ!
فَذَهَبَتِ الْفِرْقَةُ الْأُولَى إِلَى حَضْرَةِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ، وَالثَّانِيَةُ إِلَى صَحْرَاءِ مَلْسَاءَ، وَالثَّلَاثَةُ إِلَى ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَرَأَوْا مَا وَعَدَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَرَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مُؤْمِنِينَ، وَكُلَّمَا رَجَعَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ إِلَيْهِ، وَأَخْبَرُوهُ بِمَا شَاهَدُوا، أَلْزَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ.
فَاسْتَمْعَلَ أَبُو جَهْلٍ إِلَى أَنْ يَجِيءَ الْفَرِيقُ الْآخَرُ،

بروند، در همانجا معجزه ابراهیم و آتش را خواهید دید، و هنگامی که بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از روپندش را رها نموده، پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده و آتش را از شما دور سازد.

و به گروه سوم که از تو معجزه موسی را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شوند، در آنجا معجزه موسی را خواهند دید، و در همانجا عموم حمزه آنان را نجات خواهد داد.
و به گروه چهارم - به سرکردگی ابوجهل - بگو: ای ابوجهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود، زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می باشد.
پس ابوجهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته محمد برایتان آشکار و واضح شود.

پس به همان ترتیب گروه اول به کوه ابوقیس، و گروه دوم به صحرای لم یزرع، و گروه سوم به سوی سایه کعبه رفتند، و همان را که خداوند با عزت و جلال وعده داده بود دیدند، و همگی مؤمن به سوی رسول خدا بازگشتند، و هر کدام از آنان که مشاهداتش را بازگو می کرد، او را به اعتراف و ایمان به خدا ملزم می ساخت.
در اینجا ابوجهل تا رسیدن گروه آخر از پیامبر مهلت خواست.

«حَسَبُ مَا أَوْزَدْنَاهُ فِي الْكِتَابِ الْمَوْسُومِ بِـ«مَفَاخِرِ الْفَاطِمِيَّةِ»، تَرَكْنَا ذِكْرَهُ هَاهُنَا طَلَباً لِلْإِيجَازِ وَالْإِخْتِصَارِ»^(۱)

قال: فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا جَاءَتِ الْفِرْقَةُ الثَّالِثَةُ، وَأَخْبَرُوا بِمَا شَاهَدُوا عَيْنَاناً، وَهُمْ مُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ: هَذِهِ الْفِرْقَةُ الثَّالِثَةُ قَدْ جَاءَتْكَ وَأَخْبَرَتْكَ بِمَا شَاهَدَتْ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَا أَدْرِي أَصَدَقَ هَؤُلَاءِ أَمْ كَذَبُوا؟ أَمْ حَقَّقَ لَهُمْ ذَلِكَ أَمْ خُيِّلَ إِلَيْهِمْ؟ فَإِنْ رَأَيْتُ أَنَا مَا اقْتَرَحْتُهُ عَلَيْكَ مِنْ نَحْوِ آيَاتِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَقَدْ لَزِمَنِي الْإِيمَانُ بِكَ، وَإِلَّا فَلَيْسَ يُلْزِمُنِي تَصَدِيقُ هَؤُلَاءِ عَلَى كَثَرَتِهِمْ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا جَهْلٍ، فَإِنْ كَانَ لَا يُلْزِمُكَ تَصَدِيقُ هَؤُلَاءِ عَلَى كَثَرَتِهِمْ وَشِدَّةِ تَحْصِيلِهِمْ، فَكَيْفَ تُصَدِّقُ بِتَأْيِيرِ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ، وَمَسَاوِي أَسْلَافِ أَعْدَائِكَ؟ وَكَيْفَ تُصَدِّقُ عَنِ الصِّينِ وَالْعِرَاقِ وَالشَّامِ إِذَا حُدِّثْتَ عَنْهَا؟ وَهَلِ الْخَبْرُونَ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا

[مؤلف کتاب گوید:] «بجهت آنکه ادامه حدیث را در کتاب «مفاخر فاطمیّه» آوردم در اینجا بخاطر ایجاز و اختصار در کلام از ذکر باقی حدیث صرف نظر نمودم».

[ادامه حدیث:] امیرالمؤمنین علیّه السلام فرمود: وقتی گروه سوم آمدند و مشاهدات عینی خود را بازگفتند، همگی به خدا و رسول مؤمن شدند، در اینحال پیامبر به ابوجهل فرمود: اینهم گروه سوم، اکنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطلع نمودند.

ابوجهل گفت: من که از راست و دروغ بودن سخنانشان مطمئن نیستم، آیا مشاهداتشان واقعی بوده یا به خیالشان آمده؟ و من فقط زمانی ایمان خواهم آورد که معجزات عیسی را مشاهده نمایم، وگرنه هیچ الزامی به تصدیق این گروهها نخواهم داشت.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوجهل، اگر تو در پذیرش این جماعت انبوه، که در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسیار برده اند هیچ الزامی نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد و معایب دشمنان گذشته را پذیرفته و آنها را باور می کنی؟ و چگونه اخبار منقول از چین و عراق و شام را تصدیق می نمایی؟ و آیا ناقلان آن

۱ - ما بین القوسین من کلام المؤلف ﷺ، واما الكتاب الموسوم بـ«المفاخر الفاطميّة» فالموجود في كتبنا مثل معالم العلماء السارويّ، والذريعة: «المفاخر الطالبيّة»، وعنوانه أيضاً في ذيل كشف الظنون، قاتلاً: «مفاخر الطالبيّة في تاريخ الأئمة العلويّة - لأبي منصور أحمد الطبرسيّ الشيعي صاحب الاحتجاج».

دُونَ هَؤُلَاءِ الْمُخْبِرِينَ لَكَ عَنْ هَذِهِ الْآيَاتِ مَعَ سَائِرٍ مِّنْ شَاهِدِهَا مِنْهُمْ مِنَ الْجَمْعِ الْكَثِيرِ ،
الَّذِينَ لَا يَجْتَمِعُونَ عَلَىٰ بَاطِلٍ يَتَخَرَّصُونَهُ ، إِلَّا إِذَا كَانَ بِإِزَانِهِمْ مَن يَكْذِبُهُمْ وَيُخْبِرُ بِضِدِّ
أَخْبَارِهِمْ؟ أَلَا وَكُلُّ فِرْقَةٍ تَحْجُوجُونَ بِمَا شَاهَدُوا ، وَأَنْتَ يَا أَبَا جَهْلٍ ، تَحْجُوجُ بِمَا سَمِعْتَ مِنْ
شَاهِدَةٍ .

ثُمَّ أَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِمَا اقْتَرَحَ عَلَيْهِ مِنْ آيَاتِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِّنْ أَكْلِهِ لَمَّا أَكَلَ ،
وَأَدْخَالِهِ فِي بَيْتِهِ لَمَّا ادْخَرَ ، مِنْ دُجَاجَةِ مَشْوِيَّةٍ ، وَإِحْيَاءِ اللَّهِ تَعَالَىٰ إِيَّاهَا ، وَإِنطَاقِهَا بِمَا فَعَلَ
بِهَا أَبُو جَهْلٍ ، وَغَيْرَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَا جَاءَ فِي هَذَا الْخَبَرِ .

فَلَمْ يُصَدِّقْهُ أَبُو جَهْلٍ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ ، بَلْ كَانَ يُكَذِّبُهُ وَيُنْكِرُ جَمِيعَ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ
يُخْبِرُهُ بِهِ مِنْ ذَلِكَ . إِلَىٰ أَنْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ : أَمَا كَفَاكَ مَا شَاهَدْتَ؟ أَمِنْ لِّتَكُونَ آمِنًا
مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : إِنِّي لَا ظَنُّ أَنْ هَذَا تَحْيِيلٌ وَإِلَهُمَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَهَلْ تَفَرَّقُ بَيْنَ مُشَاهَدَتِكَ لِهَذَا وَسَمَاعِكَ لِكَلَامِهَا - يَعْنِي
الدُّجَاجَةَ الْمَشْوِيَّةَ الَّتِي أَنْطَقَهَا اللَّهُ لَهُ - وَبَيْنَ مُشَاهَدَتِكَ لِنَفْسِكَ وَسَائِرِ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ

اخبار به هر شکلی پایین تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات
برایت بازگفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی ، متوسل به دروغ نمی شوند ، مگر
اینکه در برابرشان کسی باشد که دروغ تحویلشان دهد ، و مطالبی مخالف اخبارشان بگوید .
آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است ، و تو ای ابو جهل از کسی که
دیده و مشاهده نموده ، شنیدی وقانع شدی .

سپس رسول خدا ﷺ درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی علیه السلام ، از اینکه در
خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده ، و زنده کردن پرندۀ بریان شده - به
دست با عظمت خداوند - ، و بزبان آوردن همان پرندۀ که ابو جهل با آن چه کرده ، همه و
همه را به انجام رسانید . ولی ابو جهل هیچیک از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت ، بلکه تمام
سخنان پیامبر ﷺ را تکذیب و انکار نمود ، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود : ای
ابو جهل ، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی .
و ابو جهل در جواب گفت : من گمان می کنم که تمام آنها خیالات و اوهام بوده است .
رسول خدا ﷺ فرمود : آیا هیچ فرقی بین مشاهدات و شنوایی خود از مرغ بریانی که
خداوند متعال بزبانش آورد و آنچه خود و دیگران از گروه قریش و اعراب دیدند

وَسَمَاعِكَ كَلَامَهُمْ؟ قَالَ أَبُو جَهْلٍ : لَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَمَا يَدْرِيكَ إِذَا أَنْ جَمِيعَ مَا تُشَاهِدُ وَتَحْسُ بِحَوَاسِّكَ تَحْجِيلُ؟ قَالَ أَبُو جَهْلٍ : مَا هُوَ تَحْجِيلُ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَلَا هَذَا تَحْجِيلُ ، وَإِلَّا فَكَيْفَ تُصَحِّحُ أَنَّكَ تَرَى فِي الْعَالَمِ شَيْئاً أَوْثَقَ مِنْهُ؟ - تَمَامَ الْخَبَرِ - .

«رِسَالَةُ لِأَبِي جَهْلٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَالْجَوَابُ عَنْهَا»

- بِالرُّوَايَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

۲۴- وَهِيَ أَنْ قَالَ بِتَهْدِيدٍ : يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ الْخَبْوَطَ الَّتِي فِي رَأْسِكَ هِيَ الَّتِي ضَيَّقَتْ عَلَيْكَ مَكَّةَ ، وَرَمَتْ بِكَ إِلَى يَثْرِبَ ، وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ بِكَ [حَتَّى] تَنْفِرَكَ وَتَحُكَّكَ عَلَى مَا يُفْسِدُكَ وَيُتْلِفُكَ إِلَى أَنْ تُفْسِدَهَا عَلَى أَهْلِهَا ، وَتَصْلِيَهُمْ حَرَّ نَارِ [جَهَنَّمَ] وَتَعْدِيكَ طَوْرَكَ ، وَمَا أَرَى ذَلاكَ إِلَّا وَسَيُؤُولُ إِلَى أَنْ تَتَوَرَّعَ عَلَيْكَ قُرَيْشُ ثَوْرَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ لِقَصْدِ آثَارِكَ ، وَدَفْعِ ضَرَرِكَ وَبَلَائِكَ ، فَتَلْقَاهُمْ بِسُفْهَائِكَ الْمَغْتَرِّينَ بِكَ ، وَيُسَاعِدُكَ عَلَى ذَلِكَ مَنْ هُوَ كَاغِرٌ بِكَ مُبْغِضٌ لَكَ ، فَيُلْجِئُهُ

وکللام آنان را شنیدی قائل نیستی؟ گفت: نه.

فرمود: پس از کجا در می یابی تمام آنچه که با حواس درک کرده ای خیال و اوهام نبوده؟ گفت: آنها تصور و اوهام نبوده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: آنها خیال و اوهام نبوده، وگرنه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد می نمودی؟

«نامه ابوجهل به رسول خدا ﷺ پس از هجرت به مدینه و پاسخ آنحضرت»

«به نقل از امام حسن عسکری علیهما السلام»

۲۴- آن نامه را با لحنی تهدیدآمیز اینگونه شروع کرد: ای محمد، افکار و اندیشه های نادرست و پریشانیت، شهر مکه را برایت تنگ نمود و تو را به سوی یثرب روانه ساخت، و پیوسته آن افکار، و تجاوز از حدود، تو را به سمت فساد و هلاکت سوق داده و مردم یثرب را به بیابان فناء و هلاکت کشانده و در آتش سوزان خواهد سوزاند و جز این نمی بینم که عاقبت، مردان قریش برای نابودی و محو آثار و دفع زیان و گرفتاریت با هم متحد شده بر تو می شورند، و تو همراه اطرافیان نادانت که فریب حرفهایت را خورده اند با آنان روبرو خواهی شد، و یارانت از ترس مرگ خود و اهل و عیال و فقر و بیچارگی

إِلَى مُسَاعَدَتِكَ وَمُظَافَرَتِكَ خَوْفُهُ لِأَنْ يُهْلِكَ بِهَلَاكِكَ، وَيَعْطَبَ عِيَالُهُ بِعَطْبِكَ، وَيَفْتَقِرَ هُوَ وَمَنْ يَلِيهِ بِفَقْرِكَ، وَيَفْقِرَ شِيعَتِكَ، إِذْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَعْدَاءَكَ إِذَا قَهَرُوكَ وَدَخَلُوا دِيَارَهُمْ عَنُوءٌ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ مَنْ وَالَاكَ وَعَادَاكَ، وَاضْطَلَمُوهُمْ بِاضْطِلَامِهِمْ لَكَ، وَأَتَوَا عَلَى عِيَالِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ بِالسَّيِّئِ وَالنَّهْبِ، كَمَا يَأْتُونَ عَلَى أَمْوَالِكَ وَعِيَالِكَ، وَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أُنْذَرَ، وَبَالَغَ مَنْ أَوْضَحَ. فَأُذِيتَ هَذِهِ الرِّسَالَةُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ، وَهُوَ بَظَاهِرِ الْمَدِينَةِ بِحَضْرَةِ كَافَّةِ أَصْحَابِهِ وَعَامَّةِ الْكُفَّارِ بِهِ مِنْ يَهُودِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَهَكَذَا أَمَرَ الرَّسُولُ لِيُجِبَنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَيُعْزِيَ بِالْوُثُوبِ عَلَيْهِ سَائِرَ مَنْ هُنَاكَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلرَّسُولِ: قَدْ أَطْرَيْتَ مَقَالَاتِكَ؟ وَاسْتَكْمَلْتَ رِسَالَاتِكَ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَاسْمَعْ الْجَوَابَ: إِنَّ أَبَا جَهْلٍ بِالْمَكَارِهِ وَالْعَطَبِ يَتَهَدَّدُنِي، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ بِالنَّصْرِ وَالظَّفَرِ يَعِدُّنِي، وَخَبَرُ اللَّهِ أَصْدَقُ، وَالْقَبُولُ مِنَ اللَّهِ أَحَقُّ، لَنْ يَضُرَّ مُحَمَّدًا مَنْ خَذَلَهُ، أَوْ يَغْضِبَ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَيَنْفُضَ بِجُودِهِ وَكَرَمِهِ عَلَيْهِ. قُلْ لَهُ: يَا أَبَا جَهْلٍ! إِنَّكَ رَأْسُتَنِي بِمَا أَلْقَاهُ فِي خَلْدِكَ الشَّيْطَانُ، وَأَنَا أُجِيبُكَ بِمَا أَلْقَاهُ فِي

پس از هلاکت ناگزیر به تو کافر شده و دشمنی می کنند، زیرا باور دارند که دشمنانت پس از شکست تو و ورود جابرانه به شهرشان دیگر بین دوست و دشمنیت تفاوتی قائل نبوده و همه را از لب تیغ بگذرانند، و خانواده و اموالشان را - همچون اهل و عیال و اموال تو - به اسارت و غنیمت خواهند برد. در مقام اتمام حجت می گویم که با این بیان واضح دیگر جای هیچ بهانه ای نمی ماند.

و این نامه هنگامی به رسول خدا ﷺ ابلاغ شد که آنحضرت در بیرون شهر مدینه با جماعت مسلمین و یهود اجتماع کرده بودند، و حامل نامه اینگونه مأموریت داشت که در حین ترساندن اهل ایمان، جماعت کافر و مشرک را به شورش بر علیه پیامبر تحریک کند. پس رسول خدا ﷺ به حامل نامه فرمود: آیا گفتارت تمام شد و نامه ات به پایان رسید؟ گفت: آری.

فرمود: حال، پاسخ را بشنو. ابوجهل مرا با مرگ و هلاکت و سختی تهدید می کند و پروردگار جهانیان با یاری و پیروزی وعده ام می دهد. و البته فرمایش خداوند صحیحتر و پذیرش وعده الهی مقبول تر است. و پس از نصرت الهی و بخشایش و کرم خداوند، دیگر تنها شدن یا مخالفت و دشمنی با محمد، هرگز زیانی به او نخواهد رسانید. به ابوجهل بگو: نامه نگاریت با من روی او هام و القاءات شیطانی بوده، و من با

خاطري الرَّحْمَنُ : إِنَّ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كَائِنَةٌ إِلَى تِسْعَةِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا ، وَإِنَّ اللَّهَ سَيَقْتُلُكَ فِيهَا بِأَضْعَفِ أَصْحَابِي ، وَسَتَلْقَى أَنْتَ وَعُثْبَةُ وَشَيْبَةُ وَالْوَلِيدُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ - وَذَكَرَ عَدَدًا مِنْ قُرَيْشٍ - فِي قَلْبٍ بِدْرِ مُقَتَّلِينَ ، أَقْتُلُ مِنْكُمْ سَبْعِينَ ، وَأَسِيرُ مِنْكُمْ سَبْعِينَ ، وَأَهْلُكُهُمْ عَلَى الْفِدَاءِ [الْعَظِيمِ] الثَّقِيلِ .

ثُمَّ نَادَى جَمَاعَةً مِنْ مُحَضَّرَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْيَهُودِ [وَالنَّصَارَى] وَسَائِرِ الْأَخْلَاطِ : أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ أَرِيَكُمْ مَضْرَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالُوا : بَلَى . قَالَ : هَلُمُّوا إِلَى بَدْرِ فَإِنَّ هُنَاكَ الْمَلْتَقَى وَالْمُحْشَرُ ، وَهُنَاكَ الْبَلَاءُ الْأَكْبَرُ ، لِأَضْعَفِ قَدَمِي عَلَى مَوَاضِعِ مَصَارِعِهِمْ ، ثُمَّ سَتَجِدُونَهَا لَا تَزِيدُ وَلَا تَنْقُصُ ، وَلَا تَتَغَيَّرُ وَلَا تَتَقَدَّمُ وَلَا تَتَأَخَّرُ لِحَظَةٍ ، وَلَا قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا .

فَلَمْ يَخَفْ ذَلِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ ، وَلَمْ يُجِبْهُ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ وَقَالَ : نَعَمْ بِسْمِ اللَّهِ . فَقَالَ الْبَاقُونَ : نَحْنُ نَحْتَاجُ إِلَى مَرْكُوبٍ وَآلَاتٍ وَتَفَقَّاتٍ ، فَلَا يُمْكِنُنَا الْخُرُوجُ إِلَى هُنَاكَ وَهُوَ مَسِيرَةٌ أَيَّامٍ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسَائِرِ الْيَهُودِ : فَأَنْتُمْ مَاذَا تَقُولُونَ؟ قَالُوا : [يَا مُحَمَّدُ] نَحْنُ نُرِيدُ أَنْ

اللقاءات رحمانی پاسخت را می دهیم . بدان که تا بیست و نه روز دیگر جنگی میان ما و شما در خواهد گرفت و خداوند توسط یکی از ضعیف ترین اصحابم تو را خواهد کشت ، و تو در چاه بدر با اجساد دوستانت : عتبه و شیبیه و ولید و فلانی و فلانی - تا چندین نفر را نام برد - ملاقات خواهی کرد ، هفتاد نفر از شما کشته و هفتاد تن اسیر خواهید شد ، و در مقابل آزادی آنها غرامت سنگینی را متحمل خواهید شد . سپس آنحضرت خطاب به تمام حاضران ، از مؤمن و یهودی و نصاری و دیگران فرمود : آیا مایلید محلّ مرگ هریک از آنان را نشانتان دهم گفتند : آری ، فرمود : پس رهسپار بدر شویم ، زیرا همانجا میدان کارزار و اجتماع و بلای بزرگ خواهد بود ، تا دقیقاً و بی هیچ کاستی و فزونی قدم بر محل هلاکتشان گذارم .

این سخنان بر تمامشان گران آمد و جز وجود مبارک حضرت امیر ﷺ که گفت : بسیار خوب ، بسم الله ، بقیه مسلمین نالیده و گفتند : برای رفتن به محلّ بدر به اسب و اسلحه نیاز داریم ، و بدون آنها ممکن نیست بدانجا - که یک روز راه است - برسیم . سپس پیامبر به یهودیان فرمود : شما نظرتان چیست؟ گفتند : ای محمد ما میخواهیم

نَسْتَقِرُّ فِي بُيُوتِنَا، وَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي مُشَاهَدَةِ مَا أَنْتَ فِي ادِّعَائِهِ مُحِيلٌ.
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا نَصَبَ عَلَيْكُمْ فِي الْمَسِيرِ إِلَى هُنَاكَ، أَخْطُوا خُطْوَةً وَاحِدَةً فَإِنَّ
 اللَّهَ يَطْوِي لَكُمْ وَيُوصِلُكُمْ فِي الْخُطْوَةِ الثَّانِيَةِ إِلَى هُنَاكَ.
 قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلْنَشْرَفْ بِهَذِهِ الْآيَةِ.
 وَقَالَ الْكَافِرُونَ وَالْمُنَافِقُونَ: سَوْفَ نَمْتَحِنُ هَذَا الْكَذَّابَ، لِيَنْقَطِعَ عُذْرُ مُحَمَّدٍ، وَتَصِيرَ
 دَعْوَاهُ حُجَّةً عَلَيْهِ، وَفَاضِحَةً لَهُ فِي كَذِبِهِ.
 قَالَ: فَخَطَا الْقَوْمُ خُطْوَةً، ثُمَّ الثَّانِيَةَ، فَإِذَا هُمْ عِنْدَ بَيْتِ بَدْرٍ، فَعَجَبُوا، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ
 ﷺ فَقَالَ: اجْعَلُوا الْبَيْتَ الْعَلَامَةَ، وَادْرَعُوا مِنْ عِنْدِهَا كَذَا ذِرَاعًا.
 فَذَرَعُوا فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى آخِرِهَا قَالَ: هَذَا مَصْرَعُ أَبِي جَهْلٍ، يَجْرَحُهُ فُلَانُ الْأَنْصَارِيِّ
 وَيَجْهَرُ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ أَضْعَفُ أَصْحَابِي. ثُمَّ قَالَ: اذْرَعُوا مِنَ الْبَيْتِ مِنْ جَانِبِ آخَرٍ ثُمَّ
 [مِنْ] جَانِبِ آخَرٍ ثُمَّ [مِنْ] جَانِبِ آخَرٍ، كَذَا وَكَذَا ذِرَاعًا وَذِرَاعًا وَذَكَرَ أَعْدَادَ الْأَذْرُعِ مُتَّخِلِفَةً.
 فَلَمَّا انْتَهَى كُلُّ عَدَدٍ إِلَى آخِرِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا مَصْرَعُ عُتْبَةَ، وَهَذَا مَصْرَعُ شَيْبَةَ
 وَذَاكَ مَصْرَعُ الْوَلِيدِ وَسَيُقْتَلُ فُلَانٌ وَفُلَانٌ إِلَى أَنْ سَمِيَ تَمَامَ سَبْعِينَ مِنْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ

در خانه هایمان بمانیم و هیچ نیازی به دیدن آنچه تو ادعا می کنی نداریم.
 پس فرمود: در راه رسیدن به آنجا هیچ زحمتی بر شما نیست، من تنها یک قدم
 برمی دارم، و خداوند زمین را جمع نموده و در قدم دوم شما را به آنجا می رسانم.
 اهل ایمان گفتند: رسول خدا راست گوید! پس باید به این معجزه مشرف شویم.
 و اهل کفر و نفاق ابراز نمودند: بزودی این کذاب را خواهیم آزمود! تا دیگر محمد بهانه ای
 نداشته باشد، و ادعایش بر زبان خودش بکار رود. و در دروغی که بافته رسوا شود.
 آنان نیز قدم اول را برداشته و پس از قدم دوم ناگاه خود را کنار چاه بدر دیدند و از
 این واقعه بسیار شگفت زده شدند. پس رسول خدا ﷺ آمده و فرمود: چاه را نشان قرار
 دهید و چند ذراع از آن جلو روید. و چند ذراع که رفتند به آنان فرمود: اینجا محل کشته
 شدن ابوجهل است. فلان مرد انصاری او را مجروح و عبدالله بن مسعود - که از ضعیف-
 ترین افراد من است - کار او را تمام می کند. سپس فرمود: چند ذراع به سمت دیگر چاه
 بروید و از آنجا به سمت دیگر، و همینطور راهنمایی کرده و آدرسهای گوناگونی اعلام نمود
 و در آخر فرمود: این محل قتل عتبه، و اینجا شیبه، و اینجا ولید، و محل هلاکت یک یک
 آنها را تا هفتاد تن نمایاند. و نام تمام اسیران را تا هفتاد تن با ذکر نام پدران

وَصِفَاتِهِمْ، وَنَسَبَ الْمُنْسُوبِينَ إِلَى الْآبَاءِ وَنَسَبَ الْمَوَالِي مِنْهُمْ إِلَى مَوَالِيهِمْ.
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْقَفْتُمْ عَلَى مَا أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ؟ قَالُوا: بَلَى.
 قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ [مِنْ اللَّهِ] لَحَقٌّ كَائِنْ بَعْدَ ثَمَانِيَةِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا [مِنْ الْيَوْمِ] فِي الْيَوْمِ التَّاسِعِ
 وَالْعِشْرِينَ، وَعُدًّا مِنْ اللَّهِ مَفْعُولًا، وَقَضَاءً حَتْمًا لَازِمًا - تَمَامَ الْخَبَرِ - .
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ، اكْتُبُوا بِمَا سَمِعْتُمْ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ
 اللَّهِ! قَدْ سَمِعْنَا وَوَعَيْنَا وَلَا نَنْسَى. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْكِتَابَةُ [أَفْضَلُ وَ] أَذْكَرُ لَكُمْ.
 فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيْنَ الدَّوَاةُ وَالْكَتِفُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ذَلِكَ لِلْمَلَائِكَةِ،
 ثُمَّ قَالَ: يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي، اكْتُبُوا مَا سَمِعْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْقِصَّةِ فِي أَكْتَفٍ؛ وَاجْعَلُوا فِي كُلِّ وَاحِدٍ
 مِنْهُمْ كِتْفًا مِنْ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! تَأَمَّلُوا أَكْثَامَكُمْ وَمَا فِيهَا وَأَخْرِجُوهَا وَاقْرُؤُهَا، فَتَأَمَّلُوهَا
 وَإِذَا فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ صَحِيفَةً قَرَأَهَا، وَإِذَا فِيهَا ذَكَرَ مَا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ
 سَوَاءً، لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ وَلَا يَتَقَدَّمُ وَلَا يَتَأَخَّرُ.

واوصافشان وتمام قوم و خویش منسوبین به آنها را تا آخر نام برد.
 سپس فرمود: آیا به هر آنچه شما را خبر دادم واقف شدید؟ گفتند: آری.
 فرمود: این واقعه از جانب خدا بوده و حق است، و مسلماً پس از بیست و هشت
 روز اتفاق خواهد افتاد. و در روز بیست و نهم وعده خداوند عملی خواهد شد. آن
 قضایی حتمی و لازم است.

سپس خطاب به مسلمانان و یهود فرمود: از آنچه شنیدید یادداشت بردارید.
 گفتند: ای رسول خدا شنیدیم و بخاطر سپردیم و فراموش نمی کنیم.
 فرمود: نوشتن برتر است و برای یادآوری شما بهتر می باشد.
 گفتند: ای رسول خدا ما که ابزاری برای نوشتن نداریم. فرمود: این بعهده فرشتگان
 است، ای فرشتگان پروردگارم آنچه از این واقعه شنیدید مکتوب داشته، و در جیب
 هر کدام از ایشان یادداشتی از آن قرار دهید.

سپس فرمود: ای گروه مسلمان آن صفحات را بیرون آورید و مفاد آنرا خواننده
 و دربارهای اندیشه کنید. آنان نیز اطاعت امر کرده و با کمال تعجب همه آنچه رسول خدا
 فرموده بود بی هیچ کم و کاستی در آن نوشته یافتند.

فَقَالَ: أَغِيضُوهَا فِي أَكْبَامِكُمْ، تَكُنْ حُجَّةً عَلَيْكُمْ، وَشَرَفًا لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ، وَحُجَّةً عَلَى أَعْدَائِكُمْ، فَكَانَتْ مَعَهُمْ.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ جَرَّتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا بِبَدْرٍ، [وَوَجَدُوهَا] كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ، قَابَلُوهَا فِي كُتُبِهِمْ فَوَجَدُوهَا كَمَا كَتَبَتْهَا الْمَلَائِكَةُ لَا تَزِيدُ وَلَا تَنْقُصُ وَلَا تَتَقَدَّمُ وَلَا تَتَأَخَّرُ، فَقَبِلَ الْمُسْلِمُونَ ظَاهِرَهُمْ، وَوَكَلُوا بِاطْنِهِمْ إِلَى خَالِقِهِمْ.

«اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْيَهُودِ»

«فِي جَوَازِ نَسْخِ الشَّرَائِعِ وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ»

۲۵- قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ، أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَتَوَجَّهَ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي صَلَاتِهِ، وَيَجْعَلَ الْكُعْبَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِذَا أُمِّنَ، وَإِذَا لَمْ يُمَكِّنْ اسْتَقْبَلَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ كَيْفَ كَانَ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ ذَلِكَ طُولَ مَقَامِهِ بِهَا ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً^(۱).

بعد پیامبر فرمود: آن نوشته ها را در جای خود حفظ نمایید تا بعد از این برای شما حجّت و دلیل و برای اهل ایمان مایه شرف و آبرو، و برای دشمنان اتمام حجّت باشد.

باری هنگامیکه روز بدر فرا رسید پیشگوییهای آنحضرت بی هیچ کم و کاستی واقع شد و همه آنها دیدند، و پس از مقابله با نوشته های ملائکه همه را مطابق آن یافتند، و ظاهر مسلمانان آن را تصدیق نموده و باطن خود را به خدا سپردند.

«اِحْتِجَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْيَهُودِيَّانِ»

«دَر جَوَازِ نَسْخِ شَرَائِعِ وَغَيْرِ آن»

۲۵- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: رسول خدا ﷺ تا وقتی که در مکه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوی بیت المقدس بایستد و تا حدّ امکان در جایی نماز بخواند که کعبه و بیت المقدس در یک راستا قرار گیرد. و گرنه فقط به سمت بیت المقدس ایستد. و در تمام مدّت سیزده سال ایّام بعثت در مکه همینگونه رفتار کرد.

۱- ظاهر هذا الكلام يفيد أنّ قبلته ﷺ من أوّل البعثة بيت المقدس وهو ينافي ما ورد في بعض الروايات، ففي الفصول المختارة احتج المفيد رحمه الله بحديث ابن مسعود «قال: أوّل شيء علمته من أمر

فَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ - وَكَانَ مُتَعَبِّدًا بِاسْتِقْبَالِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ - اسْتَقْبَلَهُ وَأَعْرَفَ عَنِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَجَعَلَ قَوْمٌ مِنْ مَرَدَةِ الْيَهُودِ يَقُولُونَ: وَاللَّهِ مَا دَرَى مُحَمَّدٌ كَيْفَ صَلَّى حَتَّى صَارَ يَتَوَجَّهُ إِلَى قِبْلَتِنَا، وَيَأْخُذُ فِي صَلَاتِهِ بِهَدْيِنَا وَنُسُكِنَا.

و پس از هجرت به مدینه به مدت هفده یا شانزده ماه نیز به سمت بیت المقدس نماز گزارد و از خانه کعبه منحرف شد. بهمین خاطر گروهی از یهود مدینه از سر مباهات و افتخار، یا وه سرایی کرده و گفتند: بخدا قسم، محمد نماز خود را درک نکرد تا اینکه روی به قبله ما آورده و به سبک عبادت ما عبادت نمود.

رسول الله ﷺ أَنَا قَدِمْنَا مَكَّةَ فَأَرَشَدُونَا إِلَى عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَانْتَهَيْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ إِلَى زَمْرٍ فَبَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ بَابِ الصَّغَا، عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أبيضَانِ عَلَى يَمِينِهِ غِلَامٌ مُرَاهِقٌ أَوْ مُحْتَلِمٌ تَتَبَعَهُ امْرَأَةٌ قَدْ سَتَرَتْ مُحَاسِنَهَا حَتَّى قَصَدُوا الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ وَالْغِلَامُ وَالْمَرْءُ مَعَهُ ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا وَالْغِلَامُ وَالْمَرْءُ يَطُوفَانِ مَعَهُ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَقَامَ فَرَفَعَ يَدَهُ فَكَبَّرَ، وَالْغِلَامُ عَلَى يَمِينِهِ وَقَامَتِ الْمَرْءُ خَلْفَهَا فَرَفَعَتْ يَدَيْهَا وَكَبَّرَتْ فَأَطَالَ الرَّجُلُ الْقَنُوتَ ثُمَّ رَكَعَ فَرَكَعَ الْغِلَامُ وَالْمَرْءُ مَعَهُ - الْحَدِيثُ. - وَالْمُرَادُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْ وَخَدِيجَةُ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ بَعْدَ، فَظَاهِرُ هَذَا الْخَبَرِ أَنَّ قِبْلَتَهُ ﷺ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ الْكَعْبَةُ. وَقِيلَ: يُمْكِنُ الْجَمْعُ بِأَن يُقَالَ: أَنَّهُ يَجْعَلُ الْكَعْبَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ «قَالَ: كَانَتْ قِبْلَتُهُ ﷺ بِمَكَّةَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ إِلَّا أَنَّهُ يَجْعَلُ الْكَعْبَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ»، وَفِي الْكَافِي (ج ٣ ص ٢٨٦) بِسَنَدٍ حَسَنٍ كَالصَّحِيحِ عَنْ الْحُلَيْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ «قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصَلِّي إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: أَمَا كَانَ يَجْعَلُ الْكَعْبَةَ خَلْفَ ظَهْرِهِ؟ قَالَ: أَمَا إِذَا كَانَ بِمَكَّةَ فَلَا، وَأَمَا إِذَا هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَنَعَمْ حَتَّى حَوَّلَ إِلَى الْكَعْبَةِ».

و استشكل بأن هذا لا يمكن إلا إذا كان المصلي في الناحية الجنوبية وقد كان المسلمون يصلون في شعب أبي طالب ثلاث سنين وليس الشعب في الناحية الجنوبية وكذا دار خديجة ﷺ فإنها في شرقي مكة، وما في الكافي من أنه ﷺ لم يجعل الكعبة خلفه فلا ينافي جعلها إلى أحد جوانبه.

وقول أمير المؤمنين عليه السلام يوم الشورى وتصديقهم إياه، حيث قال: «أمنكم أحد واحد وحده الله قبلي؟ قالوا: لا، قال: أمنكم أحد صلى القبلتين؟ قالوا: لا» يعطينا خبراً بأن القبلة في أول الأمر أعني قبل يوم الإنذار الكعبة لأن تصديق القوم باختصاصه ﷺ بهذه الفضيلة مع أنهم اشتركوا معه في الصلاة إلى القبلتين بعد تحوّلها في المدينة وقبله في مكة لا يستقيم، وإن قلنا بالتوجه إلى القبلتين معاً في صلاة واحدة، اللهم إلا أن يكون القوم قطعوا بأن مراده ﷺ التوجه أولاً إلى الكعبة في السنين الثلاث التي لم يؤمر النبي ﷺ بدعوة القوم وكان يصلي غالباً في الحرم إلى الكعبة ثم بعد تلك الثلاث إلى بيت المقدس ولا يشاركه في هذا الفضل أحد من القوم.

(قاله أستاذنا الغفاري - أيده الله تعالى - في هامش الفقيه ج ١ ص ٢٧٤)

فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا اتَّصَلَ بِهِ عَنْهُمْ، وَكَرِهَ قِبَلَتَهُمْ، وَأَحَبَّ الْكَعْبَةَ، فَجَاءَهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَبْرِئِيلُ! لَوَدِدْتُ لَوْ صَرَفَنِي اللَّهُ عَنْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَقَدْ تَأَذَّيْتُ بِمَا يَتَّصِلُ بِي مِنْ قِبَلِ الْيَهُودِ مِنْ قِبَلَتِهِمْ.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يُحَوِّلَكَ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّكَ عَنْ طَلَبَتِكَ، وَلَا يُخَيِّبُكَ مِنْ بُغْيَتِكَ.

فَلَمَّا سَتَمَ دُعَاءَهُ صَعِدَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ عَادَ مِنْ سَاعَتِهِ فَقَالَ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» الْآيَاتِ. فَقَالَتِ الْيَهُودُ: «مَا وَلَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا؟ فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ جَوَابٍ فَقَالَ: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» وَهُوَ يَمْلِكُهَا وَتَكْلِيفُهُ التَّحَوُّلُ إِلَى جَانِبٍ كَتَحْوِيلِهِ لَكُمْ إِلَى جَانِبٍ آخَرَ «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» وَهُوَ أَعْلَمُ بِمُصْلِحَتِهِمْ وَتَوْدِيهِمْ طَاعَتُهُمْ إِلَى جَنَابِ النَّعِيمِ.

چون این سخن بگوش آنحضرت رسید بر او گران آمده و به قبله آنان بی رغبت، و به جانب کعبه راغب شد، و در سخنی که با جبرئیل نمود ابراز داشت که: آرزو می‌کنم که خداوند مرا از قبله بیت المقدس به سمت کعبه برگرداند، زیرا خاطر من از بسابت آن یاوه‌سرایی یهود آزرده شده است.

جبرئیل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرماید، و قبله را تحویل نماید که البته خواسته‌ات را رد نمی‌کند و نومیدت نمی‌سازد. چون دعای پیامبر به آخر رسید جبرئیل برای بار دوم نازل شد و اظهار نمود: ای محمد این آیه را بخوان: «ما گردش روی تو را در آسمان [به انتظار وحی] می‌بینیم، و هر آینه تو را به قبله‌ای که آن را می‌پسندی برگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسجد الحرام - نمازگاه شکوهمند - برگردان، و هر جا که باشی رویتان را سوی آن برگردانید - بقره: ۱۴۴»، در این موقع یهودیان گفتند: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند - یعنی بیت المقدس - برگردانید؟ - بقره: ۱۴۲»، و خداوند به بهترین وجهی پاسخ فرمود: «بگو: مشرق و مغرب همه ملک خداست» او ملزم به روی گرداندن به جانبی است، همچون تحویل شما «هر که را خواهد به راه راست راه می‌نماید - بقره: ۱۴۲» و هموست دانا به مصالح ایشان، و دست آخر، اطاعت امر پروردگار، آنان را به سمت بهشت‌های پر نعمت سوق دهد.

قال أبو محمد عليه السلام: وجاء قوم من اليهود إلى رسول الله ﷺ فقالوا: يا محمد، هذه القبلة بيت المقدس، قد صليت إليها أربع عشرة سنة ثم تركتها الآن، أفحقاً كان ما كنت عليه؟ فقد تركته إلى باطل، فإنما يخالف الحق الباطل، أو باطلاً كان ذلك؟ فقد كنت عليه طول هذه المدة، فما يؤمننا أن تكون الآن على باطل؟

فقال رسول الله ﷺ: بل ذلك كان حقاً، وهذا حق، يقول الله: «قل الله المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم». إذا عرف صلاحكم يا أيها العباد في استقبال المشرق أمركم به، وإذا عرف صلاحكم في استقبال المغرب أمركم به، وإن عرف صلاحكم في غيرهما أمركم به، فلا تنكروا تدبير الله تعالى في عبادته وقصده إلى مصالحكم. ثم قال [لهم] رسول الله ﷺ: لقد تركتم العمل يوم السبت ثم عملتم بعده [من] سائر الأيام، ثم تركتموه في السبت، ثم عملتم بعده، أفتركتم الحق إلى الباطل أو الباطل إلى حق والباطل إلى باطل؟ أو الحق إلى حق؟ قولوا كيف شئتم فهو قول محمد وجوابه لكم،

در اینجا از امام عسکری علیه السلام نقل است که ادامه فرمود: گروه دیگری از یهودیان بخدمت رسول خدا ﷺ حاضر شده و گفتند: ای محمد تو مدت چهارده سال به سوی بیت المقدس عبادت نمودی، و اکنون از آن روی گردان شده ای، اگر ترک آن، حق و درست بوده، عمل به آن باطل و نادرست، و تنها باطلی با حق مخالفت نموده است، و چنانچه ترک قبله ما باطل و نادرست بوده، در تمام آن مدت تو در باطلی بسر برده ای، بنابراین چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: هر کدام از آنها در جای خود صحیح و حقند، خداوند می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد براه راست هدایت می کند» هرگاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به آن جانب امر می کند، و اگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می دهد. بنابراین در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت و عناد نمود.

سپس رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید، و سپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدامیک از آن دو حق بود؟ مطابق استدلال شما [در تحویل قبله] اگر ترک کردن حق بود باید مشغولیت در ایام دیگر هفته باطل باشد، یا برعکس، یا هر دو باطل، و یا هر دو حق باشد، و شما هر جوابی که دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود.

قَالُوا: بَلْ تَرَكُ الْعَمَلَ فِي السَّبْتِ حَقٌّ وَالْعَمَلُ بَعْدَهُ حَقٌّ.
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَكَذَلِكَ قِبْلَةُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ فِي وَقْتِهِ حَقٌّ، ثُمَّ قِبْلَةُ الْكَعْبَةِ فِي وَقْتِهِ حَقٌّ.

فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، أَقْبَدَا لِرَبِّكَ فِيمَا كَانَ أَمْرَكَ بِهِ بِزَعْمِكَ مِنَ الصَّلَاةِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ حَتَّى تَقْلَكَ إِلَى الْكَعْبَةِ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا بَدَأَ لَهُ عَنْ ذَلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ الْعَالَمُ بِالْعَوَاقِبِ، وَالْقَادِرُ عَلَى الْمَصَالِحِ، لَا يَسْتَنْدِرُكَ عَلَى نَفْسِهِ غَلْطًا، وَلَا يَسْتَحْدِثُ رَأْيًا بِخِلَافِ الْمُتَقَدِّمِ، جَلَّ عَنْ ذَلِكَ، وَلَا يَتَّقِعُ عَلَيْهِ أَيْضًا مَانِعٌ يَمْنَعُهُ مِنْ مُرَادِهِ، وَلَيْسَ يَبْدُو إِلَّا لِمَنْ كَانَ هَذَا وَصْفُهُ، وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ يَتَعَالَى عَنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

گفتند: ترک روز شنبه حق بود و مشغولیت در باقی هفته نیز حق بود.
آنحضرت نیز فرمود: پس همینطور قبله بیت المقدس و کعبه هر کدام در زمان خود حق و درست بوده است.

گفتند: آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای خداوند امر جدید و تازه ای حادث شد که از رای سابق خود برگشته و فرمان جدیدی به شما داد؟
فرمود: اینطور نیست، چرا که پروردگار جهانیان دانا به پایان امر و توانا بر مصالح است. نه خطایی از او سر می زند تا جبران کند، و نه عقیده اش عوض می شود تا خلاف رای سابق عمل کند. و نه چیزی می تواند مانع مقصد و عمل او باشد، و بدای واقعی همان بود که گفتیم، و خداوند با عزت و جلال از تمامی این پیرایه ها منزّه و برتر است^(۱).

۱- لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بداء» بمعنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را محل حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آنرا جایز نمی دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوئیم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست! و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند؛ از جمله ایشان شیخ طوسی است که در کتاب «عده الأصول» و «تفسیر تبیان»، و استادش سید مرتضی در «الذریعة إلى أصول الشریعة». و علامه

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّهَا الْيَهُودُ! أَخْبِرُونِي عَنِ اللَّهِ، أَلَيْسَ يُمْرِضُ ثُمَّ يُصِحُّ؟ وَيُصِحُّ ثُمَّ يُمْرِضُ؟ أَبْدَالُهُ فِي ذَلِكَ؟ أَلَيْسَ يُحْيِي وَيُمِيتُ؟ [أَلَيْسَ يَأْتِي بِاللَّيْلِ فِي أَثَرِ النَّهَارِ، وَالنَّهَارِ فِي أَثَرِ اللَّيْلِ؟] أَبْدَالُهُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالُوا: لَا.

سپس رسول خدا ﷺ خطاب به یهودیان فرمود: آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می‌سازد و هموست که بهبودی می‌بخشد؟ و دوباره هموست که مریض می‌نماید یا اینکه زنده می‌کند یا می‌میراند؟ آیا گردش شب و روز را نمی‌بینید که هر کدام از پی هم در رفت-وآمدند و همه تحت نظر خداوند است؟ آیا در این صورتهای برای خداوند امر تازه و پیش-آمد تازه‌ای حادث شده که از رأی سابق برگشته و امر جدیدی فرماید؟ گفتند: نه.

جلی - رحمة الله علیه - در نهاية الأصول در مقصد هشتم فصل اول بحث چهارم گفته است: «نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است» تا آنجا که گوید: «وَالْبَدَاءُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ دَلٌّ عَلَى الْجَهْلِ أَوْ عَلَى الْقَبِيحِ وَهَذَا مُحَالٌ فِي حَقِّهِ تَعَالَى»، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر أبو الفتوح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول أبو الفتوح (۱۳ مجلدی) ص ۴ و ۲۸۶.

و اینکه پاره‌ای گفته‌اند: «مراد از بداء آنست که خداوند حکمی کرده و میدانسته که در صورت پیدایش سببی آنرا تغییر خواهد داد»، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء». و نیز اینکه گفته‌اند: «دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صلوة رحم کرد، عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد» این درست نیست، زیرا اراده و مشیت و تقدیر و قضاء جانی بکار می‌رود که شرطش حاصل می‌شود، نه در آنجا که خداوند می‌داند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بَدَأَ لِلَّهِ كَذَا» معنی این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و آسف که بخدا نسبت می‌دهیم است، مثل آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا» و آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آیه «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان؛ معامله ناراضی و معامله کسی که فراموشش کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ بالله خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَمَكْرُوهٌ مَكْرُوهٌ وَمَكْرُوهٌ» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی رحمه الله نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می‌نماید. (مرحوم علامه شعرانی: زیر نویس شرح کافی ملا صالح مازندرانی، و ترجمه و اقتباس از استاد علی اکبر غفاری - ایده الله -)

قال: فَكَذَلِكَ اللَّهُ، تَعَبَّدَ نَبِيُّهُ مُحَمَّدًا بِالصَّلَاةِ إِلَى الْكَعْبَةِ، بَعْدَ أَنْ كَانَ تَعَبَّدُهُ بِالصَّلَاةِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَمَا بَدَأَ لَهُ فِي الْأَوَّلِ.

ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ يَأْتِي بِالشِّتَاءِ فِي أَثَرِ الصَّيْفِ، وَالصَّيْفِ فِي أَثَرِ الشِّتَاءِ؟ أَبَدَأَ لَهُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالُوا: لَا.

قال: فَكَذَلِكَ لَمْ يَبْدَأْ لَهُ فِي الْقِبْلَةِ.

قال: ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَ قَدْ أُلْزِمَكُمْ فِي الشِّتَاءِ أَنْ تَحْتَرِزُوا مِنَ الْبَرْدِ بِالثِّيَابِ الْغَلِيظَةِ؟ وَأُلْزِمَكُمْ فِي الصَّيْفِ أَنْ تَحْتَرِزُوا مِنَ الْحَرِّ؟ أَقْبَدَا لَهُ فِي الصَّيْفِ حَتَّى أَمَرَكُمْ بِخِلَافِ مَا كَانَ أَمَرَكُمْ بِهِ فِي الشِّتَاءِ؟ قَالُوا: لَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَكَذَلِكَ اللَّهُ تَعَبَّدَ كُمْ فِي وَقْتٍ لِصَلَاةٍ يَعْلَمُهُ بِشَيْءٍ، ثُمَّ تَعَبَّدَ كُمْ فِي وَقْتٍ آخَرَ لِصَلَاةٍ آخَرَ يَعْلَمُهُ بِشَيْءٍ آخَرَ، فَإِذَا أَطَعْتُمْ اللَّهَ فِي الْحَالَيْنِ اسْتَحَقَقْتُمْ ثَوَابَهُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، أَيْ إِذَا تَوَجَّهْتُمْ بِأَمْرِهِ فَثَمَّ الْوَجْهُ الَّذِي تَقْصِدُونَ مِنْهُ اللَّهُ وَتَأْمُلُونَ ثَوَابَهُ.

فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت المقدس را قبله قرار داده و در زمانی دیگر خانه کعبه را تعیین فرمود، و در این تغییر و تحول هیچ بدایی برای خداوند رخ نداده است. و همچنین است موضوع تغییر فصلها، آمد و شد تابستان و زمستان هیچ ربطی به مسأله بدا ندارد.

فرمود: و همچنین در تغییر قبله نیز هیچ بدایی صورت نگرفته است.

سپس فرمود: مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ و به همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما فرموده، آیا در این باید و نبایدها تضاد و بدایی در امر پروردگار پیش آمده؟ گفتند: نه.

فرمود: بنابراین خداوند روی صلاح بینی و تشخیص مصلحت به اقتضای زمان، امر به کاری می فرماید یا منع می کند، پس در صورت اطاعت امر خداوند در هر دو حالت شایسته و در خور ثواب و پاداش پروردگار قرار می گیرد. و در این موقع آیه شریفه: «مشرق و مغرب خدای راست؛ پس به هر سو که روی آرید همانجا روی خداست - بقره: ۱۱۵»، یعنی: چون به آن جاییکه خدا امر فرموده متوجه بشوید قصد او را نموده و آرزوی ثوابش را دارید، بر آنحضرت نازل شد.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عِبَادَ اللَّهِ، أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى، وَاللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ، فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْمَلُهُ الطَّبِيبُ وَيُدَبِّرُهُ بِهِ، لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ، أَلَا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ، تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ.

فَقِيلَ [لَهُ]: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَلِمَ أَمَرَ بِالْقِبْلَةِ الْأُولَى؟ فَقَالَ: لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا - وَهِيَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ - إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ» إِلَّا لِنَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ وَجُوداً بَعْدَ أَنْ عَلِمْنَاهُ سَيُوجَدُ.

وَذَلِكَ أَنَّ هَوَى أَهْلِ مَكَّةَ كَانَ فِي الْكَعْبَةِ، فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُبَيِّنَ مُتَّبِعِي مُحَمَّدٍ يَمُنُّ خَالَفَهُ بِاتِّبَاعِ الْقِبْلَةِ الَّتِي كَرِهَهَا، وَمُحَمَّدٌ يَأْمُرُ بِهَا، وَلَمَّا كَانَ هَوَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَمْرَهُمْ بِمُخَالَفَتِهَا وَالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ لِيُبَيِّنَ مَنْ يُوَافِقُ مُحَمَّدًا فِيمَا يُكْرَهُهُ، فَهُوَ مُصَدِّقُهُ وَمُوَافِقُهُ. ثُمَّ قَالَ: «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» أَيَّ كَانَ التَّوَجُّهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای بندگان خدا، شما مانند افراد بیمارید، و رب العالمین همچون طبیب است، و صلاح بیمار در اطاعت دستورات طبیب، و عدم اعتنا به خواهشهای نفسانی و تمایلات شخصی است. ای بندگان خدا تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز و کامیاب گردید.

در اینجا یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: چرا خداوند در ابتدا قبله را بیت المقدس مقرر فرمود؟ امام پاسخ فرمود: خداوند در این آیه توضیح می دهند که: «و قبله ای را که بر آن بودی - بیت المقدس - قرار ندادیم مگر برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند از کسی که بر پاشنه های خود می گردد - روی می گرداند - معلوم کنیم - بقره: ۱۴۳» یعنی: مگر برای آنکه به وجود پیروان پی ببریم، پس از علم ما به اینکه در آینده نزدیک آشکار می شوند.

و این بدین خاطر بود که توجّه کردن به بیت المقدس برای اهل مکه و قریش بسیار سخت و دشوار بود، همچنانکه توجّه به سوی خانه کعبه نیز برای جماعتی از اهل مدینه از یهود و نصاری مشکل بود، و این تغییر قبله برای هردو گروه امتحان بزرگی بشمار می آمد، تا بوسیله آن، گروه حق پرست و هوسران از هم تشخیص داده شوند.

سپس خداوند در ادامه آیه فرموده: «و هراینه [قرار دادن قبله - مسجد الاقصی] جز بر آنان که خداوند ایشان را راه نموده است دشوار بود» یعنی: توجّه به بیت المقدس

فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ كَثِيرَةٌ إِلَّا عَلَى مَنْ يَهْدِي اللَّهُ، فَعَرِفَ أَنَّ اللَّهَ يَتَعَبَّدُ بِخِلَافِ مَا يُرِيدُهُ الْمَرْءُ لِيَبْتَلِيَ طَاعَتَهُ فِي مُخَالَفَةِ هَوَاهُ.

وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صُورِيَا - غُلَامٌ يَهُودِيٌّ أَعْوَرٌ تَزَعَمُ الْيَهُودُ أَنَّهُ أَعْلَمُ يَهُودِيٍّ بِكِتَابِ اللَّهِ وَعُلُومِ أَنْبِيَائِهِ - عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ يُعْنَتُهُ بِهَا، فَأَجَابَهُ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا لَمْ يَجِدْ إِلَى انْكَارِ شَيْءٍ مِنْهَا سَبِيلًا. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ يَأْتِيكَ بِهَذِهِ الْأَخْبَارِ عَنِ اللَّهِ؟ قَالَ: جَبْرِئِيلُ.

قَالَ: لَوْ كَانَ غَيْرُهُ يَأْتِيكَ بِهَا لَأَمَنْتُ بِكَ، وَلَكِنَّ جَبْرِئِيلَ عَدُوْنَا مِنْ بَيْنِ الْمَلَائِكَةِ، فَلَوْ كَانَ مِيكَائِيلُ أَوْ غَيْرُهُ سِوَى جَبْرِئِيلَ يَأْتِيكَ بِهَا لَأَمَنْتُ بِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَلِمَ اتَّخَذْتُمْ جَبْرِئِيلَ عَدُوًّا؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَنْزِلُ بِالْبَلَاءِ وَالشَّدَّةِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَدَفَعَ «دَانِيَالَ» عَنْ قَتْلِ «بُحْتِ نَصْر» حَتَّى قَوِيَ أَمْرُهُ، وَأَهْلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَكَذَلِكَ كُلُّ بَأْسٍ وَشِدَّةٍ لَا يَنْزِلُهَا إِلَّا جَبْرِئِيلُ، وَمِيكَائِيلُ يَأْتِينَا بِالرَّحْمَةِ.

در آن زمان جز برای کسی که خداوند هدایتش فرموده سخت و دشوار بود، بنابراین معلوم می‌گردد که اطاعت خدا در مخالفت هوی و هوس است، تا بنده را در آنچه درست نمی‌دارد بیازماید.

از حضرت عسکری علیه السلام روایت است از قول جابر عبدالله انصاری نقل فرموده که عبدالله بن صوری - برده‌ای یهودی و کوژچشم که بنابه عقیده آنان در تورات و دانش انبیا متخصص بود - از رسول خدا ﷺ سؤالات بسیاری نمود تا آنحضرت را به مشکل اندازد، و آنحضرت در مقام پاسخ به آنها به گونه‌ای عمل نمود که هیچ راه گریزی برای انکار پاسخها برایش باقی نماند.

او پرسید: ای محمد، چه کسی این اخبار را از خدا به تو می‌رساند؟ فرمود: جبرئیل. گفت: اگر جز او مثلاً میکائیل حامل وحی بود به تو ایمان می‌آوردم، زیرا جبرئیل در میان ملائکه دشمن ما است. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا جبرئیل را دشمن می‌دارید؟ گفت: زیرا توسط او بلا و سختی‌ها بر قوم بنی اسرائیل نازل شد، هو بود که دانیال را از کشتن بخت نصر منصرف ساخت تا کارش قوت گرفت، و یهودیان را از لب تیغ گذراند، و خلاصه هر بدبختی و سختی را فقط جبرئیل نازل می‌کند، درحالی‌که میکائیل وسیله نزول رحمت است.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَيْحَكَ! أَجَهِلْتَ أَمْرَ اللَّهِ؟ وَمَا ذَنْبُ جَبْرِئِيلَ [إِلَّا] أَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِيمَا يُرِيدُهُ بِكُمْ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ؟ أَهُوَ عَدُوُّكُمْ وَقَدْ وَكَّلَهُ اللَّهُ بِقَبْضِ أَرْوَاحِ الْخَلْقِ [الَّذِي أَنْتُمْ مِنْهُ]، أَرَأَيْتُمُ الْآبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ إِذَا أَوْجَرُوا الْأَوْلَادَ الدَّوَاءَ الْكَرِيمَةَ لِمَصَالِحِهِمْ أَيْحِبُّ أَنْ يَتَّخِذَهُمْ أَوْلَادُهُمْ أَعْدَاءً مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ؟ لَا، وَلَكِنَّكُمْ بِاللَّهِ جَاهِلُونَ، وَعَنْ حِكْمَتِهِ غَافِلُونَ. أَشْهَدُ أَنَّ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَامِلَانِ وَلَهُ مُطِيعَانِ، وَأَنَّهُ لَا يُعَادِي أَحَدَهُمَا إِلَّا مَنْ عَادَى الْآخَرَ، وَأَنَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ أَحَدَهُمَا وَيُبْغِضُ الْآخَرَ فَقَدْ [كَفَرَ وَ] كَذَبَ.

وَكَذَلِكَ مُحَمَّدٌ - رَسُولُ اللَّهِ - وَعَلِيٌّ اخْوَانٌ، كَمَا أَنَّ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ اخْوَانٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمَا فَهُوَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَهُوَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، وَمَنْ أَبْغَضَ أَحَدَهُمَا وَزَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ الْآخَرَ فَقَدْ كَذَبَ، وَهُمَا مِنْهُ بَرِينَانِ، [وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ وَاحِدًا مِنْنِي وَمِنْ عَلِيٍّ، ثُمَّ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ الْآخَرَ فَقَدْ كَذَبَ، وَكِلَانَا مِنْهُ بَرِينَانِ] وَاللَّهُ تَعَالَى وَمَلَائِكَتُهُ وَخِيَارُ خَلْقِهِ مِنْهُ بَرَاءٌ. ۲۶ - وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ سَبَبُ نَزُولِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ

فرمود: وای بر تو! آیا نسبت به حقیقت امر پروردگار جاهل و بی خبر شده‌ای؟! گناه جبریل در اطاعت فرمان خداوند درباره شما چیست؟ آیا درباره فرشته مرگ اندیشیده‌اید؟ آیا به جهت قبض روح مردم - که شما هم گروهی از آنانید - دشمن شما شده؟ آیا اجبار پدر و مادر به فرزند در استفاده از دارویی تلخ که به صلاح اوست، آندو را در زمره دشمنان فرزند در می آورد؟ نه مسلماً اینطور نیست، بلکه شما به حقیقت امر خداوند جاهل، و از حکمت و تدبیر او غافلید. من شهادت می‌دهم که جبریل و میکائیل هر دو عامل به امر خدا، و مطیع فرمان اویند. و من معتقدم که دشمنی با یکی از آندو ملزم به عداوت دیگری است، و کسی که فکر می‌کند یکی از آندو را دوست می‌دارد و از دیگری بیزار است بی شک کافر و دروغگو است.

وهمین ترتیب همانطور محمد و علی همچون دو برادرند که جبریل و میکائیل، پس هر کس آندو را دوست بدارد از اولیاء الله است، و هر که دشمنشان بدارد از اعداء الله است و هر کس یکی از آندو را دشمن بدارد و پندارد که دیگری را دوست دارد کاذب و دروغگو است، و آندو از او بیزارند، [و همینطور هر که یکی از ما را دشمن بدارد و فکر کند دیگری را دوست دارد بی شک کاذب است، و هر دوی ما از او بیزاریم] و خداوند متعال و فرشتگان و خوبان خلق خدا از او بیزارند.

۲۶ - از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: سبب نزول این آیه: «بگو: هر که

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِيلَ «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ» الْآيَتَيْنِ مَا كَانَ مِنَ الْيَهُودِ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ سَيِّءٍ فِي جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ، [وَسَائِرِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ]، وَمَا كَانَ مِنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ الثُّصَابِ مِنْ قَوْلِ أَسْوَأِ مِنْهُ فِي اللَّهِ وَفِي جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَسَائِرِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ، أَمَّا مَا كَانَ مِنَ الثُّصَابِ فَهُوَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَانَ لَا يَزَالُ يَقُولُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَضَائِلَ الَّتِي خَصَّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا، وَالشَّرَفَ الَّذِي أَهَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ، وَكَانَ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ: «أَخْبَرَنِي بِهِ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اللَّهِ» وَيَقُولُ فِي بَعْضِ ذَلِكَ: جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، وَيَفْتَخِرُ جَبْرِئِيلُ عَلَى مِيكَائِيلَ فِي أَنَّهُ عَنْ يَمِينِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْيَسَارِ، كَمَا يَفْتَخِرُ نَدِيمُ مَلِكٍ عَظِيمٍ فِي الدُّنْيَا يُجْلِسُهُ الْمَلِكُ عَنْ يَمِينِهِ عَلَى النَّدِيمِ الْآخَرِ الَّذِي يُجْلِسُهُ عَلَى يَسَارِهِ، وَيَفْتَخِرَانِ عَلَى إِسْرَافِيلَ الَّذِي خَلَفَهُ بِالْخِدْمَةِ، وَمَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي أَمَامَهُ بِالْخِدْمَةِ، وَأَنَّ الْيَمِينَ وَالشَّمَالَ أَشْرَفُ مِنْ ذَلِكَ، كَأَفْتِخَارِ حَاشِيَةِ الْمَلِكِ عَلَى زِيَادَةِ قُرْبِ مَحَلِّهِمْ مِنْ مَلِكِهِمْ.

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ فِي بَعْضِ أَحَادِيثِهِ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ أَشْرَفَهَا عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّهَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُبًّا، وَإِنْ قَسَمَ الْمَلَائِكَةُ فِيمَا بَيْنَهُمْ:

دشمن جبرئیل باشد، پس [بداند که] او آن (قرآن) را به فرمان خدا بر قلب تو فرو آورده، که کتابهای پیشین را باور دارنده و مؤمنان را راهنما و مژدگان است * هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است - بقره: ۹۷ و ۹۸ - سخنان زشت و حرفهای نامناسبی بود که دشمنان خدا یعنی یهود و ناصبها، درباره جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان خداوند بر زبان می آورند. اما جهت دشمنی ناصبها با فرشتگان الهی این بود که رسول خدا ﷺ هر فضیلت و منقبتی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر می نمود پیوسته می گفت: «آن خبر را جبرئیل از خداوند متعال به من رساند»، و در برخی از آنها می فرمود: «جبرئیل از جانب راست علی علیه السلام، و میکائیل از جانب چپ، و اسرافیل از پشت سر، و عزرائیل در پیش روی او در حرکتند، و جبرئیل به جهت اینکه در سمت راست علی است به میکائیل افتخار می کند، و میکائیل هم به اسرافیل و عزرائیل مباحات می نماید، چنانکه در میان ندمای پادشاه آنکه در جانب راست او می نشیند بر ندیم سمت چپی افتخار می کند».

و همچنین رسول خدا ﷺ می فرمود: شریفترین ملائکه نزد خدا کسی است که بیشتر اظهار محبت درباره علی می کند. و سوگند ملائکه در میان خودشان این جمله است:

«وَالَّذِي شَرَّفَ عَلِيًّا عَلَى جَمِيعِ الْوَرَى بَعْدَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى».

وَيَقُولُ مَرَّةً أُخْرَى: «إِنَّ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَسْتَأْذِنُونَ إِلَى رُؤْيَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا تَسْتَأْذِنُ الْوَالِدَةُ الشَّيْقَةَ إِلَى وَلَدِهَا الْبَارِ الشَّقِيقِ، آخِرُ مَنْ بَقِيَ عَلَيْهَا بَعْدَ عَشْرَةِ دَفَنَتِهِمْ» فَكَانَ هَؤُلَاءِ النَّصَابُ يَقُولُونَ: إِلَى مَتَى يَقُولُ مُحَمَّدٌ: جَبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ كُلُّ ذَلِكَ تَفْخِيماً لِعَلِيٍّ وَتَعْظِماً لِشَأْنِهِ؟ وَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِعَلِيٍّ خَاصَّةً مِنْ دُونِ سَائِرِ الْخَلْقِ؟ بَرِّئْنَا مِنْ رَبِّ وَمِنْ مَلَائِكَةٍ وَمِنْ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ هُمْ لِعَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُفَضَّلُونَ. وَبَرِّئْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ لِعَلِيٍّ [بَنُ أَبِي طَالِبٍ] بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُفَضَّلُونَ.

وَأَمَّا مَا قَالَهُ الْيَهُودُ، فَهُوَ أَنَّ الْيَهُودَ - أَعْدَاءُ اللَّهِ - لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَتَوْهُ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُورِيَا، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كَيْفَ نَوْمُكَ؟ فَإِنَّا قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْ نَوْمِ النَّبِيِّ الَّذِي يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَنَامُ عَيْنِي وَقَلْبِي يَقْظَانُ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

[ثُمَّ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي يَا مُحَمَّدُ، أَلَوْلَدٌ يَكُونُ مِنَ الرَّجُلِ أَوْ مِنَ الْمَرْءَةِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«سَوْگند به آنکه علی را پس از محمد بر جمیع خلایق شرافت بخشید».

وباز می فرمود: فرشتگان آسمان و پرده ها اشتیاق شدیدی به زیارت علی بن-
ابن ابی طالب دارند، چنانکه مادر مهربان علاقمند به دیدن اولاد صالح خود است.

باری با شنیدن این سخنان بود که ناصبیان می گفتند: تا کی محمد از قول جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان مطالبی را در فضائل و مناقب علی بن ابی طالب نقل خواهد کرد؟! و تا چه وقت خداوند متعال تمام توجهش به علی است؟! ما از خدا و ملائکه و جبرئیل و میکائیل که بعد از محمد تنها علاقه آنها به علی بن ابی طالب است بیزاریم! از تمام پیامبرانی که علی را پس از محمد بر دیگران برتری می دهند تبرئ می جویم!!

و اما حال و هوای یهودیان - دشمنان خدا - بدین قرار بود که: چون رسول خدا ﷺ به شهر مدینه مهاجرت نمود، جماعت یهود نزد عبدالله بن صوریَا آمده و او را بخدمت آنحضرت آورده و او از پیامبر پرسید: خواب شما چگونه است، زیرا ما درباره خواب پیامبر آخر الزمان مطالبی را شنیده ایم؟

فرمود: چشماتم بخواب می رود ولی قلبم بیدار است. گفت: راست گفتی ای محمد.
پرسید: فرزند متولد شده از [مواد] پدر است یا مادر؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

أَمَّا الْعِظَامُ وَالْعَصَبُ وَالْعُرُوقُ فَمِنْ الرَّجُلِ ، وَأَمَّا اللَّحْمُ وَالْدَّمُ وَالشَّعْرُ فَمِنْ الْمَرْءَةِ . قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ .

ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، قُلْ بَالُ الْوَلَدِ يُشَبِّهُ أَعْمَامَهُ لَيْسَ فِيهِ مِنْ شِبْهِ أَخْوَالِهِ شَيْءٌ ، وَيُشَبِّهُ أَخْوَالَهُ لَيْسَ فِيهِ مِنْ شِبْهِ أَعْمَامِهِ شَيْءٌ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَيْبُهَا عَلَا مَاؤُهُ مَاءَ صَاحِبِهِ ، كَانَ الشَّبِيهُ لَهُ .

قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ لَا يُوَلَّدُ لَهُ ، وَمَنْ يُوَلَّدُ لَهُ ؟ فَقَالَ ﷺ : إِذَا مُغِرَتِ النُّطْفَةُ لَمْ يُوَلَّدْ لَهُ - أَيُّ إِذَا احْمَرَّتْ وَكَدِرَتْ - فَإِذَا كَانَتْ صَافِيَةً وُلِدَ لَهُ . فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَا هُوَ ؟ فَزَلَلْتُ : « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » إِلَى آخِرِهَا .

فَقَالَ ابْنُ صُورِيَا : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، فَقَدْ بَقِيَتْ خَصْلَةٌ إِنْ قُلْتَهَا آمَنْتُ بِكَ وَاتَّبَعْتُكَ : أَيُّ مَلَكٍ يَا تَيْبِكَ عِمَّا تَقُولُهُ عَنِ اللَّهِ ؟ قَالَ : جَبْرَائِيلُ . قَالَ ابْنُ صُورِيَا : ذَلِكَ عَدُوُّنَا مِنْ بَيْنِ الْمَلَائِكَةِ ، يَنْزِلُ بِالْقَتْلِ وَالشَّدَةِ وَالْحَرْبِ ، وَرَسُولُنَا مِيكَائِيلُ يَأْتِي بِالسُّرُورِ وَالرَّخَاءِ ، فَلَوْ كَانَ مِيكَائِيلُ

استخوان و عصب و رگهای بچه متکون از پدر است ، ولی گوشت و خون و موهای او از مادر است . گفت : راست گفتی ای محمد .

باز پرسید : چرا شباهت فرزند به عموهایش می رود و در آن هیچ شباهتی به دایی ها ندارد ؟ و فرزند دیگری به دایی های خود شبیه می شود و در آن هیچ شباهتی به عموهایش پیدا نمی کند ؟ فرمود : در هنگام انعقاد نطفه ، آب هر کدام از زن و مرد که بر دیگری غلبه پیدا کند فرزند شبیه کسان او می گردد . گفت : راست گفتی . باز پرسید : برای چه از نطفه یکی فرزند متولد می شود و از نطفه دیگری نمی شود ؟ رسول خدا فرمود : چنانچه نطفه ای روسرخ باشد فاسد بوده و قابل تولید نیست ، و اگر صاف و روشن شود قابلیت تولید پیدا می کند . باز [گفت : صحیح است] پرسید : اوصاف پروردگارت را برشمار ؟ در اینوقت سوره مبارکه توحید نازل شد که : « بگو : حق این است که خدا یکتا و یگانه است * خدا تنها بی نیازی است که نیازها بدو برسد * نزاده و زاده نشده است * او نظیر و مثلی ندارد » . ابن صوریای گفت : راست گفتی ای محمد ، فقط یک سؤال مانده که اگر پاسخ آنرا بدهی بتو ایمان آورده و گفته ات را خواهم پذیرفت . کدامیک از فرشتگان خداوند بتو وحی می رساند ؟ فرمود : جبرئیل . ابن صوریای گفت : آنکه از میان فرشتگان دشمن ما است !! توسط اوست که مرگ و میر و سختی و جنگ بر ما نازل می شود . فرشته مورد نظر ما میکائیل است که نعمت و سرور و رحمت می آورد ، اگر میکائیل

هُوَ الَّذِي يَأْتِيكَ ، آمَنَّا بِكَ لِأَنَّهُ كَانَ يُشَدِّدُ مُلْكَنَا ، وَجَبَرْتِيلُ كَانَ يُهْلِكُ مُلْكَنَا ، فَهُوَ عَدُوُّنَا لِذَلِكَ .

فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ عليه السلام : وَمَا بَدَأَ عِدَاوَتُهُ لَكُمْ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا سَلْمَانُ ، عَادَانَا مِرَاراً كَثِيراً . وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ ذَلِكَ عَلَيْنَا ، أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عَلَى أَنْبِيَائِهِ أَنَّ بَيْتَ الْمَقْدِسِ يُحْرَبُ عَلَى يَدِ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ : «بُحْتُ نَصْر» وَفِي زَمَانِهِ أَخْبَرْنَا بِالْحَيْنِ الَّذِي يُحْرَبُ فِيهِ ، وَاللَّهُ يُحْدِثُ الْأُمُورَ بَعْدَ الْأُمُورِ فَيَمْنَحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ .

فَلَمَّا بَلَّغْنَا ذَلِكَ الْخَبَرَ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بَعَثَ أَوَائِلُنَا رَجُلًا مِنْ أَقْوِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَفَاضِلِهِمْ [نَبِيًّا] - كَانَ يُعَدُّ مِنْ أَنْبِيَائِهِمْ - يُقَالُ لَهُ «دَانِيَالُ» فِي طَلَبِ «بُحْتُ نَصْر» لِيَقْتُلَهُ . فَحَمَلَ مَعَهُ وَثَرَ مَالٍ لِيُنْفِقَهُ فِي ذَلِكَ ، فَلَمَّا انْطَلَقَ فِي طَلَبِهِ لَقِيَهُ بِبَابِلَ غُلَامًا ضَعِيفًا مُسْكِينًا لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا مَنَعَةٌ ، فَأَخَذَهُ صَاحِبُنَا لِيَقْتُلَهُ ، فَدَفَعَ عَنْهُ جَبَرْتِيلُ وَقَالَ لِصَاحِبِنَا : إِنْ كَانَ رَبُّكُمْ هُوَ الَّذِي أَمَرَهُ بِهَلَاكِكُمْ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُسَلِّطُكَ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَقْتُلُهُ؟

حامل وحی به تو بود ، همه ما بتو ایمان می آوردیم ، زیرا اوست که همیشه ضامن بقای ملک ماست ، و جبرئیل برخلاف او پیوسته موجب خرابی و ویرانی سلطنت ما بوده و بهمین خاطر دشمن ما می باشد.

در اینجا سلمان فارسی از او پرسید : چگونه عداوت او برای شما آشکار شد؟ گفت : بسیار خوب سلمان ، آری ؛ چندین بار با ما عداوت ورزیده است ، و از جمله مواردی که سخت به ضرر ما اقدام نموده در این ماجرا هویدا است : خداوند به انبیای بنی اسرائیل وحی فرستاده بود که شهر بیت المقدس بدست مردی بنام بخت نصر خراب خواهد شد . و در زمان خود او نیز از وقت خرابی آن مطلع شده بودیم ، و خداوند پس از هر کار ، کار دیگری پدید آرد ، و آنچه را خواهد از میان ببرد و [یا] برجای و استوار بدارد .

و به محض اطلاع از خبر ویرانی شهر بیت المقدس بزرگان بنی اسرائیل پس از مذاکره و مشاوره شخص قوی و فاضل و محترمی بنام دانیال را که از زمره انبیا بود مأمور قتل بخت نصر نمودند ، و برای اینکار مقدار زیادی مال به او دادند تا در این راه صرف کند ، هنگامی که رهسپار شهر بابل شد بخت نصر را پسر ضعیف و فقیر و عاجزی یافت ، و همینکه خواست او را بکشد جبرئیل نازل شده و به دانیال گفت : اگر این پسر همان است که خداوند خبر داده ، البته نخواهی توانست بر او چیره شده و او را به قتل رسانی ، و در غیر اینصورت برای چه او را می کشی؟!

فَصَدَّقَهُ صَاحِبُنَا، وَتَرَكَهُ وَرَجَعَ إِلَيْنَا فَأَخْبَرَنَا بِذَلِكَ، وَقَسَوِي «بُحْتُ نَصْرَ» وَمَلِكَ
وَعَزَانَا وَخَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَلِهَذَا نَتَّخِذُهُ عَدُوًّا، وَمِيكَائِيلُ عَدُوُّ لِحَبْرَتَيْلَ.
فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا ابْنَ صُورِيَا، بِهَذَا الْعَقْلُ الْمَسْلُوكِ بِهِ غَيْرَ سَبِيلِهِ ضَلَلْتُمْ، أَرَأَيْتُمْ
أَوَائِلَكُمْ كَيْفَ بَعَثُوا مَنْ يَقْتُلُ «بُحْتُ نَصْرَ» وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُتُبِهِ عَلَى أَلْسِنِ رُسُلِهِ إِنَّهُ
يَمْلِكُ وَيُخَرِّبُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ؟ [و] أَرَادُوا تَكْذِيبَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ فِي أَخْبَارِهِمْ وَأَتَهَمُوهُمْ فِي
أَخْبَارِهِمْ أَوْ صَدَّقُوهُمْ فِي الْخَبَرِ عَنِ اللَّهِ، وَمَعَ ذَلِكَ أَرَادُوا مُغَالَبَةَ اللَّهِ، هَلْ كَانَ هَؤُلَاءِ وَمَنْ
وَجْهَهُ إِلَّا كُفَّارًا بِاللَّهِ؟ وَآيُ عَدَاوَةٍ يَجُوزُ أَنْ يُعْتَقَدَ لِحَبْرَتَيْلَ وَهُوَ يَصُدُّ عَنْ مُغَالَبَةِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَيَنْهَى عَنْ تَكْذِيبِ خَبَرِ اللَّهِ تَعَالَى؟
فَقَالَ ابْنُ صُورِيَا: قَدْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى أَخْبَرَ بِذَلِكَ عَلَى أَلْسِنِ أَنْبِيَائِهِ، وَلَكِنَّهُ يَمْحُو مَا
يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَإِذَا لَا تَتَّقُوا بَشِيءَ يَمَّا فِي الثُّورَةِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَمَّا مَضَى وَمَا يَسْتَأْنِفُ فَإِنَّ
اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ، وَإِذَا لَعَلَّ اللَّهُ قَدْ كَانَ عَزَلَ مُوسَى وَهَارُونَ (عليه السلام) عَنِ النَّبُوءَةِ

حضرت دانیال نیز حرف او را پذیرفته و از قتلش صرف نظر نمود و به بیت المقدس
بازگشت و جریان امر را به ما گزارش داد. بعدها همان پسر ضعیف رفته رفته قدرت
یافته و به حکومت رسید و به جنگ ما شتافت و شهر بیت المقدس را ویران نمود، و بهمین
خاطر است که جبریل را دشمن می داریم، و میکائیل دشمن جبریل [و دوست ما] است.
سلمان گفت: ای ابن صوریای همین اعتقاد موجب گمراهی و انحراف شما شده است،
مگر گذشتگان شما توسط انبیای خود و کتابهای آسمانی از جانب خدا در نیافته بودند که
بُحْتُ نَصْرَ به حکومت رسیده و بیت المقدس را ویران خواهد کرد؟ و آیا قصد آنان از فرستادن
دانیال و قتل بخت نصر تکذیب فرمایش خداوند و ردّ اخبار انبیا بوده و یا غلبه بر
خواست و اراده پروردگار متعال؟! آیا آن گذشتگان [در صورت حقیقت ماجرا] با این
عمل به خداوند کافر نشدند؟ و در اینحال چگونه جایز است با جبریل که مخالف غلبه بر
خواست خدا بوده و مانع تکذیب امر خدا شده عداوت و دشمنی نمود؟

ابن صوریای گفت: خداوند خبر خروج بخت نصر را به انبیای خود داده بود ولی خود
پروردگار آنچه را خواهد محو می کند یا برجای و استوار می دارد.

سلمان گفت: بنابراین شما نیز به مطالب تورات اعتماد ننموده و بدستورات آن عمل
نکنید؟ زیرا ممکن است خداوند برخی از آیات آنرا محو و برخی دیگر را اثبات کرده باشد.
و شاید با این اعتقاد حضرت موسی و هارن (عليه السلام) را از مقام نبوت عزل کرده باشد،

وَأَبْطَلَا فِي دَعْوَاهُمَا لِأَنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ، وَلَعَلَّ كُلَّمَا أَخْبَرَكُم بِهِ [عَنِ اللَّهِ] أَنَّهُ يَكُونُ؛ لَا يَكُونُ، وَمَا أَخْبَرَكُم بِهِ أَنَّهُ لَا يَكُونُ؛ يَكُونُ، وَكَذَلِكَ مَا أَخْبَرَكُم عَمَّا كَانَ لَعَلَّهُ لَمْ يَكُنْ، وَمَا أَخْبَرَكُم أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَعَلَّهُ كَانَ، وَلَعَلَّ مَا وَعَدَهُ مِنَ الثَّوَابِ يَمْحُوهُ وَلَعَلَّ مَا تَوَعَّدَهُ مِنَ الْعِقَابِ يَمْحُوهُ، فَإِنَّهُ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ. إِنَّكُمْ جَهِلْتُمْ مَعْنَى «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ». فَلِذَلِكَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ كَافِرُونَ، وَلَا خَبَارَ عَنِ الْغُيُوبِ مُكَذِّبُونَ، وَعَنْ دِينِ اللَّهِ مُنْسَلِخُونَ. ثُمَّ قَالَ سَلْمَانُ: قَائِلِي أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِئِيلَ، فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِمِيكَائِيلَ، وَإِنَّهُمَا جَمِيعاً عَدُوًّا لِمَنْ عَادَاهُمَا، سَلْمَانُ لِمَنْ سَالَمَهُمَا.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ ذَلِكَ مُوَافِقاً لِقَوْلِ سَلْمَانَ ﷺ: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِئِيلَ» فِي مَظَاهِرَتِهِ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ، وَنُزُولِهِ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ» فَإِنَّ جَبْرِئِيلَ نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ «عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - أَيِّ بِأَمْرِهِ - مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» مِنْ سَائِرِ كُتُبِ اللَّهِ «وَهَدَى» مِنَ الضَّلَالَةِ «وَبَشَّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ» بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَوِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ بِأَنَّهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقّاً إِذَا مَا تَوَلَّوْا عَلَى مُوَالَاتِهِمْ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَآلِهِمَا الطَّيِّبِينَ.

و خلاصه هر چه از آن دوبررگوار به شما رسیده خلاف آن درست باشد، و شما در نهایت به هیچیک از آنها؛ به وعد و وعید و ثواب و عقاب الهی نمی توانید اطمینان نمایید. و براسی شما شعار «خدا آنچه را خواهد از میان ببرد و یا بر جای استوار بدارد» را به جهل کشانده و آنرا عوضی فهمیده اید. و بهمین خاطر است که شما به خدا کافر و به اخبار غیبی او منکر، و از دین او جدا شده اید.

سپس سلمان گفت: من معتقدم دشمن جبرئیل: با میکائیل هم دشمن است، و آندو با هم، با دشمنانشان دشمن، و با دوستانشان دوست می باشند.

در این هنگام خداوند در تأیید سخن سلمان: آیه: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِئِيلَ» را در تأیید سخن سلمان و حمایت او از دوستان خدا بر علیه دشمنان، و بجهت نقل فضائل ولی خدا علی علیه السلام نازل فرمود، و نیز آیه «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ» یعنی جبرئیل این قرآن را نازل نموده، و جمله «به اذن خدا بر قلب تو فرو آورده» یعنی به امر خدا - که کتابهای پیشین را - از بین سایر کتابهای الهی - تصدیق؛ و مؤمنان را راهنما از گمراهی و بشارت و مژدگان است به نبوت محمد ﷺ و ولایت علی علیه السلام، و امامان پس از او که حقاً اولیای خدایند، در صورتی که اهل ایمان بر موالات و دوستی محمد و علی و خاندان پاک آندو بمرند.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا سَلْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ صَدَّقَ قِيلَكَ وَوَأَفَقَ رَأْيَكَ، وَإِنَّ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، سَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ أَخَوَانِ مُتَصَافِيَانِ فِي وِدَادِكَ وَوِدَادِ عَلِيٍّ أَخِيكَ وَوَصِيِّكَ وَصَفِيِّكَ، وَهُمَا فِي أَصْحَابِكَ كَجَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِي الْمَلَائِكَةِ، عَدُوَانِ لِمَنْ أَبْغَضَ أَحَدَهُمَا، وَلِيَّانِ لِمَنْ وَالَاهُمَا وَوَالِيَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا، [وَ] عَدُوَانِ لِمَنْ عَادَى مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَوْلِيَاءَهُمَا، وَلَوْ أَحَبَّ أَهْلُ الْأَرْضِ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادَ كَمَا تُحِبُّهُمَا مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْكُرْسِيِّ وَالْعَرْشِ؛ لَمَحُضْ وِدَادِهِمَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَمُؤَالَاتِهِمَا لِأَوْلِيَائِهِمَا وَمُعَادَاتِهِمَا لِأَعْدَائِهِمَا، لَمَّا عَذَّبَ اللَّهُ تَعَالَى أَحَدًا مِنْهُمْ بِعَذَابٍ الْبُتَّةِ.

۲۷- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَهِيَ: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» فِي حَقِّ الْيَهُودِ وَالنَّوَاصِبِ فَعَلَّظَ عَلَى الْيَهُودِ مَا وَجَّهَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَذَوِي الْأَلْسُنِ وَالْبَيَانِ مِنْهُمْ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَهْجُونَا وَتَدَّعِي عَلَى قُلُوبِنَا مَا اللَّهُ يَعْلَمُ مِنْهَا خِلَافَهُ، إِنَّ فِيهَا خَيْرًا كَثِيرًا:

سپس رسول خدا ﷺ خطاب به سلمان فرمود: براستی خداوند گفته‌ات را تصدیق و با نظرت موافقت فرمود، و جبرئیل از جانب حقتعالی به من گفت: سلمان و مقداد دو برادرند که در دوستی تو و علی - برادر، وصی و همدست - پاک و خالصند، و آندو در میان اصحابت همچون جبرئیل و میکائیل در میان فرشتگانند، با هر که به آن دو فرشته بغض و رزد دشمن، و با هر که با آندو و محمد و علی دوستی نمایند دوستند. و چنانچه تمام اهل زمین، سلمان و مقداد را همچون دوستی فرشتگان آسمانها و پرده‌ها و کرسی و عرش به آندو، محض خاطر محبتشان به محمد و علی و دوست داشتن دوستانشان و دشمنی دشمنانشان، آندو را دوست می‌داشتند البته خداوند هیچکس را عذاب نمی‌کرد.

۲۷- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: وقتی آیه: «پس از آن دلهاتان سخت شد همچون سنگ یا سخت‌تر، و همانا از برخی سنگها جویها روان شود و برخی از آنها بشکافد و آب از آن بیرون آید، و برخی از آنها از بیم خدا [از کوه] فرو ریزد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست - بقره: ۷۴» در شأن یهود و ناصبها نازل شد؛ مفاد آن که حاوی سرزنش پیامبر بر یهودیان بود بر آنان گران آمد، پس گروهی از سران و خطیبانشان به رسول خدا گفتند: ای محمد تو از ما بدگویی نمودی و به دلهای ما نسبت خلاف دادی، که خداوند بر آن واقف است، بتحقیق که در دلهای ما خیرات بسیاری

نُصُومٌ وَتَتَصَدَّقُ وَتُوَاسِي الْفُقَرَاءَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا الْخَيْرُ مَا أُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَوَعْمِلَ عَلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى [به] .
وَأَمَّا مَا أُرِيدُ بِهِ الرِّيَاءُ وَالسَّمْعَةُ ، وَمُعَانَدَةُ رَسُولِ اللَّهِ ، وَإِظْهَارُ الْغِنَى لَهُ : وَالتَّمَالُكُ
وَالتَّشَرُّفُ عَلَيْهِ فَلَيْسَ بِخَيْرٍ ، بَلْ هُوَ الشَّرُّ الْخَالِصُ ، وَبِالْ عَلَى صَاحِبِهِ ، [و] يُعَذِّبُهُ اللَّهُ بِهِ
أَشَدَّ الْعَذَابِ .

فَقَالُوا لَهُ : يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ تَقُولُ هَذَا ، وَنَحْنُ نَقُولُ : بَلْ مَا تُنْفِقُهُ إِلَّا لِإِطْلَالِ أَمْرِكَ ، وَدَفْعِ
رِيَّاسَتِكَ ، وَلِتَفْرِيقِ أَصْحَابِكَ عَنْكَ وَهُوَ الْجِهَادُ الْأَعْظَمُ ، نَأْمَلُ بِهِ مِنْ اللَّهِ الثَّوَابَ الْأَجَلَ
الْأَجْسَمَ ، فَأَقْلُ أَحْوَالِنَا أَنَّكَ تُسَاوِينَا فِي الدَّعَاوِي ، فَأَيُّ فَضْلٍ لَكَ عَلَيْنَا؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا إِخْوَةَ الْيَهُودِ ، إِنَّ الدَّعَاوِي يُتَسَاوَى فِيهَا الْمُحِقُّونَ
وَالْمُبْطِلُونَ وَلَكِنْ حُجَجُ اللَّهِ وَدَلَائِلُهُ تَفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فَتَكْشِفُ عَنْ تَمَوُّيِهِ الْمُبْطِلِينَ وَتُبَيِّنُ عَنْ
حَقَائِقِ الْمُحِقِّينَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ لَا يَغْتَنِمُ جَهْلَكُمْ وَلَا يُكَلِّفُكُمُ التَّسْلِيمَ لَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ [اللَّهُ] .

نهفته است ، زیرا ما پیوسته روزه می گیریم و صدقه می دهیم و از فقرا دستگیری می کنیم .
رسول خدا ﷺ فرمود : اعمال خیر زمانی مطلوب است که برخوردار از دو ویژگی
باشد : اول اینکه تنها برای خدا باشد و دوم مطابق امر او صورت گیرد . و اعمالی که از سر
ریا و خودنمایی و بقصد مخالفت و دشمنی با رسول خدا و اظهار ثروت و شرافت و دارایی انجام
می گیرد عاری از هر خیر و صلاحی است ، بلکه سراسر شر و فساد و موجب بدبختی
صاحب آن صفات بوده و خداوند نیز او را به شدیدترین وجه عذاب می نماید .

یهودیان گفتند : ای محمد ، تو اینگونه فکر می کنی ، ولی ما معتقدیم که تمام اموالمان را
صرف باطل نمودن امرت و دفع ریاستت و پراکنده ساختن اصحابت از گردت می نمایم
و این خود جهادی بزرگ است ، و امید داریم به سبب آن به اجر جمیل و ثواب بزرگی از
جانب خدا نائل آییم ، و کمترین حالت و وضع ما این است که در مرافعه و دادخواهی با
تو شبیه و یکسانیم ، پس دیگر تو چه فضیلتی بر ما داری؟!

رسول خدا ﷺ فرمود : ای برادران یهودی ، درست است که در مرافعه و دادخواهی
أَهْلِ حَقٍّ وَبَاطِلٍ با هم شبیه و یکسانند ، ولی شواهد و حجتهای الهی میان آندو را مبتایز
ساخته و أَهْلِ بَاطِلٍ را رسوا و حقیقت امر حق گویان را آشکار می گرداند . و رسول خدا محمد
نه از جهل شما استفاده می کند و نه بی حجت و دلیل ، شما را مجبور به پذیرش خود می نماید ،

وَلَكِنْ يُقِيمُ عَلَيْكُمْ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى الَّتِي لَا يُمَكِّنُكُمْ دِفَاعُهَا، وَلَا تُطِيقُونَ الِامْتِنَاعَ مِنْ مُوجِبِهَا، وَلَوْ ذَهَبَ مُحَمَّدٌ بِرِيَكُمُ آيَةً مِنْ عِنْدِهِ لَشَكَّكْتُمْ وَقُلْتُمْ: إِنَّهُ مُتَكَلَّفٌ مَصْنُوعٌ مُحْتَالٌ فِيهِ، مَعْمُولٌ أَوْ مُتَوَاطِئٌ عَلَيْهِ، وَإِذَا اقْتَرَحْتُمْ أَنْتُمْ فَأَرَاكُم مَّا تَقْتَرِحُونَ، لَمْ يَكُنْ لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَعْمُولٌ أَوْ مُتَوَاطِئٌ عَلَيْهِ أَوْ مَتَّائِي بِحِيلَةٍ وَمُقَدَّمَاتٍ، فَمَا الَّذِي تَقْتَرِحُونَ.

فَهَذَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَدْ وَعَدَنِي أَنْ يُظْهِرَ لَكُمْ مَّا تَقْتَرِحُونَ لِيَقْطَعَ مَعَازِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْكُمْ، وَيَزِيدَ فِي بَصَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ.

قَالُوا: قَدْ أَنْصَفْتَنَا يَا مُحَمَّدُ، فَإِنْ وَفَيْتَ بِمَا وَعَدْتَ مِنْ نَفْسِكَ مِنَ الْإِنْصَافِ، وَإِلَّا فَأَنْتَ أَوَّلُ رَاجِعٍ مِنْ دَعْوَاكَ لِلنَّبُوءَةِ، وَدَاخِلٍ فِي غِيَارِ الْأُمَّةِ، وَمُسَلَّمٌ لِحُكْمِ التَّوْرَةِ لِعَعْجَزِكَ عَمَّا تَقْتَرِحُهُ عَلَيْكَ، وَظُهُورِ بَاطِلِ دَعْوَاكَ فِيمَا تَرُومُهُ مِنْ جَهَّتِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصَّدْقُ يَنْبَأُ عَنْكُمْ لَا الْوَعِيدُ، اقْتَرِحُوا مَّا تَقْتَرِحُونَ لِيَقْطَعَ مَعَازِيرُكُمْ فِيمَا تَسْأَلُونَ.

فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، زَعَمْتَ أَنَّ مَا فِي قُلُوبِنَا شَيْءٌ مِنْ مُوَاسَاةِ الْفُقَرَاءِ، وَمُعَاوَنَةِ الضُّعَفَاءِ

بلکه حجت و دلیلی از طرف خدا به شما ارائه می کند که نه قادر به دفع آن بوده و نه تاب امتناع از تصدیق آن را داشته باشید. اگر محمد به انتخاب خود برایتان معجزه ای می کرد به شک افتاده و می گفتید: آن اتفاقی، ساختگی و شعبده و متداول، یا از سرتبانی بوده است. ولی هنگامیکه مطابق خواست شما معجزه ای نشان می دهد دیگر هیچیک از آن حرفها جایی برای گفتن پیدا نمی کند.

پس بدانید که رب العالمین مرا وعده فرموده که خواسته هایتان را به شما نشان دهد تا جای هیچ عذر و بهانه ای برای کافرین شما باقی نگذارد، و در بینش و دید مؤمنین شما بیافزاید.

یهودیان گفتند: از روی انصاف سخن گفتی. پس اگر به وعده هایت از سر انصاف وفا نمودی که هیچ، و الاً تو اولین فردی خواهی بود که از دعوی نبوت منصرف شده و به میان مردم خواهی رفت، و به سبب عجز از جواب ما و آشکار شدن پوچی ادعایت در آنچه خواسته بودی تسلیم حکم تورات می شوی.

رسول خدا ﷺ فرمود: راستی و درستی گویای شما است؛ نه تهدید. هر پیشنهاد و سفارشی دارید بدهید تا دیگر هیچ عذر و بهانه ای برایتان نماند.

گفتند: تو معتقدی که در دلهای ما هیچ نشانی از دستگیری فقرا، و یاری ضعیفان

وَالنَّفَقَةِ فِي إِطْطَالِ الْبَاطِلِ وَإِحْقَاقِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْأَحْجَارَ أَلَيُّنُ مِنْ قُلُوبِنَا، وَأَطْوَعُ لِلَّهِ مِنَّا، وَهَذِهِ الْجِبَالُ بِحَضْرَتِنَا، فَهَلُمُّنَا إِلَى بَعْضِهَا، فَاسْتَشْهَدُ عَلَيَّ تَصْدِيقَكَ وَتَكْذِيبِنَا، فَإِنْ نَطَقَ بِتَصْدِيقِكَ فَأَنْتَ الْمُحِقُّ، يُلْزِمُنَا اتِّبَاعَكَ، وَإِنْ نَطَقَ بِتَكْذِيبِكَ أَوْ صَمَتَ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابَكَ، فاعلم بِأَنَّكَ الْمُبْطِلُ فِي دَعْوَاكَ، المعاندُ لِهَوَاكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نَعَمْ هَلُمُّوَانَا إِلَى أَيِّهَا شِئْتُمْ، أَسْتَشْهَدُ لِي عَلَيْكُمْ.

فَخَرَجُوا إِلَى أَوْعَرِ جَبَلٍ رَأَوْهُ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْجَبَلُ فَاسْتَشْهَدُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْجَبَلِ: إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُ أَسْمَائِهِمْ خَفَّفَ اللَّهُ الْعَرْشَ عَلَى كَوَاهِلِ ثَمَانِيَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، بَعْدَ أَنْ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى تَحْرِيكِهِ، وَهُمْ خَلَقَ كَثِيرٌ، لَا يَعْرِفُ عَدَدَهُمْ غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُ أَسْمَائِهِمْ تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ، وَغَفَرَ خَطِيئَتَهُ وَأَعَادَهُ إِلَى مَرْتَبَتِهِ. وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُ أَسْمَائِهِمْ وَسُئِلَ اللَّهُ بِهِمْ رُفِعَ إِدْرِيسُ فِي الْجَنَّةِ مَكَانًا عَلِيًّا، لَمَّا شَهِدَتْ لِمُحَمَّدٍ بِمَا أَوْدَعَكَ اللَّهُ بِتَصْدِيقِهِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْيَهُودِ فِي ذِكْرِ قِسَاوَةِ قُلُوبِهِمْ، وَتَكْذِيبِهِمْ فِي جَعْدِهِمْ لِقَوْلِ: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».

وقد رت ابطال باطل واحقاق حق نيست، واينكه سنگها نرمتر از دلهای ما و در برابر خدا مطيعترند، پس ما را بنزد يکي از اين کوهها ببر و آنها را در تصديق خود و تکذيب ما به گواهي و شهادت بخواه، اگر به تصديق تو زبان گشودند تو بر حق، و ما را ملزم به پيروي تو مي نمايد، و چنانچه زبان به تکذيب تو گشود يا هيچ جوابي نداد: با اينکار بدان که تو در ادعايت کاذب و دشمن جان خود مي باشي.

رسول خدا ﷺ فرمود: بسيار خوب، بيايد با هم بسراغ هر يک از اين کوهها که مي خواهيد برويم تا يکي از آنها را به گواهي گيريم تا به سود من و زيان شما شهادت دهد.

پس بسراغ ناهموارترين کوه رفته و گفتند: اي محمد اين کوه را به شهادت طلب!

پيامبر ﷺ نيز خطاب به کوه فرمود: به حق جاه و مقام محمد و آل پاکش که توسط ذکر نام آنان خداوند سنگيني عرش را بر گرده انبوه فرشتگان - که جز خدا تعدادشان نداند - سبک ساخت، به حق جاه و مقام محمد و آل پاکش که توسط ذکر نام آنان خداوند توبه آدم را پذيرفت و از خطايش درگذشت و به جايگاه سابقش بازگرداند، بحق محمد و آل پاکش که توسط ذکر نامشان و حرمتي که در درگاه خداوند دارند ادریس نبی در بهشت به مقام بلندی نائل گشت، از تو می خواهم، گواهي و شهادت به حقيقت امر محمد دهی، و او را همانطور که خداوند به تو سپرده: در ذکر قساوت قلب يهوديان تصديق نمایی و انکار آنان را بر رسالت محمد تکذيب کنی.

فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ وَتَزَلَّزَلَ، وَفَاضَ عَنْهُ الْمَاءُ وَنَادَى: يَا مُحَمَّدُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ. وَأَشْهَدُ أَنَّ قُلُوبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودِ كَمَا وَصَفْتَ أَقْسَى مِنَ الْحِجَارَةِ، لَا يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَمَا قَدْ يَخْرُجُ مِنَ الْحِجَارَةِ الْمَاءُ سَيْلًا أَوْ تَفْجُرًا. وَأَشْهَدُ أَنَّ هَؤُلَاءِ كَاذِبُونَ عَلَيْكَ فِيمَا بِهِ يَقْذِفُونَكَ مِنَ الْفَرِيَةِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَسْأَلُكَ أَيُّهَا الْجَبَلُ، أَمَرَكَ اللَّهُ بِطَاعَتِي فِيمَا أَلْتِمِسُهُ مِنْكَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ؟ الَّذِينَ نَجَّى اللَّهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، وَبَرَدَ اللَّهُ النَّارَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَعَلَهَا عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا، وَمَكَّنَهُ فِي جَوْفِ النَّارِ عَلَى سَرِيرٍ وَفِرَاشٍ وَثِيرٍ، لَمْ تَرِ تِلْكَ الطَّاعِيَةَ مِثْلَهُ لِأَحَدٍ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ، وَأَثْبَتَ حَوَالِيهِ مِنَ الْأَشْجَارِ الْخَضِرَةِ النَّضْرَةَ الزُّهْرَةَ، وَعَمَّا حَوْلَهُ مِنْ أَنْوَاعِ الثُّورِ، يَمَّا لَا يُوجَدُ إِلَّا فِي فُصُولِ أَرْبَعَةٍ مِنْ جَمِيعِ السَّنَةِ؟

قَالَ الْجَبَلُ: بَلَى، أَشْهَدُ لَكَ يَا مُحَمَّدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَوْ اقْتَرَحْتَ عَلَى رَبِّكَ أَنْ يَجْعَلَ رِجَالَ الدُّنْيَا قُرُودًا وَخَنَازِيرَ لَفَعَلَ، أَوْ يَجْعَلَهُمْ مَلَانِكَةً لَفَعَلَ، أَوْ يَقْلِبَ النَّيِّرَانَ جَلِيدًا أَوْ الْجَلِيدَ نَيْرَانًا لَفَعَلَ، أَوْ يَهْبِطَ السَّمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ، أَوْ يَرْفَعَ الْأَرْضَ إِلَى السَّمَاءِ لَفَعَلَ، أَوْ يُصِيرَ أَطْرَافَ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَالْوَهَادِ كُلَّهَا صُرَّةً كَصُرَّةِ الْكَيْسِ لَفَعَلَ.

ناگهان کوه جنبیده و به لرزه افتاد و با جاری شدن آب از آن و ندا داد: ای محمد، گواهی می‌دهم که تو رسول پروردگار جهانیان، و آقا و سرور همه خلایق، و شهادت می‌دهم که دلهای این یهودیان - همانگونه که وصف نمودی - سخت تر از سنگ است که هیچ خیری از آن خارج نمی‌شود، و چه بسا از برخی سنگها سیل یا آب جاری شود، و شهادت می‌دهم به اینکه این جماعت در بهتان به تو - که بهتان به خدا است - کاذب و دروغگویند.

سپس رسول خدا ﷺ خطاب به کوه فرمود: آیا خداوند تو را امر فرمود که در خواسته‌هایم به جبهه محمد و آل پاکش - که توسط آنان نوح را از اندوه عظیم (طوفان و غرق) رهانید، و آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت ساخت، و او را در میان آتش بر چنان تخت و سریر و فراش مستقر نمود که مانند آنرا طاغوت زمانش برای هیچیک از پادشاهان زمین ندیده بود، و اطرافش را درختانی سرسبز و خرم و شکوفا و انواع شکوفه‌های چهار فصلی رویانید - مرا اطاعت کنی؟

کوه پاسخ داد: آری ای محمد، برای تو گواهی می‌دهم به این امور، و شهادت می‌دهم که هرچه بخواهی انجام می‌دهم: از تبدیل انسانها به خوک و میمون، یا فرشته و ملک، یا آتش به یخ یا یخ به آتش، یا آسمان را به زمین پایین کشم یا زمین را به آسمان بالا برم، یا اطراف شرق و غرب و دره‌ها را مانند کیسه سر بسته ای نمایم.

وَأَنَّهُ قَدْ جَعَلَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ طَوْعَكَ، وَالْجِبَالَ وَالْبَحَارَ تُتَصَرَّفُ بِأَمْرِكَ، وَسَائِرُ مَا خَلَقَ مِنَ الرِّيَّاحِ وَالصَّوَاعِقِ وَجَوَارِحِ الْإِنْسَانِ وَأَعْضَاءِ الْحَيَوَانِ لَكَ مُطِيعَةٌ، وَمَا أَمَرَهَا بِهِ مِنْ شَيْءٍ انْتَمَرَتْ.

فَقَالَتِ الْيَهُودُ: يَا مُحَمَّدُ! أَعَلَيْنَا تُلَبَّسُ وَتُشَبَّهُ؟ قَدْ أَجْلَسْتَ مَرَدَّةً مِنْ أَصْحَابِكَ خَلَفَ صُخُورٍ [مِنْ] هَذَا الْجَبَلِ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ، وَنَحْنُ لَا نَدْرِي أُنْصَحُ مِنَ الرِّجَالِ أَمْ مِنَ الْجَبَلِ؟! لَا يَغْتَرُّ بِمِثْلِ هَذَا إِلَّا ضَعْفَاؤُكَ الَّذِينَ تُبْخِبُ فِي عُقُولِهِمْ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَتَنْحَ عَنْ مَوْضِعِكَ هَذَا إِلَى ذَلِكَ الْقَرَارِ، وَأَمْرُ هَذَا الْجَبَلِ أَنْ يَنْقَلِعَ مِنْ أَصْلِهِ، فَيَسِيرَ إِلَيْكَ إِلَى هُنَاكَ، فَإِذَا حَضَرَكَ وَنَحْنُ نُشَاهِدُهُ فَأَمْرُهُ أَنْ يَقْطَعَ نِصْفَيْنِ مِنْ ارْتِفَاعِ سَمَكِهِ، ثُمَّ تَرْتَفِعَ السُّفْلَى مِنْ قِطْعَتَيْهِ فَوْقَ الْعُلْيَا، وَتَنْخَفِضَ الْعُلْيَا تَحْتَ السُّفْلَى، فَإِذَا أَصْلُ الْجَبَلِ قَلَّتْهُ، وَقَلَّتْهُ أَصْلُهُ، لِنَعْلَمَ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ، لَا يَتَّفِقُ [مِثْلُهُ] بِمُوَاطَاةٍ، وَلَا بِمُعَاوَنَةِ مُتَمَرِّدِينَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَأَشَارَ إِلَى حَجَرٍ فِيهِ قَدْرُ خَمْسَةِ أَرْطَالٍ -: يَا أَيُّهَا الْحَجَرُ تَدْخُرْجُ، فَتَدْخُرْجَ. ثُمَّ قَالَ لِمُخَاطِبِهِ: خُذْهُ وَقَرِّبْهُ مِنْ أُذُنِكَ، فَسَيُعِيدُ عَلَيْكَ مَا سَمِعْتَ،

و خداوند زمین و آسمان را مطیع تو ساخته، و کوهها و دریاها به امر تو رفتار می کنند، و سائر مخلوقات خداوند، از بادهای و صاعقه ها و تمام اعضاء و جوارح انسان و حیوان مطیع و فرمانبردار تواند، و هر چه دستور دهی انجام دهند.

یهودیان گفتند: ای محمد، آیا ما را فریب داده و به خطای می اندازی؟ آنچه شنیدیم صدای گروهی از اصحابت بود که پشت این کوه نشسته اند، و آنان بودند که این سخنان را گفتند، و فکر می کنی ما صدای آنان را از صدای کوه تشخیص نمی دهیم؟ گوی این کارها را فقط جماعت ناتوان و سبک مغزت می خورند، اگر راست می گویی توبه مکان کوه برو و به آن امر کن تا از ریشه رد آید و به جای تو بیاید، وقتی اینطور شد و ما آنرا دیدیم آنوقت دستور بده که کوه از اطاق به دو نیم شود، سپس نیمه پایینی روی نیمه بالایی رود، و نیمه بالایی به زیر نیمه پایینی فرود آید، که در این حالت ریشه کوه قلّه آن گردد، و قلّه اش ریشه آن، تا یقین کنیم که آن معجزه بوده و از جانب خدا است، و شبیه آن همکاری و همراهی، از هیچ شعبده باز و ساحر گستاخی ساخته نیست.

سپس سنگ کوچکی به دستور آنحضرت غلطید و به جلو آمد آنگاه پیامبر به یهودی فرمود: این سنگ را نزدیک گوش خود ببر، همه آنچه از کوه شنیدی برای تکرار می کند،

فَإِنَّ هَذَا جُزْءٌ مِنْ ذَلِكَ الْجَبَلِ .

فَأَخَذَهُ الرَّجُلُ ، فَأَدْنَاهُ إِلَى أُذُنِهِ ، فَتَنَطَّقَ الْحَجَرُ بِمِثْلِ مَا نَطَقَ بِهِ الْجَبَلُ أَوَّلًا : مِنْ تَصْدِيقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيما ذَكَرَهُ عَنْ قُلُوبِ الْيَهُودِ ، وَفِيما أَخْبَرَ بِهِ مِنْ أَنَّ نَفَقَاتَهُمْ فِي دَفْعِ أَمْرِ مُحَمَّدٍ بَاطِلٌ ، وَوَبَالَ عَلَيْهِمْ .

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَسَمِعْتَ هَذَا؟ أَخْلَفَ هَذَا الْحَجَرُ أَحَدٌ يُكَلِّمُكَ أَوْ يُؤْهِمُكَ ، أَوْ الْحَجَرُ يُكَلِّمُكَ؟ قَالَ : لَا ، فَأَتَنِي بِمَا افْتَرَحْتُ فِي الْجَبَلِ .

فَتَبَاعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى قِضَاءٍ وَاسِعٍ ، ثُمَّ نَادَى الْجَبَلُ وَقَالَ : يَا أَيُّهَا الْجَبَلُ ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ بِجَاهِهِمْ وَمُسَائِلَةِ عِبَادِ اللَّهِ بِهِمْ أَرْسَلَ اللَّهُ عَلَى قَوْمٍ عَادٍ رِيحاً صَرّاً عَاتِيَةً ، تَنْزِعُ النَّاسَ كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نُحْلٍ خَاوِيَةٍ ، وَأَمَرَ جَبْرَائِيلَ أَنْ يَصِيحَ صَيْحَةً هَائِلَةً فِي قَوْمٍ صَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ، لَمَّا انْقَلَعَتْ مِنْ مَكَانِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ، وَجِئْتُ إِلَى حَضْرَتِي هَذِهِ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ بَيْنَ يَدَيْهِ - .

زیرا این قسمتی از آن کوه است .

او نیز سنگ را نزدیک گوش خود ساخت ، و همان حرفهای کوه را تکرار نمود ، ابتدا گفته پیامبر را در قساوت قلوب یهود تصدیق نمود ، سپس در تایید سخن آنحضرت اعلام نمود : هرآنچه مال و ثروت در محو اسم محمد خرج کنند ، پوچ و باطل بوده و آسیب و زیانش متوجه خودشان است .

دست آخر پیامبر ﷺ فرمود : شنیدی؟ آیا پشت این سنگ کسی بود که سخن می گفت و تو را به اشتباه می انداخت؟ یا آن خود سنگ بود؟ گفت : نه ، آن معجزه ای که درباره کوه سفارش دادم برایم بیاور .

رسول خدا نیز به سمت محیط بازی دور شده سپس کوه را ندا داد و گفت : بحق محمد و آل پاکش - همانهایی که توسط مقامشان و به جهت درخواست بندگان خدا به واسطه ایشان بود که پروردگار بر عاد ؛ قوم هود نبی ، تندبادی سرد و سخت آواز واز حد گذشته فرستاد ، بطوری مردم را هلاک ساخت که گویی تنه های پوسیده و افکنده درختان خرمایند . و به جبریل دستور داد تا در میان قوم صالح فریاد سهمگینی کشد تا همچون کاهی که برای گوسفندان آماده شده خرد و درهم شکسته شدند - از تو می خواهم که از بیخ و بن کنده شده و نزد من آیی ، آنگاه دست مبارکش را در برابر خود بر زمین نهاد .

قال: فَتَزَلَّ الْجَبَلُ وَسَارَ كَالْفَارِجِ الْهَمْلَاجِ حَتَّى [صَارَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ] دَفَى مِنْ إصْبَعِهِ [أَصْلُهُ] فَلَزِقَ بِهَا، وَوَقَّفَ وَنَادَى: هَا أَنَا سَامِعٌ لَكَ؛ مُطِيعٌ يَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَإِنْ رَغِمَتْ أَنْوْفُ هَؤُلَاءِ الْمُعَانِدِينَ، مُرْنِي بِأَمْرِكَ [يَا رَسُولَ اللَّهِ].

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هَؤُلَاءِ [الْمُعَانِدِينَ] اقْتَرَحُوا عَلَيَّ أَنْ أَمُرَّكَ أَنْ تَنْقَلِعَ مِنْ أَصْلِكَ، فَتَصِيرَ نِصْفَيْنِ، ثُمَّ يَنْحَطُّ أَعْلَاكَ، وَيَرْتَفِعُ أَسْفَلُكَ، فَتَصِيرَ ذِرْوَتُكَ أَصْلَكَ وَأَصْلُكَ ذِرْوَتَكَ.

فَقَالَ الْجَبَلُ: أَفَتَأْمُرُنِي بِذَلِكَ يَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: بَلَى. فَانْقَطَعَ الْجَبَلُ نِصْفَيْنِ وَانْحَطَّ أَعْلَاهُ إِلَى الْأَرْضِ، وَارْتَفَعَ أَسْفَلُهُ فَوْقَ أَعْلَاهُ، فَصَارَ قَرْعُهُ أَصْلُهُ، وَأَصْلُهُ قَرْعُهُ. ثُمَّ نَادَى الْجَبَلُ: يَا مَعَاشِرَ الْيَهُودِ! هَذَا الَّذِي تَرَوْنَ دُونَ مُعْجَزَاتِ مُوسَى الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنْكُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ؟!

فَنَظَرَ الْيَهُودُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَا عَنْ هَذَا مَحِيصٌ. وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: هَذَا رَجُلٌ مَبْخُوثٌ يُؤْتَى لَهُ مَا يُرِيدُ؛ وَالْمَبْخُوثُ يُؤْتَى لَهُ الْعَجَائِبُ فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا تُشَاهِدُونَ [مِنْهُ].

امام عسکری علیہ السلام فرمود: در این زمان کوه به لرزه افتاد و همچون مرکبی تیز پای بحرکت درآمده و تا مقابل انگشتان آنحضرت رسید، آنگاه فریاد کشید: بله قربان، گوش بفرمان و مطیع اوامر شایم ای رسول پروردگار عالمیان، و علی رغم این دشمنان هرچه خواهی دستور فرما!

آنحضرت فرمود: این جماعت از من خواسته اند که به تو دستور دهم تا از بیخ و بن کنده شده و نصف گردی، سپس قلعات به پایین افتد، و قاعدهات به بالا رود، و دست آخر قلّه و قاعدهات با هم جابجا شود.

ندا آمد: آیا مرا به اینکار امر می فرماید ای رسول رب العالمین؟ فرمود: آری. پس در آن واحد تمام دستورات پیامبر را امتثال نمود.

سپس کوه فریاد برآورد: ای یهودیان آیا اینها که دیدید پایین تر و غیر از معجزات موسی بود، همو که می پندارید به او مؤمنید؟!

جماعت یهود به هم خیره شده و یکی از آنان گفت: کارمان تمام است! و دیگری گفت: محمد آدم خوش اقبالی است و هرچه خواهد برایش انجام شود و از فرد خوش شانس هرکار خارق العاده ای سر می زند! مبادا این مشاهدات شما را بفریید!

فَنَادَاهُمُ الْجَبَلُ: يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ! قَدْ أَبْطَلْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ بُيُوتَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، هَلَّا قُلْتُمْ مُوسَى: إِنَّ قَلْبَ الْعَصَا نُعْبَانًا، وَأَنْفِلَاقَ الْبَحْرِ طُرُقًا، وَوُقُوفَ الْجَبَلِ كَالظِّلَّةِ فَوْقَكُمْ، إِنَّكَ يُؤْتِي لَكَ، يَأْتِيكَ جَدُّكَ بِالْعَجَائِبِ فَلَا يَغُرُّنَا مَا نُشَاهِدُهُ مِنْكَ.

فَأَلْقَمَتْهُمْ الْجِبَالُ وَالصُّخُورُ بِمَقَالَتِهَا، وَلَزِمَتْهُمْ حُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۲۸- وَعَنْ مُعَمَّرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَتَى يَهُودِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا يَهُودِيٌّ مَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ أَمُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّبِيِّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَالْعَصَا، وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَأَظْلَمَهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّي نَفْسَهُ، وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَصَابَ الْحَاطِئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي» فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ.

پس از این سخنان ندایی سهمگین از کوه برآمد که: ای دشمنان خدا! شما با همین عقیده بود که معجزات حضرت موسی علیه السلام را نیز پوچ و باطل نمودید، مگر شما نبودید که به موسی گفتید: تبدیل عصا به اژدها، و شکافته شدن دریا و باز شدن راهها در آن، و وقوف کوه بالای سرمان همچون سایبان، همه این معجزات ناشی از خوش اقبال توست و آنچه دیدیم ما را فریب نمی دهد!

سپس بواسطه این گفتار کوه و صخره ها آنان را به کام گرفته و اینگونه به حاجت پروردگار جهانیان ملزمشان ساختند.

۲۸- و از مُعَمَّرِ بْنِ رَاشِدٍ نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: یکروز فردی یهودی بخدمت رسول خدا ﷺ رسیده و در مقابل آنحضرت ایستاده و به او خیره شد.

رسول خدا ﷺ به او فرمود: چه می خواهی؟ گفت: آیا تو افضلی یا موسی؛ که خداوند با او صحبت کرد و کتاب مقدس تورات و عصا، و معجزاتی چون شکافته شدن دریا و سایبان ابر بر او نازل فرمود؟!

فرمود: برای آدمی تعریف از خود قبیح و ناپسند است، ولی ناگزیر می گویم: وقتی آن خطا از حضرت آدم سرزد با این جملات به سوی خداوند توبه نمود: «خداوند! به حق محمد و آلش به درگاهت التماس می کنم که مرا ببخشی!»، خداوند نیز از خطایش درگذشت.

وَإِنْ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا رَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَافَ الْغَرَقَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَتَجَّيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ»، فَجَاءَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.
وَإِنْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَتَجَّيْتَنِي»، فَجَعَلَهَا اللَّهُ [عَلَيْهِ] بَرْدًا وَسَلَامًا.
وَإِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُلْقِيَ عَصَاهُ، وَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً، قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَمْنْتَنِي»، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى.
يَا يَهُودِي، إِنْ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِي، ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبِنُبُوتِي لَمْ يَنْفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئًا، وَلَا نَفَعَتُهُ النَّبُوءَةُ. يَا يَهُودِي، وَمِنْ ذُرِّيَّتِي «الْمُهْدِي» إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَصْرَتِهِ، فَيَقْدُمُهُ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ.

۲۹ - وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ، قَالُوا: انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى هَذَا الْكَاهِنِ الْكَذَّابِ، حَتَّى نُوَجِّعَهُ فِي وَجْهِهِ وَنُكَذِّبُهُ، فَإِنَّهُ يَقُولُ: أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَكَيْفَ يَكُونُ رَسُولًا وَآدَمُ خَيْرٌ مِنْهُ، وَنُوحٌ خَيْرٌ مِنْهُ؟ وَذَكَرُوا الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

ونوح نبی علیہ السلام وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید اینگونه دعا کرد: «خداوند! به حق محمد و آلش از تو درخواست می‌کنم مرا از غرق شدن نجات بخشی»، پس خداوند با عزت و جلال نیز او را نجات داد.

وحضرت ابراهیم وقتی در آتش افتاد گفت: «خدا یا به درگاهت التماس می‌کنم که به حق محمد و آلش مرا نجات دهی» خداوند نیز آتش را بر او سرد و سلامت ساخت.

وحضرت موسی چون عصایش را بر زمین انداخت - وبا مشاهده آن - در دلش ترس و بیمی یافت اینگونه دعا کرد: «بار الها! به حق محمد و آلش به درگاهت التماس می‌کنم که آسوده خاطرم فرمایی!»، و خداوند متعال نیز فرمود: مترس که همانا تو برتری. ای مرد یهودی! اگر موسی علیہ السلام مرا درک کرده و به من و نبوتم ایمان نمی‌آورد، ایمان و نبوت او هیچ سودی برایش نداشت. ای یهودی! «مهدی» از نسل من است، هو که چون خروج کند؛ عیسی بن مریم به یاری و کمکش نازل شود و پشت سر او نماز بخواند.

۲۹ - و از ابن عباس نقل است که: چهل نفر از مردان یهودی از مدینه خارج شده و گفتند: بیایید نزد این کاهن دروغگو رویم تا او را در روبرو تو بیخ نموده و تکذیب کنیم، چرا که او ادعا می‌کند [أفضل] رسولان الهی است، و چگونه چنین سخنی صادق است که تمام انبیاء همچون آدم و نوح - و تمامشان را نام بردند - به مناسبتی از او برتر و بهترند؟!

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ: التَّوْرَةُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، فَرَضِيَتْ الْيَهُودُ بِالتَّوْرَةِ، فَقَالَتْ الْيَهُودُ: آدَمُ خَيْرٌ مِنْكَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ [وَأَسْجَدَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ].

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: آدَمُ النَّبِيُّ أَبِي وَقَدْ أُعْطِيَ أَنَا أَفْضَلَ يَمَّا أُعْطِيَ آدَمُ. قَالَتِ الْيَهُودُ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُنَادِيَ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» وَلَمْ يَقُلْ آدَمُ رَسُولُ اللَّهِ. وَلَوْ أَنَّ الْحَمْدَ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ بِيَدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَتِ الْيَهُودُ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ. قَالَ: هَذِهِ وَاحِدَةٌ. قَالَتِ الْيَهُودُ: مُوسَى خَيْرٌ مِنْكَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَلِمَ قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّمَهُ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ كَلِمَةٍ، وَلَمْ يُكَلِّمْكَ بِشَيْءٍ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَقَدْ أُعْطِيَ أَنَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»

پس رسول خدا ﷺ به عبد الله بن سلام فرمود: تورات میان من و شما [حاکم باشد]. یهود نیز پذیرفت، و یکی از آنان گفت: حضرت آدم از تو بهتر و برتر است، زیرا خداوند با دست قدرت خود او را آفرید و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را به سجده او واداشت.

پیامبر فرمود: آدم نبی، پدر من است، ولی آنچه بمن داده شده افضل و برتر است از آنچه به آنحضرت داده شده. گفتند: آنها چیست؟ فرمود: منادی در هر روز پنج بار ندا می‌کند که: «شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده او است» و نمی‌گوید: «آدم رسول خدا است». و لوای حمد در روز قیامت به دست من است نه آدم.

گفتند: راست گفتی ای محمد، این مطلب در تورات آمده. فرمود: این یک مورد. گفتند: موسی از تو برتر است. فرمود: از چه لحاظ و برای چه؟ گفتند: زیرا خداوند چهار هزار کلمه [بی واسطه] با او سخن گفته، در حالیکه اینگونه با تو مکالمه نفرموده.

فرمود: من بهتر از آن عطا شده‌ام. گفتند: آن چیست؟ پاسخ داد: این آیه‌ای که خداوند درباره من نازل فرمود: «پاک و منزّه است آن خداییکه بنده خود - محمد - را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم بُرد - [سراء: ۱].

وَحُمِلْتُ عَلَىٰ جَنَاحِ جَبْرَيْلَ حَتَّىٰ انْتَهَيْتُ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَجَاوَزْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ، حَتَّىٰ تَعَلَّقْتُ بِسَاقِ الْعَرْشِ فَنُودِيْتُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ» وَرَأَيْتُهُ بِقَلْبِي وَمَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي، فَهَذَا أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَتِ الْيَهُودُ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذِهِ اثْنَتَانِ.

قَالُوا: نُوحٌ خَيْرٌ مِنْكَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَلِمَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: لِأَنَّهُ رَكِبَ السَّفِينَةَ، فَجَرَتْ عَلَى الْجُودَى.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَقَدْ أُعْطِيتُ أَنَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ. قَالُوا: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَانِي نَهْرًا فِي السَّمَاءِ بَحْرَاهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، وَعَلَيْهِ أَلْفُ أَلْفِ قَصْرِ، لِبْنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلِبْنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، حَشِيشُهَا الزَّعْفَرَانُ، وَرَضْرَاضُهَا الدُّرُّ وَالْيَاقُوتُ، وَأَرْضُهَا الْمُسْكُ الْأَبْيَضُ،

وَمَنْ رَوَى بِالْجَبْرِ بِلِ قَرَارِ گِرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم، واز آنجا گذشته تا به «سدره المنتهی» وارد شدم که در آنجا «جَنَّةُ الْمَأْوَى» است، و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم این ندا از آنجا درآمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی همتا، بر همه چیزه، درخور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان». و خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم، پس آیا این مقام بالاتر از مکالمه حضرت موسی نیست؟

گفتند: ای محمد راست گفتی، این قسمت نیز در تورات نوشته شده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد دوم.

گفتند: نوح علیهِ السلام از تو برتر است. فرمود: به چه علت و برای چه؟ گفتند: زیرا او سوار بر کشتی شد و بر کوه جودی نشست.

فرمود: به من بهتر از آن عطا شده. گفتند: آن چیست؟ فرمود: براستی که خداوند با عزّت و جلال مرا نهری در آسمان عطا فرموده که از عرش جاری است، و در اطراف و سواحل آن هزاران قصر است که آجرهایش یکی در میان از طلا و نقره بوده، گیاهان آن رود از زعفران و سنگریزه‌هایش از دُر و یاقوت، و خاک زمینش از مشک سفید است.

فَذَلِكَ خَيْرٌ لِي وَلِأُمَّتِي، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ». قَالُوا: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ، [وَ] هَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَذِهِ ثَلَاثَةٌ.

قَالُوا: إِبْرَاهِيمُ خَيْرٌ مِنْكَ، قَالَ: وَلَمْ ذَاكَ؟ قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ اخْتَذَهُ خَلِيلًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيلَهُ، فَأَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبُهُ.

قَالُوا: وَلَمْ سُمِّيتَ مُحَمَّدًا؟ قَالَ: سَمَانِي اللَّهُ مُحَمَّدًا وَشَقَّ اسْمِي مِنْ اسْمِهِ، هُوَ الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَأُمَّتِي الْحَامِدُونَ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

فَقَالَتِ الْيَهُودُ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، هَذَا مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ، هَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَذِهِ أَرْبَعَةٌ.

قَالَتِ الْيَهُودُ: عِيسَى خَيْرٌ مِنْكَ ^(۱). قَالَ: وَلَمْ ذَاكَ؟ قَالُوا: لِأَنَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ

پس این عطای الهی برای من و ائمتم بهتر است. و این مطلب اشاره به آیه کریمه: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ» دارد. گفتند: راست گفتی ای محمد، این مطلب نیز در تورات نوشته شده، و این بهتر و برتر از آن است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد سوم.

باز گفتند: ابراهیم از تو بهتر و برتر بود. فرمود: برای چه و به چه علت؟ گفتند: زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود. فرمود: اگر ابراهیم نبی، خلیل خداوند بود من نیز حبیب خدایم، و نامم محمد است.

گفتند: چرا به این اسم نامیده شدی؟ فرمود: خداوند مرا به این اسم نامیده، و نام مرا از اسم مبارک خود مشتق فرموده، او «محمود» و من «محمد»؛ و ائمت من - در هر حالی - «حامد» می باشند.

گفتند: راست گفتی ای محمد، این نیز در تورات مکتوب است. آری فضیلت تو بالاتر است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد چهارم.

گفتند: عیسی از تو برتر بود. فرمود: برای چه؟ گفتند: روزی حضرت عیسی در

بِعَقْبَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، فَجَاءَتْهُ الشَّيَاطِينُ لِيَحْمِلُوهُ ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَائِيلَ أَنْ اضْرِبَ بِجَنَاحِكَ الْإِيمَنَ وَجُوهَ الشَّيَاطِينِ وَالْقَهْمَ فِي النَّارِ ، فَضَرَبَ بِأَجْنِحَتِهِ وَجُوهَهُمْ وَالْقَاهُمْ فِي النَّارِ .

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : لَقَدْ أُعْطِيتُ أَنَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ . قَالُوا : وَمَا هُوَ ؟ قَالَ : أَقْبَلْتُ يَوْمَ بَدْرٍ مِنْ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ ، وَأَنَا جَائِعٌ شَدِيدَ الْجُوعِ ، فَلَمَّا وَرَدَتْ الْمَدِينَةَ اسْتَقْبَلَتْنِي امْرَأَةٌ يَهُودِيَّةٌ وَعَلَى رَأْسِهَا جَفَنَةٌ وَفِي الْجَفَنَةِ جَدْيٌ مَشْوِيٌّ وَفِي كُمِّهَا شَيْءٌ مِنْ سُكَّرٍ . فَقَالَتْ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَحَكَ السَّلَامَةَ وَأَعْطَاكَ النَّصْرَ وَالظَّفَرَ عَلَى الْأَعْدَاءِ ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ نَذَرْتُ لِلَّهِ نَذْرًا إِنْ أَقْبَلْتُ سَالِمًا غَانِمًا مِنْ غَزَاةٍ بَدْرٍ لَأَذْبَحَنَّ هَذَا الْجَدْيَ وَأَشْوِيَنَّهُ ، وَلَا أَحْمِلَنَّهُ إِلَيْكَ لِتَأْكُلَهُ .

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : فَنَزَلْتُ عَنْ بَغْلَتِي الشَّهْبَاءِ فَضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى الْجَدْيِ لِأَكْلِهِ ^(۱) ، فَاسْتَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْجَدْيَ ، فَاسْتَوَى عَلَى أَرْبَعِ قَوَائِمٍ ، وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! لَا تَأْكُلْنِي فَإِنِّي مَسْمُومٌ .

عقبه بیت المقدس بود که شیاطین به قصد آزار به سوی او آمدند ، خداوند نیز جبرئیل را مأمور ساخت که با بال راست خود شیاطین را براند و به آتش اندازد ، پس با بالهای خود به صورتشان زد و آنها را به آتش انداخت .

فرمود : به من بهتر و برتر از آن فضیلت عطا شده است . گفتند : آن چیست ؟ فرمود : در راه بازگشت از جنگ بدر ، من بسیار گرسنه بودم ، هنگام ورود به مدینه با زنی یهودی روبرو شدم که بر سرش کاسه بزرگی حاوی بره بریان شده ، و در کیسه اش مقداری شکر بود . آن زن گفت : خدا را شکر که سلامتی ارزانی داشت ، و نصر و ظفر بر دشمنان عطایت فرمود : من برای خدا نذر کرده بودم که اگر شما از این جنگ با سلامتی و غنیمت بازگردید این بره را ذبح کرده و بریانش کنم و به شما پیشکش نمایم .

پیامبر ﷺ فرمود : من نیز از مرکب خود پیاده شده و خواستم دست به غذا بپریم که ناگاه آن بره بریان شده به اذن و فرمان خداوند به روی پا ایستاد و گفت : ای محمد ! از من چیزی مخور که من مسموم شده‌ام .

۱ - إقباله ﷺ على أكل الجدي كان قبل نزول حرمة ذبائح أهل الكتاب ، أو كان لظهور المعجزة لا لقصد الأكل . (العلامة المجلسي رحمه الله)

قَالُوا: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، هَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَذِهِ خَمْسَةٌ.
 قَالُوا: بَقِيَّتْ وَاحِدَةٌ ثُمَّ تَقُومُ مِنْ عِنْدِكَ. قَالَ: هَاتُوا. قَالُوا: سُلَيْمَانُ خَيْرٌ مِنْكَ. قَالَ: وَلِمَ
 ذَاكَ؟ قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَخَّرَ لَهُ الشَّيَاطِينَ وَالْإِنْسَ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرَ وَالرِّيَّاحَ وَالسَّبَّاحَ.
 فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَقَدْ سَخَّرَ اللَّهُ لِي الْبَرَّاقَ وَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا، وَهِيَ دَابَّةٌ
 مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ؛ وَجْهَهَا مِثْلُ وَجْهِ الْآدَمِيِّ، وَخَوَافِرُهَا مِثْلُ خَوَافِرِ الْخَيْلِ، وَذَنَبُهَا مِثْلُ ذَنَبِ
 الْبَقَرِ وَ [هِيَ] فَوْقَ الْحِمَارِ وَدُونَ الْبُغْلِ، وَسَرَجُهُ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَرِكَابُهُ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ،
 مَرْمُومَةٌ بِسَبْعِينَ أَلْفَ زِمَامٍ مِنَ الذَّهَبِ، عَلَيْهَا جَنَاحَانِ مُكَلَّلَانِ بِالذُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالزُّبُرِ جَدِيدٍ.
 مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».
 قَالَتِ الْيَهُودُ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ وَهَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، يَا مُحَمَّدُ
 نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.
 فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ أَقَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَدَعَاهُمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا،

یهودیان گفتند: راست گفتی، این فضیلت بهتر و برتر از آن است.
 پیامبر گرامی اسلام فرمود: این هم مورد پنجم.
 گفتند: فقط یک مورد مانده، و سپس از خدمتتان مرخص خواهیم شد. فرمود:
 بگویند: گفتند: سلیمان از تو بهتر و برتر بود. فرمود: در چه فضیلت؟ گفتند: زیرا خداوند
 با عزت و جلال تمام شیاطین و انس و جن و پرندگان و پادها و حیوانات وحشی را گوش
 فرمان و مسخر او ساخته بود.
 رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند نیز براق را مسخر من ساخت و آن عطا از همه دنیا
 بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مراکب بهشت است که چهره اش همچون صورت آدمی،
 و سم هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از حمار بزرگتر و از قاطر کوچکتر
 است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از در سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است،
 دو بال دارد که با در و یاقوت و زبرجد تزیین شده است، و بر پیشانی اش این جمله نوشته
 شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».
 یهودیان گفتند: ای محمد راست گفتی، و آن در تورات نوشته شده است، و این
 فضیلت از آن برتر است. ای محمد همگی ما شهادت به یگانگی خدا و رسالت تومی دهیم.
 پس پیامبر فرمود: نوح نبی ﷺ در میان قومش به مدت نهصد و پنجاه سال

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» وَلَقَدْ تَبِعَنِي فِي سِنِّي الْقَلِيلِ وَعُمُرِي الْبَسِيرِ مَا لَمْ يَتَّبِعْ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طُولِ عُمُرِهِ وَكِبَرِ سِنِّهِ، وَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ عِشْرِينَ وَمِائَةً صَفًّا، أُمَّتِي مِنْهَا ثَمَانُونَ صَفًّا، وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ كِتَابِي الْمُهَيْمِينَ عَلَى كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ النَّاسِخَ لَهَا، وَلَقَدْ جِئْتُ بِتَحْلِيلِ مَا حَرَّمُوا وَبِتَحْرِيمِ بَعْضِ مَا أَحَلُّوا. مِنْ ذَلِكَ أَنَّ مُوسَى جَاءَ بِتَحْرِيمِ صَيْدِ الْحَيْتَانِ يَوْمَ السَّبْتِ، حَتَّى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمَنْ اعْتَدَى مِنْهُمْ فِي صَيْدِهَا يَوْمَ السَّبْتِ: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» فَكَانُوا، وَلَقَدْ جِئْتُ بِتَحْلِيلِ صَيْدِهَا حَتَّى صَارَ صَيْدُهَا حَلَالًا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ».

وَجِئْتُ بِتَحْلِيلِ الشُّحُومِ كُلِّهَا، وَكُنْتُمْ لَا تَأْكُلُونَهَا.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ صَلَّى عَلَيَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

مشغول تبلیغ و دعوت بود، سپس خداوند آنان را در کمی و قسّمت تعداد مؤمنینشان اینگونه فرمود: «و جز اندکی با او ایمان نیاورده بودند - هود: ۴۰». و مراد در مدت کوتاهی که مأمور به دعوت شده ام بیش از حضرت نوح در تمام عمر طولانی اش به من ایمان آورده و دعوتم را پذیرفته اند، و در بهشت یکصد و بیست صف تشکیل می شود که هشتاد صف آنها از امت و پیروان من محسوب می شوند. و خداوند با عزّت و جلال قرآن را ناسخ همه کتب آسمانی گذشته و بی همتا قرار داده است، برخی از امور ممنوع در ادیان گذشته را حلال و برخی از امور حلال را ممنوع نمودم. مثلاً حضرت موسی حکم به تحریم صید ماهی در روز شنبه کرده بود، و به حدّی این ممنوعیت تأکید داشت که خداوند به گروهی که در صید روز شنبه از حدّ بگذشتند فرمود: «پس بوزینگان شوید، و خوار و رانده باشید - بقره: ۶۵»، و تمام آنان بصورت بوزینه مسخ شدند. ولی در شریعت اسلام این حرمت برداشته شده تا آنجا که به نصّ صریح این آیه: «شکار دریا و خوراک آن برای شما حلال شده است - مائده: ۹۶» حکم به تجویز و حلیّت آن صادر گشت.

و دیگر اینکه شریعت من همه شحوم (چربی های گوسفند و غیره) را که از خوردنش پرهیز می کردید حلال و تجویز نمود.

سپس خداوند در کتاب عزیزش اینگونه بر من صلوات فرستاده است: «همانا خدای و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید - یعنی بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - و سلام گوید - احزاب: ۵۶».

ثُمَّ وَصَفَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَذَكَرَ فِي كِتَابِهِ : «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» .
وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا يُكَلِّمُونِي أَصْحَابِي حَتَّى يَتَّصِدَّقُوا بِصَدَقَةٍ ، وَمَا كَانَ ذَلِكَ لِنَبِيِّ قَطُّ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» ثُمَّ وَضَعَهَا عَنْهُمْ - بَعْدَ أَنْ فَرَضَهَا عَلَيْهِمْ - بِرَحْمَتِهِ .

۳۰ - وَعَنْ ثَوْبَانَ قَالَ : إِنَّ يَهُودِيًّا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ ! أَسْأَلُكَ فَتُخْبِرُنِي . فَرَكَّضَهُ ثَوْبَانُ بِرَجْلِهِ وَقَالَ لَهُ : قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ : لَا أَدْعُوهُ إِلَّا بِمَا سَمَّاهُ أَهْلُهُ . فَقَالَ : أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ» أَإِنَّ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ فَقَالَ : فِي الظُّلُمَةِ دُونَ الْمَحْشَرِ ، فَقَالَ : فَمَا أَوَّلُ مَا يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوهَا؟ قَالَ : كَبِدُ الْحَوْتِ . قَالَ : فَمَا طَعَامُهُمْ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ؟ قَالَ : كَبِدُ الثَّوْرِ . قَالَ : فَمَا شَرَابُهُمْ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ؟ قَالَ : السَّلْسَبِيلُ . قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، أَفَلَا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ

سپس مراد قرآن به دلنوازی و رحمت اینگونه وصف فرموده: «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادن تنان بر او گران و دشوار است؛ به [هدایت] شما دل بسته است، و به مؤمنان دلسوز و مهربان است - توبه: ۱۲۸» .

و همچنین خداوند برای حفظ احترام من اصحابم را فرمود که با من مکالمه ای نکنند مگر پس از آنکه صدقه ای بدهند، در این آیه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون [خواهید که] با پیامبر راز گوئید، پیش از راز گفتن خود صدقه ای بدهید - مجادله: ۱۲» . سپس خداوند از سر رحمت این حکم را - پس از آنکه واجب ساخته بود - از آنان برداشت .

۳۰ - از ثوبان نقل است که گفت: فردی یهودی بخدمت رسول خدا آمده و گفت: ای محمد از تو سؤالی دارم و تقاضا می کنم پاسخ فرماید. ثوبان با پای خود به او زده و اشاره کرد که بگو: یا رسول الله. یهودی گفت: جز به اسمی که در میان قوم خود نامیده شده او را صدا نمی کنم! سپس با قرائت این آیه: «[در] روزی که زمین غیر این زمین گردد و آسمانها [نیز غیر این آسمانها شود] - ابراهیم: ۴۸» گفت: مردم در آن روز کجا خواهند بود؟ فرمود: مردم پیش از رسیدن به محشر در محیطی تاریکند خواهند بود. پرسید: نخستین غذای بهشتیان هنگام ورود به بهشت چه چیزی خواهد بود؟ فرمود: جگر ماهی بزرگ. پرسید: سپس چه می خورند؟ فرمود: جگر گاو نر. پرسید: سپس چه می آشامند؟ فرمود: سلسبیل (روان و گوارا). گفت: درست گفתי، اجازه می فرماید از شما سؤالی کنم

لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِيٌّ؟ قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: عَنْ شِبْهِ الْوَلَدِ أَبَاهُ وَأُمَّهُ.

قَالَ: مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ غَلِيظٌ، وَمَاءُ الْمَرْءَةِ أَصْفَرُ رَقِيقٌ، فَإِذَا عَلَا مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْءَةِ كَانَ الْوَلَدُ ذَكَرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّبَهُ، وَإِذَا عَلَا مَاءُ الْمَرْءَةِ مَاءَ الرَّجُلِ خَرَجَ الْوَلَدُ أُنْثَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّبَهُ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ مِمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ حَتَّى أَتْبَأَنِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَجْلِسِي هَذَا [عَلَى لِسَانِ أَخِي جَبْرِئِيلَ].

«ذِكْرُ مَا جَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْاِخْتِجَاجِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فِي طَرِيقِ تَبُوكَ»

«وَعَبْرُ ذَلِكَ مِنْ كَيْدِهِمْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْعَقَبَةِ بِاللَّيْلِ»

۳۱- قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ رَامَتِ الْفَجْرَةُ الْكَفَرَةَ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْعَقَبَةِ، وَرَامَ مَنْ بَقِيَ مِنْ مَرْدَةِ الْمُنَافِقِينَ بِالْمَدِينَةِ قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا قَدَرُوا عَلَى مُغَالَبَةِ رَبِّهِمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى ذَلِكَ حَسَدُهُمْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَخَمَ مِنْ أَمْرِهِ، وَعَظَّمَ مِنْ شَأْنِهِ.

که پاسخش را جز انبیاء ندانند؟ فرمود: آن چیست؟ پرسید: از شباهت فرزند به پدر و مادرش.

فرمود: نطفه مرد در بیشتر موارد سفید و غلیظ، و نطفه زن زرد و رقیق است. و چون نطفه هر کدام بر دیگری برتری و تفوق یابد به اذن و فرمان خداوند فرزند به او شبیه می شود.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست پاسخ هیچکدام از سؤالات تو را نمی دانستم تا اینکه خداوند عزوجل در همین مجلس توسط برادرم جبرئیل به من آموخت.

«احتجاج رسول خدا ﷺ بر منافقین»

«در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

۳۱- از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: گروهی از منافقین در شب عقبه، قصد کشتن رسول خدا ﷺ را داشتند، و گروهی دیگر در مدینه کمر به قتل حضرت علی علیه السلام بسته بودند، ولی قادر به مغالبه و ستیزه جویی پروردگار نبودند و خوشبختانه موفق نشدند، و مطلبی که آنانرا وادار به این توطئه نمود حسادتشان به اظهارات پیامبر در تمجید و تجلیل علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

مِنْ ذَلِكَ: أَنَّهُ لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ - وَقَدْ كَانَ خَلْفَهُ عَلَيْهَا - وَقَالَ لَهُ: إِنَّ جَبْرِئِيلَ أَتَانِي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: يَا مُحَمَّدُ، إِمَّا أَنْتَ تَخْرُجُ وَيُقِيمُ عَلِيٌّ، أَوْ تُقِيمُ أَنْتَ وَتَخْرُجُ عَلِيٌّ، لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنَّ عَلِيًّا قَدْ نَدَبْتُهُ لِإِحْدَى اثْنَتَيْنِ، لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كُنْهَ جَلَالِ مَنْ أَطَاعَنِي فِيهَا وَعَظِيمِ ثَوَابِهِ غَيْرِي.

فَلَمَّا خَلْفَهُ، أَكْثَرَ الْمُنَافِقُونَ الطَّعْنَ فِيهِ، فَقَالُوا: مَلَهُ وَسِيمَهُ، وَكَرِهَ صُحْبَتَهُ، فَتَبِعَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقَهُ - وَقَدْ وَجَدَ [غَمًّا شَدِيدًا] بِمَا قَالُوا فِيهِ -.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أَشْخَصَكَ [يَا عَلِيٌّ] عَنْ مَرْكَزِكَ؟ قَالَ: بَلَغَنِي عَنِ النَّاسِ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ لَهُ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟».

فَانْصَرَفَ عَلِيٌّ إِلَى مَوْضِعِهِ، فَدَبَّرُوا عَلَيْهِ أَنْ يَقْتُلُوهُ، وَتَقَدَّمُوا فِي أَنْ يَحْقِرُوا لَهُ فِي طَرِيقِهِ حَفِيرَةً طَوِيلَةً قَدَرُ خَمْسِينَ ذِرَاعًا، ثُمَّ غَطُّوا بِحَصِيرٍ رَقَاقٍ، وَنَثَرُوا فَوْقَهَا يَسِيرًا مِنَ التُّرَابِ،

از آن جمله: هنگام خروج پیامبر از مدینه به سمت تبوک وقتی علی علیه السلام را جانشین خود در شهر نمود بدو فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد، علی اعلی ضمن ابلاغ سلام می فرماید: یا تو از مدینه خارج شو و علی را بر شهر بگمار، و یا خود در شهر بمان و علی خارج شود. و هیچ گریزی از آن نیست. و علی را نیز مأمور به پذیرش یکی از آن دو ساخته ام، هیچکس به حقیقت بزرگی و عظمت کسی که مرا در مورد آندو اطاعت نماید و به پاداش عظیمش واقف نیست و نمی داند.

پس هنگامیکه او را جانشین خود در مدینه قرار داد موج زخم زبان و بدگویی منافقین به اوج خود رسید، که پیامبر از علی دلتنگ و ملول؛ و از مصاحبت و رفاقتش بیزار گشته، و برای همین او را در مدینه گذاشته و به همراه خود نبرده. و حضرت علی علیه السلام از شدت ناراحتی و حزن، از مدینه خارج شده و به خدمت رسول خدا ﷺ رسید.

پیامبر در مواجهه با علی فرمود: چرا از مدینه خارج شدی؟ و آنحضرت جریان واقعه را بازگفت. پیامبر فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند نسبت هارون به موسی باشی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟!

باشنیدن این کلام حضرت علی علیه السلام به مدینه بازگشت. و تیر منافقین به سنگ خورد. بنابراین نقشه ای در خصوص قتل امیرالمؤمنین علیه السلام کشیدند، بدین ترتیب که در سر راه او گودال عمیق کنده و روی آنرا با حصیر و خاک پوشانیدند تا چون

يَقْدِرُ مَا غَطُّوا [بِهِ] وَجُوهَ الْحُصْرِ، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى طَرِيقِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَا بُدَّ لَهُ مِنْ سُلُوكِهِ لِيَقَعَ هُوَ وَدَابَّتُهُ فِي الْحَفِيرَةِ الَّتِي قَدْ عَمَّقُوهَا، وَكَانَ مَا حَوْلَ الْمُحْفُورِ أَرْضاً ذَاتَ - حِجَارَةٍ، وَدَبَّرُوا عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَقَعَ مَعَ دَابَّتِهِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَبَسُوهُ بِالْأَحْجَارِ حَتَّى يَقْتُلُوهُ.

فَلَمَّا بَلَغَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُرْبَ الْمَكَانِ لَوَّى فَرَسَهُ عَنْقَهُ، وَأَطَالَهُ اللَّهُ فَبَلَغَتْ جَحْفَلَتُهُ أُذُنَيْهِ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَدْ حَفَرَ [لَكَ] هَاهُنَا وَدَبَّرَ عَلَيْكَ الْحَتَفُ - وَأَنْتَ أَعْلَمُ - لَا تَمُرْ فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ نَاصِحٍ خَيْرًا، كَمَا تُدَبِّرُ بِتَذِيرِي، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْلِيكَ مِنْ صُنْعِهِ الْجَمِيلِ. وَسَارَ حَتَّى شَارَفَ الْمَكَانَ، فَتَوَقَّفَ الْفَرَسُ خَوْفًا مِنَ الْمُرُورِ عَلَى الْمَكَانِ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سِرْ يَا ذُنَّ اللَّهِ سَالِمًا سَوِيًّا، عَجِيبًا شَانُكَ، بِدِيْعًا أَمْرُكَ. فَتَبَادَرَتِ الدَّابَّةُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ مَتَّنَ الْأَرْضَ وَصَلَبَهَا، وَلَأَمْ حَفَرَهَا [كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ مُحْفُورَةً] وَجَعَلَهَا كَسَائِرِ الْأَرْضِ. فَلَمَّا جَاوَزَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوَّى الْفَرَسَ عَنْقَهُ، وَوَضَعَ جَحْفَلَتَهُ عَلَى أُذُنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا أَكْرَمَكَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ! أَجَاذَكَ عَلَى هَذَا الْمَكَانِ الْخَاوِي.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكَ اللَّهُ بِهَذِهِ السَّلَامَةِ عَنْ نَصِيحَتِكَ الَّتِي نَصَحْتَنِي بِهَا. ثُمَّ قَلَبَ وَجْهَهُ الدَّابَّةَ مَا يَلِي كَفَلَهَا، وَالْقَوْمُ مَعَهُ بَعْضُهُمْ كَانَ أَمَامَهُ، وَبَعْضُهُمْ [كَانَ]

آنحضرت از آنجا عبور کند با مرکبش در آن گودال بیافتد. زمین اطراف گودال، سنگلاخ بود، و قصد داشتند جهت استتار روی گودال را با سنگ بپوشانند تا با زمین اطراف یکسان شده و آنحضرت را بکشند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک آنجا شد، اسب آنحضرت به قدرت خدا بزبان آمده و سرخود را کج نمود و رو به سوار خود نموده و جریان امر را بازگفت و حضرت را از حرکت بازداشت.

آنحضرت نیز ضمن دعای خیر برای او حرکت نمود تا به گودال سرپوشیده رسید. در اینجا اسب از بیم عبور از آن مکان ایستاد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به اذن و فرمان خدا صحیح و سالم بگذر، و آن مرکب با معجزه‌ای دیگر صحیح و سالم از روی آن همچون زمین سفت و محکم عبور نمود. و عرضه داشت: پروردگار جهانیان چقدر رعایت حال تو را می‌کند! تو را از روی این گودال عبور داد.

آنحضرت فرمود: خداوند به جهت خیرخواهی تو بود که مرا از روی آن گذراند. سپس همچنانکه روی اسب به عقب برگشته و مشغول صحبت بود، منافقین در

خَلَفَهُ، وَقَالَ: اكْشِفُوا عَنْ هَذَا الْمَكَانِ. فَكَشَفُوا عَنْهُ فَإِذَا هُوَ خَاوٍ، [وَأ] لَا يَسِيرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا وَقَعَ فِي الْحُفْرَةِ، فَأَظْهَرَ الْقَوْمُ الْفَرْعَ وَالتَّعَجُّبَ بِمَا رَأَوْا [مِنْهُ].

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْقَوْمِ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَمِلَ هَذَا؟ قَالُوا: لَا نَدْرِي. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَكِنَّ فَرَسِي هَذَا يَدْرِي. وَقَالَ لِلْفَرَسِ: يَا أَيُّهَا الْفَرَسُ كَيْفَ هَذَا؟ وَمَنْ دَبَّرَ هَذَا؟

فَقَالَ الْفَرَسُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُبْرِمُ مَا يَرُومُ جُهَالُ الْخَلْقِ تَقْضُهُ، أَوْ كَانَ يَنْقُضُ مَا يَرُومُ جُهَالُ الْخَلْقِ إِثْرَامُهُ، فَإِنَّهُ هُوَ الْغَالِبُ وَالْخَلْقُ هُمُ الْمَغْلُوبُونَ، فَعَلَ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَانٌ وَفُلَانٌ - إِلَى أَنْ ذَكَرَ الْعَشْرَةَ - بِمُوَاطَّاةٍ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ، هُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي طَرِيقِهِ. ثُمَّ دَبَّرُوا رَأْيَهُمْ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْعَقَبَةِ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ وَرَاءِ حَيَاطَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيِّ اللَّهِ لَا يَغْلِبُهُ الْكَافِرُونَ.

فَأَشَارَ بَعْضُ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ يُكَاتِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، وَيَبْعَثَ رَسُولًا مُسْرِعًا. فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ أَسْرَعُ، وَكِتَابُهُ إِلَيْهِ أَسْبَقُ، فَلَا يَهْمَنَّكُمْ هَذَا [إِلَيْهِ].

اطراف او مخفی شده بودند که ناگاه اسب ندا کرد: از این مکان دور شوید. همه رفتند و کسی نماند، و پس از آن زمانی نگذشت که همه آنان به درون آن گودال افتادند، و صدای ناله و فغانشان بپاخاست و همه از آنچه دیده بودند متعجب شدند.

پس حضرت امیر علی علیه السلام به آنان فرمود: آیا نمی دانید چه کسی این توطئه را ترتیب داد: گفتند: نه، نمی دانیم. پس روی به مرکب خود کرده و پرسید: این توطئه چگونه و بدست چه کسی شکل گرفت؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، وقتی خداوند چیزی را که مردم نادان قصد تکذیبش را دارند تأیید می فرماید، و بالعکس چیزی را که قصد تأییدش را دارند تکذیب و نقص می کند، پس تنها خداوند پیروز و همه خلق مغلوب و شکست خورده اند. آری این توطئه بدست فلانی و فلانی - تا ده نفر - و با همدستی فلانی و فلانی، تا بیست و چهار نفر را نام برد. و گروه دوم توطئه گران همراه پیامبر ﷺ در سفرند و عزمشان را بر قتل آنحضرت در راه عقبه جزم کرده اند، درحالی که خداوند بساعت و جلال پشتیبان و حامی پیامبر است و هیچ کافری قادر به شکست ولی خدا نیست.

پس برخی از یاران حضرت امیر علی علیه السلام به او پیشنهاد نمود که از طریق نامه توسط پیک سریعی پیامبر را مطلع سازد، حضرت فرمودند: پیک خدا به رسولش سریعتر، و نامه اش به او بیشتر است، ناراحت نباشید.

فَلَمَّا قَرَّبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَقَبَةِ الَّتِي يَازِئُهَا فَضَائِحُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ ، نَزَلَ دُونَ الْعَقَبَةِ ، ثُمَّ جَمَعَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ : هَذَا جَبْرِئِيلُ الرُّوحِ الْأَمِينُ يُخْبِرُنِي : إِنَّ عَلِيًّا دُبِّرَ عَلَيْهِ كَذَا وَكَذَا ، فَدَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ بِالطَّافِهِ وَعَجَائِبِ مُعْجَزَاتِهِ بِكَذَا وَكَذَا ، إِنَّهُ صَلَبَ الْأَرْضِ نَحْتِ حَافِرِ دَابَّتِهِ وَأَرْجُلِ أَصْحَابِهِ ، ثُمَّ انْقَلَبَ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَشَفَ عَنْهُ ، فَرَأَيْتِ الْحَقِيرَةَ ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَأَمَّهَا كَمَا كَانَتْ ، لِكِرَامَتِهِ عَلَيْهِ ، وَإِنَّهُ قِيلَ لَهُ : كَاتِبٌ بِهَذَا وَأَرْسِلْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَالَ [عَلِيٌّ] : رَسُولُ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَسْرَعَ وَكِتَابُهُ إِلَيْهِ أَسْبَقُ . وَلَمْ يُخْبِرْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَابِ الْمَدِينَةِ : «إِنَّ مَنْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَيَكِيدُونَهُ وَيَدْفَعُ اللَّهُ عَنْهُ» .

فَلَمَّا سَمِعَ الْأَرْبَعَةُ وَالْعِشْرُونَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ مَا قَالَهُ [رَسُولُ اللَّهِ] ﷺ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : مَا أَمَّهَرَ مُحَمَّدًا بِالْمُخْرَقَةِ ، وَإِنْ فَيَجَأُ مُسْرِعًا أَتَاهُ ، أَوْ طَيْرًا مِنْ الْمَدِينَةِ مِنْ بَعْضِ أَهْلِهِ وَقَعَ عَلَيْهِ ؟! إِنَّ عَلِيًّا قُتِلَ بِحِيلَةٍ كَذَا وَكَذَا ، وَهُوَ الَّذِي وَاطَّأْنَا عَلَيْهِ أَصْحَابُنَا ، فَهُوَ الْآنَ لَسًا بَلَّغَهُ كَتَمَ الْخَبَرَ ، وَقَلْبُهُ إِلَى ضِدِّهِ ، يُرِيدُ أَنْ يُسَكِّنَ مَنْ مَعَهُ ، لِئَلَّا يَمْدُوا أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ ، وَهَيْهَاتَ ، وَاللَّهِ مَا لَبِثَ عَلِيًّا بِالْمَدِينَةِ إِلَّا حِينُهُ وَلَا أَخْرَجَ مُحَمَّدًا إِلَى هَاهُنَا إِلَّا حِينُهُ ، وَقَدْ هَلَكَ عَلِيٌّ وَهُوَ هَاهُنَا هَالِكٌ لَا مَحَالَةَ ، وَلَكِنْ تَعَالَوْا حَتَّى نَذْهَبَ إِلَيْهِ وَنُظْهِرَ لَهُ السُّرُورَ بِأَمْرِ عَلِيٍّ لِيَكُونَ أَشْكَنَ لِقَلْبِهِ إِلَيْنَا ، إِلَى أَنْ نَمْضِيَ فِيهِ تَدْبِيرَنَا .

از آن طرف هنگامیکه پیامبر به نزدیکی آن عقبه رسید - همانجا که در مقابلش جماعت منافق و کافر رسوا شدند - و همانجا پیاده شد و اصحاب را جمع نموده و فرمود : فرشته وحی جبریل به من خبر داد که علی در مدینه مورد سوء قصدی قرار گرفته و خداوند با الطاف و معجزاتش وی را نجات داد ، و ماجرا از این قرار بوده : - و جریان آن توطئه را تا آخر بازگفت ، و فقط قسمت آخر سخن حضرت علی علیه السلام که مربوط به سوء قصد نسبت به خودش بود را مخفی داشت .

باری چون فرمایشات پیامبر به اینجا رسید آن گروه بیست و چهار نفره از منافقین با هم وارد سخن شدند ، یکی گفت : بطور حتم از مدینه پیکری رسیده و خبر کشته شدن علی را آورده است . و محمد با زرنگی قصد دارد خبر را وارونه جلوه دهد تا دلهای اصحابش را تسکین و تثبیت نموده و ایشانرا از اضطراب و اختلاف محفوظ بدارد . پس باتفاق آراء قرار شد به محضر رسول خدا ﷺ رفته و از سالم ماندن علی اظهار شادی و خرسندی نموده ، و برای جلب توجه و اطمینان و علاقه آن حضرت سخنانی گویند .

فَحَضَرُوهُ وَهَنَّاوَهُ عَلَى سَلَامَةٍ عَلَى مِنَ الْوَرَطَةِ الَّتِي رَامَهَا أَعْدَاؤُهُ . ثُمَّ قَالُوا لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَخْبِرْنِي عَنْ عَلِيٍّ أَهْوَى أَفْضَلُ أَمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَهَلْ شَرَّفَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِحَبِّهَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَقَبُولِهَا لِوَلَايَتِهِمَا ؟ وَإِنَّهُ لَا أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ [وَقَدْ] نَظَّفَ قَلْبَهُ مِنْ قَدَرِ الْغَشِّ وَالِدَّغْلِ وَالْغِلِّ وَتَجَسَّاتِ الذُّنُوبِ ، إِلَّا كَانَ أَطْهَرَ وَأَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

وَهَلْ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِلَّا لَمَّا كَانُوا قَدْ وَضَعُوهُ فِي نُفُوسِهِمْ ؟ إِنَّهُ لَا يَصِيرُ فِي الدُّنْيَا خَلْقٌ بَعْدَهُمْ إِذَا رَفَعُوا عَنْهَا إِلَّا وَهُمْ - يَغْتَوْنَ أَنْفُسَهُمْ - أَفْضَلُ مِنْهُ فِي الدِّينِ فَضْلًا وَأَعْلَمَ بِاللَّهِ وَبِدِينِهِ عِلْمًا .

فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَأُوا فِي ظُنُونِهِمْ وَاعْتِقَادَاتِهِمْ ، فَخَلَقَ آدَمَ وَعَسَلَمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ، ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَيْهِمْ ، فَعَجَزُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا ، فَأَمَرَ آدَمَ ﷺ أَنْ يُسَبِّحَهُمْ بِهَا ، وَعَرِّفَهُمْ فَضْلَهُ فِي الْعِلْمِ عَلَيْهِمْ .

ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ صُلْبِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ ، مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْخِيَارُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ، وَمِنْ

پس نزد آنحضرت رسیده و او را بخاطر سلامتی علیؑ از خطر تهنیت گفته سپس گفتند : آیا علی بن ابی طالب افضل امت است یا فرشتگان مقرب خداوند؟ فرمود : آیا شرافت فرشتگان جز به حب و دوستی محمد و علی و پذیرش ولایت آندوست؟ و بالاتر از آن اگر یکی از محبین و دوستداران علی دلش را تزکیه نموده و از گناهان بپرهیزد و از ریا و غش و دغل خود را حفظ نماید از فرشتگان پاکتر و برتر خواهد بود .

و آیا نمی دانید که خداوند فرشتگان را جز بخاطر خودبینی آنان مأمور به سجده آدم نساخت؟ زیرا تصور فرشتگان چنان بود که هیچ مخلوقی که سزاوار جانشینی آنان باشد در دنیا یافت نخواهد شد ، و خودشانرا از لحاظ علم و دین و معرفت و فضل بالاتر می دیدند .

و بر همین اساس خداوند اراده فرمود که آنانرا به خیال خام و اعتقاد باطلشان واقف فرماید ، پس آدم را آفرید و تمامی اسماء را بدو آموخت ، سپس اسماء را به فرشتگان عرضه فرمود ، و آنان از درک معرفت آن عاجز و درمانده شدند ، پس در این هنگام آدم را مأمور فرمود تا اسماء را بر ملائکه تعلیم نماید و ایشانرا به برتری علمی خود آگاه نماید . سپس از صلب آدم نسل او را خارج نمود ، و در میان آنان انبیاء مرسلین و بندگان

الخيار الفاضلين منهم أصحاب محمد، وخيار أمة محمد،
وعرف الملائكة بذلك أنهم أفضل من الملائكة إذا احتملوا ما حملوه من الأثقال
وقاسوا ما هم فيه بغير عرض يعرض من أعوان الشياطين ومجاهدة النفوس، واحتمال أذى ثقل-
العيال، والاجتهاد في طلب الحلال، ومُعانة مخاطر الخوف من الأعداء - من لصوص
مخوفين، ومن سلاطين جور قاهرين - وصعوبة في المسالك و [في] المضائق والمخاوف،
والأجراع والجبال والتلال لتحصيل أوقات الأنفس والعيال من الطيب الحلال، فعرفهم الله
عز وجل أن خيار المؤمنين يحتملون هذه البلياء، ويتخلصون منها، ويحاربون الشياطين
ويهزمونهم، ويجاهدون أنفسهم بدفعها عن شهواتها، ويعليقونها مع ما ركب فيهم من
شهوات الفحولة، وحُب اللباس والطعام، والعز والرئاسة والفخر والخيلاء، ومقاساة العناء
والبلاء من إبليس - لعنه الله - وعقاريتهم، وخواطيرهم وإغوائهم واشتهوائهم، ودفع ما
يكابدونه من ألم الصبر على سماع الطعن من أعداء الله، وسماع الملاحى والشتم لأوليائى الله،
ومع ما يقاسونه في أسفارهم لطلب أوقاتهم، والهرب من أعداء دينهم، والطلب لمن يأملون
معاملتهم من مخالفيهم في دينهم.

قال الله عز وجل: يا مَلَايِكَةُ وَأَنْتُمْ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ بِمَعَزِلٍ، لَا شَهَوَاتِ الْفَحُولَةِ تُزْعِجُكُمْ،
وَلَا شَهْوَةُ الطَّعَامِ تَحْقِرُكُمْ، وَلَا خَوْفٌ مِنْ أَعْدَاءِ دِينِكُمْ وَدُنْيَاكُمْ يَنْخُبُ فِي قُلُوبِكُمْ،

برگزیده خداوند، وافضل آنان محمد وآل واصحاب وامت نيكو كارش مى باشند،
وبه فرشتگان فهانند كه آنان برتر از ايشانند، زيرا كه با وجود صدها ابتلاءات
وپيش آمدهاى ناملائم از زحمت تأمین معاش خود و عيال واهلش گرفته تا تحمل ترس
وخوف از دزدان و آمرای ستمگر، واستقامت در برابر امراض وسختيها، ومشقت اغواء
واضلال شياطين [و] انس وجن، وسختى زندگاني دنيوى، باز هم با هوا وخواهشهاى
نفسانى مبارزه کرده وبراى اطاعت وامتثال اوامر وتكاليف الهى استقامت بخرج داده
وپيوسته در مقابل تمايلات وشهوات فطرى خود از حبّ نساء ولباس وشهرت ودوستى
دنيا وديگر لذات آن مجاهده نموده، روبه سوى حقّ وحقيقت مى آورند، وبا خلوص نيّت
وصفا وصدق باطن، در پى تحصيل علم ومعرفت وقرب ومنزلت قدم بر مى دارند.

خداوند عزيز فرمود: اى فرشتگان! شما از تمامى اين گرفتاريها وعلائق مادي
ودنيائى دوريد، نه تمايلات جنسى شما را مى آزارد، ونه شهوت خوردن سست
ونياتوانتان مى سازد، ونه خوف وهراس از دشمنان دين ودنيايتان دلهای شما را مى لرزاند،

وَلَا لِإِبْلِيسَ فِي مَلَكَوَتِ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي شَغْلٌ عَلَى إِغْوَاءِ مَلَائِكَتِي الَّذِينَ قَدْ عَصَمْتُهُمْ مِنْهُمْ.
 يَا مَلَائِكَتِي، فَمَنْ أَطَاعَنِي مِنْهُمْ وَسَلَمَ دِينُهُ مِنْ هَذِهِ الْآفَاتِ وَالنَّكَبَاتِ فَقَدْ احْتَمَلَ فِي
 جَنْبِ مَحَبَّتِي مَا لَمْ تَحْتَمِلُوا، وَاکْتَسَبَ مِنَ الْقُرْبَاتِ [إِلَى] مَا لَمْ تَكْتَسِبُوا.
 فَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ فَضَلَ خِيَارَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَشِيعَةَ عَلِيٍّ وَخُلَفَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاحْتَمَلَهُمْ
 فِي جَنْبِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمْ مَا لَا تَحْتَمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ، أَبَانَ بَنِي آدَمَ الْخِيَارَ الْمُتَّقِينَ بِالْفَضْلِ عَلَيْهِمْ.
 ثُمَّ قَالَ: فَلِذَلِكَ فَاسْجُدُوا لِآدَمَ لِمَا كَانَ مُشْتَمِلًا عَلَى أَنْوَارِ هَذِهِ الْخَلَائِقِ الْأَفْضَلِينَ.
 وَلَمْ يَكُنْ سُجُودُهُمْ لِآدَمَ، إِنَّمَا كَانَ آدَمُ قِبَلَهُ لَهُمْ يَسْجُدُونَ نَحْوَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَانَ بِذَلِكَ
 مُعْظَمًا لَهُ مُبْجَلًا، وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَيَخْضَعُ لَهُ خُضُوعَ اللَّهِ وَيُعْظَمَ
 بِالسُّجُودِ لَهُ - كَتَعْظِيمِهِ اللَّهُ، وَلَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ هَكَذَا لِغَيْرِ اللَّهِ لَأَمَرْتُ ضَعْفَاءَ شِيعَتِنَا
 وَسَائِرَ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ شِيعَتِنَا أَنْ يَسْجُدُوا لِمَنْ تَوَسَّطَ فِي عُلُومِ عَلِيٍّ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَحْضِ وَدَادِ
 خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، وَاحْتَمَلَ الْمَكَارَةَ وَالْبَلَايَا فِي التَّضَرُّعِ بِإِظْهَارِ -

ونه شیطان واعوانش قادرند فرشتگانم را - همانها که از خطا و لغزش محفوظ
 و معصومشان داشته‌ام - و سوسه نمایند.

ای فرشتگانم! اینست که اگر هر یک از بنی آدم سرگرم عبادت و اطاعت شده و با آن
 گرفتاریها و علائق، توجه و خلوص قلب خود را حفظ کند، البته قدم بلندتری را برداشته
 و عملی را انجام داده است که شما از آوردن آن عاجز و ناتوان خواهید بود.

و چون خداوند جلیل مقام رفیع آدم را برای ملائکه معرفی فرمود به آنان امر نمود که
 به آدم سجده کنند، زیرا او شامل همان خلائق برتر و افضل و افراد برجسته و خصوصاً
 شخصیت‌هایی چون پیامبر اسلام و علی بن ابی طالب و اهل بیت طهارت بود و گویی تمام
 آنان در صُلب او صف آرای می‌کردند.

و سجده فرشتگان ظاهراً به سوی آدم، ولی در واقع برای خداوند جهانیان بود. و آدم
 در این قضیه مانند قبله (خانه کعبه) بوده است، که مردم هنگام عبادت خدا به آن طرف
 متوجه می‌شوند. آری آن سجده‌ای که برای خداوند صورت می‌گیرد برای هیچ کسی جایز
 و روانیست، و نیز کسی را شاید که از آفریده خدا به آن اندازه تجلیل نماید که در خور تجلیل
 پروردگار جهانیان است. و اگر قرار بود کسی را اینگونه امر به سجده غیر خدا کنم، حتماً
 شیعیان ناتوان و مکلفین را می‌گفتم که افراد میانه‌رو در علم علی - وصی رسول خدا - را
 سجده کنند، و اینکار را فقط بخاطر دوستی بهترین خلق خدا «علی» - پس از رسول خدا -
 انجام دهند، هو که تمام سختی و بلاها را در اظهار حقوق الهی بجان خرید، و هیچ حقی را که

حَقُّوقِ اللَّهِ، وَلَمْ يُنْكِرْ عَلَيَّ حَقًّا أَرْقَبُهُ عَلَيْهِ قَدْ كَانَ جَهْلُهُ أَوْ أَغْفَلُهُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَصَى اللَّهُ إِبْلِيسُ، فَهَلَكَ لِمَا كَانَ مَعْصِيَتُهُ بِالْكِبَرِ عَلَى آدَمَ، وَعَصَى اللَّهُ آدَمَ بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ، فَسَلِمَ وَلَمْ يَهْلِكْ، لِمَا لَمْ يُقَارِنْ بِمَعْصِيَتِهِ التَّكَبُّرَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَهُ: «يَا آدَمُ! عَصَانِي فِيكَ إِبْلِيسُ، وَتَكَبَّرَ عَلَيْكَ فَهَلَكَ، وَلَوْ تَوَاضَعَ لَكَ بِأَمْرِي، وَعَظَّمَ عِزِّي جَلَالِي لَأَفْلَحَ كُلُّ الْفَلَاحِ كَمَا أَفْلَحْتَ، وَأَنْتَ عَصَيْتَنِي بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ وَعَظَّمْتَنِي بِالتَّوَاضُعِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَتَفْلَحُ كُلُّ الْفَلَاحِ، وَتَزُولُ عَنْكَ وَصْمَةُ الرُّذَلَةِ فَادْعُنِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ لَذَلِكَ». فَدَعَا بِهِمْ، فَأَفْلَحَ كُلُّ الْفَلَاحِ لَمَّا تَسَّكَ بِعُرْوَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِالرَّحِيلِ فِي أَوَّلِ نِصْفِ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، وَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى: أَلَا لَا يَسْبِقَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا إِلَى الْعَقَبَةِ، وَلَا يَطَّأَهَا حَتَّى يُجَاوِزَهَا رَسُولُ اللَّهِ!

ثُمَّ أَمَرَ حَذِيفَةَ أَنْ يَقْعُدَ فِي أَصْلِ الْعَقَبَةِ، فَيَنْظُرَ مَنْ يَمُرُّ بِهَا وَيُخْبِرَ رَسُولَ اللَّهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرُهُ أَنْ يَسْتَتِرَ بِحَجَرٍ.

در انتظارش بود - که یا نمی دانست یا از یاد برده بود - انکار نکرد.

سپس فرمود: در طی این جریان کار ابلیس به عصیان و نافرمانی کشید، و چون عصیانش از سر تکبر و خودستایی بود به هلاکت افتاد، و آدم نیز خداوند را بواسطه خوردن از درخت ممنوعه عصیان نمود ولی چون عاری از تکبر بر محمد و آل پاکش بود سالم ماند. و آن خلاصه فرمایش خداوند است بر او که: «ای آدم! ابلیس بواسطه توبه من عصیان ورزید، و بر تو تکبر کرد و هلاک شد، و اگر سر به فرمانم نهاده و مرا حرمت می نهاد به هر ترتیبی به رستگاری می رسید، و تو نیز با خوردن درخت ممنوعه مرا مخالفت نمودی ولی بواسطه تواضع بر محمد و آل او مرا تعظیم نمودی، پس رستگار گشتی و عیب و عار لغزش از تو زایل شد، پس به حرمت و حق محمد و آل پاکش مرا بخوان». پس خدا را به حق آنان خوانده و بواسطه تمسک به ریسمان اهل بیت به نیکوترین وجهی رستگار گشت.

سپس رسول خدا ﷺ دستور فرمود که همه مہیای حرکت و کوچ شوند و به فردی گفت که ندا سر دهد که: بدانید که همه باید پشت سر پیامبر حرکت کرده و هیچکس نباید جلوتر از آنحضرت قدم برداشته و پای به عقبه کوه بگذارد، تا خود پیامبر از آن بگذرد. سپس به حذیفه دستور فرمود در پای کوه نشسته و مراقب باشد چه کسی پیش از پیامبر به سوی عقبه کوه حرکت می کند، و در ضمن پشت سنگی پنهان شود.

فَقَالَ حَذِيفَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَتَّبِعُ الشَّرَّ فِي وُجُوهِ رُؤَسَاءِ عَسْكَرِكَ، وَإِنِّي أَخَافُ إِنْ قَعَدْتُ فِي أَصْلِ الْجَبَلِ، وَجَاءَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَافُ أَنْ يَتَقَدَّمَكَ إِلَى هُنَاكَ لِلتَّدْيِيرِ عَلَيْكَ، يَحْسُبُ بِي، فَيَكْشِفُ عَنِّي، فَيَعْرِفُنِي وَيَعْرِفُ مَوْضِعِي مِنْ نَصِيحَتِكَ فَيَتَّبِعُونِي وَيَخَافُنِي فَيَقْتُلُونِي.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكَ إِذَا بَلَغْتَ أَصْلَ الْعُقْبَةِ فَأَقْصِدْ أَكْبَرَ صَخْرَةٍ هُنَاكَ إِلَى جَانِبِ أَصْلِ الْعُقْبَةِ وَقُلْ لَهَا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْفَرَجِي لِي حَتَّى أَدْخُلَ [فِي] جَوْفِكَ، ثُمَّ [إِنَّهُ] يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْقُبَ فِيكَ ثُقْبَةً أَبْصَرَ مِنْهَا الْمَارِّينَ، وَتَدْخُلَ عَلَيَّ مِنْهَا الرُّوحُ لئَلَّا أَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» فَإِنَّهَا تَصِيرُ إِلَى مَا تَقُولُ لَهَا بِإِذْنِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَأَدَّى حَذِيفَةُ الرِّسَالَةَ وَدَخَلَ جَوْفَ الصَّخْرَةِ، وَجَاءَ الْأَرْبَعَةُ وَالْعَشْرُونَ عَلَى جِهَاتِهِمْ وَبَيْنَ أَيْدِيهِمْ رَجَالَتُهُمْ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَنْ رَأَيْتُمُوهُ هَاهُنَا كَانِنًا مَنْ كَانَ فَاقْتُلُوهُ لئَلَّا يُخْبِرُوا مُحَمَّدًا أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْا هَاهُنَا فَيَنْكُصُ مُحَمَّدٌ، وَلَا يَصْعَدُ هَذِهِ الْعُقْبَةُ إِلَّا نَهَارًا، فَيَبْطُلُ تَدْيِيرُنَا عَلَيْهِ. وَسَمِعَهَا حَذِيفَةُ، وَاسْتَقْصَا قَلَمٌ بِحِدْوَةِ أَحَدٍ، وَكَانَ اللَّهُ قَدْ سَتَرَ حَذِيفَةَ بِالْحَجَرِ عَنْهُمْ، فَتَفَرَّقُوا، فَبَعْضُهُمْ صَعِدَ عَلَى الْجَبَلِ وَعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ الْمَسْلُوكِ، وَبَعْضُهُمْ وَقَفَ عَلَى سَفْحِ الْجَبَلِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ، وَهُمْ يَقُولُونَ: الْآنَ تَرَوْنَ حِينَ مُحَمَّدٍ كَيْفَ أَغْرَاهُ بِأَنْ يَمْنَعَ النَّاسَ

حذیفه گفت: ای رسول خدا، من شر و بدی را در چهره برخی از فرماندهان سپاهت بخوبی درمی یابم، و از این بابت بیم آن دارم که اگر در آن جا بنشینم تبهکاران منافق مرا ببینند، و پس از آگاهی از قصدم، مرا بکشند.

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامیکه به پایین عقبه رسیدی به سمت سنگ بزرگی که در آنجاست رفته و به آن می گویی که رسول خدا تو را امر می کند که برایم باز شوی تا من به داخل تو آیم، و نیز روزنه ای که از آن مراقب اوضاع باشم، و همچنین هوایی داخل آید تا زنده بمانم. زیرا آن صخره مو به مو این فرامین را به اذن پروردگار جهانیان انجام دهد.

باری حذیفه نیز آن را گفت و داخل سنگ شد، ناگاه آن گروه بیست و چهار نفره سوار بر شتر و پیاده سر رسیدند و یکی از آنان گفت: هر که را در اینجا دیدید فوراً بکشید تا مبادا به محمد خبر دهد و او برگردد، و یا تصمیم بگیرد که فقط در روز از این عقبه عبور کند که در این صورت نقشه ما بهم بخورد. در این حال همه مذاکراتشان را حذیفه شنید، و آنان هر چه گشتند کسی را نیافتند، و خداوند حذیفه را توسط آن سنگ از دیدشان پنهان نمود تا اینکه هر کدام مطابق نقشه و تدبیر سویی که داشتند در یکسوی کوه پراکنده شدند در حالیکه می گفتند: هلاک محمد را خواهید دید! و به خیال خام خود کار پیامبر را

عَنْ صُعُودِ الْعَقَبَةِ حَتَّى يَقْطَعَهَا هُوَ لِنَحْلُوبِهِ هَاهُنَا فَنَمْضِي فِيهِ تَدْبِيرَنَا وَأَصْحَابُهُ عَنْهُ بِمَعْزِلٍ،
وَكُلُّ ذَلِكَ يُوصِلُهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ إِلَى أُذُنِ حُذَيْفَةَ وَيَعْبِيهِ حُذَيْفَةُ.
فَلَمَّا تَمَكَّنَ الْقَوْمُ عَلَى الْجَبَلِ حَيْثُ أَرَادُوا، كَلَمَتِ الصَّخْرَةَ حُذَيْفَةُ وَقَالَتْ [لَهُ]:
انْطَلِقْ الْآنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبِرْهُ بِمَا رَأَيْتَ وَمَا سَمِعْتَ.

قَالَ حُذَيْفَةُ: كَيْفَ أَخْرَجُ عَنْكَ وَإِنْ رَأَى الْقَوْمُ قَتَلُونِي مَخَافَةً عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ نَيْمَتِي
عَلَيْهِمْ؟ قَالَتِ الصَّخْرَةُ: إِنَّ الَّذِي مَكَّنَكَ فِي جَوْفِي وَأَوْصَلَ إِلَيْكَ الرُّوحَ مِنَ الثُّقْبَةِ الَّتِي
أَحَدْتُهَا فِي هُوَ الَّذِي يُوصِلُكَ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ وَيُنْقِذُكَ مِنْ أَعْدَائِ اللَّهِ.

فَنَهَضَ حُذَيْفَةُ لِيَخْرُجَ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، [يَقْدِرُهُ اللَّهُ تَعَالَى]، فَحَوَّلَهُ اللَّهُ طَائِرًا فَطَارَ
فِي الْهَوَاءِ مُحَلِّقًا حَتَّى انْقَضَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ أُعِيدَ عَلَى صُورَتِهِ، فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ
ﷺ بِمَا رَأَى وَسَمِعَ.

فَقَالَ [لَهُ] رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ عَرَفْتَهُمْ بِوُجُوهِِهِمْ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانُوا مُتَلَثِّمِينَ
وَكُنْتُ أَعْرِفُ أَكْثَرَهُمْ بِجِبَاهِهِمْ، فَلَمَّا فَتَشُوا الْمَوَاضِعَ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا، أَحْذَرُوا اللَّثَامَ فَرَأَيْتُ

یکسره می دیدند، و خداوند تمام آن یاهو سرایی ها را از دور و نزدیک به گوشه های
حذیفه می رسانید، و او نیز همه را به خاطر می سپرد.

هنگامی که همه تبهکاران در جاهای خود مستقر شدند، آن صخره به زبان آمده
و به حذیفه گفت: به سمت رسول خدا ﷺ برو و آنحضرت را از جریان امر آگاه کن.

حذیفه گفت: چگونه از تو خارج شوم که اگر آنان مرا ببینند از ترس جانشان مرا
بخاطر این خبرچینی خواهند کشت!

از کوه ندا آمد: هو که تو را در من جای داد و هوا را از همان روزنه به تو رسانید
هموست که تو را به رسول خدا ﷺ رسانده و از دست دشمنان نجات می دهد.

پس حذیفه برخاست تا خارج شود که صخره به قدرت خداوند متعال گشوده شد
و به فرمان او تبدیل به پرنده ای شد و به هوا پرکشید و او را گرفت تا اینکه در مقابل
رسول خدا ﷺ فرود آمد، سپس به همان صخره تبدیل گشت، سپس حذیفه آنحضرت را
در کم و کیف ماجرا از آنچه دیده بود و تمام شنیده هایش قرار داد.

فرمود: آنان را شناختی؟ گفت: ابتدا نقاب زده بودند و تنها آنان را از روی مرکبشان
شناختم، و وقتی همه جا را گشتند نقابهایشان را برداشتند، و من همه را دیدم و با ذکر اسامی

وَجُوهَهُمْ وَعَرَفْتُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَأَسْمَائِهِمْ فَلَانُ وَفَلَانُ وَفَلَانُ - حَتَّىٰ عَدَّ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ - .
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَا حَذِيفَةُ ، إِذَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَىٰ يُثَبِّتُ مُحَمَّدًا ، لَمْ يَقْدِرْ هَؤُلَاءِ
 وَالْخَلْقُ أَجْمَعُونَ أَنْ يَزِيلُوهُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ بِالْبَالِغِ - فِي مُحَمَّدٍ - أَمْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .
 ثُمَّ قَالَ : يَا حَذِيفَةُ ، فَأَنْهَضُ بِنَا أَنْتَ وَسَلْمَانُ وَعِمَارٌ ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ ، فَإِذَا جِزْنَا الثَّانِيَةَ
 الصَّعْبَةَ فَأَذْنُوا لِلنَّاسِ أَنْ يَتَّبِعُونَا . فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ ، وَحَذِيفَةُ وَسَلْمَانُ
 أَحَدُهُمَا آخِذٌ بِعِطَامِ نَاقَتِهِ يَقُودُهَا ، وَالْآخَرُ خَلْفَهَا يَسُوقُهَا ، وَعِمَارٌ إِلَى جَانِبِهَا ، وَالْقَوْمُ عَلَى
 جِهْلِهِمْ وَرَجَالَتِهِمْ مُتَّبِعُونَ حَوَالِي الثَّانِيَةِ عَلَى تِلْكَ الْعُقَبَاتِ ، وَقَدْ جَعَلَ الَّذِينَ فَوْقَ الطَّرِيقِ
 حِجَارَةً فِي دِيَابِ فَدَحَرَجُوهَا مِنْ فَوْقٍ لِيُنْفِرُوا النَّاقَةَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَقَعَ بِهِ فِي الْمَهْوَى
 الَّذِي يَهْوُلُ النَّاطِرُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ .

فَلَمَّا قَرَبَتِ الدَّيَابُ مِنْ نَاقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ اللَّهُ لَهَا ، فَأَرْتَفَعَتْ ارْتِفَاعًا عَظِيمًا
 فَجَاوَزَتْ نَاقَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ سَقَطَتْ فِي جَانِبِ الْمَهْوَى ، وَلَمْ يَتَّقَ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا صَارَ
 كَذَلِكَ ، وَنَاقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّمَا لَا تُحِسُّ بِشَيْءٍ مِنْ تِلْكَ الْقَعَقَعَاتِ الَّتِي كَانَتْ لِلدَّيَابِ .
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعِمَارٍ : اصْعَدْ [إِلَى] الْجَبَلِ فَاضْرِبْ - بِعَصَاكَ هَذِهِ - وَجُوهَ
 رَوَاحِلِهِمْ فَأَرَمَ بِهَا . فَقَعَلَ ذَلِكَ عِمَارٌ ، فَتَفَرَّتْ بِهِمْ [رَوَاحِلُهُمْ] وَسَقَطَ بَعْضُهُمْ فَأَنْكَسَرَ عَضُدُهُ ،

شناختم . - وهمه بیست و چهار نفر را نام برد . - آنگاه پیامبر به حذیفه فرمود: اگر خداوند
 موجب تأیید محمد است ؛ در اینصورت نه آنان و نه هیچ مخلوقی قادر به از بین بردن او
 نخواهد بود، همانا خدا کار خود را در باره محمد رساننده است، هر چند کافران را خوش نیاید .
 سپس به حذیفه فرمود: تو و سلمان و عمار همراه من برخیزید و بر خدا توکل کنید تا
 از گردنه سخت کوه که گذشتم به مردم خبر دهید که دنبال ما براه بیافتند . و خود سوار بر
 شتری شد و حذیفه افسار آن را گرفت و سلمان و عمار نیز اطراف آنحضرت مواظب بودند،
 و منافقین نیز سواره و پیاده در اطراف آن گردنه کمین نشسته بودند، و گروه بالای جاده
 دبه های پر از سنگی را مهیا نموده بودند تا از بالا به پایین بغلطانند تا شتر پیغمبر رمیده
 و آنحضرت را به دره پرت کند .

باری هنگامیکه آن دبه ها نزدیک شتر پیامبر شد به امر خداوند بالا رفته بحدی و
 از بالای مرکب رسول خدا ﷺ رد شد و تماماً به سمت دیگر افتاد، و حرکت و صدای آنها
 هیچ تغییری در حالت اشتر ایجاد نکرد . سپس رسول خدا ﷺ به عمار فرمود: به بالای
 کوه برو و با عصایت به صورت مرکبهای منافقین بزن و از آنجا دور کن . عمار همین کار را
 کرد و آنان متفرق شده و برخی شان بزمین افتاده و دست و پایشان شکست، و اثر این

وَمِنْهُمْ مَنْ انْكَسَرَتْ رِجْلُهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ انْكَسَرَ جَنْبُهُ وَاشْتَدَّتْ لِدَيْكَ أَوْجَاعُهُمْ، فَلَمَّا جَبَرَتْ وَأَنْدَمَلَتْ، بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ آثَارُ الْكَسْرِ إِلَى أَنْ مَاتُوا.

وَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَذِيقَةِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُمَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْمُنَافِقِينَ» لِقُعُودِهِ فِي أَصْلِ الْجَبَلِ وَمُشَاهَدَتِهِ مَنْ مَرَّ سَابِقاً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَكَفَى اللَّهُ رَسُولَهُ أَمْرٌ مَنْ قَصَدَ لَهُ، وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ [سَالِماً] فَكَسَى اللَّهُ الذِّلَّ وَالْعَارَ مَنْ كَانَ قَعْدَ عَنْهُ وَالْبَسَ الْخِزْيَ مَنْ كَانَ دَبَّرَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ.

«اِحْتِجَاجُ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْغَدِيرِ عَلَى الْخَلْقِ كُلِّهِمْ وَفِي غَيْرِهِ مِنَ الْأَيَّامِ»

«بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ وَلَدِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْمُعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

۳۲- حَدَّثَنِي السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَضِيَ

اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُ الشَّيْخِ السَّعِيدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - قَالَ:

أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكَبَرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ -

هَمَّامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ السُّورِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ مِنْ وَلَدِ الْأَقْطَسِ - وَكَانَ مِنْ

عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ

الطَّيَالِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ، وَصَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ، جَمِيعاً عَنْ قَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ، عَنْ

عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «حَجَّ رَسُولُ -

اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنَ الْمَدِينَةِ وَقَدْ بَلَغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوِلَايَةِ،

جراحات بحدی بود که تا زمان مرگ بر آنان باقی ماند.

وَبِهِمِينَ خَاطِرَ پیامبر درباره حذیفه و حضرت علی علیه السلام فرمود: «آن دو داناترین

مردم به منافقینند» چون تمام توطئه و نقشه منافقین را از نزدیک مشاهده نموده بودند.

باری خداوند در این ماجرا رسول خود را از شر و مکر منافقین در امان داشت

و آنحضرت سالم به مدینه بازگشت و جامه خواری و خفت را بر تن جماعتی نمود که قصد

کشتن پیامبر و علی را داشتند، و هر دو آنان را حفظ فرمود.

«احتجاج رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم بر تمام مردم»

- در ولایت علی بن ابی طالب و سایر فرزندان از امامان معصومین علیهم السلام -

۳۲- به اسناد مذکور در متن از امام باقر علیه السلام نقل است که: پیامبر ﷺ در موسم حج

عازم مکه بود - در حالیکه تمام شرایع و قوانین را بجز حج و ولایت ابلاغ فرموده بودند -

فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِي وَلَا رَسُولًا مِنْ رُسُلِي إِلَّا بَعْدَ إِكْمَالِ دِينِي وَتَأْكِيدِ حُجَّتِي، وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ فَرِيضَتَانِ يَمَّا تَحْتَاجُ أَنْ تُبَلِّغَهُمَا قَوْمَكَ: فَرِيضَةُ الْحَجِّ، وَفَرِيضَةُ الْوِلَايَةِ وَالْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِكَ، فَإِنِّي لَمْ أَخْلُ أَرْضِي مِنْ حُجَّةٍ، وَلَنْ أَخْلِيهَا أَبَدًا، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَأْمُرُكَ أَنْ تُبَلِّغَ قَوْمَكَ الْحَجَّ، وَتَحُجَّ وَيَحُجَّ مَعَكَ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مِنْ أَهْلِ الْخَضِرِ وَالْأَطْرَافِ وَالْأَعْرَابِ، وَتُعَلِّمَهُمْ مِنْ مَعَالِمِ حَجَّتِهِمْ مِثْلَ مَا عَلَّمْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ، وَتُوقِفَهُمْ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مِثَالِ الَّذِي أَوْقَفْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ جَمِيعِ مَا بَلَّغْتَهُمْ مِنَ الشَّرَائِعِ. فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ: أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُرِيدُ الْحَجَّ، وَأَنْ يُعَلِّمَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ الَّذِي عَلَّمَكُمْ مِنْ شَرَائِعِ دِينِكُمْ، وَيُوقِفَكُمْ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَا أَوْقَفَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِهِ. فَخَرَجَ ﷺ وَخَرَجَ مَعَهُ النَّاسُ، وَأَصْغَوْا إِلَيْهِ لِيَنْظُرُوا مَا يَصْنَعُ فَيَصْنَعُوا مِثْلَهُ، فَحَجَّ بِهِمْ وَبَلَّغَ مَنْ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَأَهْلِ الْأَطْرَافِ وَالْأَعْرَابِ - سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسَانٍ، أَوْ يَزِيدُونَ عَلَى نَحْوِ عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى: السَّبْعِينَ أَلْفًا الَّذِينَ أَخَذَ عَلَيْهِمْ بَيْعَةَ هَارُونَ، فَتَكَثَرُوا وَاتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَالسَّامِرِيَّ.

که فرشته وحی جبرئیل نازل شده و از جانب پروردگار متعال ابلاغ سلام نموده و گفت: ای محمد! خداوند می فرماید من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از کمال دین و اتمام حجت، و برای تو تنها دو موضوع باقی مانده که باید آن دو را به مردم ابلاغ نمایی، یکی حکم حج و دیگری موضوع ولایت و خلافت است. زیرا من تا بحال زمین را خالی از حجت قرار نداده‌ام و هرگز هم خالی نخواهم گذاشت، زیرا خداوند عزوجل تو را مأمور فرموده تا خود و سایر مردمان - از اقصای نقاط مدینه و اطراف آن که تمکن و استطاعت لازم برای انجام حج دارند - را به مکه سوق دهی و تمام اصول و قوانین آنرا همچون نماز و زکات و روزه به ایشان آموزش دهی.

پس منادی را فرمود تا اعلام کند که رسول خدا آهنگ سفر حج دارد و مأمور به تعلیم این عبادت بزرگ همچون سایر شرایع و مقررات سابق است.

باری رسول خدا ﷺ همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکه شده و از مدینه خارج شدند - مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیت نمودند - و همه جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آنحضرت پیروی می کردند.

وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْبَيْعَةَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخِلَافَةِ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى،
 فَكَتَبُوا الْبَيْعَةَ وَاتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَالسَّامِرِيَّ سُنَّةَ سُنَّةٍ وَمِثْلًا بِمِثْلٍ.
 وَاتَّصَلَتِ التَّلَافُوتُ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ. فَلَمَّا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ قَدْ دَنَا أَجْلُكَ وَمُدَّتْكَ،
 وَأَنَا مُسْتَقْدِمُكَ عَلَى مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا عَنْهُ مَحِيصٌ، فَأَعْهَدْ عَهْدَكَ وَقَدِّمْ وَصِيَّتَكَ، وَاعْمِدْ إِلَى
 مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَمِيرَاثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ، وَالسَّلَاحَ وَالتَّابُوتَ وَجَمِيعَ مَا عِنْدَكَ
 مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، فَسَلِّمْهُ إِلَى وَصِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ: حُجَّتِي الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِي: عَلِيٌّ
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقِمَّهُ لِلنَّاسِ عَلِمًا، وَجَدِّدْ عَهْدَهُ وَمِيثَاقَهُ وَيَبْعَثْهُ، وَذَكِّرْهُمْ مَا أَخَذْتَ
 عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِي الَّذِي وَاتَّقْتُهُمْ بِهِ، وَعَهْدِي الَّذِي عَهَدْتُ إِلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَةِ وَلِيِّي
 وَمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
 فَإِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِكْمَالِ دِينِي [وَحُجَّتِي] وَإِتْمَامِ نِعْمَتِي بِوَلَايَةِ
 أَوْلِيَائِي وَمُعَادَاةِ أَعْدَائِي، وَذَلِكَ كِمَالِ تَوْحِيدِي وَدِينِي وَإِتْمَامِ نِعْمَتِي عَلَى خَلْقِي بِاتِّبَاعِ وَلِيِّي

باری عاقبت این بیعتی که رسول خدا ﷺ برای خلافت علی علیه السلام از مسلمانان گرفت در
 نهایت نعل بالتعل شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیت از گاو
 و سامری گردید.

جماعتی که مسافت مدینه تا مکه را طی می کردند فضای کوه و دره و بیابان را
 مشحون از ندای لبیک لبیک خویشتن ساخته و به آنجا حال و هوای باشکوهی دادند.
 و چون مسافتی را طی کردند جبرئیل نازل شده و خطاب به پیامبر ﷺ گفت: خداوند
 پس از ابلاغ سلام می فرماید: زمان وفات تو نزدیک شده و مدت رسالتت رو به پایان
 است، و بدان که من تو را بی هیچ چاره و گریزی فرا می خوانم، پس عهد خود بسزا و
 سفارشت را ایراد کن، و آنچه علم داری از خود و میراث علوم انبیای پیش، و سلاح
 و تابوت و آثار و آیات رسالتت را به وصی و خلیفیات: وَحُجَّتِ الْبَالِغَةُ بِرِخْلَقِم: علی بن-
 ابی طالب بسیار، و او را همچون نشانه ای برای مردم برپا کن و عهد و میثاق او را تجدید نما،
 و به ایشان تمام عهد، و نیز پیمانی را که از ولایت علی بن ابی طالب ولی خود و مولای آنان
 و همه مرد و زن مؤمن بسته ام به ایشان یادآوری کن.

زیرا همه انبیایم را پس از اكمال دین و حجّت و اتمام نعمت به ولایت دوستانم و دشمنی
 دشمنانم قبض روح نمودم، و این همان کمال توحید و دین و اتمام نعمت من است که مقرون

وَطَاعَتِهِ ، وَذَلِكَ أَنِّي لَا أَتْرُكُ أَرْضِي بِغَيْرِ وَلِيٍّ وَلَا قِيمٍ لِيَكُونَ حُجَّةً لِي عَلَى خَلْقِي ، فَالْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا يُولَايَةُ وَلِيِّيَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ «عَلِيٌّ» عَبْدِي وَوَصِيِّ نَبِيِّي وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِي ، مَقْرُونَةٌ طَاعَتُهُ بِطَاعَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّي ، وَمَقْرُونَةٌ طَاعَتُهُ مَعَ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ بِطَاعَتِي ، مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي ، جَعَلْتُهُ عَلَماً بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي ، مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا ، وَمَنْ أَشْرَكَ بَيْنَعَتِهِ كَانَ مُشْرِكًا ، وَمَنْ لَقِينِي يَوْمَ لَا يَتَّبِعُهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَمَنْ لَقِينِي بَعْدَ ذَلِكَ دَخَلَ النَّارَ .

فَأَقِيمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيًّا عَلَماً وَخُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمُ الَّذِي وَاثَقْتُهُمْ عَلَيْهِ ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ .

فَخَشِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْمَهُ وَأَهْلَ النِّفَاقِ وَالشَّقَاقِ أَنْ يَسْتَفْرِقُوا وَيَرْجِعُوا [إِلَى] جَاهِلِيَّةٍ ، لِمَا عَرَفَ مِنْ عِدَاوَتِهِمْ وَلِمَا تَنْطَوِي عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعِدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ . وَسَأَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسْأَلَ رَبَّهُ الْعِصْمَةَ مِنَ النَّاسِ ، ثُمَّ أَنْتَظَرَ أَنْ يَأْتِيَهُ جَبْرِئِيلُ بِالْعِصْمَةِ

پیروی و طاعت ولی من می باشد . و باید مردم بدانند که من هیچگاه زمین را خالی از ولی و سرپرست قرار نمی دهم تا حجت بر مردم و خلقم باشد ، پس امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را - به واسطه ولایت ولی خود و سرپرست مردان و زنان مؤمن: «علی» بنده ام و وصی پیامبرم و خلیفه پس از او و حجت بالغه بر خلقم - دین شما پسندیدم . و طاعت و امتثال امر او مقرون طاعت من است . اطاعت او امتثال امر من ، و عصیان او مستلزم مخالفت من است ، او را علم و نشانه ای میان خود و مردم قرار دادم ، هرکسی مقام او را شناخت مؤمن ، و منکر او کافر است . و هرکس در بیعت او کسی را شریکش سازد مشرک می باشد ، و هرکس با ولایت او بپرد به بهشت رود و دشمنان او به جهنم روند .

پس ای محمد ، «علی» را علم و راهنمایم قرار ده ، و از آنان برایش بیعت بگیر ، و عهد و پیمانی که با آنان بسته ام را تجدید کن ، زیرا من جانت را ستانده و نزد خود فرا می خوانم .

و از این سو چون پیامبر ﷺ نسبت به قوم خود و مخصوصاً از منافقین امت خائف و ترسان بود که مبادا پراکنده شده و به جاهلیت و کفری دیگر بازگردند ، و همچنین از عداوت و بغض درونی آنان نسبت به علی آگاه بود ، به همین خاطر توسط جبرئیل از خداوند درخواست نمود که او را از شرّ و کید و مکر منافقین حفظ فرماید . بنابراین

مِنَ النَّاسِ عَنِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ . فَأَخَّرَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ بَلَغَ مَسْجِدَ الْخَيْفِ ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَأَمَرَهُ بِأَنْ يَعْهَدَ عَهْدَهُ وَيُقِيمَ عَلِيًّا عَلِمًا لِلنَّاسِ ، يَهْتَدُونَ بِهِ ، وَلَمْ يَأْتِهِ بِالْعَصْمَةِ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالَّذِي أَرَادَ حَتَّى بَلَغَ كُرَاعَ الْغَمِيمِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ وَأَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَ فِيهِ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ ، وَلَمْ يَأْتِهِ بِالْعَصْمَةِ .

فَقَالَ : يَا جَبْرِئِيلُ ، إِنِّي أَخْشَى قَوْمِي أَنْ يُكَذِّبُونِي وَلَا يَقْبَلُوا قَوْلِي فِي عَلِيٍّ .
 قَالَ : فَرَحَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَلَمَّا بَلَغَ غَدِيرَ خُمٍّ قَبَلَ الْجُحْفَةَ بِثَلَاثَةِ أُمْيَالٍ ، أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَمْسِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنَ النَّهَارِ ، بِالزَّجْرِ وَالِاثْتِهَارِ وَالْعَصْمَةِ مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! إِنَّ اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ : « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » فِي عَلِيٍّ . وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

وَكَانَ أَوَائِلُهُمْ قَرِيبًا مِنَ الْجُحْفَةِ ، فَأَمَرَهُ بِأَنْ يَرُدَّ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ وَيَحْبِسَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ لِيُقِيمَ عَلِيًّا لِلنَّاسِ عَلِمًا وَيُبَلِّغَهُمْ مَا أُنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَخْبَرَهُ بِأَنْ اللَّهَ

رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام این امر را تا مسجد خیف در مراجعت از مکه به تأخیر انداخت . پس در آنزل بار دیگر جبرئیل نازل شده و تکلیف سابق را راجع به معرفی علی ابن ابی طالب تجدید نمود ولی راجع به درخواست آخر پیامبر مبنی بر عصمت و نگهداری او از شر منافقین هیچ پیامی را نیاورد تا اینکه به « کراع الغمیم » در بین راه مکه و مدینه رسید .

در همین منزل جبرئیل برای بار سوم نازل شده و موضوع معرفی علی بن ابی طالب را متذکر شد ، ولی باز هم خبری از جواب درخواست پیامبر در حفظ و عصمت پیامبر نبود . پس پیامبر خطاب به جبرئیل گفت : از آن می ترسم که مردم مرا تکذیب نموده و سختم را درباره علی بن ابی طالب نپذیرند .

باری از آنجا نیز حرکت کرده تا به غدیر خم ؛ سه میلی « جُحْفَه » رسیدند ، جبرئیل در همانجا ساعت پنج پس از آفتاب نازل شده و پیامی حاوی منع و سرزنش و عصمت و حفظ از مردم بدین مضمون آورد که : « ای محمد : خداوند متعال سلامت رسانده و می فرماید : ای پیامبر ، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو فرو آمده برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد - مائده : ۶۷ » .

باری پیش رفتگان در نزدیکیهای جحفه بودند ، و گروهی نیز هنوز به غدیر خم نرسیده بودند ، پس با فرمان پیامبر همه آنان را برگرداندند و عقب ماندگانرا جمع نمودند و همه را در منزل غدیر خم دور هم گرد آورده و مقدمات تعریف و توصیه و خطابه خود

عَزَّوَجَلَّ قَدْ عَصَمَهُ مِنَ النَّاسِ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - عِنْدَ مَا جَاءَتْهُ الْعِصْمَةُ - مُنَادِيًا يُنَادِي فِي النَّاسِ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً ، وَيُرَدُّ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ وَيَخْبَسُ مَنْ تَأَخَّرَ ، وَتَنَحَّى عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ إِلَى جَنْبِ مَسْجِدِ الْغَدِيرِ ، أَمَرَهُ بِذَلِكَ جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَكَانَ فِي الْمَوْضِعِ سَلَامَاتٌ .

فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُقَمَّ مَا تَحْتَمُّنَ وَيُنْصَبَ لَهُ أَحْجَارُ كَهَيْئَةِ الْمِنْبَرِ لِيُشْرِفَ عَلَى النَّاسِ ، فَتَرَا جَعَ النَّاسُ وَاحْتَبَسَ أَوَاخِرُهُمْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ لَا يَزَالُونَ .

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَوْقَ تِلْكَ الْأَحْجَارِ ، ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ ، وَدَنَا فِي تَفَرُّدِهِ ، وَجَلَّ فِي سُلْطَانِهِ ، وَعَظُمَ فِي أَرْكَانِهِ ، وَأَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَهُوَ فِي مَكَانِهِ ، وَقَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُرْهَانِهِ ، بِجِدَادٍ لَمْ يَزَلْ ، مَحْمُودًا لَا يَزَالُ ، بَارِئُ الْمَسْمُوكَاتِ وَدَاجِي الْمَذْخُوعَاتِ ، وَجَبَّارُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، مُتَفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مَنْ بَرَأَهُ ، مُتَطَوِّلٌ عَلَى مَنْ أَدْنَاهُ ، يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَالْعَيْنُونَ لَا تَرَاهُ ، كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنْاقَةٍ ، قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ ، وَمَنْ عَلَيْهِمْ يَنْعَمَتِهِ ، لَا يَعْجَلُ بِإِنْتِقَامِهِ ، وَلَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ ، قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَعَلِمَ الضَّمَائِرَ ، وَلَمْ تَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكُونَاتُ ، وَلَا اسْتَبْهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ ، لَهُ الْإِحْاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْغَلْبَةُ عَلَى كُلِّ

را فراهم آورد.

و در آن مکان درختهایی بود که بدستور رسول خدا ﷺ زیر آنجا جاروب شده واز سنگها به شکل منبر استفاده گردید تا آنحضرت بر روی آن رفته و بر همه مشرف باشد. و تمام مسلمین از پیش و روی راه در آن مکان اجتماع کرده و سر تا پا گوش شدند تا پیامبر به بالای منبر رفته و پیام آسمانی و الهی و سخن شیرین خود را آغاز نماید. پس رسول خدا ﷺ پس از حمد و ثنای الهی گفت:

حمد و ستایش درخور پروردگاری است که شریک و نظیری نداشته و بی همتا و یگانه است، و حکومت او سراسر هستی را فرا گرفته، و علم و توجه به او همه موجودات را احاطه نموده است، و همه در پیشگاه قدرت و توانایی او خاضع و خاشعند. و پیوسته محبوب و محمود عالمیان است، خالق آسمانها و زمین و پروردگار روح و ملائکه و جهان هستی، همه و همه غرق احسان و نیکویی و رحمت و فضل بی منتهای اویند، کریم و حلیم و صبور و شکیب و بردبار است، برای انتقام و عذاب گنه کاران شتاب نمی کند، سرائر و ضمائر بندگان بر او پوشیده نمی شود، افکار و نیات و خاطره های مردم پیش او روشن و آشکار

شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا مِثْلُهُ شَيْءٌ، وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءٌ، دَائِمٌ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعَايِنَةٍ، وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلَانِيَةٍ إِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ.

وَأَشْهَدُ بِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذِي يُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلا مُشَاوَرَةٍ مُشِيرٍ، وَلَا مَعَهُ شَرِيكَ فِي تَقْدِيرٍ، وَلَا تَفَاوُتٌ فِي تَدْبِيرٍ، صَوَّرَ مَا أَبْدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكْلُفٍ وَلَا احْتِيَالٍ، أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ، وَبَرَأَهَا فَبَانَتْ، فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَّقَنُ الَّذِي أَحْسَنَ الصَّنِيعَةَ، الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ، وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ، مَالِكُ الْأَمْثَالِكِ، وَمُفْلِكُ الْأَفْلَاكِ، وَمُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، كُلُّ بَحْرٍ لِأَجَلٍ مُسَمًّى، يُكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ، وَيُكْوَرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ حَيِّثَا، قَاصِمٌ كُلَّ جَبَّارٍ غَنِيْدٍ، وَمُهْلِكُ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ.

است، هیچ عجز و کوتاهی و نیاز و ناتوانی بمقام عظمت او راه نیابد، ادراک و عقول مردم از درک و شناخت کنه ذات و صفات کبرایی او عاجز و قاصرند، برپادارنده قسط و عدل است، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز و حکیم است، بالاتر از آن است که چشمها او را دریابند، و او چشمها را دریابد، و اوست لطیف و آگاه به آشکار و نهان، هیچکس با دیدن پی به وصف او نبرد، و نه سرّ و آشکار او را دریابد مگر خود خداوند راهنمایی فرماید.

و شهادت می‌دهم که قدس و پاکی خداوند متعال همه طبقات دهر را پر کرده است. و نور مقدّس او ابدیت را پوشانیده است، خدایی که بی هیچ یار و یاور و شریک و مشاور و تقدیر و امر خود را ایجاد می‌فرماید، آنچه را که بخواهد لباس هستی می‌پوشاند و کوچکترین زحمت و تکلفی در کارهای او در مقام خلق و تکوین کائنات دیده نمی‌شود، کارهای او محکم و منظم و متقن است، کمترین خلل و سستی و جور و تجاوز و ظلمی در او نیست، خداوند کریم است و مهربان، و برگشت همه به سوی او خواهد بود.

و شهادت می‌دهم همه چیز در پیشگاه با عظمت و قدرت او خاضع و متواضعند، خورشید و ماه و ملک همه در تحت تسخیر و نفوذ او هستند، اوراق و صفحات تکوین بدست توانای او پیوسته در تغییر و تبدل بوده، و روز و شب و زندگی و مرگ و فقر و غنی و خوشی و گرفتاری و گرما و سرما و رنگهای گوناگون پدیدار می‌شود، درهم کوبنده هر مخالف و معاندی است، و نابودکننده هر شیطان نافرمان و سرکشی است، عاری از هر

لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ، أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، إِلَهٌ وَاحِدٌ وَرَبُّ
 مَا جَدُّ، يَشَاءُ فَيَقْضِي، وَيُرِيدُ فَيَقْضِي، وَيَعْلَمُ فَيُخْصِي، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَيُفْقِرُ وَيُغْنِي،
 يُضْحِكُ وَيُبْكِي، وَيَمْنَعُ وَيُعْطِي، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
 يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ، مُجِيبُ الدُّعَاءِ
 وَمُجْزِلُ الْعَطَاءِ، مُخْصِي الْأَنْفَاسِ، وَرَبُّ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ، لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلَا يُضْجِرُهُ
 صُرَاخُ الْمُسْتَضْرَحِينَ، وَلَا يُبْرِمُهُ الْخَاحُ الْمَلْحِينَ، الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ وَالْمُوفِقُ لِلْمُفْلِحِينَ
 وَمَوْلَى الْعَالَمِينَ، الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ.

أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ، وَأَوْمِنُ بِهِ وَمِمْلَأُ نِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ،
 أَسْمَعُ أَمْرَهُ، وَأُطِيعُ وَأُبَادِرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ، وَأَسْتَسْلِمُ لِقَضَائِهِ، رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ
 عِقَابِهِ، لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَلَا يُخَافُ جَوْرُهُ، [وَأُقِرُّ لَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ،

حریف و همتایی است، (ضدّ و ندی ندارد) یکتا و یگانه است، تنها بی نیازی است که
 نیازها بدو برند، نزاده و زاده نشده است، و هیچکس مراو را همتا و همانند نبوده و نباشد،
 معبودی واحد و پروردگاری بزرگوار است، هر چه می خواهد اجرا می کند و آنچه اراده
 می کند انجام می دهد، می داند پس به شمار آورد، و می میراند و زنده می کند، و فقر و غنی،
 شادی و حزن، و منع و عطاء، همه و همه بدست با عظمت اوست، پادشاهی ازان اوست،
 نیکیها به دست او، و او بر هر چیزی توانا است.

با افزودن و کاستن شب را در روز درمی آورد و روز را در شب، هیچ معبودی جز او
 نیست، عزیز است و غفار، هو که دعای بندگان اجابت و با سخاوت عطا می کند،
 شمارنده نفسها، و پروردگار جنّ و انس، هیچ چیزی برای او مبهم و پیچیده نیست، و ناله
 دردمندان او را بستوه نیاورد، و پافشاری اصرار کنندگان طاقتش را طاق نکند، حافظ
 صالحان، و توفیق دهنده رستگاران، و آقا و سرور جهانیان است، هو که شایسته شکر
 و حمد همه خلایق است.

حمد و ستایش می کنم او را در همه حال، در حال وسعت و تنگدستی، و در حال
 عافیت و شدت، و ایمان دارم به او و به ملائکه و کتابها و پیغمبران او، مطیع اوامر او بوده و
 در هر چه موجب رضای اوست شتاب می کنم، و از سر میل در اطاعتش و خوف از
 مجازاتش تسلیم حکم و قضای او هستم، چرا که «الله» همان خدایی است که از
 نیرنگش ایمنی نیست و در نهایت عدالت و دادگری است، معترف به بندگی او می باشم،

وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَأُودِّي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ حَذَرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَذْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ .

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي [أَنِّي] إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ ، وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ ، وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ ، فَأَوْحَى إِلَيَّ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عَلِيٍّ - يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ ، وَأَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَهُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضٍ وَأَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي ، وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي ، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

وبه خدائیش شهادت می‌دهم، وهرآنچه وحی شده‌ام را می‌رسانم، تا مبادا مشمول قهر و عذاب و غضب او شوم که در این صورت هیچکس نتواند جلوی اراده او را بگیرد . هیچ معبودی جز او نیست، هو مرا آگاه فرموده که در صورت عدم ابلاغ دستورات او مأموریتم ناقم و ابتر بماند، و نیز خداوند متعال متعهد شده مرا در این تبلیغ محافظت فرماید، زیرا خداوند کفایت کننده‌ای کریم است .

از جانب خداوند به من وحی رسیده است که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده - در باره خلافت علی بن ابی طالب - برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد . ای گروه مردم! شاهد باشید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم، بدانید که جبرئیل در این سفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی مرا مأمور کرده است که در مقابل همگان سفارش او را ابلاغ نموده و بگویم: علی بن ابی طالب برادر و وصی، و خلیفه و امام بعد از من است، و او در نزد من همان جایگاه هارون در نزد موسی را داراست، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود . و او پس از خدا و رسول، ولی و سرپرست شماست و خداوند متعال در این خصوص آیه‌ای بدین مضمون بر من نازل فرموده که: «همانا دوست و سرپرست شما خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات

رَاكِعُونَ». وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ.

وَسَأَلْتُ جَبْرِئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ، لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ، وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ، وَإِدْغَالِ الْآثِمِينَ، وَخُتْلِ الْمُشْتَهَرِّينَ بِالْإِسْلَامِ، الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْنَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَيَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ، وَكَثْرَةِ أَذَاهُمْ لِي غَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى سَمَوْنِي أَذْنًا، وَزَعَمُوا أَنِّي كَذَلِكَ لِكَثْرَةِ مُلَازِمَتِهِ إِتَابِي وَإِقْبَالِي عَلَيْهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ [قُرْآنًا]: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ - عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ - خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» - الْآيَةُ.

وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ، وَأَنْ أُؤَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ، وَأَنْ أُدَلِّ عَلَيْهِمْ لَدَلَّلْتُ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكْرَّمْتُ، وَكُلُّ ذَلِكَ لَا يَرْضِي اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ، ثُمَّ تَلَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عَلِيٍّ «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ

می دهند در حالیکه در رکوعند - مائده: ۵۵». و آن همان علی بن ابی طالب است که نماز پبای داشته و زکات پرداخته در حالت رکوع، و اوست که پیوسته و در همه حال متوجه خداوند بوده و در تمام امور او را در نظر می گیردم. و نیز بدانید که من در ابتدای امر از جبرئیل خواستم مرا از ابلاغ این مطلب به شما معذور بدارد زیرا به این نکته واقف بودم که تعداد اهل نفاق و دغل و دورویی بر پرهیزگاران اتم غالبند، و مسخره کنندگان اسلام را می شناختم، همانها که در کتاب خدا اینگونه وصف شده اند که: چیزی با دهانهایشان می گویند که در دلهایشان نیست، و آنرا [سخنی کوچک و آسان] می پنداشتند و حال آنکه در نزد خداوند، بزرگ و عظیم است، و شدت آزارم را بدانجا رساندند که مرا اذن (سرپا گوش) نامیدند، و دلیل این نامگذاری این بود که می پنداشتند من شنوای هر سخنی می باشم، تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «و از آنان کسانی اند که پیامبر را می آزارند و می گویند: او [سرپا] گوش است - شنوای سخن هر کسی است - بگو: گوش نیکوست برای شما، - یعنی برای کسانی که می پنداشتند او اذن است - به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد - توبه: ۶۱».

و اگر بخواهم می توانم نامهای یکایک آنانرا بشمارم، و خصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر بکنم، ولی بخدا قسم که این کار نه شایسته حال من و نه مورد پسند خداست که جز آنچه وحی شده ام را نگویم، سپس این آیه را خواند: «ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده - در باره علی بن ابی طالب - برسان و اگر این نکنی

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا مُفْتَرِضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ ، وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ وَعَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ ، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ ، وَعَلَى - الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ ، وَعَلَى كُلِّ مُوَحَّدٍ ، ماضٍ حُكْمُهُ ، جَائِزٌ قَوْلُهُ ، نَافِذُ أَمْرُهُ ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ ، وَمَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطَاعَ لَهُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّهُ آخِرُ مَقَامِ أَقْوَمِهِ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ ، فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَاتَّقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَإِلَهُكُمْ ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَلِيُّكُمْ الْقَائِمُ الْخَاطِبُ لَكُمْ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ ، لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ ، وَلَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَمَهُ اللَّهُ ، عَرَّفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ ، وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ ، وَكُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي

پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد.

پس ای گروه مردم بدانید که: خداوند متعال علی بن ابی طالب را بر شما ولی و امام قرار داده، و اطاعت او را به نیکویی بر تمام گروههای مهاجر و انصار و تابعین آنان، و بر حاضر و غائب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و عبد و آزاد و بر هر خداپرست واجب فرموده است، او فرمانش قابل اجرا، و سخنش مقبول، و امرش نافذ است، مخالف او ملعون، و پیرو او مشمول رحمت خداوند است، و هر کس او را تصدیق کند و بدو گوش بسپارد و از او اطاعت کند مشمول غفران خداوند گردد.

ای گروه مردم! اینجا آخرین محلّ گردهمایی و گفتگوی من با شما است، پس امر پروردگارتان را نیک بشنوید و اطاعت کنید و امتثال نمایید، زیرا خداوند مولى و معبود شما است، و پس از او فرستاده‌اش محمد، در برابرتان ایستاده و شما را خطاب می‌کند، و پس از من به امر پروردگار متعال؛ «علی» ولیّ خدا و سرپرست شماست و پس از او تا پایان عمرتان اولاد و ذریّه او مولى و امامند. حلال همان است که خدا فرموده، و حرام همان که ممنوع داشته، حلال و حرام را به من آموخت، و من تمام علوم افاضه شده از خداوند - از قرآن و حلال و حرام - را به علی دادم.

ای گروه مردم! خداوند متعال تمام علوم را بمن عطاء فرمود، و من هم تمام آنها را به

إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ.
 مَعَاشِرَ النَّاسِ: لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلَا تَسْتَكْفُوا مِنْ وَلَايَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي
 يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَنْهَى عَنْهُ، وَلَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ، ثُمَّ إِنَّهُ
 أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ [هُوَ] الَّذِي قَدَى رَسُولَهُ بِنَفْسِهِ، وَ [هُوَ] الَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ-
 اللَّهِ وَلَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ.
 مَعَاشِرَ النَّاسِ: فَضَّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.
 مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَّهَ، وَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ،
 حَتَّى عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ فِيهِ، وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نَكْرًا أَبَدَ الْأَبَدِ، وَدَهْرَ-
 الدُّهُورِ، فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَصِلُوا نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.
 أَيُّهَا النَّاسُ: بِي - وَاللَّهِ - بُشِّرَ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، فَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَهُوَ
 كَافِرٌ كُفَّرَ الْجَاهِلِيَّةَ الْأُولَى، وَمَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُ، وَالشَّكُّ
 فِي ذَلِكَ قُلَّةُ النَّارِ.

علی بن ابی طالب؛ پیشوای پرهیزگاران و امام مبین تعلیم نمودم.
 ای گروه مردم! از علی غافل نشوید و او را ترک نکنید، و از ولایتش خودداری
 نکنید، او راهنمای به حق و راستی و عامل به آن است، باطل و پوچ را نابود و از آن منع
 می‌کند، و در راه خدا از ملامت دیگران متزلزل نمی‌شود، او اولین مؤمن بخدا و رسول و
 فدایی پیامبر است، او در حالی با رسول خدا به عبادت خداوند پرداخت که همه شما
 بت پرست بودید.

ای گروه مردم! علی را بزرگ و محترم شمارید که خداوند او را تفضیل و تکریم
 فرموده است و بدو روی آورید که خداوند او را به این مقام منصوب فرموده است.
 ای گروه مردم! او از جانب خداوند امام و رهبر است، و منکر ولایت او از پذیرش
 و غفران الهی بدور، و بطور قطع و یقین مشمول عذاب الهی و آتش سوزان است.
 از مخالفت با او برحذر باشید و گرنه به آتشی روید که سوخت و هیمة‌اش آدمیان و
 سنگهایند، و برای کافران مهیا شده است.

ای گروه مردم! همه انبیاء و مرسلین گذشته به نبوت من بشارت داده شده‌اند، و من
 خاتم انبیاء و مرسلین، و حجت خدا بر همه اهل آسمان و زمین هستم، پس هرکس در این
 مورد تردید کند همچون کفر دوران جاهلیت کافر است. و هرکس در باره قسمتی از گفتار
 من شک نماید به همه گفتارم تردید نموده است و مستحق آتش خواهد بود.

مَعَاشِرَ النَّاسِ : حَبَانِي اللَّهُ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَتَا مَنَّهُ عَلَيَّ وَإِحْسَانًا مِنْهُ إِلَيَّ ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، لَهُ الْحَمْدُ مِنِّي أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ عَلَى كُلِّ حَالٍ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : فَضِّلُوا عَلَيًّا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ، إِنَّا أَنْزَلْنَا اللَّهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ ، أَلَا إِنَّ جَبْرَتِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ : مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي ، فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ ، وَاتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدُ ثُبُوتِهَا إِنَّ اللَّهَ خَسِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّهُ جَنَّبُ اللَّهِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنَّبِ اللَّهِ» .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ ، وَانْظُرُوا إِلَيْهِ إِلَى مُحْكَمَاتِهِ ، وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِسَيْدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضْدِهِ وَمُغْلِمُكُمْ : أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، وَهُوَ عَلِيٌّ بَنُ -

ای گروه مردم! این فضیلت و نعمتی است که خداوند متعال مرا عطا فرموده، هیچ معبودی جز او نیست، او را پیوسته حمد و سپاس گفته و از انعام و احسان خداوند برای همیشه تشکر می‌کنم.

ای گروه مردم! علی را تفضیل دهید که او پس از من افضل همه مردم است، بوسیله ما است که مردم مشمول نعمت و رحمت خداوند قرار می‌گیرند، و جبرئیل مرا خبر داده است که خداوند متعال می‌فرماید: هر که با علی مخالفت و دشمنی کند ملعون و مغضوب بوده و از رحمت من دور می‌شود. و هر کسی باید بنگرد که برای فردای قیامت چه پیش فرستاده است، و بترسید از اینکه دوباره دچار لغزش شوید که خداوند بدانچه می‌کنید آگاه است.

ای گروه مردم! بدانید که علی بن ابی طالب جنب پروردگار است، و او مصداق این آیه است: «تَاكْسِي نَكْوِيد: دَرِيغَا بَرِ آن كَوْتَاهِي كِه دَرِبَارَةُ خَدَا كَرْدَم - زُمَر: ۵۶» .

ای گروه مردم! درباره قرآن بیاندیشید، و از آیاتش سر در آورید، و همیشه به محکمات آن ناظر باشید، و نباید از آیات متشابه پیروی کنید، و قسم بخدا که کسی نمی‌تواند حقائق و دقائق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است - و همزمان دست علی را گرفته و بالا برد؛ بحدی که زیر بازوی آنحضرت هویدا شد - و من به شما اعلام می‌کنم: «كَسِيكِه مِنْ مَوْلَايْ اَوِيْم عَلِي مَوْلَايْ اَوَاست، و مَوالات او

أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَصِيِّي ، وَمُؤَالَاتُهُ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ ،
فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِيءٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَمُوَافِقٌ لَهُ ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، هُمْ أَمَنَاءُ اللَّهِ
فِي خَلْقِهِ ، وَحُكْمَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ .

أَلَا وَقَدْ أَدَيْتُ ، أَلَا وَقَدْ بَلَّغْتُ ، أَلَا وَقَدْ أَسْمَعْتُ ، أَلَا وَقَدْ أَوْضَحْتُ ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ قَالَ : وَأَنَا قُلْتُ عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا ، وَلَا
تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ .

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ ، وَكَانَ مِنْذُ أَوَّلِ مَا صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ [دَرَجَةَ
دُونَ مَقَامِهِ ، فَبَسَطَ يَدَهُ نَحْوَ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ] ^(۱) وَشَالَ عَلِيًّا حَتَّى صَارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رُكْبَتِهِ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ :

مَعَاشِرَ النَّاسِ : هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَوَصِيِّي ، وَوَاثِي عِلْمِي ، وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي ،
وَعَلَى تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَالِدَاعِي إِلَيْهِ ، وَالْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ ، وَالْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ ،
وَالْمُؤَالِي عَلَى طَاعَتِهِ ، وَالنَّاهِي عَنْ مَعْصِيَتِهِ ، خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ،

از جانب خداوند با عزت و جلال بر من نازل شده است .

ای گروه مردم! علی و اولاد پاکش ثقل اصغرند، و قرآن مجید ثقل اکبر است.
و هر کدام از آند و مؤید و موافق دیگری خواهد بود، و هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا
روزی که در جانب حوض بمن رسند، آنان امانا و حکمای خداوند در روی زمینند .

ای گروه مردم! آگاه باشید، همه و همه آگاه باشید که من تمام این مطالب را ادا نمودم
و ابلاغ کردم و به گوش همه رساندم، همه و همه کلام خدا بود و من از جانب او گفتم، که
بجز برادر من علی بن ابی طالب کسی سزاوار منصب امارت و امامت نیست، و پس از من
کسی را شاید که عنوان امیرالمؤمنین را بجز او به دیگری نسبت دهد .

سپس دست مبارک خود را دراز کرده و از بازوی علی بن ابی طالب علیهما السلام گرفته
و بلند نمود تا آنجا که پاهای آنحضرت در موازات زانوی پیامبر قرار گرفت و فرمود:

ای گروه مردم! این علی است، که برادر و وصی، و حافظ علم من، و جانشینم بر
امت است، او مفسر قرآن و داعی بسوی خدا و عامل به مرضات الهی است، با دشمنان خدا
در جنگ؛ و طرفدار طاعت؛ و نهی کننده از نافرمانی او است، او جانشین پیامبر

وَالْإِمَامُ الْهَادِي، وَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ، أَقُولُ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ بِأَمْرِ رَبِّي، أَقُولُ:

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَالْعَن مَنْ أَنْكَرَهُ وَاعْظَبْ عَلَى مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عَلَيَّ أَنَّ الْإِمَامَةَ بَعْدِي لِعَلِيِّ وَلِيِّكَ عِنْدَ تَبْيَانِي ذَلِكَ، وَنَصْبِي إِيَّاهُ بِمَا أَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِينِهِمْ، وَأَتَمَّمْتَ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِكَ وَرَضِيتَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَقُلْتَ: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ - وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا - أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ!

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ: هَذَا عَلَيٌّ أَنْصَرُكُمْ وَأُخَفِّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ، وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

وامیر مؤمنان و پیشوای هدایتگر است، و با عهد شکنان و ستمکاران و خارج شدگان از حق به اذن و فرمان خدا می جنگد، حال گفتاری بزبان آورم که به امر پروردگارم هر سخنی را تغییر دهد:

پروردگارا، دوستدارانش را دوست بدار، و با دشمنانش عداوت کن، و منکر او را لعن، و به هر که حقش را پایمال کند غضب فرما.

پروردگارا، بنابر همانچه خود فرمودی اعلام داشتم که امامت پس از من برای علی ابن ابی طالب است و او را به این مقام منصوب نمودم، تا شریعت خود را برای بندگان به کمال رسانی، و نعمت خود را بر ایشان تمام کنی، و اسلام را دین آنان بپسندی، که خود در قرآن فرموده ای: «وهرکس که جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است - آل عمران: ۸۵». پروردگارا! تو را به گواهی می گیرم و تو را در این شهادت بس که تبلیغ خود را انجام دادم.

ای گروه مردم! بی شک خداوند دین خود را با امامت او به کمال رساند، پس کسی که از او پیروی نکند و به خلفای پس از او - که همه تا روز قیامت از فرزندان صلبی منند - اقتدا ننماید، کارها و اعمالشان تباه و نابود شود و برای همیشه در آتش بماند، و عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند.

ای گروه مردم! این علی است، که در همه موارد از شما بالاتر است، در یاری

وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ، وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رَضِيَ إِلَّا فِيهِ، وَمَا خَاطَبَ اللَّهُ «الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدَحَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ بِالْجَنَّةِ فِي «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ، وَلَا مُدِخَ بِهَا غَيْرُهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ، وَالْمُجَادِلُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَهُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهَادِي وَالْمُهْدِي، نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ، وَوَصِيِّكُمْ خَيْرُ وَصِيٍّ، وَبَنُوهُ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَنْزِلَ أَقْدَامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ وَهُوَ صَفْوَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّهُ لَا يُبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيٌّ، وَلَا يَتَوَالِي عَلِيًّا إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ، وَفِي عَلِيٍّ وَاللَّهِ نَزَلَتْ سُورَةُ [وَ] الْعَصْرِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» *

رساندن و شایستگی، و نزدیکی و قرب، و عزت در نزد من برتری دارد، و خدا و رسولش از او راضی و خشنودند، و تمام آیات رضایت و خشنودی درباره او نازل شده است، و خداوند تمام خطاب‌های «یا ایها الذین آمنوا» در قرآن را به او آغاز نموده است^(۱)، و تمام آیات مدح در کتاب خدا قرآن کریم درباره او است، و سوره هل اتی برای اوست؛ که اعتراف به بهشت نموده، و جز در شأن او نازل نشده، و هیچکس جز او بواسطه این سوره مدح نشده است.

ای مردم! او کمک‌کار دین خدا، و مدافع رسول است، او تقی، نقی، هادی و مهدی است، پیامبر شما بهترین پیامبران، و وصی او بهترین اوصیا و فرزندانش بهترین جانشینانند.

ای گروه مردم! نسل هر پیامبری از پشت اوست، و نسل من از پشت علی است.

ای گروه مردم! براستی، ابلیس به واسطه حسادت بود که آدم را از بهشت بیرون

فرستاد، پس حسد نورزید که اعمالتان تباه شده و در نهایت منحرف گردید، زیرا تنها

یک خطا موجب شد آدم صفاة الله از بهشت به زمین هبوط نماید، در حالیکه او برگزیده

خداوند بود، تا چه رسد به شما که گروهی عباد الله و گروهی اعداء الله هستید، بدانید که

مبغض علی تیره بخت و دوستدار او تقی و خدا ترس است. و جز اهل ایمان به او اعتماد ندارد،

و قسم بخدا که سوره والعصر درباره علی نازل شده، که: «به نام خدای بخشاینده مهربان» *

وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ خُسْرٍ * إِلَى آخِرِهَا .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رَسُولِي، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْتَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلُ أَنْ نَطْمَسَ وَجُوهَهَا فَتَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : التَّوْرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْلُوكٍ، ثُمَّ فِي عَلِيٍّ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَيَكُلُّ حَقَّ هُوَ لَنَا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقْصِرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : أَنْذِرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ أَفَانُ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ،

سوگند به روزگار [پیروزی حق بر باطل] * که هر آینه آدمی در زیانکاری است * مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند و یکدیگر را به راستی و درستی اندرز دادند و یکدیگر را به شکیبایی سفارش کردند .

ای گروه مردم! نقل قول خداوند نمودم و پیام خود را به شما رساندم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام نیست .

ای گروه مردم! ترس از خدای را چنانکه شایسته ترس از اوست پیشه کنید، و میرید مگر در حالیکه مسلمان باشید .

ای گروه مردم! به خدا و پیامبرش و نوری که با او نازل شده - قرآن - ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو و ناپدید کنیم چگونه که آنها را به پشت سرشان بگردانیم .
ای گروه مردم! نور خداوند در من راه یافته، سپس در علی، و پس از آن در نسل او تا قائم مهدی جاری خواهد بود، مهدی؛ هو که حق خدا و هر حق را می‌گیرد از ماست، زیرا خداوند ما را حجتی بر اهل تقصیر و عناد و خلاف و خیانت و گناه و ستم و خلاصه بر همه جهانیان قرار داده است .

ای گروه مردم! شما را انداز می‌کنم که من فقط پیامبر و رسول خدا هستم، که پیش از او پیامبران و فرستادگان گذشتند، پس اگر من بمیرم یا کشته شوم آیا شما به دوران جاهلیت - پیش از اسلام - برخواهید گشت؟ و هر کس که عقب‌گرد کند هرگز به خدا گزند و زبانی نرساند، و زودا که خدا سپاسگزاران را پاداش دهد .

أَلَا وَإِنَّ عَلِيًّا [هُوَ] الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ: لَا تَمْنُوا عَلَى اللَّهِ إِسْلَامَكُمْ فَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيُعْصِيَكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ
إِنَّهُ لَيَأْمِرُ صَادٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: [إِنَّهُ] سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّهُمْ وَأَنْصَارُهُمْ وَأَشْيَاعُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
وَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ فَلْيَنْتَظِرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ.
قَالَ: فَذَهَبَ عَلَى النَّاسِ - إِلَّا شِرْذِمَةً مِنْهُمْ - أَمْرُ الصَّحِيفَةِ^(۱).

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً [و] وَرَائَتِي فِي عَقْبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَقَدْ بَلَغْتُ مَا
أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ، وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ، وَلَدًا أَوْ لَمْ
يُولَدْ، فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ، وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَسَيَجْعَلُونَهَا مُلْكًا وَاعْتِصَابًا،

بدانید در این سوره علی موصوف بصبر و شکر شده، و پس از او فرزنداناش که از صلب منند.
ای گروه مردم! بواسطه اسلامتان بر خداوند منت مگذارید که مشمول خشم خدا
گردید و شما را عذاب کند زیرا او در کمین گاه است.
ای گروه مردم! پس از درگذشت من پیشوایانی ظهور کنند که شما را به سوی آتش
جهنم می خوانند، و در روز رستاخیز هیچ یاری و کمکی نشوند.
ای گروه مردم! بر راستی که خداوند و من از آنان بیزاریم.
ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخند
و بر راستی بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، پس باید
هر یک از شما در صحیفه اش نظر کند.
راوی حدیث، امام باقر علیّه السلام فرمود: جز گروهی اندک بقیه مردم: ماجرای
صحیفه را فراموش کردند.

ای گروه مردم! من امامت را در ذریه خودم تا روز قیامت باقی گذاشتم، و من هر
آنچه گفتنی بود گفتم و مأموریت را کاملاً به انجام رساندم، تا آنجا که برای هیچکس؛ چه
حاضر و چه غایب، چه آنان که متولد شده اند و چه آیندگان جای عذر و بهانه ای باقی
نماند، پس سفارشات مرا به دیگران ابلاغ کنید، حاضر به غایب، و پدر به فرزند خود تا
روز قیامت برسانند. و امامت را ظالمانه غصب کرده و بصورت سلطنت در خواهند آورد،

أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ وَالْمُغْتَصِبِينَ، وَعِنْدَهَا سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ فَيُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظُ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ يَذَرُكُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُبَيِّنَ الْحَقِيقَةَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَاللَّهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا، وَكَذَلِكَ يُهْلِكُ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ؛ كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى، وَهَذَا عَلَى إِمَامِكُمْ وَوَلِيِّكُمْ، وَهُوَ مَوَاعِيدُ اللَّهِ؛ وَاللَّهُ يَصْدُقُ مَا وَعَدَهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ» ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَنَهَانِي، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ، فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا، وَأَطِيعُوا نَهْيَهُ تَهْتَدُوا، وَأَنْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا، وَصِيرُوا

أَلَا لَعَنَتِ خِدَابِرَ أَنْ دَوَّغَرُوهُیْ كِه اَیْنِ مَقَامِ رَا بَزُورِ سَتَانْدِه وَغَصَبِ نَمُودَنْدِ، اَیْ پَرِیَانِ وَآدَمِیَانِ، زُودَا كِه بِه حَسَابِ شِمَا پَرْدَا زِیْمِ وِیْرِ شِمَا پَارِهَایِ اَز آتَشِ وَ دُودِی - یَا مَسِی گِدَاخْتِه - فَرَسْتَادِه شُود كِه نَتَوَانِیْدِ اَز یَكْدِیْگَرِ دِفَاعِ كَنِیْدِ!

ای گروه مردم! بر راستی خداوند پیوسته شما را غریب می کند تا پاکدلان و خوبان را از بدکرداران جدا نماید، و خداوند شما را از غیب با خبر نمی سازد.

ای گروه مردم! هیچ قریه و شهری را خداوند جز به جهت تکذیبشان نابود نکرد، و همچنین شهرهائیرا که ظلم و ستم در آن رسوخ نماید، ویران و خراب می کند، و این فرد «علی» است که امام و سرپرست شماست، او از وعده های الهی است، و البته خداوند متعال به عهد و وعده های خود عمل خواهد کرد.

ای گروه مردم! بسیاری از گذشتگان شما گمراه شدند، و بهمین خاطر بدست خداوند هلاک شدند، پس پسینیان نیز مشمول آن هلاک گردند، خداوند متعال فرموده: «آیا پیشینیان را هلاک نکرد * سپس پسینیان - مانند کفار مکه - را از پی آنها درآریم * با بزهکاران چنین می کنیم * در آن روز وای بر دروغ انگاران - مرسلات: ۱۶ - ۱۹».

ای گروه مردم! خداوند مرا امر و نهی فرموده، و من نیز علی را، پس او امر و نهی را از پروردگارش دریافته، بنابراین به سخنانش گوش دهید تا سالم بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید، و از نواهیش دست بردارید تا براه راست افتید، و مطابق میل او

إِلَىٰ مُرَادِهِ وَلَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ .

معاشر الناس : أنا صراطُ الله المستقيم الذي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ، ثُمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي ، ثُمَّ وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ، ثُمَّ قَرَأَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» إِلَىٰ آخِرِهَا وَقَالَ : فِي نَزَلَتِ ، وَفِيهِمْ نَزَلَتْ ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ خَصَّتْ ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ . أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمُ أَهْلُ الشَّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَالْحَادُونَ وَهُمْ الْعَادُونَ ، وَإِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا . أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ .

حرکت کنید تا مبادا راههای مختلف شما را از راه او باز داشته و متفرق و پراکنده شوید .
ای گروه مردم! من همان صراط مستقیم و راه راستی هستم که خداوند به شما امر فرموده از آن پیروی کنید .

و بعد از من علی بن ابی طالب ، سپس فرزندان من از صلب او صراط مستقیم اند .
همان پیشوایانی که مردم را به راه حق هدایت می نمایند ، و بدان وسیله دادگری می کنند .
سپس آیات مبارکه سوره حمد را تلاوت نمود : «سپاس و ستایش خدای راست * پروردگار جهانیان * آن بخشناخته مهربان * خداوند و فرمانروای روز پاداش * تو را می پرستیم و بس ، و از تو یاری می خواهیم و بس * ما را به راه راست راه بنمای * راه کسانی که به آنان نعمت دادی - نیکویی کردی - نه راه خشم گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان» ، و اشاره فرمود به اینکه این آیات شریفه در حق من و درباره آنان نازل شده است ، آنان دوستان خداوند ، نه بیمنی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند ، بدانید که بر راستی گروه خدا پیروزند ، بدانید که دشمنان «علی» همان اهل شقاق و نفاقند ، آنان دشمن و مخالف و از حد گذشتگانند ، آنان برادران شیطانند ، همانهایی که برخی شان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می فرستند تا فریب دهند .

بدانید که دوستان آنان در قرآن مذکورند ، آنجا که فرماید : «مردمی را نیابی که به خدای و روز واپسین ایمان آورند در حالیکه با کسانی که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت کرده اند دوستی بدارند ، اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانان باشند ، اینانند که [خداوند] ایمان را در دلهایشان نوشته - پایدار ساخته - است و ایشان را به روحی از نزد خویش نیرومند گردانیده و به بهشتی در آورد که از زیر آنها جویها روان است ، در آنجا جاویدانند ، خدا از آنها خشنود است و ایشان از خدا خشنودند ، ایشانند گروه خدا ؛ آگاه باشید که گروه خدا رستگارانند - مجادله : ۲۲ » .

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ».

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آمِنِينَ، وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ أَنْ: «طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ».

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَصِلُونَ سَعِيرًا.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ لِحَبْلِهِمْ شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ وَلَهَا زَفِيرٌ.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا» الآية.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «كُلَّمَا أَلِيقَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ».

بدانید، دوستان آنان در این آیه نیز مذکورند که فرموده: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند، ایشانند که امنی دارند و آنان راه یافتگانند - انعام: ۸۲».

بدانید، دوستان آنان به سلامت در بهشت درآیند، و ملائکه با سلام به پیشبازشان آیند [وگویند]: «خوش باشید پس به بهشت درآیید [و در آن] جاودانه باشید - زمر: ۳۹».

بدانید، دوستان آنان همان گروهی هستند که خداوند درباره‌اشان فرموده: «به بهشت درآیند و در آن بی حساب روزی داده شوند - غافر: ۴۰».

بدانید، دشمنان آنان به آتش افروخته دوزخ درآیند.

بدانید، دشمنان آنان در حالی که جهنم می‌جوشد، آوازی دلخراش مانند صدای خران از آن بشنوند.

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند: «هرگاه که گروهی [بر جهنم] درآید گروهی همکیش خود را نفرین کند، تا چون همگی در آن به هم رسند گروه پسین (پیروان) درباره‌ی گروه پیشین (رهبران) خود گویند: خداوند! اینان ما را گمراه کردند، پس آنها را دوچندان عذاب آتش بده، خدای فرماید: هرکدام را [عذاب] دوچندان است ولیکن نمی‌دانید - اعراف: ۳۸».

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند که: «هرگاه گروهی در دوزخ افکنده شوند، نگهبانانش [به نکوهش و سرزنش] از آنها پرسند: مگر شما را بیم‌کننده‌ای نیامد؟ * گویند چرا، همانا ما را بیم‌کننده آمد، ولی تکذیب کردیم و گفتیم: خدا هیچ چیز فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید - ملک: ۸ و ۹».

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ: شَتَانٍ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَالْجَنَّةِ، عَدُوْنَا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَوَلِيْنَا مَنْ
مَدَحَهُ اللَّهُ وَأَحَبَّهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: أَلَا وَإِنِّي مُنْذِرٌ وَعَلِيٌّ هَادٍ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ: إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيِّي. أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُمَمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، أَلَا إِنَّهُ
الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ، أَلَا إِنَّهُ الْمُتَنَقِّمُ مِنَ الظَّالِمِينَ، أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْحُصُونِ وَهَادِمُهَا، أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ
كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ، أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِينِ-
اللَّهِ، أَلَا إِنَّهُ الْغَرَّافُ فِي بَحْرِ عَمِيقٍ، أَلَا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، أَلَا
إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ، أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ، أَلَا إِنَّهُ الْخَبِيرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ،
وَالْمُنْبِئُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ، أَلَا إِنَّهُ الْمُقَوِّضُ إِلَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ
بَيْنَ يَدَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً، وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ، وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ، أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ،
وَلَا مُنْصَوِّرَ عَلَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَأَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ.

بدانید، دوستانشان آنانند که از پروردگارشان در نهان می ترسند، آمرزش و مزد بزرگ دارند.
ای گروه مردم! چقدر فاصله زیادی است در میان جهنم و بهشت، دشمنان ما
مشمول ذم و لعن خدایند و دوستانمان مورد مدح و دوستی پروردگارند.
ای گروه مردم! بدانید که من انذار کننده و علی هدایت کننده است،
ای گروه مردم! من نبی و علی وصی است. بدانید که خاتم امامان: قائم مهدی، از ما
است، بدانید که او مسلط و قاهر در دین است. بدانید، او از ستمکاران انتقام خواهد
گرفت. بدانید، او فاتح قلعه ها و شهرها است. بدانید او مشرکان و دشمنان دین را نابود
می کند. بدانید، او خونبهای اولیای خدا را می گیرد، بدانید، او یاری رسان دین خدا
است، بدانید، او از دریای وسیع حقیقت و معرفت می نوشد، بدانید، که او هر کس را به
فراخور حال و استعداد و کردارش مقام و رتبه می دهد، بدانید، او برگزیده و منتخب
خداوند است. بدانید، او وارث علوم [انبیاء] و محیط بر [حقائق] آن است. بدانید، او مخبر
پروردگار و معرف ایمان به او است، بدانید، او صاحب عقل سلیم و ثبات در رأی و عمل
است. بدانید، امور دین الهی به او واگذار می شود، بدانید، که پیامبران گذشته به وجود او
بشارت داده اند. بدانید، او حجّت باقی خدا است و پس از او حجّتی نیست، و حقّ تنها با
اوست، و نور تنها نزد او می باشد. بدانید، او همیشه پیروز است و شکست در او راهی ندارد.
بدانید، او ولیّ خدا در زمین، و حاکم او در میان بندگان، و امین به اسرار و ظواهر خدا است.

مَعَاشِرَ النَّاسِ : قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ ، وَهَذَا عَلَيَّ يَفْهَمُكُمْ بَعْدِي . أَلَا وَإِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ ، وَالْإِقْرَارِ بِهِ ، ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي . أَلَا وَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ ، وَعَلَيَّ قَدْ بَايَعَنِي ، وَأَنَا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» الْآيَةُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : «إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» - الْآيَةُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : حُجُّوا الْبَيْتَ ، فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتٍ إِلَّا اسْتَغْنَوْا ، وَلَا تُخْلَفُوا عَنْهُ إِلَّا افْتَقَرُوا .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَى وَقْتِهِ ذَلِكَ ، فَإِذَا انْقَضَتْ حِجَّتُهُ اسْتَوْنَفَ [عَلَيْهِ] عَمَلُهُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : الْحُجَّاجُ مُعَانُونَ ، وَتَفَقَّاهُمْ مُخْلَفَةٌ ، وَاللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالتَّقْوَى ، وَلَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَإِقْلَاعٍ .

ای گروه مردم! من مطالبی را بیان نموده و به شما فهماندم، و پس از من وظیفه علی بن ابی طالب است. بدانید، پس از پایان خطبه ام شما را دعوت می کنم با من بیعت نموده و با من دست دهید، سپس همه با علی دست داده و بیعت نمایید، «پس هر که پیمان بشکند، بی شک به زیان خود قدم برداشته، و هر که بدانچه بر آن با خدای پیمان بسته است وفا کند پس او را مزدی بزرگ خواهد بود - فتح: ۱۰».

ای گروه مردم! «صفا و مروه از نشانه های خداست، پس هر که قصد حج کند یا عمره گزارد، بر او ناروا و گناه نیست که به گرد آند و بگردد، و هر که کار نیکی به خواست خویش کند خداوند سپاسدار و داناست - بقره: ۱۵۸».

ای گروه مردم! آهنگ خانه کنید [حج را بجا آورید]، هر کس که حج رود ثروتمند شده، و هر فرد با استطاعتی که از آن تخلف کند فقیر و بی چیز شود.

ای گروه مردم! هیچکس در موقف حج نمی ایستد جز آنکه خداوند گناهان گذشته اش را تا آن موقع می آمرزد، و در پایان مراسم حج حساب اعمالش مجدداً آغاز می گردد.

ای گروه مردم! حاجیان در این راه مساعدت شوند، و هزینه هایشان پس داده شود، و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه و ضایع نمی کند.

ای گروه مردم! حج خانه خدا را با رعایت آداب دینی و شرایط لازمه بجای آورید، و بازگشت از آنجا حتماً با توبه خالص و ترک شهوات و تمایلات مادی همراه باشد.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَنْ يُطَالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصِّرُوا أَوْ نَسِيتُمْ، فَعَلِيٌّ وَلِيِّكُمُ، وَمُبَيَّنٌ لَكُمْ الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدِي، وَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ: مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، يُخْبِرُكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ، وَيُبَيِّنُ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهَا وَأَعْرِفَهَا، فَأُمَرُ بِالْحَلَالِ وَأَنْهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَأَمِرْتُ أَنْ أَخَذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفَقَةَ لَكُمْ، بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَمِنْهُ، أُمَّةٌ قَائِمَةٌ، مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ - إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ: [وَأَنَا] كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ، وَكُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ أُبَدِّلْ. أَلَا فَادْكُرُوا ذَلِكَ وَاحْفَظُوهُ وَتَوَاصَوْا بِهِ وَلَا تُبَدِّلُوهُ وَلَا تُغَيِّرُوهُ.

أَلَا وَإِنِّي أَجِدُّ الْقَوْلَ: أَلَا فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأُمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ. أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ: أَنْ تَنْتَهَوْا إِلَى قَوْلِي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ، وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَتَنْهَوْهُ عَنْ مَخَالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنِّي، وَلَا أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٍ

ای گروه مردم! همانگونه که خداوند فرموده نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید، پس چنانچه زمان بر شما دراز گشت و کوتاهی نموده یا فراموش کردید، علی بن ابی طالب پاسخگوی شما می باشد، او سرپرست شما، و پس از من شارحی منصوب از طرف خدا برای شما است، و منتخب الهی از من است و من از اویم.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که به شمار آید و آنها را بشناسم، پس در یک مکان امر به حلال نمودم و از حرام باز داشتم، و بهمین ترتیب از طرف خداوند مأمور شده ام که از شما برای علی بن ابی طالب و امامان پس از او که از من و اویند از شما بیعت بگیرید، آنان تا روز قیامت امام و پیشوایند، و مهدی امت من که به حق داوری می کند از آنان است.

ای گروه مردم! هرآنچه از حلال و حرام که تا امروز برایتان گفتم برای همیشه برقرار و ثابت خواهد بود. و من از آنها برنگشته و هیچ تغییر و تبدیلی در آنها ندادم. پس باید آنها را خوب حفظ کرده و در رعایت آن کوشیده و به یکدیگر سفارش کنید.

بدانید که من بار دیگر شما را به اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کنم. بدانید که در رأس امر به معروف و نهی از منکر این است که سخنانم را در نظر بگیرید و سفارشاتم را رعایت کنید، و به دیگران رسانده و از مخالفت با آنها پرهیز کنید، زیرا آن فرمان خداوند و دستور من است، و هیچ امر بمعروف و نهی از

عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدُهُ ، وَعَرَفْتُكُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَمِنْهُ ،
حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ : « وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ » وَقُلْتُ : « لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهَا » .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : التَّقْوَى التَّقْوَى ، احْذَرُوا السَّاعَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنْ زُلْزَلَتْ
السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ » ، اذْكُرُوا الْمَمَاتَ وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْحَاسِبَةَ - بَيْنَ يَدَيِ رَبِّ الْعَالَمِينَ -
وَالثَّوَابَ وَالْعِقَابَ ، فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أُتِيَ بِ[عَلَيْهَا] وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ نَصِيبٌ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفٍّ وَاحِدَةٍ ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
أَخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمْ الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيِّ بْنِ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنِّي
وَمِنْهُ عَلِيٌّ مَا أَعْلَمْتُكُمْ : أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ ، فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ : « إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ
مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَّغَتْ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ وَأَمْرٍ وَوَلَدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ ، نُبَايَعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا
وَأَنفُسِنَا وَالسِّنِينَ وَأَيْدِينَا ، عَلَى ذَلِكَ نُخَيِّسُ وَنُحْيِي وَنُتِمُّوتُ وَنُتَبِّعُ ، وَلَا نُغَيِّرُ ، وَلَا نُبَدِّلُ وَلَا نَشُكُّ

منکری جز با حضور امام معصوم تحقق نمی یابد .

ای گروه مردم! قرآن معین نموده که امام پس از علی و فرزندان اویند، و من نیز به شما
خبر دادم که آنان از صلب من و اویند، آنجا که فرموده: «وآن را در فرزندان خود سخنی
پاینده کرد - زخرف: ۲۸»، و من نیز گفتم: و تا زمانی که دست بدامن قرآن و عترت باشید
گمراه نخواهید شد .

ای گروه مردم! رعایت تقوا! رعایت تقوا! از روز جزا پروا کنید، همانگونه که
خداوند فرموده: «که زلزله رستاخیز چیزی است بزرگ - حج: ۱». پیوسته و همیشه
مرگ و حساب و میزان و حساب کشتی در برابر پروردگار جهانیان و ثواب و عقاب را به
یاد آورید و متذکر باشید، که هرکس کار نیک آورد پاداش برد، و هرکس که بدی آورد
هیچ نصیبی از بهشت نخواهد داشت .

ای گروه مردم! تعداد شما بیش از آن است که با من دست بیعت دهید، و خداوند مرا
مأمور فرموده تا از شما درباره امارت علی بن ابی طالب و امامان پس از او که همه از صلب
من و اویند اقرار زبانی بگیرم، پس همگی بگویید: «گفته هایت را شنیدیم و به وبه نصب
علی بن ابی طالب و فرزندان صلبی او به امارت مسلمین راضی و فرمانبرداریم ، و با تو در
اینباره با قلبها و جان و زبان و دستهایمان بیعت می کنیم، بر این عهد زندگی می کنیم و
می میریم و برانگیخته خواهیم شد، و نه تغییر و تبدیلی در آن دهیم، و نه هیچ شک

وَلَا تَرْتَابُ، وَلَا تَرْجِعُ عَنْ عَهْدٍ، وَلَا تَنْقُضُ الْمِيثَاقَ، وَتُطِيعُ اللَّهَ وَتُطِيعُكَ وَعَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَدَهُ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صَلْبِهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ «الَّذِينَ قَدْ عَرَفْتَكُمْ مَكَانَهُمَا مِنِّي وَمَحَلَّهُمَا عِنْدِي وَمَنْزِلَتُهُمَا مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدْ أَدَيْتُ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ، وَأَنْتَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَنْتَهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهِمَا عَلِيٌّ وَأَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ».

وَقُولُوا: «أَطَعْنَا اللَّهَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَ، عَهْدًا وَمِيثَاقًا مَا خُوذَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالسِّنَّتِنَا وَمُصَافَقَةِ أَيْدِينَا، مَنْ أَدْرَكَهُمَا بِيَدِهِمْ وَأَقْرَبَهُمَا بِلِسَانِهِ، وَلَا نَبْتَغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَلَا نَرَى مِنْ أَنْفُسِنَا عَنْهُ حَوْلًا أَبَدًا، أَشْهَدُنَا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهٍ شَهِيدٌ، وَكُلُّ مَنْ أَطَاعَ يَمُنْ ظَهَرَ وَاسْتَتَرَ، وَمَلَائِكَةُ اللَّهِ وَجُنُودُهُ وَعَبِيدُهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَهِيدٍ».

مَعَاشِرَ النَّاسِ: مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ «فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»، وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».

وتردیدى در آن کنیم. واز عهد خود باز نگردیم و زیر پیمان خود نزنیم، و تا آخر مطیع خداوند بوده و گوش بفرمان شما و علی امیرالمؤمنین و امامان از نسل تو و صلب علی پس از حسن و حسین خواهیم بود». همان دو شخصیتی که شما را از جایگاهشان در نزد خود باخبر نمودم و از منزلتی که در نزد خدا دارند آگاه ساختم، پس همه آنها را به شما رساندم، و آندو آقا و سرور جوانان بهشتی می باشند، و آندو پس از پدرشان علی؛ امام و پیشوایند، و پیش از علی من پدر آن دو می باشم.

و نیز بگویید: «در تمام مواردی که گفتی خدا را اطاعت می کنیم و گوش بفرمان تو و علی و حسن و حسین و ائمه هستیم، این عهد و پیمانی است که برای امارت مسلمین با قلب و جان و زبانمان نمودیم و با دست بیعت کردیم، هر که آندو را درک نمود با دست و زبان به مقامشان اعتراف نماید. و جویای هیچ تبدیلی در آن نبوده و از جانب خود تا قیامت بجای آن قائل به نیرو و قدرتی نخواهیم بود، خدا را به گواهی گیریم و خدا گواهی بسنده و کافی است، و تو در این موضوع بر ما گواه باشی، و نیز همه مطیعان، و فرشتگان و لشکرها و بندگان خداوند، همه و همه گواهی می دهند، و گواهی خداوند از همه بزرگتر است».

ای گروه مردم! چه می گوئید؟ خداوند از هر صدایی با خبر است و از ضمائر قلوب آگاهی دارد، «پس هر که راه یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می شود - زمر: ۴۱»، و هر که بیعت کند مانند آن است که با خدا بیعت می کند، «دست خدا بالای دستهایشان است - فتح: ۱۰».

مَعَاشِرَ النَّاسِ : فَاتَّقُوا اللَّهَ وَبَايَعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ كَلِمَةً طَيِّبَةً بَاقِيَةً ، يُهْلِكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ وَفَى ، «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» الْآيَةُ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ ، وَسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَقُولُوا : «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» وَقُولُوا : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» - الْآيَةُ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ : إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَقَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ ، فَمَنْ أَتْبَأَكُمْ بِهَا وَعَرَفَهَا فَصَدَّقُوهُ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيًّا وَالْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : السَّابِقُونَ [السَّابِقُونَ] إِلَى مُبَايَعَتِهِ وَمُؤَالَاتِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ ، أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ فِي جَنَابِ النَّعِيمِ .
مَعَاشِرَ النَّاسِ : قُولُوا مَا يُرْضَى اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

ای گروه مردم! از خدا پروا کنید، و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان - که مانند سخن پاکیزه و پایدارند - بیعت کنید، و بدانید خداوند پیمان شکنان را هلاک می کند، و فاداران را مشمول رحمتش قرار می دهد، «پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می شکند - فتح: ۱۰».

ای گروه مردم! همان که به شما گفتم بگوئید، و به علی با کلمه امیرالمؤمنین سلام کنید و بگوئید: «شنیدیم و فرمان بردیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواهیم و بازگشت [ما] به سوی توست - بقره: ۲۸۵»، و بگوئید: «سپاس و ستایش خدای راست که ما را بدین جایگاه راه نمود و اگر خدا ما را راه ننموده بود راه نمی یافتیم - اعراف: ۴۳».

ای گروه مردم! براستی فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند است و آنها را در قرآن نازل فرموده، و از شمار خارج است، پس هر که شما را بدانها خبر داد و آگاه ساخت او را باور نموده و تصدیق کنید.

ای گروه مردم! هر کس خداوند را اطاعت نموده و پیامبر و علی و امامانی که ذکر نمودم فرمان برد براستی به کامیابی و پیروزی بزرگی دست یافته است.

ای گروه مردم! پیشی گیرندگان! پیشی گیرندگان به بیعت و دوستی او و سلام کنندگان به او به کلمه امیرالمؤمنین، آنان رستگارانند، در بهشتهای پر نعمت.

ای گروه مردم! آنچه موجب خشنودی خدا از شماست بگوئید، که اگر شما و همه عالم کافر شوید،

فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَاغْضَبْ عَلَى الْكَافِرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَنَادَاهُ الْقَوْمُ: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا وَأَلْسِنَتِنَا وَأَيْدِينَا، وَتَدَاكُؤَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى عَلِيٍّ. فَصَافَقُوا بِأَيْدِيهِمْ، فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ صَافَقَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْأَوَّلَ وَالثَّانِي وَالثَّالِثَ وَالرَّابِعَ وَالْخَامِسَ وَبَاقِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَبَاقِي النَّاسِ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَقَدَرِ مَنَازِلِهِمْ، إِلَى أَنْ صُلِّيَتِ الْمَغْرِبُ وَالْعَتَمَةُ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَوَصَلُوا الْبَيْعَةَ وَالْمُصَافَقَةَ ثَلَاثًا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّمَا بَايَعَ قَوْمٌ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ». وَصَارَتِ الْمُصَافَقَةُ سُنَّةً وَرِسْمًا، [وَرُبَّمَا] يَسْتَعْمِلُهَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَقٌّ فِيهَا.

وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا فَرَّغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ رُؤِيَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ جَمِيلٌ بَهِيءٌ طَيِّبُ الرَّيْحِ فَقَالَ: تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ [مُحَمَّدًا] كَالْيَوْمِ قَطُّ، [وَ] مَا أَشَدُّ مَا يُوكِّدُ لِابْنِ عَمِّهِ، وَأَنَّهُ يَعْقِدُ عَقْدًا لَا يَحِلُّهُ إِلَّا كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِرَسُولِهِ، وَبِلِ طَوِيلُ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ.

خدا را هیچ گزند و زیانی نرساند، پروردگارا گناهان مؤمنان را ببخشای، و بر کافران غضب نما، و حمد و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.

پس ندا از جماعت برخاست: یا قلب و زبان و دستهایمان فرمان خدا و رسول او را شنیدیم و اطاعت نمودیم، سپس به سوی پیامبر ﷺ و علی هجوم آورده و با زدن دست به دست پیامبر با او بیعت نمودند، و نخست اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی و پس از آنان دیگران بنابر مقام و منزلتشان بیعت کردند. و اینکار تا اقامه نماز مغرب و عشاء که با هم خوانده شد تا سه بار ادامه یافت، و رسول خدا ﷺ در اثنای هر بیعت می فرمود: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر همه مردم برتری داد» و از همینجا زدن دست هنگام بیعت سنت و رسم شد، و چه بسا این سنت را کسی انجام داد که در آن بیعت هیچ حقی نداشت!!

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرموده: وقتی پیامبر این خطبه را به پایان رسانید در میان جماعت مردی خوش سیما و معطر ظاهر شده و گفت: بخدا سوگند هیچوقت محمد را مانند امروز ندیده بودم که تا این اندازه در معرفی پسر عمویش علی بن- ابی طالب و برای تثبیت وصایت و ولایت او اصرار و تأکید و پافشاری نماید، و برآستی جز کافر به خدای عظیم و پیامبرش هیچکس قادر به مخالفت با آن قرارداد نیست، غم و اندوه طولانی و دراز بر کسیکه پیمانش بگسلد!

قال: [وَ] التفت إليه عمر بن الخطاب حين سمع كلامه فأعجبته هيأته، ثم التفت إلى النبي ﷺ وقال: أما سمعت ما قال هذا الرجل، قال كذا وكذا؟ فقال النبي ﷺ: يا عمر أتدري من ذاك الرجل؟ قال: لا، قال: ذلك الروح الأمين جبرئيل، فأياك أن تحمله، فإنك إن فعلت فالله ورَسُولُهُ وملائكته والمؤمنون منك برآء.

«ذِكْرُ تَعْيِينِ الْأُئِمَّةِ الطَّاهِرَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ»

«وَاحتجاجُ الله تعالى بِمَكَانِهِمْ عَلَى كَافَّةِ الْخَلْقِ»

۳۳- روى أبو بصير، عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: قال أبي محمد بن علي لجابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة، متى يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟ فقال له جابر: في أي الأحوال أحببت، فخلا به أبي في بعض الأوقات وقال له: يا جابر! أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام، وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب.

فقال جابر: أشهد بالله أني دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله ﷺ

امام صادق علیه السلام فرمود: عمر بن الخطاب از هیئت و طرز سخن آن شخص شگفت زده گشته و رو به رسول خدا ﷺ کرده عرض نمود: آیا شنیدی آن مرد چه گفت؟ چنین و چنان گفت، پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: خیر، فرمود: او روح الامین جبرئیل بود، پس مبادا ولایت علی را نقض کنی که در اینصورت خداوند و پیامبر و فرشتگان خدا و همه مؤمنان از تو بیزار شوند!

«تَعْيِينُ أئِمَّةِ اطهار پس از پیامبر ﷺ»

«وَاحتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم»

۳۳- أبو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود: پدرم امام باقر به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت تر است که تنها نزد من آیی تا مطلبی را از تو بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که شما بخواهی. پس یکروز با جابر خلوت نموده و فرمودند: درباره لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه عليها السلام دخت گرامی رسول خدا ﷺ دیده ای، و مطالبی که درباره آن برایت فرموده برایم بگو. جابر عرض کرد: خدا را گواه می گیرم [روزی] در زمان رسول خدا ﷺ جهت

فَهَنَّتْهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَيْضَ شِبْهِ نُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، مَا هَذَا اللَّوْحُ فِي يَدِكَ؟ فَقَالَتْ: [يَا جَابِرُ] هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُسَرِّفَنِي بِذَلِكَ. قَالَ جَابِرُ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ.

قَالَ لَهُ عليه السلام: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَمَشَيْتُ مَعَهُ أَبِي عليه السلام حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، وَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ وَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَبَ عَلَيْكَ، فَظَرَّ جَابِرُ فِي نُسْخَتِهِ وَقَرَأَهُ أَبِي، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا. قَالَ جَابِرُ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هُكَذَا رَأَيْتُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَرَسُولِهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَكِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَاءِي، وَأَشْكُرُ نِعْمَائِي، وَلَا تَجْعَدْ آلَائِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَمُذِلُّ الظَّالِمِينَ.

تبریک و تهنیت تولد امام حسین به خدمت مادرت حضرت زهرا علیها السلام رسیده بودم که در دست آنحضرت لوح سبز رنگی دیدم، که گمان کردم از زمرد است، و در آن لوح نوشته‌ای سفید به درخشش نور خورشید بود، عرض نمودم: پدر و مادرم بفدایت ای دخت پیامبر این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خداوند به رسولش اهدا فرموده است و در آن اسامی پدر و شوهر و نیز دو پسر و اسم اوصیای از فرزندانم نوشته شده است، و پدرم آنرا بعنوان مزدگانی به من عطا فرموده، جابر افزود: سپس مادرت آن را به من داد، من آن را خواندم و از آن نسخه‌ای برداشتم نمودم.

امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم به جابر گفت: آنرا بمن نشان می‌دهی؟ عرض کرد: آری. آنگاه پدرم با جابر به منزل او رفت. سپس پدرم صحیفه‌ای از پوست را درآورده و گفت: ای جابر تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر نیز در نسخه‌اش نگریست و پدرم خواند، و هیچ حرفی با حرفی اختلاف نداشت، آنگاه جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من به همین ترتیب در آن لوح، نوشته‌ای دیدم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این نامه‌ای از خداوند عزیز حکیم، برای محمد رسول و نور و سفیر و حاجب و دلیل او است، که روح الامین (جبریل) آنرا از نزد رب العالمین نازل نمود، ای محمد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمت‌هایم را شکر کن، و آنها را انکار مکن، همانا منم الله، که جز من معبودی نیست، منم درهم کوبنده جباران، خوار کننده ستمگران

وَدَيَانُ يَوْمِ الدِّينِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا
 أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.
 ثُمَّ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ
 عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَأَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِيكَ بَعْدَهُ وَبَسْبَطِيكَ: الْحَسَنَ
 وَالْحُسَيْنَ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ عِلْمِي،
 وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، وَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ، وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً،
 وَجَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعَثَرَتِهِ أَثِيبُ وَأَعَاقِبُ:
 أَوْهَمُ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ، وَابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ
 لِعِلْمِي وَالْمُعَدِّنُ لِحِكْمَتِي، سَيِّدُكَ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقُّ
 الْقَوْلِ مِنِّي لَا أَكْرُمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَلَا سُرْنَةَ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ، وَأَنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ
 مُوسَى، وَأَتَبَحْتُ بَعْدَهُ فِتْنَةَ عَمِيَاءُ حِنْدِسَ.

و یاداش دهنده روز جزا، هیچ معبودی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من بندد یا
 از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی نمانیم که هیچکس را عذاب نکرده باشم، پس تنها
 مرا پیرست و فقط بر من توکل کن،
 و اینرا بدان که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه در پایان مأموریتش
 برای او وصی و جانشینی قرار دادم، من تو را بر تمام انبیاء؛ و وصی تو را بر تمام اوصیاء
 فضیلت و برتری دادم، و تو را به دو نوه شیرزاده‌ات گرامی داشتم. پس حسن را پس از
 پایان روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم. و حسین را گنجینه دار و وحی خود نمودم،
 و او را به شهادت گرامی داشتم، او از همه شهدا برتر و مقامش از همه آنان بالاتر است.
 و کلمه تامه‌ام را همراه او و حجّت رسا و بالغه‌ام را نزد او گذاردم، به واسطه عترت او
 ثواب دهم و مجازات کنم.

نخستین فرد از عترت، نامش «علی» است، او سرور عابدان و زینت اولیای گذشته
 من است. سپس پسر او - که نامش همچون جدّ محمود خود - «محمّد» است، او شکافنده
 علم و کانون حکمت من است، و «جعفر» که شک کنندگان درباره او به هلاکت رسند، هر
 که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، وعده حقّ من است که مقام جعفر را گرامی داشته، و
 بواسطه پیروان و یاران و دوستانش خوشحال و مسرورم سازم. و «موسی» که پس از او
 برگزیدم، و پس از او فتنه و آشوبی کور و تاریک واقع شود،

أَلَا إِنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَحُجَّتِي لَا تُخْفَى، وَإِنَّ أَوْلِيَانِي لَا يَشْقَوْنَ.
 أَلَا وَمَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ،
 وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِلِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي.
 أَلَا وَإِنَّ الْمَكْذَبَ بِالثَّامِنِ مُكْذَبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَانِي، عَلِيٌّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ
 أَعْبَاءَ النَّبُوءَةِ، وَأَمْنَحُهُ بِالْاضْطِلَاعِ بِهَا^(۱)، يَقْتُلُهُ عِفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرٍ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا
 الْعَبْدُ الصَّالِحُ [ذَوُ الْقَرْنَيْنِ] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُقَرَّنَ عَيْشُهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ
 وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَوَارِثُ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي، وَمَوْضِعُ سِرِّي، وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، لَا
 يُؤْمِنُ بِهِ عَبْدٌ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ،
 وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لَائِيهِ عَلِيٌّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي، وَالشَّاهِدُ فِي خَلْقِي، وَأَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أَخْرِجْ مِنْهُ

بدانید که رشته فرض و وجوب من پاره نمی شود، و حجّت من پنهان نمی ماند، و دوستان
 من به شقاوت نمی افتند،

بدانید هر کس که یکی از آنان را انکار کند بی شک نعمت مرا انکار نموده، و هر که
 آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. و وای بر دروغ بندگان و منکران
 پس از پایان کار موسی بنده و دوست برگزیده ام،

بدانید هر که هشتمین را تکذیب کند همه اولیایم را تکذیب نموده، «علی» ولی و یاور
 من است، بارهای سنگین نبوت را بردوش او می گذارم و توسط آن به او قدرت و
 توانمندی می دهم و در آخر مرد پلید متکبری او را می کشد. و در شهریکه آن را بنده
 صالح [ذو القرنین] بنا نهاده است؛ در کنار بدترین مخلوق به خاک دفن می شود، فرمان و
 وعده من محقق و ثابت است که: او را به وجود پسر و جانشینش «محمد» خوشحال
 خواهم ساخت، هو که وارث علم من، و کانون حکمت و محل اسرار من است، و او
 حجّت من بر خلقم می باشد، هر بنده ای که به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم
 و شفاعت او را درباره هفتاد تن از خانواده اش - که همگی مستحق عذاب دوزخند قبول
 نمودم - و عاقبت کار فرزندش «علی» را - که دوست و یاور من و گواه در میان خلق
 است و امین و وحی من می باشد - ختم به خیر و سعادت گردانم، از او فرزندی بوجود آورم

۱ - این جمله در کتاب شریف کافی اینگونه آمده: «و امتحنه بالاضطلاع» یعنی: «بوسیله
 انجام دادن آنها امتحانش می کنم»، و گویند که این مطلب اشاره به پذیرش امر سخت و دشوار
 ولایت عهده ای است.

الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِي، وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ (عليه السلام)، ثُمَّ أَكْمِلُ دِينِي بِإِيْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَيِّدُ أَوْلِيَائِي، سَيِّدُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَتَتَّهَدَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَّهَدَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالْدَّيْلَمِ، فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِيلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَرْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةُ وَأَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ نَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَّاكَ فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۳۴- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

به نام «حسن» که مردم را به راه من دعوت می کند و خزانه دار گنجینه علم من است. سپس دینم را توسط پسر او «محمد» که مایه رحمت همه جهانیان است کامل کنم، او برخوردار از کمال موسی، نورانیت عیسی، صبر ایوب بوده و سید و سرور همه اولیای من است، در ایام غیبت او دوستانم ذلیل و خوار می شوند، تا آنجا که سرهای آنان را همچون سرهای ترک و دیلم (کفار) برای هم هدیه می فرستند، آنان را بکشند و بسوزانند، در آن روزگار اولیایم ترسان و وحشت زده اند، و پیوسته زمین از خونشان رنگین شود، و ناله و فغان در میان زنانشان بلند گردد، آری آنان دوستان حقیقی من می باشند، توسط همانان هر فتنه کوری را دفع کنم، و از برکت ایشان هر شبهه و مصیبت و سختی را مرتفع سازم، آنانند که درودها و بخشایشی از پروردگارشان بر آنها است و ایشانند راه یافتگان. عبد الرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر به من گفت: اگر در تمام عمرت فقط همین یک حدیث را شنیده بودی برایت کافی بود، بنابر این آنرا از نا اهلان پنهان دار!

مترجم گوید: از متن حدیث اینگونه فهمیده می شود که وجود مبارک حضرت صادق (علیه السلام) در حین این گفتگو حاضر بوده اند، و با توجه به منابع دیگر همچون کتاب شریف عیون اخبار الرضا (علیه السلام) و کافی و غیبت نعمانی، و تاریخ درگذشت جابر و وفات حضرت صادق (علیه السلام) اینگونه برمی آید که جابر امامان پس از حضرت باقر (علیه السلام) را درک نکرده، و باید احتمال داد که امام صادق (علیه السلام) در زمان وقوع آن گفتگو حاضر نبوده و این مطلب را از پدر خود حضرت باقر (علیه السلام) فقط روایت فرموده اند.

(نقل از زیر نویس استاد غفاری - آید الله تعالی - در ترجمه کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام))
۳۴- از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل است که

قال: قال رسول الله ﷺ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ، عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ عَلِمَ أَنِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي، وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ الْأَطْهَارَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي، أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي، وَأَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي، فَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعَمَتِي، وَجَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَخَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ، وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَإِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَإِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ، وَإِنْ فَرَّ مِنْي دَعَوْتُهُ، وَإِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ، وَإِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ.

وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ الْأَطْهَارَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعَمَتِي، وَصَغَّرَ عَظَمَتِي، وَكَفَّرَ بَأْيَاتِي وَكُتُبِي، إِنْ قَصَدَنِي حَاجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ، وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ، وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُسْتَجِبْ دُعَاءَهُ، وَإِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ، وَذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ.

پیامبر ﷺ گفت: خداوند با عزت و جلال توسط جبرئیل به من فرمود: هر کس که بداند و دریابد که هیچ خدایی جز من نیست (توحید)، و محمد، بنده و رسول من است (نبوت)، و علی، ولی و خلیفه و حجت من است، و امامان پاکیزه از فرزندان او حجت‌های من هستند (امامت) او را به موجب رحمت خود داخل بهشت کرده و به مقتضای عفو و بخشش از آتش دوزخ نجات خواهم داد، و همجواری خود را برایش اختیار کنم، و کرامت و نعمت را برای او لازم و تمام خواهم کرد، و از بندگان مخصوص و برگزیده‌ام قرار دهم، و دعایش را اجابت کرده و درخواستش را عطا می‌کنم، و چون سکوت کند من آغاز کلام نمایم، و اگر بدی کند باز به او ترحم می‌کنم، و اگر از نزد من بگریزد او را بسوی خود می‌خوانم، و چون به سوی من بازگردد او را می‌پذیرم، و اگر درب مرا بکوبد برایش بگشایم. و هر کس به وحدانیت من گواهی ندهد، و یا گواهی به آن دهد ولی به رسالت بنده و رسولم محمد معتقد نباشد، یا آن را قبول کند ولی خلافت علی بن ابی طالب را نپذیرد، یا آن را قبول کند ولی امامت امامان پاکیزه از فرزندان علی را قبول نکند، این چنین فردی نعمت مرا انکار، و جلال را کوچک شمرده، و به کتابها و آیات من کافر شده است. و اگر چنین فردی قصد مرا کند در پیش روی او حجاب گذارم، و چون از من درخواست کند او را محروم نمایم، و اگر مرا بخواند ندایش را نمی‌شنوم، و چون دعا کند او را اجابت نمی‌کنم، و چون به من امید بندد ناامیدش سازم، و اینها همه جزای اعمال اوست که از من به او میرسد، و من کوچکترین ستمی به بندگانم روا نمی‌دارم.

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنِ الْأَيْمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَسَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاضِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ النَّتِّقُ الْجَوَادُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّتِّقُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَاسِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ (صلوات الله عليهم أجمعين) الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

هَؤُلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعِترتي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِهِمْ يُسَبِّحُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا.

۳۵- وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلادَتُهُ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبَسَتْ وَلادَتُهُ، وَلَا يُؤَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاسته و گفت: ای رسول خدا! آن امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیستند؟ فرمود: اول و دم: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی هستند، علی، که آقای عابدان در روزگارش می باشد، سپس محمد بن علی، که شکافنده علم است، و تو ای جابر او را درک خواهی کرد، پس سلام مرا به او برسان. سپس صادق است جعفر بن محمد، بعد کاظم است موسی بن جعفر، سپس رضا است علی ابن موسی، بعد تقی است محمد بن علی، سپس جواد، محمد بن علی، و بعد نقی است علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، و بعد پسرش مهدی و قائم به حق است، هو که مهدی اُمت من، صاحب زمان، محمد بن الحسن [صلوات الله عليهم اجمعين] است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس از آنکه از بیداد و ستم پر شود.

ای جابر این افراد خلفا و اوصیاء و فرزندان و عترت منند، هرکس از آنان اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هرکس به ایشان عصیان ورزد مرا نافرمانی نموده، و هرکس همه آنان؛ یا یکی از ایشان را انکار نماید مرا انکار نموده است، و خداوند به خاطر وجود ایشان آسمانها را از سقوط حفظ می کند، و زمین را از حرکت و لغزش نگه می دارد.

۳۵- از رسول خدا ﷺ نقل است که به حضرت علی علیه السلام فرموده: ای علی! تو را فقط کسی دوست دارد که از لحاظ ولادت ظاهر باشد، و تنها کسی به تو بغض می ورزد که نقصان و خبائی در ولادت او باشد. و جز مؤمن دوستدار تو نیست، و جز کافر با تو دشمنی و مخالفت نمی کند.

فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَدْ عَرَفْنَا عَلَامَةَ خُبْثِ الْوِلَادَةِ وَالْكَافِرِ فِي حَيَاتِكَ يَبْغِضُ عَلِيٌّ وَعَدَاوَتِهِ، فَمَا عَلَامَةُ خُبْثِ الْوِلَادَةِ وَالْكَافِرِ بَعْدَكَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ بِلِسَانِهِ وَأَخْفَى مَكُونَهُ سِرِّيرَتِهِ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُكُمْ بَعْدِي، وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذَا مَضَى فَالْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ابْنَايَ إِمَامَاكُمْ بَعْدَهُ، وَخَلِيفَتَيَّ عَلَيْكُمْ، ثُمَّ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، أَيْمَنُكُمْ وَخُلَفَايَ عَلَيْكُمْ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي، يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلَادَتُهُ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مَنْ خُبِثَتْ وَلَادَتُهُ، وَلَا يُؤَالِيهِمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُعَادِيهِمْ إِلَّا كَافِرٌ، مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي، وَمَنْ جَحَدَنِي فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، لَئِنْ طَاعْتَهُمْ طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، وَمَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِيَّاكَ أَنْ تَجِدَ فِي نَفْسِكَ حَرَجًا يَمَّا قَضَيْتُ فَتَكْفُرَ، فَوَعِزَّةَ رَبِّي مَا أَنَا

در این هنگام عبدالله بن مسعود برخاسته و گفت: ای رسول خدا! نشانه پلیدی ولادت و کفر را در زمان حیات شما فهمیدیم، بفرمایید نشانه پلیدی ولادت و کفر در زمان پس از شما چیست؟ زیرا امکان دارد فردی با تظاهر به ایمان، اعتقاد قلبی خود را پنهان نماید.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابن مسعود! علی بن ابی طالب پس از من امام و پیشوای شما و جانشین من است، و پس از او دو فرزندم حسن و حسین، و به همین ترتیب نه نفر از فرزندان حسین بن علی یکی پس از دیگری امام شما و جانشین من خواهند بود، و نهمین فرزند از اولاد حسین؛ قائم امت من است، که سراسر زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از بیداد و ستم شده است. ایشان را جز پاکیزگان در ولادت دوست نمی دارند، و جز پلیدان در ولادت دشمن نمی دارند، فقط اهل ایمان به آنان علاقه مندند، و تنها کافران با ایشان مخالفت می کنند، هر کس یکی از آنان را انکار کند گویی مرا انکار نموده است، و هر کس مرا انکار نماید مانند این است که خدا را انکار کرده است، زیرا اطاعت نمودن از آنان امتثال امر من، و اطاعت من همچون اطاعت پروردگار متعال است، و نافرمانی کردن آنان همچون عصیان من، و نافرمانی از من همچون معصیت خداوند است.

ای ابن مسعود! مبادا در گفته های من تردید کنی که آن موجب کفر تو گردد. سوگند به عزت خدایم

مُتَكَلِّفٌ وَلَا أَنَا نَاطِقٌ عَنِ الْهَوَىٰ فِي عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ وَلَدِهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ -: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِيَ خُلَفَائِي، وَأَيُّمَّةَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَلَا تُخْلِ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ، إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، لِئَلَّا يُبْطِلَ دِينُكَ وَحُجَّتُكَ وَيَبْنِئَاتُكَ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ، قَدْ جَمَعْتُ لَكُمْ فِي مَقَامِي هَذَا مَا إِنْ فَارَقْتُمُوهُ هَلَكَتُمْ، وَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

وَالْأَخْبَارُ فِي هَذَا الْمَعْنَى مُتَوَاتِرَةٌ لَا تُحْصَى كَثْرَةً، ذَكَرْنَا طَرَفًا مِنْهَا جَلَاءً لِلْأَبْصَارِ وَشِفَاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ، وَهُدًى لِقَوْمٍ يُنْصِفُونَ.

که من در گفته‌هایم هیچ تکلفی ندارم، و از سر هوی و هوس درباره علی و امامان از فرزندان‌شان سخن نگفتم.

سپس دستهای مبارک خود را به آسمان بلند نموده و عرضه داشت: خداوند! هر کس را که جانشینان و پیشوایان امّت را دوست می‌دارد تو نیز او را دوست بدار، و با دشمنانشان دشمن باش. یاری کنندگان‌شان را یاری فرما، و هر که ایشانرا تنها می‌گذارد مخدول و مقهورش دار، و زمین را از وجود یکی از ایشان - که حجت و برهان تو در میان مردمند - خالی مگذار، که ایشان در میان مردم یا ظاهرند و مشهور، و یا در پرده‌اند و پنهان، تا دین تو باطل نگردد و عذر و بهانه‌ای برای مردم باقی نماند.

سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مجلس راه‌های سعادت را به شما نشان دادم که در صورت پیمودن آنها سعادت‌مند و پیروزید، و گرنه خود را هلاک نمایید، و سلام و درود بر کسانی که راه هدایت را برگزیدند.

مؤلف کتاب - رحمه الله - گوید: روایات در این موضوع بسیارند و از شمار خارج، و من تنها به نقل این چند روایت؛ بجهت روشنی قلب و شفای سینه‌های گرفته، و هدایت افراد با انصاف بسنده کردم.

«ذِكْرُ طَرَفٍ مِمَّا جَرَى بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»

«مِنَ اللَّجَاجِ وَالْحِجَاجِ فِي أَمْرِ الْخِلَافَةِ مِنْ قَبْلِ مَنْ اسْتَحَقَّهَا وَمَنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ»

«وَالْإِشَارَةُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ إِنْكَارٍ مَنْ أَنْكَرَ عَلَى مَنْ تَأَمَّرَ عَلَى»

«عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَيْفَ مَنْ كَادَهُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ»

۳۶- عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ عَنْ رِجَالِهِ ثِقَةٍ عَنْ ثِقَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَوَكِّنًا عَلَى الْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغُلَامٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ: «ثُوبَانُ»، وَهِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي أَرَادَ التَّخَلُّفَ عَنْهَا لِثِقَلِهِ ثُمَّ [لَئِنْهُ] حَمَلَ عَلَى نَفْسِهِ ﷺ وَخَرَجَ، فَلَمَّا صَلَّى عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَالَ لِغُلَامِهِ: اجْلِسْ عَلَى الْبَابِ وَلَا تَحْجُبْ أَحَدًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَتَجَلَّاهُ الْعُشِيُّ وَجَاءَتِ الْأَنْصَارُ فَأَحْدَقُوا بِالْبَابِ وَقَالُوا: اسْتَأْذِنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: هُوَ مَغْشِي عَلَيْهِ، وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ، فَجَعَلُوا يَتَكَوَّنُونَ، فَسَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْبُكَاءَ فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالُوا: الْأَنْصَارُ. فَقَالَ: مَنْ هَاهُنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؟ قَالُوا: عَلِيُّ وَالْعَبَّاسُ، فَدَعَاهُمَا وَخَرَجَ مُتَوَكِّنًا عَلَيْهِمَا، فَاسْتَنَدَ إِلَى جَذْعٍ مِنْ أَسَاطِينِ مَسْجِدِهِ.

«گوشه‌ای از حوادث پس از وفات رسول خدا ﷺ از لجاجت وجدال»

«در امر خلافت از هر دو گروه حق و باطل گرفته تا اشاره به عدم»

«پذیرش امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و تمام دسیسه‌ها»

۳۶- از ابوالفضل شیبانی روایت شده که او بسند خود از راویان موثق نقل نموده که: رسول خدا ﷺ در آخرین روزهای زندگی در همان بیماری که موجب وفاتش گردید روزی برای إقامة نماز از منزل خارج شد و بجهت شدت بیماری به فضل بن عباس و غلام خود ثوبان تکیه نمود و به مسجد رفته و نمازی را بجای آورد که قصد تخلف از آن را داشت، و پس از نماز به منزل برگشته و به غلام خود فرمود: هرگاه کسی از انصار برای عیادت من آمد مانع مباش. ناگاه آنحضرت را بیهوشی دست داد، در این هنگام جمعی از انصار در پشت در اجتماع نموده و اجازه ورود می‌خواستند. غلام گفت: حال رسول خدا مساعد نیست، و حالت بیهوشی به او دست داده و محارمش در اطراف او نشسته‌اند، انصار با شنیدن این جواب بی‌اختیار گریستند، و صدای آنها به پیامبر رسید و فرمود: صدای کیست؟ گفتند: انصارند. فرمود: چه کسی از خانواده‌ام اینجا است؟ گفتند: علی و عباس. پس با تکیه بر آندو به مسجد آمده و به ستونی از آن که از درخت خرما بود تکیه داده

- وَكَانَ الْجِدْعُ جَرِيدَ نَخْلٍ - فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَخَطَبَ وَقَالَ فِي كَلَامِهِ:
 مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَفَ تَرْكَةً، وَقَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ
 وَأَهْلَ بَيْتِي، أَلَا فَمَنْ ضَيَّعَهُمْ ضَيَّعَهُ اللَّهُ، أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ كَرِشِي وَعَيْتِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا. وَإِنِّي
 أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ.
 ثُمَّ دَعَا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَقَالَ: سِرْ عَلَيَّ بِرَكَةِ اللَّهِ وَالنَّصْرِ وَالْعَافِيَةِ حَيْثُ أَمَرْتُكَ عَلَيْهِ،
 وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَمَرَهُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ
 الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُغَيِّرَ عَلَى مُوْتَةٍ، وَادٍ فِي فَلَسْطِينَ.
 فَقَالَ لَهُ أُسَامَةُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْذَنُ لِي فِي الْمَقَامِ أَيَّامًا حَتَّى يَشْفِيكَ اللَّهُ
 تَعَالَى، فَإِنِّي مَتَى خَرَجْتُ وَأَنْتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ خَرَجْتُ وَفِي قَلْبِي مِنْكَ قُرْحَةٌ. فَقَالَ: أَنْفِذْ يَا
 أُسَامَةُ لِمَا أَمَرْتُكَ، فَإِنَّ الْقُعُودَ عَنِ الْجِهَادِ لَا يَجِبُ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ.
 قَالَ: قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ النَّاسَ قَدْ طَعَنُوا فِي عَمَلِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَلَّغْنِي
 أَنْتُمْ طَعَنْتُمْ فِي عَمَلِ أُسَامَةَ وَفِي عَمَلِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَأَيُّمُ اللَّهُ أَنَّهُ لَخَلِيقٌ لِلْإِمَارَةِ وَأَنْ أَبَاهُ

وخطبه ای بدین شرح ایراد فرمود:

ای گروه مردم! تا بحال هیچ پیامبری وفات نکرده جز اینکه از خود اثری میان امت
 خود بر جای گذاشته، و من در میان شما دو چیز گرانبها و امی گذارم که عبارتند از: کتاب
 خدا و اهل بیت، بدانید که هرکس آنها را ضایع گزارد خداوند بی پهره اش نماید؛ بدانید که
 گروه انصار همچون اهل و عیال مانند، و من در سایه یاری و محبت آنان بسر می بردم.
 و من همه شما را به رعایت تقوای خداوند و احسان نمودن به انصار توصیه می کنم، افراد
 نیکوکارشان را پذیرا باشید و از بدانشان بگذرید.

سپس اسامه را فرا خوانده و فرمود: همانطور که تو را امیر لشکر نمودم به یاری و
 حفظ پروردگار متعال و بهمراهی همان گروه تحت فرمانت که عمر و ابوبکر و گروهی از
 اصحاب اولیه از آنانند، به سوی مقصد موته حرکت کن.

اسامه گفت: پدر و مادرم بفدایت اگر اجازه بفرمایید تا بازگشت بهبودی شما چند روزی
 توقف کنم، زیرا دوری از شما در این حال و وضعیت موجب اضطراب و پریشانی دلم می گردد؟!
 ولسی پیامبر ﷺ قاطعانه فرمود: همان که گفتم، زیرا کوتاهی از جهاد هزگز جایز نیست.
 باری به گوش رسول خدا رسید که مردم در انتخاب اسامه بعنوان امیر لشکر زبان به طعن او
 گشوده اند، پس فرمود: شنیده ام شما اسامه را در این عمل و پدرش را پیش از او ملامت نموده اید،
 ولی بدانید که اسامه نیز همچون پدرش از هر جهت شایسته ریاست است، و بدانید که او و پدرش

كَانَ خَلِيقًا لَهَا، وَأَنَّهُ وَأَبَاهُ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ فَأَوْصِيكُمْ بِهِ خَيْرًا، فَلَمَّا قُلْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ لَقَدْ قَالَ قَائِلُكُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ .

ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَهُ، وَخَرَجَ أُسَامَةُ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، حَتَّى عَسَكَرَ عَلَى رَأْسِ فَرْسَخٍ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ أُسَامَةَ أَحَدٌ مِمَّنْ أَمَرْتُهُ عَلَيْهِ، فَلَجِقَ النَّاسُ بِهِ، وَكَانَ أَوَّلُ مَنْ سَارَعَ إِلَيْهِ : أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، فَزَلُّوا فِي رُقَاقٍ وَاحِدٍ مَعَ جُمْلَةِ أَهْلِ الْعَسْكَرِ .

قَالَ: وَتَقَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ النَّاسُ يَمْنَنُ لَمْ يَكُنْ فِي بَعْثِ أُسَامَةَ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ أَرْسَالًا، وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ يَوْمَئِذٍ شَاكٍ، فَكَانَ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا انْصَرَفَ إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ يَعُودُهُ .

قَالَ: وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفَتَّ الضُّحَى مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِ أُسَامَةَ إِلَى مُعَسَّكَرِهِ بَيَوْمَيْنِ، فَرَجَعَ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَالْمَدِينَةِ قَدْ رَجَعَتْ بِأَهْلِهَا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى نَاقَةٍ [لَهُ] حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا لَكُمْ تَمُوجُونَ، إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ مَاتَ

از محبوبترین افراد در نزد منند، و شما را دربارهٔ اسامه سفارش به نیکی می‌کنم، پس چنانچه او را ملامت می‌کنید بدانید که گویندهٔ شما هموست که در امارت و ریاست پدرش زید نیز سخن گفت .

سپس رسول خدا بخانهٔ خود بازگشت، و اسامه نیز همان روز از مدینه خارج شده و در یک فرسخی شهر؛ اردوی لشکر را برپا نمود تا همه برسند، در این هنگام منادی رسول خدا ﷺ در مدینه فریاد برآورد که: هیچکس نباید از لشکر اسامه که فرمانده و امیر بر او قرارش دادم تخلف نماید، پس با شنیدن این ندا و تکلیف پیامبر مردم دسته دسته به لشکر اسامه پیوستند، و از اولین افرادی که به این ندا لبیک گفتند ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح بودند که در یک مسیر قرار گرفته و از جمله لشکریان اسامه شدند .

در این هنگام بیماری پیامبر شدت یافت و مردمی که در شهر مانده بودند به عیادت رسول خدا ﷺ رسیده و پس از آنحضرت، سعد بن عبادہ را که او نیز بیمار بود عیادت می‌نمودند. باری عاقبت رسول خدا ﷺ دو روز پس از خروج اسامه در روز دوشنبه به هنگام ظهر دار فانی را به قصد لقای پروردگارش وداع گفت. با انتشار این خبر لشکر اسامه به مدینه بازگشت و شهر مدینه یکباره شور و غوغا شد. در این هنگام ابوبکر سوار بر شترش در مقابل درب مسجد توقف نموده و گفت: ای مردم چرا مضطرب شده‌اید؟! اگر محمد وفات یافته

فَرَبُّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَمُتْ «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا» .

ثُمَّ إِنَّهُ اجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ مُسْرِعَةً إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، وَجَاؤُوا بِهِ إِلَى سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ عُمَرُ أَخْبَرَ بِذَلِكَ أَبَا بَكْرٍ، فَضَيَّا مُسْرِعِينَ إِلَى السَّقِيفَةِ وَمَعَهُمَا أَبُو عُبَيْدَةَ ابْنُ الْجَرَّاحِ، وَفِي السَّقِيفَةِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ يَبْتَهِمُ مَرِيضٌ، فَتَنَازَعُوا الْأَمْرَ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ فِي آخِرِ كَلَامِهِ لِلْأَنْصَارِ: إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ ابْنِ الْجَرَّاحِ أَوْ إِلَى عُمَرَ، وَكِلَاهُمَا قَدْ رَضِيتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَكِلَاهُمَا أَرَاهُمَا لَهُ أَهْلًا.

فَقَالَ عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ: مَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ [وَأَنْتَ أَقْدَمُنَا إِسْلَامًا، وَأَنْتَ صَاحِبُ الْغَارِ وَثَانِي اثْنَيْنِ، فَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ].

فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: نَحْذَرُ أَنْ يَغْلِبَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْ لَيْسَ مِنَّا وَلَا مِنْكُمْ، فَتَجْعَلَ مِنَّا أَمِيرًا وَمِنْكُمْ أَمِيرًا، وَتَرْضَى بِهِ عَلَى أَنَّهُ إِنْ هَلَكَ اخْتَرْنَا آخَرَ مِنَ الْأَنْصَارِ.

پروردگار او که زنده است، «و محمد جز پیامبر و فرستاده‌ای نیست، که پیش از او نیز پیامبران و فرستادگان گذشتند پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا بدوران جاهلیت پیش از اسلام برخواهید گشت؟ و این را بدانید که با عقبگرد هر کدام از شما هرگز بخدا گزند و زیانی نرسد - آل عمران: ۱۴۴».

سپس گروه انصار به نزد سعد بن عبادۀ شتافته و او را به سقیفۀ بنی ساعدۀ آوردند و وعمر نیز پس از آگاهی از این ماجرا و مذاکرۀ با ابوبکر همراه ابوعبیدۀ جرّاح همگی بسوی سقیفۀ آمدند. و در آنجا جماعت بسیاری جمع شده، و سعد بن عبادۀ به علّت بیماری در میانشان بستری بود، و گفتگوی اصلی قوم پیرامون مسألهٔ خلافت و امارت دور می‌زد، و هر کدام سخنی گفتند تا اینکه نوبت به ابوبکر رسید و پس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابوعبیدۀ که سزاوار و اهل این مقامند دعوت می‌کنم، و هر کدامشان را که انتخاب کنید من راضی و موافقم. عمر و ابوعبیدۀ گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تواز هر لحاظ بر ما مقدّمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و یار غار پیامبری، بنابراین تو برای مقام خلافت اولویّت داری.

انصار با شنیدن این سخنان گفتند: باید از اینکه کسی که نه از ما و نه از شماست خلیفه شود برحذر باشیم، بنابراین بهتر است یک نفر از انصار و یک نفر از مهاجرین متصدی امر خلافت شود، و اگر یکی از آن دو درگذشت شخص دیگری را از همان گروه بجای او نصب نماییم.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ - بَعْدَ أَنْ مَدَحَ الْمُهَاجِرِينَ - : وَأَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ يَمُنُّ لَا يُنْكَرُ فَضْلُهُمْ وَلَا نِعْمَتُهُمُ الْعَظِيمَةُ فِي الْإِسْلَامِ، رَضِيَكُمْ اللَّهُ أَنْصَاراً لِدِينِهِ وَكَهْفاً لِرَسُولِهِ، وَجَعَلَ إِلَيْكُمْ مُهَاجِرَتَهُ، وَفِيكُمْ مَحَلُّ أَرْوَاجِهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ بِمَنْزِلَتِكُمْ، فَهُمْ الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ.

فَقَامَ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذَرِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَمْلِكُوا عَلَى أَيْدِيكُمْ، فَإِنَّمَا النَّاسُ فِي فِتْنَتِكُمْ وَظِلَالِكُمْ، وَلَنْ يُجْتَرَى مُجْتَرَى عَلَى خِلَافِكُمْ، وَلَنْ يَصْدُرَ النَّاسُ إِلَّا عَنْ رَأْيِكُمْ. وَأَنْتُمْ عَلَى الْأَنْصَارِ ثُمَّ قَالَ: فَإِنْ أَبَى هَؤُلَاءِ تَأْمِيرَكُمْ عَلَيْهِمْ فَلَسْنَا نَرْضَى بِتَأْمِيرِهِمْ عَلَيْنَا، وَلَا نَقْنَعُ بِدُونِ أَنْ يَكُونَ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْهُمْ أَمِيرٌ.

فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هَيْهَاتَ! لَا يَجْتَمِعُ سَيِّفَانِ فِي غِمْدٍ وَاحِدٍ، أَنَّهُ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ وَتَبَيُّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ، وَلَكِنَّ الْعَرَبَ لَا تَمْنَعُ أَنْ تُؤَلِّيَ أَمْرَهَا مَنْ كَانَتْ النُّبُوَّةُ فِيهِمْ، وَأُولُوا الْأَمْرِ مِنْهُمْ، وَلَنَا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ خَالَفَنَا الْحُجَّةُ الظَّاهِرَةُ، وَالسُّلْطَانُ الْبَيِّنُ، لَمَّا يُتَارَعُنَا [فِي] سُلْطَانِ مُحَمَّدٍ - وَنَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَعَشِيرَتُهُ - إِلَّا مُدِلُّ بِبَاطِلٍ أَوْ مُتَجَانِفٌ

ابوبکر پس از مدح مهاجران گفت: و شما ای گروه انصار فضیلت و شرافتتان در اسلام غیر قابل انکار است: خداوند شما را یاران دین خود و پناه فرستاده‌اش قرار داده، و پیامبر بسوی شما هجرت نموده، و همسران خود را در میان شما قرار داد، و پس از مهاجران ابتدایی هیچکس به مقام شما نمی‌رسد، پس رأی من این است که خلیفه از میان مهاجران و وزیر و پیشکار از انصار انتخاب شود.

در اینجا حباب بن منذر انصاری پیاخاسته و گفت: ای گروه انصار، هرآنچه در دستتان است حفظش کنید، زیرا دیگران فقط در سایه شما بوده و هیچکس جرأت مخالفت شما را ندارد، و همه مردم موافق شمایند؛ و پس از مدح و ثنای انصار افزود: اگر گروه مهاجرین از خلافت شما سر باز زد، ما نیز به امیر بودن آنان رضایت نخواهیم داد، و باید امیری از ما و امیری از آنان انتخاب شود.

در اینجا عُمَرُ پیاخاسته و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف قرار نگیرد. و خلق عرب راضی نخواهند شد که ما شما را به امارت بپذیریم، درحالیکه پیامبرش از قبیله شما نیست، ولی عرب ناگزیر از پذیرش امارت کسی است که «نبوت» در میان آنان بوده، و صاحبان امر نیز از همانها می‌باشند، و این خود برهانی روشن در مقابل مخالفین است، زیرا ما از قبیله پیامبر و عشیره اوئیم، و هرکس که در این موضوع با ما مخالفت کند، یا گواه باطل است و یا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ مُتَوَرِّطٌ فِي الْهَلَكَةِ، مُحِبٌّ لِلْفِتْنَةِ.

فَقَامَ الْحَبَابُ بْنُ الْمُنْذَرِ ثَانِيَةً فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أُمْسِكُوا عَلَيَّ أَيْدِيَكُمْ، وَلَا تَسْمَعُوا مَقَالََةَ هَذَا الْجَاهِلِ وَأَصْحَابِهِ، فَيَذْهَبُوا بِنَصِييبِكُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَإِنْ أَبَوَا أَنْ يَكُونَ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْهُمْ أَمِيرٌ، فَاجْلُوهُمْ عَنْ بِلَادِكُمْ، وَتَوَلَّوْا هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْهِمْ، فَأَنْتُمْ - وَاللَّهِ - أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ، قَدْ دَانَ بِأَسْيَافِكُمْ قَبْلَ هَذَا الْوَقْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَدِينُ بِغَيْرِهَا، وَأَنَا جُذَيْلُهَا الْحَكَّاءُ وَعُذَيْقُهَا الْمُرْجَبُ، وَاللَّهِ لَئِنْ أَحَدُ رَدَّ قَوْلِي لَأُحْطِمَنَّ أَنْفَهُ بِالسَّيْفِ.

قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَلَمَّا كَانَ الْحَبَابُ هُوَ الَّذِي يُجِيبُنِي لَمْ يَكُنْ لِي مَعَهُ كَلَامٌ، وَقَدْ كَانَ جَرَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ مُنَازَعَةٌ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَنَانِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ مُهَاتَرَتِهِ، فَحَلَفْتُ أَنْ لَا أَكَلِمَهُ أَبَدًا.

ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي عُبَيْدَةَ: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، تَكَلَّمْ. فَقَامَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ كَثِيرٍ، ذَكَرَ فِيهِ فَضَائِلَ الْأَنْصَارِ، وَكَانَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ سَيِّدًا مِنْ سَادَاتِ الْأَنْصَارِ، لَمَّا رَأَى اجْتِمَاعَ الْأَنْصَارِ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ لِتَأْمِيرِهِ، حَسَدَهُ وَسَعَى فِي إِفْسَادِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ، وَتَكَلَّمَ

دوستدار فساد، ویا در عین تمایل به فتنه و آشوب خود را بهلاکت اندازد.

پس از آن حباب بن منذر - برای بار دوم - برخاسته و گفت: ای گروه انصار! همان که گفتم، هرچه در دست دارید حفظ کنید، و به سخنان این مرد جاهل و یارانش گوش مدهید که در اینصورت قدرت را از دست شما می‌ربایند، و اگر شراکت در خلافت را نپذیرفتند، آنان را از شهر خود برانید و تولیت امور و تصدی مقام امارت را خود بدست گیرید، سوگند بخدای که شما از اینان به مقام خلافت سزاوارترید، زیرا بواسطه همین شمشیرهای شما بود که گروه بسیاری به دین اسلام پیوستند، و بدانید که منم که با نظراتم به داد مردم می‌رسم و آنان نیز مرا یاری می‌نمایند و هرکس که گفتار مرا رد نماید بخدا سوگند که با شمشیر بینی‌اش را بخاک خواهم مالید.

عمر گفت: وقتی شخصی مانند حباب مرا پاسخ گفت دیگر مرا با او سخنی نیست، و این بجهت آن است که در گذشته مرا با او نزاعی پیش آمد که رسول خدا ما را از سخن گفتن با یکدیگر منع فرموده بود، و از آن زمان من قسم خوردم که دیگر با او صحبت نکنم. سپس عمر به ابو عبیده گفت: تو با او گفتگو کن. او نیز برخاسته و ضمن سخنانی فضائل بسیاری از انصار ذکر نمود. در این هنگام بشیر بن سعد، که بزرگ اوس بود با مشاهده آن اجتماع بر بالین سعد ابن عباده که بزرگ خزرج بود، حسد ورزیده و به قصد فساد و اخلال امر شروع به سخن نموده

فِي ذَلِكَ وَرَضِيَ بِتَأْمِيرِ قُرَيْشٍ وَحَثِّ النَّاسِ كُلِّهِمْ - [و] لَا سِيَّامَ الْأَنْصَارِ - عَلَى الرُّضَا بِمَا يَفْعَلُهُ الْمُهَاجِرُونَ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ شَيْخَانِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَبَايَعُوا أَيْهَمَا شِئْتُمْ .

فَقَالَ عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ: مَا نَتَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكَ، أُمِدِدْ يَدَكَ نُبَايَعُكَ .

فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: وَأَنَا ثَالِثُكُمْ، وَكَانَ سَيِّدَ الْأَوْسِ وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ سَيِّدَ الْخَزْرَجِ،

فَلَمَّا رَأَتْ الْأَوْسُ صَنِيعَ سَيِّدِهَا: «بَشِيرٍ» وَمَا دَعَتْ إِلَيْهِ الْخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ «سَعْدٍ» أَكْبَرُوا عَلَى

أَبِي بَكْرٍ بِالنَّبِيعَةِ وَتَكَاثَرُوا عَلَى ذَلِكَ وَتَزَاهَمُوا، فَجَعَلُوا يَطَّأُونَ سَعْدًا مِنْ شِدْقِ الرَّحْمَةِ وَهُوَ

يَتَنَهُمُ عَلَى فِرَاشِهِ مَرِيضٌ . فَقَالَ: قَتَلْتُمُونِي .

قَالَ عُمَرُ: اقْتُلُوا سَعْدًا قَتَلَهُ اللَّهُ، فَوَثَبَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَأَخَذَ بِلَحْيَةِ عُمَرَ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا

ابْنَ صَهَّالِ [الْحَبَشِيِّ] الْجَبَانَ، الْفَرَارُ فِي الْحُرُوبِ؛ اللَّيْثُ فِي الْمَلَأِ وَالْأَمْنِ، لَوْ حَرَكْتَ مِنْهُ شَعْرَةً

مَا رَجَعْتُ وَفِي وَجْهِكَ وَاضِحَةٌ .

و در ضمن آن به امارت قریش و مهاجرین رضایت داده و همه را بطور عموم، و انصار را خصوصاً بر این امر ترغیب و تحریص نمود .

ابوبکر نیز فرصت را غنیمت شمرده و گفت: عمر و ابوعبیده هر دو از شیوخ و بزرگان قریشند، با هر کدام که خواستید بیعت کنید .

در اینجا عمر و ابوعبیده باهم - خطاب به ابوبکر - گفتند: ما هرگز اینکار را نخواهیم پذیرفت! دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم .

و بشیر بن سعد - هو که سید قبیله اوس و در مقابل هتایش سعد بن عبادہ از قبیله

خزرج بود - برخاسته و گفت: من نیز سومین شما می باشم، پس چون اوسیان کردار

رئیسشان را مشاهده نموده و از طرفی ادعای رقیبیشان سعد از قبیله خزرج را بر خلافت

دریافته بودند همگی بسوی ابوبکر هجوم آورده و با او بیعت نمودند، و شدت ازدحام

برای بیعت بحدی بود که سعد بن عبادہ در بستر بیماری به زحمت افتاده و گفت: مرا کشتید!

عمر گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد! باین سخن فرزند سعد، قیس به

عمر حمله ور شد و ریشش را گرفته و گفت: ای پسر صهّاک حبشی بخدا سوگند که تو در

صحنه نبرد ترسو و فراری بودی، و در جماعت و هنگام امن شیر شجاعی می شوی، اگر

یک موی از بدن پدرم حرکتی کند هنوز بحال نخست بازنگشته صورتت شکافته شود!

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَهْلًا يَا عُمَرُ! مَهْلًا فَإِنَّ الرَّفْقَ أَفْضَلُ.

فَقَالَ سَعْدُ: يَا ابْنَ صَهَابٍ - وَكَانَتْ جَدَّةُ عُمَرَ حَبَشِيَّةً - أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي قُوَّةً عَلَى-
النُّهوضِ لَسَمِعْتُ مِنِّي فِي سِكَكِهَا زَنْبِرًا أَرْعَجَكَ وَأَصْحَابَكَ مِنْهَا، وَلَا لَحَقْتُكُمْ بِقَوْمٍ كُنْتُمْ فِيهِمْ
أَذْنَابًا أَذِلَّةً، تَابِعِينَ غَيْرَ مَتْبُوعِينَ، لَقَدْ اجْتَرَأْتُمَا.

ثُمَّ قَالَ لِلْخَزْرَجِ: احْمِلُونِي مِنْ مَكَانِ الْفِثْنَةِ، فَحَمَلُوهُ فَأَدْخَلُوهُ مَنْزِلَهُ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ
بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَنْ قَدْ بَايَعَ النَّاسُ فَبَايَعَ!.

فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَرْمِيَكُمْ بِكُلِّ سَهْمٍ فِي كِنَانَتِي وَأَخْضِبُ مِنْكُمْ سِنَانَ رُمْحِي
وَأَضْرِبَكُمْ بِسَيْفِي مَا أَقَلَّتْ يَدِي فَأَقَاتِلَكُمْ بِمَنْ تَبْعَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَعَشِيرَتِي ثُمَّ وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ
اجْتَمَعَ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ عَلَيَّ لَمَا بَايَعْتُكُمْ أَيُّهَا الْغَاصِبَانِ، حَتَّى أَعْرِضَ عَلَى رَبِّي وَأَعْلَمَ مَا
حِسَابِي.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ كَلَامُهُ قَالَ عُمَرُ: لَا بُدَّ مِنْ بَيْعَتِهِ. فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنَّهُ قَدْ أَبَى
وَلَجَّ وَلَيْسَ بِبَايِعٍ أَوْ يُقْتَلُ، وَلَيْسَ بِمَقْتُولٍ حَتَّى يُقْتَلَ مَعَهُ الْخَزْرَجُ وَالْأَوْسُ، فَاشْرِكُوهُ

ابوبکر به عمر گفت: آرام باش! آرام باش! که رفق و مدارا رساننده تر و بهتر است.
در اینجا سعد با سخن رشتی به عمر گفت: بخدا سوگند اگر مرا توان برخاستن بود
بی شک همه شما صدای غرش مرا چون شیر در کوچه ها می شنیدید و هر دوی شما را به
همان قبیله ای که در میان شان خوار و ذلیل و تابع و حقیر بودید باز می گردانم! آیا به طائفه
خزرج جرأت پیدا کرده اید؟! سپس به خزرجیان گفت: مرا از این محل فتنه خارج
سازید! قبیله اش نیز وی را به خانه بردند، سپس ابوبکر فردی را نزد سعد فرستاد که:
همه بیعت کرده اند تو نیز بایستی بیعت کنی.

سعد گفت: بخدا سوگند که بیعت نخواهم کرد تا اینکه همه تیرهای کیسه ام را بکار
بندم و نیزه ام را با خونهای شما رنگین سازم و تا دستهایم یاریم می کنند شمشیر بزنم، و با
شما همراه خانواده و یارانم تا خون در رگهایمان جاری است می جنگم، و بخدا قسم که اگر
تمام جن و انس بر من اجتماع کنند؛ هرگز با شما دو غاصب - تا روزیکه قدم به پیشگاه
پروردگار متعال گذارم و از حساب کارم آگاه گردم - بیعت نخواهم کرد.

وقتی این سخن بگوش عمر رسید گفت: لاجرم باید بیعت کند. بشیر بن سعد گفت:
او با این لجبازی و لجاجت دیگر بیعت نخواهد کرد هر چند که کشته شود، و مرگ او برابر
است با کشته شدن تمام افراد قبیله اوس و خزرج! بنابر این او را بحال خودش واگذارید

فَلَيْسَ تَزَكَةُ بِضَائِرٍ. فَقِيلُوا قَوْلُهُ وَتَزَكُوا سَعْدًا.

فَكَانَ سَعْدٌ لَا يُصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَلَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ، وَلَوْ وَجَدَ أَصَوَانًا لَصَالَ بِهِمْ وَلَقَاتَلَهُمْ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ مُدَّةَ وَلَايَةِ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ. ثُمَّ وَلِيَ عُمَرُ فَكَانَ كَذَلِكَ، فَخَشِيَ سَعْدٌ غَائِلَةَ عُمَرَ، فَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ فَمَاتَ بِحُورَانَ فِي وَلَايَةِ عُمَرَ وَلَمْ يُبَايِعْ أَحَدًا. وَكَانَ سَبَبُ مَوْتِهِ أَنْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فِي اللَّيْلِ فَقَتَلَهُ، وَزَعَمُوا أَنَّ الْجَنِّ رَمَوْهُ. وَقِيلَ أَيْضًا أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَلَمَةَ الْأَنْصَارِيَّ تَوَلَّى ذَلِكَ بِجَعْلٍ جَعَلَ لَهُ عَلَيْهِ. وَرُوِيَ أَنَّهُ تَوَلَّى ذَلِكَ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، وَقِيلَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ.

قال: وَبَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَمَنْ حَضَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْغُولٌ بِجَهَازِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا قَرَعَ مِنْ ذَلِكَ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ - مَنْ بَايَعَ أَبَا بَكْرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَايِعْ جَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ - فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَنُو هَاشِمٍ وَمَعَهُمُ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ، وَاجْتَمَعَتْ بَنُو أُمَيَّةَ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَبَنُو زُهْرَةَ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ - عَوْفٍ، فَكَانُوا فِي الْمَسْجِدِ كُلُّهُمْ مُجْتَمِعِينَ، إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَمَعَهُ عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ -

که عدم بیعت او هیچ زیانی دربر نخواهد داشت. پس قول او را پذیرفته و سعد را بحال خود واگذارند.

واز آنروز دیگر سعد در نماز آنان حاضر نمی شد، و به قضا و داوری آنان عمل نمی کرد، و بمحض یافتن پشتوانه و یابوری به آنان حمله می کرد، و به همین منوال دوران خلافت ابوبکر را گذراند تا به ولایت عمر رسید، در این هنگام از شر عمر به هراس افتاده و رهسپار دیار شام شد، و در «حوران» در حالیکه بیعت هیچ خلیفه ای را برگزیده نداشت وفات یافت.

و سبب مرگش تیری بود که شبانه به او اصابت کرد، و برخی از مردم گمان کردند که از جانب جنیان به او تیر زدند، و گفته شده که محمد بن مسلمة انصاری مباشر این سوء قصد بوده، و نیز مغیره بن شعبه و خالد بن ولید نیز متهم به قتل او شده اند.

باری در سقیفه گروهی از انصار و مهاجرین با ابوبکر بیعت نمودند، در حالیکه علی ابن ابی طالب - علیه السلام - سرگرم تجهیز و تکفین رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود و چون از آن فارغ شد همراه جماعت مهاجر و انصار بر آن وجود گرامی نماز خواند و پس از آن رهسپار مسجد شده و جماعت بنی هاشم و زبیر بن عوام پیرامون او نشستند، و بهمین ترتیب بنی امیه در کنار عثمان، و بنی زهره نیز کنار عبدالرحمن بن عوف هر کدام در گوشه ای از مسجد جلوس نمودند، در این موقع ابوبکر همراه عمر و ابوعبیده جراح وارد

الجراح فقالوا: ما لنا نراكم خلقاً شتى؟! قُومُوا فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ وَالنَّاسُ .
فَقَامَ عُمَانُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عُوفٍ وَمَنْ مَعَهُمَا فَبَايَعُوا، وَأَنْصَرَفَ عَلِيٌّ وَبَنُو هَاشِمٍ إِلَى
مَنْزِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُمُ الزُّبَيْرُ .

قال: فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ فِي جَمَاعَةٍ يَمُنُّ بِبَايَعٍ، فِيهِمْ أُسَيْدُ بْنُ الْحَضِيرِ وَسَلَمَةُ بْنُ سَلَامَةَ،
فَأَلْفَوْهُمْ مُجْتَمِعِينَ، فَقَالَ لَهُمْ: بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ بَايَعَهُ النَّاسُ، فَوَثَبَ الزُّبَيْرُ إِلَى سَيْفِهِ فَقَالَ
[لَهُمْ] عُمَرُ: عَلَيْكُمْ بِالْكَذِبِ [الْعُقُورِ] فَاكْفُونَا شَرَّهُ، فَبَادَرَ سَلَمَةُ بْنُ سَلَامَةَ فَأَنْزَعَ السَّيْفَ مِنْ
يَدِهِ فَأَخَذَهُ عُمَرُ فَضْرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَكَسَرَهُ، وَأَخَذُوا مِنْ كَانَ هُنَاكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمَضُوا
بِجَمَاعَتِهِمْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالُوا: بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، فَقَدْ بَايَعَهُ النَّاسُ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ أُبَيِّتُمْ
ذَلِكَ لَنَحَاكِمَنَّكُمْ بِالسَّيْفِ .

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَنُو هَاشِمٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ رَجُلٌ، فَجَعَلَ يُبَايِعُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ يَمُنُّ حَضَرَ إِلَّا عَلِيٌّ
ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ وَأَنْتُمْ أَوْلَى
بِالْبَيْعَةِ لِي، أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرَابَةِ مِنَ الرَّسُولِ، وَتَأْخُذُونَهُ

مسجد شده و گفتند: برای چه پراکنده نشسته اید؟! برخیزید و همه با ابوبکر بیعت کنید،
همانطور که بقیه بیعت کردند. *تأیید کتاب تفسیر علوم اسلامی*
پس عثمان و عبدالرحمن بن عوف برخاسته و بیعت کردند، اما علی بن ابی طالب علیه السلام
از جای برخاسته با بنی هاشم و زبیر بن عوام به خانه رفت.

عمر نیز با گروهی از اطرافیاناش همچون اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه به سوی
منزل حضرت امیر علیه السلام حرکت کرده و خطاب به ایشان گفتند: مانند بقیه با ابوبکر بیعت
کنید! زبیر از کوره در رفته و دست به شمشیر شد که عمر صدا زد که این را بگیرد و
شر او را از ما دفع کنید! سلمه بن سلامه پیش رفته و شمشیر را از دست زبیر گرفته و به
عمر داد، و او نیز شمشیر را بزمین زده و شکست، سپس بنی هاشم را محاصره نمودند و
همگی را در برابر ابوبکر حاضر کرده و گفتند: با ابوبکر بیعت کنید همانطور که همه بیعت
نموده اند، و قسم بخدا که در صورت سرپیچی با شمشیر همه اتان را محاکمه خواهیم نمود!

باری در اثر این سختگیری ها بنی هاشم یکی یکی پیش رفته و با ابوبکر بیعت
نمودند، و تنها علی بن ابی طالب خودداری نموده و فرمود: من از ابوبکر به این مقام
شایسته ترم و شما بهتر است که با من بیعت کنید، مگر شما در مقابل انصار به قرابت پیامبر
تمسک نکرده و از همین راه اولویت خودتان را نسبت به انصار ثابت نکرده، و آنرا محاب

مِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ غَضَبًا، أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلْأَنْصَارِ أَنْكُمْ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُمْ، لِمَكَانِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقَادَةَ وَسَلَّمُوا لَكُمْ الْإِمَارَةَ، وَأَنَا أَسْتَجِبُ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ مَا اسْتَجَبْتُمْ عَلَى الْأَنْصَارِ، أَنَا أَوْلَىٰ بِرَسُولِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا، وَأَنَا وَصِيُّهُ وَوَزِيرُهُ وَمُسْتَوْدِعُ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ، وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ، وَأَحْسَنُكُمْ بِلَاءً فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ، وَأَعَزُّكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ، وَأَعْلَمُكُمْ بِسَعَوَاتِ الْأُمُورِ، وَأَذْرَبُكُمْ لِسَانًا، وَأَثْبَتُكُمْ جَنَانًا، فَعَلَامَ تُنَازِعُونَا هَذَا الْأَمْرَ؟ أَنْصِفُونَا إِنْ كُنْتُمْ تَخَافُونَ اللَّهَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، ثُمَّ اعْرِفُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مَا عَرَفْتُمُ الْأَنْصَارَ لَكُمْ، وَإِلَّا فَبَاؤُوا بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! أَمَا لَكَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ أُسْوَةٌ؟

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلَوْهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَأَبْتَدَرَ الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَبْعَثُنَا لَكُمْ بِحُجَّةٍ عَلَى عَلِيٍّ، وَمَعَازُ اللَّهِ أَنْ نَقُولَ: إِنَّا نُوَازِيهِ فِي الْهِجْرَةِ وَحُسْنِ الْجِهَادِ وَالْحَلِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ !!

نساختید، و آنان نیز تسلیم شده و امر خلافت را امر مشروع شما دانستند و غاصبانه آنرا از ما ستانندید؟! پس من نیز با همان برهان با شما سخن گفته و احتجاج می‌کنم که من نسبت به رسول خدا در حال حیات و ممات از شماها مقرب‌تر و نزدیک‌ترم. من وصی و وزیر اویم، اسرار و علوم او نزد من به ودیعه گذاشته شده، من صدیق اکبر و فاروق اعظم می‌باشم، من نخستین فردی هستم که به رسول خدا ﷺ ایمان آورده و او را تصدیق نمودم، من در کارزار جهاد بیش از همه با مشرکان مبارزه کرده و سپر بلا شدم، من از همه به کتاب خدا و رسولش آگاه‌ترم، من به دین خدا و عواقب امور اعلم و داناترم، زبان من گویاتر و دلم ثابت‌تر و قلبم از آرامش بیشتری برخوردار است، پس دیگر برای چه در مسأله خلافت با من منازعه می‌کنید؟! اگر از خدا می‌ترسید خودتان انصاف بدهید و با همان دلائل که انصار شما را سزاوارتر دیدند شما نیز مرا در نظر بگیرید، و گرنه به ظلم و عدوانی که مرتکب می‌شوید معترف خواهید شد.

عمر گفت: ای علی آیا مایلی که از قوم و عشیره‌ات پیروی کنی؟

حضرت فرمود: خودتان از عشیره و اهل بیتم استفسار کنید که پیروی من از ایشان به چه ترتیب است؟ پس گروهی از بنی هاشم که بیعت نموده بودند پیشدستی کرده و گفتند: قسم بخدا که این بیعت ما هیچگونه سرمشق برای بیعت علی بن ابی طالب نخواهد بود، و معاذ الله که ما خود را در فضائی چون هجرت و جهاد نیکو، و جایگاه او نزد رسول خدا ﷺ مساوی و همتای او بدانیم!!

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايَعَ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا!
 فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْلُبْ حَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ، اشْدُدْ لَهُ الْيَوْمَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ غَدًا، إِذَا وَاللَّهِ لَا أَقْبِلُ قَوْلَكَ وَلَا أَحْفِلُ بِمَقَامِكَ وَلَا أَبَايِعُ.
 فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: مَهْلًا يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا تُشَدُّدُ عَلَيْكَ وَلَا تُكْرَهُكَ.
 فَقَامَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَمٍّ! لَسْنَا نَدْفَعُ قَرَابَتَكَ وَلَا سَابِقَتَكَ وَلَا عِلْمَكَ وَلَا نُضَرَّتْكَ، وَلَكِنَّكَ حَدَّثَ السَّنَّ - وَكَانَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ ثَلَاثُ وَثَلَاثُونَ سَنَةً - وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ مِنْ مَشَائِخِ قَوْمِكَ، وَهُوَ أَحْمَلُ لِثَقْلِ هَذَا الْأَمْرِ، وَقَدْ مَضَى الْأَمْرُ بِمَا فِيهِ فَسَلِّمْ لَهُ، فَإِنَّ عَمْرَكَ اللَّهُ يُسَلِّمُوا هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْكَ، وَلَا يَحْتَلِفُ فِيكَ اثْنَانِ بَعْدَ هَذَا، إِلَّا وَأَنْتَ بِهِ خَلِيقٌ وَلَهُ حَقِيقٌ، وَلَا تَبْعَثِ الْفِتْنَةَ فِي غَيْرِ أَوَانِهَا فَقَدْ عَرَفْتَ مَا فِي قُلُوبِ الْعَرَبِ وَغَيْرِهِمْ عَلَيْكَ!
 فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا مَعْاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، اللَّهُ اللَّهُ!

عمر گفت: هرگز رهايت نخواهيم ساخت تا همچون ديگران يا با ميل و رغبت، و يا از سر زور و اجبار با ابوبكر بيعت كني!
 حضرت فرمود: از سينه اي شير مي دوشي كه تو را از آن سهمي است، و پافشاري امروزت براي بهره فرديت مي باشد، بخدا قسم پس از اين سخن ياوه هرگز كلامت را نخواهم پذيرفت، و با تو همنشين نشوم و بيعت نيز نكنم!
 ابوبكر گفت: اي ابو الحسن آرام بگير، ما تو را به اين كار مجبور نخواهيم كرد و ناخشنودت نسازيم. دراينجا ابو عبیده از جای برخاسته و به آنحضرت گفت: اي پسر عمو! ما هرگز قصد انكار مناقب تو - از قرابت و سابقه و علم گرفته تا نصرت و ياري - را نداريم، ولي علي جان تو جوان هستي - و امام علي عليه السلام در آنوقت سي و سه سال داشت - و ابوبكر پير مرد و فرد پر تجربه اي از ميان قوم توست، و براي تحمل سنگيني امر خلافت تواناتر است، بهتر است خلافت را به او تسليم كني، كه ديگر كار گذشته، و اگر در آينده عمري براي باقى ماند خلافت را به شما واگذار مي كنند، و در آنروز هيچكس با تو مخالفت نخواهد كرد، چرا كه تو شايسته و لايق آن هستي، و نبايد آتش فتنه را شعله ور سازي، زيرا تو خود از مكنون قلب اكثر مردم خبرداري [كه با تو همراه نيستند]!

آنحضرت فرمود: اي گروه مهاجر و انصار، از خدا پروا كنيد! از خدا پروا كنيد!

لَا تَتَّبِعُوا عَهْدَ نَبِيِّكُمْ إِلَيْكُمْ فِي أَمْرِي، وَلَا تَخْرُجُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ دَارِهِ وَقَعْرِ بَيْتِهِ إِلَى دُورِكُمْ وَقَعْرِ بُيُوتِكُمْ، وَلَا تَدْفَعُوا أَهْلَهُ عَنْ حَقِّهِ وَمَقَامِهِ فِي النَّاسِ.

فَوَاللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْجَمْعِ، إِنَّ اللَّهَ قَضَى وَحَكَمَ وَنَبَّيْهُ أَعْلَمُ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، أَمَا كَانَ الْقَارِيءُ مِنْكُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، الْفَقِيهُ فِي دِينِ اللَّهِ، الْمُضْطَلَعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَّةِ؟ وَاللَّهِ أَنَّهُ لَفِينَا لَا فَيْكُمْ، فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَنَزَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْدًا، وَتُفْسِدُوا قَدِيمَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ حَدِيثِكُمْ.

فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيُّ الَّذِي وَطَأَ الْأَمْرَ لِأَبِي بَكْرٍ: وَقَالَتْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ لَوْ كَانَ هَذَا الْكَلَامَ سَمِعْتَهُ مِنْكَ الْأَنْصَارُ قَبْلَ بَيْعَتِهَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا اخْتَلَفَ فِيكَ اثْنَانِ.

فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: يَا هَؤُلَاءِ! أَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسَجًى لَا أُوَارِيهِ وَأَخْرَجُ أَنْزَعَ فِي سُلْطَانِهِ؟ وَاللَّهِ مَا خِفْتُ أَحَدًا يَسْمُو لَهُ وَيُنَازِعُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِيهِ وَيَسْتَحِلُّ مَا اسْتَحَلَّتْهُمُوهُ، وَلَا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ حُجَّةً وَلَا لِقَائِلَ مَقَالًا، فَأَنْشِدُ اللَّهَ

سفارش پیامبرتان را در مورد من فراموش نکنید، و سلطه محمد ﷺ را از خانه و محل خود به منازل و قعر خانه هایتان بیرون مسازید، و اهل حق را از حق و جایگاهی که میان مردم دارند دفع مکنید! اگر حقیقت را پیور علوم اسلامی بخدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده، و پیغمبر او دانایتر است، و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت به تصدی امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او، و خلاصه وارد به امور رعیت در میان شما است؟! بخدا قسم که فقط در میان ماست نه شما، پس، از هوی و هوس پیروی مکنید که در اینصورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته، و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

بشیر بن سعید: همو که زمینه خلافت را برای ابوبکر فراهم ساخته بود با گروهی از انصار گفتند: ای ابوالحسن چنانچه این سخنان تو را انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند هیچکس در گفته تو اختلاف نمی کرد.

حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازه رسول خدا ﷺ را بر زمین گذاشته و بدون توجه به تجهیز و تکفین و دفن او می آمدم و بر سر خلافت منازعه می کردم؟! بخدا قسم که هیچ فکر نمی کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند و در آن با ما اهل بیت منازعه نموده و کار شما را انجام دهد، زیرا رسول خدا در روز عید غدیر خم برای هیچکس جای عذر و بهانه و حرفی باقی نگذاشت، پس شما را قسم می دهم به

رَجُلًا سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَاةً فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَاةٌ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ» أَنْ يَشْهَدَ الْآنَ بِمَا سَمِعَ!!
 قَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: فَشَهِدَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا بِدِرْيَا بِذَلِكَ وَكُنْتُ بِمَنْ سَمِعَ الْقَوْلَ مِنْ رَسُولِ-
 اللَّهِ ﷺ فَكُتِمْتُ الشَّهَادَةَ يَوْمَئِذٍ، فَدَعَا عَلِيٌّ عَلِيًّا فَذَهَبَ بِصَرِي.
 قَالَ: وَكَثُرَ الْكَلَامُ فِي هَذَا الْمَعْنَى وَارْتَفَعَ الصَّوْتُ وَخَشِيَ عُمَرُ أَنْ يُصْغِيَ النَّاسُ إِلَى قَوْلِ
 عَلِيٍّ فَفَسَخَ الْمَجْلِسَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقْلِبُ الْقُلُوبَ، وَلَا تَزَالُ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَرْغَبُ عَنْ قَوْلِ
 الْجَمَاعَةِ!!
 فَأَنْصَرَفُوا يَوْمَهُمْ ذَلِكَ.



خداوند که هرکس در روز غدير حضور داشته و اين فرمايش پيامبر : مَنْ كُنْتُ مُوَلَاةً فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَاةٌ - تا آخر را را شنیده است از جایش برخاسته و هم اکنون شهادت دهد .
 زيد بن ارقم گوید : از میان آنان دوازده نفر از بدریون برخاسته و گواهی دادند ،
 و من نیز از کسانی بودم که آن حدیث را از پيامبر شنیده بودم ولی آنروز کتمان نمودم ،
 و بهمین جهت به نفرین علی بن ابی طالب دو چشمم نابینا گشت .
 باری در آن جلسه اختلاف بالا گرفت و صداها بلند شد ، و عمر از اینکه مردم به
 علی تمایل پیدا کنند به هراس افتاده و مجلس را بهم ریخته و همه را پراکنده نموده و گفت :
 تنها خداست که دلها را برمی گرداند ، ای ابوالحسن تو پیوسته با نظر مردم مخالفت می کنی .
 پس همه در آن روز پراکنده شده و از آن مجلس خارج شدند .

۳۷- وَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ كَانَ أَحَدٌ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَعَلَهُ وَجَلُوسَهُ [فِي] مَجْلِسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، كَانَ الَّذِي أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ الْمُهَاجِرِينَ: خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَكَانَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ، وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، وَبُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ. وَمِنْ الْأَنْصَارِ: أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ تَمِيمٍ، وَسَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَغُثَيْبُ بْنُ أَبِي حَنِيفٍ، وَخُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ، وَأَبِي بْنُ كَعْبٍ، وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ - قَالَ: فَلَمَّا صَعِدَ أَبُو بَكْرٍ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّهُ وَلَنُنْزِلَنَّهُ عَنْ مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: وَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ، إِذَا أَعْنَتُمْ عَلَى

۳۷- از ابان بن تغلب نقل شده که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، از اصحاب رسول خدا ﷺ آیا کسی با عمل ابوبکر و نشستن او در مسند خلافت مخالفت نمود و او را انکار کرد؟ فرمود: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند، از مهاجرین: خالد بن سعید بن العاص^(۱)، که از بنی امیه بود، سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد ابن اسود، و عمار بن یاسر، و بریده اسلمی،

و از انصار: ابوالهیثم بن تميم، و سهل و عثمان پسران حنیف، و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، و ابی بن کعب، و ابویوب انصاری.

باری جریان مخالفت آنان بدین شرح بود که وقتی ابوبکر از منبر پیامبر بالا رفت، اینان با یکدیگر مشورت کرده و گفتند: «او را از منبر رسول خدا پائین آوریم»، و برخی شان گفتند: «ممکن است این کار عاقبت سوء و نتیجه خطرناکی داشته و خود را

۱- در برخی از نسخه ها بجای او «عمرو بن سعید بن العاص» آمده، ولی او در سال سوم هجرت به دنیا آمده و قطعاً نمی توانسته در سقیفه حضور یابد، و اما خالد بن ولید در آن زمان حاکم مین و وفاتش در سال ۱۴ هجری بوده، البته خود مؤلف؛ در ادامه حدیث متذکر خواهد شد که برخی از آن گروه دوازده نفره هنگام بیعت با ابوبکر در مدینه نبوده و بعداً آمدند.

أَنْفُسِكُمْ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، قَالُوا: فَانْطَلِقُوا بِنَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَسْتَشِيرَهُ وَنَسْتَطْلِعَ رَأْيَهُ. فَانْطَلَقَ الْقَوْمُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! تَرَكْتَ حَقًّا أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِكَ، لِأَنَّا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَمِيلُ مَعَ الْحَقِّ كَيْفَمَا مَالَ» وَلَقَدْ هَمَمْنَا أَنْ نَصِيرَ إِلَيْهِ فَنَزَلَهُ عَنْ مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجِئْنَاكَ نَسْتَشِيرُكَ وَنَسْتَطْلِعُ رَأْيَكَ فَمَا تَأْمُرُنَا؟

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَمَا كُنْتُمْ لَهُمْ إِلَّا حَرْبًا، وَلَكِنْ كُنْتُمْ كَالْمِلْحِ فِي الزَّادِ وَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ، وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَأَتَيْتُمُونِي شَاهِرِينَ بِأَسْيَافِكُمْ مُسْتَعِدِّينَ لِلْحَرْبِ وَالْقِتَالِ وَإِذَا لَأَتُونِي فَقَالُوا لِي: بَايَعُ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَلَا بَدَّ لِي مِنْ أَنْ أَدْفَعَ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِي، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوْعَزَ إِلَيَّ قَبْلَ وَفَاتِهِ وَقَالَ لِي: «يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي تَنْقُضُ فِيكَ عَهْدِي وَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَإِنَّ الْأُمَّةَ الْهَادِيَةَ مِنْ بَعْدِي كَهَارُونَ

بزحمت اندازید، خداوند می فرماید: «خود را با دست خویش به هلاکت میفکنید - بقره: ۱۹۵» بهتر این است که همگی نزد امیرالمؤمنین رفته و با او مشورت کنیم و رأی و نظر او را بپذیریم. پس همگی بعد از پذیرش این نظر به خدمت امام علی علیه السلام رسیده و گفتند: ای امیرالمؤمنین چگونه حق را که تو سزاوارتر به آن بودی رها کردی؟ زیرا ما خود از رسول خدا ﷺ شنیدیم که فرمود: «علی با حق است و حق همراه علی است، و او پیوسته با حق سیر می کند؛ به هر سویی که میل کند». ما می خواستیم به مجلس ابوبکر رفته و او را از منبر رسول خدا ﷺ به پایین کشیم، ولی نزد شما آمدیم تا ببینیم شما چه می فرمایید.

حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که اگر این کار را کرده بودید راهی جز جنگ نداشتید، حال اینکه شما در تعداد و جمعیت همچون نمک در غذا، و از نظر دوام مانند سرمه چشم هستید، و قسم بخدا که اگر چنین نموده بودید دیگر آنان برای من جای هیچ حرفی باقی نگذاشته و با شمشیرهای برهنه و آماده جنگ نزد من آمده و می گفتند: یا بیعت کن یا تن به مرگ بسپار! و دیگر من هیچ چاره ای جز تسلیم و موافقت نداشتم. و این باز می گردد به نصیحت پیامبر - پیش از وفات - به من که: «این امت در آینده با تو حيله و غدر نموده و سفارش مرا در باره ات زیر پا می نهند، و این را بدان که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، و پس از من: امت هدایت شده در مثل مانند هارون

وَمَنِ اتَّبَعَهُ، وَالْأُمَّةُ الضَّالَّةُ مِنْ بَعْدِي كَالسَّامِرِيِّ وَمَنِ اتَّبَعَهُ».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِذَا وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا كَفَّ يَدَكَ وَاحْتَقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَلْحَقَ بِي مَظْلُومًا». فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اشْتَغَلْتُ بِغُسْلِهِ وَتَكْفِينِهِ وَالْفِرَاقَ مِنْ شَأْنِهِ، ثُمَّ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي يَمِينًا أَنْ لَا أُرْتَدِي بِرَدَائِهِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَقَعَلْتُ، ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَابْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَذُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ، فَنَاشَدْتُهُمْ حَتَّى وَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي، فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٌ: سَلْمَانُ، وَعِمَارٌ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَالْمِقْدَادُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - وَلَقَدْ رَاوَدْتُ فِي ذَلِكَ بَقِيَّةَ أَهْلِ بَيْتِي، فَأَبَوْا عَلَيَّ إِلَّا السُّكُوتَ لِمَا عَلِمُوا مِنْ زِعَارَةِ صُدُورِ الْقَوْمِ وَبُغْضِهِمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ﷺ، فَأَنْطَلَقُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِلَى الرَّجُلِ فَعَرَّفُوهُ مَا سَمِعْتُمْ مِنْ قَوْلِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ ﷺ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَوْكَدَ لِلْحُجَّةِ، وَأَبْلَغَ فِي قَطْعِ الْعُذْرِ وَأَبْعَدَ لَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَرَدُوا عَلَيْهِ.

وشیعیان او، و امت گمراه نیز همچون سامری واتباع او خواهند بود،

عرض کردم: برای آنروز چه سفارشی به من دارید؟ فرمود: اگر یار و یاورى یافتی جهاد کن، ودر غیر اینصورت دست بردار و خون خود مریز تا در نهایت مظلومانه نزد من آیی. من نیز پس از وفات پیامبر ﷺ سرگرم غسل و تکفین شدم تا اینکه کار تمام شد، ودر جریان اختلاف امت بر خود عهد و پیمان بستم تا زمانیکه قرآن را جمع آورى نکردم بهیچوجهی عباء بر دوش نگیرم و همین کردم، سپس دست فاطمه و حسن و حسین را گرفته به درب منازل اصحاب بدر و خوش سابقه برده ودر باره حَقِّ آنان را قسم دادم وایشان را دعوت به یاریم نمودم، ولى هیچکس جوابم نداد مگر چهار نفر: سلمان، وعمار، و ابوذر، و مقداد، و من با بقیة خانواده ام نیز مراوده نمودم ولى آنان تنها مرا دعوت به سکوت نمودند، زیرا از کینه این مردم نسبت به خدا و رسول و خانواده پیامبر اکرم باخبر بودند. پس راه این است که همگی نزد ابوبکر رفته و آنچه از من درباره فرمایش پیامبرتان شنیدید بازگوید که این کار موجب تأکید بیشتر حجت، و قطع عذر رساتر، و آنان را هنگام ورود به پیامبر از آنحضرت دورتر مى سازد.

فَسَارَ الْقَوْمُ حَتَّى أَحْدَقُوا بِمَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَكَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - فَلَمَّا صَعِدَ أَبُو بَكْرٍ الْمِنْبَرَ قَالَ الْمُهَاجِرُونَ لِلْأَنْصَارِ: تَقَدَّمُوا وَتَكَلَّمُوا! فَقَالَ الْأَنْصَارُ لِلْمُهَاجِرِينَ: بَلْ أَنْتُمْ تَقَدَّمُوا وَتَكَلَّمُوا! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَدَأَ لَكُمْ فِي الْكِتَابِ إِذْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ».

قال أبان: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ الْعَامَّةَ لَا تَقْرَأُ كَمَا عِنْدَكَ. فَقَالَ: وَكَيْفَ تَقْرَأُ يَا أَبَانُ؟ قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهَا تَقْرَأُ: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ «عَلَى النَّبِيِّ» وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، قَالَ: وَيْلَهُمْ وَأَيُّ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْهُ، إِنَّمَا تَابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ، فَأَوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ بِهِ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ ثُمَّ بَاقِيَ الْمُهَاجِرِينَ ثُمَّ [مِنْ] بَعْدِهِمُ الْأَنْصَارُ. وَرَوَى أَنَّهُمْ كَانُوا غُيَّبًا عَنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَدِمُوا وَقَدْ تَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَعْلَامُ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

(۱) فَقَامَ إِلَيْهِ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ

پس آن گروه با شنیدن فرمایشات امیرالمؤمنین علی (ع) به سوی مسجد رفته و اطراف منبر حلقه زدند، و آنروز جمعه بود، و وقتی ابوبکر به بالای منبر رفت مهاجرین به انصار تعارف به آغاز سخن نمودند، ولی انصار گفتند: اولویت با شماست، همچنانکه خداوند در این آیه شما را مقدم داشته که: «لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين والأنصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة - التوبة: ۱۱۷».

أبان از امام صادق (ع) پرسید: ای زاده رسول خدا! مردم این آیه را اینگونه قرائت می کنند: لقد تاب الله «على النبي» والمهاجرين والأنصار. امام فرمود: وای بحالشان! [با این قرائت] چه گناهی برای پیامبر بود که خداوند توبه آنحضرت را بپذیرد؟! بلکه پذیرش توبه از جانب خداوند بوسیله پیامبر بر امت بود.

و نقل شده که آن گروه زمان وفات پیامبر ﷺ غایب بودند، و هنگامی سر رسیدند که ابوبکر خلیفه شده بود، و ایشان در آنروزگار از سرشناسان مسجد النبی بودند.

(۱) پس خالد بن سعید برخاسته و ابتداء به سخن نموده و گفت: ای ابوبکر از خدا بترس،

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ - وَنَحْنُ مُحْتَوِشُوهُ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ حِينَ فَتَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بَابَ النَّصْرِ وَقَدْ قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ عِدَّةً مِنْ صَنَادِيدِ رِجَالِهِمْ وَأُولَى الْبَأْسِ وَالنَّجْدَةِ مِنْهُمْ :-

یا معاشر المهاجرین و الانصار، انی موصیکم بوصیة فاحفظوها و [انی] مودعکم امرأ فاحفظوها، ألا إنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُكُمْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، بِذَلِكَ أَوْصَانِي رَبِّي، أَلَا وَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَحْفَظُوا فِيهِ وَصِيَّتِي وَتُوازِرُوهُ وَتَنْصُرُوهُ اخْتَلَفْتُمْ فِي أَحْكَامِكُمْ وَاضْطَرَبَ عَلَيْكُمْ أَمْرُ دِينِكُمْ وَوَلَيْتُكُمْ شَرَارُكُمْ، أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُمُ الْوَارِثُونَ لِأُمْرِي وَالْعَالَمُونَ بِأَمْرِ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، اللَّهُمَّ مَنْ أَطَاعَهُمْ مِنْ أُمَّتِي وَحَفِظَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَاحْشُرْهُمْ فِي زُمْرَتِي، وَاجْعَلْ لَهُمْ نَصِيباً مِنْ مُرَافَقَتِي، يُدْرِكُونَ بِهِ نُورَ الْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ وَمَنْ أَسَاءَ خِلَافَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَاحْشُرْهُمْ الْجَنَّةَ الَّتِي عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ .
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: اسْكُتْ يَا خَالِدُ، فَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْمَشُورَةِ وَلَا يَمُنُّ بِقَتْلِي بِرَأْيِهِ.

تو خود می دانی درست شود که رسول خدا ﷺ آن زمان که بنی قریظه شکست خوردند، و ما همگی خدمت پیامبر بودیم، و علی بن ابی طالب در آن جنگ بسیاری از شجاعان و دلیران دشمن را به هلاکت رسانید، و رسول اکرم ﷺ در همان روز فرمود: یا گروه مهاجر و انصار! من شما را سفارشی می کنم که باید در حفظ آن مراقبت نمایید. آگاه باشید که علی بن ابی طالب پس از من امیر و خلیفه بر شماست، و خدای متعال مرا به این امر سفارش فرموده، و این را بدانید که اگر این وصیتم را پشت گوش انداخته و دریاری و همراهیش کوتاهی نمایید، در احکام الهی دچار اختلاف و تشتت شده و امور دینتان متزلزل و مختل خواهد گشت، و افراد بد و شرور بر شما حاکم خواهند شد، و این را بدانید که پس از من تنها اهل بیت من وارث و جانشینان امر من می باشند، و آنان به امور مردم از همه عارف ترند. خداوندا! هر که از آنان اطاعت و پیروی نموده و سفارش مرا درباره اشان رعایت کردند با من محشور فرما، و او را از همنشینی من که موجب درک نور آخرت است بهره مند ساز! خداوندا! هر که آن حقوق را ضایع نماید او را از بهشتی که وسعتش همچون آسمانها و زمین است محروم نما!

عمر بن خطاب گفت: ساکت شو خالد! تونه در خور مشورتی و نه صلاحیت رأی و نظر داری!

فَقَالَ لَهُ خَالِدٌ: بَلِ اشْكُتُ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَابِ، فَإِنَّكَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ غَيْرِكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتَ قُرَيْشُ أَنَّكَ مِنَ الْأُمَمِ حَسَباً وَأَدْنَاهَا مَنْصَباً، وَأَخْسَهَا قَدْرًا وَأَحْمَلَهَا ذِكْرًا وَأَقْلَاهَا غِنَاءً عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنْتَ لَجَبَانٌ فِي الْحُرُوبِ [وَأَخْبِيلُ بِأَمَالِ لَيْمِ الْعُنْصَرِ، مَا لَكَ فِي قُرَيْشٍ مِنْ فَخْرٍ وَلَا فِي الْحُرُوبِ مِنْ ذِكْرٍ، وَأَنْتَ فِي هَذَا الْأَمْرِ بِمُزَكَّةِ الشَّيْطَانِ «إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ]، [قَالَ:] فَأَبْلَسَ عُمَرُ وَجَلَسَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ.

(۲) ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ عليه السلام وَقَالَ: «كَرْدِيدٌ وَنَكَرْدِيدٌ» أَيُّ فَعَلْتُمْ وَلَمْ تَفْعَلُوا، وَكَانَ قَدْ امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ قَبْلَ ذَلِكَ حَتَّى وُجِئَ عَنْقُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! إِلَى مَنْ تَسْتَدُ أَمْرَكَ إِذَا نَزَلَ بِكَ مَا لَا تَعْرِفُهُ؟ وَإِلَى مَنْ تَفَرَّعُ إِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُهُ؟ وَمَا عُدُّوكَ فِي التَّقَدُّمِ عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَأَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله.

خالد گفت: خودت ساکت شوی و مرا توازن زبان دیگری سخن می گویی، و بخدا سوگوند که قبیله قریش نیک می داند که تو میانشان در حسب از همه پست تر، و در منصب پایین تر، و در قدر و منزلت کمتر، و از همه بی نام و نشان تر، و به خدا و رسولش بی نیاز تر، و در میدان کارزار ترسوتری، و در اتفاق بخیلی، و ذاتاً لثیمی، و در میان قریش عاری از هر فخر و مباهاتی، و در روز جنگ هیچ نامی از تو نیست، و تو در این قضیه مصداق واقعی شیطانی «آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای، پروردگار جهانیان، می ترسیم» * پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، و این است کیفر ستمکاران - حشر: ۱۶ - ۱۷. با سخنان او عمر مجاب و مایوس از رحمت الهی شده و عمرو بن سعید بجای خود نشست.

(۲) سپس سلمان فارسی برخاسته و به زبان فارسی گفت: «کرديد و نکرديد» - و او پیشتر نیز از این بیعت سرباز زده و بهمان جهت مورد ضرب و شتم واقع شده بود - ای ابوبکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد، و چون از جواب پرسشی درمانده شوی به که پناه می بری، و در تقدّم بر کسی که از تو داناتر و به پیامبر نزدیکتر، و به تأویل قرآن و سنت پیامبر عالم تر است چه عذر و بهانه ای داری؟! هو که

وَمَنْ قَدَّمَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَيَاتِهِ وَأَوْصَاكُمْ بِهِ عِنْدَ وَفَاتِهِ، فَبَذَلْتُمْ قَوْلَهُ وَتَنَاسَيْتُمْ وَصِيَّتَهُ وَأَخْلَفْتُمْ الْوَعْدَ وَنَقَضْتُمْ الْعَهْدَ، وَحَلَلْتُمْ الْعَقْدَ الَّذِي كَانَ عَقْدُهُ عَلَيْكُمْ مِنَ التَّفْوِذِ تَحْتَ رَايَةِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ حَدَرًا مِنْ مِثْلِ مَا أَتَيْتُمُوهُ وَتَنَبَّيْهَا لِلْأُمَّةِ عَلَى عَظِيمِ مَا اجْتَرَمْتُمُوهُ مِنْ مُخَالَفَةِ أَمْرِهِ، فَعَنْ قَلِيلٍ يَصِفُوكَ الْأَمْرَ وَقَدْ أَثْقَلَكَ الْوِزْرُ وَنُقِلْتَ إِلَى قَبْرِكَ وَحَمَلْتَ مَعَكَ مَا كَسَبْتَ يَدَاكَ، فَلَوْ [أَنْتَ] رَاجِعْتَ الْحَقَّ مِنْ قَرِيبٍ وَتَلَفَيْتَ نَفْسَكَ، وَتُبْتَ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَظِيمِ مَا اجْتَرَمْتَ، كَانَ ذَلِكَ أَقْرَبَ إِلَى نَجَاتِكَ يَوْمَ تُقْرَدُ فِي حُفْرَتِكَ وَيُسَلَّمُكَ ذُووُ نُصْرَتِكَ، فَقَدْ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَرَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، فَلَمْ يَزِدْكَ ذَلِكَ عَمَّا أَنْتَ مُتَشَبِّثٌ بِهِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي لَا عُذْرَ لَكَ فِي تَقْلِيدِهِ وَلَا حَظٌّ لِلدِّينِ وَلَا لِلْمُسْلِمِينَ فِي قِيَامِكَ بِهِ، فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ، فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أُنْذِرَ وَلَا تَكُنْ كَمَنْ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.

پیامبر در زمان حیات خود او را مقدم داشته ، و پیش از رحلت به رعایت حق او توصیه فرموده بود ، حال اینکه شما آن فرمایش را پشت گوش انداخته و سفارشش را ترک نموده و آن پیمان را نقض کردید ، و نیز دستور آنحضرت را در اطاعت از فرماندهی أُسامه بن- زید سرپیچی کردید ، و این فرمایش پیامبر بخاطر این بود که از اینگونه اعمال جلوگیری فرموده و تخلف شما را از فرمانش روشن و ثابت نماید ، و زودا که همه چیز بر تو روشن گردد ، آنروز که بار معاصی بر دوش سنگینی نموده و روانه قبرت شوی ، و هرآنچه مرتکب شده را با خود به زیر خاک ببری ، پس بهتر است که هرچه زودتر به راه حق بازگشته ، و از خطای بزرگی که نموده‌ای به درگاه خداوند توبه نمایی ، که این کار در روز تنهاییت در گور ، روزی که یارانت از تو دست می‌کشند نجات بخش‌تر است ، و با اینکه تو نیز مانند ما شنیده‌ای و همچون ما دیده‌ای ، ولی با اینحال این شنیده‌ها و دیده‌ها تو را از کاری که می‌کنی باز نداشت ، امری که در قیام تو به آن هیچ فایده‌ای برای اسلام و مسلمین نیاورد ، از خدا بترس! از خدا بترس! و بفکر خود باش! که هرآنکس دیگر را [از کاریکه می‌کند] ترساند ؛ راه عذر را بر او بسته است ، پس از آن اشخاصی مباش که به خدا و حق پشت کرده و استکبار نمودند .

(۳) ثُمَّ قَامَ [إِلَيْهِ] أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ عليه السلام فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! نَصَبْتُمْ قُبَاعَةً وَتَرَكْتُمْ قَرَابَةً، وَاللَّهِ لَتَرْتَدَّنَّ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَلَتَشُكَّنَّ فِي هَذَا الدِّينِ، وَلَوْ جَعَلْتُمْ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ سَيْفَانِ، وَاللَّهِ لَقَدْ صَارَتْ لِمَنْ غَلِبَ، وَلَتَطْمَحَنَّ إِلَيْهَا عَيْنُ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا، وَلَيُسْفِكَنَّ فِي طَلَبِهَا دِمَاءٌ كَثِيرَةٌ - فَكَانَ كَمَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ - .

ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَعَلِمَ خِيَارُكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «الْأَمْرُ [مِنْ] بَعْدِي لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ لِابْنِي [مِنْهُ] الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ لِلطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» فَأَطْرَحْتُمْ قَوْلَ نَبِيِّكُمْ وَتَنَاسَيْتُمْ مَا عَهْدَ بِهِ إِلَيْكُمْ، فَأَطَعْتُمُ الدُّنْيَا الْفَانِيَّةَ، وَنَسَيْتُمُ الْآخِرَةَ الْبَاقِيَةَ الَّتِي لَا يَهْرَمُ شَبَابُهَا، وَلَا يَزُولُ نَعِيمُهَا وَلَا يَحْزَنُ أَهْلُهَا، وَلَا يَمُوتُ سُكَّانُهَا بِالْحَقِيرِ التَّافِهِ الْسَفَانِي الرَّائِلِ، فَكَذَلِكَ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ كَفَرَتْ بَعْدَ أَنْبِيَائِهَا وَنَكَصَتْ عَلَى أَعْقَابِهَا وَغَيَّرَتْ وَبَدَّلَتْ

(۳) سپس ابوذر - خدایش رحمت کناد - بپا خواسته وگفت: ای گروه قریش! شخص دوری را به خلافت نشانده و قرابت پیامبر را ترک نمودید، بخدا سوگند که جماعتی از خلق عرب بخاطر همین کار از دین اسلام خارج شده و در این دین دچار تردید خواهند شد، و اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار داده بودید هرگز نزاعی رخ نمی داد، بخدا قسم که این امر به مغلوب رسید، و با اینکار دیگر هر کسی به خلافت طمع ورزیده و چشمهای مردم متوجه آن گشته، و برای رسیدن به آن خونهای بسیاری ریخته خواهد شد. - [امام صادق عليه السلام فرمود:] سخن ابوذر صحیح بود و همان شد که او پیش بینی می کرد - سپس ابوذر رضی الله عنه ادامه داد: بی شک شما و مردم صالح می دانند که رسول خدا صلى الله عليه وآله خود فرمود: «خلافت پس از من از ان علی بن ابی طالب، و پس از او متعلق به دو فرزند او حسن و حسین، سپس به فرزندان مطهر نسل من می رسد»، ولی شما فرمایش پیامبرتان را پشت سر انداخته و پیمانی که با شما بسته بود به فراموشی سپردید، و سر به دنیای فانی سپرده، و آخرت باقی را از یاد بردید، همان آخرتی که طراوتش پایدار، و نعمتهایش پاینده، و اهلش بی اندوه، و ساکنانش مرگ ندارند، و شما به زندگی چند روزه حقیر زائل شدنی دلبستگی پیدا کرده و بسنده نمودید. و مانند امتهای پیشین پس از رحلت پیامبرتان کافر شده و عهد و سفارش وی را فراموش نموده و گرفتار تغییر و تبدیل و اختلاف شدید،

وَاخْتُلِفَتْ، فَسَاوَيْتُمُوهُمْ حَدَّوَالْتَّغْلِي بِالتَّغْلِي، وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، وَعَمَّا قَلِيلٍ تَذُوقُونَ وَبَالَ أَمْرِكُمْ، وَتُجْزَوْنَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

(۴) ثُمَّ قَامَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ رضی الله عنه فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! ارْجِعْ عَنْ ظُلْمِكَ، وَثُبِّ إِلَى رَبِّكَ وَالزَّمْ بَيْتَكَ، وَابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ، وَسَلِّمْ الْأَمْرَ إِلَى صَاحِبِهِ الَّذِي هُوَ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ، فَقَدْ عَلِمْتَ مَا عَقَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عُنُقِكَ مِنْ بَيْعَتِهِ، وَالزَّمَكَ مِنَ النُّفُوزِ تَحْتَ رَايَةِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ مَوْلَاهُ، وَتَبَّ عَلَى بُطْلَانٍ وَجُوبٍ هَذَا الْأَمْرِ لَكَ وَلِمَنْ عَصَدَكَ عَلَيْهِ بِضْمِهِ لَكُمَا إِلَى عِلْمِ النِّفَاقِ وَمَعْدِنِ الشُّنَّانِ وَالشَّقَاقِي: عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى [لِسَانِ] نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» فَلَا اخْتِلَافَ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَمْرٍو، وَهُوَ كَانَ أَمِيرًا عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ الْمُنَافِقِينَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي أَنْفَذَهُ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي غَزَاةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، وَإِنَّ عَمْرًا قَلَدَكُمْ حَرَسَ عَسْكَرِهِ، فَأَيُّنَ الْحَرَسُ إِلَى الْخِلَافَةِ، اتَّقِ اللَّهَ وَبَادِرْ بِالِاسْتِيقَالَةِ قَبْلَ

والبته بزودی نتیجه بد کارتان را دیده؛ و جزای اعمال ناشایست خود را دریافت نمائید، و خداوند بر هیچ بنده‌ای ستمکار نیست.

(۴) سپس مقداد بن اسود رضی الله عنه برخاسته و گفت: ای ابوبکر از ستم و تجاوز دست بردار و از خدا بترس، و از اینکار توبه کرده و در خانه‌ات بنشین و بر خطا و ستم خود گریه نما، و کار خلافت را به صاحب اصلی آن - که از توبه آن سزاوارتر است - واگذار، تو خود از بیعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی از تو و ما و از سایر اُمت گرفته باخبری، تو را ملزم ساخت تا از أُسامه بن زید - که از موالی او بود - اطاعت نموده و در زیر پرچم او مانند دیگران به سوی مقصد حرکت کنی، و با این عمل آن رسول گرامی اشارت نمود که امر خلافت هیچ نسبتی به تو ندارد، و نیز تو و همکارت ابن خطاب را در غزوة ذات-السَّلاسل به لشکر عمرو بن عاصی ملحق ساخت که مرکز نفاق و خلاف و عدوات بود، همو که خداوند در قرآن درباره‌اش این آیه را بر پیامبر نازل فرمود که: «همانا دشمن تو همو بی نسل و دنباله است» «إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، و در این شأن نزول هیچ اختلافی میان اهل علم نیست. بنابراین عمرو بن عاص در آن جنگ رئیس و امیر همه شماها قرار داشته و شما نیز در تحت امر و ریاست او واقع شدید. و این او بود که حراست و حفظ لشکر را به عهده شما وا گذاشت. پس حراست لشکر؛ آنهم از جانب عمرو بن عاص کسجا

فَوْتَهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَسْلَمَ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَبَعْدَ وَفَاتِكَ، وَلَا تَرْكَنْ إِلَى دُنْيَاكَ وَلَا تَغُرَّنَكَ قُرَيْشٌ وَغَيْرُهَا، فَعَنْ قَلِيلٍ تَضْمَحِلُّ عَنْكَ دُنْيَاكَ ثُمَّ تَصِيرُ إِلَى رَبِّكَ فَيُجْزِيكَ بِعَمَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتَ وَتَيَقَّنْتَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ، فَسَلِّمْهُ إِلَيْهِ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ فَإِنَّهُ أَتَمُّ لِسْتَرِكَ وَأَخَفُّ لِيُوزَرَكَ، فَقَدْ وَاللَّهِ نَصَحْتُ لَكَ إِنْ قَبِلْتَ نَصْحِي وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

(۵) ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! مَاذَا لَقِيَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ؟ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْسَيْتَ أَمْ تَنَاسَيْتَ [وَاخْدَعْتَ] أَمْ خَدَعَتْكَ نَفْسُكَ أَمْ سَوَّلَتْ لَكَ الْبَاطِلُ؟ أَوْ لَمْ تَذْكُرْ مَا أَمَرْنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَسْمِيَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَالنَّبِيِّ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا؟ وَقَوْلُهُ ﷺ فِي عِدَّةٍ أَوْقَاتٍ: «هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَاتِلُ النَّاسِكِينَ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»؟ فَاتَّقِ اللَّهَ وَتُدَارِكْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ لَا تُدْرِكَهَا،

و مرتبه خلافت رسول خدا ﷺ کجا؟! ای ابابکر از خدا بترس، و این جامه از تن بیرون نما، زیرا این عمل به نفع دنیا و آخرت تو است، و فریب دنیا و وساوس جماعت قریش تو را به تباهی سوق ندهد، و این را بدان که بزودی زندگی دنیا سپری گشته و مرجع و مصیر تو به حضرت متعال است و همانجا تو را به سزای اعمال و کارهایت برساند. و تو خود به یقین میدانی که علی بن ابی طالب شایسته تر به خلافت پس از پیامبر است، پس کار را به او واگذار، که این عمل به حفظ شرافت و احترامت نزدیکتر، و در سبکی دوش از بار گناه شایسته تر است! بخدا سوگند که در خیرخواهی و نصیحت تو کوتاهی نکردم، پس آنرا بپذیر که همه کارها به سوی خداوند بازگردانده می شود.

(۵) بعد از او بُرَيْدَةُ اسلمی از جای برخاسته و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! این چه ضرر و صدمه ای است که از باطل به حق رسیده! ای ابوبکر آیا گذشته را فراموش نموده یا خود را به نسیان زده ای؟! یا خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریبیت شده، و امور باطله را در خاطرت جلوه گر ساخته است؟! آیا یادت نمی آید که رسول خدا در زمان حیاتش ما را فرمود: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ را به لقب امیرالمؤمنین بخوانید؟ و نیز این فرمایش آنحضرت در موارد بسیار که: «عَلِيٌّ؛ امیر-المؤمنین و قاتل ناکثین و مشرکین و قاسطین و مارقین است»؟. پس از خدا بترس و به داد خود برس پیش از آنکه این

وَأَنْقَذَهَا بِمَا يَهْلِكُهَا، وَارْدُدِ الْأَمْرَ إِلَى مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ، وَلَا تَتَّأَدَّ فِي اغْتِيَابِهِ، وَرَاجِعْ وَأَنْتَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُرَاجِعَ، فَقَدْ مَحَضْتُكَ النَّصْحَ وَدَلَّلْتُكَ عَلَى طَرِيقِ النُّجَاةِ، فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ.

(۶) ثُمَّ قَامَ عِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ رضی اللہ عنہ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! إِنْ كُنْتُمْ عَلِمْتُمْ، وَإِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَوْلَى بِهِ وَأَحَقُّ بِإِرْثِهِ، وَأَقْوَمُ بِأُمُورِ الدِّينِ، وَأَمْنٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَحْفَظُ لِمِلَّتِهِ، وَأَنْصَحُ لِأُمَّتِهِ، فَمُرُوا صَاحِبَكُمْ فَلْيَرُدِّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَضْطَرِبَ حَبْلُكُمْ وَيَضْعَفَ أَمْرُكُمْ، وَيَظْهَرَ شَتَاتُكُمْ وَتُعْظِمَ الْفِتْنَةُ بَيْنَكُمْ وَتَخْتَلِفُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَيَطْمَعَ فِيكُمْ عَدُوُّكُمْ، فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، وَعَلَيَّ أَقْرَبُ مِنْكُمْ إِلَى نَبِيِّكُمْ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَفَرَّقَ ظَاهِرُهُ قَدْ [عَلِمْتُمُوهُ وَ] عَرَفْتُمُوهُ فِي حَالٍ بَعْدَ حَالٍ عِنْدَ سَدِّ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَبْوَابَكُمْ الَّتِي كَانَتْ إِلَى الْمَسْجِدِ كُلِّهَا غَيْرَ بَابِهِ، وَإِثَارُهُ إِيَّاهُ بِكَرْبِيِّتِهِ فَاطِمَةَ رضی اللہ عنہا

فرصت از توفوت شود، و خود را از معرض هلاکت و ضلالت رها ساز، و کار خلافت را به اهل آن واگذار، و در غصب حقوق دیگران پافشاری مکن، و حال که توان داری از این راه بازگرد، و این را بدان که من خالصانه تو را نصیحت نموده و به راه سعادت و نجات راهنمایی کردم، پس هرگز پشتیبانی بحرمان و بدکاران مباش.

(۶) سپس عمار بن یاسر برخاسته و گفت: ای معشر قریش وای جماعت مسلمان! اگر نمی دانید پس بدانید که اهل بیت پیامبران به کار خلافت سزاوارتر و به ارث او شایسته تر و به امور دین شما از همه مقدم تر می باشند، و آنان امین و حافظ حقوق اهل ایمان و خیرخواه مؤمنین هستند. پس او (أبوبکر) را امر کنید که حق را به اهل آن واگذارد پیش از آنکه اجتماع شما پریشان و مضطرب شده و تفرق و اختلاف در میانتان پدیدار گشته و کارهای زندگیتان رو به سستی و ضعف گراید، و میانتان فتنه و آشوب عظیم شده، و با هم نسازید و اختلاف کنید، و دشمنان در شما به طمع افتند (دست تعدی گشوده و نه تو و نه هیچکس را بر مسند خلافت نگذراند)، شما نیک می دانید که بنی هاشم به امر خلافت از همه شما سزاوارترند، و خصوصاً علی که از همه به پیامبر نزدیکتر، و همو ولی و سرپرست شما به عهد خدا و رسول است، و تفاوت مقام او با شما روشن است، و شما به حقیقت آن مکرراً رسیده اید، مانند: بستن و سد تمام درهای منازل اصحاب به مسجد بود که تنها درب علی از این دستور مستثنی شد، و نیز موضوع تزویج دخت گرامی پیامبر فاطمه بود

دُونَ سَائِرٍ مِّنْ خُطْبَتِهَا إِلَيْهِ مِنْكُمْ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ [الْعِلْمَ وَ] الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» وَإِنَّكُمْ جَمِيعاً مُضْطَرُونَ فِيهَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ أُمُورِ دِينِكُمْ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَغْنٍ [عَنْ دِينِكُمْ وَ] عَنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْكُمْ إِلَى مَا لَهُ مِنَ السَّوَابِقِ الَّتِي لَيْسَتْ لِأَفْضَلِكُمْ عِنْدَ نَفْسِهِ، فَمَا بِالْكُمْ تُحِيدُونَ عَنْهُ وَتَبْتَزُّونَ عَلَيْهِ حَقَّهُ، وَتُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، اعْطَوْهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَلَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ، وَلَا تَزِدُّوا عَلَى آعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ.

(۷) ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ أَبِي بَنْ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! لَا تَجْهَدُ حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لِفَعْرِكَ؛ وَلَا تَكُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي وَصِيَّتِهِ وَصَفِيَّتِهِ، وَصَدَفَ عَنْ أَمْرِهِ، وَارْدُدِ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ تُسَلِّمَ، وَلَا تَتَمَادٍ فِي غَيْبِكَ فَتَنْتَدِمَ، وَبَادِرِ الْإِنَابَةَ يَخْفَ وَزُرْكَ، وَلَا تَخْصُصْ بِهَذَا الْأَمْرَ الَّذِي

که جز علی همه خواستگاران را جواب فرمود، و نیز این فرمایش رسول خدا که: «من شهر علم و دانشم و علی باب و در آن است، پس هر کس که خواهان علم و حکمت من است باید که از دروازه آن شهر که علی است درآید»، و این را بدانید که همه شما در هنگام مواجهه با مشکلات احکام دین نیازمند مراجعه به او هستید، ولی او هیچگونه نیاز و احتیاجی به شما ندارد. و سابقه درخشان و نیک آنحضرت نیز نزد همه شما روشن و معلوم است و کسی را چنین مقامی نیست. پس برای چه از وی دست کشیده و به سوی دیگران تمایل و توجه نموده، حق او را غصب کردید و حیات بی بقای دنیا را بر نعم باقی و دائم آخرت اختیار کردید، «ستمکاران را بد بدلی [به جای خداوند] است - کهف: ۵۰»، پس آنچه را که خداوند برای وی قرار داده به او بدهید، و مبادا از او پشت کرده و برگردید، و به پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران جاهلیت یعنی پیش از اسلام) بر مگردید که زیانکار می گردید!!

(۷) پس از او ابی بن کعب برخاسته و گفت: ای ابوبکر! حق را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن، و پیش از دیگران با فرمایش و وصیت رسول خدا در باره وصی و برگزیده او مخالفت من و اعراض مکن، و حق را به اهل آن بازگردان تا سالم بمانی، و در گمراهی و ضلالت خود پافشاری مکن تا پشیمان گردی، و سریعاً از کرده خود توبه نما تا بار گناهت سبک گردد، و خود را به این امری که خدا برایت قرار نداده مخصوص مگردان

لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ لَكَ لِنَفْسِكَ، فَتَلْقَ وَبَالَ عَمَلِكَ، فَعَنْ قَلِيلٍ تُفَارِقُ مَا أَنْتَ فِيهِ وَتَصِيرُ إِلَى رَبِّكَ، فَيَسْأَلُكَ عَمَّا جَنَيْتَ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

(۸) ثُمَّ قَامَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ شَهَادَتِي وَحْدِي وَلَمْ يُرِدْ مَعِيَ غَيْرِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَهْلُ بَيْتِي يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُمْ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُقْتَدَى بِهِمْ» وَقَدْ قُلْتُ مَا سَمِعْتُ [وَعَلِمْتُ]، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

(۹) ثُمَّ قَامَ أَبُوَاهُئِمَّ بْنُ التَّيْمَانِ ﷺ فَقَالَ: وَأَنَا أَشْهَدُ [يَا أَبَا بَكْرٍ] عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُ أَقَامَ عَلِيًّا - يَعْنِي فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ - فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِلْخِلَافَةِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهُ مَوْلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْلَاهُ، وَكَثُرَ الْخَوْضُ فِي ذَلِكَ، فَبَعَثْنَا رَجُلًا مِنَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: قُولُوا لَهُمْ: عَلِيٌّ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي،

که گرفتار عقاب عمل خود گردی، و اینرا بدان که بزودی از این حالی که داری جدا گشته و به سوی پروردگارت خواهی شتافت، و از آنچه کرده‌ای بازپرسی خواهی شد! و خداوند بر هیچ بنده‌ای ستمکار نیست.

(۸) سپس خُزَیمَةُ بْنُ ثَابِتٍ - معروف به ذوالشهادتین - گفت: ای مردم! آیا شما می‌دانید که رسول خدا ﷺ شهادت و گواهی مرا بجای دو نفر از اهل ایمان قبول می‌نمود؟ گفتند: آری. گفت: پس بدانید که من شهادت می‌دهم که خود از زبان رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اهل بیت من میان حق و باطل را جدا می‌سازند، و آنان ائمه و پیشوای شما هستند که باید به ایشان اقتدا شود»، آنچه واجب و لازم بود گفتم، و بر پیامبر جز ابلاغ و رساندن آشکار پیام نیست.

(۹) سپس أَبُوَاهُئِمَّ بْنُ التَّيْمَانِ ﷺ بپاخواسته و گفت: ای ابوبکر و من نیز شهادت می‌دهم که پیامبرمان محمد ﷺ چون علی را در غدیر خم به مردم معرفی فرمود؛ گروهی از انصار گفتند: منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده و برخی دیگر گفتند: منظور پیامبر این بوده که پس از وی علی عهده‌دار موالی (بردگان آزاد شده) او باشد، و در این باب بحث بالا گرفت، تا اینکه ما مردانی از خودمان را نزد رسول خدا ﷺ فرستادیم تا منظور ایشان را بپرسد، پس فرمود: به ایشان بگویید: «علی سرپرست همه اهل ایمان پس از من است،

وَأَنْصَحُ النَّاسَ لِأُمَّتِي، وَقَدْ شَهِدْتُ بِمَا حَضَرَنِي فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ، إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا.

(۱۰) ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ رضی اللہ عنہ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَشْهَدُوا عَلَيَّ أَنِّي أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي هَذَا الْمَكَانِ - يَعْنِي الرُّوْضَةَ - وَقَدْ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي، وَوَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي، وَقَاضِي دِينِي، وَمُنْجِزُ وَعْدِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي عَلَى حَوْضِي، فَطُوبَى لِمَنْ اتَّبَعَهُ وَتَصَرَّهْ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَخَذَلَهُ. (۱۱) وَقَامَ مَعَهُ أَخُوهُ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ: سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: أَهْلُ - بَيْتِي نُجُومٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَقَدِّمُوهُمْ، فَهُمْ الْوَلَاةُ مِنْ بَعْدِي، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَآيُ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: عَلِيٌّ وَالطَّاهِرُونَ مِنْ وَلَدِهِ. وَقَدْ بَيَّنَّ صلی اللہ علیہ وسلم

و او خیرخواه ترین مردم برای امت من است»، این بود تمام آنچه من شاهد و گواه آن بودم، پس هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد انکار نماید، همانا روز جدایی - یا داوری - وعده گاه است!! مرکز تحقیق کتب و ترویج علوم اسلامی

(۱۰) سپس سهل بن حنیف رضی اللہ عنہ پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر محمد و آلش گفت: ای معشر قریش! گواه باشید که من شهادت می دهم که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در این مسجد دیدم که دست علی را گرفته و چون به نزدیک اصحاب رسید فرمود: ای مردم، این علی؛ پس از من امام و پیشوای شما است، و در حیات و مرگ وصی و جانشین من است، و پس از مرگ؛ ادا کننده بدهکاریهای من؛ و برآورنده وعده هایم می باشد، و هو است نخستین فرد که در کنار حوض با من مصافحه خواهد کرد، پس خوشا بحال کسی که او را پیروی نموده و یاریش کند، و وای بر کسی که از او تخلف نموده و وی را تنها گذارد. (۱۱) و همراه او برادرش عثمان بن حنیف بیاخته و گفت: «از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدیم که می فرمود: اهل بیت من ستارگان اهل زمینند، پس بر ایشان سبقت بجوئید و آنان را مقدم بدارید، و پس من تنها ایشان اولیای شما یابند، در این لحظه مردی بیاخته و گفت: ای رسول خدا، اهل بیت شما کیانند، فرمود: اهل بیت من؛ علی و پاکان از فرزندان اویند» و با این کلام؛ آنحضرت همه چیز را روشن نمود

فَلَا تَكُنْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ، وَلَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.
(۱۲) ثُمَّ قَامَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ رضی اللہ عنہ فَقَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ
وَارْذُدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ هُمْ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ مِثْلَ مَا سَمِعَ إِخْوَانُنَا فِي مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ
لِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم وَجَلْسَ بَعْدَ مَجْلِسٍ يَقُولُ: «أَهْلُ بَيْتِي أَمْسَتْكُمْ بَعْدِي»، وَيُؤْمِي إِلَى عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَيَقُولُ: «[إِنَّ] هَذَا أَمِيرُ الْبَرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ، مُحْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، مَنْصُورٌ مَنْ
نَصَرَهُ» فَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلْمِكُمْ إِيَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ، وَلَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَلَا تَتَوَلَّوْا
عَنْهُ مُعْرِضِينَ.

قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: فَأُفْحِمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمَنْبَرِ حَتَّى لَمْ يُخَيَّرْ جَوَابًا، ثُمَّ قَالَ:
وَلَيْسَتْ بَعْدِيكُمْ، أَقِيلُونِي أَوْ قِيلُونِي!
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: انْزِلْ عَنْهَا يَا لُكْعُ! إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَجٍ قُرَيْشٍ

پس ای ابوبکر تو اول کافر به این کلام مباش، «به خدای و پیامبر خیانت مکنید و در
امانت‌های خود خیانت موزید در حالیکه می‌دانید [خیانت می‌کنید].

(۱۲) سپس ابویوب انصاری برخاسته و گفت: ای بندگان خدا، در رعایت حق
اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند پرهیزید، و حق را که خداوند برایشان قرار داده
به بخودشان واگذارید، شما نیز همچون دیگر برادرهایمان همه آن سخنان که دیگران از
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مجالس متعدد و مکانهای مختلف استماع نمودند شنیدید، و نیز بارها
شنیده‌اید که آنحضرت می‌فرمود: «اهل بیت من پیشوا و امامان شما پس از من می‌باشند»
و نیز ضمن اشاره به علی بن ابی طالب می‌فرمود: «این فرد امیر نیکوکاران و قاتل کافران
است، هر که تنهایش گذارد محذول است، و آنکه یاریش نماید منصور می‌باشد»، بنابر
این از این ظلمی که بدو روا داشته‌اید به درگاه خداوند توبه نمایید که همو بسیار
توبه‌پذیر و رحیم است، و از او پشت نکرده و برنگردید و اعراض مکنید.

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: [از شنیدن این گواهی و شهادت] ابوبکر بسیار
مضطرب و متحیر گردید و محاب شده و گفت: من والی شما شدم در صورتیکه از شما برتر
و بهتر نیستم! مرا رها کنید! مرا رها کنید!!

عمر به او گفت: ای عاجز از کلام از منبر بزیر آی! تو وقتی در برابر سخنان قرشیان تاب نمی‌آوری

لَمْ أَقْتِ نَفْسَكَ هَذَا الْمَقَامَ؟! وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخْلَعَكَ وَأَجْعَلَهَا فِي سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ!!
 قَالَ: فَزَلَّ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ وَانْطَلَقَ [إِلَيْهِ] إِلَى مَنْزِلِهِ وَبَقُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا يَدْخُلُونَ مَسْجِدَ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ جَاءَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَمَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ، فَقَالَ لَهُمْ:
 مَا جُلُوسُكُمْ! فَقَدْ طَمِعَ فِيهَا - وَاللَّهِ - بَنُو هَاشِمٍ؟ وَجَاءَهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ وَمَعَهُ أَلْفُ
 رَجُلٍ، وَجَاءَهُمْ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَمَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ، فَمَا زَالَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ رَجُلٌ حَتَّى اجْتَمَعَ
 لَهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ، فَخَرَجُوا شَاهِرِينَ بِأَسْيَافِهِمْ يَقْدُمُهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حَتَّى وَقَفُوا
 بِمَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ يَا أَصْحَابَ عَلِيٍّ لَئِنْ ذَهَبَ مِنْكُمْ رَجُلٌ يَسْتَكَلِّمُ
 بِالَّذِي تَكَلَّمُ بِالْأَمْسِ لَنَأْخُذَنَّ الَّذِي فِيهِ عَيْتَاهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ: يَا ابْنَ صَهَّاءِ الْحَبَشِيَّةِ، أَبِأَسْيَافِكُمْ تُهَدِّدُونَا
 أَمْ بِجَمْعِكُمْ تُفْزِعُونَنَا؟ وَاللَّهِ إِنْ أَشْيَافُنَا أَحَدٌ مِنْ أَشْيَافِكُمْ وَإِنَّا لَأَكْثَرُ مِنْكُمْ وَإِنْ كُنَّا قَلِيلِينَ لِأَنَّ
 حُجَّةَ اللَّهِ فِيْنَا، وَاللَّهُ لَوْ لَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ طَاعَةَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَطَاعَةَ إِمَامِي أُولَى بِي،

چگونه خود را بر این مقام برقرار نمودی؟! بخدا سوگند قصد داشتم تو را از این مقام خلع
 نموده و سالم مولا ابی حذیفه را بجاییت نصب نمایم!!

سپس ابوبکر از منبر بزیور آمده و همراه عمر به سمت منزل رفته و تا سه روز
 هیچکس به مسجد النبی ﷺ نیامد. چون روز چهارم شد ابتدا خالد بن ولید با هزار تن
 به خانه او شتافته و گفت: این چه جلوس و نشستنی است! بخدا سوگند، بنی هاشم در باره
 خلافت به طمع افتاده اند! و در پی او سالم مولا حذیفه با هزار نفر و سپس معاذ بن جبل با
 هزار نفر آمدند تا کم کم تعدادشان به چهار هزار نفر رسید، و همه به سرکردگی عمر با
 شمشیرهای برهنه بسوی مسجد النبی حرکت کرده تا بدانجا رسیدند، عمر رو به
 طرفداران علیؑ کرده و گفت: ای یاران علی، بخدا سوگند اگر یکی از شما مانند روز
 گذشته از جای برخاسته و سخنی بگوید سخت مجازاتش می کنیم. (او را می کشیم)

پس خالد بن سعید بن عاص برخاسته و گفت: ای پسر صهّاک حبشیّه، آیا به
 شمشیرهای خودمان تهدیدمان می کنید یا به جمعیت خود ما را می ترسانید؟ بخدا سوگند
 شمشیرهای ما از شما تیزتر، و تعدادمان از شما انبوهتر، و هرچند کمتر باشیم ولی حجت
 خدا در میان ما است، بخدا اگر اطاعت خدا و رسول و امام را واجب نمی شمردم، الحال

لَشَهَرْتُ سِنِيَّ وَلَجَاهَدْتُكُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ إِلَى أَنْ أَبْلِيَ عَذْرِي .

قالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اجْلِسْ يَا خَالِدُ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ لَكَ مَقَامَكَ وَشَكَرَ لَكَ سَعْيَكَ . فَجَلَسَ وَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهَاتَيْنِ الْأَذُنَيْنِ وَالْأَصَمَّتَا يَقُولُ : «يَيْتَا أَخِي وَابْنُ عَمِّي : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ جَالِسٌ فِي مَسْجِدِي مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ تَكْسِبُهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِلَابٍ أَهْلِي النَّارِ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ وَقَتْلَ مَنْ مَعَهُ» فَلَسْتُ أَشْكُ أَنْتُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ !! .

قالَ : فَهَمَّ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ بِجَمَاعِ ثَوْبِهِ ثُمَّ جَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا ابْنَ صَهَّاءِ الْحَبَشِيَّةِ ، لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ ، وَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقَدَّمَ ، لَأَرَيْتُكَ أَيُّنَا أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقْلُ عَدَدًا .
ثُمَّ التَفَتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - فَقَالَ : انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ، فَوَاللَّهِ لَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخَوَايَ مُوسَى وَهَارُونَ ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ :

شمشیر از غلاف کشیده و در راه خدا با شما تا آنجا به جهاد می پردازم که امتحان عذر خود را ظاهر می کردم .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او گفت : ای خالد بنشین ، که خداوند بر مقام تو واقف بود و تلاش تو در نزد آنحضرت مشکور و مورد تقدیر است ! او نیز نشست و متعاقب او سلمان فارسی علیه السلام برخاسته گفت : الله اکبر ! الله اکبر ! بخدا سوگند که من با همین دوگوشم از زبان مبارک رسول خدا ﷺ شنیدم - و در صورت خلاف دوگوشم کرباد - که می فرمود : «روزی بیاید که برادر و پسر عموی من علی با جمعی از یارانش در مسجد بنشینند ، که ناگاه تعدادی از سگان اهل دوزخ بر آنان یورش آورده و قصد جان او و یارانش را کنند» ، من هیچ شک ندارم شما همانهایی که رسول خدا ﷺ فرمود !!

در اینجا عمر خواست به او حمله کند که حضرت علی علیه السلام او را از لباس گرفته و بر زمین زد ، سپس گفت : ای پسر صهّاک حبشیّه ، اگر تقدیر الهی و عهد رسول او با من نبود همین الآن بتو می فهماندم که کدام یک از ما دو نفر ضعیف تر و بی یاورتر است .

سپس حضرت امیر علی علیه السلام روی به یارانش نموده و فرمود : به خانه هایتان بازگردید ، خدا رحمتان کند ، که بخدا سوگند هرگز به این مسجد داخل نشدم مگر به همان شیوه که دو برادر من موسی و هارون داخل آن شهر شدند درحالی که اصحاب آند و بزرگوار گفتند :

«فَاذْهَبِ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ». ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَا دَخَلَتْهُ إِلَّا لِبَلَاةٍ أَوْ لِبَارِقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيهَا، فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ لِحُجَّةٍ أَقَامَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتْرَكَ النَّاسَ فِي حَيْرَةٍ.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ احْتَرَمَ بِإِزَارِهِ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بُوِيَغَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَى التَّبِيعَةِ، فَيَنْتَالُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَيُبَايِعُونَ، فَعَرَفَ أَنَّ جَمَاعَةً فِي بُيُوتٍ مُسْتَتِرُونَ، فَكَانَ يَقْصِدُهُمْ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ وَيَكْسِبُهُمْ وَيُخْضِرُهُمْ فِي الْمَسْجِدِ فَيُبَايِعُونَ حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَيَّامُ أَقْبَلٍ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ إِلَى مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَالَبَهُ بِالْخُرُوجِ فَأَبَى، فَدَعَا عُمَرُ بِحَطَبٍ وَنَارٍ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَيُخْرِجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهُ عَلَى مَا فِيهِ. فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ فِيهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، وَفِيهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَلَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ، وَآثَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهِ، وَأَنْكَرَ النَّاسُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ.

«تو با خدایت بروید و بجنگید و ما همینجا نشسته منتظریم - مائده: ۲۴». سپس فرمود: بخدا سوگند به مسجد جز برای نماز، یا زیارت پیامبر ﷺ، یا حلّ مسائل قضائی، داخل نخواهم شد، زیرا بر حجتی که رسول خدا ﷺ آنرا برای داشته جایز نیست که مردم را در حیرت وانهند.

و از عبدالله بن عبدالرحمن نقل شده که گفت: سپس عمر [پس از ماجرای سقیفه] با عزمی عزم در تمام کوچه و محلات مدینه به راه افتاده و ندا می کرد: اهاالی مدینه! آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شده، پس هر چه زودتر برای بیعت با او بسویش آئید! پس مردم از هر سوی آمده و بیعت نمودند، در اینوقت عمر تمام افرادی که در خانه هاشان مخفی شده بودند را به مسجد احضار نموده و وادار به بیعت می کرد، تا اینکه چند روزی از این جریان گذشت با گروه زیادی به درب منزل علی علیه السلام رفته و او را اجبار به خروج از منزل نمود، ولی آنحضرت خودداری فرمود. در اینوقت عمر هیزم و آتش طلبیده و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا خارج می شود یا خانه را با هرچه در آنست به آتش کشم! یکی از حاضرین به او گفت: در آن خانه دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه و فرزندان پیامبر حسن و حسین و آثار رسول خدا ﷺ می باشد! و بیشتر مردم این کار را ناپسند و مکروه داشتند.

فَلَمَّا عَرَفَ انْكَارَهُمْ قَالَ: مَا بِالْكُفِّ أَتَرُونِي فَعَلْتُ ذَلِكَ؟ إِنَّمَا أَرَدْتُ التَّهْوِيلَ، فَرَأَسَلَهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَيْسَ إِلَيَّ خُرُوجِي حِيلَةً لِأَنِّي فِي جَمْعِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي قَدْ نَبَذْتُمُوهُ وَأَهْتَكُمُ الدُّنْيَا عَنْهُ، وَقَدْ حَلَقْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنْ بَيْتِي وَلَا أَضَعَ رِدايَ عَلَى عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ.

قال: وَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فَوَقَفَتْ خَلْفَ الْبَابِ ثُمَّ قَالَتْ: لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مُحَضَرًا مِنْكُمْ، تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا، وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ [و] لَمْ تُؤْمَرُوا وَلَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا، كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ، وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوِلَاةَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرِّجَاءَ، وَلَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ، وَاللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۳۸- وَفِي رِوَايَةِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَتَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُغْسَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - وَقَدْ كَانَ أَوْصَى أَنْ لَا يُغْسَلَهُ غَيْرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَخْبَرَ

عمر چون انکار مردم را نسبت بکار خود دریافت، گفت: شما را چه شده، منظور من ترساندن بوده نه عمل کردن به آن. و علی بن ابی طالب فردی را نزد ایشان فرستاد که من سوگند خورده و عهد نموده‌ام تا اتمام جمع آوری قرآن عبا بر دوش نینداخته و از خانه بیرون نیایم، همان قرآنی که شما آنرا ترک نموده و فریب دنیا و بازیهایش را خوردید.

سپس حضرت فاطمه علیها السلام به پشت درب آمده و فرمود: در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی‌شناسم که بی وفاتر و بی عاطفه‌تر از شماها باشند، جنازه رسول خدا را نزد ما گذاشته و سرگرم کار خود و بدست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما نمودید و نه کمترین حقی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر حُم نداشتید، بخدا سوگند در همان روز آنچنان امر و ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آنرا رعایت نکرده و هر رابطه‌ای را با پیامبرتان قطع نمودید، البته خداوند متعال میان ما و شما حاکم خواهد فرمود.

۳۸- و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی علیه السلام آمده است که گفت: به خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم، و آنحضرت سرگرم غسل دادن پیامبر ﷺ بود - زیرا رسول خدا وصیت فرموده بود که او را جز علی بن ابی طالب کسی غسل ندهد -،

أَنَّهُ لَا يَرَىٰ أَنْ يُقَلَّبَ مِنْهُ غُضُوهُ إِلَّا قَلْبَ لَهُ، وَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يُعِينُنِي عَلَىٰ غُسْلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: جَبْرِئِيلُ.

فَلَمَّا غَسَلَهُ وَكَفَّنَهُ، أَدْخَلَنِي وَأَدْخَلَ أَبَا ذَرٍّ وَالْمِقْدَادَ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمُوا وَصَفَّقْنَا خَلْفَهُ فَصَلَّىٰ عَلَيْهِ وَعَائِشَةُ فِي الْحُجْرَةِ لَا تَعْلَمُ، قَدْ أَخَذَ جَبْرِئِيلُ بِصَرِّهَا، ثُمَّ أَدْخَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَعَشْرَةَ مِنَ الْأَنْصَارِ فَيُصَلُّونَ وَيَخْرُجُونَ، حَتَّىٰ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَّا صَلَّىٰ عَلَيْهِ.

وَقُلْتُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ يُغْسَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ صَنَعُوا كَذَا وَكَذَا، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ السَّاعَةَ لَعَلَىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا يَرْضَىٰ النَّاسُ أَنْ يُبَايَعُوا لَهُ بِيَدٍ وَاحِدَةٍ، إِنَّهُمْ لَيُبَايِعُونَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا يَمِينًا وَشِمَالًا.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَلْمَانَ، هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ عَلَىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: لَا، إِلَّا أَنِّي قَدْ رَأَيْتُهُ فِي ظِلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ حِينَ خَصِمَتِ الْأَنْصَارُ، وَكَانَ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ

و خود خبر داده بود که هنگام غسل او جسد مبارک به هر سمتی که بخواهد خود برمی گردد و علی پرسیده بود که هنگام غسل چه کسی مرا کمک می کند؟ و رسول خدا ﷺ فرموده بود: جبرئیل [تو را یاری خواهد کرد].

چون از کار غسل و تکفین فارغ شد، من و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را داخل نمود و ما وارد شدیم، در آنجا حضرت امیر جلو ایستاده و ما در پشت آنحضرت بر رسول خدا نماز خواندیم، و عائشه در گوشه اطاق نشسته و هیچ توجهی بها نداشت گویا جبرئیل دیدگانش را پوشانده بود، سپس هربار ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار (بیست نفر بیست نفر) را داخل خانه می نمود، آنان نیز نماز خوانده و خارج می شدند، و به همین ترتیب همه جماعت مهاجر و انصار بر جنازه مطهر نماز خواندند.

سلمان گوید: هنگام غسل جریان سقیفه را به گوش او رساندم و اینکه الحال ابوبکر بر منبر رسول خدا نشسته و مردم با او بیعت می نمایند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، آیا دانستی اولین نفر که در منبر پیامبر با ابوبکر بیعت نمود که بود؟ گفتم: نه، جز آنکه در سقیفه بنی ساعده اول کسی که با ابوبکر بیعت نمود

بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ سَالِمُ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ [وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ]. قَالَ: لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا، وَلَكِنْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ حِينَ صَعِدَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: لَا [أَدْرِي]، لَكِنْ رَأَيْتُ شَيْخًا كَبِيرًا مُتَوَكِّنًا عَلَى عَصَاهُ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجَادَةٌ، شَدِيدَ التَّشْمِيرِ قَدْ صَعِدَ إِلَيْهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمُنَّنِي وَلَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى رَأَيْتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، ابْسُطْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَهُ ثُمَّ نَزَلَ فَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ. فَقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: يَا سَلْمَانُ، وَهَلْ تَدْرِي مَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: لَا، وَلَكِنِّي سَأَلْتُ مَقَالَتَهُ، كَأَنَّهُ شَامَتْ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: إِنَّ ذَلِكَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ، أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ إِبْلِيسَ وَرُؤَسَاءَ أَصْحَابِهِ شَهِدُوا نَصْبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِثْنَايَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى، فَأَخْبَرَهُمْ بِأَنِّي أَوَّلِي بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَبْلُغُوا الشَّاهِدَ الْغَائِبَ، فَأَتَاهُ أَبَالِسَةُ وَمَرْدَةُ أَصْحَابِهِ، فَقَالُوا: إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ مَعْصُومَةٌ وَمَا لَنَا وَلَا لَكَ عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ، قَدْ

بشیر بن سعد و پس از او به ترتیب: ابو عبیده جراح، عمر بن خطاب، سالم مولای ابی حذیفه [و معاذ بن جبل]. فرمود: منظور من این نبود، آیا متوجه شدی وقتی ابوبکر به منبر رفت اولین نفری که با او بیعت کرد چه کسی بود؟ گفتم: نه نفهمیدم، ولی به خاطر دارم که او پیرمردی عصا بدست بود که در پیشانی اثر سجده داشت و در حالیکه لباسهای خود را جمع کرده بود از منبر بالا رفته و به حالت گریه گفت: خدا را شکر که مرا زنده نگه داشت تا اینکه تو را در این مکان دیدم، دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم، و با او بیعت نموده و از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

حضرت امیر به من فرمود: ای سلمان نفهمیدی او که بود؟ گفتم: نه؛ ولی از لحن کلامش ناراحت شدم گویا از مرگ پیامبر خوشحال بود.

امام علیؑ فرمود: او ابلیس ملعون بود، پیامبر به من گفته بود که در روز غدیر خُم که مرا به دستور خداوند به مقام خلافت نصب و تعیین فرموده، و در باره ام آنچه لازم بود به مردم گفت، و تبلیغ آنرا از همه خواست، ابلیس و یارانش در آنجا حاضر بوده به هم گفتند: این امت پیوسته مورد هدایتند و از هر گمراهی محفوظند، و به همین جهت هیچ

عَلِمُوا إِمَامَهُمْ وَمَقَرَّعَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ [قال:] فَأَنْطَلَقَ إِبْلِيسُ كَثِيباً حَزِيناً، [وقال أمير المؤمنين عليه السلام:] فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ لَوْ قُبِضَ، أَنَّ النَّاسَ سَيُيَايَعُونَ أَبَا بَكْرٍ فِي ظِلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ بَعْدَ أَنْ تُخَاصِمَهُمْ بِحَقِّكَ وَحُجَّتِكَ، ثُمَّ يَأْتُونَ الْمَسْجِدَ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُيَايَعُهُ عَلَى مِنْبَرِي إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي صُورَةِ شَيْخٍ كَبِيرٍ مُسْتَبْشِرٍ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، ثُمَّ تَجْتَمِعُ شَيَاطِينُهُ وَأَبَالِسَتُهُ، فَيَنْخِرُ وَيَكْسَعُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُمْ: كَذَا زَعَمْتُمْ أَنَّ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ فَكَيْفَ رَأَيْتُمُونِي صَنَعْتُ بِهِمْ حِينَ تَرَكُوا أَمْرَ مَنْ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَأَمَرَهُمْ رَسُولُهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى جِهَارٍ، وَأَخَذَ يَبْدُو ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرِ [وَيَبْعَةُ الرِّضْوَانِ] مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ وَذَكَرَ لَهُ حَقَّهُ وَدَعَاهُ إِلَى نُصْرَتِهِ، فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ مِنْ جَمِيعِهِمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلًا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا بُكْرَةً مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ، مَعَهُمْ سِلَاحُهُمْ وَقَدْ بَايَعُوهُ عَلَى الْمَوْتِ، قَالَ: فَأَصْبَحَ وَلَمْ يُؤَافِهِ مِنْهُمْ أَحَدٌ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ.

راه نفوذی بدیشان نخواهیم داشت، چرا که امام و پناه پس از پیامبرشان را یافته‌اند. ابلیس با شنیدن این سخنان سخت متأثر و آندوهناک شد و رفت. و حبیبم به من گفته بود پس از وفاتم مردم در سقیفه بنی ساعده پس از مخاصمه و مذاکره با ابوبکر بیعت نموده سپس به سمت مسجد آمده و اوّل کسی که بر منبر با او بیعت کند ابلیس لعین است که؛ بصورت پیرمردی عصا بدست و شادان چنین و چنان گوید. سپس شیطان با سایر یارانش گرد آمده و پس از شادی بسیار روی به آنها نموده و گوید: فکر می‌کردید دیگر ما را به این جمعیت راهی نیست، مرا چگونه دیدید، آری نفوذ من بدیشان از همانجا آغاز شد که فرمان خدا و رسول را زیر پا گذاشتند.

سلمان گفت: چون شب شد حضرت امیر حضرت صدیقه کبری را بر مرکبی سوار نموده و همراه حسن و حسین به خانه‌های اهل بدر از مهاجر و انصار رفته و ضمن یادآوری حقّ خود در خلافت؛ ایشان را به یاری خود خواند، ولی تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند، و به آنان دستور داد که صبح زود در حالیکه سلاح بر کمر بسته و سرهاشان را تراشیده‌اند تا دم مرگ با او بیعت کنند، ولی جز چهار نفر بر سر قرار نیامدند.

قُلْتُ لِسَلْمَانَ: مَنْ الْأَرْبَعَةُ؟ قَالَ: أَنَا وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ.
 [قال:] ثُمَّ أَتَاهُمْ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّانِيَةِ فَنَاشَدَهُمْ [الله] فَقَالُوا: نُصَحِّبُكَ بُكْرَةً، فَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ
 وَفِي غَيْرُنَا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فِي اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ فَمَا وَفَى أَحَدٌ غَيْرُنَا.
 فَلَمَّا رَأَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَرَهُمْ وَقِلَّةَ وَفَائِهِمْ، لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَيَجْمَعُهُ،
 فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى جَمَعَهُ كُلُّهُ، فَكَتَبَهُ عَلَى تَنْزِيلِهِ وَالتَّاسِخِ وَالتَّنَسُوحِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ أَنْ
 اخْرُجْ فَبَايِعْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ إِنِّي مَشْغُولٌ فَقَدْ آلَيْتُ يَمِينٍ أَنْ لَا أَرْتَدِيَ بِرِدَائِهِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى
 أُوَلِّفَ الْقُرْآنَ وَأَجْمَعَهُ، فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ [وَاحِدٍ] وَخَتَمَهُ.
 ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَادَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُنْذُ قَبِضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَشْغُولًا بِغُسْلِهِ، ثُمَّ بِالْقُرْآنِ
 حَتَّى جَمَعْتُهُ كُلُّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ، فَلَمْ يُنْزِلِ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ
 جَمَعْتُهَا، وَلَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا.
 فَقَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا بِهِ، عِنْدَنَا مِثْلُهُ.

به سلمان گفتم: آن چهار نفر که بودند؟ گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام.
 ولی حضرت امیرنا امید نشده و شب دوم نیز آنان را به خدا قسم داد، و باز آن قوم صبح فردا
 قرار گذاشتند، ولی هیچکدام جز ما وفا نکرد، و به همین ترتیب در شب سوم و صبح سوم!!
 چون آنحضرت غدر و بی وفایی آن قوم را دید، در خانه نشسته و سرگرم جمع قرآن
 شد، و از خانه اش بیرون نیامد تا همه قرآن را جمع نمود، و آنرا براساس نزول و ناسخ
 و منسوخ مرتب نمود، در اینحال ابوبکر دنبال او فرستاد که از منزل خارج شده و بیعت
 کن، و آنحضرت فرمود: من مشغول جمع قرآن می باشم و با خود عهد کرده ام تا پایان جمع
 آوری قرآن جز برای نماز سرگرم هیچ کاری نشوم.
 باری آنحضرت تمام قرآن را در پارچه ای جمع نموده ممهور نمود. سپس سمت مسجد
 رفته و به جمع حاضر و ابوبکر با صدایی بلند فرمود: ای مردم، من از زمان فوت پیامبر
 پیوسته سرگرم دفن و کفن او، سپس مشغول جمع قرآن بودم تا اینکه تمام آنرا در این
 پارچه گرد آوردم، و این را بدانید که همه آنچه خداوند بر رسول خود نازل فرمود در این
 قرآن جمع نمودم، و تمام آیات آنرا رسول خدا ۹ بر من قرائت نموده و تأویلش را بمن آموخته است.
 گفتند: ما به آن هیچ نیازی نداریم، و نظیر آن نزد ما موجود است.

ثُمَّ دَخَلَ بِهِ بَيْتَهُ ﴿فَتَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [.
 فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرْسِلْ إِلَى عَلِيٍّ فَلْيُبَايِعْ فَإِنَّا لَنَسْنَا فِي شَيْءٍ حَتَّى يُبَايِعَ ، وَلَوْ قَدْ بَايَعَ
 آمِنَاءُ وَغَائِلَتُهُ . فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ رَسُولًا : أَنْ أُحِبَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ
 فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ .

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَسْرَعَ مَا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَيَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ
 أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِفَا غَيْرِي ، فَذَهَبَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَهُ ، فَقَالَ [لَهُ عُمَرُ]: اذْهَبْ
 فَقُلْ : أُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبَا بَكْرٍ ، فَأَتَاهُ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ .

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا طَالَ الْعَهْدُ بِالنَّبِيِّ مِنِّي فَيَتَسَيَّ وَأِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا
 الْأِسْمَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِي ، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ [فِي] سَابِعِ سَبْعَةٍ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ،
 فَاسْتَفْهَمَهُ هُوَ وَصَاحِبُهُ عُمَرُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَا : أَمِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ :
 نَعَمْ ، ذَلِكَ حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِأَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَصَاحِبُ لَوَاءِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ ،

سپس ولی خدا به خانه خود مراجعت نموده و این آیه را تلاوت می کرد: «فَتَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ»!!

در اینجا عمر به ابوبکر گفت: به دنبال علی بفرست تا بیعت کند ، زیرا تا او بیعت نکند هیچ اعتباری به کار ما نیست ، و در صورت بیعت از شر او آئین خواهیم بود ، او نیز فرستاده ای را روانه خانه آنحضرت ساخت که دعوت خلیفه پیامبر را اجابت کرده و نزد من حاضر شو . امام متقین فرمود: چه زود سخن و فرمان رسول خدا ﷺ را فراموش ساختید! او و اطرافیانش بخوبی می دانند که خدا و رسول کسی را جز من خلیفه قرار ندادند! فرستاده تمام سخنان علی را به گوش ایشان رسانید ، و برای بار دوم [به فرمان عمر] مأمور شد که به آنحضرت بگوید: دعوت امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن . او نیز خبر را رسانید .

حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: سبحان الله! بخدا قسم که زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته و هنوز این کلام رسول خدا در اذهان باقی است ، و خود ابوبکر نیک می داند که لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص من است ، و رسول خدا وی را با شش نفر دیگر امر فرمود که مرا به این عنوان خطاب کنند . و او با رفیقش عمر چون منظور پیامبر را دریافتند گفتند: آیا این دستور از جانب خدا و رسول او است؟ و فرمود: «آری ، این حق از جانب خدا و رسول است که او: امیرالمؤمنین ، و سرور مسلمانان ، و پرچمدار پیشانی سفیدان از وضو است ،

يَقْعُدُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصُّرَاطِ ، فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَأَعْدَاءَهُ النَّارَ .
 قَالَ : فَأَنْطَلَقَ الرَّسُولُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ ، قَالَ : فَكَفُّوا عَنْهُ يَوْمَئِذٍ .
 [قَالَ:] فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ [عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ] فَاطِمَةَ عَلَيْهَا عَلَى جِمَارٍ ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى
 نُصْرَتِهِ ، فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ رَجُلٌ غَيْرُنَا أَرْبَعَةً ، فَإِنَّا حَلَقْنَا رُؤُوسَنَا وَبَدَلْنَا [لَهُ] نُفُوسَنَا وَنُصْرَتَنَا .
 وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا رَأَى خِذْلَانَ النَّاسِ لَهُ ، وَتَرَكَهُمْ نُصْرَتَهُ ، وَاجْتِمَاعَ
 كَلِمَةِ النَّاسِ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَطَاعَتِهِمْ لَهُ وَتَعْظِيمَتِهِمْ لَهُ ، جَلَسَ فِي بَيْتِهِ .
 فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ : مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَبْعَثَ إِلَيْهِ فَيُبَايِعَ ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ بَايَعَ ،
 غَيْرُهُ وَغَيْرُ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ مَعَهُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَرْأَفَ الرَّجُلَيْنِ وَأَرْفَقَهُمَا وَأَذَاهُمَا وَأَبْعَدَهُمَا
 غَوْرًا . وَالْآخِرُ أَفْظَلُهُمَا وَأَغْلَظُهُمَا وَأَخْشَنَهُمَا وَأَجْفَاهُمَا . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَنْ يُرْسِلُ إِلَيْهِ ؟
 فَقَالَ عُمَرُ : أُرْسِلْ إِلَيْهِ قُنْفُذًا - وَكَانَ عَبْدًا أَفْظًا غَلِيظًا جَافِيًا ، مِنْ الطُّلُقَاءِ ، أَحَدَ بَنِي تَيْمٍ -

خداوند علی را به روز قیامت بر صراط می‌نشانند که دوستانش را به بهشت داخل
 و دشمنانش را روانه دوزخ سازد».

با شنیدن این سخنان آن فرستاده به سوی ابوبکر بازگشته و او را از تمام مطالب
 آگاه ساخت ، و آنروز از وی دست کشیدند . چون شب شد وی فاطمه را بر مرکبی سوار
 نموده و تمام آنان را به یاری طلبید ، و جز همان چهار نفری که قبلاً گفتم هیچیک به یاری
 آنحضرت نشتافت ، و تنها ما بودیم که سرهامان را تراشیده و آماده جانفشانی و یاری
 آنحضرت شدیم .

و چون آنحضرت وضعیّت را در عدم یاری ، و طرفداری و فرمانبری و بزرگداشت
 مردم نسبت به ابوبکر مشاهده فرمود ، [صبورانه] در خانه‌اش نشست .

عمر به ابوبکر گفت : چرا کسی را نمی‌فرستی تا علی را وادار به بیعت کنی ؟ زیرا جز
 او و همان چهار نفر همه بیعت کرده‌اند ! و ابوبکر نسبت به عمر نرم‌تر و ملایم‌تر و ملاحظه‌کارتر
 بود ، و عمر تند و خشن و ستمکارتر بود . ابوبکر گفت : چه کسی را برای اینکار بفرستم ؟

عمر گفت : قُنْفُذ را به سویش بفرست ! - و او برده‌ای از آزادشدگان فتح مکه بود
 که روحیه‌ای تند و خشن و ستمکار داشت و از افراد سرسخت قبیله بنی تیم بود - ،

فَأَرْسَلَهُ وَأَرْسَلَ مَعَهُ أَغْوَانًا، فَأَنْطَلَقَ فَاسْتَأْذَنَ فَأَبَىٰ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَرَجَعَ أَصْحَابُ قُنْفُذٍ إِلَىٰ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَهُمَا فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ حَوْلَهُمَا فَقَالُوا: لَمْ يَأْذَنَ لَنَا. فَقَالَ عُمَرُ: هُوَ إِنْ أَدِنَ لَكُمْ وَإِلَّا فَادْخُلُوا عَلَيْهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ!! [قال:] فَأَنْطَلَقُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْرَجَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي بِغَيْرِ إِذْنِي، فَرَجَعُوا وَتَبَتَ قُنْفُذٌ، فَقَالُوا: إِنْ فَاطِمَةُ قَالَتْ كَذَا وَكَذَا فَحَرَّجْنَا أَنْ نَدْخُلَ عَلَيْهَا الْبَيْتَ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنْهَا، فَغَضِبَ عُمَرُ وَقَالَ: مَا لَنَا وَلِلنِّسَاءِ؟ ثُمَّ أَمَرَ أَنَسًا حَوْلَهُ فَحَمَلُوا حَطْبًا وَحَمَلَ مَعَهُمْ عُمَرُ، فَجَعَلُوهُ حَوْلَ مَنْزِلِهِ وَفِيهِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ نَادَىٰ عُمَرُ بِأَعْلَىٰ صَوْتِهِ حَتَّىٰ أَسْمَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنَّ وَلْتُبَايَعَنَّ خَلِيفَةً رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَا ضَرَمَ عَلَيْكَ بَيْتُكَ نَارًا، ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَخَافُ أَنْ يَخْرُجَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ بِسَيْفِهِ، لِمَا قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ وَشِدَّتِهِ. ثُمَّ قَالَ لِلْقُنْفُذِ: إِنْ خَرَجَ، وَإِلَّا فَاقْتَحِمِ عَلَيْهِ الدَّارَ، فَإِنْ امْتَنَعَ، فَأَضْرِبْ عَلَيْهِمُ بَيْتَهُمُ النَّارَ. فَأَنْطَلَقَ قُنْفُذٌ، فَاقْتَحَمَ الدَّارَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَبَادَرَ عَلِيٌّ إِلَىٰ سَيْفِهِ لِيَأْخُذَهُ،

پس او را همراه گروهی پی این کار فرستاد، او به در خانه علی علیه السلام حاضر شد و اذن دخول خواست، ولی جواب رد شنید، آنان نیز این موضوع را در مسجد به اطلاع ابوبکر و عمر و جمع حاضر رساندند، عمر گفت: بروید آنجا؛ خواه اجازه دهد و خواه ندهد بدون اجازه وارد شوید!! آن جماعت نیز رهسپار بیت ولی خدا شده و اذن خواستند، در این هنگام حضرت صدیقه کبریٰ فرمود: ورود به خانه‌ام بر شما حرام و ممنوع باد! با شنیدن این کلام همراهان قنفذ بازگشته نزد عمر رسیده و گفتند: فاطمه ورود بی اجازه به منزلش را بر ما ممنوع و حرام نمود! با شنیدن این کلام عمر به خشم آمده و گفت: ما را با زنها چه کار؟! سپس به گروهی از اطرافیانش دستور داد تا مقداری هیزم برداشته و با او همراه شوند، تا در اطراف منزل علی علیه السلام قرار دهند، و این در حالی بود که ولی خدا به همراه همسر و فرزندان در خانه بود! سپس عمر با صدایی بلند خطاب به حضرت امیر گفت: بخدا سوگند یا خارج شده و با خلیفه پیامبر بیعت می‌کنی، و یا خانه‌ات را آتش می‌زنم! سپس بازگشته و نزد ابوبکر نشست، در حالیکه می‌ترسید نکند علی با شمشیر از منزل خارج شود، زیرا با سختی و شدت او نیک آشنا بود. سپس به قنفذ دستور داد که اگر خارج نشد بی اجازه او داخل شده و در صورت ممانعت خانه را به آتش بکشید.

قنفذ براه افتاده و با همراهانش بی اجازه به خانه ولی خدا یورش بردند، آنحضرت

فَسَبَّوْهُ إِلَيْهِ فَتَنَاولَ بَعْضُ سُيُوفِهِمْ ، فَكَثَرُوا عَلَيْهِ فَقَبَضُوهُ وَالْقَوَا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا أَسْوَدَ ، وَحَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام بَيْنَ زَوْجِهَا وَبَيْنَهُمْ عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ ، فَضَرَبَهَا قُنْفُذٌ بِالسُّوْطِ عَلَى الْإِصْبَعِ : اضْرِبْهَا ، فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِضَادَةِ [بَابِ] بَيْتِهَا!! فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعًا مِنْ جَنْبِهَا ، وَأَلْقَتْ جَنِينًا مِنْ بَطْنِهَا ، فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا .
 ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيِّ عليه السلام مُلَبَّيًّا بِعَتَلٍ حَتَّى انْتَهَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ، وَعُمَرُ قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ ، وَمَعَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ الْخَزْرُمِيُّ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَسَالِمُ وَالْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَأَسِيدُ ابْنُ حُصَيْنٍ وَبَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ ، وَسَائِرُ النَّاسِ قُعُودٌ حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ وَمَعَهُمُ السَّلَاحُ . [وَدَخَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَهُوَ يَقُولُ : أَمَا وَاللَّهِ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي بِيَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَنْ تَصِلُوا إِلَى هَذَا مِنِّي

خواست شمشیر کشد ولی مانعش شدند ، و شمشیری از آنان گرفت تا دفاع کند ولی جمعیت او را محاصره کرده و شمشیرش را ستانند ، و از اطراف آن حضرت را محاصره نموده و ریشمانی سیاه بر گردن مبارکش انداختند ، با مشاهده این وضع دردانه رسول خدا بی تاب شده و خواست که میان همسر و پسر عمویش و آنان حائل شده و مانع شود ، که قنفذ ملعون تازیانه اش را به تندی بر بازوی مبارک صدیقه طاهره فرود آورد!! اثر این ضربه تا دم وفات در بازوی آنحضرت همچون دمبل باقی بود . در اینحال ابوبکر به قنفذ پیغام فرستاد که علی را نزد من بیاور ، و اگر فاطمه ممانعت کرد او را بزنی و از نزد علی دورش سازید ، با این پیغام کار بالا گرفت و قنفذ با شدت عمل بالاتری وارد صحنه شد و در نهایت قساوت و شدت دخت گرامی پیامبر را میان فشار درب و دیوار قرار داده و شدت این کار بحدی بود که پهلوی آن بانو شکست و بچه داخل شکم سقط شد!! در اثر این عمل ددمنشانه آن بانوی گرامی تا آخر عمر پیوسته زمین گیر و بستری شد تا اینکه به همین دلیل مظلومانه به شهادت رسید ، صلوات الله علیها .

سپس آنحضرت را به مسجد کشیدند تا اینکه نزد ابوبکر رسیدند ، در آن جمع عمر با شمشیر بالای سر ابوبکر ایستاده بود و همراه او خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسید بن حسین و بشیر بن سعد و الباقی آن مجمع در اطراف ابوبکر مسلح شده نشسته بودند . حضرت علی عليه السلام در حالی وارد مسجد شد که می فرمود : بخدا سوگند اگر شمشیرم در دستام می بود خود در می یافتید که هرگز بمن غالب نمی شدید ،

وَبِاللّٰهِ لَا أَلُومُ نَفْسِي فِي جَهْدٍ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي أَرْبَعِينَ رَجُلًا لَفَرَّقْتُ جَمَاعَتَكُمْ، فَلَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا بَايَعُونِي ثُمَّ خَذَلُونِي. [قَالَ:] فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ: بَايَعْتَ. فَقَالَ: وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: إِذَا تَقَتَّلَكَ ذُلًّا وَصِغَارًا. قَالَ: إِذَنْ تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ، وَأَمَّا أَخُو رَسُولِهِ فَلَا تَقْرُ لَكَ بِهِ.

قَالَ ﷺ: أَتَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخِي بَيْنَ نَفْسِي وَبَيْنِي. فَأَعَادُوا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ أَقْبَلَ [عَلَيْهِمْ] عَلِيُّ ﷺ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! أُنْشِدُكُمْ بِسَاسِ اللَّهِ، أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذَا وَكَذَا، وَفِي غَزَاةِ تَبُوكَ كَذَا وَكَذَا؟ فَلَمْ يَدْعُ شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ ﷺ عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُ. فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَلَمَّا خَافَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَنْصُرُوهُ وَيَمْنَعُوهُ، بَادَرَهُمْ فَقَالَ: كُلُّ مَا قُلْتُمْ قَدْ سَمِعْنَاهُ بِأَذَانِنَا وَوَعْتُهُ قُلُوبُنَا، وَلَكِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بَعْدَ هَذَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطِفَانَا اللَّهُ

و بخدا سوگند که من خود را در باب تلاش و کوشش در اتمام حاجت هیچ ملامت و سرزنشی نخواهم کرد زیرا در آن کوتاهی نکردم، اگر فقط چهل مرد با من همراهی و یاری می نمودند مسلماً این جماعت و گروهتان را بهم می زدم، پس لعنت خدا بر آن گروهی که با من بیعت نمود سپس مرا و آنها را و تنها گذاشت.

عمر با لحنی بسیار تند به آنحضرت گفت: بیعت کن! فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت: اگر بیعت نکنی تو را با خواری و ذلت خواهیم کشت. فرمود: با اینکار بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. ابوبکر گفت: بنده خدا درست است، ولی برادر رسول خدا را قبول نداریم. فرمود: آیا شما منکر پیمان برادری میان من و رسول خدا می باشید؟ - و این کلام را سه بار تکرار فرمود - سپس رو به آن مجمع نموده و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار! شما را به خدا قسم، مگر نشنیدید که در روز غدیر خم چنین و چنان گفت؟ و در غزوة تبوک چه گفت؟ - آن ولی خدا از گفتن هیچ کلامی که پیامبر در شأن او در حضور امت گفته بود دریغ نکرده و همه را تذکر داد - و در پایان هر کدام همه تأیید کرده و می گفتند: آری بخدا درست است.

ابوبکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده و از او دفاع کنند، بهمین خاطر شتابان گفت: آنچه گفتم همه ما با گوشهایمان شنیده و در دل ضبط نموده ایم، ولی خود شنیدم که رسول خدا ﷺ پس از تمام اینها فرمود: ما اهل بیت را خداوند برگزید

وَأَكْرَمَنَا وَاخْتَارَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَهِدَ هَذَا مَعَكَ؟ فَقَالَ عُمَرُ: صَدَقَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَدْ سَمِعْنَا هَذَا مِنْهُ كَمَا قَالَ! وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَسَلَامُ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: صَدَقَ؛ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمُ الْمَلْعُونَةِ الَّتِي [قَدْ] تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكَعْبَةِ: إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ أَمَاتَهُ أَنْ تَزُورُوا هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عِلْمُكَ بِذَلِكَ؟ أَطْلَعْنَاكَ عَلَيْهَا؟ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا زُبَيْرُ وَيَا سَلْمَانَ وَأَنْتَ يَا مِقْدَادُ أَذْكُرُكُمْ بِاللَّهِ وَيَا لَاسْلَامَ، أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ذَلِكَ لِي: إِنْ فُلَانًا وَفُلَانًا - حَتَّى عَدَّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةَ - قَدْ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا وَتَعَاهَدُوا وَتَعَاقَدُوا عَلَيَّ مَا صَنَعُوا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَاهُ يَقُولُ ذَلِكَ لَكَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَايَ أَنْتَ وَأُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَا

وكرامت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید، و خداوند برای ما نخواست که نبوت و خلافت را جمع نماید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟ عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست گفت، ما نیز این سخن را از آنحضرت شنیدیم، و در پی او ابو عبیده و سالم مولا حذیفه و معاذ بن جبل نیز سخن ابوبکر را تصدیق نمودند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: براستی همه شما به آن صحیفه ملعونه‌ای که در خانه کعبه منعقد کرده و هم عهد شدید، که پس از رحلت پیامبر خلافت را از ما خانواده دور کنید. ابوبکر گفت: از کجا این خبر بتو رسیده؟ آیا ما بتو گفتیم؟ حضرت خطاب به یارانش فرمود: ای زبیر و ای سلمان و تو ای مقداد همه شما را به خدا و حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا شما نشنیدید که رسول خدا این مطلب را بمن تذکر داد که فلانی و فلانی - تا اینکه تمام آن پنج تن را نام برد - میان خود نامه‌ای نوشته و تعهد نموده‌اند که پس از من با خلافت علی مخالفت کنند؟!

همگی آن سه نفر گفتند: بخدا آری، همه این مطالب را ما نیز شنیدیم. و شخص شما پس از شنیدن این سخن رسول خدا عرض نمودی: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا،

تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْعَلَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَكَ: إِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَتَابِذْهُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَبَايِعْهُمْ وَاصْبِرْ وَاحْتِمْ دَمَكَ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ أَوْلِيكَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا الَّذِينَ بَايَعُونِي وَقَوَّاءِي لَجَاهَدْتُكُمْ فِي اللَّهِ [حَقَّ جِهَادِهِ]، أَمَا وَاللَّهِ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنْ عَقَبِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ نَادَى قَبْلَ أَنْ يُبَايَعَ [وَأَشَارَ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ]: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ».

ثُمَّ مَدَّوْا يَدَهُ وَهُوَ يَقْبِضُهَا، حَتَّى وَضَعُوهَا فَوْقَ يَدِ أَبِي بَكْرٍ وَقَالُوا: بَايِعْ، بَايِعْ، وَصِيحَ فِي الْمَسْجِدِ: بَايِعْ، بَايِعْ أَبُو الْحَسَنِ!!!.

ثُمَّ قِيلَ لِلزُّبَيْرِ: بَايِعِ الْآنَ، فَأَبَى، فَوَثَبَ عَلَيْهِ عُمَرُ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فِي أَنَاسٍ، فَأَنْتَزَعُوا سَيْفَهُ مِنْ يَدِهِ، فَضَرَبُوا بِهِ الْأَرْضَ حَتَّى كُسِرَ، فَقَالَ الزُّبَيْرُ - وَعُمَرُ عَلَى صَدْرِهِ -: يَا ابْنَ صَهَّاءِ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ سَيْفِي فِي يَدِي لَحَدَثَ عَنِّي، ثُمَّ بَايَعَ.

اگر این واقعه رخ داد من چه کنم؟ پیامبر فرمود: اگر بر آنان یار و یاورى یافتی که با آنان جهاد نموده و ستیزه کن، و در غیر اینصورت بیعت کرده و صبر کن، و خون خود را حفظ کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: بخدا سوگند اگر همان چهل نفری که با من بیعت نمودند نقض عهد نکرده بودند در راه خدا و برای رضای او بخوبی با شما جهاد می کردم، و بخدا سوگند که هیچیک از نسل شما نمی توانست تا روز قیامت به خلافت دست یابد.

سپس پیش از بیعت رو به قبر رسول خدا نموده و فریاد برآورد که: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ»!!.

سپس آنان دست آنحضرت را گرفته روی دست ابی بکر گذاشتند در حالیکه دست خود را می کشید، و گفتند: بیعت کرد، بیعت کرد، و این صدا در مسجد پیچید که بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!!

سپس به زبیر گفتند: حال بیعت کن! ولی او خودداری کرد، که ناگاه عمر و خالد و مغیره با تعدادی دیگر به او یورش برده و شمشیر را از دستش گرفته و به زمین زده و شکستند. زبیر به عمر که روی سینه اش نشسته بود گفت: ای پسر صهّاک حبشیّه! اگر شمشیرم در دستم بود از من می گریختی. سپس زبیر نیز بیعت کرد.

قال سلمان: ثُمَّ أَخَذُونِي فَوَجَّوْا عُنِّي حَتَّى تَرَكَوْهَا مِثْلَ السَّلْعَةِ ثُمَّ قَتَلُوا يَدَيَّ، فَبَايَعْتُ مُكْرَهَا، ثُمَّ بَايَعَ أَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ مُكْرَهُينِ، وَمَا مِنْ أُمَّةٍ أَحَدٌ بَايَعَ مُكْرَهَا غَيْرَ عَلِيٍّ وَأَرْبَعَتْنَا. وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَشَدُّ قَوْلًا مِنَ الزُّبَيْرِ، فَلَمَّا بَايَعَ قَالَ: يَا ابْنَ صَهَّاءِ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ الطُّلُقَاءُ الَّذِينَ أَعَانُوكَ، مَا كُنْتُ لِنَقْدَمَ عَلَيَّ وَمَعِيَ السَّيْفُ، لَمَا قَدْ عَلِمْتُ مِنْ جُنَيْكَ وَلَوْ مَكَ، وَلَكِنَّكَ قَدْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا حَتَّى تَنْقَوِي بِهِمْ وَتَصُولَ بِهِمْ! فَغَضِبَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ: أَتَذْكُرُ صَهَّاءَ كَأ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَمَنْ صَهَّاءُ؟ وَمَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا كَانَتْ صَهَّاءُ أُمَّةً حَبَشِيَّةً لِحَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ، فَزَنَى بِهَا نَفِيلٌ فَوَلَدَتْ أَبَاكَ الْخَطَّابَ، فَوَهَبَهَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَهُ بَعْدَ مَا وَلَدَتْهُ، فَإِنَّهُ لِعَبْدٍ جَدِّي فَوَلَدَ زَنًا، قَالَ فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمَا أَبُو بَكْرٍ، وَكَفَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ.

فَقَالَ سُلَيْمٌ: فَقُلْتُ: يَا سَلْمَانَ! بَايَعْتَ أَبَا بَكْرٍ وَلَمْ تَقُلْ شَيْئًا؟ قَالَ: قَدْ قُلْتُ بَعْدَ مَا بَايَعْتُ: تَبَّأَ لَكُمْ سَائِرَ الدَّهْرِ! أَتَذَرُونِ مَاذَا صَنَعْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟ أَصَبْتُمْ وَأَخْطَأْتُمْ، أَصَبْتُمْ سُنَّةَ

سلمان گوید: سپس مرا گرفته و پا و گردنم را همچون کالا در هم پیچیده و محکم بستند گویی تمام اعضايم را در هم شکستند، و از سر اجبار: من نیز بیعت نمودم، سپس أبوذر و مقداد نیز از سر اجبار بیعت نمودند، و جز علی و ما چهار نفر هیچیک از امت از سر اجبار بیعت نکرد.

در بین ما زبیر از همه تندتر سخن می گفت، پس از بیعت رو به عمر کرده و گفت: ای پسر صهّاء اگر این آزاد شده گان یاریت نکرده بودند و شمشیر بدستم بود هرگز بر من غالب نشده بودی، زیرا من از ترس و اضطراب تو باخبرم، و امروز اطراف خود جمیعتی را می بینی و با تکیه بر قدرت آنان حمله می کنی.

و کلام میان آندو بسختی بالا گرفت به سخنان زشت مبدل گشت تا آنجا که أبو بکر میان آندو را سازش داده و هر کدام دست از دیگری برداشت.

سليم بن قيس راوی خبر گوید: من به سلمان گفتم: آیا تویی هیچ کلامی با أبو بکر بیعت نمودی؟ گفت: من پس از بیعت گفتم: پیوسته دنیا بر شما حرام باد! آیا می دانید چه بلایی سر خود آوردید؟ انجام دادید و خطا کردید، شما همچون امتهای گذشته رفتار نموده

الْأُولَيْنِ ، وَأَخْطَأْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ حَتَّى أَخْرَجْتُمُوهَا مِنْ مَعْدِنِهَا وَأَهْلِهَا . فَقَالَ لِي عُمَرُ : أَمَا إِذَا بَايَعَ صَاحِبُكَ وَبَايَعْتَ فَقُلْ مَا بَدَا لَكَ ، وَلْيَقُلْ مَا بَدَا لَهُ . قَالَ : قُلْتُ : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : إِنَّ عَلَيْكَ وَعَلَى صَاحِبِكَ الَّذِي بَايَعْتُهُ مِثْلَ ذُنُوبِ أُمِّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَمِثْلُ عَذَابِهِمْ . وَقَالَ عُمَرُ : قُلْ مَا شِئْتَ ، أَلَيْسَ قَدْ بَايَعَ وَلَمْ تَقْرَأْ عَيْتُكَ بِأَنْ يَلِيَهَا صَاحِبُكَ . قَالَ : قُلْتُ : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنِّي قَرَأْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ الْمُنْزَلَةِ أَنَّكَ بِاسْمِكَ وَنَسَبِكَ وَصِفَتِكَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ . قَالَ [عُمَرُ] : قُلْ مَا شِئْتَ ، أَلَيْسَ قَدْ عَزَّهَا اللَّهُ عَنْ أَهْلِ [هَذَا] الْبَيْتِ الَّذِينَ قَدْ اتَّخَذْتُمُوهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؟! قَالَ : قُلْتُ : فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَقَدْ سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ : ﴿ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴾ * وَلَا يُوَثِّقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ . فَقَالَ : إِنَّكَ أَنْتَ هُوَ . فَقَالَ [لِي] عُمَرُ : اسْكُتْ ، أَشَكَّتْ اللَّهُ نَأْمَتَكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ ابْنُ اللَّحْنَاءِ!! فَقَالَ لِي عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اسْكُتْ يَا سَلْمَانَ ، فَسَكَتَ ، فَوَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّهُ أَمَرَنِي بِالسُّكُوتِ لَأَخْبَرْتُهُ بِكُلِّ شَيْءٍ نَزَلَ فِيهِ وَفِي صَاحِبِهِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُمَرُ أَنَّهُ قَدْ سَكَتَ قَالَ : إِنَّكَ لَهُ مُطِيعٌ مُسَلِّمٌ وَإِذَا لَمْ يَقُلْ أَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ شَيْئًا كَمَا قَالَ سَلْمَانُ .

قَالَ عُمَرُ : يَا سَلْمَانُ! أَلَا تَكُفُّ [عَنَّا] كَمَا كَفَّ صَاحِبُكَ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَشَدَّ حُبًّا لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ مِنْهُمْ ، وَلَا أَشَدَّ تَعْظِيمًا لِحَقِّهِمْ ، فَقَدْ كَفَّا كَمَا تَرَى وَبَايَعَا . فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفَتُعَيِّرُنَا يَا عُمَرُ بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَتَعْظِيمِهِمْ؟ أَلَمْ تَلْعَنَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَهُمْ وَافْتَرَى عَلَيْهِمْ وَظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَى رِقَابِهِمْ وَرَدَّ النَّاسَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ الْقَهْقَرَى وَقَدْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ . فَقَالَ عُمَرُ : آمِينَ ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ ، لَا وَاللَّهِ مَا هُمْ فِيهَا حَقٌّ ، وَمَا هُمْ وَعَرَضَ النَّاسَ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا سَوَاءً . قَالَ أَبُو ذَرٍّ : فَلِمَ خَاصَمْتَهُمْ بِحَقِّهِمْ وَحُجَّتِهِمْ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ صَهَابِكِ! فَلَيْسَ لَنَا حَقٌّ وَهُوَ لَكَ وَلَا بَنِي آكِلَةِ [الْأَكْبَادِ] الذُّبَابِ؟! فَقَالَ عُمَرُ : كُفَّ الْآنَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِذَا بَايَعْتَ ، فَإِنَّ الْعَامَّةَ رَضُوا بِصَاحِبِي وَلَمْ يَرْضَوْ بِكَ فَمَا ذَنْبِي؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَكِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَمْ يَرْضِيَا إِلَّا بِي فَأُبَشِّرُ أَنْتَ وَصَاحِبُكَ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا وَازَرَ كُمَا بِسُخْطٍ مِنَ اللَّهِ وَعَذَابِهِ وَخِزْيِهِ ، وَبِئْسَ الْخَطَابُ أَوْ تَذَرِي مِمَّا خَرَجْتَ وَفِيمَ دَخَلْتَ وَمَاذَا جَنَيْتَ

وپیروی تمایلات و شهوات نفسانی خود را کردید ، و سنت پیامرتان را وا گذاشته و خطا کردید ، تا آنجا که مقام خلافت را از مرکز و اهل آن خارج ساختید . عمر به من گفت : اکنون که هم تو و هم رفیقت بیعت نموده اید هر چه می خواهی بگو .

عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى صَاحِبِكَ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا عُمَرُ، أَمَا إِذَا بَايَعَ وَأَمَّنَّا شَرَّهُ وَفَشَكَهُ وَغَائِلَتَهُ
 فَدَعَهُ يَقُولُ مَا يَشَاءُ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَسْتُ بِقَائِلٍ غَيْرَ شَيْءٍ وَاحِدٍ، أَذْكُرُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا
 الْأَرْبَعَةُ - يَعْنِيَنِي وَالزُّبَيْرُ وَأَبَاذَرٌّ وَالْمِقْدَادُ - أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ تَابُوتًا مِنْ نَارٍ فِيهِ
 اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَسِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فِي جُبٍّ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ فِي تَابُوتٍ مُقْفَلٍ،
 عَلَى ذَلِكَ الْجُبِّ صَخْرَةٌ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسَعِّرَ جَهَنَّمَ، كَشَفَ تِلْكَ الصَّخْرَةَ عَنْ ذَلِكَ الْجُبِّ،
 فَاسْتَعَاذَتْ جَهَنَّمَ مِنْ وَهْجِ ذَلِكَ الْجُبِّ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْهُمْ وَأَنْتُمْ شُهُودٌ، فَقَالَ ﷺ: أَمَّا الْأَوَّلُونَ
 فَابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ، وَفِرْعَوْنُ الْفِرَاعِيَّةَ، وَ[ثَمُودُ] الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ، وَرَجُلَانِ
 مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَدَّلَا كِتَابَهُمْ وَغَيَّرَا سُنَّتَهُمْ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَهَوْدَ الْيَهُودَ وَالْآخَرُ نَصَرَ النَّصَارَى
 ، وَإِبْلِيسُ سَادِسُهُمْ، وَالذَّجَالُ [اسْمُهُ] فِي الْآخِرِينَ، وَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ
 الَّذِينَ تَعَاهَدُوا وَتَعَاقَدُوا عَلَى عِدَاوَتِكَ يَا أُخِي، وَتَظَاهَرُوا عَلَيْكَ بَعْدِي هَذَا وَهَذَا وَهَذَا
 حَتَّى عَدَّاهُمْ وَسَمَّاهُمْ؟ قَالَ سَلْمَانُ ﷺ: فَقُلْنَا لَهُ: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا
 ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ عُمَانُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَا عِنْدَكَ وَعِنْدَ أَصْحَابِكَ هَؤُلَاءِ فِي
 حَدِيثٍ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى، قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْعَنُكَ ثُمَّ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَكَ مُذْ لَعَنَكَ!
 فَغَضِبَ عُمَانُ فَقَالَ: مَا لِي وَلَكَ [يَا عَلِيُّ] أَمَا تَدْعُنِي عَلَى حَالِي عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 وَلَا بَعْدَهُ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرُ: نَعَمْ فَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ. فَقَالَ عُمَانُ: فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
 يَقُولُ: إِنَّ الزُّبَيْرَ يَقْتُلُ مُرْتَدًّا عَنِ الْإِسْلَامِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَقَالَ لِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ:
 صَدَقَ عُمَانُ، وَذَلِكَ أَنَّهُ يُبَايِعُنِي بَعْدَ قَتْلِ عُمَانُ ثُمَّ يَنْكُثُ بَيْنَعَتِي فَيَقْتُلُ مُرْتَدًّا عَنِ الْإِسْلَامِ.
 قَالَ سَلِيمُ [ابْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ]: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ سَلْمَانُ فَقَالَ: إِنَّ الْقَوْمَ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 ﷺ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِآلِ مُحَمَّدٍ، إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِثْلِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ،
 وَبِمِثْلِ الْعَجَلِ وَمَنْ تَبِعَهُ، فَعَلِيٌّ فِي سُنَّةِ هَارُونَ وَعَتِيقُ فِي سُنَّةِ السَّامِرِيِّ، وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
 يَقُولُ: «لَتَرْكَبَنَّ أُمَّتِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ وَحَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ شِبْرًا
 بِشِبْرٍ وَذَرْعًا بِذَرْعٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ». وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: «لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضُبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ».

گفتم: من نیز شهادت می دهم که خود از رسول خدا ۹ شنیدم که می فرمود: هر تو و رفیق که با او بیعت نمودم گناه و عذاب تمام امت تا روز قیامت خواهد بود.
 مترجم گوید: در این قسمت سخنانی از سلمان و زبیر و ابوذر با عمر نقل شده که به جهت خارج بودن از موضوع احتجاج از ترجمه و توضیح آن صرف نظر شد.

- ۳۹- وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا اسْتُخْرِجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَنْزِلِهِ، خَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ، فَمَا بَقِيَتْ امْرَأَةً هَاشِمِيَّةً إِلَّا خَرَجَتْ مَعَهَا، حَتَّى انْتَهَتْ قَرِيباً مِنْ الْقَبْرِ فَقَالَتْ لَهُمْ: خَلُّوا عَن ابْنِ عَمِّي فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَا تُشَرْنَ شَعْرِي وَلَا ضَعْنَ قَبِيضَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَأْسِي وَلَا تُصْرُخَنَّ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَمَا نَاقَهُ صَالِحُ نَبِيِّ اللَّهِ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنِّي وَلَا الْفَصِيلُ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنِّي وَلَدِي!!
- قال سلمان عليه السلام: كُنْتُ قَرِيباً مِنْهَا، فَرَأَيْتُ - وَاللَّهِ - أَسَاسَ حَيْطَانٍ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقْلَعْتُ مِنْ أَسْفَلِهَا، حَتَّى لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَنْفُذَ مِنْ تَحْتِهَا لَنَفَذَ، فَدَنَوْتُ مِنْهَا فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ أَبَاكَ رَحْمَةً [لِلْعَالَمِينَ]، فَلَا تَكُونِي نَقْمَةً، فَارْجِعَتْ وَرَجَعَتْ الْحَيْطَانُ حَتَّى سَطَعَتِ الْغَبْرَةُ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلْتُ فِي خِيَاشِيمِنَا.
- ۴۰- وَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: اكْتُبْ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ يَقْدِمُ عَلَيْكَ، فَإِنَّ فِي قُدُومِهِ قَطْعَ الشُّنْطَةِ عَنَّا. فَكَتَبَ أَبُو بَكْرٍ إِلَيْهِ:

- ۳۹- از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: وقتی که امیرالمؤمنین را از خانه بیرون کشیدند، در پی او حضرت زهرا بیرون آمد، و تمام زنان بنی هاشم با او همراه شده تا اینکه به نزدیکی قبر پدر خود رسول خدا علیه السلام رسید به جماعت داخل مسجد گفت: دست از سر پسر عمویم بردارید، که سوگند به آنکه محمد: پدرم را به درستی به رسالت مبعوث فرمود اگر او را رها نکنید موهام را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر روی سر خواهم گذاشت، و خدا را به دادرسی و یاری خود طلب خواهم نمود، و در پیشگاه حق هرگز صالح نبی از پدرم و نایقه و بچه آن از من و فرزندانم گرامیتر و محبوبتر نبودند!!
- سلمان گفت: من نزدیک آنحضرت بودم، و بخدا سوگند پس از این سخنان متوجه شدم که دیوارها و ستونهای مسجد به حرکت آمد، با دیدن این منظره خود را به آن صدیقه نزدیکتر ساختم و گفتم: ای بانو و سرور من، خداوند متعال پدر تو را بعنوان رحمت برای جهانیان مبعوث فرمود، شایسته نیست که شما خواستار عذاب و نقمت امت باشی! پس از آن اوضاع به حال عادی بازگشت، و آنحضرت نیز به منزل خود مراجعت فرمود.
- ۴۰- از حضرت باقر علیه السلام نقل است که عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: نامه ای به أُسامه بن زید بفرست تا نزد تو آید، زیرا حضور او به نزد تو موجب قطع منازعه قوم خواهد بود. ابوبکر نیز نامه ای بدین مضمون به او نوشت:

«مِنْ أَبِي بَكْرٍ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ . أَمَّا بَعْدُ؛ فَاَنْظُرْ إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَأَقْبِلْ إِلَيَّ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ ، فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ وَوَلُّونِي أَمْرَهُمْ فَلَا تَتَخَلَّفَنَّ فَتَعْصِي وَيَأْتِيكَ مِنِّي مَا تُكْرَهُ ، وَالسَّلَامُ» .

قال : فَكَتَبَ أُسَامَةُ إِلَيْهِ جَوَابَ كِتَابِهِ : «مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَامِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى غَزْوَةِ الشَّامِ . أَمَّا بَعْدُ ؛ فَقَدْ أَتَانِي مِنْكَ كِتَابٌ يَنْقُضُ أَوَّلَهُ آخِرَهُ ، ذَكَرْتَ فِي أَوَّلِهِ أَنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَكَرْتَ فِي آخِرِهِ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ قَوْلُكَ أَمْرَهُمْ وَرَضُوا بِكَ ، فَأَعْلَمَ أَنِّي وَمَنْ مَعِيَ مِنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ ، فَلَا وَاللَّهِ مَا رَضِينَا بِكَ وَلَا وَلَّيْنَاكَ أَمْرَنَا ، وَانْظُرْ أَنْ تَدْفَعَ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَتُخْلِيَهُمْ وَإِيَّاهُ ، فَإِنَّهُمْ أَحَقُّ بِكَ مِنْكَ ، فَقَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِيرِ ، فَمَا طَالَ الْعَهْدُ فَتَنَسَّى ، انْظُرْ بِمَرَكَزِكَ وَلَا تُخَالِفْ فَتَعْصِي اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَعْصِي مَنْ اسْتَخْلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْكَ وَعَلَى صَاحِبِكَ ،

از ابوبکر خلیفه رسول خدا ﷺ به اُسامة بن زید، اَمَّا بَعْدُ؛ چون نامه من به دستت رسید با همه اطرافینت به سوی من حرکت کن، زیرا همه مسلمانان اطراف من اجتماع نموده و مرا امیر و پیشوای خود قرار داده‌اند، پس شما نیز مخالفت نکنید که کارتان به سرکشی و عصیان کشد در اینصورت از من به تو آن رسد که انتظارش را نداری، والسلام.

اُسامة نیز در جواب؛ این نامه را نگاشت: «از اُسامة بن زید کارگزار و عامل رسول خدا در غزوة شام، اَمَّا بَعْدُ؛ نامه‌ای از تو به دستم رسید که ابتدای آن آخرش را نقض می‌کرد، در ابتدای آن مدعی شدی که تو خلیفه رسول خدايي، و در آخرش خود را جمهور مردم خواندی، و اینکه منصب امارت و رهبری از ناحیه ایشان بتو رسیده، این را بدان که من و اطرافیانم همه از جماعت مسلمانان و مهاجران بوده و بخدا سوگند به این انتخاب راضی نبوده و تو را امیر خود نساختم، پس بخود آی و حق را به صاحب آن بازگردانده و ایشان را از آن محروم مساز، زیرا آنان به این کار از تو شایسته‌ترند، و تو خود از فرمایش رسول خدا در روز غدیر درباره علی خبر داری، چه زود آن را فراموش نمودی، هرچه زودتر به حوزه تحت فرمان من بازگرد که مخالفت با آن برابر است با عصیان خدا و رسول، و نیز مخالفت در برابر کسی است که خود پیامبر بر تو و رفیقت امیر نمود؟!»

وَلَمْ يَغْزِلْنِي حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّكَ وَصَاحِبُكَ رَجَعْتُمَا وَعَصَيْتُمَا فَأَقِمْتُمَا فِي الْمَدِينَةِ بِغَيْرِ إِذْنِي».

فَارَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَخْلَعَهَا مِنْ عُنُقِهِ قَالَ : فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَا تَفْعَلْ ، فَيُصِصَ قَسْصَكَ اللَّهُ ، لَا تَخْلَعُهُ فَتَنْتَدِمَ ، وَلَكِنْ أَلِجْ عَلَيْهِ بِالْكِتَابِ ، وَمُرْ فُلَانًا وَفُلَانًا [وَفُلَانًا] أَنْ يَكْتُبُوا إِلَى أُسَامَةَ أَنْ لَا يُفَرِّقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَنْ يَدْخُلَ مَعَهُمْ فِيمَا صَنَعُوا .

قَالَ : فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَسٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ : «أَنْ أَرْضَ بِمَا اجْتَمَعْنَا ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَشْمَلَ الْمُسْلِمِينَ فِتْنَةً مِنْ قِبَلِكَ فَإِنَّهُمْ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْكَفْرِ» .

قَالَ : فَلَمَّا وَرَدَتِ الْكِتَابُ عَلَى أُسَامَةَ ، انْصَرَفَ بَيْنَ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا رَأَى اجْتِمَاعَ الْخَلْقِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ، انْطَلَقَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ [لَهُ] : مَا هَذَا؟ قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا مَا تَرَى . قَالَ لَهُ أُسَامَةُ : فَهَلْ بَايَعْتُهُ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُسَامَةَ . فَقَالَ أُسَامَةُ : طَائِعًا أَوْ

و تا آخرین لحظه حیات مرا از این مقام عزل نفرمود ، ولی تو و رفیقت بدون توجه به دستور من به مدینه بازگشته و بی اذن من در آنجا ماندید .

أَبُو بَكْرٍ بَا خَوَانْدَن نَامَةُ أُسَامَةَ چنان تکان خورد که می خواست خود را از آن مقام خلع نماید ، ولی عمر ممانعت نموده و گفت : این کار را مکن ، زیرا آن پیراهنی است که خداوند به تو پوشانده است ، وگرنه پشیمان خواهی شد! راه حلّ مشکلّ أُسَامَةَ این است که او را آماج نامه های خود قرار داده و در این امر اصرار نمایی ، و از دیگران نیز بخواه که نامه ای بدین مضمون برایش بنویسند که : میان مسلمانان تفرقه افکنی مکن ، و از اجتماع ایشان خارج نشده و با ایشان هم رأی شو .

پس أَبُو بَكْرٍ با گروهی از اهل نفاق نامه ای بدین مضمون به أُسَامَةَ نوشتند : «نظر ورأی ما را قبول کن ، و از برانگیختن فتنه دوری کن ، زیرا این مردم تازه مسلمانند [و ممکن است این فتنه موجب بازگشت ایشان به کفر شود] .

و چون انبوه نامه ها به دست أُسَامَةَ رسید با اطرافیانش به مدینه بازگشت ، وقتی اجتماع مردم را بر ابی بکر مشاهده نمود ، به سوی خانه علیّ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده و گفت : این چه اوضاعی است؟ فرمود : همین است که می بینی ، عرض کرد : آیا شما بیعت نمودی؟ فرمود : آری ای أُسَامَةَ! . گفت : با اختیار یا

کارها؟ قال: لا، بل کارها. قال: فأنطلق أسامة فدخل على أبي بكر وقال له: السلام عليك يا خليفة المسلمين، قال: فرد عليه أبو بكر وقال: السلام عليك أيها الأمير.

۴۱ - وروى أن أبوقحافة كان بالطائف لما قبض رسول الله ﷺ وبويع لأبي بكر، فكتب ابنه إليه كتاباً عنوانه: من خليفة رسول الله إلى أبي قحافة. أما بعد؛ فإن الناس قد تراضوا بي. فإني اليوم خليفة الله، فلو قدمت علينا كان أقر لعينك.

قال: فلما قرأ أبوقحافة الكتاب قال للرسول: ما منعكم من علي؟ قال [الرسول]: هو حدث السن وقد أكثر القتل في قریش وغيرها، وأبو بكر أسن منه. قال أبوقحافة: إن كان الأمر في ذلك بالسن، فأنا أحق من أبي بكر، لقد ظلموا علياً حقاً وقد بايع له النبي ﷺ وأمرنا ببيعتهم!!

ثم كتب إليه: «من أبي قحافة إلى ابنه أبي بكر. أما بعد؛ فقد أتاني كتابك

کراهت و اجبار؟ فرمود: با زور و اجبار! با شنیدن این کلام همه چیز را دریافته پس نزد ابوبکر رفته و بعنوان خلیفه به او سلام داد، و ابوبکر گفت: سلام بر تو ای امیر^(۱).

۴۱ - و نقل است که پدر ابوبکر هنگام وفات پیامبر در طائف بسر می برد، و چون جریان بیعت با ابوبکر رخ داد نامه ای به این عنوان برای پدرش فرستاد: از جانشین و خلیفه رسول خدا ﷺ به ابوقحافه، أما بعد؛ مردم به خلافت من راضی شدند، و من از امروز خلیفه خدایم، اگر به سوی من آئی برای شما بسیار خوشتر است.

چون ابوقحافه نامه را خواند به حامل نامه گفت: چرا علی را انتخاب نکردید؟ گفت: او کم سن و سال بود و بسیاری از سران قریش و غیر آن را در غزوات کشته است، در مقابل ابوبکر از او بزرگتر است. ابوقحافه گفت: اگر به سن است من به خلافت از او شایسته تر! حق علی را خوردند با اینکه خود رسول خدا برای او بیعت گرفت و ما را بدان امر فرمود!! سپس اینگونه پاسخ گفت: از ابوقحافه به پدرش ابوبکر، أما بعد؛ نامه ات بدستم رسید

۱ - در نقل تواریخ از جمله در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است که ابوبکر و عمر تا دم مرگ؛ أسامة بن زید را به عنوان «امیر» خطاب می کردند.

فَوَجَدْتُهُ كِتَابَ أَحَقِّ، يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضًا، مَرَّةً تَقُولُ: خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَرَّةً تَقُولُ: خَلِيفَةُ اللَّهِ، وَمَرَّةً تَقُولُ: تَرْضَى بِي النَّاسُ، وَهُوَ أَمْرٌ مُلْتَبَسٌ، فَلَا تَدْخُلَنَّ فِي أَمْرِ يَضَعُ عَلَيْكَ الْخُرُوجُ مِنْهُ غَدًا، وَيَكُونُ عُقْبَاكَ مِنْهُ إِلَى النَّارِ وَالنَّدَامَةِ وَمَلَامَةِ النَّفْسِ اللَّوَامَةِ لَدَى الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّ لِلْأُمُورِ مَدَاحِلَ وَمَخَارِجَ وَأَنْتَ تَعْرِفُ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِهَا مِنْكَ، فَرَأَيْتَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَلَا تَدْعُنَّ صَاحِبَهَا، فَإِنَّ تَرْكَهَا الْيَوْمَ أَخَفُّ عَلَيْكَ وَأَسْلَمُ لَكَ [وَالسَّلَامُ].

۴۲- وَعَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ [عَنِ الزُّبَيْرِ] بْنِ الْعَوَّامِ قَالَ: لَمَّا قَالَ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَقَدَّمَ عَلَيْنَا وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِالْمَكَانِ مِنْهُ، قَامَ أَبُو بَكْرٍ خَطِيبًا فَقَالَ: صَبْرًا عَلَى مَنْ لَيْسَ يَتَوَلَّى إِلَى دِينٍ، وَلَا يَحْتَجِبُ بِرِعَايَةٍ وَلَا يَزْعُمُ لِيَوْلَايَةٍ، أَظْهَرَ الْإِيمَانَ ذِلَّةً وَأَسْرَ النِّفَاقَ غِلَّةً، هَؤُلَاءِ عُصْبَةُ الشَّيْطَانِ، وَجَمْعُ الطُّغْيَانِ يَزْعُمُونَ أَنِّي أَقُولُ إِنِّي أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ،

و کاتب آنرا فرد بی فکری یافتیم، که هر کلام آن دیگری را نقض می کند، یکبار خود را خلیفه رسول خدا خواندی و بار دیگر خلیفه خدا، و در آخر خود را جمهور مردم قلمداد نمودی، این امری مشتبه و ملتبس است، به تو هشدار می دهم در چنین کاری داخل نشوی که خروج و خلاصی از آن بسیار دشوار بوده و عاقبت آن در روز قیامت دوزخ است و ندامت است و ملامت، که بی شک هر کاری راه ورود و خروجی دارد، و تو خوب می دانی چه کسی به این امر از تو شایسته تر است، پس آنچنان رعایت خداوند را بنا که گویی او را می بینی، و کار را به صاحب اصلی آن واگذار، که انجام آن امروز آسانتر و سبکتر از فردا است، و السَّلَام.

۴۲- از عامر شعبی نقل است که عروۀ بن زبیر [از پدرش زبیر] گفت: وقتی ابوبکر بر خلافت تکیه کرد گروهی از منافقین گفتند: ابوبکر بر علی تقدّم یافت و نیز معتقد است که از علی برای خلافت شایسته تر است! وقتی این حرفها بگوش ابوبکر رسید برخاسته و خطبه ای بدین شرح خواند که: در برابر افرادی که به راه دین باز نمی گردند، و مراقب رفتار و گفتار خود نبوده و آداب محبت و مودّت را نمی کنند صبر باید! همانها که از سر ناچاری تظاهر به ایمان نموده و صفات نفاق را در دلهای خود پنهان کردند، آنان پیروان شیطانند و گروه طاغی! می پندارند که من خود را از علی افضل می دانم،

وَكَيْفَ أَقُولُ ذَلِكَ وَمَا لِي سَابِقَتُهُ وَلَا قَرَابَتُهُ وَلَا خُصُوصِيَّتُهُ؟ وَحَدَّ اللَّهُ وَأَنَا مُلْحِدُهُ، وَعَبْدُهُ [عَلِيٌّ] قَبْلَ أَنْ أَعْبُدَهُ، وَوَالِيَ الرَّسُولَ وَأَنَا عَدُوُّهُ، وَسَبَقَنِي بِسَاعَاتٍ لَوْ انْقَطَعَتْ لَمْ أَلْحَقْ ثَنَاءَهُ، وَلَمْ أَقْطَعْ غُبَارَهُ، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَازَ وَاللَّهِ مِنَ اللَّهِ بِمَحَبَّةٍ وَمِنْ الرَّسُولِ بِقَرَابَةٍ وَمِنْ الْإِيمَانِ بِرُتْبَةٍ، لَوْ جَهَدَ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ إِلَّا النَّبِيِّينَ لَمْ يَتَلَعَّوْا دَرَجَتَهُ وَلَمْ يَسْلُكُوا مِنْهَجَهُ، بَذَلَ فِي اللَّهِ مُهَجَّتَهُ، وَلَا بَنَ عَمَّهُ مَوَدَّتَهُ، كَاشَفَ الْكَرْبَ، وَدَامَغَ الرَّيْبَ، وَقَاطَعَ السَّبَبَ إِلَّا سَبَبَ الرَّشَادِ، وَقَامِعَ الشُّرْكَ، وَمُظْهِرَ مَا تَحْتَ سُودَاءِ حَبَّةِ النِّفَاقِ.

بِحَنَّةٍ هَذَا الْعَالَمَ، لِحَقِّ قَبْلِ أَنْ يُلَاحِقَ، وَبَرَزَ قَبْلَ أَنْ يُسَاقِ، جَمَعَ الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالْفَهْمَ، وَكَانَ جَمِيعُ الْخَيْرَاتِ لِقَلْبِهِ كُنُوزاً لَا يَدْخِرُ مِنْهَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِلَّا أَنْفَقَهُ فِي بَابِهِ فَنَ ذَا يُؤْمَلُ أَنْ يَنَالَ دَرَجَتَهُ، وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلِيّاً وَلِلنَّبِيِّ ﷺ وَصِيّاً وَلِلْخِلَافَةِ رَاعِياً

چگونه مدعی چنین حرفی باشم در حالیکه مرا سوابق و خصوصیات و قرابت او نیست؟ او یکتا پرست بود و من کافر بودم، و پیش از من او را عبادت می‌کرد، او دوست پیامبر بود و من مخالف و دشمن، و ساعاتی چند از من سبقت جست که اگر غفلت می‌کردم دیگر به شکر آن نائل نشده و هرگز ممکن نبود به گرد پایش برسم. بخدا سوگند که علی بن ابی طالب در محبت خداوند و قرابت پیامبر و از نظر درجه ایمان به مقامی دست یافته که هیچیک از گذشتگان و آیندگان هرچه بکوشند غیر از انبیاء نتوانند به آن مقام دست یافته و قدمی در آن راه نهند، علی در راه خدا از بذل جان دریغ نکرد، و مودت و محبت خود را درباره پسرعمویش اظهار نمود، هر گرفتاری و سختی و پیش آمد بدی را از پیش روی مسلمین برداشته و برطرف می‌ساخت، هرگونه شک و شبهه‌ای را رفع نموده و هر راهی جز راه هدایت را مسدود می‌کرد، پیوسته با شرک و نفاق در مبارزه بود و حق را روشن می‌ساخت.

او پیوسته در این عالم متحمل شدائد بود، پیش از همه به پیامبر ملحق شد و قبل از دیگران به میادین جنگ قدم نهاد، وی جامع علم و حلم و فهم است، و همه خیرات در قلب او انباشته و مخزون شده، ولی هیچ را برای خود ذخیره نکرده و همه را انفاق می‌کند، پس با این صفات چه کسی قادر است مقام او را آرزو کند، درحالیکه او از طرف خداوند متعال و رسول به ولایت مؤمنین و وصایت پیامبر و امامت امت منصوب گردیده

وَبِالْإِمَامَةِ قَائِمًا ، أَفْتَعَزُّ الْجَاهِلُ بِمَقَامِ قُتْبِهِ إِذْ أَقَامَنِي ، وَأَطَعْتُهُ إِذْ أَمَرَنِي ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ ، مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا رَشِدًا ، وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَسَدًا ، وَمَنْ أَحَبَّهُ سَعِدَ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ شَقِيَ» .

وَاللَّهُ لَوْ لَمْ يُحِبَّ [عَلِيًّا] ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِلَّا لِأَجْلِ أَنَّهُ لَمْ يُوَاقِعْ اللَّهَ مُحَرَّمًا ، وَلَا عَبْدَ مِنْ دُونِهِ صَنَمًا ، وَلِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ، لَكَانَ فِي ذَلِكَ مَا يَجِبُ .

فَكَيْفَ لِأَسْبَابٍ أَقْلَهَا مُوجِبٌ وَأَهْوَنُهَا مُرْغِبٌ لَهُ الرَّحِمُ الْمَاسَّةُ بِالرَّسُولِ ، وَالْعِلْمُ بِالذَّقِيقِ وَالْجَلِيلِ ، وَالرِّضَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ ، وَالْمُوَاسَاةُ فِي الْكَثِيرِ وَالْقَلِيلِ ، وَخِلَالُ لَا يُبْلَغُ عَدُّهَا وَلَا يُدْرَكُ بِحَدِّهَا ، وَذَ الْمُتَمَنُّونَ أَنْ لَوْ كَانُوا تُرَابَ نَعْلِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ، أَلَيْسَ هُوَ صَاحِبُ لَوَاءِ الْحَمْدِ وَالسَّاقِي يَوْمَ الْوُرُودِ ، وَجَامِعُ كُلِّ كَرَمٍ ، وَعَالِمُ كُلِّ عِلْمٍ ، وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ

است ، آیا فرد نادان به اینکه من خلیفه شده‌ام مغرور شده حال اینکه او مرا به این جایگاه نشاند و من اطاعت امر او را نمودم ، و خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود : «حق با علی است و علی با حق است ، هر که او را فرمان برد هدایت یافته ، و هر که با او مخالفت کند تباه گردد ، و هر که او را دوست بدارد خوشبخت شده ، و هر که به او کینه ورزد ناکام و بدبخت شود .

بخدا سوگند اگر دوستی و محبت مردم به علی بن ابی طالب تنها بدین خاطر باشد که او مخالفت خدا نکرده و جز الله هیچ معبودی را عبادت نکرده ، و نیز به خاطر اینکه مردم پس از وفات پیامبر به وجود او نیازمندند ، البته همین مقدار در ایجاب محبت و دوستی او کفایت می‌کند ، تا برسد به تمام جهات و علل بسیار دیگری که حداقل آن اسباب موجب اطاعت او و کمترین آنها باعث موجب ترغیب و تشویق در متابعت اوست . علی از ارحام نزدیک رسول خدا است ، و به تمام موضوعات بزرگ و کوچک عالم است ، او را ویژگی و خصوصیتی است که نه در تعداد بدانها دسترسی است و نه بزرگی آن قابل درک می‌باشد ، اگر همه آرزو کنند که خاک کفش او باشند آرزویی بجا است ، مگر نه این است که او صاحب لوائ حمد ، و ساقی روز قیامت ، و جامع همه خوبیها ، و دارای همه علوم ،

وَالِی رَسُولِهِ؟!

۴۳- وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ طَلَعَ عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ يَتَدَاغَمَانِ وَيَخْتَصِمَانِ فِي مِيرَاثِ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَكْفِيكُمُ الْقَصِيرُ الطَّوِيلَ - يَعْنِي بِالْقَصِيرِ عَلِيًّا وَبِالطَّوِيلِ الْعَبَّاسَ - فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا عَمُّ النَّبِيِّ ﷺ وَوَارِثُهُ، وَقَدْ حَالَ عَلِيٌّ بَيْنِي وَبَيْنَ تَرَكَّتِهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَيْنَ كُنْتَ يَا عَبَّاسُ حِينَ جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَنْتَ أَحَدُهُمْ

ووسیله شفاعت به خدا و به پیامبر است (۱)؟!

۴۳- از محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل است که ابورافع گفت: من نزد ابوبکر بودم وقتی علی علیه السلام و عباس علیه السلام وارد شده و درباره میراث پیامبر ﷺ اختلاف داشتند. ابوبکر گفت:

در این اختلاف علی بر عباس پیروز خواهد شد، عباس گفت: من عموی پیامبر و وارث او می باشم، حال اینکه علی میان من و میراث آنحضرت مانع می شود. ابوبکر گفت: آنوقتی که پیامبر پس از جمع نمودن فرزندان عبدالمطلب؛ که تو نیز یکی از آنان بودی

۱- مترجم گوید: مطالبی که در این حدیث در مدح حضرت امیر علیه السلام آمده تماماً عین واقعیت بوده و قطره‌ای از دریای فضائل آن شخصیت بزرگ تاریخ است، ولی اینکه گوینده آن ابوبکر باشد بسیار از واقعیات تاریخی و عقل بدور است، زیرا ظلم و جور خلفای ثلاث بر آن وجود نازنین بر هیچ شیعه دوازده امامی پوشیده نیست، و با اندکی دقت در سند حدیث متوجه خواهیم شد که راوی آن یکی عامر بن شراحیل شعبی و دیگری عروه بن زبیر است که هر دوی آنان از دشمنان سرسخت حضرت امیر علیه السلام می باشند، برای مزید اطلاع درباره شخصیت عامر مراجعه به کتاب فصول المختارة سیدمرتضی رحمه الله (ص ۱۷۱) و درباره شیخ او عروه به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۴ ص ۶۳ و ۶۴ و ۶۹) کافی می باشد و در آخر توجه به این نکته قابل ذکر است که مطالب نقل شده تنها یک خبر تاریخی است نه حدیث و روایت.

فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُوَارِئُنِي وَيَكُونُ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، يُنْجِزُ عِدَّتِي، وَيَقْضِي دِينِي» فَأَحْجَمْتُمْ عَنْهَا إِلَّا عَلِيٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتَ كَذَلِكَ؟

فَقَالَ عَبَّاسٌ: فَمَا أَقْعَدَكَ فِي مَجْلِسِكَ هَذَا؟! تَقْدَمْتُهُ وَتَأْمَرْتُ عَلَيْهِ؟

قَالَ [لَهُ] أَبُو بَكْرٍ: اعْذِرُونِي يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!

۴۴- وَرَوَى رَافِعُ بْنُ أَبِي رَافِعٍ الطَّائِيُّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ - وَقَدْ صَحِبَهُ فِي سَفَرٍ - قَالَ: قُلْتُ

لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، عَلَّمَنِي شَيْئاً يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهِ.

قَالَ: قَدْ كُنْتُ فَاعِلاً وَلَوْ لَمْ تَسْأَلْنِي؛ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئاً، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ، وَآتِ الزَّكَاةَ، وَصُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَحُجَّ الْبَيْتَ وَاعْتَمِرْ، وَلَا تَأْمَرْ عَلَى اثْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَمَّا مَا تَأْمُرُنِي بِهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحُجِّ وَالْعُمْرَةِ فَأَنَا أَفْعَلُهُ، وَأَمَّا الْإِمَارَةُ فَأَنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ لَا يُصَيِّبُونَ هَذَا الشَّرَفَ وَهَذَا الْغِنَى وَالْعِزَّ وَالْمَنْزِلَةَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بِهَا!

فرمود: «کدامیک از شما حاضر است با من همراهی نموده و وصی و خلیفه من بوده و وعده‌های مرا برآورده و دیون مرا بپردازد؟»، با شنیدن این کلمات همه شما بجز علی کنار کشیدید، و پیامبر ﷺ خطاب به علی فرمود: تنها تو شایسته این مسؤولیت می‌باشی. عباس گفت: [اگر تو به این سخنان معترفی] چگونه در این جایگاه نشست‌ای و بر علی سبقت جسته و امیر او گشته‌ای؟ ابوبکر گفت: مرا معذور بدارید ای فرزندان عبدالمطلب.

۴۴- رافع بن ابی رافع گوید: یک وقتی با ابوبکر در راهی همسفر بودم، در راه از او پرسیدم: ای ابوبکر به من چیزی بیاموز که خداوند بدان واسطه مرا سود بخشد! گفت: خودم نیز چنین قصدی داشتم اگرچه تو نمی‌خواستی: هرگز برای خدا شریکی قرار مده، و نماز را بپای دار، و زکات را بپرداز، و ماه رمضان را روزه بگیر، و حج و عمره را ترک مکن، و هرگز ریاست و فرمانروایی بر دو مسلمان را قبول مکن!

به او گفتم: آنچه در باب ایمان و نماز و زکات و روزه و حج و عمره گفتی، همه را اطاعت می‌کنم، ولی مسئله ریاست بسیار مشکل است چون من تا بحال هیچ مسلمانی را ندیدم که بتواند نزد رسول خدا ﷺ به قُلِّ شَرَف و بی‌نیازی و عزت و منزلت صعود کند مگر توسط [امتحان در] همان امارت و ریاست!

قال: إِنَّكَ اسْتَنْصَحْتَنِي فَأَجْهَدْتُ نَفْسِي لَكَ.

فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ، جِئْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَلَمْ تَنْهِنِي أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى اثْنَيْنِ؟ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: فَمَا بِأُفٍّ تَأَمَّرْتُ عَلَى أُمِّهِ مُحَمَّدٍ (ﷺ)؟ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ وَخِفْتُ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةَ، وَدَعَوْنِي فَلَمْ أَجِدْ مِنْ ذَلِكَ بُدًّا!!.

۴۵- وَرَوِيَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ بَعَثَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، فَوَاعَدَاهُ وَفَارَقَاهُ عَلَى قَتْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَضَمِنَ ذَلِكَ لَهُمَا، فَسَمِعَتْ ذَلِكَ الْخَبْرَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ [الْحُثَعَمِيَّةُ] امْرَأَةُ أَبِي بَكْرٍ، وَهِيَ فِي خِدْرِهَا، فَأَرْسَلَتْ خَادِمَةً لَهَا وَقَالَتْ: تَرُدُّدِي فِي دَارِ عَلِيٍّ وَقَوْلِي لَهُ: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ» فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ وَسَمِعَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «رَحِمَهُمَا اللَّهُ! قُولِي لِمَوْلَايَ كَيْفَ مَنْ يَقْتُلُ النَّاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ وَالْقَاسِطِينَ؟».

وَوَقَعَتِ الْمَوَاعِدَةُ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ إِذْ كَانَ أَخْفَى، وَاخْتِيرَتِ لِسُدُفَةٍ وَالشُّبْهَةِ [فَإِنَّهُمْ كَانُوا يُغْلَسُونَ بِالصَّلَاةِ حَتَّى لَا تُعْرِفُ الْمَرْءَةُ مِنَ الرَّجُلِ] وَلَكِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ،

أبو بکر گفت: تواز من تقاضای نصیحت کردی ومن خالصانه پاسخت گفتم. ابورافع گوید: وقتی رسول خدا ﷺ وفات یافت و ابوبکر بر مسند خلافت تکیه زد به نزد او شتافه و گفتم: ای ابوبکر مگر این تو نبودی که مرا از ریاست حتی بر دو مسلمان نهی می کردی؟! گفت: آری. گفتم: پس چه شده که عهده دار ریاست و امارت امت محمد ﷺ شده ای؟! گفت: مردم به اختلاف افتادند ومن ترسیدم که گمراه شوند، و چون از من خواستند عهده دار این منصب شوم اجباراً پذیرفتم!!.

۴۵- نقل است که ابوبکر و عمر طی مذاکره ای با خالد بن ولید از او خواستند که حضرت علی علیه السلام را به قتل برساند و او نیز پذیرفت، در گوشه خانه: همسر ابوبکر اسماء بنت عُمَیس متوجه این جریان شد، و فوراً پیکری را روانه خانه علی علیه السلام نموده و به او گفت: به او بگو گروهی قصد جان شما را دارند، چون حضرت این مطلب را شنید فرمود: رحمت خدا بر بانویت اسماء، به او بگو [اگر ایشان به این هدف نائل خواهند شد] پس چه کسی ناکثین و مارقین و قاسطین را می کشد؟.

و قرار شد خالد بن ولید هنگام نماز صبح که هوا تاریک است از فرصت استفاده نموده و خود را مخفی سازد [زیرا رسم بر این بود که نماز صبح را در چنان تاریکی بجای می آوردند که زن و مرد از هم تمیز داده نمی شدند] ولیکن خدا کار خود را رساننده است،

وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ لِحَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ: إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ، فَاضْرِبْ عُنُقَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَصَلَّى خَالِدٌ إِلَى جَنْبِهِ لِأَجْلِ ذَلِكَ؛ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الصَّلَاةِ يَفْكِرُ فِي الْعَوَاقِبِ فَتَنِدَمَ فَجَلَسَ فِي صَلَاتِهِ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَطْلُعُ يَتَعَقَّبُ الْآرَاءَ وَيَخَافُ الْفِتْنَةَ وَلَا يَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ. فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ فِي صَلَاتِهِ: يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ - ثَلَاثًا - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: لَا يَفْعَلَنَّ خَالِدٌ مَا أَمَرْتُهُ بِهِ].

فَالْتَفَتَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا خَالِدٌ مُسْتَمِلٌ عَلَى السَّيْفِ إِلَى جَانِبِهِ، فَقَالَ [لَهُ]: يَا خَالِدُ! أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ لَوْ لَا أَنَّهُ نَهَانِي لَوْضَعْتُهُ فِي أَكْثَرِكَ شَعْرًا. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ لَا أُمَّ لَكَ، مَنْ يَفْعَلُهُ أَضِيقُ حَلَقَةَ أُسْتِ مِنْكَ، أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا مَا سَبَقَ بِهِ الْقَضَاءُ لَعَلِمْتُ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا. ٤٦ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لِأَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ خَالِدًا بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَابِيَةِ

وَأَبُو بَكْرٍ بِهِ خَالِدٌ گفته بود: هر وقت نماز صبح را به پایان بردم نقشهات را درباره علی عملی ساز، بهمین خاطر خالد در صف نماز در کنار علی نشست، و ابوبکر با اینکه در نماز بود ناگاه به فکر عواقب آن عمل شنيع افتاده و از فتنه پس از آن ترسید که نکند جان خودش نیز در خطر باشد، پس پیش از سلام نماز سه بار گفت: «ای خالد آنچه مأموریت داشتی انجام مده»، و در نقل دیگر خبر آمده است که گفت: «آنچه را که دستور داده بودم خالد انجام ندهد».

و آنحضرت علیه السلام رو به خالد نموده و دید با شمشیر برهنه در کنار او است، فرمود: ای خالد تو را به چه چیز مأمور ساخته بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعاً این کار را می کردی؟ گفت: بخدا قسم اگر او مانع نشده بود شمشیر را برفرق سرت فرود می آوردم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای بی مادر دروغ گفתי، آنکه توان این کار را دارد حلقه استش از تو تنگتر است! قسم به آنکه دانه از زمین بیرون آورده و انسان را خلق نمود اگر قضای الهی بنوع دیگری قلم خورده بود نیک در می یافتی که از میان این دو گروه کدامیک ضرورت و ضعیف تر است!

٤٦ - و در روایت دیگری از ابوذر - رضی الله عنه - نقل است که پس از این ماجرا حضرت امیر علیه السلام با دو انگشت سبابه و میانی خود خالد را چنان گرفت و فشرد

وَالْوُسْطَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ ، فَعَصَرَهُ عَصْرًا فَصَاحَ خَالِدٌ صَيْحَةً مُنْكَرَةً ، فَفَزَعَ النَّاسُ وَهَمَّشَهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَأَحْدَثَ خَالِدٌ فِي ثِيَابِهِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِرِجْلَيْهِ [الْأَرْضَ] وَلَا يَتَكَلَّمُ .
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ : هَذِهِ مَشُورَتُكَ الْمُنْكَوسَةُ ، كَأَنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى هَذَا ، فَأَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى سَلَامَتِنَا .

[قال:] وَكُلُّهَا دَنَا [مِنْهُ] أَحَدٌ يُخَلِّصُهُ مِنْ يَدِهِ ﷺ لِحَظَّةٍ تَنْحَى عَنْهُ رُعْبًا ، فَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ إِلَى الْعَبَّاسِ فَجَاءَ وَتَشَفَّعَ إِلَيْهِ وَأَقْسَمَ عَلَيْهِ فَقَالَ : بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ ! وَبِحَقِّ وَلَدَيْهِ وَأُمِّهَا إِلَّا تَرَكْتَهُ . فَفَعَلَ ذَلِكَ وَقَبَّلَ الْعَبَّاسُ [مَا] بَيْنَ عَيْنَيْهِ .

که از شدت درد بلند فریاد کشید ، و مردم به هراس افتاده و ناراحت شدند (فقط فکر خود بودند) ، و خالد خود را ملوث نموده و پاهای خود را بر زمین می زد و هیچ نمی گفت .
در اینحال ابوبکر به عمر گفت : این حاصل مشورت عوضی تو بود ، گویا من سرانجامش را می دیدم ، خدا را سپاس که آلوده به این عمل نشدم . اما درباب خالد هر کسی که قدم پیش می نهاد تا او را از دست حیدر کرار رهایی بخشد از سر ترس دور می شد ، در اینجا ابوبکر عمر را در پی عباس فرستاد ، عموی آنحضرت آمده و شفاعت نموده و [با اشاره به روضه نبویه] گفت : تو را به حق صاحب این قبر و آنکه در آن است و به حق حسنین و فاطمه او را رها کن ، آنحضرت نیز پذیرفت ، و عباس میان دو دیده اش را بوسید :

مترجم گوید : «با اینکه انجام چنین عملی از چنین افراد ظالمی دور از ذهن نیست ، ولی تنها مطلبی که بنظر می رسد این است که آیا حضرت امیر ﷺ در صفوف نماز جماعت آنهم پشت سر ابوبکر حاضر می شده یا نه ، از شواهد تاریخی و روایی شیعه دوازده امامی نیک مشخص می شود که آن وجود نازنین پس از اتمام مسأله بیعت ابوبکر با آن وضعیتی که گذشت ، بنا بر عهد معهودی که از رسول خدا ﷺ دریافت بود صبر اختیار نموده و جز در مسائل مهم امت اسلام ؛ درکار حکومت دخالت نکرده و خلفای ثلاث را به رسمیت نشناخت .»

﴿احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام علی ابی بکر و عمر﴾

﴿لما منعنا فاطمة الزهراء علیها السلام فذك بالكتاب والسنة﴾

۴۷- عَنْ حمادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا بُويعَ أَبَا بَكْرٍ وَاسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بَعَثَ إِلَى فَذَكٍ مَنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْهَا، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ علیها السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَخْرَجْتَ وَكَيْلِي مِنْ فَذَكٍ وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَقَالَ لَهَا: هَاتِي عَلَى ذَلِكَ بِشُهُودٍ، فَجَاءَتْ بِأُمِّ أَيْمَنَ، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّى أَحْتَجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أُنْسِدُكَ بِاللَّهِ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» فَقَالَ: بَلَى، قَالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿قَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ فَجَعَلَ فَذَكٍ لِفَاطِمَةَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

﴿احتجاج حضرت امیر علیه السلام با توسل به کتاب و سنت بر ابوبکر و عمر﴾

﴿وقتی فذک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب نمودند﴾

۴۷- از حماد بن عثمان نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی با ابوبکر بیعت شد و خلافت او بر همه مهاجر و انصار محقق و ثابت شد، فردی را از جانب خود به سرزمین فذک فرستاده و دستور داد تا نماینده حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا اخراج کند. در پی این اقدام حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمده و فرمود: چرا مرا از ارث پدری محروم نموده و نماینده ام را از انجام بیرون کردی، حال اینکه پدرم آنجا را به دستور خدا برای من قرار داده بود؟ ابوبکر گفت: بر این مطلب شاهد بیاور، آنحضرت نیز اُمّ ایمن را آورد، و او گفت: پیش از اینکه شهادت و گواهی بدهم باید از تو - ای ابوبکر - پرسم: تو را به خدا قسم آیا این فرمایش پیامبر را قبول داری که فرمود: «اُمّ ایمن یکی از زنان بهشتی است؟» گفت: آری قبول دارم، گفت: بنابر این من نیز شهادت می دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر و وحی فرستاد که: «حق نزدیکان را بده - روم: ۳۸» پس آن رسول گرامی نیز فذک را به دستور خداوند برای فاطمه قرار داد.

فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ، فَكَتَبَ لَهَا كِتَاباً وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا، فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ادَّعَتْ فِي فَدَكٍ، وَشَهِدْتُ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَعَلِيٌّ، فَكَتَبْتُ لَهَا، فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ فَتَقَلَّ فِيهِ وَمَرْقَةٌ! فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بَاكِئَةً وَهِيَ تَقُولُ: مَرْقَ اللَّهِ بِطَنِكَ كَمَا مَرْقُتُ كِتَابِي هَذَا.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَحَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَقَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ أَقَامَتْ شُهُوداً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَهُ لَهَا وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ، ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ؟

سپس علی علیه السلام نیز وارد شد و به نفع فاطمه شهادت داد، با دیدن آن ابوبکر نیز مجاب شده و نامه ای نوشته و به حضرت زهرا داد، در اینحال عمر وارد شده و گفت: این نامه چیست؟ گفت: فاطمه ادعای فدک را نموده و امّ ایمن و علی برای او شهادت دادند! عمر بن خطاب نامه را از دست حضرت فاطمه علیه السلام گرفته و پاره کرد! حضرت زهرا نیز گریان خارج شده در حالیکه می فرمود: هر که نامه مرا پاره کرد خداوند شکمش را پاره کند! پس از آن حضرت علی علیه السلام به مسجد آمد و خطاب به ابوبکر - که میان جماعت مهاجر و انصار بود - فرمود: برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی حال اینکه او در زمان حیات رسول خدا مالک آن شده بود؟!

ابوبکر گفت: این فیء (مال هبه) مسلمین است، اگر شهودی را بیاورد که رسول خدا در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است و گرنه او هیچ حقی در فدک ندارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، آیا درباره ما خلاف دستور خداوند درباره مسلمانان حکم می کنی؟ گفت: نه اینطور نیست، فرمود: اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم که مالک آن هستم، تو از کدامیک از ما درخواست شهود می کنی؟

قال: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ، قال: فَمَا بَالُ فَاطِمَةَ سَأَلْتَهَا الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا فِي يَدَيْهَا؟ وَقَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَعْدَهُ، وَلَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيِّنَةَ عَلَى مَا ادَّعَوْهُ شُهوداً، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَى مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟ فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا تَقْوَى عَلَى حُجَّتِكَ! فَإِنْ أَتَيْتَ بِشُهودٍ عُدُولٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ!! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فِينَا أَمْ فِي غَيْرِهَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ، قال: يَا أَبَا بَكْرٍ فَلَوْ أَنَّ شُهوداً شَهِدُوا عَلَى فَاطِمَةَ بِنَبْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِفَاحِشَةٍ، مَا كُنْتَ صَانِعاً بِهَا؟ قَالَ: كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أُقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ، قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَنْ كُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ، قال: وَلَمْ؟ قَالَ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ، وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا، كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ رَسُولِهِ، أَنْ

گفت: معلوم است که فقط از تو طلب شاهد می‌کنم، فرمود: پس چرا از فاطمه طلب شاهد می‌کنی؛ با اینکه او فدک را از زمان رسول خدا تصاحب کرده و تا بعد از وفات او نیز مالک آن بوده، حال اینکه از مسلمانان دیگری که مدعی هستند - درخواست شاهی نمی‌کنی؟ ابوبکر ساکت شده و محاب گشت. عمر گفت: ای علی دست از این سخنان بردار، که ما قادر به بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیت شهادتی آوردی که قبول است و گرنه فدک مال همه مسلمین بوده؛ نه تو و نه فاطمه هیچ حقی در آن ندارند!! حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای ابوبکر آیا قرآن خوانده‌ای، گفت: آری، فرمود: به من بگو آیا آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» درباره ما نازل شده، یا دیگران؟ ابوبکر گفت: بلکه درباره شما نازل شده، فرمود: ای ابوبکر اگر جماعتی گرد آمده و شهادت دهند که فاطمه دخت پیامبر مرتکب فاحشه‌ای شده است تو چه خواهی کرد؟ گفت: مانند زنان دیگر مسلمان حد را بر او جاری می‌سازم، حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای ابوبکر در این صورت در نزد خدا از کافران خواهی بود، گفت: برای چه؟ فرمود: زیرا تو منکر گواهی خداوند بر طهارت او شده و شهادت گروهی از مردمان را پذیرفته‌ای، به همین ترتیب حکم خدا و رسول را در

جَعَلَ لَهُ فِدَكَ وَقَدْ قَبَضْتُهُ فِي حَيَاتِهِ ، ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِيٍّ بَائِلٍ عَلَى عَقْبَتِهِ عَلَيْهَا ، وَأَخَذْتَ مِنْهَا فِدَكَ ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدَّعِي ، وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ» فَرَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «الْبَيْتَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى ، وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ» ، قَالَ : قَدَمَدَمَ النَّاسُ وَأَنْكَرُوا ، وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، وَقَالُوا : «صَدَقَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» وَرَجَعَ عَلِيُّ ﷺ إِلَى مَنْزِلِهِ .

قال : وَدَخَلْتُ فَاطِمَةُ ﷺ الْمَسْجِدَ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَهِيَ تَقُولُ :

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضَ وَإِبْلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَلَا تَغِيبْ
قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثِرِ الْخَطْبَ
قَدْ كَانَ جَبْرِيلُ بِآيَاتٍ يُؤْنِسُنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ

مسأله فدک - که آنرا در زمان حیات پیامبر تصاحب نموده - رد نموده و در مقابل شهادت فردی اعرابی دور از تمدن را پذیرفته‌ای ، وفدک را از او غصب نمودی ، وپنداشته‌ای که آن فیء (مال همه) مسلمین است ، حال اینکه پیامبر ﷺ خود فرموده بود که : «دلیل واثبات بر عهده شخصی است که به‌زیان دیگری ادعایی دارد ، و دیگری تنها باید سوگند یاد کند» ، و تو از این فرمایش پیامبر نیز غافل شده و درست عکس آن عمل نموده‌ای ، و از فاطمه که فدک را تصاحب نموده اقامه شاهد می‌کنی . با شنیدن این کلام بی‌نقص و سرتاسر منطقی جماعت حاضر متأثر و متحیر شده و به یکدیگر خیره شدند ، و یکصد گفتند : بخدا که علی راست می‌گوید!! حضرت امیر علی علیه السلام به خانه خود بازگشت .

سپس حضرت زهرا علیها السلام داخل مسجد شده و ضمن طواف قبر پدر این ابیات را می‌خواند :

(۱) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد ، قوم تو به

اختلاف افتادند ، پس تو خود شاهد امور ایشان باش ،

(۲) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این

حد سخت نمی‌شد ،

(۳) در گذشته فرشته وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود ، چون از

میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد ،

وَكُنْتُ بَدْرًا وَنُورًا يُشْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
تَجْهَمُنَا رِجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا إِذْ غَبَّتْ عَنَّا فَتَحَنُّ الْيَوْمَ نَعْتَضِبُ
فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَمَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِسَهَالِهَا سَكَبُ
قال: فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِمَا، وَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا
رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَاللَّهِ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ مِثْلَهُ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرَنَا، فَمَا
الرَّأْيُ؟ فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ، قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ.
فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا، فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ، قَالَ:
أَحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا، وَلَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَا: فَهُوَ ذَاكَ، فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى
أَقْتُلُهُ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: احْضُرِ الْمَسْجِدَ وَقُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ، فَإِذَا سَلَّمْتَ فَقُمْ إِلَيْهِ وَاضْرِبْ
عُنُقَهُ، قَالَ: نَعَمْ.

(۴) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تواز جانب
خداوند عزیز آیات نازل می شد،
(۵) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک
شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم،
(۶) این را بدان که تا دم مرگ و تا زمانی که چشمهای ما اشکی برای ریختن داشته
باشد بر تو خواهیم گریست!!

أبو بکر و عمر از مسجد خارج شده و به خانه رفتند، و أبو بکر کسی را دنبال عمر
فرستاده و او را حاضر کرده و گفت: دیدی مجلس ما با علی امروز چگونه پایان یافت،
بخدا سوگند اگر این مجلس در روز دیگر تکرار شود بی شک کار ما متزلزل شده و اساس
حکومت ما را به تباهی خواهد کشاند، نظرت چیست و باید چه کنیم؟ عمر گفت: باید
دستور دهی که او را بکشد! گفت: چه کسی عهده دار آن شود؟ گفت: خالد بن ولید.
پس بدنبال خالد فرستاده و نزد آندو آمد، گفتند: می خواهیم مأموریت سختی را به
تو بدهیم، گفت: برای هر کاری آماده ام، هر چند کشتن علی بن ابی طالب باشد، گفتند:
همین است، خالد گفت: زمانش را معین کنید، أبو بکر گفت: داخل مسجد شده کنارش
می نشینی، و چون من سلام نماز را دادم گردنش را می زنی، گفت: بسیار خوب.

فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَكَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ. فَقَالَتْ لِحَارِيتِهَا: اذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقُولِي لِعَلِيٍّ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجِي إِنْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ». فَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُولِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ». ثُمَّ قَامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ، وَحَضَرَ الْمَسْجِدَ، وَصَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَمَعَهُ السَّيْفُ، فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُّدِ، نَدِمَ عَلَيَّ مَا قَالَ وَخَالَفَ الْفِتْنَةَ، وَعَرَفَ شِدَّةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِأَسِهِ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَّفَكراً لَا يَجْسُرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَا. ثُمَّ التَفَتَ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا خَالِدُ مَا الَّذِي أَمَرْتُكَ بِهِ؟ فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ. قَالَ: أَوْ كُنْتَ فَاعِلاً؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، لَوْلَا أَنَّهُ قَالَ لِي: لَا تَقْتُلْهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ؛ لَقَتَلْتُكَ!

خبر این توطئه شوم به اسماء بنت عمیس که در آنروز همسر ابوبکر بود رسید، سریعاً به کنیزش گفت: به منزل علی و فاطمه برو و سلام مرا به آندو برسان و به علی بگو: جماعت قصد جان تو را کرده اند از شهر بیرون رو که من خیرخواه تو هستم، حضرت امیر علیه السلام پس از استماع کلام به کنیز گفت: نزد مولای خود بازگشته و به او بگو: خداوند بین آنان و قصد شومشان حائل خواهد شد. سپس برخاست و آماده نماز شده و به مسجد رفت، و پشت ابوبکر به نماز ایستاد^(۱)، و خالد نیز مسلح کنار او به نماز ایستاد، وقتی ابوبکر برای تشهد نشست در فکر رفته و از این عمل پشیمان شده و از عواقب امر ترسیده و شدت و سختی علی را بخاطر آورد، و پیوسته در این افکار بود و جرأت سلام دادن را نداشت تا آنجا همه فکر کردند که او گرفتار سهو و خطا شده است.

سپس رو به خالد کرده و گفت: ای خالد آنچه را که گفتم عملی مساز؛ و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حضرت امیر علیه السلام رو به خالد کرده و فرمود: تو را به چه چیز امر کرده بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعاً آنکارا می کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر کار را به بعد از سلام نماز موکول نکرده بود حتماً تو را می کشتم.

قال : فَأَخَذَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ عُمَرُ : يَقْتُلُهُ رَبُّ الْكَعْبَةِ فَقَالَ النَّاسُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ اللَّهُ اللَّهُ ، بِحَقِّ صَاحِبِ الْقَبْرِ ، فَخَلَّى عَنْهُ ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى عُمَرَ ، فَأَخَذَ بِتَلَابِيضِهِ وَقَالَ : يَا ابْنَ صَهَابِكِ وَاللَّهِ لَوْ لَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ ، لَعَلِمْتَ أَنَّنَا أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقْلُ عَدَدًا ، وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ .

﴿رسالة أمير المؤمنين عليه السلام إلى أبي بكر﴾

﴿لَمَّا بَلَغَهُ عَنْهُ كَلَامُ بَعْدِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَ﴾

۴۸ - شَقُّوا مُتَلَطِّمَاتِ أَمْوَاجِ الْفِتَنِ بِحَيَازِيمِ سُفْنِ النِّجَاةِ ، وَحَطُّوا تَيْجَانَ أَهْلِ الْفَخْرِ بِجَمْعِ أَهْلِ الْغَدْرِ ، وَاسْتَضَآؤُا بِنُورِ الْأَنْوَارِ ، وَافْتَسَمُوا مَوَارِيثَ الطَّاهِرَاتِ الْأَبْرَارِ ، وَاحْتَقَبُوا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ ، بِغُبُضِهِمْ نَخْلَةَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ ، فَكَأَنِّي بِكُمْ تَتَرَدَّدُونَ فِي الْعَمَى ، كَمَا يَتَرَدَّدُ الْبَعِيرُ فِي الطَّاحُونَةِ . أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَدِنَ لِي بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ لَحَصَدْتُ رُؤُوسَكُمْ عَنْ أَجْسَادِكُمْ كَحَبٍّ -

در اینوقت حضرت امیر او را گرفته و نقش زمین ساخت ، مردم دور او جمع شده و عمر گفت : به خدای کعبه که او را خواهد کشت! مردم یکپارچه آنحضرت را قسم به خدا و پیامبر داده که او را رها سازد ، او نیز خالد را رها نموده و عمر را گرفته و گلویش را فشار سختی داده و فرمود : ای پسر صهباک ، به خدا سوگند که اگر عهد و وصیت رسول خدا و تقدیر الهی نبود نیک درمی یافتی که کدامیک از ما ضعیف تر و بی یاور تر است! سپس به منزل رفت .

﴿نامه حضرت امیر علیه السلام به ابوبکر﴾

﴿پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از فدک﴾

۴۸ - [در زمان رسول خدا ﷺ] امواج فتنه و آشوب را با سینه کشتیهای نجات شکافتند ، و تاج مفاخرت مردم خود پسند را با محدود نمودن جماعت حيله گر و هواپرست فرو گذاردند ، و از مبدء فیض و نور بخوبی استفاده کردند ، [ولی پس از وفات پیامبر] میراث نفوس پاک و طاهره را قسمت کردند ، و با غصب هدیه پیامبر برگزیده ؛ سنگینی بار گناه بر دوش کشیدند ، گویا با چشم خود می بینم که شما کورکورانه همچون شتر چشم بسته بدور آسیاب می گردید . بخدا سوگند که اگر اجازه می داشتیم سرهای شما را مانند

الْحَصِيدِ، بِقَوَاضِيٍّ مِنْ حَدِيدٍ، وَلَقَلَّعْتُ مِنْ جَمَاحِمِ شُجْعَانِكُمْ مَا أُقْرِحَ بِهِ آمَاقُكُمْ، وَأَوْحِشَ بِهِ مَحَالِّكُمْ، فَإِنِّي - مُنْذُ عَرَفْتُ - مُرْدِي الْعَسَاكِرِ، وَمُفْنِي الْجَحَافِلِ، وَمُمِيدُ خَضِرَائِكُمْ، وَمُخْمِدُ ضَوْضَائِكُمْ، وَجَزَارُ الدَّوَارِينَ إِذْ أَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ مُعْتَكِفُونَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُكُمْ بِالْأَمْسِ، لَعَمْرُ أَبِي لَنْ تُحِبُّوا أَنْ تَكُونَ فِينَا الْخِلَافَةُ وَالنُّبُوَّةُ، وَأَنْتُمْ تَذْكُرُونَ أَحْقَادَ بَدْرٍ، وَتَأْرَاتِ أَحَدٍ. أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ قُلْتُ مَا سَبَقَ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ، لَتَدَاخَلْتُ أَضْلَاعَكُمْ فِي أَجْوَافِكُمْ كَتَدَاخِلِ أَشْنَانِ دَوَارَةِ الرَّحَى، فَإِنْ نَطَقْتُ تَقُولُونَ حَسَدَ، وَإِنْ سَكَتُ فَيَقَالُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ!! السَّاعَةَ يُقَالُ لِي هَذَا؟! وَأَنَا الْمُعَيَّتُ الْمَائِتُ، وَخَوَاضُ الْمُنَايَا فِي جَوْفِ لَيْلٍ حَالِكٍ، حَامِلُ السِّيفَيْنِ الثَّقِيلَيْنِ، وَالرُّمَحَيْنِ الطَّوِيلَيْنِ، وَمُنْكَسُ الرَّيَاسَةِ فِي غَطَاطِ الْعَمَرَاتِ، وَمُفَرِّجُ الْكُرْبَاتِ عَنْ وَجْهِ خَيْرِ الْبَرِيَّاتِ،

درو کردن محصولات رسیده با داسهای برنده و نیز و آهنین از تن جدا می ساختم، و کاسه سر دلیرانتان را آنچنان می شکافتم که چشمهایتان مجروح شده؛ به هراس و حیرت افتید، زیرا من از وقتی که خود را شناختم پیوسته جمعیتهای انبوه را پراکنده ساخته و لشکرها را نابود می کردم، و نظام و تشکیلات زیرزمینی شما را بهم می زدم، و آنروز که در میادین جنگ سران کفر را قلع و قمع می کردم شما در خانه های خود لمیده بودید! آری من همان پیشوای دیروزتان هستم [که در غدیر خم با من بیعت نمودید]، به خدا سوگند که نیک می دانم شما نمی خواهید نبوت و خلافت در خانواده ما جمع شود، زیرا هنوز کینه های بدر و احد را از خاطر نبرده اید.

سوگند به خدا اگر بگویم که تقدیر خداوند درباره [عذاب] شما چیست از شدت اضطراب استخوان دنده های شما مانند داخل شدن دندانهای پرگار آسیاب در جسم شما فرو خواهد رفت. اگر [به خلافت شما] اعتراض کنم آنرا حمل بر حسد خواهید کرد، و اگر سکوت کنم خواهید گفت پسر ابوطالب از مرگ ترسید، هرگز هرگز!! اکنون این سخن درباره من گویند؟! این من بودم که طعم مرگ را به دشمنان می چشاندم، و در شبهای تیره و تاریک داخل می شدم و در میادین جنگ دو شمشیر سنگین و دو نیزه بلند همراه داشتم، و در اوج جنگ و کارزار بیدقهای مخالفین را سرنگون می کردم، آری این من بودم که هراندوه و گرفتگی را از رخسار مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله برطرف می ساختم،

أَيُّهُنَا! فَوَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ، هَبَلَتْكُمْ أَهْوَابُ لَوْ
بَحْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ فِيكُمْ لَا ضُطْرِبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطَّوَى الْبَعِيدَةِ
وَلَخَرَجْتُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ هَارِبِينَ، وَعَلَى وُجُوهِكُمْ هَائِمِينَ، وَلَكِنِّي أَهْوَنُ وَجْدِي حَتَّى أَلْقَى رَبِّي،
بَيْنَ جَذَاءِ صِفْرَاءٍ مِنْ لَذَاتِكُمْ، خُلُوءاً مِنْ طَحَنَاتِكُمْ، فَمَا مَثَلُ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَمَثَلِ غَيْمٍ عَلَا
فَاسْتَعْلَى ثُمَّ اسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى، ثُمَّ تَمَزَّقَ فَانْجَلَى.

رُوَيْدًا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْجَلِي لَكُمْ الْقُسْطُ وَتَجْتُنُونَ ثَمَرَ فِعْلِكُمْ مُرَّاً، وَتَحْصُدُونَ غَرْساً
أَيْدِيَكُمْ دُعَاً مُقْمِراً وَسَمّاً قَاتِلاً وَكُفً بِاللَّهِ حَكِيماً، وَبِرَسُولِ اللَّهِ خَصِيماً، وَبِالْقِيَامَةِ مَوْقِفاً،
فَلَا أَبْعَدُ اللَّهَ فِيهَا سِوَاكُمْ، وَلَا أَتَعَسَ فِيهَا غَيْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.
فَلَمَّا أَنْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ الْكِتَابَ، رَعَبَ مِنْ ذَلِكَ رُعْباً شَدِيداً، وَقَالَ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا
أَجْرَاهُ عَلَيَّ وَأَنْكَلَهُ عَنِّي غَيْرِي!

بس کنید! که سوگند به خدا؛ اشتیاق من به مرگ از علاقه یک بچه شیرخواره به پستان
مادر بیشتر است! خدا شما را مرگ دهد! اگر حقیقت حال شما را از آیات قرآن بیان کنم
مانند ریسمان چاه عمیق؛ مرتعش و مضطرب شده، و حیران و سرگردان از خانه بیرون
آمده و سر به بیابان گذارید! ولی از اینکار چشم پوشی کرده و زندگی را بر خود ساده
و آسان می گیرم، تا در نهایت با دست خالی و دور از خوشیهای دنیایی و با دلی پاک
و عاری از هر سیاهی لقای پروردگارم را دریابم، و این را بدانید که دنیای شما در نظر من
مانند ابری است که در هوا برخاسته و بهن و ضخیم گشته [سپس بی هیچ بارشی] پراکنده شود.
شتاب کنید، زود باشد که پرده های تیره غفلت و بی خبری برطرف شده و نتیجه
بد و زشت کردارتان را ببینید، و میوه آن دانه های تلخی که کاشتید بصورت سموم کشنده
و مهلک درو کنید، و این را بدانید که خداوند بهترین حاکم، و رسول با کرامت او خصم
شما، و روز قیامت؛ توقفگاه شما خواهد بود، امیدوارم که خدا آنجا را تنها موقف شما قرار
داده و شما را به هلاکت برساند، و السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى!!

با خواندن این نامه ابوبکر سخت به وحشت افتاده و از سر تعجب و شگفت زده
[رو به جماعت حاضر نموده و] گفت: یا سبحان الله! چه چیز او را تا این حد بر من جسور
نموده و از غیر من واداشته؟!.

مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! تَعْلَمُونَ أَنِّي شَاوَرْتُكُمْ فِي ضِيَاعِ فَدَكَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُمْ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُورَثُونَ وَإِنَّ هَذِهِ أَمْوَالٌ يَجِبُ أَنْ تُضَافَ إِلَى مَالِ النَّبِيِّ، وَتُصَرَّفَ فِي ثَمَنِ الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ، وَأَبْوَابِ الْجِهَادِ وَمَصَالِحِ الثُّغُورِ، فَأَمَضَيْنَا رَأْيَكُمْ وَلَمْ يَمُضِهِ مَنْ يَدْعِيهِ، وَهُوَ ذَا يُبْرِقُ وَعِيداً، وَيُرْعِدُ تَهْدِيداً، إِبْلَاءٌ بِحَقِّ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يَمْضُخَهَا دَمًا ذَعافاً، وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَقَلْتُ مِنْهَا فَلَمْ أَقُلْ، وَاسْتَعَزَّ لَهَا عَنْ نَفْسِي فَلَمْ أُعْزَلْ، كُلُّ ذَلِكَ احْتِرَازاً مِنْ كِرَاهِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهَرَباً مِنْ نِزَاعِهِ. مَا لِي وَلِابْنِ أَبِي طَالِبٍ، هَلْ نَازَعَهُ أَحَدٌ فَقَلَجَ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ [بْنُ الْخَطَّابِ]: أُبَيِّنُ أَنْ تَقُولَ إِلَّا هَكَذَا؟ فَأَنْتَ ابْنُ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِقْدَاماً فِي الْحُرُوبِ، وَلَا سَخِيئاً فِي الْجُدُوبِ، سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَهْلَعَ قُودُوكَ وَأَصْفَرَ نَفْسُكَ! قَدْ صَفَيْتُ لَكَ سِجَالاً لِتَشْرِبَهَا فَأَبَيَّتَ إِلَّا أَنْ تَنْظُمَ كَظْمَائِكَ، وَأَتَحْتُ لَكَ رِقَابَ الْعَرَبِ، وَتَبْتُ لَكَ إِمَارَةَ أَهْلِ الْإِشَارَةِ وَالتَّذْيِيرِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ صَيَّرَ عِظَامَكَ رَمِيماً، فَاحْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا

ای گروه مهاجر و انصار شما نیک می دانید که من در امر فدک پس از فوت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با شما مشورت نمودم و شما گفتید: «انبیاء هیچ ارثی از خود باقی نمی گذارند، و اینگونه اموال باید در قسمت تجهیزات و حفظ مرزها و برای مضارف عمومی مسلمانان هزینه شود»، من نیز رأی شما را پذیرفتم، ولی مدعی فدک آنرا نپذیرفتم، و اکنون چون برق درخشانده و غرش رعد تهدید می کند، و او با اصل خلافت من مخالف است، حال اینکه من می خواستم استعفا داده و از این کار کناره گیری کنم ولی شما قبول نکردید، و عدم پذیرش من فقط بخاطر دوری از مخالفت و فرار از جدال با علی بن ابی طالب بود، ما را با علی بن ابی طالب چه کار؟ آیا عاقبت کسی که با او ستیزه کند جز شکست است؟

عمر بن خطاب با شنیدن این سخن عصبانی شده و گفت: فقط توانستی همین کلام را بگویی؟! براستی که تو فرزند کسی هستی که هیچگاه نه پیشقدم در صحنه نبرد بود، و نه هنگام قحطی و فقر بخشنده و سخاوت داشت، سبحان الله! چقدر ترسو و دل کوچکی! چه آب گوارا و زلالی را در اختیار تو گذاشتم ولی تو حاضر به نوشیدن آن نیستی، و می خواهی تشنه بمانی، و چه گردنکشانی را در مقابلت مطیع و خاضع کرده و افراد خوش فکر و سیاستمدار را در اطرافت گرد آوردم، اگر این اسباب و وسائل نبود که تا الآن علی بن ابی طالب استخوانهای تو را خرد می کرد، پس خدا را شکر و سپاس کن که یاری مرا به

قَدْ وَهَبَ لَكَ مِنِّي، وَاشْكُرْهُ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُ مِنْ رَقِيٍّ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ حَقِيقاً عَلَيْهِ أَنْ يُحَدِّثَ اللَّهُ شُكْرًا، وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الصَّخْرَةُ الصَّمَاءُ الَّتِي لَا يَنْفَجِرُ مَاؤُهَا إِلَّا بَعْدَ كَسْرِهَا، وَالْحَيَّةُ الرَّقْشَاءُ الَّتِي لَا تُجِيبُ إِلَّا بِالرُّقَى، وَالشَّجَرَةُ الْمُرَّةُ الَّتِي لَوْ طُلِيتُ بِالْعَسَلِ لَمْ تُنْبِتْ إِلَّا مَرًّا، قَتَلَ سَادَاتِ قُرَيْشٍ فَأَبَادَهُمْ، وَالزَّمَّ آخِرَهُمُ الْعَارَ فَفَضَحَهُمْ، فَطَبَّ عَنْ نَفْسِكَ نَفْسًا، وَلَا تَغُرَّنَّكَ صَوَاعِقُهُ، وَلَا يَهْوُلَنَّكَ رَوَاعِدُهُ وَبَوَارِقُهُ، فَإِنِّي أَسَدٌ بَابَهُ قَبْلُ أَنْ يَسُدَّ بَابَكَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: نَاشِدُكَ اللَّهُ يَا عُمَرُ، لَمَّا أَنْ تَرَكَتَنِي مِنْ أَغْلَابِكَ وَتَرَيْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَوْ هَمَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِقَتْلِي وَقَتْلِكَ لَقَتَلَنَا بِشِمَالِهِ دُونَ يَمِينِهِ وَمَا يُنْجِينَا مِنْهُ إِلَّا إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِحْدَاهَا أَنَّهُ وَجِيدٌ لَا نَاصِرَ لَهُ، وَالثَّانِيَةُ: أَنَّهُ يَتَّبِعُ فِينَا وَصِيَّةَ ابْنِ عَمِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَالثَّالِثَةُ: أَنَّهُ مَا مِنْ هَذِهِ الْقَبَائِلِ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ يَتَخَضَّعُ كَتَخَضَّعَ ثِيَابَةُ الْإِبِلِ نَبَاتِ أَوَانِ الرَّبِيعِ، فَتَعْلَمُ لَوْلَا ذَلِكَ لَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ وَإِنْ كُنَّا لَهُ كَارِهِينَ، أَمَا إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ أَحَدِنَا الْمَوْتَ، أُنْسِيَتْ لَهُ يَوْمَ أَحَدٍ؟ وَقَدْ فَرَرْنَا بِأَجْمَعِنَا وَصَعِدْنَا الْجَبَلَ! وَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ

تو عطا فرمود، زیرا هر که از منبر رسول خدا بالا رفت شایسته است که پیوسته شکر گوید. و این علی بن ابی طالب مانند سنگ سختی است که تا منفجر نشود آب از آن نجوشد، و همچون مار خطرناکی است که بی افسون و جادو رام نشود، و مانند درخت تلخی است که هر چند به عسل آلوده شود میوه شیرین نخواهد داد، او کسی است که بزرگان و سران کافر قریش را کشته و همه اشان را به فضاحت کشانده و نابود ساخته، ولی با این همه تو خاطرت جمع باشد و از تهدید و شدت او مهراس، و از رعد و برقش مترس، که من کار او را پیش از آنکه بخواهد بتو صدمه ای بزند خواهم ساخت.

ابوبکر گفت: تو را بخدا دست از سر من بردار و با این سخنان مبالغه آمیز فرییم مده که سوگند بخدا اگر علی بن ابی طالب اراده کند تنها با دست چپ خود ما را نابود می کند، و آنچه اکنون سبب نجات و علّت پیروزی ما می باشد تنها سه چیز است و بس: یکی اینکه او تنها و بی یاور است، دوم اینکه او مقید است که به سفارش پیامبر عمل کند، و سوم اینکه چون سران کافر بیشتر قبائل و طوائف را کشته بهمین خاطر عداوت باطنی مانع دل نرمی آنان به او است، و خصومت ایشان به او در مثل مانند جدال شتران نر بر سر ماده است، در غیر این صورت کار خلافت برای او قطعی و مسلم بوده و مخالفت ما هیچ تأثیری نداشت، زیرا دنیا در نظر او همچون کراهِت ما از مرگ است، آیا روزی احد را از خاطر برده ای؟ در آن روز سخت ما همه پا به فرار گذاشته و به بالای کوه رفتیم، و او

مُلُوكُ الْقَوْمِ وَصَنَادِيْدُهُمْ مُوقِنِينَ بِقَتْلِهِ ، لَا يَجِدُ مَحِيصًا لِلْخُرُوجِ مِنْ أَوْسَاطِهِمْ ، فَلَمَّا أَنْ سَدَّ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رِمَاحَهُمْ ، نَكَسَ نَفْسَهُ عَنْ دَابَّتِهِ حَتَّى جَاوَزَهُ طِعَانُ الْقَوْمِ ، ثُمَّ قَامَ قَائِمًا فِي رِكَابَيْهِ وَقَدْ طَرَقَ عَنْ سَرَجِهِ وَهُوَ يَقُولُ : « يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا جَبْرِئِيلُ يَا جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ النَّجَاةُ النَّجَاةُ » ثُمَّ عَمَدَ إِلَى رَئِيسِ الْقَوْمِ فَضْرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى أَمْرَاسِهِ قَبِيَّ عَلَى فَكٍّ وَاحِدٍ وَلِسَانٍ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى صَاحِبِ الرَّايَةِ الْعَظْمَى ، فَضْرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى جُمَّمَتِهِ فَفَلَقَهَا ، وَمَرَّ السَّيْفَ يَهْوِي فِي جَسَدِهِ فَبَرَّاهُ وَدَابَّتُهُ يَنْصُفَيْنِ ، وَلَمَّا أَنْ نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ انْجَفَلُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُهُمْ بِسَيْفِهِ مَسْحًا حَتَّى تَرَكَهُمْ جَرَائِمَ جُهُودًا عَلَى تَلْعَةٍ مِنْ الْأَرْضِ ، يَتَمَرَّغُونَ فِي حَسَرَاتِ الْمَنَايَا ، يَتَجَرَّعُونَ كُؤُوسَ الْمَوْتِ ، قَدْ اخْتَطَفَ أَرْوَاحَهُمْ بِسَيْفِهِ ، وَنَحْنُ نَتَوَقَّعُ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، وَلَمْ نَكُنْ نَضْبِطُ أَنْفُسَنَا مِنْ مَخَافَتِهِ حَتَّى ابْتَدَأَتْ مِنْكَ إِلَيْهِ التِّفَاتَةُ ، وَكَانَ مِنْهُ إِلَيْكَ مَا تَعْلَمُ ، وَلَوْلَا أَنَّهُ نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ﴾ ^(۱) .

در حالیکه در محاصره سران و جنگجویان قریش گشته و مرگش قطعی بود با چنان شجاعت و اعمال قدرت همه را از اطراف خود متفرق کرده و نیزه‌ها و شمشیرهایی که از هر طرف سوی او می‌آمد رد نموده و با ضربتهای پی در پی سر از پیکرشان جدا می‌ساخت و این شعار می‌سرود که : « یا الله یا الله ! یا جبرئیل یا جبرئیل ! یا محمد یا محمد ! نجات نجات ! » سپس به رئیس آنان یورش برده و با ضربتی سر از بدنش جدا ساخت ، و بعد از آن پرچمدارشان را با مرکبش از پای درآورد ، و پیوسته تیغ شمشیر را با پیکرشان آشنا می‌ساخت ، با دیدن این رشادت ترس بر جان دشمن افتاده و همگی چون دسته‌ای روباه که از حمله شیر خشمناک نظم خود را از دست می‌دهند پا به فرار نهادند ، و با یادداشت آن خاطره امروز از او توقعی بیشتر داشتیم ، ای عمر ما قادر نبودیم ترس از علی را در خود پنهان کنیم ، تا اینکه این سخن از تو سر زد که او را بقتل رسانی ، و عکس العمل او را خود نیک می‌دانی ، و اگر آیه کریمه « وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ » درباره ما و شما نازل نشده بود همه ما هلاک شده بودیم .

فَأَثَرُكَ هَذَا الرَّجُلَ مَا تَرَكَكَ، وَلَا يَغُرُّكَ قَوْلُ خَالِدٍ أَنَّهُ يَقْتُلُهُ، فَإِنَّهُ لَا يَجْسُرُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَوْ رَامَهُ لَكَانَ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بِيَدِهِ، فَإِنَّهُ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ مَنْفٍ، الَّذِينَ إِذَا هَاجُوا أَهَمُّوا^(۱)، وَإِذَا غَضِبُوا أَذْمُوا، وَلَا سِيَّامًا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ نَائِبِهَا الْأَكْبَرُ، وَسَنَامُهَا الْأَطْوَلُ، وَهَامَتُهَا الْأَعْظَمُ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

﴿اِحْتِجَاجُ فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَوْمِ لَمَّا مَنَعُوهَا فَدَكَ﴾

﴿وَقَوْلُهَا لَهُمْ - عِنْدَ الْوَفَاةِ - فِي الْإِمَامَةِ﴾

۴۹- روى عبد الله بن الحسن بن الحسن بن أبي شاذان عن آبائه عليه السلام: أَنَّهُ لَمَّا اجْتَمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَكَ، وَبَلَّغَهَا ذَلِكَ، لَأْتَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا، وَاشْتَمَلَتْ بِحِلْبَائِهَا، وَأَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِنْ حَقْدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذُيُوبَهَا، مَا تَحْرِمُ مَشْيُهَا مَشْيَ أَيْبِهَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ، فَنَبِطَتْ

پس دست از این مرد که با توکاری ندارد بردار و سخن خالد بر قتل او تو را مفربد زیرا او جرأت اینکار را ندارد، و اگر اینکار کند خود خالد اول مقتول است، زیرا علی از اولاد عبد مناف است همانها که چون به حرکت و هیجان آیند همه را به هراس اندازند، و چون به خشم آیند دریای خون براه اندازند، خصوصاً علی بن ابی طالب، که از هر لحاظ سرآمد آن قوم است، والسلام علی من اتبع الهدی!

﴿اِحْتِجَاجُ حَضْرَتِ زَهْرَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِبَارَةُ فَدَكِ﴾

﴿وَسَخْنَانِ آنحضرت هنگام فوت دربارۀ امامت﴾

۴۹- از عبدالله بن حسن به اسناد مذکور در متن نقل است که: وقتی ابوبکر و عمر برای منع حضرت زهرا علیه السلام از فدک همدست شدند و از آن باخبر شد، مقنعه بر سر کشیده و پارچه‌ای بر سر انداخته و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به سوی مجلس ابوبکر حرکت فرمود، و با کمال طمأنینه و آرامش و همچون رسول خدا ﷺ راه می‌رفت، چون وارد مسجد شد ابوبکر با گروهی از جماعت مهاجر و انصار نشسته بودند، پس پرده‌ای زدند، و آنحضرت در پشت آن پرده جلوس فرمود، سپس آنحضرت آه دردناکی

دُونَهَا مَلَاءَةً، فَجَلَسْتُ، ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالبُكَاءِ، فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمْهَلَتْ هُنَيْئَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيجُ الْقَوْمِ وَهَدَأَتْ فُورُشُهُمْ، افْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا، فَقَالَتْ علیها السلام :

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمِ ابْتَدَأَهَا، وَسُبُوحِ آلَاءِ أَسْدَاهَا، وَتَمَامِ مَنَنِ أَوْلَاهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدْدُهَا، وَتَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا وَتَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَنَدَبَهُمْ لاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا، وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَائِهَا، وَتَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جُعِلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلُهَا، وَضُمَّنَ الْقُلُوبُ مَوْصُوعُهَا، وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولُهَا، الْمُتَمَتِّعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَمِنَ الْأَلْسَنِ صِفَتُهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ، ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلُهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلاَ احْتِدَاءٍ أَمْثِلَةٍ امْتَنَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى

از دل سوزان خود کشید و همه مجلس به گریه و ناله افتاده و یکپارچه اندوه و غزا شد، سپس آنحضرت اندکی صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس اینگونه سخن آغاز نمود :

خداوند جهان را ستایش می کنم و در برابر احسان و نیکیهای ظاهری و معنوی او شاکرم، نعمتهای او همه جهانیان را فرا گرفته و سفره احسان او در همه جا گسترده شده است، خیرات و خوبیهای پروردگار از شماره و اندازه و احاطه افکار ما خارج است، و سپاسگزاری و تشکر بر نعمت او موجب دوام و مزید آن قرار داده شده، و تداوم و تواتر احسان او سبب حمد و ستایش او خواهد بود. و شهادت می دهم معبودی جز الله نیست و او یکتا و بی شریک است، و البته تأویل این کلمه (شهادت به وحدانیت) به حقیقت اخلاص می باشد، و حقیقت توحید و اخلاص فطری قلوب و دلهای است. و خصوصیات و تحقیق مقام توحید به نور تفکر و ایمان ظاهر خواهد شد، و اندیشه های ما از ادراک ذات او درمانده، و زبان ما از بیان و تقریر او صافش قاصر، درک حضرت حق با چشمهای ظاهری محال و ممتنع است. همه موجودات را بی هیچ سابقه و ماده به مرحله ظهور و هستی آورد، و اشیاء را بی سابقه بدیل و مثال و شکل و نظیر ایجاد و انشاء کرد، و با مشیت و توانائی کامل خود و بدون در نظر گرفتن نفع و فائده ای مراتب هستی را تصویر و تنظیم

تَكْوِينِهَا، وَلَا فَايْدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيْتًا لِحِكْمَتِهِ، وَتَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَتَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي، مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ، وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَبَسْطَرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَبِنِهَآيَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَلِ الْأُمُورِ، وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمُقْدُورِ. ابْتَعَنَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا لِأَمْرِهِ، وَعَزِيْمَةً عَلَى إِمْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَازًا لِمُقَادِيرِ حَتْمِهِ، فَرَأَى الْأَمَمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نَيْرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُسْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِإِهْدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِبَآيَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيْمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ.

فرمود، واز آن هیچ منظوری جز اظهار قدرت و حکمت و ابراز لطف و محبت نداشت، او افراد انسان را آفریده و آنان را به سوی طاعت و عبادت و ثواب و اجر جمیل دعوت کرده، واز خلاف و عصیان و عقاب و غضب خود بخدای فرمود.

و شهادت می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده خداوند بود، که او را پیش از بعثت او به مقام رسالت و نبوت؛ در عالم غیب او را برگزیده است، زیرا مراتب و مقامات اشخاص از روز ازل و از همان عالم غیب معلوم و معین گردیده است. و خداوند متعال به عواقب امور و جریان کارها آگاه است، و او به صلاح و فساد و حوادث و پیش آمدهای روزگار محیط و عالم است. خداوند فرستاده و رسول خود را مبعوث فرمود تا اوامر و احکام و فرامین او در میان بشر روشن شده، و مردم از محیط جهل و گمراهی و انحراف به شاهراه دانش و معرفت و حقیقت و سعادت رهنمائی شوند، و چون آنحضرت مبعوث گردید؛ مردم همه متفرق و متشتت بوده، و از اصنام و اوثان عبادت و پرستش می‌کردند، واز پروردگار متعال و آفریننده توانای جهان و جهانیان غافل و منحرف بودند، پس به وسیله آنحضرت جهالت و غفلت و نادانی مردم برطرف گردید، و رسول خدا با کمال حوصله و استقامت در هدایت و نجات دادن افراد کوشش کرده، و آنان را به سوی راه راست و آئین حق و محیط نور و هدایت راهنمایی فرمود.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَاخْتِيَارٍ، وَرَغْبَةٍ وَإِثَارٍ، فَحَمَّدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّتْ بِالمَلَايِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَمَجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ، وَصَفِيِّهِ [فِي الذِّكْرِ] وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيِّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثُمَّ التَّفَقَّتْ عَلَيْهَا السَّلَام إِلَى أَهْلِ الْجُلُوسِ وَقَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَةُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ، وَزَعِيمُ حَقِّ لَهُ، اللَّهُ فِيكُمْ عَهْدٌ، قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ، وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةُ بَصَائِرِهِ، مُنْكَشِفَةُ سَرَائِرِهِ، مُنْجِلِيَّةُ ظَوَاهِرِهِ، مُغْتَبِطٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنُورَةِ، وَعَزَائِمُ الْمَفْسَرَةِ.

سپس خداوند آن رسول گرامی را به سوی خویش خواند و از سر رأفت و اختیار و رغبت و شوق و ایثار آنحضرت را قبض روح فرمود، و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از زحمت و گرفتاری و مشقت این دنیا خلاص گردید، و با فرشتگان ابرار مانوس و بدرگاه حضرت جبار مجاور گشت، درود و صلوات خدا بر پدرم، که نبی و امین او بر وحی بود، و برگزیده و منتخب او از تمام خلق، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

سپس حضرت زهرا علیها السلام رو به جماعت کرده و فرمود: ای مهاجر و انصار شما بندگان خدا و بیا دارنده احکام و اوامر و نواهی او هستید، شما حامل پیامها و سخنان پیامبر بسوی مردم و امت دیگرید، باید که شما در مقام حفظ و دایع و حقائق الهی و دین مقدس اسلام تمام کوشش و امانت خود را داشته باشید. این را بدانند که رسول خدا در بین شما امانتی بس بزرگ و ودیعه بس با عظمتی را باقی نهاده است، و آن کتاب ناطق و قرآن صادق و نور ساطع و پرتو درخشان است که مجموعه حقائق و قوانین و حجت‌های الهی در این کتاب واضح و روشن گردیده است. و شما در صورت عمل به این کتاب آسمانی به آخرین درجه سعادت و ترقی رسیده و از تیرگیهای جهالت و گمراهی و گرفتاری نجات یافته و مورد غبطه امت‌های دیگر قرار خواهید گرفت. و این را بدانید که در این قرآن وظائف زندگی و حدود و دستورات انفرادی و اجتماعی شما مردم درج گردیده و حُجَج و بَيِّنَات و براهین حق و حقایق و احکام الهی در آن منقوش است، و متوجه این مطلب

وَحَارِمُهُ الْحَذَرَةَ، وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَقَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخَصُهُ الْمُؤَهُّوبَةُ
وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ، وَالزَّكَاةَ
تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَالصَّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ، وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، وَالْعَدْلَ
تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ، وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْعَمَلَةِ، وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ، وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ،
وَذُلّاً لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ، وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً
لِلْعَامَّةِ، وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السَّخَطِ، وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ وَمَنْعَةً لِلْعُدَدِ،
وَالْقِصَاصَ حِقْناً لِلدِّمَاءِ، وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَغْرِيباً لِلْمَغْفِرَةِ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينِ
تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ، وَالنَّهْيَ عَنْ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ
اللَّعْنَةِ، وَتَرْكَ السَّرِقَةِ إِجْبَاباً لِلْعَفَّةِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ
تُقَاتِهِ، وَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ[مَا] نَهَاكُمْ عَنْهُ،

باشید که تکالیف الهی و قوانین دینی تنها برای خوشبختی و سعادت شما مردم است.

خداوند ایمان را برای تطهیر قلوب شما از آلودگی شرک قرار داده، و ادای نماز را
برای دوری از کبر، و پرداخت زکات را برای پاکی جان و برکت رزق و روزی، و روزه را
برای تثبیت اخلاص، و ادای حج را برای برپاداشتن دین، و عدل و انصاف را برای نظم
اجتماع و حفظ روح مساوات، و لزوم اطاعت و امامت ما را موجب امان از تفرقه و جدائی
مؤمنان، و جهاد را موجب عزت اسلام و خواری کفار و منافقان، و صبر را پایه خوشبختی
و وسیله نیل به هدف، و امر به معروف را برای صلاح همگانی، و نیکی به پدر و مادر را
برای مصون ماندن از عذاب الهی، و صله رحم را برای طولانی شدن عمر و تکثیر یاران،
و قصاص را برای محفوظ ماندن جان مردم، و ادای نذر را برای جلب مغفرت و رحمت حق،
و رعایت وزن و کیل را برای اجتناب از کم فروشی، و ممنوعیت شرب خمر را برای دوری
از پلیدی، و خودداری از فحاشی و دشنام را برای مصونیت از لعنت مردمان، و دزدی
نکردن را برای حفظ عفت و پاکدامنی قرار داده است، و خداوند برای این شرک را حرام
نمود تا همه با اخلاص او را بپرستند، پس تقوای الهی را بخوبی رعایت کرده بگونه‌ای که
از این سرا با حال تسلیم خارج شوید، پس خدا را در اوامر و نواهیش اطاعت نمائید،

قَاتَهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا: إِنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ عليهما السلام، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَوًا وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ، تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَلَنِعْمَ الْمَعْرَى إِلَيْهِ عليه السلام، قَبْلَ الْرَّسَالَةِ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ، مَا نِلَّا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا تَبَجُّهَهُمْ، أَخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يُكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْأَهَامَ، حَتَّى انْتَهَزَمَ الْجَمْعُ وَلَوْ الدَّبَرُ، حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَطَاحَ وَشِيطَانُ النِّفَاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ، وَفَهَّمَتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَقْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخِيَاصِ [الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا] وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مَذْقَةَ الشَّارِبِ وَنَهْزَةَ الطَّامِعِ وَقُبْسَةَ الْعَجَلَانِ، وَمُوطِئِ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ،

زیرا در میان بندگان تنها دانشمندانند که در برابر خدا خاشعند.

پس فرمود: ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمد است، گفتارم تماماً یکنواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادراستی بدور است، از من هرگز کلام بیجا و کردار بی ربط سر نمی زند، «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»، این رسولی که از جانب خدا آمده اگر تحقیق کنید پدر من بود نه شما، و در عقد اخوتِ پسرعموی من بود نه شما، چه نسبت نیکویی میان آن دو است! آن رسول گرامی پیوسته ابلاغ رسالت نموده و تنذیر فرمود، و همیشه با عقیده مشرکان مخالف بوده و با کردارشان مبارزه می کرد و از روی حکمت نیکو به راه پروردگارش می خواند، بتهايشان را شکست و سران کفر را سرکوب کرد، تا سرانجام اجتماعشان پراکنده شد و عقب نشینی کردند، تا اینکه صبح حقیقت طلوع کرد و پیشوای دین زبان گشود و تفاله های شیاطین دم فرو بسته، و سران اهل نفاق به هلاکت رسیده، و کافران نابود شدند، و زبان شما با جمعی که منور و عقیف بودند به کلمه اخلاص گویا شد [همانها که آیه تطهیر درباره اشان نازل شد]، حال اینکه پیش از این کنار آتش سوزان گرفتار و در بند بوده و یک طعمه بیش نبودید، و در زیر چنگال دیگران هیچ اختیار و قدرتی نداشته و در زیر پای دشمن بودید. آب کثیف و طعامهای پست می خوردید،

وَتَقَاتُونَ الْقِدَّةَ أَذَلَّةً خَاسِنِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَتَقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي، وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالِ وَذُؤْبَانِ الْعَرَبِ، وَمَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ، كُلِّهَا أَوْ قَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَّمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكُفِي حَتَّى يَطَّأَ صِمَاخَهَا بِأُخْمِصِهِ، وَيُحْمِدَ لَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّداً فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً نَاصِحاً، مُجِدِّداً كَادِحاً، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ، وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ، وَادَّعُونَ فَالِكُهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابُّ، وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَتَقَرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ، وَسَمَلَ

ذلیل و خوار بودید، و با اینکه هیچ روزنه امیدى بر جای نگذاشته بودید و اشخاص کینه توز و نادان دائماً توطئه مى کردند، باز مشمول رحمت خداوند شده و شما را توسط پیغمبر خود از این همه پستی و هلاکت نجات بخشید، و هر چه شعله آتش جنگ و خلاف را مى تافتند خداوند خاموشش مى کرد، و هرگاه شیطان شاخ خود را بیرون مى کرد یا توسط گروهی از مشرکان زبان بغض و عداوت خود را مى گشود برادر او علی بن ابی طالب را برای مقابله و دفع آنها اعزام مى فرمود، و او (حضرت علی علیه السلام) از هیچکدام از آن مأموریتها بی نتیجه باز نمی گشت و بال و پر دشمن را زیر پای خود گذاشته و شعله های آتش مخالفین را با شمشیر خود خاموش مى ساخت، و با خلوص نیت و فقط برای خدا تحمل آن سختی ها را کرده و نهایت کوشش را مى نمود، وى نزدیکترین مردم به پیامبر و آقا و سرور اولیاء الله بود، او پیوسته آماده به خدمت و خیرخواه، جدی و پرتلاش بود، و در او خدا سخن هیچ ملامتگری در او اثری نداشت، و شما در آنروزگار در کمال رفاه و آسایش بسر برده و در کمال امنیت در باغهای خود لمیده، و پیوسته در انتظار آن بودید که حوادث بد و جریانیهای ناملايم شامل حال ما خانواده گردد، آری شما هنگام یورش دشمن فرار کرده و از جنگ گریزان بودید.

اکنون که خدای تعالی پیامبر خود را به سرای انبیا و برگزیدگان خود نقل مکان

جَلْبَابُ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَتَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَلِلْعَزَّةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خَفَافًا، وَأَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَانًا، فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشَرِّبِكُمْ.

هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلِمُ رَجِيبٌ، وَالْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ؛ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ، فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَكَيْفَ بِكُمْ، وَأَنْتَى تُوَفِّكُونَ! وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَزَوَاجِرُهُ لَا يَحُكُّهُ، وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، [وَأَقْدَ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرْغَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ يَنْسِلُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثُ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهَا وَيَسْلَسَ قِيَادُهَا،

فرمود: میانتان کینه‌های باطنی ظاهر گشت و جامهٔ دین کهنه و بی‌رونق شد، و گمراه بی‌زبان به سخن آمد و فرد بی‌نام و نشان معروف گشت، و سرکردهٔ اهل باطل صدای زشت خویش بلند نمود، و قدم به ساحت شما نهاد، و شیطان با نیرنگ و فریب شما را تحریک کرد و پاسخ مثبت شنید و شما را گول خورده دید و برای او امر خود آماده به خدمت یافت، و شما را به خشم آورد و به هدف خود رسید، و شما اعتدال عمل را از دست داده و گمراه شدید.

الحال زمانی نگذشته دامنۀ جراحت گسترش یافته و گویی ناعلاج شده، و هنوز جسم شریف پیامبر در قبر مستقر نشده بود که حریصانه آشوب کردید و اعمال خود را جلوگیر از فتنه می‌پنداشتید، بدانید که این مردم هنگام امتحان باختند و جایگاه مردم کافر جهنم است، این اعمال از شما بدور است و جای چه عجب است، و چگونه دروغ می‌گوئید؟ درحالی‌که کتاب خدا در میان شما است، قرآنی که ظاهر و احکامش روشن و حقایق آن آشکار و نواهی آن واضح و اوامرش صریح است، آیا کلام خدا را پشت سر انداختید؟ یا از آن اعراض کرده‌اید؟ چه تبدیل بدی کردند ستمگران، و هرکس جز اسلام را پیروی کند از او پذیرفته نخواهد شد و در سرای آخرت از زیانکاران خواهد گشت. سپس آنقدر صبر نکردید که بحران و جوش این مصیبت فروکش کند و خروش

ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَتَهَيَّجُونَ جَمَرَتَهَا، وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ، وَإِطْفَاءِ
 أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّيِّ، تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ، وَتَمَشُّونَ لِأَهْلِهِ
 وَوُلْدِهِ فِي الْخُمَرَةِ وَالضَّرَاءِ، وَتَنْصِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى وَوُخْزِ السَّنَانِ فِي الْحُشَا، وَأَنْتُمْ
 الْآنَ تَزْعُمُونَ: أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ
 يُوقِنُونَ؟! أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى، قَدْ بَجَلَى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَّةِ: أَنِّي ابْنَتُهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ. أَغْلَبُ عَلَى إِرْثِيهِ؟! يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا
 أَرِثُ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا [عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ]! أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَتَبَذَلْتُمُوهُ
 وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟ إِذْ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾، وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ قَالَ: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾، وَقَالَ: ﴿وَأُولُوا
 الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾، وَقَالَ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ

آن آرام گیرد، و بلافاصله اقدام به دامن زدن و افروختن آتش کردید، و شراره های فساد
 مردم را شعله ور ساختید، و دعوت شیطان را اجابت نموده و گمراه شدید، و انوار دین مبین
 حق را خاموش، و احکام و سنت های رسول خدا را ترک نمودید، شما به بهانه های واهی
 اهداف شوم خود را به اجرا گذاشته و در واقع به اهل بیت پیامبر خیانت و ستم نموده
 و هرچه خواستید کردید، و ما در مقابل شما صبر می کنیم، همچون صبر در برابر تیزی
 و برش کارد و طعنه نیزه ها، و حال شما می پندارید که مرا هیچ ارثی نیست، مگر از احکام
 جاهلیت پیروی می کنید؟ حال اینکه در نزد اهل یقین هیچ حکمی بهتر از حکم خدا
 نیست، مگر فهم ندارید؟ آری حقیقت آن بر شما چون روز روشن است که من دُخت پیامبرم.
 ای مسلمانان، آیا شایسته است که من از ارث خود محروم باشم؟ ای پسر ابوقحافه
 آیا در قرآن است که تو از پدر ارث ببری و من نه؟ به تحقیق از نزد خود حکم تازه
 و دروغی درآوردی؟ مگر کتاب خدا را عمداً ترک کرده و احکام آنرا پشت سر انداختی؟
 خداوند در قرآن می فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد - نمل: ۱۶»، و نیز در نقل
 ماجرای [تولد] یحیی علیہ السلام می فرماید: «[زکریا گفت: خدایا] از سر احسان به من
 پسری عطا فرما که پس از من متوالی امور و وارث من و آل یعقوب باشد - مریم: ۵»، و نیز
 فرمود: «صاحبان قرابت و خویشاوندان برخی از آنان بر برخی دیگر اولویت دارند -

حَظُّ الْاِثْنَيْنِ»، وَقَالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، وَزَعَمْتُمْ: أَنْ لَا حُطَّوَةَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفَحَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةِ [مِنْ- الْقُرْآنِ] أَخْرَجَ أَبِي [مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] مِنْهَا؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ الْمِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوَلَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟ فَذُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرَحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يُخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ، وَلَا يَنْفَعُكُمْ [مَا قُلْتُمْ] إِذْ تَتَذَمُّونَ، وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُحْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ [لَهُمْ]: يَا مَعْشَرَ النَّفِيبَةِ وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَحِصْنَةَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسُّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبِي يَقُولُ:

انفال: ۷۵» و باز فرموده: «حکم خداوند درباره ارث اولاد شما این است که نصیب یک مرد دو برابر زن باشد - نساء: ۱۱»، و نیز فرموده: «[برای شما مقرر شده که هنگام نزدیک شدن زمان مرگ] اگر مالی از خود باقی گذارید باید برای پدر و مادر و خویشاوندان خود وصیت نمائید، این از جمله حقوقی است که باید اهل تقوا رعایت کنند - بقره: ۱۸۰». و شما پنداشته‌اید مرا نصیب و ارثی از پدرم نبوده و هیچ قرابتی میان ما نیست؟! آیا آیات قرآن عموم شما را شامل می‌شود ولی پدر من از آن خارج است؟! نکند شما گمان برده‌اید که من و پدرم از یک آئین نبوده و از هم ارث نمی‌بریم؟! مگر شما از پدر و پسر عموم به عموم و خصوص آیات قرآن داناترید؟! سپس به ابوبکر گفت: امروز فدک را از ما ستاندی، و هرچند که هیچ مخالفی نداری ولی بدان که در روز حشر خداوند حاکم است، و چه خوب حاکمی است! و پیشوای ما محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وعده گاه ما قیامت خواهد بود. و در آن روز اهل باطل در ضرر و زیانند، و ندامت سودشان نبخشد، و برای هر خبری موعدی است و شما در نهایت خواهید فهمید چه کسی عذاب خوارکننده و دائمی شود.

سپس آنحضرت علیها السلام رو به انصار نموده و فرمود: ای گروه بزرگان وای بازوان توانای ملت، وای نگهداران دین، این چه رفتار سست و سبکی است که ظالمانه در حق من روا داشته‌اید؟ مگر پدرم: رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود:

﴿الْمَرْءُ يُحَقِّظُ فِي وَلَدِهِ﴾؟ سَرَعَانِ مَا أَحَدَثْتُمْ، وَعَجَلَانِ ذَا إِهَالَةٍ وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ، وَقُوَّةٌ عَلَىٰ مَا أُطْلُبُ وَأَزَاوِلُ، أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ ﷺ؟ فَخُطِبَ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ، وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَاطْلَمَّتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَكَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَانْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَأَكْذَبَتِ الْأَمَالُ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَأَضْيَعَ الْحَرِيمُ، وَأَزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ نَمَاتِهِ، فَبَلَكَ اللَّهُ النَّازِلَةَ الْكُبْرَى، وَالْمُصِيبَةَ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَلَا بَائِقَةٌ عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ، فِي أَفْنِيَّتِكُمْ، فِي مَمْسَاكُمُ وَمَصْبَحِكُمْ، [يَهْتِفُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ] هَتَافًا، وَصُرَاخًا، وَتِلَاوَةً وَأَلْحَانًا، وَلَقَبْلُهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، حُكْمٌ فَضْلٌ وَقَضَاءٌ حَتْمٌ؛ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.

أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةٍ، أَهَضَمُ ثَرَاثُ أَبِي؟ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَىٰ مِنِّي وَمَسْمَعٍ؟ وَمَتَنَدِيٌّ وَجَمْعٌ؟ تَلْبَسُكُمْ

«مراعات هر شخصی در احترام به فرزندان اوست»؟ چه با شتاب خلاف آن عمل کردید، هرچند این امر قابل پیش‌بینی بود، با اینکه شما برای احقاق حقوق من قادر و توانائید، پنداشته‌اید که رسول خدا از میان رفت و ما رها گشتیم؟ آه که فوت او چه حادثه بزرگ و پیش‌آمد عظیمی بود، شکافی وسیع پدید نمود و همه چیز را بهم ریخت و از فقد او زمین تیره شد و خورشید و ماه گرفت، و تمام ستارگان از هم پاشیدند، و کشتی آرزو به گِل نشست، و کوهها خاشع شدند، و در پی وفات او حریمها زیر پا گذارده شد و حرمتها ریخت، و بخدا سوگند که این فاجعه‌ای عظیم و پیش‌آمدی بزرگ و بی‌مانند بود آری این قضاء حتمی و حکم قطعی خداوند بود که در قرآن از طریق وحی به پیامبر - همچون دیگر انبیا - به چندین طریق شما را از فاجعه خبر داده بود که: «وَمُحَمَّدٌ فَقَطْ رَسُولِي اسْتَ» همچون دیگر رسولان، اگر بمیرد یا کشته شود از راه حق منحرف شده و به پشت سر خودتان برمی‌گردید [این را بدانید] و هر که رو به قهقری برگردد ضرری به خداوند نخواهد داشت، و خداوند آن کسانی را که به نعمتها و الطاف الهی متوجه باشند؛ پاداشی نیکو می‌دهد - آل عمران: ۱۴۴.

ای گروه انصار، شما حاضر و ناظر باشید و میراث پدر من مورد دستبرد دیگران واقع گردد؟! شما مشمول دعوت من گشته و در معرض امتحان و آزمایید، حال اینکه

الدَّعْوَةُ، وَتَشْمَلُكُمْ الْخُبْرَةُ، وَأَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعِدَّةِ، وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ، وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجَنَّةُ تَوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيَكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالتُّخْبَةِ الَّتِي انْتَخَبْتُمْ، وَالْخَيْرَةِ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَتَحَمَّلْتُمُ الْكَيْدَ وَالتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأُمَمَ، وَكَافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لَا تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَدُرَّ حَلَبُ الْإِيمَانِ، وَخَضَعَتْ تُغْرَةُ الشُّرْكِ، وَسَكَتَتْ قُوَّةُ الْإِفْكِ، وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ وَالْمَرْجِ، وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَنْتَ حِرْزُهُ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟ وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟ بُوْسَاءَ لِقَوْمٍ نَكَبُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ، وَهُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَنْتَحَشَوْهُمْ فَأَلَّاهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

شما برخوردار از سلاح و تجهیزات جنگی بوده و معروف به اهل خیر و صلاح و نیکوکاری هستید، چه شده که اکنون دعوت مرا شنیده و یاریم نمی کنید؟! و ناله ام را می شنوید و به فریادم نمی رسید؟! با اینکه شما در گذشته به تلاش و شجاعت و نبرد و تحمل سختی و استقامت شناخته شده و آن گروه منتخب مخصوص ما اهل بیت بودید؟!

شما با اعراب جاهلی به جنگ پرداخته و در این راه هرسختی و مشقت را به جان خریدید، و با طوائف مختلف مبارزه کردید و با دلیرانشان به جدال پرداختید، و پیوسته گوش به فرمان ما اهل بیت بودید، و مشتاقانه اوامر ما را اجرا می کردید، تا اینکه عاقبت نظم جامع اسلام برقرار گردید، و خیرات روزگار تراوش نمود، و مشرکان سر تسلیم فرود آوردند، و تظاهر دروغ و باطل آرام شد، و شعله های کفر خاموش گشت، و هرج و مرج خاتمه یافت، و نظام دین محکم شد، چرا پس از روشنی حقیقت حیران شدید؟ و پس از اظهار آن پنهان می دارید؟ و بعد از پیشروی عقب نشینی کردید؟ و پس از ایمان به شرک افتادید؟ و ای بر شما که مانند آن گروهی هستید که عهد خود را شکستند، و آهنگ بیرون کردن پیامبر را نمودند، و آنان بودند که نخستین بار [دشمنی و پیکار با شما را] آغاز کردند؟ آیا از آنان می ترسید؟ و خدا سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمنید.

أَلَا وَقَدْ أَرَىٰ أَن قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبُسْطِ وَالْقَبْضِ ،
وَخَلَوْتُمْ بِالْذَّعَةِ وَنَحَوْتُمْ بِالضَّيْقِ مِنَ السَّعَةِ ، فَبَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ ، وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ فَإِنْ
تَكْفَرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌ حَمِيدٌ .

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخُدَلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتُكُمْ ، وَالْغَدْرَةِ الَّتِي
اسْتَشْعَرْتُهَا قُلُوبَكُمْ ، وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ ، وَخَوْرُ الْقَنَاقِ ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ ،
وَتَقْدِمَةُ الْحُبَّةِ ، فَدُونَكُمْوْهَا فَاحْتَفَبُوهَا دُبْرَةَ الظَّهْرِ ، نَقْبَةَ الْخُفِّ ، بَاقِيَةَ الْعَارِ ، مَوْسُومَةَ
بِغْضِ اللَّهِ وَشَنَارِ الْأَبَدِ ، مَوْسُومَةَ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقَادَةِ ، فَيَبْعِنُ اللَّهُ مَا
تَفْعَلُونَ ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

آری می بینم که شما میل به رفاه و آسایش دنیا نموده و دست از آنکه شایسته تولیت
وامامت است برداشته اید ، و خود را از مسئولیت تکالیف و حدود و وظائف دینی رها
نموده و آزاد ساختید ، و هر آنچه دیده و شنیده و می دانستید را بدور انداختید ، حال اینکه
اگر شما و اهل زمین کافر شوند ، برآستی که خداوند بی نیاز و ستوده است .

آری من با کمال دقت و معرفت شما را از آن ضلالت و خذلان و تیرگی که ظاهر
و باطن شما را فرا گرفته است آگاه ساختم ، و ناخواسته لبریز جان شد ، و شور و خشمی به
بیرون جهید ، و طاقتم طاق شد ، و حبس آن نتوانستم ، و پیشگیرانه بر زبانم آمد^(۱) ، اکنون
بگیرید و ببرید این شتری که به ناحق غصب نمودید و این دایه خلافت و فدک را مأخوذ
دارید او را رام و منقاد خود شمارید و به آسودگی سوار شوید ، اما بدانید که پای این دایه
بمروح و پشت او زخم دارد ، حمل آن عار و ونگ آن باقی و برقرار و به وسم و نشان خداوند تعالی
داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل به آتش غضب خداوندگار
و کشاننده است راکب خود را به سوی آتشی که شکافنده قلب فاجران و کفار نابکار است همانا
خداوند نگران است بدانچه میکنید و میداند ظالمان به کجا میروند و جای میگیرند .

۱ - حاصل این کلام این است که : «اینکه از شما دادخواهی کرده و طلب یاری و اقامه

حجت نمودم نه به امید یاری و کمک شما بود که تنها برای تسلی خاطر و آرامش دل و اتمام حجت
بوده تا فردای قیامت مگوئید : ما از این مطلب خبر نداشتیم . (علامه مجلسی رحمته الله)

وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.
 فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانُ، وَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، [و] رَوْوْفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَعِقَابًا عَظِيمًا، إِنَّ
 عَزْوَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ، وَأَخَا لِبُعْلُكِ دُونَ الْأَخْلَاءِ، آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَسَاعِدُهُ
 فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ، لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ، وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ، فَأَنْتُمْ عِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتَنَجِّبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَدِلُّنَا، وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا، وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ
 النَّسَاءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ
 حَقِّكَ، وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ، وَاللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَيْ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ،
 وَإِنْ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:
 «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً، وَلَا دَارًا وَلَا عِقَارًا وَإِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ

من دخت پیغمبر شمایم که برایتان بشیر و نذیر بود، و شما را به عذاب شدید بیم میداد، پس آنچه که می توانید انجام دهید، ما نیز انتقام خواهیم کشید، حال شما منتظر آنروز باشید، ما نیز منتظر آن روز هستیم.

أبو بکر گفت: ای دخت رسول خدا، بی شک پدرت پیوسته با مؤمنین مهربان و کریم و بی نهایت مشفق و رحیم بود، و بر کافران سختگیر و چون عذابی شدید بود، بر همگان روشن است که رسول خدا تنها پدر شما بوده، و افتخار برادری با او فقط متعلق به شوهر تو است، هو که از میان همگان به دوستی و رفاقت خویش برگزید، و او نیز در هر کار سخت و مشکلی او را یاری نمود، فقط افراد خوشبخت شما را دوست می دارند، و تنها افراد بدخست به شما بغض می ورزند. زیرا شما عترت طاهره و نجیبان برگزیده اید، راهنمای ما بر خیر و راه ما منتهی به بهشت است. و تو ای بهترین زنان، و دخت بهترین انبیاء، در کلامت صادق و از جهت عقل و کمال خرد و فهم مقدم هستی، کسی را شاید که قول تو را رد نموده و حق تو را تصاحب کند، بخدا سوگند من از رأی پیامبر تجاوز نکرده، و برخلاف فرمایش او رفتار نمی کنم، و البته راهنمای قوم به آنان دروغ نمی گوید، و من خدا را شاهد می گیرم و همان مرا بس که خود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: ما جماعت پیغمبران هیچ طلا و نقره و زمین و مالی را از خود به ارث نمی گذاریم، و میراث ما فقط علم

وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ، وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِيَ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ»، وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ، يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَيُجَالِدُونَ الْمُرْدَةَ الْقُبَّارَ، وَذَلِكَ بِإِجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفِرْ بِهِ وَحْدِي، وَلَمْ أَشْتَدِّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي، هِيَ لَكَ [و] بَيْنَ يَدَيْكَ، لَا نَزْوِي عَنْكَ، وَلَا نَدْخُرُ دُونَكَ، وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكِ، وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِيَبِيكِ، لَا نَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا نُضِعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ، حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرِينَ أَنِّي أَخَالَفُ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ ﷺ؟ فَقَالَتْ ﷺ: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا بَلْ كَانَ يَسَّعُ أَثَرُهُ، وَيَقْتَنِي سُورُهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، وَهَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بَغَى لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا، وَنَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ:

و حکمت و کتاب و نبوت است، و آنچه از متاع دنیا از ما باقی بماند در اختیار کسی است که پس من از ولایت امور را بر عهده می گیرد، و او هر طور که صلاح بداند در آن تصرف کند، و ما نیز آنچه تصرف نمودیم در راه تهیة و سائل و اسباب جنگ از اسلحه و چارپایان مصرف خواهیم کرد، تا مسلمین نیرو و عظمت پیدا کرده و در جنگ با کفار و مخالفین پیروز شوند، و این اجماع مسلمین است و استبداد رأی من نیست، و این تمام ماجرا است، اینک فدک در پیش ما حاضر و در اختیار تو است، نه قصد قبض آن را داشته و نه از شما پنهان نمایم، و تو بانو و سرور زنان امت پدرت می باشی، و مادر گرامی فرزندان پیامبری، و قصد تصاحب هیچ مالی از شما را نداریم، و منکر مقام تو از جهت پدران و اولاد نیستیم، و حکم و امر تو در آنچه تصاحب نموده ایم نافذ است، ولی آیا من می توانم مخالف دستور پدرت رسول خدا ﷺ رفتار کنم؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: سبحان الله! هرگز پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب خدا و احکام آن نه منحرف بود و نه مخالف، بلکه تنها بر اساس احکام و سوره های آن رفتار می کرد، آیا شما با هم توطئه کرده و برای این حيله بهانه و علتی می تراشید؟ همانگونه که در زمان حیات آن رسول گرامی نیز به او سخنان ناروا نسبت می دادید! این قرآن است که با صدایی بلند و رسا و صریح و عادلانه می فرماید: «[زکریا

﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ، [وَيَقُولُ:] ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ ، فَبَيَّنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا وَرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ ، وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ ، وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَالْإِنَاثِ ، مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ ، وَأَزَالَ التَّظَنِّيَّ وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَائِبِينَ ، كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ .

فَقَالَ [لَهَا] أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ ، وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ ، أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهُدَى وَالرَّحْمَةِ ، وَرُكْنُ الدِّينِ ، وَعَيْنُ الْحُجَّةِ ، وَلَا أُبْعِدُ صَوَابَكَ ، وَلَا أَنْكُرُ خِطَابَكَ ، هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ، قَلَّدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ ، وَبِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ ، غَيْرُ مُكَابِرٍ وَلَا مَسْتَبِدٍّ وَلَا مُسْتَأْثِرٍ ، وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ .
فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) إِلَى النَّاسِ وَقَالَتْ:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةُ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ! الْمَغْضِيَّةُ عَلَى الْفِعْلِ [الْقَبِيحِ] الْخَاسِرِ! أَفَلَا تَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟! كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَاءْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ ،

گفت: خدایا از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من [متوالی امور و وارث من و آل یعقوب باشد - مریم: ۵] و «و سلیمان از داود ارث برد - نمل: ۱۶»، و خداوند در قرآن تا حدی توزیع و توریث و قسط و قانون فرایض طبقات وارث را بیان فرموده است، که موردی برای تردید و اشتباه باقی نمانده است، حاشا! شماها در این امر از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده اید و ما جز صبر چاره دیگری نداریم، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ .

أَبُو بَكْرٍ گفـت: تمام سخنان خدا و رسول راست و حق است، و تو نیز ای دخت پیامبر راست می گویی، تو معدن علم و جایگاه هدایت و رحمتی، تو پایه و اساس دین و حجت حق، من هرگز سخن تو را رد نکرده و منکر کلام تو نیستم، ولی من بی هیچ عناد و استبداد و ستیزه‌ای هر چه گفتم با رأی نظر همین جماعت حاضر مسلمان بود و با مشورت ایشان انجام دادم، و ایشان همگی شاهدند.

حضرت زهرا (علیها السلام) رو به جانب مردم نموده و فرمود:

ای جماعت مسلمین که عجزولانه مبادرت به انتخاب امری باطل و ناصواب نمودید، آیا پیرامون آیات قرآن هیچ تدبّر و تأمل نمی کنید، یا اینکه دلهای شما در حجاب و پوشیده شده، نه اینطور نیست بلکه بدی کردار و اعمالتان بر دلهای شما غالب گردید

فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَلَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ، وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ، وَشَرَّ مَا مِنْهُ اعْتَصَمْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ حِمْلَهُ ثَقِيلًا، وَغَيْثَهُ وَبِيلًا، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَبَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ، وَبَدَأَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ. ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَتْ:

- ۱) قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَبْنَةُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
 ۲) إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَإِبْلِهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَلَا تَغِبْ
 ۳) وَكُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقَرَّبُ
 ۴) أَبَدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجُوئِي صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتِ دُونَكَ الْقَرْبُ
 ۵) تَجَهَّمْنَا رِجَالٌ وَاسْتَخَفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدْتُ وَكُلُّ الْإِرْثِ مُعْتَصَبُ

و توان شنیدن و دیدن را از گوش و چشم شما گرفت، و چه بد تاویل نمودید و چه راه زشتی را پیش گرفتید و بدتر از همه آن وجهی است که به سبب آن حق دیگران را غصب کردید، سوگند به خداوند که چون پرده از برابر دیدگان شما برداشته شود منظره بسیار هولناکی را خواهید دید، سپس این آیه را قرائت نمود که: «وَبَدَأَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ». آنگاه روبه قبر شریف پیامبر نموده و این مرثیه را سرود:

- (۱) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حد سخت نمی شد،
 (۲) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش،
 (۳) هریک از خویشان او دارای احترام و منزلتند، و نزد خدا آن گرامی تر است که به او نزدیکتر،
 (۴) گروهی از مردم آنچه در سینه ها [از حقد و کینه] داشتند به ما نمایاندند، آنگاه که تو درگذشتی و خاکها میان ما و شما حائل شد،
 (۵) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم،

۶) وَكُنْتَ بَذْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ يُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 ۷) وَكَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُورِسُنَا فَقَدْ فَقَدْتَ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبُ
 ۸) فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
 ۹) إِنَّا رُزِقْنَا بِمَا لَمْ يُرَزَّ ذُو شَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَلَا عَرَبُ
 ثُمَّ انْكَفَأَتْ عليها السلام وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ ، وَيَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ
عليها السلام ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :
 يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، اشْتَمَلْتُ شِمْلَةَ الْجَنِينِ ، وَقَعَدْتُ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ
 الْأَجْدَلِ ، فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْزَلِ ، هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَنْتَرِزُنِي نَحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي! لَقَدْ أَجْهَدَ
 فِي خِصَامِي ، وَأَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَةً نَصْرَهَا ، وَالْمَهَا جِرَةً وَصَلَهَا ،

(۶) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تو از جانب
 خداوند عزیز آیات نازل می شد،
 (۷) در گذشته فرشته وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از
 میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد،
 (۸) ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می آمد، وقتی شما از این دنیا رحلت نموده
 و میان ما و شما حائل شد،

(۹) به ما مصیبتی رسیده که به هیچ فرد آندوهناکی از عرب و عجم نرسیده بود.
 سپس آنحضرت علیها السلام به منزل بازگشت درحالی که حضرت امیر علیه السلام در انتظار
 مراجعت و درخشش سیای مبارک او بود، چون در خانه قرار یافت؛ از شدت تأثر
 شروع به ملامت حضرت امیر علیه السلام کرده و فرمود:

ای فرزند ابوطالب، چرا همچون کودک در جنین پنهان شده و مانند افراد تهمت زده
 درکنج خانه نشسته ای؟ تو کسی بودی که شاه پره های بازها را در هم می شکستی، چطور شده
 که اکنون از پر و بال مرغان ناتوان فرومانده ای؟! این فرزند ابوقحافه، هدیه پدر و قوت
 و معیشت فرزندانم را به ظلم ستانده، و در مخالفت با من به سختی می کوشد، و جسورانه بمجادله
 می کند، آنچنانکه جماعت انصار دست از یاری من برداشته و مهاجرین رشته دوستی را گسسته،

وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا ، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ ، خَرَجْتُ كَاطِمَةً ، وَعُدْتُ رَاغِمَةً ،
أَضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ خَدَّكَ ، افْتَرَسَتْ الذَّنَابَ ، وَافْتَرَشَتْ التُّرَابَ ، مَا كَفَفْتُ قَائِلًا ،
وَلَا أَغْنَيْتُ طَائِلًا وَلَا خِيَارَ لِي ، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هِنَيْتِي وَدُونَ ذِلَّتِي ، عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا
وَمِنْكَ حَامِيًا ، وَيَلَايِي فِي كُلِّ شَارِقٍ ! وَيَلَايِي فِي كُلِّ غَارِبٍ ! مَاتَ الْعَمْدُ ، وَوَهَنَ الْعَصْدُ ،
شَكُوَايَ إِلَى أَبِي ! وَعَدُوَايَ إِلَى رَبِّي ! اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَحَوْلًا ، وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنَكُّيلًا .
فَقَالَ [لَهَا] أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَا وَيْلَ لَكَ [يَا بِنْتَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ] ، بَلِ الْوَيْلُ لِسَانِكَ ثُمَّ
نَهَنِي عَنْ وَجْدِكَ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ ، وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ ، فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي ، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي ،
فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ ، فَرِزْقُكَ مَضْمُونٌ ، وَكَفِيلُكَ مَأْمُونٌ ، وَمَا أَعَدَّ [اللَّهُ] لَكَ أَفْضَلَ

و همه تنهایم گذاشته‌اند ، نه مدافعی دارم و نه مانعی ، از خانه با دلی آکنده از خشم خارج
شدم و در نهایت خواری بازگشتم ، آری آن روزی شکست خوردی که تندى و خشونت
خود را ضایع نمودی ، آری روزگاری در شکار گرگان بوده و پاره می‌کردی ، و حال خاک
نشینی را اختیار نموده‌ای ! نه پاسخ گوینده‌ای را می‌دهی ، و نه سخن یاوه‌ای را بمنوع
می‌سازی ، من نیز دیگر هر چاره‌ای را از کف داده‌ام ، ای کاش پیش از این خواری مرده
بودم ، عذرخواه من در تمام این حرفها که با تو گفتم و کم حرمتی که صادر شد همانا خدای
من است ، چه مرا و ابگذاری و یا حمایت نمایی !

وای بر من در هر طلوع آفتاب ! تکیه گاهم از دنیا رفت ، و بازویم ناتوان شد ،
شکایت نزد پدر می‌برم ! و از خداوند دادخواهی می‌کنم ! خدایا ! نیرو و قدرت تو از همه
افزونتر ؛ و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است ! .

آنگاه مولای متقیان از در تسلیت به آنحضرت عليه السلام گفت : ای دختر بهترین انبیاء
بر تو هیچ ویل و وای مباد ! که ویل و وای برای دشمن بدخواه تو است ! ای دختر برگزیده
عالمیان و یادگار آخر الزمان ، غم و اندوه خود فرو نشان ، و بدان که من هرگز در دیسم
سستی نکرده و از حد توانم خارج نشده‌ام ، اگر مقصود شما روزی به قدر کفاف است که
آنها خداوند ضمانت فرموده ، و او ضامنی استوار و امین است ، و آنچه برای تو مهیا و آماده

يٰمَآ قُطِعَ عَنكَ ، فَاَحْتَسِبِي اللّٰهَ .
فَقَالَتْ علیها السلام : حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ . وَأَمْسَكَتُ .

**

*

فرموده برتر از آن است که از شما به غارت رفته ، پس کار را به خدا واگذار! .
پس حضرت زهرا علیها السلام آرام گشته و عرض کرد : خدا مرا کافی است و او بهترین
وکیل است ، و دیگر چیزی نگفت .

**

*

۵۰ - وَقَالَ سُؤَيْدُ بْنُ غَفْلَةَ : لَمَّا مَرَضَتْ [سَيِّدَتُنَا] فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْمَرْضَةُ الَّتِي تُوَفِّيَتْ فِيهَا ، اجْتَمَعَتْ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِيُعَدَّنَهَا ، فَقُلْنَ لَهَا : كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟

فَحَمِدَتْ اللَّهَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَصَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا ﷺ ثُمَّ قَالَتْ : أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَا كُنَّ ، قَالِيَةً لِرِجَالِ كُنَّ ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ ، وَشَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ ،

فَقُبْحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ ، وَاللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ ، وَقَرَعَ الصَّفَاةَ وَصَدَعَ الْقَنَاقَةَ ، وَخَتَلَ الْآرَاءَ وَزَلَلَ الْأَهْوَاءَ ، وَبُئْسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ : أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ، لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا ، وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا ، وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَتَهَا ، فَجَدَعًا وَعَقْرًا وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

۵۰ - وسوید بن غفله گفت: چون بانوی ما حضرت فاطمه علیها السلام به بستر بیماری افتاد - همان بیماری که منجر به فوت آنحضرت گشت -، زنان انصار و مهاجرین برای عیادت به خدمت او رسیده و گفتند: با این بیماری چگونه شب را به صبح آوردی ای دخت پیامبر؟ حضرت زهرا علیها السلام نیز پس از حمد الهی و صلوات بر پدرش فرمود:

به خدا سوگند درحالی شب را به صبح رساندم که از دنیای شما ناراضی، و از مردان شما بیزارم، آنان را پس از امتحان دور انداخته، و پس از مشاهده نیت سوء و رفتارهای ناهنجارشان از همه آنان کناره گیری نمودم! [پس گمراه شدن پس از هدایت را به باد انتقاد گرفته و فرمود:]

قبیح وزشت باد آن شکافهای شمشیر [که در جهاد راه خدا ایجاد شد]، و هر کار لئوی پس از کاری جدی، و آن سنگ خوردنها از کفار و آزار نیزه! و نتیجه اش این خطای در رأی و سستی نظر! چه کار بدی مرتکب شدند! که غضب الهی برای ایشان مهیا و تا ابد در جهنم خواهند ماند!

البته من ایشان را به راه حق خواندم و متوجه سنگینی آن نموده و همه چیز را بر آنان ظاهر نمودم. رویشان بخاک باد! مرگ بر آنان! لعنت بر قوم ستمکار!

وَيَحْتَمِلُهُمْ أَنِّي زَعَرْتُهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَالِدَّلَالَةِ، وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالْدِّينِ؟ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام؟

تَقَمُّوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَفِيفٌ، وَقِلَّةٌ مُبَالَاغِيَّةٌ، لِحَتْفِهِ وَشِدَّةِ وَطْأَتِهِ، وَنَكَالِ وَقَعَتِهِ وَتَنَمُّرِهِ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَتَأَلُّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْحُجَّةِ اللَّائِيحَةِ، وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجْحاً، لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ، وَلَا يَكِلُ سَائِرُهُ وَلَا يَمِلُ رَاكِبُهُ، وَلَا وَزَدَهُمْ مِنْهَا غَيْراً صَافِياً رَوِيّاً، تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ، وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ، وَلَا صَدَرَهُمْ بِطَاناً، وَنَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَإِعْلَاناً، وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ، وَلَا يَحْظِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رِيٍّ النَّاهِلِ، وَشَبْعَةِ الْكَافِلِ، وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ، وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ

وای بر این امت! چه چیز آنانرا از: ستونهای استوار رسالت و اساس نبوت و راهنمایی؛ و مهبط فرشته وحی، و دانا به تمام امور دنیا و آخرت، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف خسران مبین است. چرا اینگونه ابوالحسن را عقوبت کردند؟!

به خدا سوگند که این مجازات (خذلان و تنها گذارن آنحضرت) فقط بخاطر ترس از شمشیر او و کمی ملاحظه در اجرای حق، و سختی و شدت جنگ او، و شجاعت کارزار، و بی مهابا بودن او در اجرای فرامین الهی بود، و به خدا سوگند اگر تمام امت از راه سعادت منحرف شده و از پذیرش راه روشن امتناع می کردند، [علی] همه آنان را به راه آورده و آرام آرام و صحیح و سالم به سعادت و خوشبختی می کشاند، که نه خود خسته شود و نه ایشان ملول، و در نهایت آنانرا به سرچشمه ای با آبی گوارا و مطلوب و عاری از هر خس و خاشاک می برد، و ایشان را از آن سیراب باز میگرداند و در خفا و آشکار ایشان را نصیحت می نمود در حالیکه خود آنحضرت از غنای آنها بهره نمی برد و از دنیای ایشان برای خود چیزی ذخیره نمی فرمود مگر باندازه شربت آبی که تشنه خود را سیراب کند و اندکی از طعام که گرسنه بدان سدّ جوع نماید، و در آنوقت زاهد از راغب و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته میشد، «اگر مردم قری و دهات ایمان می آوردند و پرهیزگاری میکردند هرآینه درهای آسمان را به رحمت و برکت بروی ایشان باز

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ! وَمَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا! وَإِنْ تَعَجَبْتَ فَعَجَبُ قَوْلِهِمْ! لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا؟! وَإِلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟! وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟! وَعَلَى أَيِّ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَاحْتَنَكُوا؟! لَيْتَ سَ الْمَوْلَى وَلَيْتَ الْعَشِيرُ، وَلَيْتَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا،

اسْتَبَدُّوا وَاللَّهِ الذُّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ، فَرَعْمًا لِمَاعِطِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، وَيُحْهُمْ أَفَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟!]

میکردیم وزمین را رخصت می دادیم تا خیر و برکات خود را برون اندازد، ولكن چون مردم تکذیب آیات الهی کردند و به اعمال زشت پرداختند ما هم بر ایشان تنگ گرفتیم و به سبب کردار قبیح و عصیان ایشان را معاقب و مأخوذ داشتیم - اعراف : ۹۶» و کسانی که از این جماعت مرتکب ظلم و ستم شدند بزودی جزای اعمال بدشان به آنان می رسد، چه آنان از تحت قدرت و نفوذ ما خارج نیستند و ما از گرفتنشان عاجز نیستیم. آهای همگی گوش کنید! زودا که روزگار عجائب خود را به شما نمایش دهد! و اگر متعجب شدید این از عجیب بودن گفتارشان است! یکاش می دانستم که این مردم به چه بنای بلندی تکیه کرده، و متمسک چه دستگیره ای شده، و هتک حرمت چه ذریه ای را نموده و ایشان را مقهود و مغلوب ساخته اند، بد مولایی است مولایشان و بد دوستی است دوستشان، و ظالمان مبادله ای بسیار بد کردند [که امیرالمؤمنین را خانه نشین کردند]

درد را دوا، و مرض را شفا، و گلخن را گلشن، و ظلمت را نور، و سیاه چال را کوه طور پنداشتند، بخاک مالیده باد بینی های گروهی که گمان می کنند که کار نیکو می کنند، آگاه باشید که آنان مفسدانند و لكن خودشان نمی دانند، وای بر آنان آیا آنکه به سوی حق راهنمایی می کنید به تبعیت و پیروی شایسته تر است یا آنکه به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

أَمَّا لَعْمَرِي لَقَدْ لَقِحتُ فَنظِرَةً رَيْثًا تُنْتَجُ، ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلءَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَذُعَافًا
مبیداً،

هُنَالِكَ يَحْسُرُ الْمُبْطِلُونَ، وَيَعْرِفُ الثَّالُونَ غِيبَ مَا أَسَسَ الْأَوَّلُونَ، ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ
أَنْفُسًا، وَاطْمَئَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشَأً، وَأَبْشَرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ، وَسَطَوَةِ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ، وَبَهْرَجِ شَامِلٍ
وَاسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ!

يَدْعُ فَيْتَكُمْ زَهِيداً، وَجَمَعَكُمْ حَصِيداً، فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ! وَأَنَّى بِكُمْ وَقَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ،
أَنْلَزِمُكُمْهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ؟!

قَالَ سُؤَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى رِجَالِهِنَّ، فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ
مِنْ وَجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَقَالُوا: يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ

بجایم قسم که این افعال شما حامل گشت، پس منتظر باشید تا مدت حمل منقضی شود،
پس از آن نتیجه باز آورد! اکنون خون تازه خواهید دوشید و اوانی شما از هر قاتل سرشار
خواهد شد،

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در آن زمان ضرر جاهل و سود عاقل آشکار شود و آنجا را اندوخته پیشینیان باشد
بر اخلاق میراث رسد، پس ساکن کنید قلب خود را و آرام دهید نفوس خویش را، و مهیّا
شوید از برای حوادث و فتنه‌ها و مصیبت‌ها! و خود را به شمشیر قاطع و دواهی مهلک
و استبداد ستمکاران بشارت دهید!

بی شک منافع شما نابود و مزارعتان محسود و بهره شما افسوس و دریغ خواهد بود،
زودا که گریبان ندامت بدرید و هیچ غی‌دانید به کجا اندر افتادید، بی گمان کورکورانه در
ظلمت خانه ضلالت اسیر و در چاه جهالت دستگیر گشتید، چگونه شما را ملزم کنیم به
سوی راه هدایت و حال آنکه از شنیدن کلمات ما کراحت دارید؟!

سُؤَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ گوید: زنان مهاجر و انصار تمام فرمایشات حضرت فاطمه علیها السلام را
به سمع مردان خود رساندند، و سران مهاجر و انصار با شنیدن این سخنان به جانب
آنحضرت شتافته و گفتند: ای بانوی زنان جهان، اگر علی بن ابی طالب پیش از آنکه ما با

ذَكَرْنَا هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ نَبْرُمَ الْعَهْدَ، وَنَحْكُمَ الْعَقْدَ، لَمَّا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ.
فَقَالَتْ عَلَيْهَا: إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ، وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ.



مرکز تحقیق کتاب ویر علوم اسلامی

أبو بكر بیعت کنیم و پیمان متابعت محکم کنیم؛ حاضر می شد و این سخنان می فرمود هرگز
سر از طاعت او بیرون نمی کردیم!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: از من دور شوید! پس از اتمام حجّت بر شما دیگر
جایی برای عذر و بهانه شما نیست، و هیچ چیز چاره تقصیر و کوتاهی شما نکند.

﴿احتجاج سلمان الفارسی علیه السلام﴾

﴿فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْقَوْمِ﴾

﴿لَمَّا تَرَكُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَاخْتَارُوا غَيْرَهُ﴾

﴿وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ عَلَيْهِمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

۵۱ - [رُوي] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام قَالَ: خَطَبَ النَّاسَ

سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ -، بَعْدَ أَنْ دُفِنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَقَالَ فِيهَا:

أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا عَنِّي حَدِيثِي، ثُمَّ اعْقِلُوا عَنِّي، أَلَا وَإِنِّي قَدْ أُوتِيتُ عِلْمًا كَثِيرًا، فَلَوْ حَدَّثْتُكُمْ بِكُلِّ مَا أَعْلَمُ مِنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام لَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ: هُوَ مَجْنُونٌ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَاتِلِ سَلْمَانَ.

أَلَا إِنَّ لَكُمْ مَنَایَا، تَتَّبِعُهَا بِلَايَا، أَلَا وَإِنَّ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام عِلْمَ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا، وَمِيرَاثَ الْوَصَايَا وَفَصْلَ الْخُطَابِ، وَأَصْلَ الْأَنْسَابِ، عَلَى مِنْهَاجِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ

احتجاج سلمان فارسی علیه السلام

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در نکوهش امت در عهدشکنی از حضرت امیر علیه السلام

۵۱ - از امام صادق علیه السلام به واسطه پدران گرامش نقل شده که سلمان فارسی سه

روز پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه‌ای بدین شرح ایراد نمود:

آهای مردم! کلامی از من گوش کرده سپس درباره‌اش اندیشه کنید، بدانید که اطلاعات بسیاری در فضائل علی بن ابی طالب دارم، که اگر قصد نقل تمام آنها را داشته باشم گروهی از شما مرا دیوانه انگاشته و گروهی خونم را مباح سازید.

بدانید که شما را تقدیراتی است که پیش آمده‌های گوناگونی در پی آن می‌آید، و این را بدانید که نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است علم منایا (مقدرات) و علم بلایا (گرفتاریهایی که متوجه مردم می‌شود) و میراث وصایا (ثمره سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله) و فصل خطاب و اصل وریشه انساب (نسبهای مردم)، همانگونه که هارون بن عمران

مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ يَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَنْتَ وَصِيِّي فِي أَهْلِ بَيْتِي ، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي ، وَأَنْتَ مِنِّي بِمِزْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، وَلَكِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَأَخْطَأْتُمْ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَلَا تَعْمَلُونَ .

أَمَّا وَاللَّهِ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ عَلَى سُنَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، حَذَوِ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ ، أَمَّا وَالَّذِي نَفْسُ سَلْمَانَ بِيَدِهِ : لَوْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ ، وَمِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ ، وَلَوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ فِي جَوِّ السَّمَاءِ لَأَجَابَتْكُمْ ، وَلَوْ دَعَوْتُمُ الْحَيَّاتَانَ مِنَ الْبَحَارِ لَأَتَتْكُمْ ، وَلَمَّا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ ، وَلَا طَاشَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ ، وَلَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ ، وَلَكِنْ أَيْبُتُمْ فَوَلَّيْتُمُوهَا غَيْرَهُ ، فَأَبْشَرُوا بِالْبَلَاءِ ، وَاقْنَطُوا مِنَ الرَّخَاءِ ، وَقَدْ نَابَذْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ ، فَانْقَطَعَتِ الْعَصْمَةُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوِلَايَةِ .

عَلَيْكُمْ بِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّهُمْ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ ، وَالِدُّعَاةُ إِلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

از موسی شنید او نیز از پیامبر شنید که فرمود : «تو وصی من در خانواده، و جانشین و خلیفه در امت هستی ، و نسبت تو به من همچون نسبت هارون است به موسی» ، ولی افسوس که شما امت شیوه قوم بنی اسرائیل را پیش گرفته و آگاهانه راه خطا را پیمودید .

به خدا سوگند که قدم به قدم مانند بنی اسرائیل همان خطاها را مرتکب خواهید شد! به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید ، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شما را فرا می گرفت ، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهیهای دریا خواسته شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت ، و هیچ دوفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند ، ولی افسوس که شما مخالفت نموده و مسند خلافت را به فرد دیگری سپردید ، پس در انتظار گرفتاری و بلا باشید ، و دست از خوشبختی بشوئید ، من حقیقت امر را برای تک تک شما روشن ساختم ، پس بدانید از امروز به بعد رشته محبت و دوستی میان من و شما بریده شد .

دست از دامن آل محمد ﷺ برندارید ، زیرا تنها ایشان راهنمای به سوی بهشت ، و در روز قیامت خوانندگان به آن خواهند بود .

عَلَيْكُمْ يَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ بِالْوِلَايَةِ وَإِمْرَةٍ-
 الْمُؤْمِنِينَ ، مِرَاراً جَمَّةً مَعَ نَبِيِّنَا ، كُلُّ ذَلِكَ يَا مُرْنَا بِهِ ، وَيُوكِّدُهُ عَلَيْنَا ، فَمَا بِالِ الْقَوْمِ عَرَفُوا فَضْلَهُ
 فَحَسَدُوهُ؟! وَقَدْ حَسَدَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَقَتَلَهُ ، أَوْ كُفَّاراً قَدِ ارْتَدَّتْ أُمَّةٌ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام ،
 فَأَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَأَمْرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَأَيْنَ يَذْهَبُ بِكُمْ .

أَيُّهَا النَّاسُ وَيَحْكُمُ مَا لَنَا وَأَبُو فَلَانٍ وَفُلَانٌ؟! أَجَاهِلْتُمْ أَمْ تَجَاهَلْتُمْ؟! أَمْ حَسَدْتُمْ أَمْ
 تَحَاسَدْتُمْ؟ وَاللَّهِ لَتَرْتَدَّنَّ كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ ، يَشْهَدُ الشَّاهِدُ عَلَى-
 النَّاجِي بِالْهَلَكَةِ ، وَيَشْهَدُ الشَّاهِدُ عَلَى الْكَافِرِ بِالنَّجَاةِ ، أَلَا وَإِنِّي أَظْهَرْتُ أَمْرِي ، وَسَلَّمْتُ
 لِنَبِيِّي ، وَاتَّبَعْتُ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ ،
 وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَإِمَامَ الصِّدِّيقِينَ ، وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ .

بر شما باد به فرمانبری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ، که به خدا سوگند که [در روز
 غدیر] ما به دفعات در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله تحت عنوان ولایت و امارت بر او سلام نمودیم
 و پیوسته رسول خدا با تأکید ما را بدان کار و امی داشت ، حال مردم را چه شده با علم به
 فضائلیش بر او حسد می برند؟! عاقبت حسادت قایل بر هابیل کشتن او بود ، یا مانند قوم
 بنی اسرائیل کارشان به کفر و ارتداد کشیده ، شما را چه شده؟!

ای مردم ، وای بر شما ، ما را با ابوفلان و فلان چه کار؟! آیا به جهل افتاده یا خود را
 به نادانی می زنید؟ یا حسد ورزیده یا خود را به حسادت زده اید؟ به خدا سوگند که شما
 مرتد و کافر شده و با شمشیر به جان هم خواهید افتاد تا آنجا که با شهادت دروغ ناجی-
 های خود را محکوم به مرگ نموده و کافران را تبرئه و آزاد کنید ، بدانید که من حرف خود
 را زدم و تسلیم پیامبرم شدم ، و از مولای خود و تمام امت ؛ علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی
 نمودم ، همو که سید و سرور اوصیاء ، و پیشوای پیشانی سفیدان [از وضو] ، و رهبر
 راستگویان و شهیدان و صالحان است .

﴿احتجاجُ لابی بن کعب﴾

﴿عَلَى الْقَوْمِ مِثْلُ مَا احْتَجَّ بِهِ سَلْمَانُ﴾

۵۲- [رَوِيَ] عَنْ مُحَمَّدٍ وَبَحْبُیْ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ جَدِّهِمَا، عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ قَامَ إِلَيْهِ أَبِي بْنُ كَعْبٍ وَكَانَ يَوْمُ
الْجُمُعَةِ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ:

يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ: الَّذِينَ اتَّبَعُوا مَرْضَاةَ اللَّهِ، وَأَتْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ، وَيَا مَعْشَرَ
الْأَنْصَارِ: الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ، وَأَتْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ، تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسَيْتُمْ، أَمْ
بَدَلْتُمْ، أَمْ غَيَّرْتُمْ، أَمْ خَذَلْتُمْ، أَمْ عَجَزْتُمْ؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ فِينَا مَقَامًا أَقَامَ فِيهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - وَمَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ»؟

احتجاج ابی بن کعب بر قوم

مانند احتجاج سلمان

۵۲- از محمد و بحبئی دو فرزند عبدالله بن حسن از پدرانشان از امیرالمؤمنین علی بن-
ابی طالب نقل است که فرمود: پس از خطبه ابوبکر - در روز جمعه اول ماه مبارک رمضان -
ابی بن کعب برخاسته و اینگونه سخنرانی کرد که:

ای گروه مهاجر که خشنودی خداوند را در نظر داشته و در قرآن مورد ثنای الهی
قرار گرفته‌اید، وای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیدید و به همین جهت خداوند
در قرآن از شما تعریف کرده، آیا فراموش کرده یا خود را به نسیان زده‌اید، آیا تبدیل
عهد و پیمان کردید و یا تغییر آئین داده‌اید، یا خذلان اختیار کرده یا عاجز شده‌اید؟!

مگر شما فراموش کرده‌اید که رسول خدا ﷺ در [روز غدیر] در میان ما بپا خواسته
و علی را در مقابل همه نگه داشته و فرمود: «هرکس که من مولای او هستم علی مولای
اوست، و کسی که من نبی او هستم علی امیر اوست»؟!

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمِثْرَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، طَاعَتُكَ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ بَعْدِي كَطَاعَتِي فِي حَيَاتِي غَيْرُ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي » ؟
 أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَسَقَدَ مُوَهُمٌ وَلَا تَقْدَمُ لَهُمْ ، وَأَمْرُهُمْ وَلَا تَأْمُرُوا عَلَيْهِمْ » ؟
 أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَهْلُ بَيْتِي مِثْرُ الْهُدَى ، وَالِدَالُونُ عَلَى اللَّهِ » ؟
 أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « أَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ ضَلَّ » ؟
 أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « عَلِيُّ الْخَبِيِّ لِسُنَّتِي [مِنْ بَعْدِي] ، وَمُعَلَّمُ أُمَّتِي ، وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِي ، وَخَيْرُ مَنْ أَخْلَفَ مِنْ بَعْدِي ، وَسَيِّدُ أَهْلِ بَيْتِي ، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ ، طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي عَلَى أُمَّتِي » ؟
 أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ يُولَّ عَلَى عَلِيٍّ أَحَدًا مِنْكُمْ وَوَلَّاهُ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ عَلَيْكُمْ ؟

مگر از خاطر برده اید که رسول خدا ﷺ به او فرمود: «ای علی جایگاه تو نزد من همچون هارون است به موسی، اطاعت امت از تو پس از من مانند اطاعت آنان از من در زمان حیاتم بوده؛ فرض و واجب است، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نیست»؟
 مگر این سخن رسول خدا ﷺ را از یاد برده اید که فرمود: «سفارش من به شما در مورد اهل بیت خیر است، پس آنان را مقدم داشته و بر ایشان سبقت مگیرید، و آنان را امیر خود ساخته و بر آنان امارت پیدا مکنید»؟
 مگر شما نمی دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: «اهل بیت من وسیله هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند»؟
 آیا این فرمایش پیامبر به علی را فراموش کرده اید که فرمود: «تو هدایتگر گمراهان هستی»؟

آیا از خاطر برده اید که رسول خدا دربارۀ علی فرمود: «علی احیاگر سنت، و معلم امت من است، همو که حجت مرا پیای داشته و بهترین جانشین من است، او آقای اهل بیت من و محبوب ترین فرد نزد من است، اطاعت او همچون اطاعت من بر امت واجب است»؟
 مگر نمی دانید که پیامبر در زمان حیات هیچکس را امیر او نساخت و در نبود خود او را بر همه امیر و ولی نمود؟!.

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَ مَنَزِلُهَا فِي أَسْفَارِهَا وَاحِدًا، وَارْتِحَالُهَا وَاحِدًا، وَأَمْرُهَا وَاحِدًا؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا غِبْتُ فَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عَلِيًّا فَقَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ مَوْتِهِ قَدْ جَمَعَنَا فِي بَيْتِ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَنْ اتَّخِذْ أَخًا مِنْ أَهْلِكَ فَاجْعَلْهُ نَبِيًّا، وَاجْعَلْ أَهْلَهُ لَكَ وَلَدًا، أَطَهِّرْهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَأَخْلُصْهُمْ مِنَ الرِّيبِ، فَاتَّخِذْ مُوسَى هَارُونَ أَخًا، وَوَلَدَهُ أَيْمَةً لِيَتَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِهِ، الَّذِينَ يَحِلُّ لَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ مَا يَحِلُّ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ اتَّخِذْ عَلِيًّا أَخًا، كَمَا أَنَّ مُوسَى اتَّخَذَ هَارُونَ أَخًا، وَاتَّخَذَ وَلَدَهُ وَلَدًا، فَقَدْ طَهَّرْتُهُمْ كَمَا طَهَّرْتُ وَلَدَ هَارُونَ، أَلَا إِنِّي قَدْ خَتَمْتُ بِكَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَكَ» فَهُمْ الْأَيْمَةُ الْهَادِيَةُ.

آیا از خاطر برده‌اید که علی در سفر و حضر و موقع کوچ و هنگام نزول و در مواقع دیگر پیوسته همراه رسول خدا بود؟
مگر این سخن پیامبر را فراموش کرده‌اید که می‌فرمود: «هرگاه در میان شما نبودم و علی را خلیفه شما ساختم فردی همچون خودم را بر شما گماشته‌ام»؟

آیا از خاطر برده‌اید که پیامبر قبل از رحلت ما را در خانه فاطمه علیها السلام گرد آورده و فرمود: خداوند تبارک و تعالی به موسی وحی فرمود که برادری از اهلت انتخاب نموده و او را نبی قرار ده، و خانواده او را فرزندان خود نما، تا ایشان را از هر آفتی حفظ، و از هر شبک و تردیدی پاک نمایم، و موسی و هارون را به اخوت برگزید، و فرزندان او را پس از خود رهبران بنی اسرائیل ساخت، و قوانین مسجد آنان درباره موسی مشمول ایشان نیز شد. حال خداوند به من وحی فرموده که همچون موسی نسبت به هارون؛ تو نیز علی را به اخوت برگزین، و فرزندان او را چون اولاد خود محسوب دار [امامان امت قرار ده]، که من ایشان را همچون فرزندان هارون مطهر نمودم، بدانید که من نبوت را به تو ختم نموده و پس از تو دیگر هیچ پیامبری نخواهد بود؟، و آن فرزندان همان امامان هدایت یافته‌اند.

أَمَّا تَبْصُرُونَ ، أَمَّا تَفْهَمُونَ ، أَمَّا تَسْمَعُونَ؟! ضَرِبَ عَلَيْكُمُ الشُّبُهَاتُ ، فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ فَأَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى خَشِيَ أَنْ يُمِيتَهُ ، فَلَقِيَ رَجُلًا هَادِيًا فِي الطَّرِيقِ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ ، فَقَالَ لَهُ : أَمَامَكَ عَيْنَانِ : إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ ، وَالْأُخْرَى عَذْبَةٌ ، فَإِنْ أَصَبَتْ الْمَالِحَةُ ضَلَلْتَ ، وَإِنْ أَصَبَتْ الْعَذْبَةُ هَدَيْتَ وَرَوَيْتَ ، فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُهْمَلَةُ كَمَا زَعَمْتُمْ ، وَأَيُّمُ اللَّهِ مَا أَهْمَلْتُمْ ، لَقَدْ نَصَبَ لَكُمْ عِلْمٌ ، يَحِلُّ لَكُمْ الْحَلَالُ ، وَيُحَرِّمُ عَلَيْكُمُ الْحَرَامَ ، وَلَوْ أَطَعْتُمُوهُ مَا اخْتَلَفْتُمْ ، وَلَا تَدَابَرْتُمْ ، وَلَا تَقَاطَعْتُمْ ، وَلَا تَقَاتَلْتُمْ ، وَلَا بَرِيءٌ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ، فَوَاللَّهِ إِنْكُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنَّكُمْ عَلَى عِثْرَتِهِ لَخَتَلِفُونَ ، إِنْ سُئِلَ هَذَا عَنْ غَيْرِ مَا يَعْلَمُ أَفْتَى بِرَأْيِهِ ، فَقَدْ أَبْعَدْتُمْ ، وَتَخَارَسْتُمْ وَزَعَمْتُمْ أَنَّ الْخِلَافَ رَحْمَةٌ ، هِيَ بَاتِ أَيْ الْكِتَابُ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى جَدُّهُ : ﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ .

چرا دیده گانتان را باز نکرده و اندیشه نمی کنید، مگر شما نمی شنوید؟! انکند که شما گرفتار شبهات شده اید و حکایت شما ماجرای آن مردی است که در راه سفر گرفتار تشنگی سختی شده و در لحظه مرگ با مردی راهنما روبرو شده و درخواست آب می کند و او می گوید: روبروی تو دو چشمه است، یکی تلخ است و ناگوار، و دیگری شیرین است و گوارا، اگر به آب تلخ برسی، همراه شده ای، و رسیدن به آندیگر کمال مقصود خواهد بود و هدایت و رفع تشنگی، و این ماجرا، حکایت حال شما امت است که خود را مهمل و بیپوده پنداشته اید، و به خدا سوگند که شما مهمل گذارده نشده اید، بلکه نشان هدایت برای شما نصب شده، حلال برای شما جایز و حرام بر شما ممنوع گشته، و قسم به خدا که اگر او را اطاعت می کردید نه به اختلاف افتاده و نه دشمنی می کردید، نه قطع رابطه کرده و جنگ می کردید و نه از هم اظهار برائت و بیزار می نمودید. و به خدا سوگند که شما پس از رحلت پیامبر عهد و پیمان او را شکستید، و در مسأله عترت او به اختلاف افتاده و دیگران در این مسأله دست به دامن رأی و نظر خود شدند، بدانید که این تصوّر خام و اشتباه بزرگی است، شما پنداشته اید که اختلاف نظر مایه رحمت است، اینطور نیست، قرآن با این عقیده سخت مخالف است، آنجا که خداوند با عظمت فرموده: «مانند آن افرادی نباشید که پس از روشن شدن راه و پرهان در میان خود به تفرقه و اختلاف افتادند، برای آنان عذاب سختی مهیا گردیده است - آل عمران: ۱۰۵» .

ثُمَّ أَخْبَرَنَا بِاخْتِلَافِكُمْ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ أَيُّ لِلرَّحْمَةِ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَالنَّاسُ مِنْهَا بُرَاءٌ، فَهَلَّا قَبِلْتُمْ مِنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكَيْفَ وَهُوَ خَبَرَكُمْ بِإِثْنِكَاصِكُمْ عَنْ وَصِيِّهِ وَأَمِينِهِ، وَوَزِيرِهِ، وَأَخِيهِ، وَوَلِيِّهِ [دُونَكُمْ أَجْمَعِينَ]، وَأَطْهَرَكُمْ قَلْبًا، وَأَعْلَمَكُمْ عِلْمًا، وَأَقْدَمَكُمْ سِلْمًا، وَأَعْظَمَكُمْ وَعْيًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَعْطَاهُ ثُرَاثَهُ، وَأَوْصَاهُ بِعِدَاتِهِ، فَاسْتَخْلَفَهُ عَلَى أُمَّتِهِ، وَوَضَعَ عِنْدَهُ سِرَّهُ، فَهُوَ وَلِيُّهُ دُونَكُمْ أَجْمَعِينَ، وَأَحَقُّ بِهِ مِنْكُمْ أَكْتَعِينَ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَوَصِيُّ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، وَأَفْضَلُ الْمُتَّقِينَ، وَأَطْوَعُ الْأُمَمِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

سَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَيَاةِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ، وَأَدَّى النَّصِيحَةَ مَنْ وَعَظَ، وَبَصَرَ مَنْ عَمَى، فَقَدْ سَمِعْتُمْ كَمَا سَمِعْنَا، وَرَأَيْتُمْ كَمَا رَأَيْنَا، وَشَهِدْتُمْ

سپس خداوند ما را از اختلاف شما با خبر ساخته و فرموده: «این مردم پیوسته با همدیگر در اختلافند مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگارت گردند، و آنان را به همین منظور آفریده است - هود: ۱۱۸ و ۱۱۹»، یعنی برای رحمت آفریده است و مراد آل محمد می باشند، من خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «ای علی تو و شیعیانت بر اساس فطرت پاک و حقیقت هستید، و باقی مردم از این حقیقت و فطرت دور می باشند»، پس چرا باید از پیامبر خود محمد قبول می کردید! چطور؟ با اینکه او خود شما را به عهدشکنی از وصی و امین و وزیر و برادر و ولی خود علی بن ابی طالب با خبر ساخته بود، همو که از تمام شما دلپاکتر، و عالمتر، و در اسلام مقدمتر، و از همه شما نزد رسول خدا فهمیده تر بود، همو که پیامبر میراث خود را به او داده و به وعده هایش سفارش فرمود، پس او را جانشین خود بر امتش نهاد، و اسرار خود را نزد او گذاشت، پس فقط او ولی پیامبر است، و از تمام شما به آن مقام شایسته تر است، چرا که او سرور اوصیا و وصی خاتم مرسلین و برترین اهل تقوا و از همه شما به پروردگار جهانیان مطیع تر است.

در زمان خود پیامبر (روز غدیر) به نام امارت بر او سلام گفتید. پس آنکه شما را انذار و تخویف نمود معذور دارید زیرا مقصود فقط ادای نصیحت و موعظه بود برای کسی که به خود آمده و بیدار شود، پس ما نیز چون شما همه آن مطالب را شنیدیم و دیدیم

کما شهدنا .

فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ فَقَالُوا : يَا أُبَيُّ ، أَصَابَكَ خَبَلٌ ؟ أَمْ بِكَ جُنَّةٌ ؟ فَقَالَ : بَلِ الْخَبَلُ فِيكُمْ ، [وَاللَّهِ] كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا ، فَأَلْفَيْتُهُ يُكَلِّمُ رَجُلًا أَسْمَعَ كَلَامَهُ وَلَا أَرَى وَجْهَهُ ، فَقَالَ فِيمَا يُخَاطِبُهُ :
مَا أَنْصَحُهُ لَكَ وَلَا مَتْنِكَ وَأَعْلَمُهُ بِسُنَّتِكَ !

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَفَتَرَى أُمَّتِي تَنْقَادُ لَهُ مِنْ بَعْدِي ؟ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! يَتَّبِعُهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَتْرَارُهَا ، وَيُخَالِفُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِكَ فُجَّارُهَا ، وَكَذَلِكَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِكَ ، يَا مُحَمَّدُ ! إِنَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ ، وَكَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ وَأَطْوَعَهُمْ لَهُ ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَتَّخِذَهُ وَصِيًّا ، كَمَا اتَّخَذَتْ عَلِيًّا وَصِيًّا ، وَكَمَا أُمِرْتَ بِذَلِكَ فَحَسَدَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ ، سَبَطَ مُوسَى خَاصَّةً ، فَلَعَنُوهُ وَشَتَمُوهُ وَعَنَّفُوهُ وَوَضَعُوا لَهُ ، فَإِنْ أَخَذَتْ

وشهادت دادیم .

چون سخن او بدینجا رسید ؛ عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل برخاسته و یکصدا گفتند : ای اُبی ، مگر عقلت را از دست داده ای ؟ یا جن زده شده ای ؟ اُبی بلافاصله گفت : بی عقلی و جن زدگی در شما است ، من روزی نزد رسول خدا ﷺ بودم که دیدم با کسی مشغول صحبت است که فقط صدایش را می شنیدم و او را نمی دیدم ، در میان آن صحبتها به پیامبر گفت :

او چه مرد خیرخواهی برای تو و امت بوده و داناترین ایشان به سنت تو است !
پیامبر ﷺ فرمود : فکر می کنی که پس از من ؛ مردم اطاعت او خواهند کرد ؟ گفت : ای محمد ، نیکان امت تو از او پیروی نمایند ، و مردم نابکار با او مخالفت ورزند ، و این منوال پیامبران و اوصیای آنان پیش از تو بوده ، ای محمد ، موسی به یوشعی وصیت نمود که از همه بنی اسرائیل داناتر و خداترس تر و مطیع تر بود ، به همین خاطر خداوند موسی را امر فرمود که هو را به وصایت انتخاب کن - مانند خود شما که به دستور خداوند علی را به وصایت برگزیدی - در پی این عمل موسی تمام بنی اسرائیل خصوصاً فرزند موسی به او رشک برده و زبان به لعن و دشنام او گشوده و با او درگیر شده و تنهایش گذاشتند ، بنابراین اگر از همان

أَمْتُكَ سُنَنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَذَبُوا وَصِيَّكَ، وَجَحَدُوا أَمْرَهُ، وَابْتَرُوا خِلَافَتَهُ، وَغَالَطُوا فِي عِلْمِهِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، يُنَبِّئُنِي أَنَّ أُمَّتِي تَتَخَلَّفُ عَلَى وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَإِنِّي أَوْصِيكَ يَا أَبِي بَوَصِيَّةٍ إِنْ حَفِظْتَهَا لَمْ تَزَلْ بِخَيْرٍ، يَا أَبِي عَلِيَّكَ بِعَلِيٍّ، فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْدِي، النَّاصِحُ لِأُمَّتِي، الْخَبِيءُ لِسُنَّتِي، وَهُوَ إِمَامُكُمْ بَعْدِي، مَنْ رَضِيَ بِذَلِكَ لَقِيتَنِي عَلَى مَا فَارَقْتُهُ عَلَيْهِ، يَا أَبِي! وَمَنْ غَيَّرَ أَوْ بَدَّلَ، لَقِيتَنِي نَاكِثًا لِبَيْعَتِي، عَاصِيًا أَمْرِي، جَاحِدًا لِنُبُوتِي، لَا أَشْفَعُ لَهُ عِنْدَ رَبِّي، وَلَا أَسْقِيهِ مِنْ حَوْضِي».

فَقَامَتْ إِلَيْهِ رِجَالٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا لَهُ: أَقْعِدْ رَجُلَكَ اللَّهُ يَا أَبِي، فَقَدْ أَدِيتَ مَا سَمِعْتَ وَوَقَيْتَ بِعَهْدِكَ.

روشن بنی اسرائیل پیروی کنند، وصی تو را تکذیب کرده و او را انکار نمایند و خلافت را از او سلب نموده و علم او را به غلط اندازند.

اُبی گفت: عرض کردم ای رسول خدا او که بود؟ فرمود: یکی از فرشتگان پروردگار عزیزم بود، مرا با خبر ساخت که مردم با وصی من علی بن ابی طالب مخالفت خواهند نمود. و من تو را ای اُبی به مطلبی سفارش می کنم که اگر آن را حفظ کنی پیوسته بر خیر خواهی بود، ای اُبی بر تو باد به اطاعت علی، زیرا او هم هدایت کننده است و هم هدایت شده، او خیر خواه امت و احیاگر سنت من خواهد بود، او امام شما پس از من است، پس هر کس به این امر رضا دهد به همان صورتی که از من جدا شده مرا ملاقات خواهد نمود، ای اُبی هر که در این امر تغییر و تبدیلی دهد با من چون فردی عهد شکن و عصیانگر، و منکر نبوت ملاقات خواهد کرد، نه او را شفاعت کنم و نه از حوض او رابنوشانم.

پس گروهی از مردان انصار برخاسته گفتند: بنشین ای اُبی خدا تو را رحمت کند، هر آنچه شنیدی ادا نمودی و به عهد خود وفا کردی!

﴿احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام علی ابی بکر﴾

﴿لَمَّا كَانَ يَفْتَدِرُ إِلَيْهِ مِنْ بَيْعَةِ النَّاسِ لَهُ وَيُظْهِرُ الْانْبِسَاطَ لَهُ﴾

۵۳- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ وَبَيْعَةِ النَّاسِ لَهُ وَفِعْلِهِمْ بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلْ أَبُو بَكْرٍ يُظْهِرُ لَهُ الْانْبِسَاطَ، وَيَرَى مِنْهُ الْانْقِبَاضَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَأَحَبَّ لِقَاءَهُ وَاسْتِخْرَاجَ مَا عِنْدَهُ، وَالْمُعْذِرَةَ إِلَيْهِ يَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، وَتَقْلِيدَهُمْ إِيَّاهُ أَمْرَ الْأُمَّةِ وَقَلَّةَ رَغْبَتِهِ فِي ذَلِكَ وَزُهْدَهُ فِيهِ. أَتَاهُ فِي وَقْتِ غَفْلَةٍ وَطَلَبَ مِنْهُ الْخُلُوءَ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا الْأَمْرُ عَنْ مُوَاطَاةٍ مِنِّي وَلَا رَغْبَةٍ فِيهَا وَقَعْتُ فِيهِ وَلَا حِرْصٍ عَلَيْهِ، وَلَا ثِقَةٍ بِنَفْسِي فِيهَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ، وَلَا قُوَّةَ لِي بِمَالٍ وَلَا كَثْرَةَ الْعَشِيرَةِ، وَلَا اسْتِثْنَاءَ بِهِ دُونَ غَيْرِي فَمَا لَكَ تُضِيرُ عَلَيَّ مَا أَسْتَحِقُّهُ مِنْكَ، وَتُظْهِرُ لِي الْكَرَاهَةَ لِمَا صِرْتُ فِيهِ، وَتَنْظُرُ إِلَيَّ بِعَيْنِ السَّنَائَةِ لِي؟

﴿احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام﴾

﴿در برابر اظهار انبساط ابوبکر از بیعت مردم﴾

۵۳- امام جعفر صادق علیه السلام بواسطه پدارن گرامش علیه السلام گوید: وقتی مردم با ابوبکر بیعت کرده و با امام علی علیه السلام آن رفتار نمودند، پیوسته ابوبکر نسبت به حضرت امیر علیه السلام اظهار انبساط و خوشروئی کرده، و از انقباض و گرفتگی علی بن ابی طالب حیران و دل نگران بود، به همین خاطر بسیار مایل بود با او خلوقی داشته و عقده دل او را گشوده و رضایت خاطر آنحضرت را به هر ترتیب فراهم نماید، تا عرض کند که چرا بیعت را پذیرفته با اینکه هیچ رغبت و میلی به آن نداشته است. بنابراین از آنحضرت درخواست نمود که ساعتی را برای مذاکره خصوصی انتخاب نماید. پس مجلس برپا شد و ابوبکر اینگونه سخن آغاز نمود: ای ابوالحسن، بخدا سوگند که این جریان روی تباری و اقدام و رغبت و حرص من صورت نگرفت، و در آن هیچ اعتدایی به خود نداشتم که بتوانم از پس این امر برآمده و امور امت را آنطور که باید اداره کنم. و من فاقد هر گونه قدرت مالی و کثرت عشیره بودم، تا از آن طریق اساس نقشه خود را استوار نمایم. پس برای چه از من دلتنگ و ملول بوده و آنرا که در باره من شاید تصور می کنی، و با نظر بغض و عداوت به من می نگری؟!

قال: فقال أمير المؤمنين عليه السلام: فما حملك عليه إذا لم ترغب فيه، ولا حرصت عليه ولا وثقت بنفسك في القيام به؟!.

قال: فقال أبو بكر: حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ﴾ فلما رأيت إجماعهم اتبعت قول النبي صلى الله عليه وآله، وأحلت أن يكون إجماعهم على خلاف الهدى من الضلال، فأعطيتهم قود الإجابة، ولو علمت أن أحداً يتخلف لا تمتعت. فقال علي عليه السلام: أما ما ذكرت من حديث النبي صلى الله عليه وآله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ﴾ أفكنت من الأمة أم لم أكن؟ قال: بلى.

قال: وكذلك العصابة الممتنعة عنك: من سلمان، وعمار، وأبي ذر، والمقداد، وابن عباد، ومن معه من الأنصار؟ قال: كل من الأمة.

قال علي عليه السلام: فكيف تحتج بحديث النبي صلى الله عليه وآله: وأمثال هؤلاء قد تخلفوا عنك؟ وليس للأمة فيهم طعن ولا في صحبة الرسول صلى الله عليه وآله ولصحبه منهم تقصير.

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: اگر به این امر رغبت و میلی نداشتی، برای چه خود را به آن حاضر نموده و در این عمل پیش قدم شدی؟
ابوبکر گفت: بخاطر حدیثی بود که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرموده: «براستی که خداوند امت مرا بر گمراهی و خطا جمع نمی کند»، و چون جمع ایشان را دیدم از همان فرمایش پیروی نموده و هرگز گمان نبردم که اجماع امت خلاف هدایت و از گمراهی باشد، و به همین خاطر تن به این تکلیف سپردم، و اگر می دانستم حتی یک نفر هم از این امر امتناع خواهد ورزید بطور مسلم از پذیرش آن خودداری می کردم.

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: در خصوص حدیث مذکور در مورد اجماع امت از تو می پرسم که آیا من از افراد این امت یا نه؟ گفت: آری. فرمود: آن گروهی که از بیعت تو سرباز زدند چون سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و سعد بن عباد و دیگران؛ از امت بودند یا نه؟ ابوبکر گفت: آری همه از امت بودند.

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: بنابراین چگونه با مخالفت این افراد به حدیث اجماع احتجاج می کنی؟ حال اینکه تمام آنان از افراد صالح و پرهیزگار و از اصحاب رسول اکرم ﷺ هستند.

قال : ما عَلِمْتُ بِتَخْلُفِهِمْ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِثْرَامِ الْأَمْرِ ، وَخِفْتُ أَنْ قَعَدْتُ عَنِ الْأَمْرِ ، أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ مُرْتَدِّينَ عَنِ الدِّينِ ، وَكَانَ مُمَارَسَتُهُمْ إِلَيَّ إِنْ أَجَبْتُهُمْ أَهْوَنَ مَوْوَنَةً عَلَى الدِّينِ وَإِثْقَاءَ لَهُ مِنْ ضَرْبِ النَّاسِ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَيَرْجِعُونَ كُفَّارًا ، وَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَسْتَ بِدُونِي فِي الْإِثْقَاءِ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَذْيَانِهِمْ .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَجَلٌ وَلَكِنْ أَخْبِرْنِي عَنِ الَّذِي يَسْتَحِقُّ هَذَا الْأَمْرَ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ؟
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : بِالنَّصِيحَةِ ، وَالْوَفَاءِ ، وَدَفْعِ الْمُدَاهَنَةِ ، وَالْعَابَاةِ ، وَحُسْنِ السَّيْرِ ، وَإِظْهَارِ الْعَدْلِ ، وَالْعِلْمِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَفَصْلِ الْخِطَابِ ، مَعَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ، وَقِلَّةِ الرَّغْبَةِ فِيهَا ، وَانْتِصَافِ الْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ ، ثُمَّ سَكَتَ .
فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَالسَّابِقَةُ ، وَالْقَرَابَةُ .
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَالسَّابِقَةُ وَالْقَرَابَةُ .

ابوبکر گفت : تخلف این افراد پس از تحقق این امر بر من معلوم شد ، و ترسیدم اگر از پذیرش آن امتناع ورزیده و خود را کنار بکشم اوضاع اجتماعی مسلمین بهم خورده و شاید غالب مردم مرتد شده و از دین خارج شوند ، و پذیرش من بر این امر بهتر از آن بود که امت مسلمان به هرج و مرج گرائیده و به حالت کفر سابق خودشان عود نمایند ، و فکر می کردم شما نیز در این باره با من موافق باشید .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : بسیار خوب ، ولی پرسش من این است که شما در بار نخست روی چه اساسی و برای چه به این امر روی آوردید ، و اینکه یک فرد روی چه شرائط و علل و جهاتی شایسته امر خلافت می شود؟

ابوبکر گفت : البته روی صفات خیرخواهی ، وفای به عهد ، صراحت لهجه ، استقامت و حسن سیرت و عدالت و علم و آگاهی از کتاب و سنت و حکمت و معرفت و زهد در دنیا و پرهیزگاری ، و یاری و طرفداری از مظلوم و ستم دیده در دور و نزدیک .
ابوبکر چون به این کلام رسید ساکت شد .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : پس سبقت در اسلام و قرابت با رسول خدا ﷺ چه؟
ابوبکر گفت : آری ، و سابقه و قرابت .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْشِدْكَ بِاللهِ يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَفِي نَفْسِكَ تَجِدُ هَذِهِ الْخِصَالِ أَوْ فِي؟ . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلْ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ .
 قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا الْمُجِيبُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ قَبْلَ ذِكْرَانِ الْمُسْلِمِينَ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا صَاحِبُ الْأَذَانِ لِأَهْلِ الْمُؤَسِمِ وَالْجَمْعِ الْأَعْظَمِ لِلْأُمَّةِ بِسُورَةِ بَرَاءَةٍ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .
 قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَنَا وَقِيتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ بِنَفْسِي يَوْمَ الْغَارِ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .
 قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا الْمَوْلَى لَكَ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِحَدِيثِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْغَدِيرِ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: ای ابوبکر تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در وجود خود این خصوصیات را می‌بینی یا در من؟ ابوبکر گفت: البته در شما می‌بینم ای ابوالحسن .
 امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: تو را به خدا سوگند ، آیا این من بودم که پیش از تمام امت به رسول اکرم جواب مثبت داد یا تو؟
 گفت: بلکه شما .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: تو را به خدا سوگند آیا من از طرف رسول خدا ﷺ مأمور به ابلاغ و خواندن سوره براءة برای کفار شدم یا تو؟
 ابوبکر گفت: شما مأمور این کار شدید .
 امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: ای ابوبکر تو را به خدا سوگند ، آیا هنگام خروج پیامبر از مکه به مدینه (روز غار) آیا من جهان فدای او شدم یا تو؟
 ابوبکر گفت: البته شما .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: تو را به خدا سوگند بنا به حدیث پیامبر در روز غدیر آیا من مولای تو و تمام مسلمین هستم یا تو؟
 ابوبکر گفت: البته شما .

قال : فَأَتَشِدُّكَ بِاللَّهِ أَلِيَّ الْوِلَايَةِ مِنَ اللَّهِ مَعَ وِلَايَةِ رَسُولِهِ فِي آيَةِ الزَّكَاةِ بِالْخَاتَمِ أَمْ لَكَ؟
 قال : بَلْ لَكَ .
 قال : فَأَتَشِدُّكَ بِاللَّهِ ، أَلِيَّ الْوِزَارَةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْمَثَلُ مِنْ هَارُونَ مِنْ مُوسَى أَمْ لَكَ؟
 قال : بَلْ لَكَ .
 قال : فَأَتَشِدُّكَ بِاللَّهِ ، أَبِي بَرَزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبِأَهْلِي وَوَلَدَيَّ فِي مُبَاهَلَةِ الْمُشْرِكِينَ ، أَمْ بِكَ وَبِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ؟ قال : بَلْ بِكُمْ .
 قال : فَأَتَشِدُّكَ بِاللَّهِ ، أَلِيَّ وَلِأَهْلِي وَوَلَدَيَّ آيَةُ التَّطْهِيرِ مِنَ الرَّجْسِ أَمْ لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ؟
 قال : بَلْ لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ .
 قال : فَأَتَشِدُّكَ بِاللَّهِ ، أَنَا صَاحِبُ دَعْوَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلِي وَوَلَدَيَّ يَوْمَ الْكِسَاءِ :

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند آیا ولایت من قرین ولایت پروردگار متعال و پیغمبر خدا واقع شده به دلیل انفاق انگشتر، در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - إِيَّاهُ» یا تو؟
 ابوبکر گفت: البته برای شما است کتاب تو بر علوم رسالتی
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا مقام وزارت رسول خدا همچنانکه برای هارون بود نسبت به حضرت موسی «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» برای تو بود یا برای من؟
 ابوبکر گفت: برای شما بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ توسط تو و اولاد و خانواده‌ات در برابر نصاری مباهله نمود، یا با من و فرزندان و خانواده من؟
 ابوبکر گفت: البته توسط شما و خانواده‌اتان مباهله انجام شد.
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا آیه تطهیر از رجس درباره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خانواده‌ات؟
 ابوبکر گفت: برای شما و خانواده‌اتان نازل شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ در زیر کساء

«اللَّهُمَّ هُوَ لَا أَهْلِي إِلَيْكَ لَا إِلَى النَّارِ» أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ وَأَهْلُكَ وَوَلَدُكَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ، أَنَا صَاحِبُ آيَةِ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
 مُسْتَطِيرًا﴾ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ، أَنْتَ الَّذِي رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ لَوْثِ صَلَاتِهِ فَصَلَّاهَا ثُمَّ تَوَارَتْ أَمْ
 أَنَا؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ، أَنْتَ الْفَتَى الَّذِي نُودِيَ مِنَ السَّمَاءِ: ﴿لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى
 إِلَّا عَلِيٌّ﴾ أَمْ أَنَا؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ، أَنْتَ الَّذِي حَبَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَأَيْتِهِ يَوْمَ خَيْبَرَ، فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْ
 أَنَا؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.

برای من و خانواده و فرزندانم دعا کرد که «خداوندا، اینان اهل بیت منند، آنان را به
 سوی خود و بهشت رضوانت بخوان نه به آتش» یا برای تو و خانواده و فرزندان تو؟
 ابوبکر گفت: برای شما و اهل بیت و فرزندان تو دعا کرد.
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا مراد از آیه «یوفون بالنذر
 و يخافون يوماً كان شره مستطيراً» من هستم یا تو؟
 ابوبکر گفت: البته شما.
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا آفتاب برای نماز تو به دعای
 پیامبر ﷺ رجوع کرد یا برای من؟
 ابوبکر گفت: برای تو بود.
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو آن جوانمردی که این ندا از
 آسمان برایش خوانده شد که: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» یا من؟
 ابوبکر گفت: البته تو آن جوانمردی.
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ در غزوة خیبر
 بیدق را به دست تو سپرد و فتح نصیب مسلمین گردید یا به من عطا فرمود؟
 ابوبکر گفت: بلکه به دست تو داد.

قال: فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ، أَنْتَ الَّذِي نَفَسْتَ عَنْ رَسُولِ اللهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ بِقَتْلِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِودٍّ أَمْ أَنَا؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ، أَنْتَ الَّذِي ائْتَمَمْتَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى رِسَالَتِهِ إِلَى الْجَنِّ فَأَجَابَتْ أَمْ أَنَا؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ، أَنَا الَّذِي طَهَّرَهُ اللهُ مِنَ السَّفَاحِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَبِيهِ، بِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ ﷺ: ﴿خَرَجْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ نِكَاحٍ لَا مِنْ سِفَاحٍ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى عَبْدِالمَطْلَبِ﴾ أَمْ أَنْتَ؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ: أَنَا الَّذِي اخْتَارَنِي رَسُولُ اللهِ ﷺ وَزَوَّجَنِي ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَقَالَ: «اللهُ زَوْجُكَ إِثَّاها فِي السَّمَاءِ»، أَمْ أَنْتَ؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ، أَنَا وَالِدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْهِ وَرِجْحَانَتَيْهِ إِذْ يَقُولُ: «هُمَا سَيِّدَا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو با کشتن عمرو بن عبدود: اندوه و غم و حزن از خاطر مبارک رسول خدا ﷺ و سایر مسلمین برداشتی یا من؟ ابوبکر گفت: البته بدست تو صورت پذیرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو مورد اعتماد پیامبر و مأمور ابلاغ پیام آنحضرت به جنیان شدی یا من؟ ابوبکر گفت: البته شما.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، با نظر به حدیث رسول خدا ﷺ که فرمود: «من و تو از زمان حضرت آدم تا عبدالمطلب در تمام طبقات از نکاح بوده ایم نه از زنا» آیا من از جهت نسب و طهارت آباء با رسول اکرم ﷺ شریکم یا تو؟ ابوبکر گفت: البته شما.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا مرا به تزویج دخت خود درآورده و فرمود: «خداوند در آسمان تو را برای زوجیت فاطمه برگزید» یا تو را؟ ابوبکر گفت: البته شما را.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من پدر حسن و حسین دو سبط

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا» ، أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .
 قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَخُوكَ الْمَزَيْنُ بِالْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ أَمْ أَخِي؟ قَالَ :
 بَلْ أَخُوكَ .

قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا ضَمِنتُ دَيْنَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَنَادَيْتُ فِي الْمَوَاسِمِ بِإِنْجَازِ
 مَوَاعِيدِهِ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .
 قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا الَّذِي دَعَا رَسُولُ اللهِ ﷺ وَالطَّيْرُ عِنْدَهُ يُرِيدُ أَكْلَهُ يَقُولُ :
 «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ وَإِلَيْكَ بَعْدِي يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ» ، فَلَمْ يَأْتِهِ غَيْرِي أَمْ
 أَنْتَ؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .

قَالَ : فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ ، أَنَا الَّذِي بَشَّرَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقِتَالِ الثَّاكِنِينَ ،

وگل خوشبوی پیامبر هستم که فرمود : «حسن و حسین آقا و سرور جوانان بهشتی اند
 و پدرشان از آندو بهتر است» یا تو؟
 ابوبکر گفت : البته شما هستید .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا برادر تو مزین به دوابال است که
 در بهشت با فرشتگان طیر می کند یا برادر من؟

ابوبکر گفت : البته برادر شما (جناب جعفر طیار) .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا من ضامن دیون پیامبر و بجا-
 آورنده مواعد و وصایا و عهدود آنحضرت هستم یا تو؟
 ابوبکر گفت : البته شما .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا وقتی که پیامبر برای شرکت در
 مرغ بریان شده دعا می نمود که «خدایا محبوبترین بندگان خود را در اینجا حاضر کن»
 من حاضر شدم یا تو؟

ابوبکر گفت : البته شما .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا پیامبر علیه السلام مرا به قتال ناکثین

وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمَارِقِينَ، عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ، أَنَا الَّذِي دَلَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِعِلْمِ الْقَضَاءِ وَفَضْلِ الْخِطَابِ
 بِقَوْلِهِ: «عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ»، أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ، أَنَا الَّذِي أَمَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِ بِالْإِمْرَةِ فِي
 حَيَاتِهِ أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ، أَنَا الَّذِي شَهِدْتُ آخِرَ كَلَامِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَوَلَيْتُ غُسْلَهُ وَدَفَنْتُهُ
 أَمْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ.
 قَالَ: فَأَنْشِدْكَ بِاللهِ، أَنْتَ الَّذِي سَبَقَتْ لَهُ الْقَرَابَةُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَمْ أَنَا؟
 قَالَ: بَلْ أَنْتَ.

وقاسطین ومارقین بر تأویل قرآن مژده و خبر داد یا تو را؟

ابوبکر گفت: البته شما را.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ مرا به دارا بودن
 علم قضا و فصل الخطاب معرفی نموده و فرمود: «علی بهتر از همه شماها به علم قضا آگاه
 است» یا تو را؟

ابوبکر گفت: البته شما را.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ در زمان حیات
 خود به أصحاب و یارانش فرمود که مرا به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام گفته و ندا کنند یا
 تو را؟

ابوبکر گفت: البته شما را.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من در آخرین کلام رسول خدا
 ﷺ حاضر شده و متولی غسل و دفن آنحضرت گشتم یا تو؟
 ابوبکر گفت: البته شما.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو در قرابت رسول خدا ﷺ
 سبقت جسته‌ای [مصدق «أولوا القربى» می‌باشی] یا من؟
 ابوبکر گفت: شما هستید.

قال : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذِي حَبَاكَ اللهُ بِالدِّينَارِ عِنْدَ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ وَبَاعَكَ جَبْرِئِيلُ ، وَأَضَفْتُ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَطَعَمْتُ وَلَدَهُ أَمْ أَنَا؟ قَالَ : فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ : بَلْ أَنْتَ .

قال : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذِي جَعَلَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى كَتِفِهِ فِي طَرَحِ صَنْمِ الْكُعْبَةِ وَكَسَرِهِ حَتَّى لَوْ شِئْتُ أَنْ أُنَالَ أَفْقَ السَّمَاءِ لَنَلَيْتُهَا أَمْ أَنَا؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .

قال : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذِي قَالَ لَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «أَنْتَ صَاحِبُ لُؤَايَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» أَمْ أَنَا؟ قَالَ : بَلْ أَنْتَ .

قال : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذِي أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِفَتْحِ بَابِهِ فِي مَسْجِدِهِ عِنْدَ مَا أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَحَلَّ لَكَ فِيهِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَهُ ، أَمْ أَنَا؟

قال : بَلْ أَنْتَ .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا تویی آنکه خداوند وی را هنگام احتیاج دیناری عطا نمود و جبرئیل با او معامله نموده و رسول خدا ﷺ را بر آن ضیافت نمودی و اولاد او را اطعام نمودی یا من؟

در اینجا ابوبکر گریسته و گفت : بلکه تویی .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا رسول خدا ﷺ تو را بدوش خود بلند کرده و اصنام و بت‌های کعبه را شکست یا مرا؟

ابوبکر گفت : شما بودید .

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا این کلام رسول خدا ﷺ که فرمود : «تو صاحب لوی من در دنیا و آخرت هستی» ، در حق من بود یا درباره شما؟

ابوبکر گفت : بلکه درباره شما بود .

امیرالمؤمنین علیؑ السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا پیامبر خدا ﷺ وقتی فرمان داد که تمام درب‌هایی که به مسجد باز میشد بسته شود مگر یک درب ، آن درب از خانه من بود یا درب خانه شما ، و نیز آنچه خداوند بر او حلال نموده بود بر من حلال نمود یا بر تو؟

ابوبکر گفت : البته بر شما .

قال: فأنشِدْكَ بِالله، أنتَ الَّذِي قَدَّمْتَ بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَى رَسُولِ اللهِ ﷺ صَدَقَةٌ فَنَاجَيْتُهُ إِذْ عَاتَبَ اللهُ قَوْمًا فَقَالَ: ﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾ - الآية، أم أنا؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فأنشِدْكَ بِالله، أنتَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِفاطِمَةَ: «رَوَّجْتُكَ أَوَّلَ النَّاسِ إِيْمَانًا، وَأَرْجَحْتُهُمْ إِسْلَامًا» فِي كَلَامٍ لَهُ، أم أنا؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فأنشِدْكَ بِالله يَا أَبَا بَكْرٍ، أنتَ الَّذِي سَلَّمْتَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ يَوْمَ الْقَلْبِ أَمْ أَنَا؟ قال: بَلْ أَنْتَ.

قال: فَلَمْ يَزَلْ عَلَيَّ ﷺ يُورِدُ مَنَاقِبَهُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَهُ وَرَسُولُهُ ﷺ دُونَهُ، وَدُونَ غَيْرِهِ، وَيَقُولُ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: بَلْ أَنْتَ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، بنا به مفاد آیه شریفه «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ»^(۱) آیا شما بودید که پیش از نجوی و سخن گفتن با رسول خدا ﷺ صدقه دادید یا من بودم؟

ابوبکر گفت: البته شما بودید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا ﷺ در باره من به دخت خود فاطمه علیها السلام فرمود که: «تو را به کسی تزویج نمودم که اول مردمان به اسلام ایمان آورد و اسلام او بر سائر مردم برتری و تفوق دارد» یا در حق تو؟ ابوبکر گفت: البته در باره شما فرمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو بودی آنکه در روز بدر بر سر چاهی که کافران مقتول را در آن ریخته بودند فرشتگان هفت آسمان بر او سلام کردند یا من بودم؟ ابوبکر گفت: البته شما بودید.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به همین ترتیب حضرت امیر علیه السلام پیوسته مناقب منقول خود را که از جانب خدا و پیامبر ﷺ بود ایراد می کرد، و ابوبکر یکایک آنها را تصدیق می نمود [تا بجائی رسید که ابوبکر به گریه افتاده و حالش منقلب شد].

قال: فَبِهَذَا وَشِبْهِهِ يَسْتَحِقُّ الْقِيَامَ بِأُمُورِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَمَا الَّذِي غَرَّكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ وَدِينِهِ وَأَنْتَ خُلُوءٌ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَهْلُ دِينِهِ.

قال: فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَنْظِرْنِي قِيَامَ يَوْمِي فَأَدَّبُ مَا أَنَا فِيهِ وَمَا سَمِعْتُ مِنْكَ.

قال: فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَكَ ذَلِكَ يَا أَبَا بَكْرٍ.

فَرَجَعَ مِنْ عِنْدِهِ وَطَابَتْ نَفْسُهُ يَوْمَهُ وَلَمْ يَأْذَنْ لِأَحَدٍ إِلَى اللَّيْلِ، وَعُمَرُ يَتَرَدَّدُ فِي النَّاسِ لَمَّا بَلَغَهُ مِنْ خُلُوتِهِ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَاتَ فِي لَيْلَتِهِ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَمَثَّلَ لَهُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، قَوْلِي عَنْهُ وَجْهَهُ، فَصَارَ مُقَابِلَ وَجْهِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ قَوْلِي وَجْهَهُ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَرْتَ بِأَمْرٍ لَمْ أَفْعَلْهُ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُ عَلَيْكَ السَّلَامَ؛ وَقَدْ عَادَيْتَ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ! رُدَّ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ. فَقُلْتُ: مَنْ أَهْلُهُ؟

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: اینها و مانند آن از جمله علام و دلائل است که انسان توسط آنها شایسته ولایت امور امت محمد ﷺ می گردد. بنابر این ای ابوبکر چه چیز تو را از خدا و رسول و دینت فریب داد، با اینکه وجود تو عاری از این علام و دلائل است؟! ابوبکر در حالی که می گریست گفت: راست گفتی ای ابوالحسن، به من مهلت بده تا امشب در کار خود و این حرفهای خوب فکر و تأمل کنم.

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: هر چه می خواهی فکر کن ای ابوبکر.

ابوبکر در نهایت تأثر و حزن برخاسته و به خانه رفت و تا شب خود را ممنوع الملاقات نمود، و عمر بن خطاب پس از آگاهی از ملاقات آندو با حالی مضطرب و نگران به میان مردم تردد می کرد. و ابوبکر آن شب بخواب رفته و در رؤیا به خدمت پیامبر مشرف شده و عرض سلام نمود. ولی رسول خدا روی مبارک خود را به جانب دیگر نمود. ابوبکر برخاسته و در برابر آنحضرت نشست و سلام نمود. اینبار نیز پیامبر از او روی برتافت. ابوبکر گفت: ای رسول خدا مگر از من چه خلاف و گناهی سر زده؟ رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه جواب سلام تو را گویم حال اینکه تو دشمنی می کنی با کسی که خدا و رسول او وی را دوست می دارند؟ حق را به اهل آن بازگردان. گفتم: اهل آن کیست؟

قال: مَنْ عَاتَبَكَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ، قُلْتُ: فَقَدْ رَدَدْتُهُ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! ثُمَّ لَمْ يَرَهُ. فَأَصْبَحَ وَبَكَرَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَبَا يَعْلَ، وَأَخْبِرْهُ بِمَا قَدْ رَأَى، قَالَ: فَبَسَطَ عَلِيٌّ يَدَهُ فَمَسَحَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٌ وَبَايَعَهُ وَسَلَّمْ إِلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: أَخْرِجْ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبِرْهُمْ بِمَا رَأَيْتُ مِنْ لَيْلَتِي، وَمَا جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَأَخْرِجْ نَفْسِي مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَسْلَمْهُ إِلَيْكَ. قَالَ: فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ. فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَغَيِّرًا لَوْنُهُ عَاتِبًا نَفْسَهُ، فَصَادَقَهُ عُمَرُ - وَهُوَ فِي طَلَبِهِ - فَقَالَ لَهُ: مَا لَكَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ وَمَا رَأَى وَمَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْشِدُكَ بِاللَّهِ - يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ - وَالْأَغْثَارَ بِسِحْرِ بَنِي هَاشِمٍ وَالثَّقَةَ بِهِمْ فَلَيْسَ هَذَا بِأَوَّلِ سِحْرِ مِنْهُمْ، فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى رَدَّهُ عَنْ رَأْيِهِ، وَصَرَفَهُ عَنْ عَزْمِهِ، وَرَغَّبَهُ فِيمَا هُوَ فِيهِ بِالثَّبَاتِ عَلَيْهِ، وَالْقِيَامِ بِهِ.

قال: فَأَتَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ عَلَى الْمِيعَادِ، فَلَمْ يَرِ فِيهِ مِنْهُمْ أَحَدًا فَأَحَسَّ بِشَيْءٍ مِنْهُمْ،

فرمود: همان که تو را در مذاکره اش ملامت نمود، یعنی علی. گفتم: آنرا به وی بازگرداندم ای رسول خدا، سپس او را ندید. چون صبح شد نزد حضرت علی علیه السلام آمده و جریان خواب خود را برایش نقل نموده و گفتم: دست خود را بده تا با تو بیعت کنم ای ابوالحسن. پس از بیعت از آنحضرت خواست که در وقت معین در مسجد حاضر شده تا جریان مذاکره و خواب شب را به مردم نقل نموده و در میان جمع؛ خلافت را تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نماید.

ابوبکر با رنگی پریده و در حالیکه خود را سرزنش می کرد از نزد آنحضرت خارج شده و در میان راه به عمر برخورد، او گفت: تو را چه شده است ای خلیفه مسلمین؟ ابوبکر نیز همه چیز را برای او نقل نمود. عمر گفت: تو را به خدا سوگند ای خلیفه رسول خدا، که از سحر و جادوی بنی هاشم بر حذر باشی، و مبدا به آنان اعتماد نمایی، که این اولین سحر و جادوی ایشان نیست. و گفت و گفت و گفت تا ابوبکر را از رأی و تصمیم خود بازگردانده، و او را تشویق به ادامه راه خلافت نمود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر وعده ای که گذاشته بودند به

فَقَعَدَ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

قالَ : فَرَّ بِهِ عُمَرُ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! دُونَ مَا تُرِيدُ خَرَطُ الْقَتَادِ ، فَعَلِمَ ﷺ بِالْأَمْرِ وَرَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ .

«احتجاج سلمان الفارسیؓ»

«علیؓ عمر بن الخطابؓ»

«فی جواب کتاب کتبهٔ إلیهٔ حین کان عاملاً علی المدائن بعد حذیفة بن الیمان»

۵۴ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : مِنْ سَلْمَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ،
أَمَّا بَعْدُ : فَإِنَّهُ أَتَانِي مِنْكَ كِتَابٌ يَا عُمَرُ ، تُؤْتِنِي وَتُعِيرُنِي ، وَتَذْكُرُ فِيهِ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي أَمِيرًا عَلَى
أَهْلِ الْمَدَائِنِ ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَقْصَى أَثَرَ حَذِيفَةَ وَأَسْتَقْصِيَ أَيَّامَ أَعْمَالِهِ وَسِيرِهِ ، ثُمَّ أَعْلَمَكَ قَبِيحَهَا
وَحُسْنَهَا ، وَقَدْ نَهَانِي اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ يَا عُمَرُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ الْعَزِيزِ حَيْثُ قَالَ جَلَّ وَعَلَا : ﴿ يَا

مسجد آمد ولی هیچکس از ایشان را در آنجا ندید ، و دریافت که چه شده ، پس بر سر
قبر رسول خدا ﷺ نشست .
حضرت فرمود : در این میان عمر از کنار آنحضرت عبور کرده و گفت : ای علیؓ ،
چیزی که می خواستی نشد!! پس آنحضرت نیز بر همه چیز واقف شده و به منزل خود
بازگشت .

«احتجاج سلمان فارسیؓ بر عمر بن خطابؓ»

«در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت»

«وقتی که او پس از حذیفة بن یمان از طرف عمر والی مدائن شده بود»

۵۴ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : از سلمان غلام رسول خدا ﷺ به عمر بن خطاب :

اما بعد ؛ ای عمر نامهٔ تو به دستم رسید ، نامه ای که در آن مرا مورد سرزنش و توبیخ
خود ساخته ، و در آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن بدان خاطر مبعوث نمودم ،
و بلکه امر نمودی به اینکه دنبالهٔ شیوه و روش حذیفة را بگیری و از روزگار امارت و سیره
و روش او موشکافی کرده و ما را از جمیع افعال او خواه قبیح و خواه حسن عالم و واقف
گردانی . ولی ای عمر! خداوند عزوجل مرا از این عمل بازداشته ، آنجا که فرموده : «یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ وَمَا كُنْتُ لِأَعْصِي اللَّهَ فِي أَثَرٍ حُذِيقَةً وَأُطِيعَكَ .

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنِّي أَقْبَلْتُ عَلَى سَفِّ الْخَوْصِ وَأَكُلُ الشَّعِيرِ ، فَمَا هُمَا بِمَا يَغَيِّرُ بِهِ مُؤْمِنٌ وَيُؤْتِبُ عَلَيْهِ ، وَأَيُّمُ اللَّهِ يَا عُمَرُ ، لَا أَكُلُ الشَّعِيرِ وَسَفِّ الْخَوْصِ ، وَالْأَسْتِغْنَاءُ بِهِمَا عَنْ رَفِيعِ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ ، وَعَنْ غَضَبِ مُؤْمِنٍ حَقَّهُ وَادْعَاءِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ ، أَفْضَلُ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَصَابَ الشَّعِيرَ أَكَلَهُ وَفَرِحَ بِهِ وَلَمْ يَسْخَطْهُ .

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَطَائِي فَإِنِّي قَدَّمْتُهُ لِيَوْمٍ فَقَرِي وَفَاقَتِي وَحَاجَتِي إِلَيْهِ ، وَرَبُّ الْعِزَّةِ يَا عُمَرُ ، مَا أَبَالِي إِذَا جَازَ طَعَامِي هَوَايَ وَأَنْسَاعِي فِي حَلْقِي لُبَابِ الْبُرِّ وَخُخِ الْمَعْرِ كَانَ أَوْ خُسَارَةُ الشَّعِيرِ !

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ ، ای عُمَرُ مِنْ هَرگز در پی اطاعت تو در امر حذیفه نیفتاده و مخالفت امر خداوند را نکنم . واما اینکه گفتم که من زنبیل بافی را شغل خود ساختم و مدام نان جو تناول می کنم ، این دو کار عملی نیست که فرد مؤمن کسی را بر آن سرزنش و توبیخ نماید . و بخدا سوگند ای عُمَرُ که زنبیل بافی و خوردن نان جو از بی نیازی از بهترین خوردنی و نوشیدنی و غصب حق مؤمن و ادعای باطل در نزد خداوند عز و جل با فضیلت تر و محبوب تر و به تقوا نزدیکتر می باشد ، و من خود دیدم که رسول خدا ﷺ هرگاه نان جو می یافت آنرا تناول فرموده و ضمن اظهار فرح و شادی از آن آزرده نبود .

واما اینکه اشاره به عطا و احسان من نموده بودی ، این را بدان که من آن عمل را برای روز فقر و ناداری و نیازم به آن پیش فرستادم ، و بخدا سوگند ای عُمَرُ مرا اصلاً نظر به خوبی مطاعم و مشارب من نیست و پاک از نیک و بد آن ندارم زیرا غذایی که از حلق به گلو رود و سد رمق گشته و نیروی بندگی حضرت حق به هم رسد همان کافی و بسنده است ؛ خواه آن آرد گندم و مغز گوسفند باشد و خواه جو بی مغز .

وَأَمَّا قَوْلَكَ: إِنِّي ضَعَفْتُ سُلْطَانَ اللَّهِ وَهَيْئَتَهُ، وَأَذَلْتُ نَفْسِي وَأَمْتَهَتْهَا حَتَّى جَهَلَ أَهْلُ-
الْمَدَائِنِ إِمَارَتِي، وَاتَّخَذُونِي جِسْرًا يَمْشُونَ فَوْقِي، وَيَحْمِلُونَ عَلَيَّ ثِقْلَ حُمُولَتِهِمْ، وَزَعَمْتَ أَنَّ
ذَلِكَ بِمَا يُوهِنُ سُلْطَانَ اللَّهِ وَيَذِلُّهُ.

فَاعْلَمْ: أَنَّ التَّذَلُّلَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّعَزُّزِ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ-
اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ وَيَتَقَرَّبُ مِنْهُمْ، وَيَتَقَرَّبُونَ مِنْهُ فِي نُبُوَّتِهِ وَسُلْطَانِهِ، حَتَّى كَانَهُ
بَعْضُهُمْ فِي الدُّثُوءِ مِنْهُمْ، وَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَيَلْبِسُ الْخَشِينَ، وَكَانَ النَّاسُ عِنْدَهُ - قُرَشِيَّهُمْ
[وَهَاشِمِيُّهُمْ] وَعَرَبِيُّهُمْ، وَأَبْيَضُهُمْ، وَأَسْوَدُهُمْ - سَوَاءً فِي الدِّينِ، وَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ:
«مَنْ وَلِيَ سَبْعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي ثُمَّ لَمْ يَغْدِلْ فِيهِمْ لِقَى اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانٌ» فَلَيْتَنِي يَا عُمَرُ
أَسْلَمْتُ مِنْ عِمَارَةِ الْمَدَائِنِ مَعَ مَا ذَكَرْتَ أَنِّي ذَلَّلْتُ نَفْسِي وَأَمْتَهَتْهَا، فَكَيْفَ يَا عُمَرُ حَالُ

و اما اینکه گفתי: تو با این اعمال موجب ضعف سلطنت خداوند و سستی آن شدی، من
نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا امیر ندانند بلکه مرا مثل پل فرا گرفته و بر بالای
آن تردد نمایند، و هرگونه بار و ثقل که دارند بر من حمل فرمایند، گویا زعم تو آن است که
اینگونه اعمال موجب وهن و ذلت حضرت الوهیت و سبب خفت سلطانت رب العزّة
است.

پس بدان که تذلل در طاعت و بندگی خداوند نزد من محبوب تر است از تعزز در
معصیت او، و تو خود می دانی که رسول خدا ﷺ پیوسته با مردم الفت داشته و بدیشان
نزدیک می شد، و مردم نیز به نبوت و سلطانت او چنان نزدیک می شدند که گویی
حضرت رسول ﷺ یکی از آن مردمان است. و غذای آنحضرت غذای درشت و غلیظ
بود و لباس خشن و پلاس می پوشید و همه مردمان در نزد او اعم از قرشی و هاشمی و عربی
و سفید و سیاه همه و همه در دین مساوی و برابر بودند. و من شهادت می دهم که خود
شنیدم که آنحضرت می فرمود: «هر که پس از من ولایت هفت نفر از مسلمانان را برعهده
گیرد و راه عدل پیشه نسازد خدا را چنان ملاقات کند که از او غضبان باشد»، بنابراین
امیدوارم از حضرت حق که از امارت مدائن سالم بیرون آیم، با اینکه ذکر نمودی که من
نفس خود را ذلیل و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم، پس چگونه است ای عمر حال

مَنْ وَلِيَ الْأُمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.
 اعْلَمْ أَنِّي لَمْ أَتَوَجَّهْ، أَسْؤُسُهُمْ وَأَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ فِيهِمْ إِلَّا بِإِرشَادِ دَلِيلٍ عَالِمٍ فَتَهَجَّتْ فِيهِمْ بِتَهْجِهِ، وَسِرَّتْ فِيهِمْ بِسِيرَتِهِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ أَرَادَ بِهَذِهِ الْأُمَّةَ خَيْرًا، أَوْ أَرَادَ بِهِمْ رُشْدًا، لَوَلَّى عَلَيْهِمْ أَعْلَمَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ، وَلَوْ كَانَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنَ اللَّهِ خَائِفِينَ، وَلَقَوْلِ نَبِيِّ اللَّهِ مُتَّبِعِينَ وَبِالْحَقِّ عَامِلِينَ، مَا سَمَّوكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!، فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ، إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَلَا تَغْتَرَّ بِطُولِ عَفْوِ اللَّهِ عَنْكَ وَتَمْدِيدِهِ بِذَلِكَ مِنْ تَعْجِيلِ عُقُوبَتِهِ.
 وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُذَرِّكُكَ عَوَاقِبُ ظُلْمِكَ فِي دُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ، وَسَوْفَ تُسْأَلُ عَمَّا قَدَّمْتَ

کسی که ولایت و سرپرستی امت را پس از رسول خدا ﷺ بر عهده گرفته، که من خود از حضرت حق شنیدم که می فرمود: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^(۱).

ای عمر بدان که من عهده دار ولایت اهل مدائن نشدم مگر اینکه به همان شیوه رسول خدا ﷺ اقامه حدود الهی را از روی ارشاد و دلیل نمایم و به طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم.

واین را بدان که اگر خداوند تبارک و تعالی خیر و خوبی این امت یا اراده و ارشاد و هدایت این طائفه را داشته باشد بی شک اعلم و افضل این جماعت را والی ایشان گرداند، و اگر این امت از حضرت حق ترسان بوده و تابع رسول خدا ﷺ و عالم به حق می بودند هرگز تو را امیرالمؤمنین نام نمی نهادند!! «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^(۲) و به طولانی شدن عفو و بخشش الهی مغرور مشو زیرا که عقوبت خداوند نیز در زمان خود خواهد رسید.

و بدان که عواقب عمل ناحق و ستم و کردار ناپسند و ظلم تو در دنیا و آخرت به تو

وَأَخْرَجَتْ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

«اِخْتِجَاجُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«عَلَى الْقَوْمِ لَمَّا مَاتَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَدْ جَعَلَ الْخِلَافَةَ سُورَى بَيْنَهُمْ»

۵۵ - رَوَى عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَالَ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَأَجْمَعَ عَلَى الشُّورَى بَعَثَ إِلَى سِتَّةِ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَإِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَإِلَى الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، وَإِلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا إِلَى بَيْتٍ وَلَا يَخْرُجُوا مِنْهُ حَتَّى يُبَايَعُوا لِأَحَدِهِمْ، فَإِنْ اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ عَلَى وَاحِدٍ وَأَبَى وَاحِدٌ أَنْ يُبَايَعَهُمْ قُتِلَ، وَإِنْ امْتَنَعَ اثْنَانِ وَبَايَعَ ثَلَاثَةٌ قُتِلَا. فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى عُثْمَانَ.

خواهد رسید، ودر آینده از کردار ما تقدّم وما تأخّر خود بازپرسی شوی، والحمد لله وحده.

«اِخْتِجَاجُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِقَوْمٍ مِنْ أَوْلِيَّاتِهِ»

«بر پنج تن از اهل شوری برای اولوئیت خود»

۵۵ - عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی و او از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: هنگامیکه زمان وفات عمر بن خطاب فرا رسید و امر خلافت را به شوری مقرر نمود به دنبال شش نفر که علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بودند فرستاد و دستور داد که آنان در اطاقی نشسته و در پیرامون خلافت با هم مشاوره کرده، واز میان خودشان یکی را که سزاوارتر واولی تر می بینند انتخاب نمایند، واز آن مکان بیرون نروند تا با یکی بیعت کنند، وهرگاه یک یا دو نفر در طرف اقلیت واقع شده واز موافقت اکثریت و بیعت آنکسی که از طرف اکثریت انتخاب می شود امتناع نمایند: کشته شوند. ودر نهایت مجلس به نفع عثمان تمام شد.

فَلَمَّا رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هَمَّ الْقَوْمُ بِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِعُثْمَانَ ، قَامَ فِيهِمْ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ :

اسْمَعُوا مِنِّي كَلَامِي ، فَإِنْ يَكُ مَا أَقُولُ حَقًّا فَاقْبَلُوا ، وَإِنْ يَكُ بَاطِلًا فَانْكِرُوا ، ثُمَّ قَالَ هُمْ :
أَنشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ صِدْقَكُمْ إِنْ صَدَقْتُمْ ، وَيَعْلَمُ كَذِبَكُمْ إِنْ كَذَبْتُمْ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا غَيْرِي ؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ مَنْ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا : بَيْعَةَ الْفَتْحِ ، وَبَيْعَةَ الرِّضْوَانِ غَيْرِي ؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخُوهُ الْمَرْزُوقُ بِالْجَنَاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ غَيْرِي ؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَمُّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ غَيْرِي ؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ زَوْجَتُهُ سَيِّدَةُ الْعَالَمِينَ غَيْرِي ؟ قَالُوا : لَا .

پس هنگامیکه امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش جمع را در بیعت عثمان دید ، برای اتمام حجت و روشن شدن حقیقت برخاسته و فرمود :

گفتار مرا بشنوید و چنانچه آن حق و درست بود بپذیرید و اگر باطل و نادرست بود آن را انکار کنید ، سپس فرمود :

شما را به خدا سوگند! همان خدایی که بر صدق و کذب شما واقف است آیا در میان شما جز من کسی هست که بر دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دوبار بیعت کرده باشد ، یکی بیعت فتح ، و دیگری بیعت رضوان؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادرش مرزوق به دو بال در بهشت باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که عمویش سید الشهداء باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همسرش بانوی زنان عالمیان باشد؟ گفتند : نه .

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ ابْنَاهُ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَرَفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُ تَطْهِيراً غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَايَنَ جَبْرَائِيلَ فِي مِثَالِ دُحْيَةِ الْكَلْبِيِّ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَدَّى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مَسَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَيْنَيْهِ، وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ فَلَمْ يَجِدْ حَرّاً وَلَا بَرْداً غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو فرزندش دو فرزند رسول خدا ﷺ بوده و آندو آقای جوانان بهشتی باشند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که ناسخ را از منسوخ قرآن تشخیص دهد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند رجس و ناپاکی را از او دور ساخته و او را پاک مطهر گردانیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل را در مثال دحیة الکلبی دیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در حال رکوع زکات داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ روی چشمانش را مسح نموده و در روز خیبر رایت اهل اسلام را به او داده باشد و پس از آن دیگر هیچ گرمی و سردی را نبیند؟ گفتند: نه.

قال: نَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ: ﴿مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ﴾ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ هُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَضَرِ وَرَفِيقُهُ فِي السَّفَرِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَارَزَ عَمْرُو بْنَ عَبْدِوَدَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَقَتْلَهُ غَيْرِي؟ قال: لَا.

قال: نَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَمِعَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي عَشْرِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ مُؤْمِنًا غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ او را در غدیر خم به اذن خداوند با دست مبارک خود بلند کرده و بفرماید: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوند با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باش»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادر رسول خدا ﷺ در حضر و رفیق او در سفر باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در غزوه خندق با عمرو بن عبدود نبرد کرده و او را بقتل برساند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره اش فرموده باشد: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن خوانده باشد؟ گفتند: نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَاولَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبْضَةً مِنَ التُّرَابِ، فَرَمَى بِهَا فِي وُجُوهِ الْكُفَّارِ فَأَنْهَزُمُوا، غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَفَتِ الْمَلَائِكَةُ مَعَهُ يَوْمَ أَحَدٍ حَتَّى ذَهَبَ النَّاسُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَضَى دَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اشْتَاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى رُؤْيَيْهِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ شَهِدَ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ غَسَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَكَفَّنَهُ وَلَحَّدَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِهِ بَعْدَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که از رسول خدا ﷺ مشتی خاک گرفته و آنرا بر روی کفار انداخته و آنان تار و مار شوند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشتگان در روز جنگ احد با او ایستادگی نموده تا همه کفار فرار کردند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دین رسول خدا ﷺ را ادا کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که بهشت مشتاق دیدار او باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام وفات رسول خدا ﷺ حضور داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ را غسل داده و دفن و کفن کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ طلاق همسرانش را بدست او سپرده باشد؟ گفتند: نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرِثَ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَهُ وَخَاتَمَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ حَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى كَسَرَ الْأَصْنَامَ عَلَى بَابِ الْكُعْبَةِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نُودِيَ بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ بَدْرٍ: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقِفَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَكَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ الَّذِي أُهْدِيَ إِلَيْهِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ صَاحِبُ رَأْيِي فِي الدُّنْيَا وَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الْآخِرَةِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَي نَجْوَاهُ صَدَقَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ خَصَفَ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ او را بر دوش مبارک خود سوار نموده که به بالای بام بیت الله الحرام برای شکستن بتها رفته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در کارزار بدر منادی حضرت حق بنام او ندا کرده باشد که «لا سيف إلا ذو القفار ولا فتى إلا عليٌّ»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همراه رسول خدا ﷺ مرغ بریان شده‌ای که به هدیه برای آنحضرت آورده بودند تناول کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد که: «تو صاحب علم و رأیت من در دنیا و آخرتی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای نجوای رسول خدا ﷺ صدقه‌ای را پیش فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که نعلین رسول خدا ﷺ را دوخته باشد؟ گفتند: نه.

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنَا أَخُوكَ وَأَنْتَ أَخِي»
غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنْتَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ
وَأَقْوَاهُمْ بِالْحَقِّ» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اسْتَقَى مِائَةً دَلْوٍ مِائَةَ تَمْرَةٍ وَجَاءَ بِالتَّمْرِ ، فَأَطْعَمَهُ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَائِعٌ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَلَّمَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ فِي ثَلَاثَةِ
آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَوْمَ بَدْرٍ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ غَمَضَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او
فرموده باشد : «من برادر تو و تو برادر من هستی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ
به او فرموده باشد : «تو محبوبترین خلق و راستگوترین ایشان به من هستی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که صد دلو آب را
در برابر صد دانه خرما بکشد و آنرا به رسول خدا ﷺ بخوراند و خود گرسنه باشد؟ گفتند :
نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل همراه با سه هزار فرشته دیگر در کارزار بدر بر او سلام کرده باشند؟
گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که چشمان
رسول خدا ﷺ را [هنگام وفات] بر هم نهاده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا قبل از من کسی در میان شما هست که خداوند را به
یگانگی شناخته باشد؟ گفتند : نه .

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ أَوَّلَ دَاخِلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَآخِرَ خَارِجٍ مِنْ عِنْدِهِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مَشَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَرَّرَ عَلَى حَدِيثَةٍ فَقُلْتُ: مَا أَحْسَنَ هَذِهِ الْحَدِيثَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَحَدِيثُكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذِهِ» حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى ثَلَاثِ حَدَائِقَ، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَدِيثُكَ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلُ وَأَحْسَنُ مِنْ هَذِهِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي، وَأَوَّلُ مَنْ يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ وَيَدَ امْرَأَتِهِ وَابْنَتَيْهِ، حِينَ أَرَادَ أَنْ يُبَاهِلَ نَصَارَى أَهْلِ نَجْرَانَ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ طَالِعٍ يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پیش از همه بر رسول خدا ﷺ وارد شده و آخر همه از نزد او خارج شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پس از قدم زدن با رسول خدا ﷺ و گذر بر باغی بگوید: چه باغ زیبایی! و آنحضرت به او بفرماید: «و باغ تو در بهشت زیبا تر از این است» و این سخن پس از گذر از سه باغ از جانب آن رسول گرامی تکرار شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو گفته باشد: «تو نخستین فردی هستی که به من ایمان آورده و تصدیقم نمودی، و تو نخستین فردی هستی که به روز قیامت بر حوض بر من وارد خواهی شد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دست او و همسر و دو پسرش را گرفته باشد و برای مباحله با مسیحیان اهل نجران همراه خود ببرد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ در باره او به آنس گفته باشد: «اولین فردی که از این در بر شما وارد شود، همو

مِنْ هَذَا الْبَابِ يَا أَنَسُ ، فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ ، وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ ، وَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ » فَقَالَ أَنَسُ : اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَكُنْتُ أَنَا الطَّلَعَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَنَسٍ : « مَا أَنْتَ يَا أَنَسُ بِأَوَّلِ رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ » غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَفِي وَلَدِهِ : ﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴾ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ ، غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ : ﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ ﴾ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ كَلِمَةٍ ، كُلُّ كَلِمَةٍ مِفْتَاحُ

امیرالمؤمنین و آقای مسلمین ، و بهترین اوصیاء و افضل مردم است » و آنس بگوید : خدایا آن فرد را مردی از انصار قرار بده ، و من وارد شوم و رسول خدا ﷺ بفرماید : « ای آنس تو اولین مردی نیستی که قوم و خویش خود را دوست دارد »؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه : « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - إلخ » در باره او نازل شده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه : « إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا » تا آخر را در باره او و فرزندانش نازل کرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه : « أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ » را در باره او نازل کرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او را هزار کلمه تعلیم کرده باشد ، که هر کلمه از آنها مِفْتَاحُ

أَلْفِ كَلِمَةٍ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَاجَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الطَّائِفِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ نَاجَيْتَ عَلِيًّا دُونَنَا؟!» فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَنَا نَاجِيْتُهُ بَلِ اللَّهُ أَمَرَنِي بِذَلِكَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَهْرَاسِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَدْخُلُ بِشَفَاعَتِكَ الْجَنَّةَ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

وکلید هزار کلمه دیگر باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ در روز طائف با او نجوی و تکلم نموده باشد و ابوبکر و عمر به آنحضرت عرض کنند: ای پیامبر شما تنها با علی تکلم کردی نه با ما، و پیامبر به آندو بفرماید: «من از خود با او نجوی نکردم بلکه به امر حضرت حق این کار را کردم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ را از مهراس سیراب ساخته باشد؟ گفتند: نه.

مترجم گوید: در کتاب نه‌ایه ابن اثیر گوید: «در روز اُحُد رسول اکرم ﷺ تشنه شد، و علی از آب مهراس برای او آورد، و آنحضرت از آن نوشیده و صورت خون آلود خود را با آن شستشو داد» و مهراس صخره گودی است که آب زیادی را در خود جای می‌دهد، و نیز گفته: مهراس در این حدیث نام آبی در اُحُد می‌باشد.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «تو از همه مردم در روز قیامت به من نزدیکتری، و به واسطه شفاعت تو به تعداد افراد قبیله ربیع و مُضَر وارد بهشت گردند»؟ گفتند: نه.

مترجم گوید: عرب را رسم بر این بوده که جماعت و تعداد بسیار زیاد را با تشبیه به قبیله ربیع و مُضَر که از قبائل پر جمعیت بوده ذکر می‌کرده است.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ تُكْسِي حِينَ أُكْسِي» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ وَشِيعَتُكَ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ شَعْرَاتِي هَذِهِ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ - فَقِيلَ لَهُ: وَمَا شَعْرَاتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ - قَالَ: عَلِيٌّ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَفَاطِمَةُ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «ای علی! هرگاه من لباس جدید پوشم تو نیز ملبّس به لباس جدید گردی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ در باره او فرموده باشد: «تو و پیروانت در روز قیامت رستگار و فائز خواهید بود»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره اش فرموده باشد: «دروغ می گوید کسی که پندارد مرا دوست دارد در حالیکه علی را دوست نمی دارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «هرکس این چند تار موی مرا دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد در اصل خدا را دوست داشته است» و از آنحضرت پرسیده شد: ای رسول خدا، منظور شما از آن چند دانه تار مو کیست؟ فرمود: «علی، و حسن، و حسین و فاطمه»؟ گفتند: نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ الْفَارُوقُ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَفْضَلُ الْخَلَائِقِ عَمَلًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِسَاءَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى زَوْجَتِهِ وَعَلَى ابْنَتِهِ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي إِلَيْكَ لَا إِلَى النَّارِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَبْتَغِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الطَّعَامَ وَهُوَ فِي الْغَارِ وَيُخْبِرُهُ الْأَخْبَارَ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -:

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «تو بهترین آفریده پس از پیامبران می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «تو فاروقی، که میان حق و باطل را جدا می کنی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «تو از لحاظ کردار و عمل در روز قیامت از همه خلایق پس از انبیاء برتر و افضل می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «خدا یا من و اهل بیتم را به سوی بهشت خود فراخوان نه به آتش»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای رسول خدا ﷺ در غار، آذوقه فرستاده و از اخبار باخبرش ساخته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ

«لا سِرَّ دُونَكَ» غَیْرِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَصَاحِبِي مِنْ أَهْلِي» غَیْرِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَأَفْضَلُهُمْ عِلْمًا وَأَكْثَرُهُمْ حِلْمًا» غَیْرِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مَرْحَبًا يَهُودِيًّا، فَارِسَ الْيَهُودِ مُبَارَزَةً غَیْرِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَرَضَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ الْإِسْلَامَ فَقَالَ لَهُ: «أَنْظِرْنِي حَتَّى آتِيَ الْوَالِدِيَّ» فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «فَإِنَّهَا أَمَانَةٌ عِنْدَكَ، فَقُلْتُ: فَإِنْ كَانَ أَمَانَةٌ عِنْدِي فَقَدْ أَسْلَمْتُ» غَیْرِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اخْتَمَلَ بَابَ خَيْبَرَ حِينَ فَتَحَهَا فَشَى بِهِ مِائَةَ ذِرَاعٍ

بدو فرموده باشد: «هیچ سِرِّ ورازِی از تو پوشیده نیست؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ

بدو فرموده باشد: «تو برادر و وزیر و مصاحب من در اهل منی؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ

بدو فرموده باشد: «تو اقدم اُمت در اسلام و افضل آنان در علم و از همه حلیم و بردبارتری؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پهلوان یهودی

مرحوب را در روز خیبر با نبرد تن به تن از پای درآورده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ

اسلام را بدو عرضه دارد و او تا کسب تکلیف از والدین خود مهلت طلبد و پیامبر بدو فرماید: آن بصورت امانت نزد تو باشد، و من بگویم: چنانچه آن امانت است پس من اسلام آوردم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که درب خیبر را

ثُمَّ عَاجَلَهُ بَعْدَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَلَمْ يُطِيقُوهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾ فَكُنْتُ أَنَا الَّذِي قَدَّمَ [الصَّدَقَةَ] غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْزِلِي مُوَاجِهَةٌ مَنْزِلِكَ فِي الْجَنَّةِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَكَ وَعَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَاكَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

یکصد ذرع حمل نموده و پس از فتح قلاع خیبر چهل نفر هم نتوانند آن را بدوش کشند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» در شأن او نازل شده و من بودم که صدقه را تقدیم نمودم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره اش فرموده باشد: «هر که علی را سب و دشنام گوید مرا سب گفته، و هر که مرا سب و دشنام دهد چنان است که خداوند مرا سب نماید»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «جایگاه و منزل تو در بهشت روبروی جایگاه من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «هر که با تو بجنگد با خدا جنگیده، و هر که با تو دشمنی کند چنان است که به خداوند دشمنی ورزیده»؟ گفتند: نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَوَقَاهُ بِنَفْسِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ حِينَ أَرَادُوا قَتْلَهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِأَمَّتِي بَعْدِي» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَاللَّهُ تَعَالَى يَكْسُوكَ ثَوْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَخْضَرُ وَالْآخَرُ وَرْدِيٌّ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ وَأَشْهُرٍ، غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ رَبِّي وَالْحُجْزَةُ النُّورُ، وَأَنْتَ آخِذٌ بِحُجْزَتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي آخِذُونَ بِحُجْزَتِكَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام هجرت پیامبر به مدینه در جای خواب آنحضرت خسیبیده و جان خود را در برابر هجوم مشرکین برای قتل آنجناب فدا کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو برترین فرد برای امت پس از من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو بروز قیامت در قسمت راست عرش بوده و خداوند دو لباس به تو خواهد پوشاند: یکی سبز و دیگری سرخ»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هفت سال و چند ماه پیش از همه مردم غار گزارده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «من بروز قیامت دست به دامن خداوند خواهم بود و آن نور است، و تو دست بدامن من خواهی بود و اهل بیت من دست به دامن تو خواهند بود»؟ گفتند: نه.

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «أَنْتَ كَنْفُسِي وَحُبُّكَ حُبِّي وَبُغْضُكَ بُغْضِي غَيْرِي؟» قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «وَلَا يَتَنَكَّ كَوَلَا يَتِي عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَيَّ رَبِّي وَأَمَرَنِي أَنْ أَبْلُغَكُمْوهُ» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي عَوْنًا وَعِضْدًا وَنَاصِرًا» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةَ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «لَا تَبْعَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد : «تو مانند خود منی ، و دوستی تو دوستی من و دشمنی با تو دشمنی با من است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد : «ولایت من همچون ولایت تو است ، این عهدهی است که خداوند با من گذارده و مرا مأمور به ابلاغ آن فرموده است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده باشد : «بارخدا یا او را برای من یار و پشتوانه و یاور ساز»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد : «مال و ثروت رهبر ستمکاران و تو پیشوای اهل ایمانی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده باشد : «حتماً بسوی شما فردی را می فرستم که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است»؟ گفتند : نه .

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَطْعَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رُمَانَةً وَقَالَ: «هَذِهِ مِنْ رُمَانِ الْجَنَّةِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئاً إِلَّا أَعْطَانِيهِ، وَلَمْ أَسْأَلْ رَبِّي شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَفْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَرْيَّةً» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَضْلُكَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْقَمَرِ، وَكَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى النُّجُومِ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَلِيُّ يَدْخُلُ اللَّهُ وَلَيْكَ الْجَنَّةُ

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو آناری خورانده و فرموده باشد: «این از آنارهای بهشت است که جز پیامبر یا وصی پیامبر هیچکس حق خوردن آن را ندارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «هرچه از خدا درخواست نمودم عطا فرمود، و هرچه دعا کردم مانند همان را برای تو نیز مسألت نمودم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو از همه به دستورات الهی فرمانبرتری، و به عهد پروردگار وفادارتری، و در احکام قضا از همه عالمتری، و در تقسیم به مساوات از همه برتری، و از همه در نزد خداوند لایقتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «فضل و برتری تو بر این امت در مثال همچون فضیلت خورشید بر ماه بوده، و همچون فضیلت ماه بر ستارگان است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «ای علی، خداوند دوستدار تو را به بهشت

وَعَدُوكَ النَّارَ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَلَا فَخْرَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي آيَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَوْعِدُكَ مَوْعِدِي وَمَوْعِدُ شِيعَتِكَ الْحَوْضُ إِذَا خَافَتِ الْأُمَمُ وَوُضِعَتِ الْمَوَازِينُ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

رهنمون و دشمن تو را به جهنم می فرستد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «مردمان از درختان گوناگونند و من و تو از یک درخت واحدیم؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «من آقای بنی آدم می باشم و تو آقای عرب هستی و هیچ فخری نیست؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند موجبات رضایت خود را از او در دو آیه از قرآن بیان داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «موعِد تو موعِد من است و موعِد شیعیان تو حوض است، در هنگامیکه میزان برپا شده و همه مردم در خوف و هراسند؟» گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره اش فرموده باشد: «خداوند من او را دوست دارم تو نیز او را دوست بدار، خداوند من او را به تو می سپارم؟» گفتند: نه.

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنْتَ تُحَاجُّ النَّاسَ فَتَحُجُّهُمْ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَإِقَامِ الْحُدُودِ ، وَالْقِسْمِ بِالسُّوِّيَّةِ» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ «يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ» فَرَفَعَهَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بِيَاضِ إِبْطِئِهِ وَهُوَ يَقُولُ : «أَلَا إِنَّ هَذَا ابْنُ عَمِّي وَوَزِيرِي قَوَازِرُوهُ وَنَاصِحُوهُ وَصَدْقُوهُ فَإِنَّهُ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي» غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .
قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدَ ضَيْفَانِهِ غَيْرِي؟ قَالُوا : لَا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد : «تو حجت مردمی ، پس ایشان را به اقامه نماز ، و پرداخت زکات ، و امر به معروف و نهی از منکر و برپائی حدود و تقسیم به مساوات راهنمایی و ارشاد نما»؟ گفتند : نه .
فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ دست او را در روز غدیر خُمّ بالا گرفته تا آنجا که مردم زیر بغلش را ببینند و فرموده باشد : «بدانید که این پسر عموی من و وزیر من است پس او را یاری نموده و همفکری کنید و او را تصدیق نمائید زیرا همو است که پس از من سرپرست شما است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه : «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^(۱) در شأن او نازل شده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشته وحی : جبرئیل یکی از میهمانان او باشد؟ گفتند : نه .

قال: فهل فيكم أحد أعطاه رسول الله ﷺ حنوطاً من حنوط الجنة ثم قال: «أقسمه أثلاثاً: ثلثاً لي تحنطني به، وثلثاً لابنتي فاطمة، وثلثاً لك»، غيبي؟ قالوا: لا.

قال: فهل فيكم أحد كان إذا دخل على رسول الله ﷺ حيّاه وأدناه ورحّب به وتهلّل له وجهه غيبي؟ قالوا: لا.

قال: فهل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ: «أنا أفتخر بك يوم القيامة إذا افتخرت الأنبياء بأوصيائها» غيبي؟ قالوا: لا.

قال: فهل فيكم أحد سرّحه رسول الله ﷺ بسورة براءة إلى المشركين من أهل مكة بأمر الله غيبي؟ قالوا: لا.

قال: فهل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ: «إني لأرحمك من ضغائن في صدور أقوام عليك لا يظهرونها حتى يفقدوني فإذا فقدوني خالفوا فيها» غيبي؟ قالوا: لا.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ به او حنوطی از حنوط بهشت عطا نموده و بفرماید: آنرا سه قسمت کن، قسمتی را برای تحنيط من و قسمتی را برای دخترم فاطمه و باقی را برای خودت بردار؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که هرگاه خدمت پیامبر شرفیاب می شد آنحضرت به او تحیت می کرد و به نزدیک خود جای داده و مرحباً می فرمود، و اظهار بشاشت و شکفتگی در روی او می نمود؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «من به روز قیامت به تو مباحات می کنم وقتی که انبیاء به اوصیای خود مباحات می کنند؟» گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ او را با سورة براءة به اذن خداوند به سوی مشرکین اهل مکه فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «هرآینه من به تو رحم می کنم از حقد و کینه ای که در سینه این جماعت علیه تو پنهان است، و آنرا تا پیش از مرگ من ظاهر نکنند، و پس از من مخالفت خود را با تو ظاهر سازند؟» گفتند: نه.

قال: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَدَّى اللَّهُ عَنْ أَمَانَتِكَ، أَدَّى اللَّهُ عَنْ ذِمَّتِكَ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ، تُخْرِجُ مِنْهَا مَنْ زَكَ وَتَذَرُ فِيهَا كُلَّ كَافِرٍ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ فَتَحَ حِصْنَ خَيْبَرَ وَسَبَى بَنَاتَ مَرْحَبٍ فَأَدَّاهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

قال: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَوَاءَ مَرْوِيِّينَ مُبَيَّضَةً وَجُوهُهُمْ، وَيَرِدُ عَلَيَّ عَدُوُّكَ ظَمَاءٌ مُظْمِنِينَ مُقْتَحِمِينَ مُسَوَّدَةً وَجُوهُهُمْ» غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَمَّا إِذَا أَقَرَرْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَاسْتَبَانَ لَكُمْ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «امیدوارم خدا امانت تو را ادا فرماید، امیدوارم خداوند ذمه تو را پرداخت فرماید؟» گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو قسمت کننده آتش هستی، کسی را که پاک و پرهیزکار است از آتش بیرون آورده و مخالفین و کفار را در آتش رها می کنی؟» گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که قلعه خیبر را فتح نموده و دختر مرحب یهودی را به اسارت تحویل رسول خدا ﷺ داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو و شیعیانت بر سر حوض بر من وارد شوید، در حالیکه سیراب و خوشحال و سفید روی باشید، و دشمنان تو در حالی بنزد من آیند که تشنه و سوخته و سیاه روی باشند؟» گفتند: نه.

سپس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روی به اهل شوری کرده و فرمود: در صورتیکه همه آنچه گفتم مورد تصدیق شما بوده و بدان اقرار دارید و از فرمایش پیامبران بر شما آشکار

نَبِيِّكُمْ ﷺ، فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَخُدَّةِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنْتُمْ عَنْ سُخْطِهِ وَلَا تَعْصُوا أَمْرَهُ،
وَرُدُّوا الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ، وَاتَّبِعُوا سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، فَإِنَّكُمْ إِنْ خَالَفْتُمْ، خَالَفْتُمْ اللَّهَ فَادْفَعُوهَا إِلَى مَنْ
هُوَ أَهْلُهَا وَهِيَ لَهُ.

قال: فَتَغَامَزُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَتَشَاوَرُوا وَقَالُوا: «قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَهُ، وَعَلِمْنَا أَنَّهُ أَحَقُّ النَّاسِ
بِهَا، وَلَكِنَّهُ رَجُلٌ لَا يُفْضَلُ أَحَدًا عَلَى أَحَدٍ، فَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا إِيَّاهُ جَعَلَكُمْ وَجْمِيعَ النَّاسِ فِيهَا
شِرْعًا سَوَاءً، وَلَكِنْ وَلُّوْهَا عُثْمَانَ فَإِنَّهُ يَهْوِي الَّذِي تَهْوُونَ» فَدَفَعُوهَا إِلَيْهِ!!!

**

*

گردید، پس رعایت تقوای خداوند واحد بی شریک را نموده، و از سخط و غضب
و معصیت خداوند بپرهیزید، و از وصایا و عهد رسول خدا ﷺ تخلف نکرده، و حقوق
الهی را رعایت نموده، و حق را به اهل آن وا گذاشته و از روش پیامبرتان پیروی نمائید،
زیرا اگر مخالفت کنید در اصل به خدا عصیان ورزیده‌اید، پس خلافت را به کسی که
سزاوارتر است واگذارید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن جماعت پس از فکر و مشاورت با خود گفتند: ما به
فضل او پی بردیم، و دانستیم که او از همه به خلافت شایسته‌تر است، ولی او مردی است
که هیچکس را بر دیگری تفضیل ندهد، و اگر او را خلیفه کنید شما و دیگر مردم را به یک
نگاه می‌نگرد، ولی بهتر است خلافت را به عثمان دهید زیرا او همان است که شما بدان میل
دارید. پس امر خلافت را بدو واگذار نمودند!!

**

*

﴿اَحْتِجَا جُہُ عَلَیْہِ جَمَاعَۃٌ کَثِیْرَۃٌ مِّنَ الْمَہَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ﴾

﴿لَمَّا تَذَاکَرُوْا فُضِّلْتُمْ وَسَوَابِقُہُمْ﴾

﴿بِمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ مِّنَ النَّصِّ عَلَیْہِ وَغَیْرِہِ مِّنَ الْقَوْلِ الْجَمِیْلِ﴾

۵۶۔ رُوِی عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ الْهَلَالِیُّ اَنْہُ قَالَ: رَأَیْتُ عَلِیًّا عَلَیْہِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ فِي خِلَافَةِ عُمَانَ وَجَمَاعَۃٌ یَّتَحَدَّثُوْنَ وَیَتَذَاکَرُوْنَ الْعِلْمَ، فَذَكَرُوا قُرَیْشًا وَفَضْلِہَا وَسَوَابِقُہَا وَهَجَرَتِہَا، وَمَا قَالَ فِیہَا رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ مِّنَ الْفَضْلِ، مِثْلَ قَوْلِہِ: ﴿الْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ﴾، وَقَوْلِہِ: ﴿النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَیْشٍ وَقُرَیْشُ اُمَّةٌ الْعَرَبِ﴾، وَقَوْلِہِ: ﴿لَا تُسَبُّوا قُرَیْشًا﴾، وَقَوْلِہِ: ﴿اِنَّ لِلْقُرَیْشِیِّ مِثْلَ قُوَّةِ رَجُلَیْنِ مِنْ غَیْرِہُمْ﴾، وَقَوْلِہِ: ﴿مَنْ اَبْغَضَ قُرَیْشًا اَبْغَضَ اللّٰهَ﴾، وَقَوْلِہِ: ﴿مَنْ اَرَادَ هَوَانَ قُرَیْشٍ اَهَانَ اللّٰهَ﴾.

[وَذَكَرُوا الْمَہَاجِرِیْنَ، وَمَا ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِہِ وَتَقْدِیْمِہُمْ عَلَی الْاَنْصَارِ، وَمَا اُنْتَى اللّٰهُ عَلَیْہِمُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِہِ، وَمَا قَالَ فِیْہِمُ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ مِّنَ الْفَضْلِ.]

«احتجاج حضرت امیر علیؑ بر گروہ زیادی از مهاجر و انصار»

«با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبوی»

۵۶۔ از سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ نقل است کہ گفت: در ایام خلافت عثمان بن عفان، گروهی از مهاجرین و انصار را دیدم کہ در جانبی از مسجد النبی ﷺ نشسته بودند و حضرت علیؑ در گوشہ‌ای از مسجد جلب توجه می‌کرد، آن حلقہ در فضائل و امتیازات خودشان بحث می‌کردند، تا اینکه بہ قریش و فضل و سابقہ و ہجرت آن پرداختہ و استناد بہ گوشہ‌ای از فرمایشات پیامبر در فضل آنان نمودند کہ فی المثل فرمودہ: «رہبران از قبیلہ قریشند» و نیز: «مردم ہمہ پیروان قریشند و ایشان پیشوای عرب می‌باشند»، و نیز: «بہ قبیلہ قریش دشنام مدهید»، و نیز: «نیرو و قوت ہر مرد قرشی مانند دو مرد غیر قرشی است»، و نیز: «ہر کہ قصد خواری و ذلت قریش را نماید خداوند او را خوار سازد».

[واز مهاجرین سخن بہ میان آمد، و آنچه در شأن ایشان در قرآن آمدہ و آنان را بر انصار مقدم داشتہ، و خلاصہ ہر ستایشی کہ خداوند عزوجل در قرآن و نیز فضیلتی کہ در کلام رسول خدا ﷺ آمدہ ذکر کردند].

وَذَكَرُوا الْأَنْصَارَ وَفَضْلَهَا وَسَوَابِقَهَا وَتَضَرَّتْهَا ، وَمَا أَثْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْفَضْلِ [مِثْلَ قَوْلِهِ : «الْأَنْصَارُ كَرِشِي وَعَيْيَتِي» ، وَمِثْلَ قَوْلِهِ : «مَنْ أَحَبَّ الْأَنْصَارَ أَحَبَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ أَبْغَضَ الْأَنْصَارَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ» ، وَمِثْلَ قَوْلِهِ ﷺ : «لَا يُبْغِضُ الْأَنْصَارَ رَجُلٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ، وَقَوْلِهِ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ شُعْبًا لَسَلَكَتُ شُعْبَ الْأَنْصَارِ»] . وَذَكَرُوا مَا قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ] فِي سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي جِنَازَتِهِ : وَ«أَنَّ الْعَرْشَ اهْتَرَأَ لِمَوْتِهِ» ، وَقَوْلُهُ ﷺ لَمَّا جِيءَ إِلَيْهِ بِمَنَادِيلَ مِنَ الْيَمَنِ فَأَعْجَبَ النَّاسُ بِهَا ، فَقَالَ : «لَمَنَادِيلُ سَعْدٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا» ، وَالَّذِي غَسَلَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ، وَالَّذِي حَمَّتْهُ الدَّبَرُ . فَلَمْ يَدْعُوا شَيْئًا مِنْ فَضْلِهِمْ حَتَّى قَالَ كُلُّ حَيٍّ [مِنْهَا] : «مِثْلًا فُلَانٌ وَفُلَانٌ» ، وَقَالَتْ قُرَيْشٌ : «مِثْلًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمِثْلًا حَمْزَةُ ، وَمِثْلًا جَعْفَرُ ، وَمِثْلًا عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، وَمِثْلًا أَبُو بَكْرٍ ، وَعُمَرُ ، وَسَعْدُ ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ ، وَسَالِمٌ ، وَابْنُ عَوْفٍ» ،

تا اینکه ذکر فضل و سابقه و نصرت انصار به میان آمد، و آنچه در قرآن از ایشان ستایش شده، و آنچه پیامبر ﷺ در فضیلت ایشان فرموده [همچون : «انصار محل راز و سرّ و امانت منند» و : «هر که انصار را دوست ندارد خدا نیز او را محبوب دارد، و هر که به ایشان بغض ورزد مبعوض خداوند شود» ، و : «هیچ فرد مؤمنی به خدا و پیامبر به انصار بغض نمی ورزد» و : «اگر تمام مردم به گروه های مختلف داخل شوند من به گروه انصار می روم»] . و در ادامه اشاره به مدح رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه سعد بن معاذ نمودند که فرمود : «عرش خداوند از مرگ سعد به لرزه درآمد» و هنگامیکه از ین پارچه هایی نزد آنحضرت آوردند که موجب شگفتی همگان شد فرمود : «پارچه های سعد بن معاذ در بهشت از تمام آنها زیبا تر است» ، و نیز در فضل حنظلة بن ابی عامر که ملائکه او را غسل دادند ، و از عاصم بن ثابت که زنبوران جنازه او را از قصد سوء دشمن محافظت کردند . و سپس هر کدام از افراد برجسته خود را اسم بردند که فلانی از ما است! فلانی از ما است . و قریش گفت : رسول خدا ﷺ از ما است ، حمزه از ما است ، جعفر از ما است ، عبیده بن الحارث و زید بن حارثه و ابوبکر و عمر و سعد و ابوعبیده و سالم و عبدالرحمن بن عوف همه از ما می باشند .

فَلَمْ يَدْعُوا مِنْ الْحَيِّينَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ إِلَّا سَمُوهُ، وَفِي الْحُلُقَةِ أَكْثَرُ مِنْ مِائَتِي رَجُلٍ، فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعِمَارٌ، وَالْمِقْدَادُ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَهَاشِمُ بْنُ عُثْبَةَ، وَابْنُ عُمَرَ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ.

وَمِنْ الْأَنْصَارِ: أَبِي بَنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو هَيْثَمِ بْنِ- التَّيْهَانِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ، وَقَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، وَجَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَنْسُ بْنُ مَالِكٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، وَأَبُو لَيْلَى وَمَعَهُ ابْنُهُ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَاعِدُ بَجْنَبِهِ، غُلَامٌ صَبِيحُ الْوَجْهِ مَدِيدُ الْقَامَةِ أَمْرُدُ، فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ غُلَامٌ أَمْرُدُ صَبِيحُ الْوَجْهِ مُعْتَدِلُ الْقَامَةِ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، فَلَا أَذْري أَيُّهُمَا أَجْمَلُ، غَيْرُ أَنَّ الْحَسَنَ أَعْظَمُهَا وَأَطْوَلُهَا.

وَأَكْثَرَ الْقَوْمِ فِي الْحَدِيثِ، وَذَلِكَ مِنْ بُكْرَةٍ إِلَى جِئِ الزَّوَالِ، وَعُثْمَانُ فِي دَارِهِ لَا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِنْهُمْ فِيهِ،

و هیچ فرد معروفی را از قلم نینداخته و همه را ذکر نمودند. و در آن حلقه بیش از دویست مرد نشسته بودند، و در میان ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عثبه و عبدالله بن- عمر و حسن و حسین علیهم السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر همه و همه حضور داشتند.

و از انصار: ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابویوب انصاری، و ابوهیثم بن تیهان، و محمد بن سلمه، و قیس بن سعد بن عباده، و جابر بن عبدالله انصاری، و انس بن مالک، و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفی و ابولیلی و فرزندش عبدالرحمن کنارش نشسته بود، پسر بچه سپیدروی بلند قامت بی ریشی بود، در این هنگام ابوالحسن بصری به همراه فرزندش حسن- که او نیز پسر بچه سپیدروی میانه قدی بود- وارد شد، و من به این دو غلام نگریسته و نتوانستم بگویم کدامیک خوشتر است جز آنکه حسن بزرگتر و بلند بالاتر بود. و تمام آن جماعت در بحث فرو رفته بودند و این گفتار از صبح تا هنگام زوال ادامه داشت، و عثمان بن عفان در خانه خود غافل و بی خبر از گفتار و سخنان آن گروه نشسته بود،

وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَنْطِقُ هُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالُوا : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنَ الْحَيَيْنِ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ ذَكَرَ فَضْلًا ، وَقَالَ حَقًّا ، فَأَنَا أَسْأَلُكُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ ، بِمَنْ أَعْطَاكُمْ اللَّهُ هَذَا الْفَضْلَ ، أَبِأَنْفُسِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ وَأَهْلِ بُيُوتَاتِكُمْ أَمْ بِغَيْرِكُمْ؟

قَالُوا : بَلْ أَعْطَانَا اللَّهُ وَمَنْ بِهِ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَعَشِيرَتِهِ ، لَا بِأَنْفُسِنَا وَعَشَائِرِنَا وَلَا بِأَهْلِ بُيُوتِنَا .

قَالَ : صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي نِلْتُمْ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ؟ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنِّي وَأَهْلُ بَيْتِي كُنَّا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ ،

وعلی بن ابی طالب علیه السلام تنها به این مذاکرات گوش داده نه او و نه هیچیک از اهل بیتش سخنی نمی گفت ، و جمعیت به جانب آنحضرت متوجه شده و گفتند : ای ابوالحسن چه چیز شما را از سخن گفتن باز داشته؟

فرمود : همه شما دو گروه مهاجر و انصار هر چه از فضائل خواستید گفتید ، و همه بجای خود درست و صحیح بود ، ولی از همه شماها می پرسم که این فضائل و نیکوییها و مقاماتی را که مذاکره نمودید آیا از جانب خود شماها و از ناحیه عشیره و قبیله خودتان بوده است یا از ناحیه دیگری؟

گفتند : البته از جانب رسول خدا ﷺ و اهل بیت او می باشد که خداوند متعال به واسطه آنحضرت این همه فضیلت و شرافت را به ما عطا فرموده است .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : راست گفتید ، ای گروه قریش و مهاجر و انصار ، آیا به این نکته پی برده اید که همه این خیرات که از دنیا و آخرت به آن رسیدید تنها به واسطه ما خاندان بوده است و بس؟ چرا که پسر عموی من رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده : «من و اهل بیت من چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم انواری بودیم ،

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ . ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ ، وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ ، مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ ، لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سِفَاحِ قَطُّ .

فَقَالَ أَهْلُ السَّابِقَةِ ، وَأَهْلُ بَدْرٍ ، وَأَهْلُ أُحُدٍ : نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .
ثُمَّ قَالَ : أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ الْأُمَّةِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .
قَالَ : فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمُسْبُوقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ ، وَأَنِّي لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قَالَ : فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلْتُ : ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ

وچون خداوند متعال آدم را آفرید انوار ما را در صلب او قرار داده ووی را به زمین فرستاد ، سپس به صلب حضرت نوح علیہ السلام منتقل شدیم ، وبعد از جریان طوفان وبعدها هنگامی که حضرت ابراهیم علیہ السلام را در آتش انداختند این نور در صلب او بود وپیوسته از اصلا ب پاک به ارحام طاهره منتقل می گشتیم ، ودر سلسله نسب واجداد وجدات ما واقعه زنائی بهم نرسیده است !

در اینجا اهل سابقه واهل بدر واهل اُحد همگی گفتند : آری این سخنان را ما از خود رسول خدا ﷺ نیز شنیده ایم .

سپس فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می کنید که من نخستین کسی هستم که به خدا ورسول او ایمان آوردم ؟ گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می کنید که خداوند در چندین آیه از کتاب خود سابق را نسبت به متاخر فضیلت و برتری داده است و هیچ کسی از امت در اسلام و تقدیم ایمان از من سبقت نجسته ؟ گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می کنید وقتی آیات : ﴿وَالسَّابِقُونَ

وَالْأَنْصَارِ ﴿۱﴾ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۲﴾ سئِلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيائِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي-طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وَحَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، وَحَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ﴾، قال الناس: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَاصَةُ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لَجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُعْلِمَهُمْ وَلَاةَ أَمْرِهِمْ، وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ، وَزَكَاتِهِمْ، وَصَوْمِهِمْ، وَحُجَّتِهِمْ، فَتَصَبَّيَ لِلنَّاسِ عِلْمًا بِغَدِيرِ خُمٍّ.

ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنْ

الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» و «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» نازل شد رسول خدا ﷺ از آنها سؤال شده و فرمود: «این آیات در باره انبیاء و اوصیای آنان نازل شده، و من افضل انبیاء و رسولان خداوند هستم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیاء می باشد»؟ گفتند: همینطور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید آنجا که آیات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ» نازل شد مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا این آیات فقط مخصوص برخی از مؤمنان است یا تعلق به همه مردم دارد؟ خداوند پیامبر را مأمور فرمود تا ولات امر آنان را معین فرماید و همانگونه که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنان گفته است ولایت را نیز برایشان تفسیر نماید، و آنحضرت در روز غدیر خم مرا نصب فرمود. سپس خطبه ای بدین شرح ایراد نمود که:

«ای مردم خداوند مرا مأمور به انجام کاری فرموده که سینه ام تنگ شده و گمان برده ام

النَّاسَ مُكَذِّبِي فَأَوْعِدَنِي لِأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لِيُعَذِّبُنِي» ، ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ:

«أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ».

فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟» فَقَالَ: «وَلَاؤُهُ كَوِلَانِي ، فَمَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» ، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى تَمَامِ نُبُوتِي وَتَمَامِ دِينِ اللَّهِ ، وَلَايَةِ عَلِيِّ بَعْدِي».

فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ آيَاتُ خَاصَّةٌ فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ ﷺ: بَلَى فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

که مردم مرا تکذیب نمایند و پروردگار مرا فرموده که یا ابلاغ رسالت کنم و گرنه مرا عذاب نماید» سپس منادی را امر فرمود که ندا کند «الصَّلَاةُ جَامِعَةً» (یعنی همه جمع شوند) سپس این خطبه را ایراد فرمود که:

ای مردم آیا تصدیق می کنید که خداوند عز و جل مولاى من است و من مولاى مؤمنین هستم و من از ایشان به خودشان برترم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: ای علی برخیز، من نیز برخاستم و فرمود: «هر که من مولاى او مى باشم همانا علی مولاى او است، خداوند دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار».

پس سلمان برخاسته و گفت: ای رسول خدا ولایت او چگونه ولایى است؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است، پس هر که من از خودش به او برترم علی نیز از نفس او به خودش برتر است، پس خداوند آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» را نازل فرمود، و رسول خدا ﷺ تکبیر فرستاده و گفت: الله اکبر بر کمال نبوت و دین خدا: ولایت علی پس از من.

پس ابوبکر و عمر برخاسته گفتند: ای رسول خدا، این آیات فقط مخصوص علی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت نازل شده است.

قالا : يا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا .

قال : عَلِيٌّ أَخِي ، وَوَزِيرِي ، وَوَارِثِي ، وَوَصِيِّي ، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي ، مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ ، ثُمَّ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ ، لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ ، حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ .
فَقَالُوا كُلُّهُمْ : اللَّهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سَوَاءً . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : قَدْ حَفِظْنَا جُلَّ مَا قُلْتَ وَلَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَفِظُوا أَحْيَارُنَا وَأَفَاضِلُنَا .
فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقْتُمْ ، لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوِي فِي الْحِفْظِ . أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، مَنْ حَفِظَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَامَ وَأَخْبَرَ بِهِ؟

فَقَامَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ، وَالْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ، وَأَبُو ذَرٍّ ، وَالْمِقْدَادُ ، وَعِمَارٌ ، فَقَالُوا : نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى الْمَنْبَرِ وَأَنْتَ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي ، وَالَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ ،

آندو گفتند : ای رسول خدا برای ما آنان را بیان بفرما .

فرمود : علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امت می باشد ، او مولى و سرپرست همه مرد و زن مؤمن پس از من است ، سپس فرزندش حسن ، بعد حسین ، سپس نه نفر از فرزندان حسین ، یکی پس از دیگری ، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند ، نه ایشان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان فارق گردد تا بر حوض نزد من آیند .
اهل مجلس همگی گفتند : همینطور است ، همه اینها را ما شنیده ایم و بر آن شاهد بودیم . و برخی گفتند : بطور کلی این مطالب به خاطر ما هست ولى همه اش را بخاطر نداریم ، و این گروه که بخاطر دارند از افراد صالح و فاضل ما می باشند .

پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : راست گفتید ، همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند .
شما را به خدا سوگند هر که این سخنان را از پیامبر بخاطر دارد برخاسته و به آن خبر دهد .
پس زید بن ارقم ، براء بن عازب ، أبو ذر ، و مقداد و عمار برخاسته و گفتند : شهادت می دهیم که این سخنان را از رسول خدا ﷺ در حالیکه بر منبر بود و تو در کنار او بودی اینگونه فرموده که : «ای مردم خداوند مرا مأمور فرموده که امام شما و وصی و جانشین خود را برایتان معین نمایم ، هو که خداوند طاعت او را در کتابش بر اهل ایمان واجب فرموده ،

وَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي ، وَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِهِ وَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشِيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَتَكْذِيبِهِمْ ، فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لَا بُلْغَنَهَا أَوْ لِيُعَذِّبُنِي .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّنَّهَا لَكُمْ ، وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ فَبَيَّنَّهَا لَكُمْ وَفَسَّرَهَا ، وَأَمَرَكُمْ بِالْوِلَايَةِ وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - ثُمَّ لَا بُنْيَةَ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وَلَدِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَا يَفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يَفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ ، حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْرَعَكُمْ بَعْدِي ، وَإِمَامَكُمْ ، وَدَلِيلَكُمْ ، وَهَادِيَكُمْ ، وَهُوَ أَخِي (عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ) وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ ، فَقُلُّدُوهُ دِينَكُمْ ، وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ ، فَاسْأَلُوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَائِهِ بَعْدَهُ ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ ، وَلَا تَتَّقِدْهُمْ ، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ ، فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَالُهُمْ . ثُمَّ جَلَسُوا .

وَأَنزَلَ قَرِينَ طَاعَتِ خُود وَمِنْ سَاخْتِهِ ، وَشَمَارَا امْرَبَهُ وَلَايَتِ اْو سَاخْتِهِ ، وَمِنْ اَز تَرْس طَعْنِ اَهْلِ نِفَاقِ وَتَكْذِيبِشَانِ اِبْتَدَا مَرَا جَعْتَ غُودَمِ وَلِيَّ خُدَا مَرَا فَرَمُودِ يَا اِبْلَاغِ كُنْ يَا عَذَابَتِ مِي كَم .

ای مردم ، خداوند شما را در قرآن امر به نماز نمود و من نیز آن را بیان داشتم ، و نیز زکات و روزه و حج و من تمام آنها را توضیح داده و برای شما تفسیر نمودم ، حال شما را امر به ولایت نمود و شهادت می دهم که ولایت مختص این فرد - و دست مبارکش را بر دست علی گذارد - است ، سپس ازان دو فرزند او است ، سپس ازان اوصیای پس از ایشان از فرزندان اوست ، از قرآن جدا نشوند و قرآن نیز از ایشان فارغ نشود تا بر حوض نزد من آیند ،

ای مردم ، امام و هادی و دلیل و راهنا و مفرع و ملجأ شما را مبین و معین و آشکار گردانیدم ، و او برادر من علی بن ابی طالب ، و در میان شما به منزله من است ، پس در تمام مسائل دینی از او پیروی نموده و در جمیع کارها از او اطاعت کنید ، زیرا نزد او تمام علم و حکمتی است که خداوند به من آموخته است ، پس از او پرسش و سؤال کنید و از او و اوصیای پس از او بیاموزید و یاد گیرید ، و ایشان را تعلیم دهید و هیچکس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف نکنید ، زیرا ایشان پیوسته با حق بوده و حق ملزم به ایشان است ، پس از نقل این کلام از پیامبر آن گروه نشستند .

قال سليم: ثم قال علي عليه السلام:

أيها الناس، أتعلمون أن الله عز وجل أنزل في كتابه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، فجمعني وفاطمة وابنتيه حسناً وحسيناً، ثم ألقى عليتنا كساءً وقال: ﴿اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلَحْمِي، يُؤْمِنُ مَا يُؤْمِلُهُمْ، وَيَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ، فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً﴾، فقالت أم سلمة: وأنا يا رسول الله؟ فقال: ﴿أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيَّ، وَفِي أَخِي عَلِيٍّ، وَفِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَفِي ابْنِي، وَفِي بَسْطَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً، لَيْسَ مَعَنَا أَحَدٌ غَيْرُنَا﴾.

فقالوا كلهم: نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك، فسألنا رسول الله صلى الله عليه وآله فحدثتنا كما حدثتنا به أم سلمة.

ثم قال علي عليه السلام: أنشدكم بالله أتعلمون أن الله تعالى أنزل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، فقال سلمان: يا رسول الله، عامة هذه الآية أم خاصة؟ فقال:

سليم بن قیس گفت: سپس حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای مردم، آیا تصدیق می کنید که خداوند پس از نزول آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ من وفاطمه و دو پسر من حسن و حسین را جمع نموده و بر ما کساء و شمدی فدکی کشیده و فرمود: «بارخدا یا! اینان اهل بیت و گوشت تن منند، آزار و ناراحتی و زحمت اینان موجب زحمت و آزار و اذیت من است، پس رجس و آلودگی را از وجود اینان زائل نموده و آنانرا تطهیر فرمای!»، ام سلمه با شنیدن این کلمات نزدیک کساء آمده و عرض کرد: من نیز [از اهل کساء می باشم]؟ فرمود: تو بر خیری، ولی این آیه فقط در شأن من و برادر من علی و دختر من فاطمه و دو فرزند من، و نه تن دیگر از فرزندان حسین نازل شده است، و کسی را در آن اشتراکی نیست.

جماعت با شنیدن این سخن یکپارچه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه این مطلب را برای ما نقل نموده، و وقتی از خود رسول خدا ﷺ جویا شدیم همانند ام سلمه نقل فرمود. سپس حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، سلمان از رسول خدا ﷺ پرسید که آیا این آیه جنبه خصوصی دارد یا عام؟ فرمود:

أَمَّا الْمُآمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمِرُوا بِذَلِكَ ، وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَأَوْصِيَائِي بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : أَنشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزَاةِ تَبُوكَ : لِمَ تُخَلِّفُنِي ؟ فَقَالَ : إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ ، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : فَأَنشِدُكُمْ بِاللَّهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ ، إِلَى آخِرِ السُّورَةِ . فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ ، وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ ، الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ ، وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ أَبِيكَمُ إِبْرَاهِيمَ ؟ قَالَ : عَنِيَ بِذَلِكَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةً ، دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ . فَقَالَ سَلْمَانُ : بَيْنَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : أَنَا وَأَخِي عَلِيٌّ وَوَاحِدُ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

«افراد مأمور به آن تمام مؤمنین می باشند ، و منظور از صادقین برادر من علی بن ابی طالب و اوصیای پس از او تا روز قیامتند» ؟ همگی گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می کنید که چون در غزوة تبوک رسول خدا ﷺ مرا خلیفه خود در مدینه منصوب کرد و من عرض کردم برای چه مرا در مدینه می گذاری ؟ آنحضرت فرمود : «مدینه جز به من و توری خوش نمی بیند ، و جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود» ؟ همگی گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه «یا ایُّها الذین آمنوا اذکروا ما کنتم تعبدون واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون» تا آخر سورة حج ، سلمان از رسول خدا ﷺ پرسید این افرادی که شما بر ایشان گواهی و آنان بر مردم کیانند ؛ همانها که برگزیده خداوند شده و در کار دین هیچ سختی و حرجی بر آنان نگذاشته و پیرو آئین پدرتان ابراهیم می باشند ؟ فرمود : «از میان امت فقط اشاره به سیزده نفر دارد» ، سلمان گفت : برای ما بیان فرمائید ای رسول خدا ، پس فرمود : «من و برادرم علی و یازده نفر از اولاد من می باشند» ؟ همگی گفتند : همینطور است .

قال: أُنشِدُكُمْ يَا اللَّهُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ خَطِيباً وَلَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا، لَا تَفْضِلُوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَكُفُّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - وَهُوَ شِبْهُ الْمُغْضَبِ - فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ، أَوَّلُهُمْ أَخِي، وَوَزِيرِي، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي، وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي، هُوَ أَوَّلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَخُرَّانُ عِلْمِهِ، وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ.

ثُمَّ تَمَادَى بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّؤَالُ وَالْمُنَاشَدَةُ، فَمَا تَرَكَ شَيْئاً إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهَ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ،

فرمود: شمارا به خدا سوگو کند، آیا تصدیق می کنید که رسول خدا ﷺ خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز با ارزش و مهم به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آندوزنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا با خبر ساخته و پیمان بسته که آندو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد»، در اینجا عمر غضبناک برخاسته و گفت: ای رسول خدا، آیا منظور تمام اهل بیت شما ایند؟ فرمود: نه، مقصود من خلفاء و اوصیای من هستند که اولین ایشان علی است که وزیر و خلیفه من و سرپرست هر زن و مرد مؤمن پس از من است، و پس از او فرزندانم حسن و حسین، سپس نه تن از فرزندان پسر حسین باشند، یکی پس از دیگری تا هنگامیکه نزد حوض به من برسند، آنان اوصیای من و شهدای بر خلق و حجتهای خداوند و معادن حکمت، و خُرَّان علم پروردگار جهان هستند، هر که از ایشان اطاعت کند از خداوند اطاعت نموده و هر که معصیت آنان را کند خدا را معصیت کرده است؟ همگی گفتند: همینطور است.

سپس کار سؤال و مناشده و قسم دادن آنان از جانب حضرت امیر علیه السلام ادامه یافت، تا آنجا که هیچ سؤالی نماند جز آنکه همه را بر صدق آن به ذات خداوند سوگو کند و تصدیق گرفت

حَتَّى أَتَى عَلَى السَّلَامِ عَلَى أَكْثَرِ مَنَاقِبِهِ ، وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، كُلُّ ذَلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَيَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ .

ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَغَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ ، وَقَالُوا : اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنَّا لَمْ نَقُلْ إِلَّا مَا سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمَا حَدَّثَنَا مَنْ نَبِئُ بِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ وَغَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .
 قَالَ : أَتَقْرَءُونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلَيَّ فَقَدْ كَذَبَ وَلَيْسَ يُحِبُّنِي ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ؟ قَالَ نَحْوُ مِنْ عِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَفَاضِلِ الْحَيَّيْنِ : اللَّهُمَّ نَعَمْ ، وَسَكَتَ بَقِيَّتُهُمْ .

فَقَالَ لِلْسَّكُوتِ : مَا لَكُمْ سَكَتُمْ ؟ قَالُوا : هَؤُلَاءِ الَّذِينَ شَهِدُوا عِنْدَنَا ثِقَاةً فِي قَوْلِهِمْ

تا آنکه بیشتر مناقب خود و آنچه پیامبر ﷺ در شأن او فرموده بیان داشت و همه جماعت آن موارد را تصدیق نموده و بر حقایقت آن گواهی دادند .

سپس هنگام ختم کلام گفت : «خدا یا بر این مردم شاهد باش» ، و آنان گفتند : خدا یا شاهد باش که ما جز آنچه خود از پیامبر ﷺ شنیده یا توسط افراد مطمئن که آنرا از آنحضرت شنیده‌اند نقل نکردیم .

فرمود : آیا این حدیث نبوی را تصدیق می‌کنید که فرمود : «هر که پندارد با بغض به علی می‌تواند مرا دوست بدارد ؛ دروغ گفته و مرا دوست ندارد» و دست مبارک خود را بر سر من نهاد ، و فردی پرسید : این چگونه است ؟ فرمود : «زیرا او از من است و من از اویم ، هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته ، و هر که مرا دوست بدارد بی‌شک خداوند را دوست داشته است ، و هر که او را مبعوض بدارد نسبت به من اظهار بغض کرده ، و هر که نسبت به من بغض ورزد نسبت به خداوند اظهار بغض نموده است» ؟ وقتی کلام بدینجا رسید قریب به بیست نفر از برجستگان دو قبیله گفتند : آری همینطور است ، و الباقی جماعت ساکت ماندند .

حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام به جماعت ساکت فرمود : چرا ساکت و خاموش ماندید ؟ گفتند : این گروهی که نزد ما شهادت دادند از افراد موثق در گفتار

وَفَضْلِهِمْ وَسَابِقَتِهِمْ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ.

فَقَالَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ - وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: دَاهِيَةُ قُرَيْشٍ -: فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِمَا ادَّعَى أَبُو بَكْرٍ وَأَصْحَابُهُ الَّذِينَ صَدَّقُوهُ، وَشَهِدُوا عَلَى مَقَالَتِهِ يَوْمَ أَتَوْهُ بِكَ بِعَثَلٍ، وَفِي عُنُقِكَ حَبْلٌ، فَقَالُوا لَكَ: «بَايَعُ» فَاحْتَجَجْتَ بِمَا احْتَجَجْتَ بِهِ، فَصَدَّقُوكَ جَمِيعاً ثُمَّ ادَّعَى أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَ لَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - النُّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ» فَصَدَّقَهُ بِذَلِكَ عُمَرُ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ، وَسَالِمٌ، وَمُعَاذٌ. ثُمَّ قَالَ طَلْحَةُ: كُلُّ الَّذِي قُلْتَ وَادَّعَيْتَ وَاحْتَجَجْتَ بِهِ مِنْ السَّابِقَةِ وَالْفَضْلِ حَقٌّ نَقَرُّ بِهِ وَنَعْرِفُهُ، وَأَمَّا الْخِلَافَةُ، فَقَدْ شَهِدَ أَوْلَئِكَ الْأَرْبَعَةُ بِمَا سَمِعْتَ.

فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَغَضِبَ مِنْ مَقَالَتِهِ، فَأَخْرَجَ شَيْئاً قَدْ كَانَ يَكْتُمُهُ، وَفَسَّرَ شَيْئاً قَالَ لَهُ عُمَرُ يَوْمَ مَاتَ، لَمْ يَدْرِ مَا عَنَى بِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَى طَلْحَةَ - وَالنَّاسُ يَسْمَعُونَ - فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا طَلْحَةُ، مَا صَحِيفَةُ أَلْقَى اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَحِيفَةِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ

و فضل و سابقه اند. حضرت امیر علیه السلام گفت: بارخدا یا بر آنان گواه باش.

در اینجا طلحه بن عبیدالله که او را سیاستمدار قریش می گفتند معترضانه گفت: با ادعای خلافت ابوبکر و تصدیق یارانش چه کنیم؛ در آنروز که شما را با آن شدت در حالیکه برگردنتان ریسمانی انداخته و همگی اصحاب به شما گفتند: بیعت کن و شما در آن مقام حجت خود را بر ایشان تمام نمودید و ابوبکر مدعی شد که از رسول خدا ﷺ شنیده است که فرموده: «خداوند منع می کند از اینکه نبوت و خلافت را در ما اهل بیت جمع نماید» و آنرا عُمَرُ و ابوعبیده و سالم و معاذ تصدیق کردند؟ سپس افزود: تمام آنچه شما فرموده و بدان احتجاج نمودید از سابقه و فضل همه و همه حق است و ما بدان اعتراف می کنیم ولی بطوریکه این چهار نفر نیز روایت گذشته را تصدیق نمودند خلافت در خانواده رسول خدا ﷺ قرار نخواهد گرفت.

حضرت امیر علیه السلام پس از شنیدن این کلام غضبناک از گفته طلحه پرده از رازی برداشته و به بیان گفتار نامفهومی از عُمَرُ به هنگام مرگ پرداخته و خطاب به طلحه فرمود: به خدا سوگند که هیچ صحیفه ای به هنگام ملاقات خداوند در روز قیامت در نزد من محبوبتر از صحیفه ای نیست که در آن چهار نفر از مخالفین پیامبر در کعبه هم قسم شده

تَعَاهَدُوا عَلَى الْوَفَاءِ بِهَا فِي الْكُعْبَةِ ، إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ تَوَفَّاهُ أَنْ يَتَوَازَرُوا عَلَيَّ وَيَنْظَاهِرُوا فَلَا تَصِلُ إِلَيَّ الْخِلَافَةُ .

وَالدَّلِيلُ - وَاللَّهُ - عَلَى بَاطِلٍ مَا شَهِدُوا وَمَا قُلْتُ يَا طَلْحَةُ ؛ قَوْلُ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ : « مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَقُلِّي أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ » . فَكَيْفَ أَكُونُ أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُمْ أُمَرَاءُ عَلَيَّ وَحُكَّامٌ ؟ ، وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « أَنْتَ مِنِّي بِمِثْرَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبُوَّةِ » ، فَلَوْ كَانَ مَعَ النَّبُوَّةِ غَيْرُهَا لَاسْتَثْنَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

وَقَوْلُهُ : « إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا ، لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ ، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ ، فَيَسْبِغُنِي أَنْ لَا يَكُونَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأُمَّةِ إِلَّا أَعْلَمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

وپیامان بستند که پس از مرگ پیامبر علیه من با هم متحد شوند تا مانع رسیدن خلافت به من شوند .

و دلیل بر بطلان شهادت آنان و آنچه تو گفتی ای طلحه بخدا سوگند همان فرمایش پیامبر ﷺ در روز غدیر خم است که فرمود : « هر که من از خودش به او برترم علی نیز از نفس او به خودش برتر است » ، پس چگونه می شود کسانی که من از ایشان برترم بر من امیر و حاکم باشند ؟ و نیز این فرمایش پیامبر ﷺ که : « جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز نبوت » و چنانچه استثنایی غیر از نبوت بود فرموده بود .

و نیز این فرمایش که : « من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم ، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند ، پس اگر شما دست تمسک به آندو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید ، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچکس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف موزید ، زیرا ایشان از شما داناترند ، و شایسته است که خلیفه جز داناترین ایشان به قرآن و سنت نباشد ، همچنانکه خداوند فرموده : ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمْرٌ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟! وَقَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾، وَقَالَ: ﴿اِثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّىٰ يَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا تَرَكُوا» فَمَا الْوَلَايَةُ غَيْرُ الْإِمَارَةِ؟
وَالدَّلِيلُ عَلَىٰ كَذِبِهِمْ وَبَاطِلِهِمْ وَفُجُورِهِمْ: أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَىٰ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَمِنْ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكَ خَاصَّةً، وَعَلَىٰ هَذَا مَعَكَ - يَعْنِي الزُّبَيْرَ - وَعَلَى الْأُمَّةِ وَعَلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، وَابْنِ عَوْفٍ، وَخَلِيفَتُكُمْ هَذَا الْقَائِمُ - يَعْنِي عُثْمَانَ - فَإِنَّا مَعَشَرُ الشُّورَى أَحْيَاءُ كُلُّنَا، أَنْ جَعَلَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الشُّورَى، إِنْ كَانَ قَدْ صَدَقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجَعَلْنَا فِي الشُّورَى فِي الْخِلَافَةِ أُمَّ فِي غَيْرِهَا؟ فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ جَعَلَهَا شُورَى فِي غَيْرِ الْإِمَارَةِ، فَلَيْسَ لِعُثْمَانَ إِمَارَةٌ، وَإِنَّمَا أَمَرْنَا أَنْ

أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمْرٌ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^(۱)، و نیز فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^(۲)، و نیز: «اِثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ»^(۳)، و رسول خدا ﷺ فرموده است: «هیچ امتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به کسی و گذار نکند جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط و تزلزل گذاشته تا هنگامیکه خطایشان را جبران کنند»، و آیا ولایت جز همان امارت است؟
و از جمله دلائل کذب و بطلان روایت گذشته این است که شماها خودتان در زمان رسول خدا ﷺ پس از توصیه‌های آنحضرت به من به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردید، و از جمله حجتهای بر ایشان و بر تو بطور خاص و بر اینکه با تو است یعنی زبیر، و بر اُمت، و بر سعد ابن ابی وقاص، و ابن عوف، و بر این خلیفه‌اتان یعنی عثمان این است که: ای گروه شوری ما و شما همه زنده‌ایم و می‌بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داده، و این خلاف ورد حدیث «عدم جمع نبوت و خلافت در اهل بیت» است، و مگر نتیجه آن جز خلافت است؟ و اگر فکر می‌کنید که این شوری برای غیر امارت است پس برای عثمان خلافتی نباشد، و در این صورت فقط ما را گفته که

تَشَاوَرَ فِي غَيْرِهَا، وَإِنْ كَانَتْ الشُّورَى فِيهَا، فَلِمَ أَدْخَلَنِي فِيكُمْ؟ فَهَلَّا أَخْرَجَنِي وَقَدْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْرَجَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْخِلَافَةِ، وَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ؟ وَلَمْ يَقُلْ عُمَرُ - حِينَ دَعَانَا رَجُلًا رَجُلًا - فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ ابْنِهِ، وَهَذَا هُوَ ذَا: أَنْشِدْكَ بِاللهِ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ مَا قَالَ لَكَ حِينَ خَرَجْتَ؟

قال: أَمَا إِذْ نَاشَدْتَنِي بِاللهِ فَإِنَّهُ قَالَ: إِنْ يَتَّبِعُوا أَصْلَ قُرَيْشٍ، يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ، وَأَقَامَهُمْ عَلَى كِتَابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

قال: يَا ابْنَ عُمَرَ، فَمَا قُلْتَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَسْتَخْلِفَهُ؟ قَالَ: وَمَا رَدَّ عَلَيْكَ؟ قَالَ: رَدَّ عَلَيَّ شَيْئًا أَكْتُمُهُ.

قال عليُّ عليه السلام: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَنِي بِهِ فِي حَيَاتِهِ، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِهِ لَيْلَةَ مَاتَ أَبُوكَ فِي مَنْامِي، وَمَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَوْمِهِ فَقَدْ رَأَاهُ فِي يَقْظَتِهِ.

در کاری غیر از خلافت مشاوره کنیم، و اگر شوری برای تعیین خلیفه است پس برای چه مرا میان شما داخل نمود؟ بلکه باید اخراج می کرد، و نیز گفت که رسول خدا ﷺ اهل بیت خود را از منصب خلافت خارج نموده و با خبر ساخت که ایشان را در آن هیچ نصیبی نیست؟ و برای چه عمر وقتی یک یک ما را فراخواند به فرزندش عبدالله چیزی گفت و او اینجا حاضر است، تو را به خدا سوگند ای عبدالله که بگویی وقتی خارج می شدی به تو چه گفت؟

عبدالله گفت: حال که مرا به خدا قسم دادی او گفت: اگر جماعت شوری از اصل قریش (یعنی حضرت امیر علی علیه السلام) پیروی کنند ایشان را به راه راست و روشن رهنمایی کرده و کتاب خدا و سنت پیامبر را در میان مردم اقامه خواهد کرد.

فرمود: ای پسر عمر تو به او چه گفتی؟ گفت: گفتم: چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی؟ فرمود: و او چه پاسخ داد؟ گفت: سخنی گفتم که جنبه خصوصی دارد.

حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ آن مطلب را در زمان حیات خود به من گفته بود، سپس در شبی که پدرت وفات نمود نیز در خواب به من فرمود، و هر که آنحضرت را در خواب ببیند چنان است که در بیداری رؤیت نموده باشد.

قال : فما أخبرك به؟

قال عليه السلام : فأتشددك بالله يا ابن عمر ، لئن أخبرتك به لتصدقن .

قال : إذن أسكت .

قال : فإنه قال لك - حين قلت له : فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال - : الصَّحِيفَةُ الَّتِي كَتَبْتُهَا

بَيْنَنَا ، وَالْعَهْدُ فِي الْكَعْبَةِ . فَسَكَتَ ابْنُ عُمَرَ ، وَقَالَ : أَسَأَلُكَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِمَا سَكَتَ عَنِّي؟

قال سليم : فرأيت ابن عمر في ذلك المجلس قد خنقته العبرة وعيناه تسيلان .

وأقبل أمير المؤمنين علي عليه السلام على طلحة والزبير ، وابن عوف ، وسعد فقال : لئن كان

أولئك الخمسة أو الأربعة كذبوا على رسول الله ﷺ ، ما يحل لكم ولايتهم ، وإن كانوا

صدقوا ، ما حل لكم أيها الخمسة أن تدخلوني معكم في الشورى ، لأن إدخالكم إيتاي فيها

خلاف على رسول الله ﷺ ورد عليه .

عبدالله گفت : شما را از چه مطالبی آگاه فرمود؟

حضرت علی علیه السلام فرمود : تو را بخدا سوگند می‌دهم که اگر همان بود مرا تصدیق کنی!

گفت : در اینصورت سکوت نمایم .

فرمود : وقتی از عمر پرسیدی چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی گفت : آن

صحیفه‌ای که میان خود نگاشته و در کعبه عهد نمودیم . با شنیدن این کلام عبدالله سکوت

کرد و حضرت امیر علی علیه السلام فرمود : تو را به حق رسول خدا سوگند که از جواب من ساکت

نشده و آنچه حقیقت است بیان نمایی!

سليم بن قيس گوید : در اینحال ابن عمر را دیدم گریه در گلوی او مختنق گشته از

هر دو چشمش اشک روان شد .

سپس آنحضرت روی به طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد نموده و فرمود : چنانچه این

پنج نفر یا چهار نفر بر رسول خدا ﷺ دروغ بسته باشند دیگر ولایت ایشان بر شما جایز

نیست ، و چنانچه راست گفته باشند جایز نیست که شما پنج نفر مرا در امر شوری داخل

نمایید ، زیرا اینکار خلاف رسول خدا ﷺ بوده و رد بر آنحضرت می‌باشد .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ : أَخْبِرُونِي عَنْ مَنْزِلَتِي فِيكُمْ وَمَا تَعْرِفُونِي بِهِ ، أَصَادِقُ أَنَا فِيكُمْ أَمْ كَاذِبٌ ؟

قَالُوا : صَدُوقٌ ، لَا وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كَذِبْتَ كَذِبَةً قَطُّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا الْإِسْلَامِ .
 قَالَ : فَوَاللَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِالنُّبُوَّةِ وَالْخِلَافَةِ ، وَجَعَلَ مِنَّا مُحَمَّدًا ﷺ وَأَكْرَمَنَا بَعْدَهُ بِأَنْ جَعَلَنَا أُمَّةً لِلْمُؤْمِنِينَ ، لَا يَبْلُغُ عَنْهُ غَيْرُنَا ، وَلَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ وَالْخِلَافَةُ إِلَّا فِينَا ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهَا مَعَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيبًا وَلَا حَقًّا ، أَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ ، خَتَمَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَجَعَلَنَا مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ ، وَفَرَضَ طَاعَتَنَا فِي كِتَابِهِ وَقَرَأَنَا بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا ، وَجَعَلَنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِهِ فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يَبْلُغَ ذَلِكَ أُمَّتَهُ ، فَبَلَّغَهُمْ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ،

سپس روی به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟
 گفتند: راست گویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده‌ایم؛ نه در دوران جاهلیت و نه در دوران اسلام.

فرمود: پس به خدایی سوگند که ما اهل بیت را به نبوت و خلافت گرامی داشته، و محمد ﷺ را از میان ما به نبوت قرار داد و پس از او ما را به امامت اهل ایمان اکرام فرمود که جز ما هیچکس نمی‌تواند از آنحضرت تبلیغ کند، و مقام امامت و خلافت تنها در میان ما به اصلاح رسد، و خداوند هیچ‌کسی را در امر ولایت با ما شریک و ذی‌نصیب نگردانیده، و رسول خدا ﷺ خاتم الانبیاء است؛ و پس از او هیچ نبی و رسولی نیست، و تا روز قیامت مسأله نبوت بدو ختم شده است، و خداوند ما را پس از آنحضرت خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است، و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه ما را قرین خود و پیامبرش فرموده، پس خداوند عز و جل در قرآن، محمد را نبی؛ و ما را از پس وی خلفاء قرار داده است، سپس خداوند تبارک و تعالی رسول خود را مأمور رساندن آن به امت ساخته، و آنحضرت نیز طبق فرمان به ایشان رسانید،

فَأَيْنَا أَحَقُّ بِمَجْلِسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَكَانِهِ؟ وَقَدْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَعَثَنِي بِرَاءَةٍ فَقَالَ: «لَا يُبَلِّغُنِي إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي». أَنْشِدُكُمْ بِاللهِ، أَسَمِعْتُمْ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَعَثَكَ بِرَاءَةٍ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَصْلُحُ لِصَاحِبِكُمْ أَنْ يُبَلِّغَ عَنْهُ صَحِيفَةً أَرْبَعِ أَصَابِعَ، وَلَنْ يَصْلُحَ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ غَيْرِي، فَأَيُّهُمَا أَحَقُّ بِمَجْلِسِهِ وَمَكَانِهِ الَّذِي سُمِّيَ بِخَاصَّةٍ أَنَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأُمَّةِ؟

فَقَالَ طَلْحَةُ: قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَفَسِّرْ لَنَا كَيْفَ لَا يَصْلُحُ لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرُكَ؟ وَقَدْ قَالَ - لَنَا وَلِسَائِرِ النَّاسِ -: «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» فَقَالَ - بِعَرَفَةٍ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ -: «نَضَّرَ اللَّهُ أَمْرَهُ سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها

بنابر این کدامیک از ما به جانشینی رسول خدا ﷺ شایسته تریم؟ درحالیکه شما خود از رسول خدا ﷺ - وقتی مرا به ابلاغ سوره برائت به مکه فرستاد - شنیدید که فرمود: «جز مردی از من کسی نمی تواند آن را ابلاغ نماید»، شما را به خدا سوگند آیا این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدید؟ آری شنیدیم، گواهی می دهیم که ما این سخن را هنگام فرستادن شما برای ابلاغ سوره برائت از آنحضرت شنیدیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این فردی که شما الحال خلیفه می کنید قادر نیست بلکه صلاحیت نداشته و مورد وثوق نیست که صحیفه ای هرچند در عرض و طول چهار انگشت را از هیچ فردی علی الخصوص از پیامبر ﷺ به امت ابلاغ نماید تا چه رسد به امامت تمام ملت! و جز من هیچکسی قادر به تبلیغ احکام دین رسول خدا نیست. پس کدامیک از ما به مجلس و جایگاه پیامبر که فرستاده خدا است شایسته تر می باشد؛ یا از این جماعت حاضر در مجلس؟

طلحه گفت: ما این مطلب را از رسول خدا ﷺ شنیده ایم، پس چگونگی این مطلب که جز تو کسی صلاحیت تبلیغ از آنحضرت ندارد را برای ما تفسیر نما؟ حال اینکه بارها و بارها در سخنان آنحضرت شنیده شده که می فرمود: «فرد حاضر به فرد غایب رسانده و تبلیغ کند»، نیز در عَرَفَه در حج و وداع نیز فرمود: «خدا روشن کند چهره ای را که گفتارم را شنیده و بخاطر بسپارد

ثُمَّ بَلَغَهَا غَيْرُهُ، فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَا فِقْهَ لَهُ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَحِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَخْلَصَ الْعَمَلَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ: السَّمْعُ، وَالطَّاعَةُ، وَالْمَنَاصَحَةُ لَوْلَاةِ الْأَمْرِ وَلُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ». وَقَالَ - فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ - : «لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَيَوْمَ عَرَفَةَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا حِينَ قَالَ: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ، وَأَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، كَهَاتَيْنِ وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - فَأَشَارَ إِلَى سَبَابَتَيْهِ وَإِثْمَاهِمَا - لِأَنَّ أَحَدَهُمَا قُدَّامُ الْآخِرِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَضِلُّوا وَلَا تَزَلُّوا، وَلَا تَقْدُمُوهُمْ، وَلَا تَخْلُفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ». إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ الْعَامَّةَ جَمِيعاً أَنْ يُبْلَغُوا مَنْ لَقُوا مِنَ الْعَامَّةِ

سپس به دیگری رساننده و تبلیغ کند، پس چه بسا حامل فقهی که فاقد آگاهی است، و چه بسا حامل فقهی که به فقیه تراز خود می‌رساند، سه چیز است که قلب فرد مؤمن در آنها دچار غلول و خیانت نشود: اخلاص عمل برای خدا، و خیرخواهی برای والیان امر، و ملازمت جماعت ایشان، چرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان» و نیز در چندین مکان فرموده: «باید حاضر به غایب رساننده و تبلیغ کند».

پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این مطلب شما مربوط به آن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غدیر خم و در حج و داع به روز عرفه؛ در آخر آن خطبه که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آندو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا با خبر ساخته و بیان بسته که آندو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد؛ مانند این دو انگشت سبابه و ابهام من، زیرا که یکی از آندو جلوی دیگری است، پس دست تمسک به آندو زنید تا نه گمراه شده و نه دچار لغزش گردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچکس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مورزید، زیرا ایشان از شما داناترند». هرآینه خداوند عامه مردم را امر فرمود که

إِجَابَ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِجَابَ حَقِّهِمْ، وَلَمْ يَقُلْ ذَلِكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا أَمَرَ الْعَامَّةَ أَنْ يُبَلِّغُوا الْعَامَّةَ حُجَّةَ مَنْ لَا يُبَلِّغُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعَ مَا بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ غَيْرُهُمْ، أَلَا تَرَى يَا طَلْحَةُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي - وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ -: «يَا أَخِي، إِنَّهُ لَا يَقْضِي عَنِّي دَيْنِي وَلَا يُبْرِئُ دَيْنِي غَيْرُكَ، تُبْرِئُ دَيْنِي، وَتُوَدِّي دَيْنِي وَغَرَامَاتِي، وَتُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي» فَلَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ، قَضَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِدَاتَهُ وَدَيْنَهُ، فَاتَّبَعْتُمُوهُ جَمِيعاً، فَقَضَيْتُمْ دَيْنَهُ وَعِدَاتَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ لَا يَقْضِي عَنْهُ دَيْنَهُ وَعِدَاتَهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَكُنْ مَا أَعْطَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ قِضَاءً لِدَيْنِهِ وَعِدَاتِهِ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي قَضَى مِنَ الدَّيْنِ وَالْعِدَّةِ هُوَ الَّذِي أَبْرَأَهُ مِنْهُ، وَإِنَّمَا بَلَغَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ طَاعَتَهُمْ وَأَمْرَ بِوَلَايَتِهِمْ، الَّذِينَ مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.

وجوب اطاعت از ائمه آل محمد علیه السلام وحقانیت آنرا به همگان رسانده و تبلیغ کنند، و جز در آن دو مورد؛ تبلیغ دیگری را از مردم نخواست، و تنها عامه را مأمور تبلیغ عامه ساخته تا حاجت هر کسی که تمام مطالب از پیامبر بدو نرسیده تمام باشد، ای طلحه مگر یادت نیست که رسول خدا علیه السلام درحالی که شما بدان گوش می دادید به من فرمود: «ای برادر من، جز تو کسی دین مرا ادا نمی کند و ذمه ام را بری نمی سازد، و تنها تو دین و غرامت مرا پرداخت نموده و بر اساس سنت من جنگ خواهی کرد؟» پس چون ابوبکر به خلافت رسید، ظاهراً دین پیامبر را ادا نمود و وعده هایش را عملی ساخت و تمام شما از او پیروی نمودید با اینکه به شما گفته بود جز من کسی قادر به این کار نخواهد بود و آنها که ابوبکر پرداخت ادای دین او نبود و عمل نمودن به وعده هایش نبود، و هر آینه پرداخت آن دیون و عمل به آن وعده ها کاری است که آنحضرت را بری سازد، و فقط مأموریت تبلیغ از پیامبر و جامه عمل پوشاندن به تمام آنها از عهده امامانی ساخته است که خداوند در قرآن اطاعت از آنان را واجب ساخته و دستور به ولایت ایشان داده است، همانها که اطاعت ایشان قرین اطاعت خداوند بوده و عصیان و مخالفت با ایشان معصیت خداوند می باشد.

فَقَالَ طَلْحَةُ: فَرَجْتُ عَنِّي، مَا كُنْتُ أَدْرِي مَا عَنَى بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى فُسِّرَتْهُ لِي، فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَنْ جَمِيعِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ الْجَنَّةَ؛ يَا أَبَا الْحَسَنِ، شَيْئاً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، رَأَيْتُكَ خَرَجْتَ بِثَوْبٍ مَخْتُومٍ، فَقُلْتَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُسْتَعِلاً بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ بِغُسْلِهِ، وَكَفْنِهِ، وَدَفْنِهِ، ثُمَّ اسْتَعْلَيْتُ بِكِتَابِ اللَّهِ حَتَّى جَمَعْتُهُ، فَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ عِنْدِي بِجُمُوعٍ لَمْ يَسْقُطْ عَنِّي حَرْفٌ وَاحِدٌ»، وَلَمْ أَرَ ذَلِكَ الَّذِي كَتَبْتَ وَالْفَتْ، وَقَدْ رَأَيْتُ عُمَرَ بَعَثَ إِلَيْكَ أَنْ ابْعَثْ بِهِ إِلَيَّ فَأَيِّتَ أَنْ تَفْعَلَ، فَدَعَا عُمَرُ النَّاسَ فَإِذَا شَهِدَ رَجُلَانِ عَلَى آيَةِ كِتَابِهَا، وَإِنْ يَشْهَدُ عَلَيْهَا غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَرْجَاهَا فَلَمْ يَكْتُبْ.

فَقَالَ عُمَرُ - وَأَنَا أَسْمَعُ - أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ يَوْمَ الْيَمَامَةِ قَوْمٌ كَانُوا يَقْرَأُونَ قُرْآنًا لَا يَقْرَأُهُ غَيْرُهُمْ، فَقَدْ ذَهَبَ وَقَدْ جَاءَتْ شَاةٌ إِلَى صَحِيفَةٍ وَكِتَابٍ يَكْتُبُونَ فَأَكَلَتْهَا وَذَهَبَ مَا فِيهَا وَالْكَاتِبُ يَوْمَئِذٍ عُثْمَانُ، وَسَمِعْتُ عُمَرَ وَأَصْحَابَهُ الَّذِينَ الْقُوا مَا كَتَبُوا عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَعَلَى عَهْدِ عُثْمَانَ

طلحه گفت: خیالم را راحت کردی، تا حال به معنی این کلام پیامبر نرسیده بودم تا اینکه برایم تفسیر فرمودی، ای ابوالحسن خدا از تمام امت محمد به تو جزای بهشت عطا فرماید، چیز دیگری است که می خواهم از شما بپرسم، یادم هست که شما پارچه بسته ای را درآورده و گفתי: «ای مردم، من پیوسته مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر بودم و پس از آن سرگرم جمع آوری قرآن بودم، پس این قرآنی است که به صورت مجموع و عاری از هر افتادگی پیش روی شما است»، ولی مکتوب و جمع آوری شما را ندیدم، و یادم هست که عمر از تو آن قرآن را خواست ولی شما جواب منی دادید، و پس از آن عمر قانونی گذراند که اگر دو نفر بر آیه ای که نوشته اند شهادت می داد مکتوب می نمود و در صورت شهادت یک نفر آن را به تأخیر انداخته و کتابت نمی کرد.

و در آن اثنا عمر گفت - و من به آن گوش می دادم - که: در روز یامه گروهی را مقتول گردانیدند که همه ایشان قاری قرآن به قرائتی خاص بود که جز ایشان کسی قرآن بدان صورت نمی خواند، و عثمان در آن جمعی که قرآن کتابت می کردند از آن مجلس برخاست و بیرون رفت و گوسفندی بدانجا آمده صحیفه و کتابی را که می نوشتند خورد و آن از بین رفت، و خود شنیدم که عمر و اصحابش که کتابت آنان را جمع می کردند

يَقُولُونَ : إِنَّ «الْأَحْزَابَ» كَانَتْ تَعْدِلُ «سُورَةَ الْبَقَرَةِ» ، وَإِنَّ «التَّوْرَ» سِتُّونَ وَمِائَةُ آيَةٍ ، وَ «الْحِجْرُ» تِسْعُونَ وَمِائَةُ آيَةٍ ، فَمَا هَذَا؟ وَمَا يَمْنَعُكَ - يَرْحَمُكَ اللَّهُ - أَنْ تُخْرِجَ كِتَابَ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ ، وَقَدْ عَهَدَ عُثْمَانُ حِينَ أَخَذَ مَا أَلْفَ عُمَرَ فَجَمَعَ لَهُ الْكِتَابَ ، وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَى قِرَاءَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَزَقَ مُصْحَفَ أَبِي بَنِي كَعْبٍ ، وَابْنِ مَسْعُودٍ ، وَأَحْرَقَهُمَا بِالنَّارِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا طَلْحَةَ ، إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلَّ وَعَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَطَّ يَدِي ، وَتَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَكُلَّ حَرَامٍ وَحَلَالٍ أَوْ حَدٍّ أَوْ حُكْمٍ أَوْ شَيْءٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَطَّ يَدِي ، حَتَّى أَرُشَ الْخُدُشِ .

قَالَ طَلْحَةُ : كُلُّ شَيْءٍ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ أَوْ خَاصٍّ أَوْ عَامٍّ كَانَ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ عِنْدَكَ مَكْتُوبٌ؟

قَالَ : نَعَمْ ، وَسَوَى ذَلِكَ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَسَرَّ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ مِنْ

می گفتند که : سورة احزاب معادل سورة بقره ، و سورة نور یکصد و شصت آیه و سورة حجر یکصد و نود آیه می باشد ؛ ما چرا از چه قرار بود؟ و خدا رحمت کند چه چیز مانع از آن شد که قرآن خود را بر مردم عرضه داری ، در حالیکه عثمان وقتی جمع آوری قرآن عمر را گرفت آنرا بصورت یک مجموع گرد آورده و مردم را به سوی قرائتی واحد سوق داد ، و مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته و سوزانید؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود : ای طلحه ، هر آیه ای که خداوند عز و جل بر محمد ﷺ نازل فرمود به خط من و املاي آنحضرت نزد من محفوظ است ، هر حلال و حرام و حد و حکمی از آن و خلاصه هر آنچه که امت تا روز قیامت بدان نیازمندند نزد من کتابت شده به املاء پیامبر و خط من موجود است ، حتی دینه خراشیدن صورت .

طلحه گفت : یعنی هر چیز کوچک یا بزرگ یا خاص یا عام تا روز قیامت نزد تو مکتوب است؟

فرمود : آری ، و جز آن نیز رسول خدا ﷺ به هنگام مریضی از روی سر هزار باب از

الْعِلْمُ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ ، وَلَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ مُنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اتَّبَعُونِي وَأَطَاعُونِي لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ . يَا طَلْحَةَ ، أَلَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهِ مَا لَا تَضِلُّ أُمَّتُهُ ، فَقَالَ صَاحِبُكَ : إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَهْجُرُ ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَرَكَهَا ؟ فَقَالَ : بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ .

قَالَ : فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ وَيُشْهَدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةُ ، فَأَخْبَرَهُ جَبْرِئِيلُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ قَضَى عَلَى أُمَّتِكَ الْاِخْتِلَافَ وَالْفِرْقَةَ ، ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ ، وَأَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ : سَلْمَانَ ، وَأَبَا ذَرٍّ ، وَالْمُقَدَّادَ .

وَسَمِعْتُ مَنْ يَكُونُ مِنْ أُمَّةٍ اهْدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَسَمَانِي أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنَيْ هَذَيْنِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ - ثُمَّ تِسْعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ ،

علم بر من گشود که هر یک باب آن کلید هزار باب دیگر از علم است ، وچنانچه امت اسلام پس از وفات پیامبر از من پیروی کرده و اطاعت می نمود از بالای سر تا زیر پا از تمام مزایا برخوردار می شد ، ای طلحه ، مگر تو یادت نیست که آنحضرت در زمان مریضی تقاضای دوات و کاغذ و شانه نمود تا مبادا بعد از او امت به گمراهی افتند ، ورفیقت (عمر) و قیحانه گفت : رسول خدا هذیان می گوید!! و با این کلام پیامبر به خشم آمده و دست از آن کار کشید؟ گفت : آری من حاضر بودم .

فرمود : وقتی شما خارج شدید پیامبر مرا از مضمون آنچه می خواست بنویسد و جماعت عامه را بر آن گواه بگیرد با خبر ساخت که جبرئیل از جانب خداوند به او گفته است که قضای خداوند بر امت تو به اختلاف و تفرقه رقم خورده ، سپس کاغذی طلبیده و آنچه قصد کتابت آن را در استخوان شانه داشت بر من املاء فرمود ، و سه نفر را بر این کار به شهادت گرفت : سلمان ، ابوذر ، مقداد .

و نام تمام امامان هدایت واجب الطاعة را تا روز قیامت نام برد ، اول نام مرا ، سپس دو فرزندم حسن و حسین و با دست به حسن و حسین اشاره فرمود ، سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین را نام برد ،

أَكْذَلِكْ كَانَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَمِقْدَادُ؟ فَقَامَا ثُمَّ قَالَا: نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
 فَقَالَ طَلْحَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا أَقَلَّتِ الْغُبَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ
 الْخُضْرَاءُ عَلَى ذِي هُجَّةٍ أَصْدَقَ وَلَا أَبْرَّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّهَا لَمْ يَنْشَهِدَا إِلَّا بِالْحَقِّ
 وَلَأَنْتَ عِنْدِي أَصْدَقُ وَأَبْرُّ مِنْهُمَا».
 ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ طَالِحٌ فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ يَا طَلْحَةُ، وَأَنْتَ يَا زُبَيْرُ، وَأَنْتَ يَا سَعْدُ، وَأَنْتَ يَا ابْنَ-
 عَوْفٍ. اتَّقُوا اللَّهَ وَآيُرُوا رِضَاءَهُ، وَاخْتَارُوا مَا عِنْدَهُ، وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانِمْ.
 ثُمَّ قَالَ طَلْحَةُ: لَا أَرَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَجَبْتَنِي عَمَّا سَأَلْتُكَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْقُرْآنِ إِلَّا تُظْهِرُهُ
 لِلنَّاسِ؟

فَقَالَ: يَا طَلْحَةُ، عَمْدًا كَفَفْتُ عَنْ جَوَابِكَ، فَأَخْبِرْنِي عَمَّا كَتَبَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ، أَقْرَأُ كُلَّهُ
 أَمْ فِيهِ مَا لَيْسَ بِقُرْآنٍ؟ قَالَ طَلْحَةُ: بَلْ قُرْآنُ كُلَّهُ.
 قَالَ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ): إِنْ أَخَذْتُمْ بِمَا فِيهِ، تَجَوُّثُمْ مِنَ النَّارِ وَدَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ،

ای ابوذر و مقداد آیا همینگونه نبود؟ آندو برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم بر پیامبر که
 همین را شنیدیم.

طلحه گفت: بخدا سوگند که خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «در روی
 زمین و آسمان نزد خدا هیچکسی راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر نیست» و من شهادت
 می دهیم که آندو جز حق بر زبان نراندند، و تو نزد من از آندو صادقتر و نیکوکارتری.
 سپس حضرت علی علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر و سعد و ابن عوف فرمود: از خدا
 بترسید و پی رضا و خشنودی ایزد متان رفته و درخواست آنچه نزد او است را بنمائید،
 و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری ترسی به خود راه مدهید.

سپس طلحه گفت: می بینم که هیچ پاسخی به سؤال اصلی من در مورد قرآن ندادی
 آیا آنرا برای مردم بیان نمی کنید؟

فرمود: ای طلحه، از سر عمد از آن طفره رفتم، حال تو بگو آیا قرآنی که عُمَرُ
 و عُثْمَانُ جمع نمودند همه مصحف بود یا قسمتی از آن؟ طلحه گفت: بلکه همه آن بود.
 فرمود: در اینصورت اگر بدان عمل کنید از آتش رهایی یافته و به بهشت روید،

فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَبَيَانَ حَقِّنَا، وَفَرَضَ طَاعَتِنَا.

قَالَ طَلْحَةُ: حَسْبِي، أَمَّا إِذَا كَانَ قُرْآنًا فَحَسْبِي.

ثُمَّ قَالَ طَلْحَةُ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّا فِي يَدِكَ مِنَ الْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ، وَعِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، إِلَى مَنْ تَدْفَعُهُ وَمَنْ صَاحِبُهُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: إِنَّ الَّذِي أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْهِ: وَصِيِّي وَأَوَّلَى النَّاسِ بَعْدِي بِالنَّاسِ: ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ يَدْفَعُهُ ابْنِي الْحَسَنُ إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ حَتَّى يَرِدَ آخِرُهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَوْضَهُ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يُفَارِقُونَهُ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ، أَمَّا إِنْ مُعَاوِيَةَ وَابْنَهُ سَيِّلِيَانِ بَعْدَ عُمَانَ، ثُمَّ يَلِيهَا سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، تَكِلَلَةُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامٌ ضَلَالَةٌ وَهُمْ الَّذِينَ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِنْبَرِهِ يَرُدُّونَ الْأُمَّةَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، عَشْرَةٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَرَجُلَانِ أَسَّسَا ذَلِكَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمَا مِثْلُ جَمِيعِ أَوْزَارِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

زیرا در آن حجت ما و دلیل حق ما و وجوب طاعت ما ظاهر و هویدا است.

طلحه گفت: مرا کافی است، همان که قرآن باشد برای من کافی و بسنده است.

سپس طلحه گفت: حال مرا از قرآنی که در دست شما است و تأویل آن و حرام

و حلال آن، با خبر فرما، که آنرا پس از خود به که می دهی و صاحب آن کیست؟

فرمود: آنرا که به امر پیامبر باید قرآن را به او بدهم وصی من و برتر از همه خلقتان

فرزندم حسن است، سپس آنرا به فرزند دیگرم حسین خواهد داد، سپس به همین

ترتیب به فرزندان حسین خواهد رسید تا اینکه آخرین ایشان در حوض بر رسول خدا

ﷺ وارد شود، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است و هیچیک از دیگری جدا نخواهد

شد. و این را بدان که معاویه و پسرش پس از عثمان به خلافت رسند، و پس از آن دو هفت تن

از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری تا دوازده رهبر گمراهی و ضلالت به

حکومت رسند، همانها که پیامبر در رؤیا دید که از منبرش بالا رفته و امت را به قهقری

و عقب برمیگردانند، ده تن آنان از بنی امیه اند و دو تن از ایشان همانهاست که اساس این عمل

زشت را پی ریزی نمودند، و گناه این دو تن در روز قیامت برابر با گناه تمام امت است.

۵۷ - وَفِي رِوَايَةِ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ عَلِيٌّ عليه السلام الْقُرْآنَ، وَجَاءَ بِهِ إِلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَعَرَضَهُ عَلَيْهِمْ لِمَا قَدْ أَوْصَاهُ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَتَحَهُ أَبُو بَكْرٍ، خَرَجَ فِي أَوَّلِ صَفْحَةٍ فَتَحَهَا فَضَائِحُ الْقَوْمِ، فَوَثَبَ عُمَرُ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ، ارْزُدْهُ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ، فَأَخَذَهُ عليه السلام وَأَنْصَرَفَ.

ثُمَّ أَحْضَرُوا زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ - وَكَانَ قَارِئًا لِلْقُرْآنِ - فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّ عَلِيًّا جَاءَنَا بِالْقُرْآنِ وَفِيهِ فَضَائِحُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَقَدْ رَأَيْنَا أَنْ تُؤْلَفَ الْقُرْآنَ وَتُسْقَطَ مِنْهُ مَا كَانَ فَضِيحَةً وَهَتْكَاءً لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَأَجَابَهُ زَيْدٌ إِلَى ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: فَإِنِ أَنَا فَرَعْتُ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى مَا سَأَلْتُمْ وَأَظْهَرْتُ عَلَى الْقُرْآنِ الَّذِي أَلْفَهُ الْيَسَّ قَدْ بَطَلَ كُلُّ مَا عَمِلْتُمْ؟ ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: فَمَا الْحِيلَةُ؟ قَالَ زَيْدٌ: أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِالْحِيلَةِ، فَقَالَ عُمَرُ: مَا حِيلَةٌ دُونَ أَنْ نَقْتُلَهُ وَنَسْتَرِجَ مِنْهُ، فَدَبَّرَ فِي قَتْلِهِ عَلَى يَدِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَلَمْ يَتَّخِذْ عَلَى ذَلِكَ، وَقَدْ مَضَى شَرْحُ ذَلِكَ.

۵۷ - از ابوذر غفاری نقل است که گفت: وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت حضرت علی عليه السلام به جمع قرآن پرداخته و آنرا نزد مهاجرین و انصار آورده برایشان عرضه داشت زیرا این بنا به سفارشی بود که رسول خدا ﷺ به او فرموده بود، و وقتی ابوبکر آنرا گشود در همان اولین صفحه ذکر فضایح قوم بود، عمر با شنیدن آن از جا پریده و گفت: ای علی این مصحف را بردارد بپر که ما را به آن نیازی نیست! آنحضرت نیز آنرا برداشته و بازگشت. سپس زید بن ثابت: از قاریان قرآن را احضار نموده و عمر به او گفت: علی نزد ما قرآنی آورد که در آن ذکر فضایح قوم از مهاجر و انصار بود، و ما قصد داریم قرآنی جمع آوری نمائیم که عاری از هر گونه فضیحت و هتک حرمت مهاجرین و انصار باشد، [آیا عهده دار آن می شوی؟]، زید بن ثابت نیز پذیرفته و گفت: اگر در آخر کار که قرآن مطابق خواست شما آماده شد علی قرآن خود را ظاهر نمود آیا فکر نمی کنید همه آنچه انجام داده ایم باطل خواهد شد؟ عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت: شما به حيله و سیاست دانا ترید، عمر گفت: هیچ چاره ای جز قتل و راحت شدن از دست او نیست، پس به طرح ترور او بدست خالد پرداخت که عملی نشد و شرح آن نیز گذشت.

فَلَمَّا اسْتَخْلَفَ عُمَرُ، سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فَيُحَرِّقُوهُ فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنْ جِئْتَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي كُنْتُ قَدْ جِئْتُ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَيْهَاتَ، لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، إِنَّمَا جِئْتُ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لِتَقُومَ الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ، وَلَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، أَوْ تَقُولُوا: مَا جِئْنَا بِهِ، إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي عِنْدِي لَا يَمُتُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِي، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَهَلْ لِإِظْهَارِهِ وَقْتُ مَعْلُومٌ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يُظْهِرُهُ وَيَحْمِلُ النَّاسَ عَلَيْهِ، فَتَجْرِي السَّنَةُ بِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۵۸- وَقَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: بَيْنَا أَنَا وَحَنْشُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ بِمَكَّةَ، إِذْ قَامَ أَبُو ذَرٍّ وَأَخَذَ بِحُلُقَةِ الْبَابِ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فِي الْمَوْسِمِ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ جَهِلَنِي فَأَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ، أَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ نُبِيِّكُمْ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ

پس چون دوره خلافت عمر آغاز شد از حضرت علی علیه السلام خواست که قرآن خود را بدو تحویل دهد تا آنرا مطابق قرآن خود تحریر نماید وگفت: ای ابوالحسن خوب است که آن قرآن که در زمان ابوبکر آوردی نزد ما آری تا بر آن اجتماع کنیم، حضرت فرمود: هرگز، هیچ راهی بدان نیست، من آنرا فقط برای اتمام حجّت بر شما بر ابوبکر عرضه داشتم، که در روز قیامت مگوئید: ما از این مطلب غافل و بی خبر بودیم، یا بگوئید: آنرا نزد ما نیاوردی! آری آن قرآنی که نزد من است جز مطهرون و اوصیای پس از من دستشان بدان نرسد. عمر گفت: آیا وقت مشخصی برای اظهار آن معلوم است؟ حضرت فرمود: آری؛ وقتی قائم از اولاد من ظهور نماید مردم را بر اساس آن راه برده و سنت بدست او جاری گردد.

۵۸- و سلیم بن قیس گفت: من با حنش بن معتمر به مکه بودیم که هنگام موسم حجّ ابوذرّ برخاسته و حلقه‌ای از باب کعبه را گرفته سپس با صدایی بلند فریاد زد: ای مردم، هر که مرا شناخت که هیچ و هر که مرا نشناخت همانا من جندب بن جناده، ابوذرّ غفاری هستم، ای مردم، من خود از پیامبران صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ، وَمَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي» إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ.

فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ بَعَثَ إِلَيْهِ عُمَانُ وَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا قُمْتَ بِهِ فِي الْمَوْسِمِ؟ قَالَ: عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَنِي بِهِ، فَقَالَ: مَنْ يَشْهَدُ بِذَلِكَ؟ فَقَامَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَالْمِقْدَادُ فَشَهِدَا، ثُمَّ انْصَرَفُوا يَمْشُونَ ثَلَاثَتَهُمْ فَقَالَ عُمَانُ: إِنَّ هَذَا وَصَاحِبِيهِ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ فِي شَيْءٍ.

۵۹- وَرَوَى أَنَّ يَوْمًا قَالَ عُمَانُ بْنُ عُقَّانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ تَرَبُّصْتَ بِي فَقَدْ تَرَبُّصْتَ بِمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَمِنْكَ. قَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي؟ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ،

«مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ در میان اُمت همچون کشتی نوح در میان قوم او است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که آنرا ترک گوید غرق گردد، و نیز همچون باب حطه در بنی اسرائیل می باشند».

ای مردم، من خود از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: «من دو چیز را در میان شما گذاشتم که اگر دست تمسک بدان زنید دچار گمراهی نخواهید شد، آن دو: قرآن و اهل بیت منند - تا آخر حدیث».

وقتی از مکه به مدینه بازگشت نزد عثمان احضار شده و به او گفت: برای چه در موسم حج این حرفها را زدی؟ گفت: مأموریتی بود که از طرف پیامبر انجام دادم، گفت: شاهد هم داری؟ در اینجا حضرت علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و مقداد برخاسته و شهادت دادند، سپس هر سه خارج شدند، عثمان رو به جمع نموده و گفت: این سه نفر خیال می کنند که در حال انجام کاری (مأموریتی) هستند.

۵۹- نقل است که یکی از روزها عثمان به حضرت علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: اگر امروز تو در کار خلافت من صبوری می کنی سهل است که پیشتر با کسی که بهتر از من و تو بود چنین رفتاری نمودی! حضرت فرمود: منظورت از بهتر از من کیست؟ گفت: ابوبکر و عمر.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ، أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ وَمِنْهُمَا، عِبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَكُمْ وَعَبَدْتُهُ بَعْدَكُمْ.

۶۰- قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: حَدَّثَنِي سَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ، وَحَدَّثَنِيهِ بَعْدَ ذَلِكَ أَبُو ذَرٍّ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا: إِنَّ رَجُلًا فَاحَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا سَمِعَ بِهِ - لِعَلِّي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاحِرِ الْعَرَبِ فَأَنْتَ أَكْرَمُهُمْ ابْنُ عَمٍّ، وَأَكْرَمُهُمْ صِهْرًا، وَأَكْرَمُهُمْ زَوْجَةً، وَأَكْرَمُهُمْ وَلَدًا، وَأَكْرَمُهُمْ أَخًا، وَأَكْرَمُهُمْ عَمًّا، وَأَعْظَمُهُمْ حِلْمًا، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَقْدَمُهُمْ سِلْمًا، وَأَعْظَمُهُمْ غِنًى بِنَفْسِكَ وَمَالِكَ، وَأَنْتَ أَقْرَاهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِسُنَّتِي، وَأَشَجَعُهُمْ لِقَاءً، وَأَجْوَدُهُمْ كَفًّا، وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَأَشْهَدُهُمْ اجْتِهَادًا، وَأَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَأَصْدَقُهُمْ لِسَانًا، وَأَحَبَّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيَّ، وَسَتَّبِقُ بَعْدِي ثَلَاثِينَ سَنَةً تَعْبُدُ اللَّهَ وَتُصْبِرُ عَلَى ظُلْمِ قُرَيْشٍ لَكَ، ثُمَّ مُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا وَجَدْتَ أَعْوَانًا، فَتُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ

فرمود: دروغ گفتی، من پیش از همه شما [زمانی که بت پرست بودید] و بعد از [مرگ] همه شما خدا را عبادت نموده و خواهم کرد.

۶۰- سلیم بن قیس گوید: سلمان و مقداد و پس از آندو ابوذر نقل نمود، سپس خود حضرت امیر علی علیه السلام همان را فرمود که: مردی در حضور رسول خدا ﷺ با علی علیه السلام به مفاخره پرداخت و چون پیامبر این را شنید روی به علی علیه السلام کرده و فرمود: تو نیز بر عرب مفاخره کن که من از هر لحاظ از شما گرمی ترم زیرا: پسر عمویم پیامبر است و داماد اویم، و همسر فاطمه علیها السلام است و فرزندانم حسن و حسین می باشند، جعفر طیار بهترین برادر و مایه افتخار است و نیز عمویم حمزه سیدالشهدا است، و نیز بر کل عرب مفاخره کن که از همه ایشان در حلم گرمی تر و در علم وسیع تر و در اسلام قدیمی تری، و از تمام عرب در بذل جان و مال بی ریاءتری، و تو سرآمد قاریان قرآن، و عاملان به سنت من هستی، تو در کارزار و رویارویی با دشمن شجاعتری، تو از همه بخشنده تری، و در سرای دنیا از همه زاهدتری، و از نظر اجتهاد در دین از همه پابرجاتری، تو از همه خوش اخلاق تر و از همه راستگوتر و از همه نزد خداوند متعال و من محبوب تر هستی، تو پس از من سی سال خدا را پرستش می کنی و بر ظلم و ستم قریش صبر اختیار می کنی، و چون قدرت می گیری با آنان در راه خدا به جهاد می پردازی، و بر اساس تأویل قرآن با آنان می جنگی

کَمَا قَاتَلْتَ مَعِيَ عَلَى تَنْزِيلِهِ ، ثُمَّ تُقْتَلُ شَهِيداً تُخَضَّبُ لِحْيَتُكَ مِنْ دَمِ رَأْسِكَ ، قَاتِلُكَ يَغْدِلُ عَاقِرَ النَّاقَةِ فِي الْبُغْضِ إِلَى اللَّهِ وَالْبُعْدِ مِنْهُ .

۶۱- قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ : جَلَسْتُ إِلَى سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمُقْدَادِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ مُسْتَرْشِداً ، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ : عَلَيْكَ بِكِتَابِ اللَّهِ فَالْزِمْنَاهُ وَعَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ مَعَ الْكِتَابِ لَا يَفَارِقُهُ ، فَإِنَّا نَشْهَدُ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ عَلِيّاً يَدُورُ مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَ ، وَإِنَّ عَلِيّاً هُوَ الصَّدِيقُ وَالْفَارُوقُ ، يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» .

قَالَ : فَمَا بِالنَّاسِ يَسْمُونُ أَبَا بَكْرٍ : الصَّدِيقَ ، وَعُمَرَ : الْفَارُوقَ ؟ قَالَ : تَحْلَهُمَا النَّاسُ اسْمَ غَيْرِهِمَا كَمَا تَحْلُوهُمَا خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَقَدْ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُمَا مَعَنَا ، فَسَلَّمْنَا جَمِيعاً عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ .

۶۲- وَرَوَى الْقَاسِمُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَؤُلَاءِ يَزُودُونَ حَدِيثاً

همچنانکه همراه من بر اساس تنزیل قرآن جهاد نمودی ، سپس مرگ تو شهادت است ، که ریش و محاسنت از خون سرت رنگین شود ، و این را بدان که قاتل تو از جهت مبغوض بودن و دوری از حق همچون کشنده ناقة حضرت صالح است .

۶۱- سلیم بن قیس گوید : نزد سلمان و ابودر و مقداد نشسته بودم که مردی از اهل کوفه در طلب ارشاد و راهنمایی نزد ایشان نشست ، سلمان گفت : بر تو باد به ملازمت کتاب خدا و علی بن ابی طالب ، زیرا او با قرآن است و هرگز از آن جدا نمی شود ، و ما نیز شهادت می دهیم که خود از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می فرمود : «علی دایر مدار حق است هر کجا که حق باشد او نیز با آن است ، و بدرستی که علی : صدیق است ، علی فاروق است ، که میان حق و باطل را تمیز داده و جدا می کند» .

آن مرد گفت : پس چرا مردم به ابوبکر می گویند : «صدیق» و به عمر : «فاروق» ؟ گفت : همانطور که خلافت و حکومت را به غیر او بخشیدند آن دو لقب را نیز به آن دو پیشکش کردند ، با اینکه طبق فرمان خود رسول خدا ﷺ ما ایشان همگی امر شدیم که حکومت و امارت اهل ایمان را به حضرت امیر تسلیم نماییم .

۶۲- از قاسم بن معاویه نقل است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد : در حدیثی که مردم

فی معراجِهِمْ «أَنْتَ لَمَّا أُشْرِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَأَى عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ؟» فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ غَيْرُ مَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى هَذَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَاءَ كَتَبَ فِي بَحْرِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْكُرْسِيَّ، كَتَبَ عَلَى قَوَائِمِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّوْحَ، كَتَبَ فِيهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِسْرَافِيلَ، كَتَبَ عَلَى جَنْبَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

در معراج رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند آمده است که آنحضرت در شب معراج در عرش مکتوب دید که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ؟» حضرت فرمود: سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند حتی این را؟! گفتم: آری.

فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل وقتی عرش را آفرید بر آن مکتوب داشت که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که آب را آفرید در بحرای آن مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که کرسی را آفرید در ستونهای آن مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که لوح را آفرید در آن مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ جَبْرَائِيلَ، كَتَبَ عَلَى جَنَاحَيْهِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ، كَتَبَ فِي أَكْنَافِهَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضِينَ، كَتَبَ فِي أَطْبَاقِهَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجِبَالَ، كَتَبَ فِي رُؤُوسِهَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الشَّمْسَ، كَتَبَ عَلَيْهَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقَمَرَ، كَتَبَ عَلَيْهِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَهُوَ السَّوَادُ الَّذِي تَرَوْنَهُ فِي الْقَمَرِ .

وهنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ ، عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » .

وهنگامی که آسمانها را آفرید در اکناف و نواحی آن مکتوب داشت که : « لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » .

وهنگامی که زمینها را آفرید در طبقات آن نگاشت : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ،
عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » .

وهنگامی که کوهها را آفرید در رأس هر کدام مکتوب داشت که : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » .

وهنگامی که خورشید را آفرید بر آن مکتوب داشت که : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ،
عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » .

وهنگامی که ماه را آفرید بر آن نگاشت که : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ » و آن همان سیاهی و لکه ای است که در ماه می بینید .

فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلْيَقُلْ: عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.
 ۶۳- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ أَخِذًا بِحَلَقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ، مُقْبِلًا
 بِوَجْهِهِ لِلنَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَسَايُبُّهُ بِاسْمِي: أَنَا جُنْدَبُ بْنُ-
 السَّكَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، أَنَا رَابِعُ أَرْبَعَةٍ يَمْنُنُ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَمِعْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ - وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى قَوْلِهِ -:

أَلَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيَّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا، لَوْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ، وَأَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ، وَجَعَلْتُمْ
 الْوِلَايَةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ، لَمَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ، وَلَمَا ضَاعَ فَرَضٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ، وَلَا اخْتَلَفَ
 اثْنَانِ فِي حُكْمٍ مِنْ أَحْكَامِ اللَّهِ، إِلَّا كَانَ عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ، فَذُوقُوا وَبَالَ مَا
 كَسَبْتُمْ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

پس هر کدام از شما که می گوید «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بلافاصله بگوید: «علی
 امیرالمؤمنین».

۶۳- از عبدالله بن صامت نقل است که گفت: ابوذر را دیدم در حالیکه حلقه باب
 کعبه را گرفته و روی به مردم داشت گفت:

ای مردم، هر که مرا شناخت که هیچ، و هر که مرا نشناخت او را به نام خود آگاه کنم،
 من جندب بن سکن بن عبدالله؛ همان ابوذر غفاری هستم، من چهارمین فرد هستم که
 همراه رسول خدا ﷺ مسلمان شدم، من خود از آنحضرت شنیدم که می فرمود - و همه آنرا
 تا آنجا ذکر کرد که -:

ای امتی که پس از پیامبرش حیران و سرگردان شدید، اگر در مسأله خلافت
 و ولایت همان را که خدا بر همه مقدم داشته بود مقدم می داشتید، و آنرا که خداوند مؤخر
 داشته بود کنار می گذاشتید، و ولایت را در همان منظور نظر خداوند قرار داده بودید،
 هرگز ولی خدا محتاج به کمک خلق نمی شد، و هیچ فرضی از فرائض الهی ضایع و تباه
 نمی گشت، و هرگز دو نفر در حکمی از احکام الهی به اختلاف نمی افتادند، زیرا که علم هر
 مشکل در نزد اهل بیت پیامبر شما است، پس وبال کردار خود را بچشید، و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۶۴- وَرَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ عليهم السلام فِي عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ؟

۶۵- قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ - وَأَنَا أَسْمَعُ -: أَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ، قَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، قَالَ: وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ؟

قَالَ: ﴿أَقْنُ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾، أَنَا الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا كَفَىٰ بِإِلَهِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ إِيَّايَ عَنَى مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، فَلَمْ يَدْعُ شَيْئًا أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ إِلَّا ذَكَرَهُ، مِثْلَ قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وَغَيْرُ ذَلِكَ.

۶۴- واز حضرت امیر عليه السلام نقل است که فرمود: بی شک آن علمی که همراه آدم از بهشت به زمین هبوط کرده و فرود آمد و پیامبران از آن بهره‌مند شدند [نزد من] و نزد عترت پیامبران می‌باشد، پس با این وجود کی حیران و سرگردان گردید؟!

۶۵- سلیم بن قیس گوید: شخصی از حضرت امیر عليه السلام پرسید - و من به آن گوش می‌دادم -: مرا از بهترین مناقب خود با خبر ساز، فرمود: آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده، پرسید: چه آیاتی را در باره شما نازل فرموده؟

فرمود: «أَقْنُ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»^(۱) من آن شاهد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می‌باشم، و در آیه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا كَفَىٰ بِإِلَهِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^(۲) منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست من می‌باشم، و آنحضرت تمام آیاتی که درباره‌اش نازل شده بود را ذکر نمود، مانند آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۳)، و آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۴) و غیر آن را.

قال : قُلْتُ : فَأَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : نَصْبُهُ إِيَّايَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ ، فَقَالَ لِي : يَا لَوْلَايَةِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَقَوْلُهُ : «أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» ، وَسَافَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ لَهُ خَادِمٌ غَيْرِي ، وَكَانَ لَهُ لِحَافٌ لَيْسَ لَهُ لِحَافٌ غَيْرُهُ ، وَمَعَهُ عَائِشَةُ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنَامُ بَيْنِي وَبَيْنَ عَائِشَةَ لَيْسَ عَلَيْنَا ثَلَاثَتُنَا لِحَافٌ غَيْرُهُ ، فَإِذَا قَامَ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ يَحُطُّ بِيَدِهِ اللَّحَافَ مِنْ وَسْطِهِ بَيْنِي وَبَيْنَ عَائِشَةَ حَتَّى يُمْسَ اللَّحَافُ الْفِرَاشَ الَّذِي تَحْتَنَا ، فَأَخَذْتَنِي الْحُمَى لَيْلَةً فَأَسْهَرْتَنِي فَسَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسَهْرِي ، فَبَاتَ لَيْلَتَهُ بَيْنِي وَبَيْنَ مُصَلَاةٍ يُصَلِّي مَا قُدِّرَ لَهُ ، ثُمَّ يَأْتِينِي يَسْأَلُنِي وَيَنْظُرُ إِلَيَّ فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبُهُ حَتَّى أَصْبَحَ ، فَلَمَّا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْغَدَاةَ قَالَ : «اللَّهُمَّ اشْفِ عَلَيَّ وَعَافِهِ ، فَإِنَّهُ أَشْهَرَنِي اللَّيْلَةَ بِمَا بِهِ» .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - بِمَسْمَعٍ مِنْ أَصْحَابِهِ - : «أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ» ! قُلْتُ : بِشَرِّكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَجَعَلَنِي فِدَاكَ !

سليم گوید: عرض کردم: لطفاً مرا از بهترین مناقب خود از جانب رسول خدا ﷺ نیز با خبر بفرمائید، فرمود: نصب ولایت من در روز غدیر حُمٍّ به امر خداوند عزوجل، و حدیث منزلت که: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»، و اینکه در تمام عمر با پیامبر مسافرت کردم و جز من کسی خادم آنحضرت نبود، و روزی که فقط یک روانداز داشتیم، و من بودم و پیامبر و عایشه، و آنحضرت میان ما می خوابید و چون هنگام نماز شب برمی خواست میاغان را با همان پتو حائل می گشت، پس شبی تپی سخت مرا تا صبح بیدار داشته و آنحضرت تا صبح بخاطر من بیدار ماند، و تمام شب را در مصلائی خود تا حد امکان نماز خواند و به من سرزد و به من نگریسته، و این کار را تا خود صبح ادامه داد، و چون با أصحاب نماز صبح را اقامه نمود عرض کرد: «بارخدا یا علی را شفا عنایت کرده عافیت بخش، چرا که او از شدت تب تا صبح مرا به خود مشغول داشته» .

سپس پیامبر ﷺ بگونه ای که همه بشنوند فرمود: ای علی تو را مژده بادا عرض کردم: خدا شما را مژده خیر دهد ای رسول خدا و فدایت گرداند .

قال: «إِنِّي لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ اللَّيْلَةَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَانِيهِ وَلَمْ أَشَأْأَلُهُ لِنَفْسِي شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ وَإِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُوَافِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَفَعَلَ ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ فَفَعَلَ ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْمَعَ عَلَيْكَ أُمَّتِي بَعْدِي فَأَبَى عَلَيَّ» .
فَقَالَ رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ : أَرَأَيْتَ مَا سَأَلَ؟ فَوَاللَّهِ لَصَاعٌ مِنْ تَمْرٍ خَيْرٌ بِمَا سَأَلَ ، وَلَوْ كَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكاً يُعِينُهُ عَلَى عَدُوِّهِ ، أَوْ يُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزاً يَنْفَعُهُ وَأَصْحَابُهُ ، فَإِنَّ بِهِمْ حَاجَةً كَانَ خَيْراً بِمَا سَأَلَ . وَمَا دَعَا عَلِيّاً قَطُّ إِلَى خَيْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ .

«احتجاجه علیه السلام علی الناکثین بیعتاً»

«فی خطبته خطبها حین نکتوها»

۶۶ - فَقَالَ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) : إِنَّ اللَّهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ ،

فرمود: من دیشب هیچ دعایی نکردم جز آنکه عطايم فرمود و هرچه برای خود خواستم همان را برای تو مسألت نمودم ، و در آن از خدا درخواست نمودم که میان من و تو پیمان اخوت بنده و آنرا انجام داد ، و نیز مسألت نمودم که تو را ولی و سرپرست همه مرد و زن مؤمنین قرار دهد و آنرا نیز پذیرفت ، و نیز درخواست نمودم که همه امت را پس از من مطیع فرمان تو سازد ، ولی پذیرفته نشد» .

در این بین یکی از آن جمع به رفیق خود گفت : دیدی چه درخواستی برای او نمود؟ بخدا سوگند که درخواست یک صاع خرما بهتر از آن بود ، یا از خدا می خواست که فرشته ای را نازل نماید تا او را بر دشمنش یاری کند ، یا درخواست گنجی می کرد که خود و اصحابش از آن بهره مند گردند ، زیرا همه بدان محتاجند و آن بهترین درخواست بود .
و هیچ دعای خیری برای علی نکرد جز آنکه برای او اجابت شد .

«احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر ناکثین»

«ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند»

۶۶ - فرمود : به درستی که خداوند ذوالجلال والاکرام وقتی خلق را آفرید ،

وَاخْتَارَ خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ ، وَاصْطَفَى صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ ، وَأَرْسَلَ رَسُولًا مِنْهُمْ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ ، وَشَرَعَ لَهُ دِينَهُ وَفَرَضَ فَرَائِضَهُ ، فَكَانَتِ الْجُمْلَةُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ فَقَالَ : ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ ، فَهُوَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِنَا ، فَانْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ، وَارْتَدَدْتُمْ وَنَقَضْتُمْ الْأَمْرَ ، وَنَكَثْتُمْ الْعَهْدَ ، وَلَمْ تَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَقَدْ أَمَرَ كُمْ اللَّهُ أَنْ تَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمُ الْمُسْتَنْبِطِينَ لِلْعِلْمِ ، فَأَقْرَزْتُمْ تُمْ جَحَدْتُمْ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ لَكُمْ : ﴿ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون ﴾ .

إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ وَالْإِيمَانَ آلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، بَيَّنَّهُ اللَّهُ لَهُمْ فَحَسَدُوا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ

وگروهی از آنان را انتخاب نموده و پاکان خلق را برگزید و از میان ایشان رسولانی را ارسال فرمود ، و بر او کتاب خود را فرو فرستاد ، و قوانین دینی و فرائض را برایش معین نمود ، جمله کلام الهی در این آیه جمع شد که : ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾^(۱) و این آیه فقط مخصوص ما اهل بیت است نه غیر ما ، ولی شما به اعقاب خود بازگشته و مرتد شده و پیمان شکستید و عهد خود را زیر پا نهادید ، و این کار هیچ زیانی به خداوند نرساند ، با اینکه خداوند فرموده بود که آنرا به خدا و رسول و صاحبان امر بازگردانده و واگذار نمایید ، همانها که حقیقت را می فهمند ، پس ابتدا اعتراف نمودید و پس از آن انکار کردید ، با اینکه خداوند برایتان فرموده : ﴿ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون ﴾^(۲) .

بی شک صاحبان کتاب و حکمت و ایمان ؛ آل ابراهیم هستند ، همانها که خداوند برایشان واضح و آشکار ساخت ولی حسد ورزیده و این آیه نازل شد که : ﴿ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا

سَعِيرًا^(۱)، فَتَحْنُ آلَ إِبْرَاهِيمَ فَقَدْ حُسِدْنَا كَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا، وَأَوَّلُ مَنْ حُسِدَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، وَأَسْجَدَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ، وَعَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْعَالَمِينَ، فَحَسَدَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، ثُمَّ حَسَدَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَقَتَلَهُ فَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَنُوحٌ حَسَدَهُ قَوْمُهُ فَقَالُوا: ﴿مَا هَذَا الْبَشَرُ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ^(۲)، وَلِلَّهِ الْخَيْرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيُؤْتِي الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ مَنْ يَشَاءُ. ثُمَّ حَسَدُوا نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا ﷺ، أَلَا وَتَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَتَحْنُ الْمُحْسُودُونَ كَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾، وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾.

عَظِيمًا^(۳) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا^(۴)، پس آل ابراهیم ما هستیم که مورد حسد واقع شدیم همانطور که پدران ما مورد حسد واقع شدند، و نخستین فردی که حسادت شد حضرت آدم بود که خداوند وی را با دست قدرت خود آفریده و از روح خود در کالبد او دمید، و ملائکه را به سجده او واداشت و تمام اسماء و نامها را بدو آموخت و او را بر جهانیان برگزید، پس شیطان بدور شک برده و از غاویان و خاسران گردید، سپس قایل بر هابیل حسادت نمود و دست خود به قتل او آلوده ساخته و از جمله زیانکاران شد، و حضرت نوح مورد حسد قوم خود قرار گرفت که گفتند: «ما هذا إلا بشرٌ مثلكم يأكل مما تأكلون منه ويشرب مما تشربون»^(۵) وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ^(۶) و انتخاب فرد برگزیده با خدا است، هر که را بخواهد برگزیند و مخصوص رحمت خود نموده و حکمت و علم را به هر که خواهد بدهد.

سپس بر پیامبر ما محمد ﷺ حسد ورزیدند، بدانید که ما آن اهل بیتی هستیم که خداوند رجس و پلیدی را از ما دور ساخته، و ما ایم آن جماعتی که همچون پدرانمان مورد حسد و رشک واقع شدیم، خداوند در این آیه فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ»^(۷) و نیز فرموده: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^(۸).

فَتَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ، وَنَحْنُ وَرِثَاءُ وَنَحْنُ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ الَّذِينَ وَرِثْنَا الْكُعْبَةَ، وَنَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ، أَفَتَرْغَبُونَ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ؟ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ .
 يَا قَوْمُ أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، وَإِلَى كِتَابِهِ، وَإِلَى وَلِيِّ أَمْرِهِ، وَإِلَى وَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَاسْتَجِيبُوا لَنَا، وَاتَّبِعُوا آلَ إِبْرَاهِيمَ، وَافْتَدُوا بِنَا، فَإِنَّ ذَلِكَ لَنَا آلُ إِبْرَاهِيمَ فَرَضًا وَاجِبًا، وَالْأَفْئِدَةُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا، وَذَلِكَ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: ﴿فَأَجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾، فَهَلْ نَقَمْتُمْ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَلَا تَتَفَرَّقُوا فَتَضِلُّوا، وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، قَدْ أُنْذَرْتُمْ، وَدَعَوْتُمْ، وَأَرْشَدْتُمْ، ثُمَّ أَنْتُمْ وَمَا تَخْتَارُونَ.

*

پس مائیم شایسته ترین مردم به حضرت ابراهیم، و مائیم وارث و رحم و خانوداه او که وارث کعبه شدیم، و مائیم آل ابراهیم، آیا شما از آئین ابراهیم برمیگردید؟ با اینکه در قرآن می فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^(۱)!

ای قوم، من شما را به سوی خدا و رسول او و قرآن و ولی امر او می خوانم، شما را به سوی وصی و وارث پس از او دعوت می کنم، پس ما را اجابت کنید، و از آل ابراهیم پیروی نموده و به ما اقتدا کنید، زیرا رعایت آن در حق ما آل ابراهیم بر همه فرض و واجب است، و قلوب جمله مردم مایل به ما است، و این همان دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است که عرض نمود: «فَأَجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»^(۲)، آیا از ناحیه ما به شما هیچگونه بدی رسیده، جز آنکه به خداوند و آنچه فرو فرستاده ایمان آوردیم، پس از تفرقه پرهیزید که گمراه شوید، و خداوند خود بر شما شاهد است که من شما را انذار نموده و ترساندم، و شما را بسوی حق خوانده و ارشاد نمودم، دیگر خود می دانید و اختیار خود.

*

﴿احتجاج امیرالمؤمنین علیؑ علی الزبیر بن العوّام وطلحه بن عبیدالله﴾
 ﴿لما أزمعاً علی الخروج علیہ، والحجّة فی أنّہما خرّجا من الدنّیا غیر تائبین من نکت البیعة﴾
 ۶۷- رُوِيَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ؓ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ عَلِيٍّ ؓ حِينَ دَخَلَ عَلَيْهِ
 طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، فَاسْتَأْذَنَاهُ فِي الْعُمْرَةِ، فَأَبَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمَا، وَقَالَ: قَدْ اعْتَمَرْنَا، فَأَعَادَا عَلَيْهِ
 الْكَلَامَ فَأْذَنَ لَهُمَا، ثُمَّ أُلْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ، وَإِنَّمَا يُرِيدَانِ الْغَدْرَةَ، قُلْتُ لَهُ:
 فَلَا تَأْذَنَ لَهُمَا، فَرَدَّهُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا: وَاللَّهِ مَا تُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ وَمَا تُرِيدَانِ إِلَّا نَكْثًا لِبَيْعَتِكُمَا،
 وَفُرْقَةً لِمُتَيْكُمَا، فَحَلَفَا لَهُ، فَأْذَنَ لَهُمَا، ثُمَّ أُلْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ، قُلْتُ: فَلِمَ
 أَذِنْتَ لَهُمَا؟ قَالَ: حَلَفَا لِي بِاللَّهِ. قَالَ: فَخَرَجَا إِلَى مَكَّةَ فَدَخَلَا عَلَى عَائِشَةَ، فَلَمْ يَزَالَا بِهَا حَتَّى
 أَخْرَجَاهَا.

«احتجاج امیرالمؤمنین علیؑ بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آنحضرت نمودند»

«واینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند»

۶۷- از ابن عباسؓ نقل شده که گفت: من نزد حضرت امیر علیؑ نشسته بودم
 که طلحه و زبیر وارد شده و اجازه خواستند که برای انجام حج عمره خارج شوند
 و آنحضرت به آندو اذن نفرموده و گفت: شما تازه حج عمره را بجا آورده اید، و وقتی در
 تقاضای خود اصرار ورزیدند به آندو اجازه فرمود. وقتی آندو خارج شدند روی به من
 کرده و فرمود: بخدا سوگند که آندو قصد حج عمره ندارند و قصدشان تنها خیانت به من
 است، عرض کردم: پس به آندو اجازه نفرمایید، آنحضرت نیز آندو را پیش خود
 فراخوانده و فرمود: بخدا سوگند که شما از این حج تنها قصد شکستن بیعت با من و تفرقه
 میان امت را دارید، پس آندو سوگند یاد کردند که منظوری جز عمره ندارند. حضرت
 امیر علیؑ نیز اجازه فرمود سپس روی به من نموده و فرمود: بخدا سوگند که آندو قصد
 عمره را ندارند، عرض کردم: پس چرا اجازه دادید؟ فرمود: برای اینکه نزد من به خدا
 سوگند یاد کردند. ابن عباسؓ گفت: باری طلحه و زبیر از مدینه حرکت کرده و داخل مکه
 شده و بر عائشه وارد شدند، و آنقدر با عایشه مذاکره کردند که در نهایت او را با خود به
 سوی بصره خارج ساختند.

۶۸- وَرَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ - عِنْدَ تَوَجُّهِهِمَا إِلَى مَكَّةَ لِلْاجْتِمَاعِ مَعَ عَائِشَةَ، لِلتَّأْلِيْبِ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى أَثْنَى عَلَيْهِ - : أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ لِلنَّاسِ كَافَّةً، وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ فَصَدَعَ بِمَا أَمَرَ بِهِ وَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ، فَلَمْ يَبْزُغِ الصَّدْعُ، وَرَتَّقَ بِهِ الْقَتْقُ، وَأَمَّنَ بِهِ السُّبُلُ، وَحُقِّنَ بِهِ الدِّمَاءُ، وَأَلْفَ بَيْنَ ذَوِي الْإِخْنِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْوَعْرِ فِي الصُّدُورِ وَالضَّغَائِنِ الرَّاسِخَةِ فِي الْقُلُوبِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ حَمِيدًا لَمْ يَقْصُرْ فِي الْغَايَةِ الَّتِي إِلَيْهَا أَدَّى الرِّسَالَةَ، وَلَا بَلَغَ شَيْئًا كَانَ فِي التَّقْصِيرِ عَنْهُ الْقَصْدُ، وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ مَا كَانَ مِنَ التَّنَازُعِ فِي الْإِمْرَةِ، وَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ، وَبَعْدَهُ عُمَرُ، ثُمَّ تَوَلَّى عُثْمَانُ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مَا كَانَ، أَتَيْتُمُونِي فَقُلْتُمْ: «بَايَعْنَا» فَقُلْتُ: «لَا أَفْعَلُ» فَقُلْتُمْ: «بَلَى» فَقُلْتُ: «لَا»، وَقَبَضْتُ يَدِي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتَكُمْ فَجَذَبْتُمُوهَا، وَتَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكُكَ الْإِسْلَامِ إِلَيْهِمْ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قَاتِلِي

۶۸- از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل است آنگاه که طلحه و زبیر بیعت او را شکستند و به سوی مکه رهسپار شدند تا عایشه را بر آنحضرت بشورانند، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، همانا خداوند محمد ﷺ را به سوی همه مردم برانگیخت و او را برای همه جهانیان رحمت قرار داد، پس آنحضرت بدانچه مأمور شده بود بیان فرمود، و پیام پروردگارش را رسانید، و خداوند به وسیله او اوضاع گسیخته را منظم ساخته و [آن مردم] پراکنده را گرد آورد، و به وسیله او راهها را امنیت بخشید، و خونها را حفظ کرد، و به سبب او میان کینه توزان و دشمنان و آتشهای افروخته از حقد و کینه و عداوتهای پابرجای در دلها طرح دوستی و الفت افکند،

سپس جانش را گرفت در حالیکه [کردارش] پسندیده [او] بود و درباره سرانجام آنچه رساندن [احکام] به آن می انجامید کوتاهی نفرموده بود، و آنچه کوتاهی در رساندن آن به خاطر میانه روی بود پیرامون آن نگشته و آنرا نرساند، و پس از آنحضرت شد آنچه شد از ستیزه و کشمکش درباره زمامداری و فرمانروایی، و ابوبکر زمامدار شد، و پس از او عمر، و سپس عثمان و چون سرانجام کار عثمان بدانجا که میدانید انجامید نزد من آمده و گفتید: با ما بیعت کن، من گفتم: بیعت نمی کنم، گفتید: چرا [باید بکنی] من گفتم: نه، و دستم را بستم، شما آنرا باز کردید، من باز کشیدم شما به سوی خود کشیدید، و همچون شتران تشنه ای که به گودالهای آب رسند [برای بیعت کردن] بر سر من ریختید که من گفتم مرا خواهید کشت

وَأَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ ، فَبَسَطْتُ يَدِي فَبَايَعْتُمُونِي مُخْتَارِينَ ، وَبَايَعَنِي فِي أَوَّلِكُمْ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ طَائِعِينَ غَيْرُ مُكْرِهَيْنِ ، ثُمَّ لَمْ يَلْبِثَا أَنْ اسْتَأْذَنَانِي فِي الْعُمْرَةِ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهَا أَرَادَا الْغَدْرَةَ ، فَجَدَّدْتُ عَلَيْهِمَا الْعَهْدَ فِي الطَّاعَةِ ، وَأَنْ لَا يَنْبَغِيَا لِلْأُمَّةِ الْغَوَائِلَ ، فَعَاهَدَانِي ، ثُمَّ لَمْ يَفِيَا لِي ، وَنَكَثَا بَيْعَتِي ، وَنَقَضَا عَهْدِي ، فَعَجَبًا مِنْ اتِّقَادِهِمَا لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ، وَخِلَافِهِمَا لِي ، وَلَسْتُ بِدُونِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ ، وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ : «اللَّهُمَّ اغْضَبْ عَلَيْهِمَا بِمَا صَنَعَا وَظَفَرْنِي بِهِمَا» . ٦٩ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَثْنَاءِ كَلَامٍ آخَرَ : «وَهَذَا طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ لَيْسَا مِنْ أَهْلِ النُّبُوَّةِ ، وَلَا مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ ، حِينَ رَأَيَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ رَدَّ عَلَيْنَا حَقَّنَا ، بَعْدَ أَغْصُرٍ فَلَمْ يَصْبِرَا حَوْلًا كَامِلًا ، وَلَا شَهْرًا كَامِلًا ، حَتَّى وَثَبَا عَلَى دَابِّ الْمَاضِينَ قَبْلَهُمَا ، لِيَذْهَبَا بِحَقِّي وَيُفَرِّقَا جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي ، ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمَا .

واز آن ازدحام خودتان نیز به هلاکت رسید ، من نیز ناچاراً دست خود باز کردم و شما از روی اختیار [و در نهایت آزادی] با من بیعت کردید ، و در پیشاپیش شما طلحه و زبیر آزادانه بدون هیچ ناچاری با من بیعت کردند ، سپس چیزی درنگ نکردند که از من اجازه [رفتن به مکه و بجا آوردن] عمره خواستند . و خدا می‌داند که اینان تنها قصدشان پیمان شکنی بود ، پس دوباره پیمان خود را در اطاعت نمودن و فرمانبرداری از خود تازه کردم و [از ایشان پیمان گرفتم که فتنه‌ای را برپا نکنند و] برای امت موجبات نابودی و بلا پدید نیارند ، و آندو با من [اینچنین] پیمانی بستند ، و سپس با من وفا نکردند و بیعت مرا شکسته پیمان خود را بهم زدند ، شگفتا از اینان که در برابر ابوبکر و عمر رام شدند ولی با من به مخالفت برخاستند ، در صورتیکه من کمتر از آندو مرد نیستم و اگر بخواهم بگویم می‌گویم : «بارخدا یا بخاطر اینکارشان بر آنان غضب فرما و مرا بر آندو پیروز گردان!» .

٦٩ - و آنحضرت عليه السلام در بین سخنان دیگری فرمود : و این طلحه و زبیر نه از خاندان نبوت و پیغمبری هستند و نه از فرزندان رسول خدا ، و چون دیدند پس از سالها خداوند حقّ ما (خلافت و زمامداری) را به ما بازگرداند یکسال تمام بلکه یکماه تمام درنگ نکردند تا اینکه مانند روش گذشتگان خود از جای جستند که حقّ مرا ببرند ، و گروه مسلمانان را از دور من پراکنده و پخش کنند [این گفتار را فرمود] سپس بر آندو نفرین کرد .

۷۰- وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ قَالَ: لَمَّا التَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَوْمَ الْجَمَلِ، نَادَى الزُّبَيْرُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَخْرِجْ إِلَيَّ، فَخَرَجَ الزُّبَيْرُ وَمَعَهُ طَلْحَةُ، فَقَالَ لَهُمَا: وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْلَمَانِ وَأُولُوا الْعِلْمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَعَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، إِنَّ كُلَّ أَصْحَابِ الْجَمَلِ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى.

قَالَا لَهُ: كَيْفَ نَكُونُ مَلْعُونِينَ وَنَحْنُ أَصْحَابُ بَدْرٍ وَأَهْلُ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُمَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَمَّا اسْتَحَلَلْتُ قِتَالَكُمْ، فَقَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ: أَمَا سَمِعْتَ حَدِيثَ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ وَهُوَ يَزُوي: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «عَشْرَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْجَنَّةِ»؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ بِذَلِكَ عُمَانُ فِي خِلَافَتِهِ، فَقَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ: أَفْتَرَاهُ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَسْتُ أَخْبِرُكَ بِشَيْءٍ حَتَّى تُسَمِّيَهُمْ، قَالَ الزُّبَيْرُ: أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُمَانُ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَسَعِيدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ.

۷۰- واز سلیم بن قیس نقل شده که گفت: هنگام رویارویی حضرت امیر علی با اهل بصره در کارزار جمل، با صدایی بلند زبیر را فراخوانده و فرمود: ای اباعبدالله نزد من بیرون آی، زبیر همراه طلحه نزد آنحضرت آمدند، پس روی به آنان نموده و فرمود: بخدا سوگند شما دو نفر و صاحبان علم از آل محمد و نیز عائشه همه و همه نیک می دانید که تمامی اصحاب جمل در لسان رسول خدا ﷺ لعن شده اند، و هر که نسبت افترا به پیامبر ببرد از رحمت حق محروم بماند.

آندو گفتند: چگونه چون مانی که از اصحاب بدر و اهل بهشتیم ملعون هستیم؟ حضرت فرمود: اگر من تصدیق میکردم که شما اهل بهشتید هرگز تن به جنگ با شما نمی دادم، زبیر گفت: مگر حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده ای که از رسول خدا ﷺ نقل نموده که فرمود: «ده نفر از افراد قریش اهل بهشتند»؟ حضرت فرمود: این حدیث را از عثمان شنیدم که در ایام خلافت خود نقل می کرد، زبیر به او گفت: آیا گمان می کنی بر پیامبر دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من هیچ نمی گویم تا تک تک آن افراد بهشتی را نام ببری، زبیر گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : عَدَدَتْ تِسْعَةً فَمَنْ الْعَاشِرُ؟ قَالَ لَهُ : أَنْتَ .
 قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : قَدْ أَقْرَزْتَ أَنِّي مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَأَمَّا مَا ادَّعَيْتَ لِنَفْسِكَ وَأَصْحَابِكَ
 فَأَنَا بِهِ مِنَ الْمَاجِدِينَ الْكَافِرِينَ ، قَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ : أَفْتَرَاهُ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ؟ قَالَ
عليه السلام : مَا أَرَاهُ كَذَبَ ، وَلَكِنَّهُ وَاللَّهِ ، الْيَقِينُ .

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : وَاللَّهِ إِنْ بَعْضَ مَنْ سَمَّيْتُهُ لَنِي تَابُوتٍ فِي شِعْبٍ فِي جُبٍّ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ
 مِنْ جَهَنَّمَ ، عَلَى ذَلِكَ الْجُبِّ صَخْرَةٌ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَسْمَرَ جَهَنَّمَ رَفَعَ تِلْكَ الصَّخْرَةَ ، سَمِعْتُ مِنْ
 رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِلَّا أَظْفَرَكَ اللَّهُ بِي وَسَفَكَ دَمِي عَلَى يَدَيْكَ ، وَإِلَّا أَظْفَرَنِي اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى
 أَصْحَابِكَ وَسَفَكَ دِمَاءَكُمْ عَلَى يَدَيَّ وَعَجَّلَ أَرْوَاحَكُمْ إِلَى النَّارِ ، فَرَجَعَ الزُّبَيْرُ إِلَى أَصْحَابِهِ
 وَهُوَ يَبْكِي .

۷۱ - وَرَوَى نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ وَقَعَ الْقِتَالُ وَقُتِلَ طَلْحَةُ ،

حضرت فرمود : نه نفر را نام بردی ، دهمی کیست؟ زبیر گفت : دهمی شما هستید .
 حضرت بدو فرمود : تو خود با این حدیث اعتراف نمودی که من اهل بهشتم ، ولی
 من به آنچه نسبت به خود و یارانانت قائل منکرم و با بهشتی بودن شما مخالفم . زبیر گفت :
 آیا فکر می کنی که سعید بر پیامبر صلى الله عليه وآله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود : من تنها فکر
 نمی کنم بلکه بخدا سوگند به این مطلب یقین دارم .

و افزود : بخدا سوگند که برخی از این ده نفر را که نام بردی جایگاهشان به روز
 قیامت در تابوتی قرار گرفته و آن در گوشه ای از چاهی عمیق در پائین ترین درجات
 دوزخ می باشد ، و در سر آن چاه سنگی است که چون بخواهند زبانه آتش دوزخ شعله ور
 گردد آن سنگ را کنار می کشند ، و از شدت حرارت آن چاه آتشیهای جهنم شعله ور
 گردد! من این حدیث را از خود پیامبر صلى الله عليه وآله شنیدم ، و اگر دروغ گویم خداوند مرا به شما
 غالب و مظفر نگرداند و خون مرا به دست شما بریزد ، و اگر راست می گویم خداوند مرا ظفر
 و نصرت داده و هرچه زودتر ارواح شما و اصحاب و یارانتان را به آتش نزدیک کند! .
 زبیر با شنیدن این سخنان با دیده ای گریان به سوی یارانش بازگشت .

۷۱ - نصر بن مزاحم نقل می کند که چون در کارزار جمل جنگ آغاز شده و طلحه کشته شد ،

تَقَدَّمَ عَلَى بَغْلَةٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الشَّهْبَاءِ بَيْنَ الصَّفَيْنِ ، فَدَعَا الزُّبَيْرُ قَدْنِي إِلَيْهِ حَتَّى اخْتَلَفَ
أَعْنَاقُ دَابَّتَيْهِمَا ، فَقَالَ : يَا زُبَيْرُ ، أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ ، أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ
عَلِيًّا وَأَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ؟ قَالَ : اللَّهُمَّ نَعَمْ ، قَالَ : فَلِمَ جِئْتَ؟ قَالَ : جِئْتُ لِأُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ ، فَأَدْبَرَ
الزُّبَيْرُ وَهُوَ يَقُولُ :

تُرِكَ الْأُمُورُ الَّتِي تَحْشَى عَوَاقِبَهَا اللَّهُ أَجْمَلُ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدِّينِ
أَتَى عَلِيٌّ بِأَمْرِ كُنْتُ أَعْرِفُهُ قَدْ كَانَ عُمَرُ أَبِيكَ الْخَيْرَ مُذْ حِينَ
فَقُلْتُ حَسْبُكَ مِنْ عَذْلِ أَبَاحَسَنِ بَغْضُ الَّذِي قُلْتَ هَذَا الْيَوْمَ يَكْفِينِي
فَاخْتَرْتُ عَارًا عَلَى نَارِ مُوَجَّجَةٍ أَنِّي يَقُومُ هَا خَلْقٌ مِنَ الطَّيِّينِ
تَبَثُّتُ طَلْحَةَ وَشَطَطَ النَّفْعِ مُنْجَدِلًا مَاوَى الضُّيُوفِ وَمَاوَى كُلِّ مُسْكِينٍ

امیرالمؤمنین علیؑ به استر شهبای (سفید مخلوط به سیاه) رسول خدا ﷺ سوار شده و در
میان دو صف ایستاده و زبیر را فراخواند. زبیر که سوار اسب بود به سوی آنحضرت آمده
و تا حدی نزدیک شد که گردنهای دو مرکب بهم رسید، امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: ای
زبیر تو را بخدا قسم می‌دهم مگر تو خود نشنیدی که رسول خدا ﷺ فرموده که: تو با
علی جنگ خواهی کرد درحالیکه نسبت به او ظالم و ستمکاری؟ گفت: آری، همینطور
است. فرمود: پس چرا در این معرکه حاضر شدی؟ گفت: برای اصلاح میان مردم،
سپس زبیر از نزد آنحضرت بازگشته و این ابیات را می‌سرود:

ترک کردن اموری که عواقب سوء و نتایج ناهنجاری دارد، از جهت دنیا و آخرت
ممدوح و پسندیده است، در این ساعات علی حدیثی را بیاد من آورد که من از خاطر
برده بودم، امید که خدا عمر پدرت را به خیر دارد، پس گفتم ای ابوالحسن همین کلام در
ملامت و سرزنش کافی است و کمی از آنچه امروز گفتم مرا بسنده باشد، من در امروز
ملامت و عار را بر آتش سخت سوزان ترجیح داده و اختیار می‌کنم، کجا می‌تواند
موجودی که از خاک است در برابر آتش مقاومت کند،

و از فوت طلحه: یگانه یار و یاور خود نهایت تأسف و تأثر را دارم، که در غبار
بزمین افتاده، همانجا که جایگاه میهمان و هر مسکینی است،

قَدْ كُنْتُ أَنْصُرُ أَخْيَانًا وَيَنْصُرُنِي فِي النَّائِبَاتِ وَيَزْمِي مَنْ يُرَامِينِي
 حَتَّى ابْتَلَيْنَا بِأَمْرِ ضَاقَ مَصْدَرُهُ فَأَصْبَحَ الْيَوْمَ مَا يَغْنِيهِ يَغْنِينِي
 قَالَ: وَأَقْبَلَ الزُّبَيْرُ عَلَى عَائِشَةَ، فَقَالَ: يَا أُمَّهُ، وَاللَّهِ مَا لِي فِي هَذَا بَصِيرَةٌ، وَأَنَا مُنْصَرِفٌ.
 فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَفَرَزْتَ مِنْ سُيُوفِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: إِنَّهَا وَاللَّهِ طَوَالُ
 حَدَادٍ، تَحْمِلُهَا فُتَيْهٌ أَنْجَادٌ. ثُمَّ خَرَجَ رَاجِعًا قَرَّ بِوَادِي السَّبَاعِ وَفِيهِ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ قَدْ
 اعْتَزَلَ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَخْبَرَ الْأَحْنَفَ بِإِنْصِرَافِهِ، فَقَالَ: مَا أَصْنَعُ بِهِ إِنْ كَانَ الزُّبَيْرُ قَدْ لَفَّ بَيْنَ
 غَارَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَقَتَلَ أَحَدَهُمَا بِالْآخِرِ، ثُمَّ هُوَ يُرِيدُ اللَّحَاقَ بِأَهْلِهِ. فَسَمِعَهُ ابْنُ جُرْمُوزٍ
 فَخَرَجَ وَرَجُلَانِ مَعَهُ - وَقَدْ كَانَ لِحِقَ بِالزُّبَيْرِ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَمَعَهُ غُلَامُهُ - فَلَمَّا أَشْرَفَ ابْنُ -
 جُرْمُوزٍ وَصَاحِبَاهُ عَلَى الزُّبَيْرِ، حَرَّكَ الرَّجُلَانِ رَوَاحِلَهُمَا، وَخَلَّفَا الزُّبَيْرَ وَحْدَهُ.

و من در زمان حیات او را در سختیها یاری نموده و او نیز مرا یاری می کرد، و هر که از من
 دفاع می کرد در حمایت او بود،
 تا اینکه گرفتار کاری پس دشوار شدیم، که سینه اش تنگ شد، که امروز آنچه او
 را به رنج انداخت موجب زحمت ما شد، و نیز علوم را دری
 زبیر پس از آن نزد عایشه رفته و گفت: ای مادر! بخدا سوگند من در اینکار هیچ
 آگاهی نداشتم و فاقد بصیرت بودم به همین جهت قصد بازگشت از این معرکه را دارم!
 عایشه گفت: ای ابو عبدالله، آیا از شمشیرهای پسر ابی طالب می گریزی؟ زبیر
 گفت: به خدا سوگند که شمشیرهای او بلند و تیز و بی مانند است که در دست جوانان
 دلاور است! سپس از معرکه جنگ خارج شده و راهی مدینه شد تا به وادی السباع رسید
 که در آنجا احنف بن قیس از قبیله بنی تمیم کنار کشیده و در آنجا زندگی می کرد، احنف از
 بازگشت زبیر باخبر شده و گفت: با این مردی که دو لشکر انبوه را بجان هم انداخته
 و خود پس از اینهمه کشتار و خونریزی بسوی وطن و خانه خویش برمیگردد چه کنم؟!
 ابن جرموز با شنیدن این کلام با دو تن از یارانش برخاسته و سمت زبیری رفت که مردی
 کلبی با غلامش به او ملحق شده بودند، چون ابن جرموز نزدیک زبیر شد آندو پس از
 آگاهی از قصد سوء ابن جرموز و یارانش به سرعت از زبیر سبقت گرفته و او را تنها
 گذاشتند.

فَقَالَ لَهَا الزُّبَيْرُ: مَا لَكُمَا؟ هُمُ ثَلَاثَةٌ وَنَحْنُ ثَلَاثَةٌ!

فَلَمَّا أَقْبَلَ ابْنُ جُرْمُوزٍ قَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ: مَا لَكَ؟ إِلَيْكَ عَنِّي، فَقَالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ أُمُورِ النَّاسِ. قَالَ: تَرَكْتَ النَّاسَ عَلَى الرَّكْبِ، يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وَجْهَ بَعْضِهِمْ بِالسَّيْفِ. قَالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنْ أَشْيَاءَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا؛ قَالَ: هَاتِ!

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ خَذْلِكَ عُثْمَانَ، وَعَنْ بَيْعَتِكَ عَلِيًّا وَعَنْ نَقْضِكَ بَيْعَتَهُ، وَعَنْ إِخْرَاجِكَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ، وَعَنْ صَلَاتِكَ خَلْفَ اثْنِكَ، وَعَنْ هَذِهِ الْحَرْبِ الَّتِي جَنَيْتَهَا، وَعَنْ لُحُوقِكَ بِأَهْلِكَ؟

فَقَالَ: أَمَّا خَذْلِي عُثْمَانَ فَأَمْرٌ قَدَّمَ اللَّهُ فِيهِ الْخَطِيئَةَ، وَأَخَّرَ فِيهِ التَّوْبَةَ. وَأَمَّا بَيْعَتِي عَلِيًّا، فَلَمْ أَجِدْ مِنْهَا بُدًّا، إِذْ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ.

زبیر به آندو گفت: شما را چه شده؟! آنان سه نفرند ما نیز سه نفر!

پس چون ابن جرموز به زبیر نزدیک شد بدو گفت: چه می‌خواهی؟ از من دور باش! ابن جرموز گفت: ای ابو عبدالله من نزد شما آمده‌ام تا چند مسأله در امور مردم از تو بپرسم، گفت: مردم به هنگام آمدن من به همدیگر حمله کرده و برای ریختن خونهای خود به یکدیگر شتاب می‌نمودند، ابن جرموز گفت: می‌خواهم مطالبی را از شما بپرسم، گفت: بپرس.

ابن جرموز گفت: می‌خواهم بدانم چرا با عثمان مخالفت کرده و او را تنها گذاشتی؟ و چرا با علی بیعت کردی؟ و چرا بیعت او را شکستی؟ و چرا عایشه را از خانه خود بیرون کشیدی؟ و چرا در پشت سر پدر خود به نماز جماعت ایستاده و به او اقتدا نمودی؟ و برای چه این معركة جنگ را برپا کردی؟ و چرا می‌خواهی پشت به آن معركة نموده و به خانواده خود ملحق گردی؟

زبیر گفت: مخالفت من با عثمان خطائی بود که از من سر زد و سپس توبه کردم، و اما بیعت من با علی بن ابی طالب، چاره‌ای نداشتم چرا که همه انصار و مهاجرین با او بیعت کردند،

وَأَمَّا تَقْضِي بَيْعَتَهُ، فَأَنَا بَايَعْتُهُ بِيَدِي دُونَ قَلْبِي .
وَأَمَّا إِخْرَاجِي أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَرَدْنَا أَمْرًا وَأَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا غَيْرَهُ .
وَأَمَّا صَلَاتِي خَلْفَ ابْنِي فَإِنَّ خَالَتَهُ قَدَّمَتْهُ .

فَتَنَحَّى ابْنُ جُرْمُوزٍ عَنْهُ وَقَالَ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ .

۷۲- وَرَوِيَ أَنَّهُ جِيءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِ الزُّبَيْرِ وَسَيْفِهِ، فَتَنَاولَ سَيْفَهُ وَقَالَ :
طَالَ وَاللَّهِ مَا جَلَى بِهِ الْكُرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَكِنَّ الْحَيْنَ وَمَصَارِعَ السُّوءِ .
۷۳- وَرَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مَرَّ عَلَى طَلْحَةَ مِنْ بَيْنِ الْقَتْلَى قَالَ : أَقْعِدُوهُ، فَأُقْعِدَ، فَقَالَ : إِنَّهُ
كَانَتْ لَكَ سَابِقَةٌ، لَكِنَّ الشَّيْطَانَ دَخَلَ فِي مِنْخَرَيْكَ فَأَوْرَدَكَ النَّارَ .

و اما اینکه چرا بیعت علی بن ابی طالب را شکستم ، چون بیعت من از قلب نبود و تنها با
دست خود او را بیعت کرده بودم ،
و اما خارج نمودن عایشه اُمّ المؤمنین : ما نقشه ای کشیدیم ولی خداوند چیز دیگری
را اراده فرمود ، و اما نماز خواندن من پشت سر پسر من : بخاطر مقدم داشتن او توسط
خاله اش اُمّ المؤمنین بود .
این جرموز پس از شنیدن این سخنان از او دور شده و با خود گفت : خدا مرا بکشد
اگر تو را به قتل نرسانم ! .

۷۲- و روایت است که پس از کشته شدن زبیر ، وقتی سر و شمشیر او را به خدمت
حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردند ، آنحضرت با دیدن شمشیر زبیر آنرا بلند کرده و فرمود : بخدا
سوگند که این شمشیر مدتهای مدید رنج و مصیبت را از رخسار مبارک رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
زدود ، ولی جای تأسف است که سوء قضاء در آخر کار او را به هلاکت و بدبختی
انداخت !! .

۷۳- و نیز نقل است که چون حضرت علی امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر جنازه طلحه
در میان کشتگان عبور کرد فرمود : او را بلند کرده و بنشانید ، پس خطاب به او فرمود :
هرچند که تو دارای سابقه بودی ، ولی متأسفانه شیطان در دماغ تو داخل شده و تو را
روانه آتش ساخت !! .

۷۴- وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ عَلَيْهِ فَقَالَ : هَذَا النَّاسُ بَيْعَتِي ، وَالْمُنْشِيءُ لِلْفِتْنَةِ فِي الْأُمَّةِ وَالْمَجْلَبُ عَلَيَّ ، الدَّاعِي إِلَى قَتْلِي وَقَتْلِ عِزَّتِي ، أَجْلِسُوا طَلْحَةَ ، فَأَجْلِسْ . فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ ، قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا ، فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا؟ ثُمَّ قَالَ : أَضْحِجُوا طَلْحَةَ ، وَسَارَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ مَعَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَتُكَلِّمُ طَلْحَةَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ ، سَمِعَ كَلَامِي كَمَا سَمِعَ أَهْلُ الْقَلْبِ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ!!

وَهَكَذَا فَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَعْبِ بْنِ سُوْرٍ الْقَاضِي لَمَّا مَرَّ بِهِ قَتِيلًا ، وَقَالَ : هَذَا الَّذِي خَرَجَ عَلَيْنَا فِي عُنُقِهِ الْمُصْحَفُ ، يَزْعَمُ أَنَّهُ نَاصِرُ أُمِّهِ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى مَا فِيهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِيهِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ، أَمَا إِنَّهُ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَقْتُلَنِي فَقَتَلَهُ اللَّهُ .

۷۴- سونیز نقل شده است که آنحضرت بر طلحه عبور کرده و فرمود: این همان کسی است که بیعت مرا شکست ، و فتنه و فساد را میان ملت برانگیخت ، و علیه من امت را شورانید ، و مردم را به کشتن من و اهل بیت من خواند! . سپس فرمود تا او را نشانده و گفت : ای طلحه بن عبیدالله من آنچه را که خداوند وعده ام فرموده بود دریافتم ، آیا تو نیز وعده های خدایت را درست و راست یافتی؟! سپس دستور داد تا او را بخوابانند ، و از او دور شد ، یکی از یاران آنحضرت عرض کرد : ای امیرالمؤمنین چگونه با جسد طلحه سخن گفتی؟ فرمود : بخدا سوگند که سخن مرا شنید همانطور که کشتگان کافر اهل بدر چون بچاه ریخته شدند سخن رسول خدا ﷺ را در آئروز شنیدند!! .

و آنحضرت همین عمل را با کعب بن سور قاضی که در میان کشتگان بود تکرار کرده و فرمود : این همان کسی است که قرآن را از گردن خود آویخته بر ما شورش نمود ، و به خیال خود از مادر مؤمنین حمایت و طرفداری نموده و مردم را به قرآن فرا می خواند حال اینکه خود به حقایق آن جاهل و غافل بود ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ^(۱) ، این آدم از خدا مسألت نمود که مرا بکشد و خدا او را کشت! .

۷۵- وَرَوِيَ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ هُوَ الَّذِي قَتَلَ طَلْحَةَ بِسَهْمِ رَمَاهُ بِهِ .
 وَرَوِيَ أَيْضاً أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ يَوْمَ الْجَمَلِ ، كَانَ يَزْمِي بِسَهْمِهِ فِي الْعَسْكَرَيْنِ مَعاً ،
 وَيَقُولُ : مَنْ أَصَبْتُ مِنْهُمَا فَهُوَ فَتَحٌ . لِقَلَّةِ دِينِهِ ، وَتُهْمَتِهِ لِلْجَمْعِ .
 وَقِيلَ : إِنَّ اسْمَ الْجَمَلِ الَّذِي رَكِبَتْهُ يَوْمَ الْجَمَلِ عَائِشَةُ : «عَسْكَرُ» مِنْ وَلَدِ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ
 وَرَوِيَ مِنْهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ كُلُّ عَجَبٍ ، لِأَنَّهُ كَلَّمَا أُبِينَ مِنْهُ قَائِمَةٌ مِنْ قَوَائِمِهِ ، ثَبَّتَ عَلَى الْأُخْرَى حَتَّى
 نَادَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اقْتُلُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ ، وَتَوَلَّى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَعِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ
 - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا - عَقَرَهُ بَعْدَ طَوْلٍ دِمَائِهِ .

۷۶- وَرَوَى الْوَاقِدِيُّ : أَنَّ عِمَارَ بْنَ يَاسِرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - لَمَّا دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَقَالَ
 لَهَا : كَيْفَ رَأَيْتِ بَيْنَكَ عَلَى الْحَقِّ؟ فَقَالَتْ : اسْتَبْصَرْتُ مِنْ أَجْلِ أَنَّكَ غَلَبْتَ؟
 فَقَالَ عِمَارٌ : أَنَا أَشَدُّ اسْتَبْصَاراً مِنْ ذَلِكَ . وَاللَّهِ لَوْ ضَرَبْتُمُونَا حَتَّى تُبَلِّغُونَا سَعِيفَاتِ هَجَرَ
 لَعَلِمْنَا أَنَا عَلَى الْحَقِّ ، وَأَنْتُمْ عَلَى الْبَاطِلِ . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : هَكَذَا يُخَيَّلُ إِلَيْكَ ، اتَّقِ اللَّهَ يَا عِمَارُ ،

۷۵- وروایت است که طلحه در اثر تیراندازی خود مروان بن حکم کشته شد .
 و نیز نقل است که مروان بن حکم به هر دو سپاه تیراندازی کرده و می گفت : به هر
 کدام که بخورد فتح است ، و این ریشه در قلّت دین و تهمت او بر جمیع افراد مسلمین دارد .
 و برخی وجه نام جملی که عائشه بر آن سوار بود را «عسکر» نامند که آن نام فرزند
 ابلیس است ، و در آن کارزار عجائب بسیاری از آن دیده شد ، از جمله اینکه هرگاه یکی
 از پاهای او قطع می شد آن شتر بر پای دیگر می ایستاد تا اینکه حضرت امیر فریاد زد
 که : آن جمل را بکشید که آن خود شیطان است ، و محمد بن ابی بکر و عمار مأمور شده
 و آنرا پس از قطع اعضاء و خونریزی زیاد کشتند .

۷۶- واقدی نقل کرده که : عمار پس از پایان جنگ بر عائشه وارد شده و گفت :
 شمشیر زدن فرزندان خود را در راه حق چگونه دیدی؟ عائشه گفت : آیا به این بصیرت
 پس از پیروزی و غالب شدن رسیدی؟

عمار گفت : بینش و بصیرت من بالاتر از اینها است ، بخدا اگر شما پیروز شده و ما را
 تا نخلستانهای شهر یمن «هجر» عقب می راندید هرآینه از روی یقین خود را بر حق و شما
 را بر باطل می دانستیم! عائشه گفت : این خیالی است که تو می کنی! ای عمار از خدا ترس ،

أَذْهَبَتْ دِينَكَ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ .

۷۷- وَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجَمَلِ ، وَقَدْ رُشِقَ هُودَجُ عَائِشَةَ بِالنَّبْلِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ مَا أَرَانِي إِلَّا مُطْلَقُهَا ، فَأَنْشِدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « يَا عَلِيُّ ، أَمْرُنِي سَائِي بِبَيْدِكَ مِنْ بَعْدِي » لَمَّا قَامَ فَشَهِدَ .

قَالَ : فَقَامَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، فِيهِمْ بَدْرِيَانِ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « يَا عَلِيُّ ، أَمْرُنِي سَائِي بِبَيْدِكَ مِنْ بَعْدِي » .
قَالَ : فَبَكَتْ عَائِشَةُ عِنْدَ ذَلِكَ حَتَّى سَمِعُوا بُكَاءَهَا .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ أَنْبَأَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَبَأٍ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمُدُّكَ يَا عَلِيُّ يَوْمَ الْجَمَلِ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ .

۷۸- وَرَوَى أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - حِينَ أَبَتْ عَائِشَةُ الرُّجُوعَ - :

مگر دین خود را بخاطر خشنودی علی بن ابی طالب از دست داده ای؟!

۷۷- واز حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود : چون در روز جمل هودج عائشه را تیرباران کردند ، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : بخدا سوگند هیچ راهی جز اینکه پس از طلاق او را از منصب ام المؤمنین خلع کنم ندارم ، سپس روی به جماعت نموده و فرمود : هر کدامتان را به خدا قسم می دهم که اگر این سخن پیامبر که فرمود : «ای علی طلاق زنان من (خلع از منصب ام المؤمنین) پس از من بدست تو است» را شنیده است برخاسته و گواهی دهد ،

در این هنگام سیزده مرد که دوتای آنان از اصحاب بدر بودند بر صحت این حدیث شهادت دادند .

پس با دیدن این صحنه عائشه گریه کرد بطوریکه صدای گریه اش را همه شنیدند . و در آنروز حضرت امیر علیه السلام فرمود : روزی رسول خدا ﷺ مرا از ماجرای باخبر نموده و فرمود : خداوند متعال تو را در روز جمل با پنجهزار فرشته نشاندار و مخصوص تأیید و یاری می فرماید .

۷۸- و نقل شده که ابن عباس - در مخالفت عائشه از رجوع به مدینه - به حضرت

دَعَهَا فِي الْبَصْرَةِ وَلَا تُرَحِّلَهَا.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا لَا تَأَلُو شَرًّا، وَلَكِنِّي أُرُدُّهَا إِلَى بَيْتِهَا.

۷۹- وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، أَنَّ عَائِشَةَ لَمَّا وَصَلَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ رَاجِعَةً مِنَ الْبَصْرَةِ لَمْ تَزَلْ تُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَكَتَبَتْ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَأَهْلِ الشَّامِ مَعَ الْأَسْوَدِ بْنِ أَبِي-الْبَخْتَرِيِّ، تُحَرِّضُهُمْ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۸۰- وَرَوَى أَنَّ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِعَائِشَةَ: لَوَدِدْتُ أَنَّكَ قُتِلْتِ يَوْمَ الْجَمَلِ! فَقَالَتْ: وَلَمْ، لَا أَبَا لَكَ؟ قَالَ: كُنْتُ تَمُوتِينَ بِأَجَلِكِ وَتَدْخُلِينَ الْجَنَّةَ، وَنَجَعُكَ أَكْبَرُ الشَّيْخِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

امیر علی علیه السلام عرض کرد: بگذارید که در بصره مانده و اصراری در کوچ کردن او نفرمائید، حضرت فرمود: او در شر و فساد کوتاهی نخواهد کرد و منظور من تنها این است که او را به خانه‌اش بازگردانم.

۷۹- و محمد بن اسحاق روایت کرده است که: وقتی عائشه در بازگشت از بصره به مدینه رسید پیوسته مردم را علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شورانید، و توسط اسود بن ابی‌البختری نامه‌هایی به معاویه و اهل شام نوشته و ایشان را بر خلاف آنحضرت می‌خواند.

۸۰- و روایت شده که عمرو بن عاص به عائشه گفت: آرزو داشتم که تو در جنگ جمل مرده بودی! عائشه گفت: ای بی‌پدر برای چه؟! گفت: خب تو بخاطر هدف خود کشته شده و به بهشت می‌رفتی، و من مرگ تو را بزرگترین رسوائی و سرزنش علیه علی قرار می‌دادم!

﴿اِحْتِجَاجُ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - زَوْجَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَائِشَةَ﴾

﴿فِي الْإِنْكَارِ بِخُرُوجِهَا عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

۸۱- رَوَى الشَّعْبِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَبْدِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، فَأَرْسَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَأَنَا مَعَهُ فَقَالَا لَهُ: إِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا، وَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَنْقُضَ أُمْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَإِنْ رَأَتْ عَائِشَةُ أَنْ تَخْرُجَ مَعَنَا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْتُقِيَ بِهَا فَتَنًا، وَيَشْعُبَ بِهَا صَدْعًا.

قال: فَخَرَجْنَا نَمْشِي حَتَّى انْتَهَيْتُمَا إِلَيْهَا، فَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مَعَهَا فِي سِتْرِهَا وَجَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ فَأَبْلَغَهَا مَا أُرْسَلُ بِهِ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَمِرْتُ بِالْخُرُوجِ، وَمَا تَحْضُرُنِي مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أُمُّ سَلَمَةَ، فَإِنْ خَرَجْتُ، خَرَجْتُ مَعَهَا. فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَبَلَّغَهُمَا ذَلِكَ فَقَالَا: ارْجِعْ إِلَيْهَا فَلْتَأْتِهَا فِيهِ أَثَقُلُ عَلَيْهَا مِنَّا، فَرَجَعَ إِلَيْهَا

«احتجاج امّ سلمه رضي الله عنه همسر گرامی پیامبر ﷺ بر عائشه»

«در مخالفت با خروج او به جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام»

۸۱- شعبی از عبدالرحمن بن مسعود عبدي نقل نموده که گفت: من با عبدالله بن زبیر وطلحه و زبیر در مکه بودیم، که عبدالله بن زبیر و مرا که همراهش بودیم مأمور کردند که نزد عائشه رفته و بگوییم: عثمان مظلومانه کشته شده و ما از عاقبت کار امت محمد ﷺ در هراسیم، پس اگر عائشه بخواهد همراه ما قیام کند، امید که خداوند به برکت حضور امّ المؤمنین تشّت مردم را به اجتماع تبدیل فرموده و اختلاف مسلمین را رفع نماید.

پس من با عبدالله بن زبیر راهی منزل عائشه شدیم، عبدالله بن زبیر به جهت حریمت او با عایشه داخل اطاق مخصوص او شده و من در بیرون نشستم. او نیز همه آنچه باید می گفت ابلاغ نمود. عائشه در پاسخ گفت: سبحان الله! من امر به خروج نشده ام، و از همسران پیامبر تنها امّ سلمه اینجا است، به او بگویید اگر آمد من هم می آیم.

پس عبدالله نزد آندو بازگشته و گفته عائشه را به سمع ایشان رسانید، طلحه و زبیر گفتند: نزد عائشه بازگشته و به او بگو اگر خود شما با او مذاکره نمائید، بهتر و مؤثرتر است.

قَبْلَهَا، فَأَقْبَلَتْ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: مَرْحَباً بِعَائِشَةَ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِي بِزَوَارَةٍ مَا بَدَا لَكَ؟ قَالَتْ: قَدِمَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَخَبَرَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً.
 قَالَ: فَصَرَخَتْ أُمُّ سَلَمَةَ صَرْخَةً أَسْمَعَتْ مَنْ فِي الدَّارِ فَقَالَتْ: يَا عَائِشَةُ، أَنْتِ بِالْأَمْسِ تَشْهَدِينَ عَلَيْهِ بِالْكَفْرِ، وَهُوَ الْيَوْمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ مَظْلُوماً!! مَا تُرِيدِينَ؟ قَالَتْ: تَخْرُجِينَ مَعَنَا، فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلُحَ بِخُرُوجِنَا أَمْرَ أُمِّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

قَالَتْ: يَا عَائِشَةُ أَخْرُجِي، وَقَدْ سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا سَمِعْنَا؟
 نَشَدْتُكَ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ، الَّذِي يَعْلَمُ صِدْقَكَ إِنْ صَدَقْتَ، أَتَذْكُرِينَ يَوْمًا كَانَ نَوْبُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَنَعْتَ حَرِيرَةً فِي بَيْتِي فَأَتَيْتُهُ بِهَا وَهُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:
 وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَتَنَابَحَ كِلَابُ مَاءٍ بِالْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ: «الْحَسَوَابُ»
 امْرَأَةٌ مِنْ نِسَائِي فِي فِتْنَةٍ بَاغِيَةٍ. فَسَقَطَ الْإِنَاءُ مِنْ يَدِي، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَقَالَ: مَا لَكَ

پس عائشه از خانه اش بیرون آمده نزد اُمّ سلمه رسید، با دیدن او اُمّ سلمه گفت: خوش آمدی، سوگند بخدا که تو چنین محبت و لطیفی نسبت به من نداشتی، بگو بدانم که چه شده؟
 گفت: طلحه و زبیر به من خبر رسانده اند که امیرالمؤمنین عثمان مظلومانه کشته شده.
 با شنیدن این مطلب اُمّ سلمه به فریاد آمده و ناله کنان گفت: ای عائشه تو تا دیروز او را کافر می دانستی، و امروز می گویی امیرالمؤمنین مظلومانه کشته شده؟! عائشه گفت:
 آیا با ما خروج می کنی، امید که خدا بواسطه ما کار امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اصلاح فرماید.
 اُمّ سلمه گفت: ای عائشه خارج شوم؟! با اینکه تو نیز آنچه ما از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باب خروج شنیده ایم را شنیده ای!.

تو را قسم به خدایی که از صدق و کذب سخنان تو با خبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز و نوبت تو با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و من در خانه حریره ای ساخته و نزد آنحضرت آوردم و او این مطالب را به تو می فرمود که:

«بخدا دیری نباید که سگهای عراق - نزدیک آبی بنام حوآب - بر یکی از زنان من در حالیکه میان گروهی از ستمکاران است پارس می کنند!» و با شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد و آنحضرت سر خود به سوی من بلند ساخته و فرمود: تو را چه شده

یا اُمّ سَلَمَةَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا يَسْقُطُ الْإِنَاءُ مِنْ يَدِي وَأَنْتَ تَقُولُ مَا تَقُولُ؟ مَا يُؤْمِنُنِي أَنْ أَكُونَ هِيَ أَنَا؟ فَضَحِكْتَ أَنْتَ، قَالَتْ فَتَ إِلَيْكَ فَقَالَ ﷺ: بِمَا تَضْحَكِينَ يَا حَمْرَاءَ السَّاقِينَ؟ إِنْ أَحْسَبُكَ هِيَ.

وَتَشَدُّتُكَ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ، أَتَذْكُرِينَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا وَهُوَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُنَا، فَأَدْخَلْتَ جَمَلِكَ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَفَعَ مِقْرَعَةً كَانَتْ مَعَهُ يَضْرِبُ بِهَا وَجْهَ جَمَلِكَ وَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا يَوْمُهُ مِنْكَ بِوَاحِدٍ، وَلَا بَلِيَّتُهُ مِنْكَ بِوَاحِدَةٍ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ كَذَّابٌ؟

وَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ، أَتَذْكُرِينَ مَرَضَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَأَتَاهُ أَبُوكَ يَعُودُهُ وَمَعَهُ عُمَرُ - وَقَدْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَعَاهَدُ ثَوْبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَعْلَهُ وَخَفَّهُ وَيُصْلِحُ مَا وَهَى مِنْهَا، فَدَخَلَ قَبْلَ ذَلِكَ فَأَخَذَ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهِيَ حَضْرَمِيَّةٌ فَهُوَ يَخْصِفُهَا خَلْفَ الْبَيْتِ - فَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَنَا، فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟

ای اُمّ سلمه؟ عرض کردم: ای رسول خدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ و تو ای عائشه خندیدی، و آنحضرت روی به تو کرده و فرمود: ای عایشه برای چه خندیدی و من گمان دارم که آن زن تو باشی؟!

و باز تو را به خدا قسم می‌دهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسول خدا ﷺ از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم، و آنحضرت در میان من و علی بن ابی طالب در حرکت بوده و با ما سخن می‌فرمود، و تو شتر خود را پیش رانده و در میان آنحضرت و علی بن ابی طالب حائل شدی، و در آنوقت پیامبر تازیانه در دستش را بلند کرده و به شتر تو زده و فرمود: سوگند به خدا که روز سخت و گرفتاری او از جانب تو یکمرتبه نیست، و این را بدان که به علی جز منافق و دروغگو بغض و کینه نمی‌ورزد.

و باز تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا به یاد داری آن روزی را که پیامبر در بستر بیماری بود، پدرت همراه عمر بن خطاب به قصد عیادت آنحضرت اجازه گرفته و وارد شدند، و علی بن ابی طالب در پشت اطاق مشغول وصله کردن لباس و دوختن کفش رسول گرامی ﷺ بود، آندو گفتند: ای رسول خدا، حال و سلامتی شما چطور است؟

فَقَالَ: أَصْبَحْتُ أَحَدُ اللَّهِ. قَالَا: لَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ؟ قَالَ: أَجَلُ لَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ. قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَهَلِ اسْتَخْلَفْتَ أَحَدًا؟ قَالَ: مَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ إِلَّا خَاصِمُ النَّعْلِ. فَخَرَجَا قَرَأَا عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، كُلُّ ذَلِكَ تَعْرِيفَتُهُ يَا عَائِشَةُ وَتَشْهَدِينَ عَلَيْهِ؟

ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا عَائِشَةُ! أَنَا أَخْرَجُ عَلَى عَلِيٍّ رضی اللہ عنہ بَعْدَ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم؟ فَرَجَعَتْ عَائِشَةُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ، أُبَلِّغُهَا أَنِّي لَسْتُ بِخَارِجَةٍ مِنْ بَعْدِ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْ أُمِّ سَلَمَةَ، فَرَجَعَ قَبْلَهُمَا، قَالَ: فَمَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ حَتَّى سَمِعْتَ رُغَاءَ إِسْلَامِهَا تَرْتَحِلُ فَارْتَحَلْتَ مَعَهَا.

۸۲- وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ عَلَى عَائِشَةَ لَمَّا أَرْمَعَتِ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَصْرَةِ، فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم ثُمَّ قَالَتْ:

فرمود: پیوسته سپاسگزار بوده و خدا را حمد و ستایش می‌کنم. گفتند: آیا مرگ برای شما حتمی است؟ فرمود: آری، چاره‌ای برای مرگ بشر نیست. گفتند: آیا کسی را برای بعد از خود خلیفه معین فرمودی؟ فرمود: خلیفه من جز همان که کفش مرا پینه می‌کند در میان شما نیست. پس ابوبکر و عمر از حجره آنحضرت بیرون رفته و در آنحال متوجه علی ابن ابی طالب شدند که در پشت حجره نشسته و سرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟

سپس أم سلمه گفت: ای عائشه، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز هم بر علی خواهم شورید؟! و سخنان آن پیامبر عظیم الشان را فراموش کنم؟

پس عائشه به منزل خود بازگشته و گفت: ای پسر زبیر، به آندو (طلحه و زبیر) بگو من پس از شنیدن سخنان أم سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد، ابن زبیر نیز بازگشته و سخن او را به آندو رساند.

راوی گوید: در همان روز هنوز نیمه شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم، و او با طلحه و زبیر به سوی بصره حرکت کردند.

۸۲- از حضرت أبو عبد الله الصادق رضی اللہ عنہ نقل است که فرمود: هنگام خروج عائشه از مکه أم سلمه بر او وارد شده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت:

یا هَذِهِ، إِنَّكَ سُدَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ أُمَّتِهِ، وَحِجَابُهُ عَلَيْكَ مَضْرُوبٌ وَعَلَى حُرْمَتِهِ، وَقَدْ جَمَعَ الْقُرْآنَ ذَيْلَكَ فَلَا تَنْدَحِيهِ، وَضَمَّ ظَفْرَكَ فَلَا تَنْشُرِيهِ، وَشَدَّ عَقِيرَتَكَ فَلَا تَصْحَرِيهَا، إِنَّ اللَّهَ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَقَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَكَانَكَ لَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَيْكَ فَعَلَ، بَلْ نَهَاكَ عَنِ الْفَرْطَةِ فِي الْبِلَادِ، إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ لَنْ يُثَابَ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالَ وَلَا يَسْرَابَ بِهِنَّ إِنْ انْصَدَعَ، مُحَادَى النِّسَاءِ غَضُّ الْأَطْرَافِ، وَضَمُّ الذُّيُولِ وَالْأَعْطَافِ، وَمَا كُنْتَ قَائِلَةً لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَارِضَكَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْفُلُوتِ، وَأَنْتِ نَاصَةٌ قُعُودًا مِنْ مِثْلٍ إِلَى مِثْلٍ، وَمَنْزِلٌ إِلَى مَنْزِلٍ، وَلَغَيْرِ اللَّهِ مَهْوَاكَ، وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَرْدِينَ، وَقَدْ هَتَكْتَ عَنْكَ سِجَافَةً، وَنَكَثْتَ عَهْدَهُ، وَبِاللَّهِ أَحْلِفُ أَنْ لَوْ سِرْتُ مَسِيرَكَ، ثُمَّ قِيلَ لِي ادْخُلِي الْفِرْدَوْسَ لَا شَتَحَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَلْقَاهُ هَاتِكَةً حِجَاباً

ای عائشه تو واسطه در میان اُمت ورسول خدا هستی، و تو از افراد حرم و خانواده پیغمبری، و قرآن دامن تو را جمع نموده و نشانید که تو دامن خود را فراخ بگیری، و تو را باید که مویها و گیسوان سر خود را پراکنده و منتشر نکنی، و آواز خود را در میان مردان غریبه ظاهر و بلند ننمایی، و باید متوجه باشی که خداوند متعال به حرکات و اعمال ما مطلع می باشد، و هرگاه این عمل پسندیده و به صلاح تو بود: البته رسول اکرم تو را به آن توصیه می فرمود، در صورتیکه آنحضرت از خروج و بیرون رفتن تو نهی فرموده است. و این را بدان که انحراف و سستی پایه های دین هرگز با خروج زنها درست و استوار نگردد، و پراکندگی و اختلال امور اجتماعی با مجاهده زنها اصلاح نپذیرد، و نیکویی زنان در این است که دیدگان خود را فرو بسته، و دامنه های خود را جمع نموده، و پیوسته مراقب جوانب و اطراف خود باشند. ای عائشه چه جوابی برای رسول خدا ﷺ خواهی داشت اگر وی را در میان این راه ملاقات کنی، در حالیکه سوار بر اشتر خود شده و از منزلی به منزل دیگر حرکت کرده، و بیابانهای وسیع و کوههای بلند را بر اساس هوی و هوس و برای غیر خدا در می نوردی؟ ای عائشه، چطور با آنحضرت روبروی خواهی شد در حالتیکه پیران او را شکسته؛ حجاب حرمت او را هتک کرده باشی؟ و بخدا سوگند می خورم که اگر من چنین راهی را رفته بودم، و سپس مرا به بهشت دعوت می کردند، هرگز به جهت خجالت و شرمساری از آنحضرت داخل نشده و پس از هتک حرمت و رفع حجاب

ضَرَبَهُ عَلَيَّ فَأَتَيْتُ اللَّهَ، وَاجْعَلِيهِ حِصْنًا، وَقَاعَةَ السَّيْرِ مَنَزِلًا، حَتَّى تَلْقِيَهُ.
 إِنَّ أَطْوَعَ مَا تَكُونِينَ لِرَبِّكَ مَا قَصَرْتَ عَنْهُ، وَأَنْصَحُ مَا تَكُونِينَ لِلَّهِ مَا لَزِمْتِيهِ، وَأَنْصُرُ مَا
 تَكُونِينَ لِلدِّينِ مَا قَعَدْتَ عَنْهُ، وَبِاللَّهِ أَخْلِفُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 لَنَهَشْتَنِي نَهَشَ الرَّقْشَاءِ الْمِطْرَقَةِ.

فَقَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: مَا أَعَرَفَنِي بِمَوْعِظَتِكَ، وَأَقْبَلَنِي لِنُصْحِكَ، لَيْسَ مَسِيرِي عَلَى مَا
 تَنْظُنُّ، مَا أَنَا بِالْمُفْتَرَةِ، وَلِنِعْمَ الْمُطَّلِعُ تَطَلَّعْتَ فِيهِ، فَرَّقْتَ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مُتَشَاجِرَتَيْنِ، فَإِنْ أَقْعُدْ
 فِي غَيْرِ حَرَجٍ، وَإِنْ أَخْرَجْ فِي مَا لَا غِنَى بِي عَنْهُ مِنَ الزَّيْدِيَادِ فِي الْأَجْرِ.
 قَالَ الصَّادِقُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -: فَلَمَّا كَانَ مِنْ نَدَمِهَا أَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ

آن پیامبر گرامی حاضر نمی شدم که وی را ملاقات نمایم! پس ای عائشه از خدا بترس
 و از پناه خدا بیرون مباش، و از فضای پرده رسول خدا سر بیرون میار،
 ای عایشه، بهترین عبادت برای تو چیزی است که از آن جهت کوتاهی کردی،
 و همان کار که از جانب خدا و رسول موظف به آن بودی همانا بالاترین و خالصترین عمل
 برای تو بود، و همان روش گذشته که داشتی نیکوترین خدمتی بود که از جانب تو برای
 دین اسلام انجام می گرفت، ولی متأسفانه امروز بر خلاف آن عمل می کنی. و بخدا قسم
 می خورم چنانچه حدیثی را که خود از رسول خدا ﷺ شنیدم برای تو نقل کنم مرا چون
 ماری خالدار و تند می گزی!

عائشه گفت: مواظبت را دریافته و ونصایحت را پذیرفتم، ولی راه و مسیر من با
 آنچه تو فکر می کنی مغایر است، و من نه فریب خورده ام و نه راه باطل را می پیایم، و چه
 نکته مناسبی بود که مرا بدان واقف گرداندی، ولی من تنها برای جدایی میان دو گروه
 متخاصم عازم آنجا می باشم، حال اینکه من در این حرکت مجبور نبوده و در صورت ترک
 آن هیچ محذوری برای من نخواهد داشت، و البته در صورت عدم توقف در این قیام
 مأجور خواهم شد.

از حضرت جعفر بن محمد امام صادق - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - نقل است که فرمود:
 وقتی عائشه پس از پایان جنگ جمل از کرده خود نادم و پشیمان گردید اُمّ سلمه این ابیات را

تَقُولُ:

لَوْ كَانَ مُغْتَصِمًا مِنْ زَلَّةِ أَحَدٍ
 كَانَتْ لِعَائِشَةَ الرُّثْبَى عَلَى النَّاسِ
 مِنْ زَوْجَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ فَاضِلَةً
 وَذَكَرَ آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِدْرَاسٍ
 وَحِكْمَةٍ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لَهَا جَسْأُهَا
 فِي الصَّدْرِ يَذْهَبُ عَنْهَا كُلُّ وَشْوَاسٍ
 يَسْتَنْزِعُ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ عُقُولَهُمْ
 حَتَّى يَمُرَّ الَّذِي يَقْضِي عَلَى الرَّأْسِ
 وَيَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ لَسَقَدَ
 تَبَدَّلْتُ لِي إِحْيَاشًا بِإِيْنَاسٍ
 فَقَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: سَتَمَتْنِي يَا أُخْتُ. فَقَالَتْ لَهَا أُمُّ سَلَمَةَ: لَا، وَلَكِنَّ الْفِتْنَةَ إِذَا أَقْبَلَتْ،
 غَضَّتْ عَيْنَ الْبَصِيرِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ، أَبْصَرَهَا الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ

سرود:

اگر کسی از لغزش و خطا محفوظ می ماند، حتماً عایشه در این مقام رتبه اول را می داشت، که او همسر رسول خدا و دانا به آیات قرآن و فاضل و حکیم بود، ولی گاهی عقل انسان مغلوب شده و هوی و هوس بر آدمی مسلط و غالب می شود، و در این صورت آنکه متأخر و عقب افتاده بود مقدم می شود و آنکه جلوتر بود متأخر و عقب می ماند، خداوند از خطاها و لغزشهای عایشه بگذرد که آنس مرا تبدیل به وحشت ساخت.

عایشه در جواب به او گفت: ای خواهر مرا شهادت می کنی؟ أم سلمه گفت: نه، ولی این را باید دانست که چون فتنه ای پیش آمده و برانگیخته شود، دیدگان بینا تیره و تار نماید و چون برطرف شود دیگر دانا و نادان همه و همه آنرا تشخیص می دهند.

«احتجاج امیرالمؤمنین علیؑ بَعْدَ دُخُولِهِ الْبَصْرَةَ بِأَيَّامٍ»
 «عَلَى مَنْ قَالَ مِنْ أَصْحَابِهِ : أَنَّهُ مَا قَسَمَ النَّبِيُّ فِينَا بِالسُّوْيَةِ وَلَا عَدَلَ فِي الرِّعِيَّةِ»
 «وَعَبَّرَ ذَلِكَ مِنَ الْمَسَائِلِ الَّتِي سُئِلَ عَنْهَا فِي خُطْبَةِ خُطْبِهَا عَلِيٌّ»

۸۳ - روى یحیی بن عبدالله بن الحسن ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ : كَانَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ يَخْطُبُ بِالْبَصْرَةِ بَعْدَ دُخُولِهَا بِأَيَّامٍ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَخْبِرْنِي مَنْ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ ، وَمَنْ أَهْلُ الْفُرْقَةِ ؟ وَمَنْ أَهْلُ الْبِدْعَةِ ، وَمَنْ
 أَهْلُ السُّنَّةِ ؟

فَقَالَ : وَيْحَكَ أَمَا إِذَا سَأَلْتَنِي فَافْهَمْ عَنِّي وَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهَا أَحَدًا بَعْدِي :
 أَمَا أَهْلُ الْجَمَاعَةِ فَأَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي وَإِنْ قُلُوا ، وَذَلِكَ الْحَقُّ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَعَنْ أَمْرِ
 رَسُولِهِ .
 وَأَمَا أَهْلُ الْفُرْقَةِ فَهُمْ الْمُخَالِفُونَ لِي وَلِمَنِ اتَّبَعَنِي وَإِنْ كَثُرُوا .

«احتجاج امیرالمؤمنین علیؑ پس از ورود به بصره»

«با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم»

۸۳ - یحیی بن عبدالله بن حسن از پدرش عبدالله بن حسن واو از حضرت امیر
 علیؑ نقل نموده که آنحضرت چند روز پس از ورود به بصره خطبه‌ای ایراد فرمود و در
 اثنای آن مردی برخاسته و گفت : ای امیرالمؤمنین ، بفرمایید که اهل جماعت و اهل افتراق
 کیانند؟ و نیز اهل بدعت و اهل سنت چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود : وای بر تو ، حال که پرسیدی با دقت به جوابش گوش کن که پس
 از من نیاز نباشد که دوباره از کسی بپرسی .

اهل جماعت من و پیروان من هستند هرچند در تعداد اندک باشند ، و این همان حقی
 است که مطابق با امر خدا و پیامبر می باشد .

واهل افتراق ؛ مخالفان با من و پیروانم ؛ می باشند هرچند تعدادشان بسیار باشد .

وَأَمَّا أَهْلُ السُّنَّةِ فَالْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا سَنَّهَ اللَّهُ لَهُمْ وَرَسُولُهُ وَإِنْ قُلُّوا .

وَأَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ : فَالْمُجَادِلُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ ، وَالْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا ، وَقَدْ مَضَى مِنْهُمْ الْفَوْجُ الْأَوَّلُ وَبَقِيَتْ أَفْوَاجٌ ، وَعَلَى اللَّهِ قَضُومُهَا وَاسْتِيسَاظُهَا عَنْ جَدِّ الْأَرْضِ .

فَقَامَ إِلَيْهِ عِمَارٌ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ النَّبِيَّ وَيَزْعَمُونَ أَنَّ مَنْ قَاتَلَنَا فَهُوَ وَمَالُهُ وَوَلَدُهُ فِيَّ لَنَا .

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ ، يُدْعَى عَبَادُ بْنُ قَيْسٍ ، وَكَانَ ذَا عَارِضَةٍ وَلِسَانٍ شَدِيدٍ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَاللَّهِ مَا قَسَمْتُ بِالسُّوِيَّةِ ، وَلَا عَدَلْتُ فِي الرِّعِيَّةِ .

فَقَالَ : وَلِمَ وَيَحْكُ؟!!

قَالَ : لِأَنَّكَ قَسَمْتَ مَا فِي الْعَسْكَرِ وَتَرَكْتَ الْأَمْوَالَ وَالنِّسَاءَ وَالذَّرِيَّةَ .

واهل سنت افرادی هستند که دست تمسک به سنن خدا و پیامبر زده‌اند ، هرچند تعدادشان کم باشد .

واهل بدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر بوده و افرادی خود رأی و هوا پرستند هرچند تعدادشان بسیار باشد ، و از این گروه جمعی در گذشته‌اند ، و تعدادی نیز زنده‌اند ، که نابودی و محو آنان از روی زمین بر عهده خود خداوند است .

در اینجا عمار برخاسته و عرض کرد : ای امیرالمؤمنین ، مردم درباره غنیمت سخنانی می‌گویند ، و فکر می‌کنند کسانی که با ایشان جنگ کردند خود آنان و اموال و اولادشان مال ما می‌شود ، و بعنوان غنیمت قابل تصرف می‌باشند .

در این هنگام مردی بنام عباد بن قیس از قبیله بکر بن واثل که زبان گویا و تند داشت برخاسته و گفت : ای امیرالمؤمنین ، بخدا قسم که تو در تقسیم غنائم میان مردم مراعات عدل و داد و مساوات را نکردی! .

حضرت فرمود : وای بر تو ، برای چه؟

گفت : برای اینکه تو آنچه در محیط لشکرگاه بود قسمت نمودی ولی اموال و زنان و بچه‌های مخالفین را وا گذاشتی .

فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كَانَتْ بِهِ جَرَاخَةٌ فَلْيُدَاوِهَا بِالسَّمَنِ .
 فَقَالَ عَبَّادٌ: جِئْنَا نَطْلُبُ غَنَائِمَنَا فَجَاءَنَا بِالْتَّرَهَاتِ! فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): إِنْ كُنْتَ
 كَاذِبًا فَلَا أَمَّا تَكَ اللَّهُ حَتَّى يُدْرِكَكَ غُلَامٌ ثَقِيفٌ، فَقِيلَ: وَمَنْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ لَا يَدَعُ
 لِلَّهِ حُرْمَةً إِلَّا أَتَتْهَا، فَقِيلَ: أَفَيَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ فَقَالَ: يَقْصِمُهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ يَمُوتُ فَاحِشٍ
 يَحْتَرِقُ مِنْهُ دُبُرُهُ لِكَثْرَةِ مَا يَجْرِي مِنْ بَطْنِهِ .
 يَا أَخَابِئِ، أَنْتَ امْرُؤٌ ضَعِيفُ الرَّأْيِ، أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّا لَا نَأْخُذُ الصَّغِيرَ بِذَنْبِ الْكَبِيرِ،
 وَأَنَّ الْأَمْوَالَ كَانَتْ لَهُمْ قَبْلَ الْفُرْقَةِ، وَتَزَوَّجُوا عَلَى رُشْدَةٍ، وَوَلَدُوا عَلَى فِطْرَةٍ، وَإِنَّا لَكُمْ مَا
 حَوَى عَسْكَرُكُمْ، وَمَا كَانَ فِي دُورِهِمْ فَهُوَ مِيرَاثٌ. فَإِنْ عَدَا أَحَدٌ مِنْهُمْ أَخَذْنَاهُ بِذَنْبِهِ،

حضرت فرمود: ای مردم، هر که جراحتی دارد آنرا با روغن مداوا کند .
 عبّاد گفت: ما مطالبه سهم خود را می‌کنیم و او به ما حرفهای نامربوط می‌زند!! پس
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدو فرمود: اگر گفته‌ات باطل و دروغ باشد خدا تو را مرگ ندهد تا
 غلام ثقیف را درک کنی! پرسیدند: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: مردی که هیچ حرمتی
 برای خدا باقی نمی‌گذارد و همه را هتک می‌کند. پرسیدند: آیا او به مرگ طبیعی می‌میرد
 یا او را می‌کشند؟ فرمود: خداوندی که درهم کوبنده ستمکاران است او را به مرگی
 فاحش نابود می‌کند، و آن به جهت کثرت فضولاتی است که از او خارج می‌شود به
 سوزشی شدید در مقعد مبتلا می‌شود .

سپس امیرالمؤمنین علی - عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - فرمود: ای برادر بکری، تو مرد
 ساده‌ای هستی، مگر نمی‌دانی که من کوچکترها را به جرم بزرگان عقاب و مؤاخذه
 نمی‌کنم؟! آیا این اموال پیش از افتراق و ارتداد ملک آنان نبوده؟ و آیا ازدواج ایشان
 روی جریان صحیح نبوده؟ و مگر فرزندان ایشان بر اساس قوانین اسلام اولادشان
 محسوب نمی‌شدند؟ و این بچه‌ها روی فطرت اسلام متولد نشده‌اند؟ پس چطور ما
 می‌توانیم اموال این بچه‌ها را تصرف کرده و از ایشان بستانیم؟! و شما فقط می‌توانید
 آنچه که در لشکرگاه است را تصرف نمایید، و آنچه در خانه‌های ایشان است میراث
 خود آنان است، بنابراین هرکدام از آنان را که دشمنی کند وی را به همان گناه مؤاخذه‌نماییم،

وَإِنْ كَفَّ عَنَّا لَمْ نَحْمِلْ عَلَيْهِ ذَنْبَ غَيْرِهِ.

یا اُخا بکر، لَقَدْ حَكَمْتُ فِيهِمْ بِحُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَهْلِ مَكَّةَ، فَقَسَمَ مَا حَوَى الْعُسْكَرُ، وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِمَا سِوَى ذَلِكَ، وَإِنَّمَا اتَّبَعْتُ أَثَرَهُ حَذَوِ الثَّغْلِ بِالثَّغْلِ.

یا اُخا بکر، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ دَارَ الْحَرْبِ يَحِلُّ مَا فِيهَا، وَأَنَّ دَارَ الْهِجْرَةِ يُحَرِّمُ مَا فِيهَا إِلَّا بِحَقٍّ، فَهَلَّا مَهَلًا رَجَعْتُكَ اللَّهُ، فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي وَأَكْثَرْتُمُ عَلَيَّ - وَذَلِكَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ فِي هَذَا غَيْرُ وَاحِدٍ - فَأَيُّكُمْ يَأْخُذُ عَائِشَةَ بِسَهْمِهِ؟

فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَصَبْتَ وَأَخْطَأْنَا، وَعَلِمْتَ وَجَهِلْنَا، فَتَحْنُ نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى، وَتَنَادَى النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: أَصَبْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ وَالسَّدَادَ.

فَقَامَ عَبَادُ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ وَاللَّهِ إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُ وَأَطَعْتُمُوهُ لَنْ يَضِلَّ بِكُمْ عَنْ مِنْهَلٍ

وهرکه از تَمَرّد باز ایستد گناه دیگری را بر او بازخواست ننمائیم.

ای برادر بکری، من همچون رسول خدا ﷺ در مورد مکه با ایشان رفتار نمودم، آنحضرت نیز اجناس محیط لشکر را بین مسلمین تقسیم نمود و متعرض غیر از آن نشد، و من تنها قدم به قدم از آنحضرت پیروی نمودم.

ای برادر بکری، مگر نمی دانی که در جنگ با کفار حربی آنچه در شهر است برای مسلمین فاتح حلال است ولی اگر مخالفین از افراد مسلمان باشند آنچه خارج از محیط لشکرگاه است متعلق به ورثه داشته و جز آنها کسی در آن اموال حق ندارند؟! در اینجا آنحضرت خطاب به چند تن دیگر که زبان به اعتراض گشودند فرمود: آرام گرفته و آهسته سخن گوئید خدا شما را رحمت کند! اگر در این سخن تردید داشته و مرا تصدیق نمی کنید و فکر می کنید نظر شما صحیح است بگوئید تا بدانم عائشه در سهم کدامیک از شما قرار خواهد گرفت؟!.

در اینجا همه مجاب شده و از سر خجلت گفتند: ای امیرالمؤمنین شما راست گفتید و ما خطا کردیم، و تو عالمی و ما جاهلیم، و از درگاه خداوند طلب مغفرت می کنیم! و همه فریاد زدند: «حق با شما است ای امیرمؤمنان! خدا تو را به رشاد و سداد برساند!».

در اینجا عبّاد برخاسته و گفت: ای مردم، بخدا اگر از آنحضرت پیروی نموده

نَبِيِّكُمْ ﷺ حَتَّى قَيَسَ شَعْرَةً ، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ وَقَدْ اسْتَوْدَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلْمَ الْمَنَایَا وَالْقَضَايَا وَفَضَلَ الْخِطَابِ عَلَى مِنْهَاجِ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ لَهُ : أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ، فَضْلاً خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَإِكْرَاماً مِنْهُ لِنَبِيِّهِ ﷺ حَيْثُ أَعْطَاهُ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ .

ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : انْظُرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَا تُؤْمَرُونَ فَاْمُضُوا لَهُ ، فَإِنَّ الْعَالِمَ أَعْلَمُ بِمَا يَأْتِي بِهِ مِنَ الْجَاهِلِ الْحَسِيسِ الْأَخْسِ ، فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ أَطَعْتُمُونِي عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ ، وَإِنْ كَانَ فِيهِ مَشَقَّةٌ شَدِيدَةٌ ، وَمَرَارَةٌ عَنِيدَةٌ ، وَالدُّنْيَا حُلُوةٌ الْحَلَاوَةُ لِمَنْ اغْتَرَبَ بِهَا مِنَ الشَّقْوَةِ وَالنَّدَامَةِ عَمَّا قَلِيلٍ .

و اطاعت امر او کنید شما را به قدر سر موی از راه وجاده پیامبران گمراه نخواهد ساخت ، و چرا چنین نباشد که رسول خدا ﷺ علم ایام زندگی و آجال مردم و احکام قضا و داوری و قوه تشخیص و تمیز میان حق و باطل را به او عطا فرموده است . همانند هارون نسبت به موسی علیه السلام ، و اینکه پیامبر بدو فرموده : «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد» ، این فضلی است که خداوند وی را بدان مخصوص داشته و پیامبر وی را بدان گرمی داشته و او را بر دیگران برتری داده است .

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : خدا شما را رحمت کند! شما باید به وظائف خود آشنا باشید ، و یکی از آن وظائف این است که از گفتار فردی که دانا و آگاه و خیرخواه است اطاعت نموده و فرد بی اطلاع را جز اطاعت و تسلیم هیچ وظیفه ای نیست . و اگر حرف مرا گوش کرده و از آن اطاعت کنید مطمئن باشید که من به خواست خداوند شما را طی این راه سختی و ناگواریهای بسیار ببینم . و این را بدانید که این سرای چند روزه از خوشی و شیرینی دور است و لذتهای ظاهری آن آلوده به زحمت و گرفتاری و فشار بوده و آنانکه فریب ظاهر و زینتهای دنیا را می خورند در حقیقت محروم و مغبون شده و در آخر ندامت و پشیمانی سودی به حال ایشان نخواهد داشت .

ثُمَّ إِنِّي أَخْبَرُكُمْ أَنَّ جِيلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَرَهُمْ نَبِيُّهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنَ النَّهْرِ، فَلَجُّوا فِي تَرْكِ أَمْرِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ، فَكَوْنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ أَطَاعُوا نَبِيَّهُمْ وَلَمْ يَعْصُوا رَبَّهُمْ، وَأَمَّا عَائِشَةُ فَأَذْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَلَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ، يَغْفُو عَمَّنْ يَشَاءُ، وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ.

۸۴- وَرَوَى عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَجَاءَ رَجُلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَبَرَ الْقَوْمُ وَكَبَرْنَا، وَهَلَّلَ الْقَوْمُ وَهَلَّلْنَا، وَصَلَّى الْقَوْمُ وَصَلَّيْنَا، فَعَلَى مَا نَقَاتِلُهُمْ؟!

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ.
فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ كُلُّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَعْلَمُهُ، فَعَلَّمْنِيهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ كُلُّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ أَعْلَمُهُ، فَعَلَّمْنِيهِ.

سپس این را بدانید چنانکه گروهی از بنی اسرائیل از نوشیدن آب نهری ممنوع شدند، و جز گروه اندکی همگی برخلاف دستور و نهی آن پیغمبر رفتار نمودند، شما - خدا رحمتان کنادا - از آن گروهی هستید که از اوامر و دستورات پیغمبرشان اطاعت نموده و از تکالیف او سرپیچی نکردند، و اما عائشه در این جریان راه خطا پوئیده و از رأی زنانه پیروی نمود، ولی او همچون گذشته نزد ما همان حرمت نخست (اُمّ المؤمنین) را دارد و رسیدگی امور تنها بدست خداوند است، هر که را خواهد ببخشد و آنرا که بخواهد عذاب می کند.

۸۴- از اصبع بن نباته نقل است که گفت: من در روز جمل نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودم که مردی نزد آنحضرت آمده و گفت: ای امیرمؤمنان این مردم با ما در گفتن تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا اله الا الله) و اقامه نماز همراهند، پس روی چه اصلی با آنان می جنگیم؟ حضرت فرمود: بنا بر آیه ای که در قرآن است،

گفت: ای امیرمؤمنان ما به تمام آیات قرآن احاطه نداریم، آن کدام آیه است؟

فرمود: آیه ای که در سوره بقره است،

گفت: ای امیرمؤمنان، تمام آیات سوره بقره را نمی دانیم منظور شما کدام آیه است؟

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَيَنْهَضُ مِنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۝ ﴾ ، فَنَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا وَهُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : كَفَرَ الْقَوْمُ وَرَبُّ الْكُفَّةِ . ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ - رضوان الله عليه - .
 ۸۵ - وَعَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ فَضَالَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَهُ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْجَمَلِ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، رَأَيْتُ فِي هَذِهِ الْوَاقِعَةِ أَمْرًا هَالِكًا : مِنْ رُوحٍ قَدْ بَانَ ، وَجَنَّةٍ قَدْ زَالَتْ ، وَنَفْسٍ قَدْ فَاتَتْ ، لَا أَعْرِفُ فِيهِمْ مُشْرِكًا بِاللَّهِ تَعَالَى ، قَالَ اللَّهُ بِمَا يُجَلِّلُنِي مِنْ هَذَا ! إِنْ يَكُ شَرًّا فَهَذَا يَتَلَقَّى بِالتَّوْبَةِ ، وَإِنْ يَكُ خَيْرًا أَزِدُّنَا مِنْهُ ، أَخْبِرْنِي عَنْ أَمْرِكَ هَذَا الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ ، أَفِئْتُهُ عَرَضَتْ لَكَ فَأَنْتَ تَنْقُحُ النَّاسَ بِسَيْفِكَ ، أَمْ شَيْءٌ خَصَّكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ؟

فرمود: آیه: «آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم؛ از ایشان فردی بود که خدا با وی سخن گفت، و برخی شان را پایه ها بالا برد؛ و عیسی پسر مریم را حجّت ها و نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) نیرومند گردانیدیم، و اگر خدا می خواست آنان که پس از ایشان بودند بعد از آنکه نشانه های روشن به آنان رسید با یکدیگر پیکار نمی کردند، ولیکن اختلاف کردند، از آنان فردی بود که ایمان داشت و فردی بود که کافر شد؛ و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند ولیکن خدا آنچه خواهد می کند - بقره: ۲۵۳»، پس مراد از اهل ایمان در آیه مائیم و کافران دشمنان و مخالفین ما را تشکیل می دهند. پس آن فرد گفت: به خدای کعبه که این مردم کافر شدند. سپس بر آنان یورش برده تا به شهادت رسید - رضوان الله علیه - .

۸۵ - واز مبارک بن فضاله از مردی که نامش را برده نقل است که گفت: پس از جنگ جمل مردی نزد حضرت امیر علیه السلام آمده و گفت: ای امیر مؤمنان، در این واقعه متوجه امری شدم که از شدت ترس روح از بدنم خارج و جسد من زایل و تباه گشته، و جانم بلب رسیده! که در میان آنان هیچ فرد مشرکی را نمی بینم! تو را بخدا تو را بخدا مرا از این حیرت و سرگردانی درآور؟ اگر این ذهنیت شر است که از آن توبه کنم، و اگر خیر و نیک است آنرا پیروان، به من بفرمائید که این واقعه تنها فتنه و آشوبی بود که شما فتنه گران را با شمشیر خود کشتید، یا آن مأموریتی بوده که رسول خدا شما را بدان مخصوص ساخته است؟

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذْنُ أَخْبِرُكَ ، إِذْنُ أُبَيِّنُكَ ، إِذْنُ أُحَدِّثُكَ ، إِنَّ نَاسًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَسْلَمُوا ، ثُمَّ قَالُوا لِأَبِي بَكْرٍ : اسْتَأْذِنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى نَأْتِيَ قَوْمَنَا فنَأْخُذَ أَمْوَالَنَا ثُمَّ نَرْجِعُ . فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ ، فَقَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُنَرْجِعُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ ؟

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَمَا عَلِمُكَ يَا عُمَرُ أَنْ يَنْطَلِقُوا فَيَأْتُوا بِمِثْلِهِمْ مَعَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ ؟ ثُمَّ إِنَّهُمْ أَتَوْا أَبَا بَكْرٍ فِي الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ لَهُمْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ ، وَعِنْدَهُ عُمَرُ فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ : وَاللَّهِ مَا أَرَاكُمْ تَنْتَهُونَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ فَتَخْتَلِفُونَ عَنْهُ اخْتِلَافَ الْغَنَمِ الشَّرِدِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ : فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا هُوَ؟ قَالَ : لَا .

حضرت امیر علیؑ فرمود: حال که چنین است تو را خبر دهم، حال که چنین است تو را آگاه کنم، حال که چنین است تو را حدیث گویم، بدانکه در روزگار رسول خدا ﷺ گروهی از مشرکان خدمت آنحضرت رسیدند و مسلمان شدند، سپس از ابوبکر خواستند تا از پیامبر بخواهد به ما اجازه دهد تا نزد قوم خود رفته و پس از گرفتن اموال خود نزد شما بازگردیم، ابوبکر نیز درخواست جمع را به سمع آنحضرت رساند و پیامبر نیز اجازه فرمود، در اینجا عمر گفت: ای رسول خدا، نکنند این گروه از اسلام به کفر گرایند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: تو چه می دانی که آنان پس از حضور در میان قوم خود با افراد بیشتری نزد ما بازگشته و آنان نیز مسلمان شوند، سپس ایشان در سال بعد نیز توسط ابوبکر از آنحضرت درخواست مرخصی نمودند و پیامبر نیز با آن موافقت فرمود و عمر باز همان حرفها را تکرار کرد، سپس پیامبر عصبانی شده و فرمود: بخدا سوگند فکر نمی کنم شما دست از این سخنان بی معنی بردارید تا اینکه خداوند فردی از قریش را بر شما گسیل دارد که شما را به خداوند متعال بخواند و شما در اختلاف با او همچون گوسفندی وحشی که از گله جدا شده پراکنده شوید.

ابوبکر گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا آیا آن شخص منم؟ فرمود: نه.

فَقَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ عُمَرُ: فَمَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ وَأَنَا أَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ عِنْدَكُمَا، ابْنُ عَمِّي، وَأَخِي، وَصَاحِبِي، وَمُبْرِي ذِمَّتِي، وَالْمُؤَدِّي عَنِّي دَيْنِي وَعِدَاتِي، وَالْمُبْلَغُ عَنِّي رِسَالَاتِي، وَمُعَلِّمُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِي، وَمُبَيِّنُهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَا يَعْلَمُونَ». فَقَالَ الرَّجُلُ: أَكُنْتُ مِنْكَ بِهَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَقِيَتْ. قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَشَدَّ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا بَعْدَ عَلِيٍّ مَنْ خَالَفَهُ.

۸۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا فَرَّغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَضَعَ قَتَبًا عَلَى قَتَبٍ ثُمَّ صَعِدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ، يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفَكَةِ، يَا أَهْلَ الدَّاءِ الْعُضَالِ، أَتُبَاعُ الْبَهِيمَةِ، يَا جُنْدَ الْمَرْءَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ، مَاؤُكُمْ زُعَاقُ، وَدَيْنُكُمْ نِفَاقُ، وَأَخْلَامُكُمْ دِقَاقُ!

عمر گفت: آنفرد من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا پس آن فرد کیست؟ پیامبر ﷺ نیز اشاره به من - که مشغول دوخت کفش آنحضرت بودم - نموده و فرمود: «او همان خاصف النعل در میان شما، پسر عمویم، و برادرم، و دوستم، بری کننده ذمّام، هو است که دین مرا داد و وعده هایم را عملی می سازد، او مبلغ رسالت من است، و بعد از من معلم مردم است، هو است که پس از من مبین و تاویل کننده آیاتی از قرآن است که هیچکس از آن باخبر نیست». چون آن مرد این سخنان شنید عرض کرد: ای امیرالمؤمنین همین کلام مرا بس است زیرا که هیچ چیزی باقی نگذاشتی.

راوی گوید: بعدها آن مرد از طرفداران سرسخت آنحضرت علیه مخالفین شد.

۸۶- از ابن عباس نقل است که چون حضرت امیر علیه السلام از جنگ جمل فراغت یافت چند جهاز شتر بر هم نهاده به صورت منبری درآوردند و آنحضرت علیه السلام بر بالای آن رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای اهل بصره، ای گروه منحرف و منقلب، ای دردمندان بی درمان، ای پیروان چهارپای، ای لشکر زن، شما به صدای چهار پای جمع شدید و چون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ و ناگوار است و آئین شما نفاق است و افراد حلیم و بردبارتان ضعیف و سستند!

ثُمَّ نَزَلَ يَمْشِي بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ خُطْبَتِهِ ، فَشَيْئًا مَعَهُ فَسَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ :

يَا حَسَنُ ، أَصْبَحَ الْوُضُوءَ . فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أَنْاسًا يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، يُصَلُّونَ الْخُمْسَ ، وَيُسَبِّحُونَ الْوُضُوءَ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ ، فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا ؟
فَقَالَ : وَاللَّهِ لَا صَدَقْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَقَدْ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَاغْتَسَلْتُ وَتَحَنَّنْتُ وَصَبَّيْتُ عَلَى سِلَاحِي وَأَنَا لَا أَشُكُّ فِي أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَى مُنَادٍ : يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ . فَرَجَعْتُ ذَعْرًا وَجَلَسْتُ فِي بَيْتِي ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي لَمْ أَشُكَّ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ ، فَتَحَنَّنْتُ ، وَصَبَّيْتُ عَلَى سِلَاحِي وَخَرَجْتُ أُرِيدُ الْقِتَالَ ،

سپس از منبر به پایین آمده و ما بهمراه آنحضرت راه افتادیم ، و در میان راه به حسن بصری که در حال وضو گرفتن بود رسیده و بدو فرمود : ای حسن در وضوی خود دقت کن و آداب آنرا بجای آور . او گفت : ای امیرالمؤمنین! دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و رسالت داده و نمازهای پنجگانه را اقامه می کردند و با تمام آداب وضو می گرفتند! حضرت در پاسخش فرمود : اگر اینگونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی ؟

حسن بصری گفت : بخدا که راست فرمودی ، و من آنرا تصدیق می کنم ، ماجرا از این قرار بود که در روز اول جنگ بود که از خانه بیرون آمده غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم ، و من هیچ شک و تردیدی نداشتم که تخلف از امّ المؤمنین عایشه کفر است ، ولی وقتی به «خُرَیْبَه» (نام محلی است در بصره) رسیدم آوازی مرا ندا ساخت که : «ای حسن کجا می روی ؟ برگرد ، که قاتل و مقتول هر دو (در این کارزار) جهنمی هستند» ، پس با حالتی ترسان بازگشته و در خانه ام نشستم ، پس چون روز دوم رسید هیچ شک نکردم که تخلف از امّ المؤمنین عایشه کفر است ، پس همچون روز گذشته حنوط به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به کارزار را نمودم ،

حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ ، فَنَادَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي : « يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ - مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى - ؟ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ » .

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقْتَ ، أَفَتَدْرِي مَنْ ذَلِكَ الْمُنَادِي ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ذَاكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ ، وَصَدَقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ مِنْهُمْ فِي النَّارِ ، فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ : الْآنَ عَرَفْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلَكَ .

۸۷- وَعَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ قَالَ : لَمَّا افْتَتَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَفِيهِمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَمَعَهُ الْأَوَاحُ ، فَكَانَ كُلُّهَا لَفْظَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : مَا تَصْنَعُ ؟ فَقَالَ : نَكْتُبُ آثَارَكُمْ لِنُحَدِّثَ بِهَا بَعْدَكُمْ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا ، وَهَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَقُولُ : ﴿ لَا مَسَاسَ ﴾ ، وَلَكِنْ يَقُولُ : لَا قِتَالَ .

تا به «خربیه» رسیدم ندایی از پشت سرم گفت : «ای حسن دوباره کجا می‌روی ، که قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند» .

حضرت امیر علیؑ فرمود : راست گفتی ، آیا هیچ فهمیدی که آن منادی که بود ؟ گفت : نه . فرمود : او برادرت ابلیس بود ، و راست گفت که قاتل و مقتول از آنان هر دو اهل آتشند . حسن بصری گفت : ای امیرالمؤمنین اکنون دریافتم که این قوم در هلاکت و گمراهی هستند .

۸۷- از ابویحیی واسطی نقل است که پس از فتح بصره گروهی نزد حضرت امیر علیؑ شتافته و در میان ایشان حسن بصری دیده می‌شد که اوراقی در دست گرفته و سخنان امیرالمؤمنین علیؑ را ضبط می‌کرد . امیرالمؤمنین به صدای بلند او را خطاب کرد که چه می‌کنی ؟ گفت : فرمایشات شما را می‌نگارم تا پس از شما آنها را حدیث کنم . پس امیرالمؤمنین علیؑ فرمود : بدانید که در میان هر جمعیتی یک نفر سامری می‌باشد ، و این فرد ، سامری این اُمت است ، بدانید که او نمی‌گوید به من نزدیک نشوید (لا مساس) بلکه از جنگ نهی کرده و می‌گوید : «لا قتال»^(۱) .

﴿اِخْتِجَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَوْمِهِ فِي الْحَثِّ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ﴾

﴿لِقِتَالِ مُعَاوِيَةَ وَفِيهَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ بِالطَّاعَةِ لَهُ حَالِ بَيْعَتِهِمْ إِيَّاهُ﴾

۸۸- رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ لِقِتَالِ مُعَاوِيَةَ ، قَالَ - بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - : اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَأَطِيعُوهُ ، وَأَطِيعُوا إِمَامَكُمْ ، فَإِنَّ الرِّعِيَّةَ الصَّالِحَةَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ ، أَلَا وَإِنَّ الرِّعِيَّةَ الْفَاجِرَةَ تَهْلِكُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ ، وَقَدْ أَصْبَحَ مُعَاوِيَةُ غَاصِباً لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ حَقِّي ، نَاكِثاً لِبَيْعَتِي ، طَاطِئاً فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ مَا فَعَلَ النَّاسُ بِالْأُمِّسِ ، فَجِئْتُكُمْ رَاغِبِينَ إِلَيَّ فِي أَمْرِكُمْ ،

«احتجاج آنحضرت با اصحاب خود»

«پیرامون عهد و بیعت ایشان و تحریک مردم برای جنگ با اهل شام»

۸۸- نقل است آنگاه که حضرت امیر علی علیه السلام آماده رفتن به سوی شام برای جنگ با معاویه شد پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول خدا ﷺ فرمود: ای بندگان خدا بترسید از خدا! و پیروی او و پیروی از امام و پیشوای خود کنید زیرا که مردم نیک رفتار و شایسته به وسیله پیشوای عادل نجات یابند ، آگاه باشید که مردم بدکردار به وسیله پیشوای نادرست نابود گردند و معاویه امروز حق مرا که در دست او است به ناحق گرفته و بیعت مرا شکسته و در دین خدای عز و جل سرکشی کرده ، و به حقیقت شما ای مسلمانان می دانید مردم دیروز چه کردند و شما را رغبت و میلی که درباره من داشتید برای کار خود

که فرموده : «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» و «مساس» در قاموس به هر سه حرکت حرف اول گفته است از مصدر مَسَّ ، به معنی پسودن و دو کلمه «لا مساس» یعنی با من تماس ممکن و من هم با تو تماس نمی کنم و نه بیسای و نه بیسایم . و در تفسیر أبو الفتوح در قولی گوید : «موسی بنی اسرائیل را نهی کرد از آنکه با او آمیزش کنند و امر کرد او را از خود برانند و در میان خود راه ندهند و از آبادانی بیرون کنند» .

حَتَّى اسْتَخْرَجْتُمُونِي مِنْ مَنْزِلِي لِتُبَايَعُونِي ، فَأَتَوَيْتُ عَلَيْكُمْ لِأَبْلُوَ مَا عِنْدَكُمْ فَرَادَدْتُمُونِي الْقَوْلَ مِرَاراً وَرَادَدْتُكُمْ ، وَتَدَاكَكْتُمْ عَلَى تَدَاكِكِ الْإِيلِ إِلَيْهِمْ عَلَى حِيَاضِهَا حِرْصاً عَلَى بَيْعَتِي ، حَتَّى خِفْتُ أَنْ يَقْتُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً .

فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ مِنْكُمْ رَوَيْتُ فِي أَمْرِكُمْ وَأَمْرِي ، وَقُلْتُ : إِنْ أَنَا لَمْ أُجِبْهُمْ إِلَى الْقِيَامِ بِأَمْرِهِمْ لَمْ يَصِيبُوا أَحَدًا مِنْهُمْ يَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي وَيَعْدِلُ فِيهِمْ عَدْلِي ، وَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَلِيْنَهُمْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ حَقِّي وَفَضْلِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلُونِي وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَقِّي وَفَضْلِي ، فَسَطَطْتُ لَكُمْ يَدِي فَبَايَعْتُمُونِي - يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، وَفِيكُمْ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ، وَالتَّابِعُونَ - بِإِحْسَانٍ ، فَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ بَيْعَتِي ، وَوَاجِبَ صَفَقَتِي ، عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ ، وَأَشَدُّ مَا أَخَذَ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ لَتَقِرَّنَّ لِي ، وَلَتَسْمَعَنَّ لِأَمْرِي ، وَلَتَطِيعُونِي ، وَتُنَاصِحُونِي ، وَتُقَاتِلُونَ مَعِيَ كُلَّ بَاغٍ عَلَيَّ أَوْ مَارِقٍ إِنْ مَرَقَ ، فَأَنْعَمْتُ لِي بِذَلِكَ جَمِيعاً ، وَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ ،

نزد من آمدید تا اینکه مرا برای بیعت از خانه‌ام بیرون کشیدید ، و من از بیعت با شما خودداری کردم تا آنچه در نزد شماست آزمایش کنم پس سخن را چندین بار از سر گرفتید و من نیز همان را تکرار کردم و شما روی حرصی که بر بیعت من داشتید همچون شترانی که برای نوشیدن آب به سوی حوضچه‌های آب هجوم می‌آورند به جانب من ازدحام کرده و هجوم آوردید و با اصرار هر چه تمامتر تقاضای بیعت با من نمود ، و همدیگر را فشار می‌دادید ، و ازدحام به حدی بود که من ترسیدم برخی از شما برخی را بکشد .

پس چون چنین دیدم در کار خود و شما اندیشه کرده و با خود گفتم : اگر در کار ایشان اقدام نکنم و حرفشان را نپذیرم به کسی که جایگیر من باشد دست نخواهند یافت ، و کسی را که روی علم و عدالت و حقیقت حکومت کند پیدا نخواهید کرد ، و با خود گفتم : پذیرش حکومت و خلافت بر آنان و اینکه حق برتری مرا بشناسند نزد من محبوبتر است از اینکه اینان بر من فرمانروائی کنند و برتری و حق مرا نشناسند ، پس دست خود را باز کردم و شما از گروه مسلمانان با من بیعت کردید در صورتیکه در میان شما مهاجر و انصار و پیروان نیکوکار بودند ، پس من پیمان بیعت خود را و آنچه در آن واجب بود از شما برگرفته و آنچه از عهد و پیمان خداوند و سخت‌ترین پیمان و عهد پیمبران الهی بود از شما گرفتم

وَذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ فَأَجَبْتُمُونِي إِلَى ذَلِكَ ، وَأَشْهَدْتُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ ، وَأَشْهَدْتُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ ، فَقُمْتُ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، فَالْعَجَبُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ يُنَازِعُنِي الْخِلَافَةَ ، وَيَجْحَدُنِي الْإِمَامَةَ ، وَيَزْعَمُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي ، جُرْأَةً مِنْهُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، بِغَيْرِ حَقٍّ لَهُ فِيهَا وَلَا حُجَّةٍ ، وَلَمْ يُبَايِعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَلَا سَلَّمَ لَهُ الْأَنْصَارُ وَالْمُسْلِمُونَ .

یا معشر المهاجرین و الانصار ؛ و جماعه من سمع کلامی ! اما اوجبتُم لی علی انفسکم الطاعة ؟ اما بايعتُمونی علی الرغبة ؟ اما اخذتُ علیکم العهد بالقبول لقولي ؟ اما بیعتی لکم یومئذٍ او کذب من بیعة ابي بکر و عمر ؟ فما بال من خالفني لم ينقض علیها حتی مضیا و نقض

که با من وفاداری کنید و دستور مرا بشنوید و پیروی کنید و در باره من خیراندیشی نموده در همراهی من با هر ستمکار و دشمنی با هر که از دین بیرون رود بجنگید ، و شما همه اینها را پذیرفتید ، پس من پیمان خدا و عهد او و ذمه خداوند و رسولش را در این باره از شما گرفتم و شما آنرا پذیرفتید و خدا را بر شما گواه گرفتم ، و برخی از خودتان را شاهد بعضی دیگر قرار دادم و در تمام مجاری امور طبق کتاب خدا و سنت رسول اکرم قدم برداشتم ، پس با اینهمه جای شگفت است که معاویه بن ابی سفیان به دعوی خلافت برخاسته و در این امر با من منازعه و امامت مرا انکار نموده و می پندارد که از من به خلافت سزاوارتر است ، او در این عمل به ساحت خداوند و رسول او جرأت و جسارت نموده و کوچکترین برهان و دلیلی بر دعوی خود نداشته و در این مقام کمترین حقی ندارد . زیرا نه مهاجرین با او در خلافت بیعت کرده اند و نه انصار و نه مسلمانان در برابرش تسلیم شده و کار را به او واگذار نموده اند .

ای جماعت مهاجرین و انصار و کسانی که سخن من را می شنود ! آیا شما پیروی مرا بر خود واجب نساختید ؟ آیا از روی میل و رغبت با من بیعت نکردید ؟ مگر من بر شما پیمان پذیرش سخن خود را نگرفتم ؟ مگر بیعت من با شما در آنروز محکمتر از بیعت با ابوبکر و عمر نبود ؟ پس چرا آنکه با من مخالفت می کند تا وقتی که آندو فوت نکردند بیعت خود را با آندو نشکست ؛ اکنون بیعت مرا می شکند و پایداری در بیعت خود نمی کند ؟

عَلَيَّ وَلَمْ يَفِ لِي؟! أَمَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ نُصْحِي وَيَلْزُمُكُمْ أَمْرِي؟ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ بَيْعَتِي يَلْزِمُ الشَّاهِدَ مِنْكُمْ وَالْغَائِبَ؟ لَمَّا بَالُ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابِهِ طَاعَتُونَ فِي بَيْعَتِي؟ وَلَمْ يَلْزَمُوا لِي وَأَنَا فِي قَرَابَتِي وَسَابِقَتِي وَأُولَى بِالْأَمْرِ مِنْ تَقَدُّمِي؟ أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي وِلَايَتِي وَمُوَالَاتِي؟

فَاتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ وَتَحَاتُّوا عَلَى جِهَادِ مُعَاوِيَةَ الْقَاسِطِ النَّاكِثِ، وَأَصْحَابِهِ الْقَاسِطِينَ. اسْمَعُوا مَا أَنْتَلُو عَلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ لِيَتَّبِعُوا، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ أَبْلَغُ عِظَةٍ لَكُمْ، فَانْتَفِعُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ، وَازْجِرُوا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ بِغَيْرِكُمْ فَقَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِ هُمْ ابْعَثْ مَلَكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَنْ لَا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجَنَا

مگر بر همه مسلمانان فرض نیست که با نهایت حرارت و صمیمیت مرا یاری و مساعدت نموده و اوامر مرا امتثال و اطاعت کنند؟ آیا اطاعت من بر همه مسلمین از حاضر و غایب واجب نیست، پس برای چه معاویه بن ابی سفیان و أصحاب او به مخالفت و دشمنی من پرداخته و از بیعت سر باز زدند؟ مگر من از لحاظ قرابت با پیامبر، و سبقت در ایمان، و دامادی رسول خدا بر گذشتگان برتری نداشتم؟ مگر شما در روز غدیر خم سخنان پیامبر ﷺ را درباره ولایت و محبت من استماع نکردید؟

پس ای مسلمانان، رعایت تقوای الهی را نموده و به جنگ با معاویه ظالم عهد شکن و یاران ستمکارش بشتابید! همگی به این آیه که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده گوش فرا دهید تا پند گیرید، زیرا آن به خدا سوگند که بهترین موعظه برای شما می باشد، پس از مواعظ الهی پند گرفته و از معصیت دوری کنید، زیرا خداوند شما را بجز خودتان [توسط داستانهای گذشتگان] شما را اندرز داده؛ به پیغمبرش فرموده: «آیا ننگریستی به آن گروه از فرزندان اسرائیل پس از موسی که به پیامبر خود گفتند: برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم؟ گفت: آیا احتمال می دهید که اگر کارزار بر شما نوشته شود کارزار نکنید؟ گفتند: ما را چیست که در راه خدا کارزار نکنیم و حال آنکه از خائنان و فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ و چون کارزار بر آنان نوشته شد جز اندکی

مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ هُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

اینها الناس، این لكم في هذه الآيات عبرة، لتعلموا أن الله جعل الخلافة والإمرة من بعد الأنبياء في أعقابهم، وأنه فضل طالوت طالوت وقدمه على الجماعة باصطفائه إياه وزيادة بسطة في العلم والجسم، فهل تحبون الله اصطفى بني أمية على بني هاشم وزاد معاوية على بسطة في العلم والجسم؟! .

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَالَكُمْ سُخْطُهُ يَعْصِيَانَكُمْ لَهُ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ ﴿٢٤٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٢٤٩﴾ إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ

پشت کردند، و خداوند به ستمکاران داناست ﴿٢٤٨﴾ و پیامبران به آنان گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فزونی و فراخی داده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست - بقره: ۲۴۷ - ۲۴۶﴾

ای مردم، برای شما در این آیات عبرت و پندی است تا دریابید که خداوند خلافت و امارت پس از پیامبران را در بازماندگان آنان نهاده، و اینکه «طالوت» را بر مردمان تفضیل داده و پیش انداخته و فزونی در دانش و پیکر او داده، پس آیا هیچ می یابید که خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیده و معاویه را بر من در دانش و پیکر فزونی داده باشد؟

پس ای بندگان خدا رعایت تقوای الهی را نموده و پیش از آنکه به واسطه معصیت شما سخط خود را متوجه اتان سازد در راه او تلاش و کوشش غنایید، خداوند سبحان فرماید: «کسانی از فرزندان اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند، این از آن رو بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می گذشتند» ﴿٢٤٩﴾ یکدیگر را

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٧٨﴾ ، وَقَالَ سُبْحَانَهُ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ .

اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَتَحَاتُّوا عَلَى الْجِهَادِ مَعَ إِمَامِكُمْ ، فَلَوْ كَانَ لِي مِنْكُمْ عِصَابَةٌ بِعَدَدِ أَهْلِ بَدْرٍ ، إِذَا أَمَرْتُهُمْ أَطَاعُونِي وَإِذَا اسْتَنْهَضْتُهُمْ نَهَضُوا مَعِيَ ، لَا اسْتَغْنَيْتُ بِهِمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ ، وَأَسْرَعْتُ النَّهْوضَ إِلَى حَرْبٍ مُعَاوِيَّةَ وَأَصْحَابِهِ فَإِنَّهُ الْجِهَادُ الْمَفْرُوضُ .

از کار ناروا و زشتی که می کردند باز نمی داشتند : هر آینه بد است آنچه می کردند - مائده : ۷۸ و ۷۹ «جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و سپس شک نکرده اند ، و با ماله و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند ، ایشانند راستگویان - حجرات : ۱۵» ، و نیز فرموده : «ای کسانی که ایمان آورده اید ، آیا شما را بر آن بازرگانی راه نمایم که شما را از عذاب دردناک برهاند؟ * به خدا و پیامبر او ایمان آورید ، و در راه خدا با ماله و جانهای خویش جهاد کنید ، این برای شما بهتر است اگر می دانستید * تا گناهانتان را بپارزد و شما را به بهشتهایی که از زیر آنها جویها روان است و خانه هایی خوش در بهشتهایی پاینده در آرد ؛ این است رستگاری و کامیابی بزرگ - صف : ۱۰ تا ۱۲»

ای بندگان خدا پرهیزکار باشید و همراه پیشوا و امام خود به سوی جهاد بشتابید . و اگر با من جماعتی به عدد اهل بدر بودند که به محض امر اطاعت می شدم و به محض حرکت به همراه من حرکت می نمودند حتماً از شما بی نیاز شده ، و هرچه سریعتر به جنگ و جهاد معاویه می شتافتم . زیرا این جهاد فرض و واجب است .

﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْرِي بِحُزْرَى الْاِحتِجَاجِ مُشْتَبِلًا عَلَى التَّوْبِيخِ لِأَصْحَابِهِ﴾

﴿عَلَى تَثَاوُلِهِمْ عَنْ قِتَالِ مُعَاوِيَةَ وَالتَّنْفِيدِ مُتَضَمِّنًا لِلزُّمِّ وَالْوَعِيدِ﴾

۸۹- اَیُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِجِهَادٍ هَؤُلَاءِ فَلَمْ تَنْفِرُوا ، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تُجِيبُوا ، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا ، شُهُودٌ كَالْغَيْبِ أَثَلُّوْا عَلَيْكُمْ الْحِكْمَةَ فَتَغَرَّضُونَ عَنْهَا ، وَأَعِظُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَنْفِرُونَ عَنْهَا ، كَأَنَّكُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ قَرَّتْ مِنْ قَسُورَةٍ ، وَأَحْثُكُمْ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْجَوْرِ ، فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيْدِي سَبَأًا ، تَرْجِعُونَ إِلَى بَهَالِسِكُمْ تَتَرَبَّعُونَ حَلَقًا ، تَضْرِبُونَ الْأَمْثَالَ وَتُشِيدُونَ الْأَشْعَارَ ، وَتَجَسَّسُونَ الْأَخْبَارَ ، حَتَّى إِذَا تَفَرَّقْتُمْ تَسْأَلُونَ عَنِ الْأَشْعَارِ ، جَهْلَةً مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ ، وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ ، وَتَتَّبَعُوا مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ ، وَنَسِيتُمْ الْحَرْبَ وَالْاِسْتِعْدَادَ لَهَا ، فَأَصْبَحَتْ قُلُوبُكُمْ فَارِغَةً مِنْ ذِكْرِهَا ، شَغَلَتْكُمْ بِهَا الْأَعْيَالُ وَالْأَضْيَالُ ،

«کلامی احتجاج گونه از امیرالمؤمنین علیه السلام در توبیخ اصحاب خود»

«بخطرات کوتاهی در جنگ با معاویه»

۸۹- ای مردم ، من شما را برای جهاد با این قوم می خواندم و شما حرکت نکردید ، و سخنی را به شما گوشزد نمودم و شما پاسخی ندادید ، و شما را نصیحت نمودم و نپذیرفتید ، شما مردمی هستید حاضر ولی چون اشخاص غایب و پنهانید که حکمت بر آنان می خوانم و شما از آن روی می گردانید ، گویا شما خراش هستید رمنده که از شیر زیان گریزان است ، و شما را به جنگ با ستمکاران برانگیزم و هنوز سخنی پایان نپذیرفته است که شما مانند جدا شدن جمعیت ایادی سبا متفرق می شوید ، به انجمنهای خود بازگشته و حلقه وار گرد هم چهار زانو بنشینید ، [و بی توجه به سخنان من] مثلها بزنید و اشعار بخوانید ، و اخبار را جستجو کنید ، و بعد از تفرق و ختم جلسات نیز به جز نقل و سؤال از اشعار ذکر و فکر و بحثی ندارید ، و این جهلی است فاقد علم ، و سرگرمی است عاری از پارسایی ، و درنگی است بدون ترس ، و پاک دلهای خود از جهاد و جنگ با دشمنان دین و حقیقت فارغ نموده و با بهانه های واهی از ادای مسؤولیت خود سر باز می زنید ،

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ ، وَكَيْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ اجْتِمَاعِ قَوْمٍ عَلَى بَاطِلِهِمْ ، وَتَخَاضُلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ .

یا اهل الکوفه ، اَنْتُمْ کَأَمْ بُجَالِدٍ حَمَلَتْ فَاَمْلَصَتْ فَمَاتَ قِيَمُهَا وَطَالَ اَيُّمُهَا وَوَرِثَهَا اَبْعَدُهَا ، وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، اِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ الْاَعْوَرَ الْاَدْبَرَ جَهَنَّمَ الدُّنْيَا لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ ، وَمِنْ بَعْدِهِ النَّهَاسُ الْفَرَّاسُ الْجَمُوعُ الْمَنُوعُ ثُمَّ لَيَسَّوَارِثَنَّكُمْ مِنْ بَنِي اُمَيَّةٍ عِدَّةٌ ، مَا الْاٰخِرُ مِنْهُمْ بِاَرَأَفَ بِكُمْ مِنَ الْاَوَّلِ ، مَا خَلَا رَجُلًا وَاحِدًا .

بَلَاءُ قَضَاءُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا مَحَالَةَ كَائِنْ ، يَقْتُلُونَ أَخْيَارَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَ أَرَادِلَكُمْ ، وَيَسْتَخْرِجُونَ كَنُوزَكُمْ وَذَخَائِرَكُمْ فِي جَوْفِ حِجَالِكُمْ ، نِقْمَةً بِمَا ضَيَّعْتُمْ مِنْ أُمُورِكُمْ ، وَصَلَحَ أَنْفُسِكُمْ وَدِينِكُمْ .

پس جای بسی شگفتی است که دشمنان و مخالفین شما در موضوع باطل خودشان جمع گشته و متحد شده اند ، و با نهایت اصرار و استقامت در راه تاریک و کج خود پیش می روند ، ولی متأسفانه شماها در راه مستقیم و جاده حق و روشن خود منحرف می شوید!!
ای اهل کوفه ، شما همچون اُمّ بجالد آن زنی هستید که حامله بوده و بچه اش سقط گشت و از طرف دیگر شوهرش نیز بمرد ، البته او فاقد هر وارث نزدیکی بود به همین جهت پس از مرگ او اقارب دور او وارث او خواهند بود . این است پایان زندگی اجتماعی شما . قسم به خدایی که دانه را شکافته و جانداران را آفرید ، در آینده شخصی به حکومت رسیده و بر شماها مسلط گردد که اعور (یک چشم) و ادبیر (تیره بخت) است (ظاهراً مراد حجاج بن یوسف باشد) ، او مظهر جهنم بوده و شماها در زمان حکومت او در نهایت زحمت و گرفتاری و عذاب و شدت زندگی می کنید و قهر و شدت و عذاب او همه شماها را فرا گرفته و هیچ کسی را فرو گذار نخواهد بود .

این بلائی است که خداوند متعال درباره این امت مقدّر فرموده است ، اینان نیکان شما را می کشند و فرومایگانان را به بندگی گیرند ، گنجها و اندوخته های شما را از میان خلوتسراهاى شما بدر آرند ، بخاطر آنچه در اصلاح خودتان کوتاهی کرده ، و حقوق و امور خود را ضایع و در اجرای احکام دین مقدّس کوتاهی و مسامحه می نمائید .

یا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَخْبِرْكُمْ بِمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، لِتَكُونُوا مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ وَلِتُنْذَرُوا بِهِ
مَنْ اتَّقَعَ وَاعْتَبَرَ، كَأَنِّي بِكُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيًّا يَكْذِبُ، كَمَا قَالَتْ قُرَيْشٌ لِنَبِيِّهَا وَسَيِّدِهَا نَبِيٍّ-
الرَّحْمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ حَبِيبِ اللَّهِ، فَيَا وَيْلَكُمْ فَعَلَى مَنْ أَكْذَبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ؛ فَإِنَّا أَوَّلُ مَنْ
عَبَدَهُ وَوَحَّدَهُ؟ أَمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَإِنَّا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ وَنَصَرَهُ أَكْلًا وَلَكِنَّهَا
هَبْجَةٌ خُدْعَةٌ كُنْتُمْ عَنْهَا أَغْنِيَاءُ.

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهَا بَعْدَ حِينٍ، وَذَلِكَ إِذَا صَيَّرَكُمْ إِلَيْهَا جَهْلُكُمْ،
وَلَا يَنْفَعُكُمْ عِنْدَهُ عِلْمُكُمْ، فَقُبْحًا لَكُمْ يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالًا، حُلُومَ الْأَطْفَالِ وَعُقُولَ
رَبَّاتِ الْحِجَالِ.

أَمَّا وَاللَّهِ أَتَيْهَا الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْغَايِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ،

ای مردم کوفه من شما را از آینده خبر می دهم، تا از آن بر حذر بوده و از لغزش و سستی
خود دست برداشته و هم دیگران را که گوش هوش و عبرت دارند پند داده و به سوی
حقیقت و صلاح ودقت بخوانید. و گویا می بینم که شما نسبت کذب و دروغ به من می دهید
همانطور که قبیلۀ قریش به پیامبر و آقایش حبیب خدا؛ محمد بن عبدالله ﷺ داد، پس
وای بر شما بادا بر که دروغ می گویم؟ آیا بر خدا؟! در حالیکه من اوّل کسی هستم که او را
پرستش کرده و به یگانگی او را شناختم، یا بر پیامبر دروغ می بندم؟ در حالیکه من
همان بار نخست دعوت او را پذیرفته و سخنانش را تصدیق نموده و تا آخرین مرحله در
ایمان و همراهی و یاری آنحضرت استقامت نمودم. نه بخدا چنین نیست، که در اینگونه سخنان
بوی تزویر و خدعه به مشام می رسد، و شما از هر حيله و خدعه ای بی نیازید.

و قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفرید در آینده به صدق آن اخبار
خواهید رسید، و این زمانی است که نادانی و جهلтан شما را بدانجا کشانده، و دیگر
علمتان سودی نبخشد، رویتان سیاه ای نامردان مردمان! ای کسانی که عقلتان چون عقل
کودکان و زنهای تازه به حجله رفته اید!

آری بخدا ای کسانی که بظاهر حاضر و ناظر ولی در معنی غائب و غافلید، ای
کسانی که در ظاهر برابر و متحد و در باطن رأیهای مختلف و عقیده های پراکنده دارید،

مَا أَعَزَّ اللَّهُ نَصْرَ مَنْ دَعَاكُمْ ، وَلَا اسْتَرَحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ ، وَلَا قَرَّتْ عَيْنُ مَنْ آوَاكُمْ ،
 كَلَامُكُمْ يُوهِنُ الصَّمَّ الصَّلَابَ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ عَدُوَّكُمْ الْمُرْتَابَ .
 يَا وَيْحَكُمْ! أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟ الْمَقْرُورُ وَاللَّهُ مِنْ
 غَرَزَتُمُوهُ ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ! أَصَبَحْتُ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرَتِكُمْ ، وَلَا أَصْدِقُكُمْ
 قَوْلَكُمْ ، فَفَرَّقَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَعَقَّبَنِي بِكُمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي مِنْكُمْ ، وَأَعَقَّبَكُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ
 لَكُمْ مِنِّي .

إِمَامُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ ، وَإِمَامُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ! وَاللَّهُ
 لَوَدِدْتُ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهَمِ ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي
 وَاحِدًا مِنْهُمْ ، وَاللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَعْرِفْكُمْ ، وَلَمْ تَعْرِفُونِي ، فَإِنَّهَا مَعْرِفَةٌ جَرَتْ نَدَمًا .

به خدا که منصور و غالب نگشت آنکسیکه شماها را برای یاری و کمک خود طلبید ،
 و آسایش و راحتی ندید قلب آن شخصی که در راه شما سختی و عذاب کشید ، و روشن
 نشد دیدگان آنکه شماها را در سایه حمایت و نفوذ خود مسکن و مأوی داد ، گفتار
 و حرفتان سنگهای سخت را نرم می کند ، و عمل و کردارهای در سستی و وهن دشمنانتان را
 درباره شما به طمع می اندازد .

ای وای بر شما! از کدام خانه پس از خانه خود دفاع می کنید؟ و همراه کدام پیشوا
 پس از من به جنگ می روید؟ بخدا گویند خورده کسی است که گول شماها را خورده ، و آنکه
 به یاری شما پیروز شود به تیری شکسته و از کار افتاده دست یافته! امروز کار بجایی
 رسیده که دیگر توقع نصرت از شما نداشته ، و به گفتارتان اعتماد ندارم . خدا میان من و شما
 جدایی اندازد ، و بهتر از شما را برای من آورد ، و بدتر از من نصیبتان نماید .

پیشوای شما مطیع پروردگار است و شما معصیت او را می کنید ، و سرکرده اهل شام
 معصیت پروردگار عالمیان را می کند و ایشان از او فرمان می برند ، بخداوند سوگند که
 دوست داشتم معاویه با من شما را جابجا می کرد ؛ همچون صرافانی دینار به درهم ، ده تن از
 شما می گرفت و یکتا از آن مردم را به من می داد ، بخداوند سوگند که دوست داشتم اصلاً
 شما را نمی شناختم و شما نیز مرا نمی شناختید ، زیرا کار این شناسائی به ندامت کشید!

لَقَدْ وَرَيْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ أَمْرِي بِالْخِذْلَانِ وَالْعِصْيَانِ ، حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ عَلِيًّا رَجُلٌ شُجَاعٌ لَكِنَّ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحُرُوبِ ، اللَّهُ دَرُّهُمْ أَهْلُ كَانَ فِيهِمْ أَحَدٌ أَطْوَلَ لَهَا مِرَاسًا مِنِّي ، وَأَشَدَّ لَهَا مُقَاسَاةً؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ ، ثُمَّ هَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيْنِ ، وَلَكِنَّ لَا أَمْرَ لِي لَا يُطَاعُ .

أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ رَبِّي قَدْ أَخْرَجَنِي مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ إِلَى رِضْوَانِهِ ، وَأَنَّ الْمَنِيَّةَ لَتَرُصِدُنِي فَمَا يَمْنَحُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا؟ - وَتَرَكَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ - عَهْدًا عَهْدُهُ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ، وَنَجَا مَنْ اتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى .

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ هُوَ لَا لَيْلًا وَنَهَارًا ، وَسِرًّا وَإِعْلَانًا ، وَقُلْتُ لَكُمْ : اغْزَوْهُمْ فَإِنَّهُ مَا غَزِيَ قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا ، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ وَثَقُلَ عَلَيْكُمْ

شمايي که سينه‌ام را از تآثر و غيظ به تباهي كشيده و كار مرا با ترك همراهي و مخالفتهاي خود مختل نموديد ، و آنرا به جايي رسانديد كه جمعي از قريش درباره‌ام گفتند : علي بن ابي طالب با اينكه دلير و شجاع است ولي به علوم جنگي آشنائي ندارد! خداوند خود جزايشان را بدهد ، مگر نه اينكه سابقه هيجيك از آنان در جنگها و غزوات طولاني تر از من نيست؟ واين زماني بود كه هنوز به بيست سالگي نرسيده آماده كارزار و نبرد شدم و اكنون كه زياده از شصت سال از عمرم مي‌گذرد ، چيزي كه هست كار كسي كه فرمانش نمي‌برند سرانجام ندارد .

بخدا كه آرزو داشتم پروردگارم مرا از ميان شما به رضوان خود ببرد ، و پيوسته منتظرم كه مرگ مرا دريابد ، نميدانم چرا نمي‌رسد آنروز كه شق ترين اين امت محاسن مرا با خون سرم رنگين كند - و دست خود به سر و ريش خود كشيده؟ - زيرا اين قراري است كه پيامبر ﷺ با من گذارده است ، و بي شك نتيجه دروغ و افترا حرمان و نااميدي ، و سرانجام تقوا و تصديق به نيكوكاري نجات است! .

اي اهل كوفه ، من شما را شبانه روز و پنهان و آشكار به جهاد دشمنان خواندم ، و پيوسته به شما گفتم : در جنگ با اينان پيشقدم باشيد ، زيرا هرگروهي كه در داخل خانه‌هاي خود با دشمنان جنگيد به ذلت و خواري افتاد ، ولي شما كار را بدوش ديگري

قَوْلِي ، وَاسْتَعْصَبَ عَلَيْكُمْ أَمْرِي ، وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَائَكُمْ ظَهْرِيًّا ، حَتَّى شَنَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ ، وَظَهَرَتْ فِيكُمْ الْفَوَاحِشُ وَالْمُنْكَرَاتُ ، تُنْسِيكُمْ وَتُضِلُّكُمْ ، كَمَا فَعَلَ بِأَهْلِ الْمَثَلَاتِ مِنْ قَبْلِكُمْ حِينَ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنِ الْجَبَابِرَةِ الْعِنَاةِ الطُّغَاةِ ، وَالْمُسْتَضْعِفِينَ الْغَوَاةِ ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾ ، أَمَا وَاللَّهِ فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ حَلَّ بِكُمْ الَّذِي تُوْعَدُونَ .

عَاثَبْتُكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ بِمَوَاعِظِ الْقُرْآنِ فَلَمْ أَنْتَفِعْ بِكُمْ ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِالذِّكْرِ فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي ، وَعَاثَبْتُكُمْ بِالسُّوْطِ الَّذِي تُقَامُ بِهِ الْحُدُودُ فَلَمْ تَزْعُمُوا ، وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُصْلِحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ ، وَمَا كُنْتُ مُتَحَرِّيًا صَلَاحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي ، وَلَكِنْ سَيَسْلُطُ عَلَيْكُمْ سُلْطَانٌ صَعِيبٌ ، لَا يُوقِّرُ كَبِيرَكُمْ ، وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ ، وَلَا يُكْرِمُ عَالِمَكُمْ ، وَلَا يُقَسِّمُ النِّيَّةَ بِالسُّوِيَّةِ

انداختید و همدیگر را تنها گذاشتید و گفتار من بر شما گران آمد ، و آنرا پشت سر انداختید تا اینکه از هر سوی مورد غارت واقع شده و کارهای زشت در بین شما شایع شد ، و این امر پیوسته شما را به ابتلاء و عقوبت سخت تر خواهد کشانید ، همچون عقوبتی که گریبان گذشتگان را گرفت ، چنانکه خداوند از کردار مستمگران سرکش و یاغی با مستضعفین ناامید آگاهی دهد در این آیه که : ﴿ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾^(۱) ، قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید وقت عملی شدن وعده شما رسید .

ای مردم کوفه من شما را به مواعظ قرآن ملامت و سرزنش کردم ولی از شما سودی نبردم ، و با شلاق خود شما را تأدیب نمودم ولی هیچ توجهی در شما پیدا نشد ، با تازیانه اجرای حدود شما را عقوبت نمودم و شما حساب نبردید ، و در آخر فهمیدم آنچه شما را اصلاح می کند تنها شمشیر است ، و من در راه اصلاح شما خود را به فساد نخواهم انداخت ، ولی بزودی فرمانروایی سختگیر بر شما مسلط گردد که نه به بزرگتان احترام گذارد و نه به کوچکتان رحم نماید ، و نه دانشمندان را گرامی بدارد و نه غنائم را به مساوات میان آنان تقسیم کند ،

يَتَشَكُّمُ ، وَلَيَضْرِبَنَّكُمْ ، وَلَيَذَلِّنَكُمْ ، وَلَيَجْهَزَنَّكُمْ فِي الْمَغَازِي ، وَلَيَقْطَعَنَّ سُبُلَكُمْ ، وَلَيَحْجُبَنَّكُمْ عَلَى بَابِهِ حَتَّى يَأْكُلَ قَوِيُّكُمْ ضَعِيفَكُمْ ثُمَّ لَا يَبْعُدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ ، وَلَقَلَّ مَا أَدْبَرَ شَيْءٌ ، فَأَقْبَلَ ، وَإِنِّي لَا ظَنُّكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا النَّصْحُ لَكُمْ .

یا اهل الکوفه ، منیتُ مِنْکُمْ بِثَلَاثٍ وَاثْنَتَيْنِ : صُمْ ذَوُوَ اشْمَاعِ ، وَبُکُمْ ذَوُوَ السِّنِّ ، وَعُمِّي ذَوُوَ ابْصَارٍ ، لَا إِخْوَانَ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ ، وَلَا إِخْوَانَ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ .

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي ، وَسَمِعْتُهُمْ وَسَمِعُونِي ، اللَّهُمَّ لَا تَرْضَ عَنْهُمْ أَمِيرًا وَلَا تُرْضِهِمْ عَنْ أَمِيرٍ ، وَأَمِثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمِثُّ الْمِلْحُ بِالْمَاءِ ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَحْدُ بُدَأَ مِنْ كَلَامِكُمْ وَمُرَاسَلَتِكُمْ مَا فَعَلْتُ ، وَلَقَدْ عَاتَبْتُكُمْ فِي رُشْدِكُمْ حَتَّى لَقَدْ سَمِئْتُ الْحَيَاةَ ، كُلُّ ذَلِكَ تُرَاجِعُونَ

حکومتی که شما را بزند و خوار و ذلیل کند ، در جنگها مجروحین شما را بکشد و راهها را بر شما مسدود نموده و شما را از ملاقات خود محروم و محجوب کرده و کار اختلاف طبقاتی بدانجا کشد که حقوق مردم ناتوان در زیر ستم افراد قوی و توانا پایمال گردد . البته خداوند متعال ؛ ستمکاران را از رحمت خود دور ساخته ، و کم پیش می آید چیزی که رفته است دوباره بازگردد ، و من گمان دارم که شما در ایام فترت باشید^(۱) و من وظیفه ای جز راهنمایی و اندرز ندارم .

ای مردم کوفه ، من به سه و دو چیز شما گرفتار شده ام : کرانی دارای گوش ، و لاهای دارای زبان ، و کوران چشم دار ، نه برادری شما در حضور صدق و صفا دارد ، نه هنگام گرفتاری می توان به شما اعتماد کرد .

پروردگارا من از ایشان به تنگ آمده و ملول شده ام ، و اینان نیز از من خسته شده اند! پروردگارا هیچ امیری را از این جمعیت خشنود مساز ، و این مردم را نیز از هیچ امیری ممنون و راضی قرار مده ، و دلهای آنانرا همچون نمک در رطوبت آب کن ، و بخدا قسم که اگر چاره ای در قطع رابطه و سخن با شما می یافتم حتماً از شما دوری می کردم ، آنقدر در ملامت و سرزنش شما اصرار نمودم که از زندگی خود سیر شدم ، زیرا پاسخ همه

۱ - زمان فترت فاصله میان دو حجّت را گویند که مردم در اثر رفتن حجّت پیشین به

مرور دست از دین و آئین بکشند و به فساد و پیروی نفس دچار گردند .

بِالْهَزَاءِ مِنَ الْقَوْلِ ، فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ ، وَالْحَادِ إِلَى الْبَاطِلِ الَّذِي لَا يُعِزُّهُ اللَّهُ بِأَهْلِهِ الدِّينَ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَحْسِيرٍ ، كُلَّمَا أَمَرْتُكُمْ بِجِهَادٍ عَدُوَّكُمْ إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ وَسَاءَ لَكُمْ فِي التَّأْخِيرِ دِفَاعٌ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ .

إِنْ قُلْتُ لَكُمْ فِي الْقَيْظِ سِيرُوا ، قُلْتُمْ: الْحَرُّ شَدِيدٌ ، وَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ فِي الْبَرْدِ سِيرُوا ، قُلْتُمْ: الْقُرُّ شَدِيدٌ ، كُلُّ ذَلِكَ فِرَارٌ عَنِ الْحَرْبِ ؛ إِذَا كُنْتُمْ عَنِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ تَعْجِزُونَ ، فَأَنْتُمْ عَنْ حَرَارَةِ السَّيْفِ أَعْجِزُ وَأَعْجِزُ ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، قَدْ أَتَانِي الصَّرِيحُ يُخْبِرُنِي : أَنَّ أَخَا غَامِدٍ قَدْ نَزَلَ الْأَنْبَارَ عَلَى أَهْلِهَا لَيْلاً فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ ، فَأَغَارَ عَلَيْهِمْ كَمَا يُغَارُ عَلَى الرُّومِ وَالْخَزَرِ ، فَقَتَلَ بِهَا عَامِلِي ابْنَ حَسَّانٍ ، وَقَتَلَ مَعَهُ رِجَالاً صَالِحِينَ ، ذَوِي فَضْلٍ وَعِبَادَةٍ وَتَجْدَةٍ ، بَوَّأَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، وَأَنَّهُ أَبَاحَهَا . وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْعُصْبَةَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْءَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى

اینها را با ریشخند بمن می‌دهید ، زیرا می‌خواهید از حقّ گریخته و به باطل روی آرید ، باطلی که خدا با قوّت طرفدارانش هرگز دین را عزّت نبخشد ، و من نیک می‌دانم که شما برای من فقط مایه ضررید ، هر وقت شما را به جنگ دشمنان خواندم حرکتی نکرده و خواستار تأخیر در آن شدید همچون بدهکاری که بدهی خود را به تأخیر اندازد .

اگر در تابستان شما را به جنگ خوانم شدّت گرما را بهانه می‌کنید و اگر در زمستان باشد بخاطر سرما عقب می‌نشینید ، و همه اینها بهانه فرار از جنگ است ، و اگر شما از گرما و سرما عاجز باشید در اینصورت در برابر حرارت شمشیر عاجز تر و عاجز تر خواهید بود ، [ای وای که از این مصیبت باید گریست] فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ !

ای مردم کوفه ، خبر بدی بمن رسیده ، که فردی از قبیله غامد با چهار هزار نفر به مردم شهر انبار شبیخون زده و اموالشان را به غارت برده و غنایندۀ من ابن حسان و گروهی از مردم صالح را به قتل رسانده - خدا این کشتگان را در بهشت برین جای دهد! - و رفتار او با اهل انبار شبیه به رفتار غارتگران روم و خزر است ، و گویا آن مرد خون و مال مردم شهر را مباح ساخته است! .

و به من خبر رسیده که گروهی از آن جماعت شامی حرمت یک زن مسلمان و یک

المُعَاهَدَةِ، فَيَهْتَكُونَ سِتْرَهَا، وَيَأْخُذُونَ الْقِنَاعَ مِنْ رَأْسِهَا وَالْخُرْصَ مِنْ أُذُنِهَا، وَالْأَوْضَاحَ مِنْ يَدَيْهَا وَرِجْلَيْهَا وَعَضُدَيْهَا، وَالْخُلْخَالَ وَالْمِيزَرَ عَنْ سَوْقِهَا، فَمَا تَمْتَنِعُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالنَّدَاءِ: «يَا لِّلْمُسْلِمِينَ!» فَلَا يُغَيِّثُهَا مُغِيثٌ، وَلَا يَنْصُرُهَا نَاصِرٌ، فَلَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا، مَا كَانَ عِنْدِي مَلُومًا، بَلْ كَانَ عِنْدِي بَارَأً مُحْسِنًا.

وَأَعْجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ مِنْ تَطَافُرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَفَشْلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! قَدْ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى وَلَا تَرْمُونَ، وَتَغْزُونَ وَلَا تَغْزُونَ، وَيُعْصِي اللَّهُ وَتَرْضُونَ! فَتَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رِعَايَتُهَا، كُلُّهَا اجْتَمَعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ.

*

زن ذمی را شکسته و به حرمش تعدی کرده و روسری و گوشواره و زیور و زینت و خلخال و زیرلباس از سر و گوش و دست و پای آنان گرفته‌اند، و آن زن مسلمان در برابر این تجاوز چاره‌ای جز گفتن استرجاع (آرزوی مرگ) و به یاری طلبیدن مسلمین نداشته است، ولی متأسفانه کسی به فریادش نرسیده و او را یاری نکرده است، و اگر فرد مؤمنی از این اوضاع بمیرد نزد من سرزنش نشود بلکه نیکوکار و محسن خواهد بود.

چقدر جای شگفتی دارد که دشمن در باطل خود اتفاق دارد و شما در حق خود متفرق و پراکنده‌اید! همانا شما خود را نشانه و هدف تیرهای دشمن ساخته‌اید و به سوی آنان هیچ تیری نمی‌اندازید، دشمنان شما پیوسته در صدد جنگ و حمله و تجاوزند ولی شما ساکت و آرام نشست‌اید، و آشکارا معصیت خدا می‌شود و شما به آن رضا داده‌اید، دستهایتان در زیان و فقر فرو رود! ای مردمیکه همچون شتران بی صاحب از هر طرف که جمع شوید از طرفی دیگر پراکنده و متفرق خواهید شد.

*

«احتجاجه ﷺ على معاوية في جواب كتاب كتب إليه»

«وفي غيرهم من المواضع وهو من أحسن الحجاج وأصوبها»

۹۰- اما بعد، فقد أتاني كتابك تذكر فيه اضطفاء الله تعالى محمداً صلى الله عليه وآله ولدينه، وتأبيده إياه بمن أئده من أصحابه، فلقد خبأ لنا الدهر منك عجباً، إذ طفقت تُخبرنا ببلاد الله عندنا، ونعمته علينا في نبينا صلى الله عليه وآله، فكنت في ذلك كناقل الثمر إلى هجر، أو داعي مسدده إلى النضال وزعمت أن أفضل الناس في الإسلام فلان وفلان، فذكرت أمراً إن تم اعترلك كله، وإن نقص لم يلحقك ثلمه، وما أنت والفاضل والمفضل، والسائس والمسوس، وما للطلقاء وأبناء الطلقاء والتمييز بين المهاجرين الأولين، وترتيب درجاتهم، وتعريف طبقاتهم، هيئات لقد حن قدح ليس منها وطبق يحكم فيها من عليه الحكم لها!

«احتجاج أميرالمؤمنين ﷺ در پاسخ نامه ای به معاویه»

«ودیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است»

۹۰- اما بعد؛ نامه‌ات به دستم رسید، در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد ﷺ را برای دینش برگزید، وبا أصحابش او را تأیید کرد، راستی دنیا چه شگفتیهایی دارد، تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! واز نعمت وجود پیامبر در میان ما به ما خبر دهی! تو در این راه به کسی میانی که خرما به «هجر» می‌برد^(۱) ویا همچون شاگرد تیرانداز که بخواهد به استادش درس تیراندازی دهد، وگمان کرده‌ای که برترین اشخاص در اسلام فلان وفلانند، مطلبی را یادآور شده‌ای که اگر راست باشد ابداً مربوط به تو نیست. واگر دروغ ونادرست باشد زیانی برای تو ندارد، تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام وزیردستانش چکار؟ اسیران آزاد شده کفار جاهلیت و فرزندانشان را با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیئات! خود را در صنفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای؛ کار به جایی رسیده که محکومان حاکم شده‌اند!

۱- این ضرب المثل مانند این مثل فارسی است که «زیره به کرمان می‌برد».

أَلَا تَرَبُّعُ أَهْلِهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْمِكَ! وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدْرُ، فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ وَلَا لَكَ ظَفَرُ الظَّافِرِ.

فَإِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي النَّبِيِّ، رَوَّاعٌ عَنِ الْقَصْدِ، أَلَا تَرَى - غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ لِكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحَدِّثُ - أَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ [وَالْأَنْصَارِ] وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: «سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ» وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ؟ أَوْ لَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا كَمَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ» وَ«ذَوُ الْجَنَاحَيْنِ» وَلَوْلَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جُمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ، فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا،

ای انسان چرا سر جاییت نمی نشینی؟! و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی شوی؟! و چرا به جای خودت که قضا و قدر برای تو تأخیر داشته باز نمی گردی؟! غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند با تو چه ارتباطی دارد؟!

تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی و از راه راست و حد اعتدال منحرفی، مگر نمی بینی - نه این که بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می گویم - جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند، اما هنگامی که شهید ما «حمزه» شربت شهادت نوشید به او گفته شد «سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ» و رسول خدا هنگام غز بر وی [به جای پنج تکبیر] هفتاد تکبیر گفت. و نیز مگر نمی دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد که هر کدام مقام و منزلتی دارند، ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما انجام شد لقب «طیّار» به او دادند و گفته شد: «در آسمان بهشت با دو بال خود پرواز می کند!». و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده که انسان خویشتن را بستاید فضائل فراوانی را بر می شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشنا است و گوشهای شنوندگان از شنیدن آنها تحاشی ندارد. به هر حال دست از این سخنها بردار و گمراهان را از خود دور کن! ما ساخته و پرورش یافته ورهین منت پروردگار خویش هستیم؛ ولی مردم پرورش یافته و تربیت شده مایند،

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا ، وَلَا عَادِي طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ إِنِ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا ، فَتَكَخْنَا وَأَتَكَخْنَا ، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ ، وَلَسْتُمْ هُنَاكَ .

وَأَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ ، وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ ، وَمِنَّا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا عَلَيْكُمْ ، فَأَسْلَمْنَا مَا قَدْ سَمِعَ ، وَجَاهِلِيَّتُكُمْ لَا تُدْفَعُ ، وَكِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴾ ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ، فَتَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقَرَابَةِ وَتَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ .

وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَجُّوا عَلَيْهِمْ ، فَإِنْ

آمیزش واختلاط ما با شما هرگز عزت همیشگی و عطا‌های ما را بر شما از بین نمی‌برد . ما از طایفه شما همسر گرفتیم و به طایفه شما همسر دادیم ، همچون اقوام هم‌طراز ، در حالیکه شما هرگز در این پایه نبودید .

وچگونه ممکن است چنین باشد در حالی که پیغمبر ﷺ از ما است ، و تکذیب کننده (أبوجهل) از شما ، اسد الله (حمزه) از ما است ، واسد الاحلاف (أبوسفیان جمع کننده و قسم دهنده احزاب برای جنگ با پیامبر) از شما ؛ دو سید و آقای جوانان بهشتی (حسن و حسین) از ما هستند و کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از شما ، بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است ، و حمالة الحطب (همسر أبولهب) از شما ، و چیزهای فراوان دیگری از این قبیل ، درباره ما و شما ! دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارهای ما در دوران جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست ؛ کتاب خدا قرآن آنچه را که بر نشمرديم در یک آیه جمع کرده و نشان داده است و آن گفته خداوند است که : «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند - انفال : ۷۵» ، و نیز فرموده است : «شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند ، و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است - اعراف : ۳» ، پس ما از یک طرف به وسیله قرابت از دیگران سزاوارتریم و از طرف دیگر در اثر اطاعت . و آن روز که مهاجرین در «سقیفه» با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت

يَكُنِ الْفُلُجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَلَا نَصَارَ عَلَى دَعْوَاهُمْ.
وَزَعَمْتُ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، وَعَلَى كُلِّهِمْ بَغَيْتٌ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ، فَلَيْسَ
الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ.

وَتِلْكَ شَكَاةُ ظَاهِرٍ عَنْكَ عَارُهَا

وَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْخُشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ، وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ
تَذُمَّ فَدَحْتُ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ! وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا
لَمْ يَكُنْ شَاكَاً فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَاباً بِتَقِينِهِ، وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَلَكِنِّي أَطْلَقْتُ لَكَ
مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذِكْرِهَا.

ثُمَّ ذَكَرْتُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَجْحِكَ مِنْهُ، فَأَيُّنَا كَانَ
أَعْدَى لَهُ وَأَهْدَى إِلَى مُقَاتَلَتِهِ، أَمْ مَنْ بَدَّلَ لَهُ نَصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَاسْتَكَفَّهُ، أَمْ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ

و خویشاوندی با پیغمبر ﷺ بر آنان پیروز شوند؛ اگر این دلیل برتری است پس حق با
ما است نه با شما، و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار به جای خود باقی است.

تو گمان برده‌ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده‌ام و بر همه ایشان طغیان کرده‌ام،
اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم! و به گفته شاعر:

«این نقصی است که گرد ننگ آن بر تو نمی‌نشیند»!

و گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم! عجب! به خدا
سوگند با این سخن خواسته‌ای مذمت کنی و ناخواسته مدح و ثنا گفته‌ای، خواسته‌ای
رسوا کنی ولی رسوا شده‌ای، این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود
مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند و این خلاصه حجت
و دلیل من است حتی در برابر غیر تو؛ من به همین خلاصه و کوتاهی اکتفا کردم که جای
شرحش نیست!

سپس در باره وضع من با عثمان یاد آور شده‌ای و حق توست که از این گفتار پاسخ
داده شوی چرا که از خویشان و بستگانش بودی، حال کدامیک از ما دشمنیش با او
شدیدتر بود و راه را برای کشندگانش مهیاتر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت

فَتَرَاخَى عَنْهُ وَبَثَّ الْمُنُونُ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَى عَلَيْهِ قَدْرُهُ؟ كَلَّا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ الْمَعْوِقِينَ مِنْكُمْ
وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا، وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا، وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ
أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحَدًا، فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ، فَزُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ،
وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ

وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.
وَذَكَرْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا لِأَصْحَابِي عَنْكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِغْبَارٍ!
مَتَى الْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالسُّيُوفِ مُخَوِّفِينَ؟
فَلَبَّثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ

فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ، وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنْ-

واز او خواست که به جایش بنشینند و دست بکشند؟ و یا کسی که [عثمان] از او یاری
خواست و او تأخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سرآمد؟ نه، به خدا
سوگند «خداوند مانعان از نصرت را خوب می شناسد و هم آنان که به برادران خود
می گفتند: به سوی ما آید و به هنگام ناراحتی جز مقدار کمی به کمک نمی شتافتند -
احزاب: ۱۸»، من نمی گویم در مورد بدعتهایی که به وجود آورده بود بر او عیب
نمی گرفتم، می گرفتم واز آن عذرخواهی نمی کنم اگر گناه من هدایت و ارشاد اوست،
بسیارند کسانی که مورد ملامت واقع می شوند و بی گناهند. و به گفته شاعر:

گاهی فرد خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می کند، مورد تهمت قرار می گیرد
و من قصدی «جز اصلاح تا حد توانایی ندارم و موقفت من تنها به لطف خدا است
و توفیق را جز از خداوند نمی خواهم، بر او توکل کردم و به او بازگشتم - هود: ۸۸».
و گفته ای که نزد تو برای من و اصحابم جز شمشیر چیزی نیست؛ راستی مضحک
است بعد از آن گریه کردن! کی به یاد داری و چه وقت بوده که فرزندان «عبدالمطلب» به
دشمن پشت کنند و از شمشیر بترسند؟!

پس کمی صبر کن که حریفت به میدان خواهد آمد!

و بزودی آن کس را که تعقیب می کنی به تعقیب تو برخواید خواست و آنچه را که از
آن فرار می کنی؛ در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران

المُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْتَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ، شَدِيدِ زِحَامُهُمْ، سَاطِعِ قَتَامُهُمْ، مُسْتَرِيدِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ، وَقَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ، وَسُيُوفٌ هَاشِمِيَّةٌ، قَدْ عَرَفَتْ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَخَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ، وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ.

۹۱- وَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً إِلَى مُعَاوِيَةَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْإِلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أُمْسٍ: أَنَا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ، وَالْيَوْمَ: أَنَا اسْتَقَمْنَا وَفَتَنْتُمْ، وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرَهَا وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِزْباً.

وَذَكَرْتَ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ، وَشَرَّدْتُ بِعَائِشَةَ، وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ، وَذَلِكَ أَمْرٌ غِيبَتْ عَنْهُ، فَلَا الْجِنَايَةَ عَلَيْكَ، وَلَا الْعُذْرَ فِيهِ إِلَيْكَ، وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَائِرِي فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَقَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ فَإِنْ كَانَ فِيكَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرَزَكَ

وانصار و تابعان؛ به سرعت به سوی تو خواهیم آمد با کسانی که جمعیتشان به هم فشرده است، به هنگام حرکتشان غبار، آسمان را تیره و تار می کند؛ لباس شهادت در تن دارند، بهترین ملاقات برایشان ملاقات با پروردگارشان است، همراه این لشکر فرزندان بدرند و شمشیرهای هاشمی، که می دانی لبه تیز آنها چگونه بر پیکر برادر، دایی، جد و خاندانت قرار گرفت! «و این از ستمگران دور نیست - هود: ۸۳».

۹۱- و نامه ای دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه:

اما بعد؛ ما و شما همانطوری که یادآوری نموده ای گرد هم جمع و با هم انس داشتیم، ولی در گذشته از هم جدا شدیم، زیرا ما ایمان آوردیم و شما به کفر خود باقی ماندید، امروز هم ما به راه راست می رویم و شما پیرامون فتنه هستید. آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل نبود؛ بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا ﷺ تسلیم شدند و در حزب او درآمدند.

نوشته بودی که من، طلحه و زبیر را کشته و عایشه را تبعید کرده ام و در «کوفه» و «بصره» اقامت گزیده ام! این مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم. و یادآور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و کدام انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابوسفیان روز فتح مکه) اسیر شد؛ پایان یافت.

فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا بَعَثَنِي لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ!، وَإِنْ تَزُرُّنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَجُلُودٍ
وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجِدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، وَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا
عَلِمْتُ؛ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ، وَالْأَوَّلَى أَنْ يُقَالَ لَكَ: إِنَّكَ رَقِيتَ سُلْمًا أَطْلَعَكَ
مَطْلَعُ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالَّتِكَ وَرَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ
مِنْ أَهْلِهِ، وَلَا فِي مَعْدِنِهِ، فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ!! وَقَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَأَخْوَالٍ!
حَمَلْتَهُمُ الشَّقَاوَةَ وَتَمَنَّى الْبَاطِلَ، عَلَى الْجُحُودِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَضَرَعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ
لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا، وَلَمْ يَمْنَعُوا حَرِيًّا، يَوْعِ سَيْوَفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَعْيُ، فَلَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَى،

با این حال اگر در این ملاقات شتاب داری؛ دست نگه دار؛ زیرا اگر من به دیدار تو آیم
سزاوارتر است. چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! و اگر تو با
من دیدار کنی چنان است که شاعر «بنی اسد» گفته:

«به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنان را با سنگریزه ها و میان غبار و تخته
سنگها در هم می کوبد».

و نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جدّ و دایی و برادرت (در میدان بدر)
کوبیدم! و بخدا سوگند من می دانم تو مردی بی خرد و پوشیده دل هستی. و سزاوار است در
باره تو گفته شود: به نردبانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان
تو است نه به سود تو، زیرا به کسی می مانی، که غیر گمشده خود را می جوید
و گوسفندان دیگری را می چراند. و تو جویای مقامی هستی که نه سزاوار آنی و نه در
کانون آن قرار داری، چقدر میان کردار و گفته ات فاصله است؟ و چقدر به عموها
و دانیهای بت پرست خود شباهت داری؟! همانها که شقاوت و تمنای باطل و ادارشان
ساخت که «محمد - صلی الله علیه و آله -» را انکار کنند و همانگونه که می دانی با او
ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطیدند و نتوانستند از خود دفاع کنند و نه از زخم
شمشیرها که میدان نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی سازد، خود را حفظ نمایند.

وَقَدْ أَكْثَرَتْ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِيهَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَجْمَلَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ .

وَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ ، فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ .
۹۲ - وَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فِي كِتَابٍ آخَرَ :

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدِعَةِ ، وَالْخَيْرَةِ الْمُسْتَبْعَةِ ، مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ ، وَاطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ ، الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طَلِبَةٌ ، وَعَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ ، فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَقَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ ، وَالسَّلَامُ .

۹۳ - وَرَوَى أَبُو عُبَيْدَةَ قَالَ : كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِي فَضَائِلَ كَثِيرَةً ، كَانَ أَبِي سَيِّدًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَصِرْتُ مَلِكًا فِي الْإِسْلَامِ ، وَأَنَا صِهْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَالُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَكَاتِبُ الْوَحْيِ .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَبَا فَضَائِلٍ يَبْنِي عَلَى ابْنِ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ؟! أَكْتُبُ إِلَيْهِ يَا غَلَامُ :
مُحَمَّدُ النَّبِيُّ أَخِي وَصِثْوِي وَحِمَزَةُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمِّي

تو درباره قاتلان عثمان زیاد حرف زدی ، بیاختست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن ، سپس درباره آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنان داوری کنم .

اما آنچه را تو می خواهی : مانند فریب دادن طفل است ، که بخواهند وی را از شیر بگیرند! و سلام به افراد در خور آن!

۹۳ - أبو عبیده نقل کرده که معاویه نامه ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت که فضائل من بسیار است : پدر من از بزرگان جاهلیت بود ، و من نیز فرمانروای مسلمانان گشتم ، من با پیامبر خویشی سببی داشتم و به واسطه خواهرم که مادر مؤمنین است من دایی مؤمنین می باشم ، و نیز کاتب قرآن نیز بوده ام .

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از مطالعه نامه فرمود : آیا این پسر هند جگرخوار است که به فضائل خود به من فخر می کند؟! ای غلام این نامه را برای او بنویس :
محمد پیامبر برادر و هم ریشه من و حمزه سید الشهداء عموی من است .

وَجَعَفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي
وَيَسْنُتُ مُحَمَّدٌ سَكْنِي وَعِزِّي مُسَوِّطٌ لَحْمُهَا بِدَمِي وَلَحْمِي
وَيَسْبِطُ أَحْمَدٌ وَلَدَايَ مِنْهَا فَأَيُّكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي
سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً غُلَاماً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَكُنْتُ طِفْلاً مُقَرَّأً بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي
وَأَوْجَبَ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ
أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي لَا تُنْكِرُوهُ لِيَوْمٍ كَرِيمٍ وَلِيَوْمٍ سَلِيمٍ
فَوَيْلٌ لَكُمْ ثُمَّ وََيْلٌ ثُمَّ وََيْلٌ لِمَنْ يَلْقَ الْإِلَهَ غَدَاً بِظُلْمِي

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: أَخْفُوا هَذَا الْكِتَابَ، لَا يَقْرَأُهُ أَهْلُ الشَّامِ فَيَمِيلُوا إِلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ.

۹۴- وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ عِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ خَلْقٍ

و جناب جعفر که شبانه روز با فرشتگان پرواز می کند برادر من است.

ودخت پیامبر خدا فاطمه علیها السلام زوجه و همراز من بود، وچنان با هم صمیمی بودیم که گویی گوشت تن من مخلوط به گوشت و خون او بود.

ودو دختر زاده پیامبر (حسن و حسین) دو فرزند منند، پس کدامیک از شما سهمی چون من دارد؟.

از همه شما در اسلام پیشی گرفتم، در حالیکه پسر بچه ای به بلوغ نرسیده بودم. ودر همان کودکی با پیامبر نماز خواندم، ودر شکم مادرم به پیامبر ایمان آورده بودم. ورسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم ولایت مرا توسط خود بر شما واجب ساخت. من کسی هستم که همه مرا می شناسید چه در روزهای سخت وچه در آرامش. پس وای بر کسی که؛ وای بر کسی که؛ وای بر کسی که فردا خداوند را با ستم به من ملاقات کند!.

معاویه پس از خواندن این اشعار دستور به محنی نمودن آن داده وگفت: مبادا اهل شام آن را بخوانند که در اینصورت متایل به علی بن ابی طالب خواهند شد.

۹۴- از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: وقتی عمار بن یاسر شهید شد

کثیر، وقالوا: قال رسول الله ﷺ: «عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ» فَدَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ هَاجَ النَّاسُ وَاضْطَرُّوا، قَالَ: لِمَذَا؟ قَالَ: قُتِلَ عَمَّارٌ. فَقَالَ: قُتِلَ عَمَّارٌ، هَذَا؟

قَالَ: أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»؟
فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: دَحَضْتَ فِي قَوْلِكَ، أَنَحْنُ قَتَلْنَاهُ؟ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا أَلْقَاهُ بَيْنَ رِمَاحِنَا!

فَاتَّصَلَ ذَلِكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الَّذِي قَتَلَ حَمْرَةَ لَمَّا أَلْقَاهُ بَيْنَ رِمَاحِ الْمُشْرِكِينَ!!

۹۵- وَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ فِي أَثْنَاءِ كِتَابٍ:
فَإِنَّكَ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبْعاً لِدُنْيَا أَمْرِيءٍ ظَاهِرٍ غِيَّةٍ، مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ،

و خبر آن به اهل شام رسید لرزه بر اندام مردم بسیاری افتاده و با یکدیگر گفتند که : رسول خدا ﷺ در باب عمار فرموده : «ای عمار تو را گروه ستمکار می کشند» ، پس عمرو عاص نزد معاویه رفته و اظهار داشت ای امیرمؤمنان در میان مردم فتنه و هیجان و آشوب سختی برپا شده ، معاویه گفت : برای چه ؟ گفت : به جهت قتل عمار ، معاویه گفت : عمار کشته شده ، مگر چه شده ؟

عمرو عاص گفت : مگر نمی دانی که رسول خدا ﷺ قاتل او را گروه ستمکار نامیده است ؟

معاویه گفت : ای عمرو تو هم خطا رفتی ، مگر ما قاتل او هستیم ؟ قاتل او فقط علی ابن ابی طالب است که او را در مسیر تیرهای ما قرار داده .

این خبر به سمع حضرت امیر علیه السلام رسیده و فرمود : اگر اینطور باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله قاتل حمزه خواهد بود زیرا هو حمزه را در مسیر تیرهای مشرکین قرار داد!! .

۹۵- حضرت امیر علیه السلام در ضمن نامه ای به عمرو عاص فرمود :

تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار داده ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده اش دریده ! افراد با شخصیت و بزرگوار را در همنشینی با خود لگه دار می سازد

وَيُسَفِّهُ الْحَكِيمَ بِخُلُطَتِهِ، فَاتَّبَعَتْ أَثَرَهُ، وَطَلَبَتْ فَضْلَهُ، اتَّبَعَ الْكَلْبُ لِلضَّرْغَامِ يَلُودُ إِلَى مَخَالِبِهِ
وَيَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسَتِهِ، فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ، وَلَوْ أَخَذْتَ بِالْحَقِّ
أَدْرَكْتَ مَا طَلَبْتَ، فَإِنْ يُمْكِنُنِي اللَّهُ مِنْكَ وَمِنْ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَخْبَرْتُكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا، فَإِنْ تَعَجَزَا
وَتَبَقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرُّ لَكُمَا، وَالسَّلَامُ.

۹۶- وَقَالَ عَلِيٌّ فِي عَمْرٍو - جَوَاباً عَمَّا قَالَ فِيهِ -:

عَجَباً لَابْنِ الثَّائِبَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دَعَابَةٍ وَأَنِّي أَمْرُؤُ تِلْعَابَةٌ، أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ،
لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ أَثِمًا، أَمَا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ، إِنَّهُ يَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ،
وَيُسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخُلُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ وَيَقْطَعُ الْإِلَّ، فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ
زَاجِرٍ وَأَمْرِ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفَ مَا خَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سُبَّتَهُ.

و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاقت و نادانی می گراید. تو گام به جای قدم او
گذاشتی و بخشش او را خواستار گردیدی، همچون سگی که به دنبال شیری برود؛ به
چنگال او متکی شده و منتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد (تو با
اینکار) دنیا و آخرت را تباه کرده ای! در حالی که اگر به حق می پیوستی آنچه
می خواستی به آن می رسیدی. (چرا که استعداد کافی داری). اگر خدا به من امکان دهد
و دستم به تو و پسر ابوسفیان برسد شما را به جزای اعمالتان خواهم رساند، اما اگر
حوادث به نوعی شد که قدرت بر آن نیافتم و شما باقی ماندید آنچه در پیش داشته و در
سرای آخرت برای شما مهیا گردیده بدتر است. وَالسَّلَام.

۹۶- آنحضرت در پاسخ به مطلبی که عمرو عاص در باره اش گفته بود فرمود:

شگفتا بر پسر آن زن بدنام، که در میان مردم شام نشر می دهد که من اهل مزاح
هستم، مردی شوخ طبع که مردم را سرگرم شوخی می کند، حرفی باطل گفته و سخنی به
گناه انتشار داده است! آگاه باشید که بدترین گفتار؛ دروغ است، او سخن می گوید
و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلف می نماید، اگر از او چیزی درخواست شود بخل
می کند، اما خود سؤال می کند و اصرار می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند
خویشاوندی را قطع می کند، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهییج و تحریص
می نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام
برای رهایی جاننش بهترین نقشه او بالا زدن جامه و آشکار ساختن عورتش می باشد.

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ أُتَيْتُهُ ، وَيَرُضِحَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً .
 ۹۷ - وَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ احْتِجَاجاً عَلَيْهِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، إِلَى الْغَاوِيِّ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَخْرِ ، سَلَامُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ طَاعَةِ اللَّهِ يَمُنُّ هُوَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَأَهْلُ وِلَايَةِ اللَّهِ .

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ بِجَلَالِهِ وَسُلْطَانِهِ خَلَقَ خَلْقًا يَلَا عَبَثٍ مِنْهُ ، وَلَا ضَعْفٍ بِهِ فِي قُوَّةٍ ، وَلَكِنَّهُ خَلَقَهُمْ عَبِيداً ، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ، وَغَوِيٌّ وَرَشِيدٌ ، ثُمَّ اخْتَارَهُمْ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ ، وَاصْطَفَى وَاتَّجَبَ مِنْهُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْطَفَاهُ لِرِسَالَتِهِ ، وَاتَّعَنَّهُ عَلَى وَحْيِهِ فَدَعَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ وَأَنَابَ ، وَأَسْلَمَ وَسَلَّم ، أَخُوهُ وَابْنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَدَّقَهُ بِالْغَيْبِ الْمَكْتُومِ ، وَآثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ ،

آگاه باشید که به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حق باز داشته است ، او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد ، و در برابر از دست دادن دینش بهای اندکی بگیرد .
 ۹۷ - محمد بن ابی بکر نامه ای احتجاج گونه به این قرار به معاویه نگاشت :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : از محمد بن ابی بکر ، به فرد منحرف : معاویه بن صخر ، سلام خدا بر دینداران و اهل ولایت که امتثال او امر الهی را می کنند .

اما بعد ؛ خداوند متعال به جلالت و سلطنت خود موجودات جهان را آفریده و در اینکار هیچ لُهو و عبثی نداشته و عاری از هر نیاز وضعی بود ، بلکه آنرا برای عبادت آفرید ، پس برخی از آنان خوشبخت و برخی بدبختند ، بعضی گمراه و برخی ره یافته اند ، سپس بر اساس علم خود اینان را اختیار نمود و از میانشان محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده و انتخاب کرد ، و او را مأمور به رسالت خود ساخته و امین و وحی قرار داد ، پس آنحضرت نیز با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی پروردگارش خواند ، و اولین کسی که پاسخ مثبت داده و سوی او رفت و اسلام آورده و تسلیم شد ، برادر و سرعمویش علی بن ابی طالب علیه السلام بود که سخنان آنحضرت را پنهانی تصدیق کرده و او را بر تمام خویشان و اقربای خود اختیار نموده

وَوَقَاهُ مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ، وَوَأَسَاهُ بِنَفْسِهِ فِي كُلِّ خَوْفٍ، وَقَدْ رَأَيْتَكَ تُسَاوِيهِ وَأَنْتَ أَنْتَ وَهُوَ هُوَ، الْمُبْرَزُ السَّابِقُ فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَأَنْتَ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ لَمْ تَزَلْ أَنْتَ وَأَبُوكَ تَبْغِيَانِ فِي دِينِ اللَّهِ الْغَوَائِلَ، وَتَجْتَهِدَانِ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ، تَجْمَعَانِ الْجُمُوعَ عَلَى ذَلِكَ، وَتَبْذُلَانِ فِيهِ الْأَمْوَالَ، وَتُحَالِفَانِ عَلَيْهِ الْقَبَائِلَ. عَلَى ذَلِكَ مَاتَ أَبُوكَ، وَعَلَيْهِ خَلَفْتَهُ أَنْتَ.

فَكَيْفَ - لَكَ الْوَيْلُ - تَعْدِلُ عَنْ عَلِيٍّ وَهُوَ وَارِثُ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَصِيِّهِ، وَأَوَّلِ النَّاسِ لَهُ اتِّبَاعاً وَآخِرُهُمْ بِهِ عَهْداً، وَأَنْتَ عَدُوُّهُ وَابْنُ عَدُوِّهِ، فَتَمْتَعُ بِبَاطِلِكَ مَا اسْتَطَعْتَ، وَتُبْذُلُ بِابْنِ الْعَاصِ فِي غَوَائِيكَ فَكَانَ أَجْلُكَ قَدْ انْقَضَى، وَكَيْدُكَ قَدْ وَهَى، ثُمَّ تَسْتَبِينُ لَكَ لِمَنْ تَكُونُ الْعَاقِبَةُ الْعُلْيَا، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۹۸ - فَأَجَابَهُ مُعَاوِيَةُ عَلَى هَذَا الْكِتَابِ:

ونقد جان خود را برای سلامتی و خوشی آنحضرت پیوسته به کف داشت، و هنگام گرفتاری و سختی و اقدامات مخالفین و آزار دشمنان نسبت به رسول خدا در نهایت همت و محبت و صمیمیت می کوشید. و امروز تو را می بینم که می خواهی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام افتخار و برتری جویی! حال اینکه تو تویی و او او است، هو که در تمام قسمتهای خیر بارز و برجسته است و تو لعین پسر لعینی، و تو و پدرت همواره مخالف و دشمن اسلام و پیامبر بوده و از هیچ توطئه ای فروگذار نکرده اید، و لحظه ای برای خاموش ساختن نور خدا از بذل مال و تحریک اشخاص و جمع و تهيئه نیرو و قوا مضایقه نکرده اید، و تا دم مرگ پدرت اینگونه بود و بر اینکار؛ تو جانشین او شده ای.

پس چگونه است که امروز خود را با علی بن ابی طالب برابر می دانی حال اینکه او وارث علم رسول خدا و وصی او است، او نخستین پیرو و وفادارترین فرد به پیامبر است، و تو و پدرت ابوسفیان دشمنان اوئید، پس تا می توانی از این راه ناصواب و باطل خود بهره ببری، و در گمراهی خود از پسر عاص استعانت و کمک بگیری، پس به همین زودیها زندگی تو به پایان رسیده و حیلهاات سپری گشته و آخر می فهمی که حُسن عاقبت و نیکبختی در کجا بوده است، پس درود بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید!

۹۸ - پس معاویه در جواب نامه او نوشت:

مِنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ هَذَا إِلَى الزَّارِي عَلَى أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ طَاعَةِ اللَّهِ .

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ مَا اللَّهُ أَهْلُهُ فِي قُدْرَتِهِ وَسُلْطَانِهِ مَعَ كَلَامِ السُّفْتَةِ وَرَصْفَتِهِ لِأَيِّكَ فِيهِ ، ذَكَرْتَ حَقَّ عَلِيٍّ وَقَدِيمَ سَوَابِقِهِ وَقَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنُصْرَتِهِ وَمُؤَاسَاةِ إِيَّاهُ فِي كُلِّ خَوْفٍ وَهَوًى ، وَتَفْضِيلِكَ عَلَيَّ وَعَيْتِكَ لِي بِفَضْلِ غَيْرِكَ لَا بِفَضْلِكَ ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ ذَلِكَ عَنْكَ وَجَعَلَهُ لِغَيْرِكَ .

قَدْ كُنَّا وَأَبُوكَ مَعَنَا فِي زَمَنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ﷺ) نَرَى حَقَّ عَلِيٍّ لَا زِمًا لَنَا ، وَسَبْقَهُ مُبَرِّزًا عَلَيْنَا ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ مَا عِنْدَهُ وَأَتَمَّ لَهُ مَا وَعَدَهُ ، قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُوكَ وَفَارُوقُهُ أَوَّلَ مَنْ ابْتَرَزَهُ حَقَّةً وَخَالَفَهُ عَلَى ذَلِكَ ، وَاتَّفَقَا ثُمَّ دَعَوَاهُ إِلَى أَنْفُسِهِمَا ، فَأَبْطَأَ عَلَيْهَا ، فَهَمَّ بِهِ الْهَمُومَ ، وَأَرَادَا بِهِ الْعَظِيمَ ، فَبَايَعَ وَسَلَّمَ لِأَمْرِهِمَا ، لَا يُشْرِكَا فِيهِمَا ، وَلَا يُطْلِعَا فِيهِمَا عَلَى سِرِّهِمَا ، حَتَّى قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِهِمَا مَا قَضَى .

از معاویه پسر ابوسفیان بر کسی که بر پدر خود عیب جویی می کند، درود بر کسی که از اهل طاعت پروردگار متعال است .
اما بعد ؛ نامه ات به دستم رسید ، در آن یادآور قدرت و سلطنت پروردگار شده ، و جملاتی از پیش خود بهم بافته ، سپس از علی بن ابی طالب و از حق سبقت و قرابت و فداکاری و مجاهدات او نوشته بودی ، خدایا حمد می کنم که تو را از این فضائل محروم ساخته ، و تو به خیرات دیگران افتخار می کنی !

من و پدرت ابوبکر در زمان حیات رسول خدا ﷺ بر فضل و حق سبقت و اولویت علی بن ابی طالب واقف بودیم ، و چون پیامبر وفات یافت اول کسی که با او مخالفت نمود همانا پدرت و فاروق (عمر) بودند که با هم اتفاق نموده و بر خلاف او قیام و اقدام نمودند ، و او را مجبور به اطاعت و بیعت خودشان نمودند . پس علی بن ابی طالب نیز از سر اجبار بیعت نموده و حق خود را تسلیم آندو ساخت ، و آندو علی را در امور خود شرکت نداده و او را بر اسرار خود واقف نمی ساختند ، تا اینکه هر دوی آنان از این دنیا رحلت کردند .

ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُمَا ثَالِثُهُمَا يَهْدِي بِهُدَاهُمَا ، وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِمَا ، فَعَبَّئَهُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ حَتَّى طَمَعَ فِيهِ الْأَقَاصِي مِنْ أَهْلِ الْمَعَاصِي حَتَّى بَلَغَتْهُ مِنْهُ مُنَاكُمَا ، أَبُوكَ مَهْدُ مِهَادِهِ فَإِنْ يَكُ مَا نَحْنُ فِيهِ صَوَابًا فَأَبُوكَ أَوْلُهُ ، وَإِنْ يَكُ جَوْرًا فَأَبُوكَ سَنَّهُ ، وَنَحْنُ شُرَكَاءُؤُهُ وَبِهِدَاهُ اقْتَدَيْنَا ، وَلَوْلَا مَا سَبَقَنَا إِلَيْهِ أَبُوكَ ، مَا خَالَفْنَا عَلَيْهِ وَلَسَلَّمْنَا لَهُ ، وَلَكِنَّا رَأَيْنَا أَبَاكَ فَعَلَّ ذَلِكَ فَأَخَذْنَا بِمِثَالِهِ ، فَعِيبَ أَبَاكَ أَوْ دَعَاهُ ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ تَابَ وَأَنَابَ .

**

*

باز سوم آنان به همان طریق قیام نموده و متصدی امور گردید ، در اینجا تو و یارانت به دشمنی او پرداخته و به اعمال و حرکات او عیب جوئی نموده ، و از هر سو اطراف او را احاطه کرده و اشخاص مختلف و گناهکار از هر سوی به طمع آنچه در دست او بود وی را محاصره نموده ، و دست آخر آنچه که می خواستید کردید ، و به آرزوی خود رسیدید . پس اگر عمل من در این مورد صحیح است از پدر تو پیروی کرده ام و اگر ناصواب است باز من تابع هستم ، و پدرت نخستین کسی است که این سنت و بدعت را گذاشته ، و این راه ناصواب را بر روی دیگران گشوده است ، و ما از او تبعیت می کنیم ، و اگر پدرت چنین قدمی را بر نمی داشت ما هرگز با علی بن ابی طالب مخالفت ننموده و حق او را به خودش تسلیم می کردیم . پس تو باید از پدر خود عیب گیری یا ساکت باشی ! سلام بر کسی که توبه کند و باز گردد .

**

*

﴿اِخْتِجَا جُهُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَلَى الْخَوَارِجِ لَمَّا حَمَلُوهُ عَلَى التَّحْكِيمِ﴾

﴿ثُمَّ أَنْكَرُوا عَلَيْهِ ذَلِكَ وَنَقَمُوا عَلَيْهِ أَشْيَاءَ فَأَجَابَهُمْ عَلَيْهِ عَنْ ذَلِكَ بِالْحُجَّةِ وَبَيَّنَ لَهُمْ:﴾

﴿أَنَّ الْخَطَأَ مِنْ قِبَلِهِمْ بَلْ وَالنِّهْمَ يَعُودُ﴾

۹۹- رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنَّكَ تَهَيِّئُنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا، فَمَا نَدْرِي أَيَّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ!!

فَصَفَّقَ عَلَيْهِ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ:

هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ، حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَيْئْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتْ الْوُثْقَى، وَلَكِنْ بَيْنَ وَإِلَى مَنْ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي؟! كُنَّا قِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا، اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِي، وَكَلَّتْ

«احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر خوارج»

«وقتی آنحضرت را مجبور به تحکیم نمودند سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند»

«وآنحضرت با حجت ایشان را بحاج و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند»

۹۹- نقل شده که مردی از اصحاب آنحضرت بپا خاسته و گفت: شما ما را از حکم

قرار دادن منع می کردی سپس ما را بدان امر نمودی، ما نمی دانیم کدام درست است؟

پس امیرالمؤمنین علیه السلام یک دستش را به دیگری زده و فرمود: اینجزای کسی است

که بیعت را ترک و آن را بشکند! به خدا سوگند اگر آنوقت که شما را به جنگ واداشتم شما

را وادار به کار مکروهی که خدا خیر شما را در آن قرار داده می کردم که در صورت

استقامت شما را هدایت و در صورت انحراف شما را به راه باز می گرداندم و در صورت

خودداری کسانی را به جای شما می گماردم برای من اطمینان بخش بود، ولی چه کنم که

یاری نداشتم، و اطراف خود افراد مطمئنی را ندیدم، عجباً که من می خواهم درد خود را

به امثال شما درمان کنم، اما بودن چنین یارانی خود درد بی درمان است! حال من به

کسی می ماند که بخواهد خار را به کمک خار بیرون آورد با اینکه می داند خار همان خار

الزُّعَّةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ .

۱۰۰- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ - وَقَدْ خَرَجَ إِلَى مُعَسَّكَرِهِمْ وَهُمْ مُقِيمُونَ عَلَىٰ إِثْكَارِ الْحُكُومَةِ ،

بَعْدَ كَلَامِ طَوِيلٍ :-

أَلَمْ تَقُولُوا - عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيْلَةً وَمَكْرًا ، وَخَدِيْعَةً - : إِخْوَانُنَا ، وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا ، اسْتَقَالُونَا ، وَاسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، فَالزَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ ، وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ ، فَقُلْتُ لَكُمْ : هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ ، فَأَقْبِمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ ، وَالزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِي نَعَقٍ ، إِنَّ أُجِيبَ أَضَلُّ وَإِنْ تَرَكَ ذَلِكَ ، فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ بَيْنَ الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ ، وَالْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا ، وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ ، وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ

است! . بار خدایا طیبیان این درد جانفزا خسته شده‌اند ، و بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همت از چاه وجود این مردم که دائماً فروکش می‌کند سخت ملول گشته‌اند!! .
۱۰۰- امیرالمؤمنین علیه السلام در پی پافشاری خوارج در مخالفت با حکمیت به لشگرگاه آنان آمده و بعد از سخنانی طولانی چنین فرمود :

مگر آن وقت که از روی حيله و مکر و خدعه و فریب ؛ قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند نگفتید : این مردم با ما برادر وهم مسلکند؟ از ما امان خواسته و به کتاب خدا پناهنده شده‌اند ، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم؟ و من در پاسخ به شما گفتم : این کاری است که ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و عداوت است ، ابتدایش رحمت است و پایانش پشیمانی و ندامت؟! پس بر همین حال باقی بوده و از راه نخست خود منحرف نشوید و در جهاد دندانها را روی هم فشرده و به هر صدایی اعتنا نکنید ؛ زیرا در صورت پاسخ به این صداها گمراه گردید و در صورت عدم اعتنا خوارج و ذلیل می‌گردد ، ما با پیامبر ﷺ بودیم و قتل و کشتار گرداگرد پدران ؛ فرزندان ، برادران و خویشان دور می‌زد ، ولی آنان بر ثبات خود افزوده و هرچه سختی بیشتر می‌شد آثار ایمان و تسلیم امر خدا در چهره ایشان زیادت‌تر و فروخته‌تر می‌گشت ، و بر زخمای وارده بیشتر صبر می‌کردند . ولی متأسفانه ما اکنون با برادران مسلمان خود به

عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوجِ جَاجٍ وَالشُّبْهَةِ وَالْتَّأْوِيلِ ، فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعْنًا ، وَتَنَدَّأُنِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا ، رَغِبْنَا فِيهَا وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا .

۱۰۱ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التَّحْكِيمِ :

إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرِّجَالَ وَإِنَّا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ ، وَهَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ ، وَلَمَّا أَنْ دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمُ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ ، لَمْ نَكُنِ الْقَرِيقَ الْمُتَوَلَّى عَنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : ﴿ فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾ ، فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ ، وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ ، فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَحْنُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهِ وَإِذَا حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِهِ فَتَحْنُ أَوْلَاهُمْ بِهِ .

جهت تمایلات نابجا و کجی ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می جنگیم ؛ پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است و به وسیله آن به هم نزدیک می شویم و باقی مانده پیوندها را محکم می سازیم ، از این پیش آمد استقبال کرده و با سینه باز آنرا می پذیریم .
۱۰۱ - و حضرت امیر علی علیه السلام در مسأله حکمین فرمود :

ما در خصوص رفع اختلاف و پایان جنگ ؛ اشخاصی را حکم قرار نداده ایم ، بلکه تنها قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم ، و چون قرآن در میان ما خطوطی پوشیده در جلد است ، با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند ، وقتی آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میثاقان حاکم باشد ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کرده باشیم در حالی که خدای بزرگ فرموده : «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید»^(۱) ارجاع دادن اختلاف به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع اختلافات به پیامبرش به این است که به سنتش متمسک گردیم ، هرگاه به راستی کتاب خدا به داورى طلبیده شود ، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم و اگر به سنت پیامبر حکم گردد ما سزاوارترین آنان به سنت اوئیم (بنابر این در هر دو حال حق با ما است).

وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ؟ فَأِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ وَيَتَبَيَّنَ الْعَالِمُ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهَدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا فَتَعَجَلَ عَنْ تَبَيَّنِ الْحَقِّ وَتَتَقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ؟

۱۰۲ - وَرَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الْخَوَارِجِ، وَكَانَ بِمَرَأَى مِنْهُمْ وَمَسْمُوعٍ، قَالُوا لَهُ فِي الْجَوَابِ:

إِنَّا نَقَعْنَا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ عَلَى صَاحِبِكَ خِصَالًا كُلُّهَا مُكْفَرَةٌ، مُوبِقَةٌ، تَدْعُو إِلَى النَّارِ.
أَمَّا أَوَّلُهَا: فَإِنَّهُ مَحَى اسْمَهُ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ كَتَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَنَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَسْنَا نَرْضَى بِأَنْ يَكُونَ أَمِيرَنَا.

وَأَمَّا الثَّانِيَةُ: فَإِنَّهُ شَكَّ فِي نَفْسِهِ حِينَ قَالَ لِلْحَكَمَيْنِ: «انْظُرَا فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةُ أَحَقَّ بِهَا فَأَثْبِتَاهُ، وَإِنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهَا فَأَثْبِتَانِي» فَإِذَا هُوَ شَكَّ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يَدْرِ أَهُوَ أَحَقُّ أَمْ مُعَاوِيَةُ، فَتَحَنَّنُ فِيهِ أَشَدُّ شَكًّا.

وَأَمَّا اینکه می گوئید: چرا میان خود و آنان در تحکیم مدّت قرار داده اید؟ تنها برای این بود که افراد بی خبر در طول این مدّت تحقیق و بررسی کرده و افراد آگاه مشورت نمایند تا شاید خداوند در این فاصله کار ائمت را به صلاح آورده و راه تحقیق روی ایشان بسته نشود تا مبادا در جستجوی حقّ شتاب کرده و تسلیم اولین فکر گمراه شوند.

۱۰۲ - و نقل است که حضرت امیر علیه السلام عبدالله بن عباس را نزد خوارج فرستاد بنوعی که خود آن مناظره را ببیند و بشنود، و آنان در جواب ابن عباس گفتند:

ما درباره رفیقت اعتراضاتی داریم که تمامی آنها موجب کفر و هلاکت و عذاب او می باشد.
اول اینکه: او هنگام کتابت صلحنامه عنوان امیرالمؤمنین را از مقابل اسم خود محو کرد، و چون ما مؤمن می باشیم و او این عنوان را از روی خود برداشته، پس او امیر ما؛ که مؤمنیم نخواهد بود.

دوم اینکه: وقتی او به حکمین گفت: «شما در این مدّت خوب دقّت کرده و ببینید که هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم» او را انتخاب و دیگری را عزل کنید» در حقیقت در حقّ خود دچار تردید شده است، در اینصورت ما به شک کردن در حقّ او اولی و احقّ هستیم.

وَالثَّالِثَةُ: أَنَّهُ جَعَلَ الْحُكْمَ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَقَدْ كَانَ عِنْدَنَا أَحْكَمُ النَّاسِ.

وَالرَّابِعَةُ: أَنَّهُ حَكَّمَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ إِلَيْهِ.

وَالْخَامِسَةُ: أَنَّهُ قَسَمَ بَيْنَنَا الْكُرَاعَ وَالسَّلَاحَ يَوْمَ الْبُصْرَةِ، وَمَنَعَنَا النَّسَاءَ وَالذُّرِّيَّةَ.

وَالسَّادِسَةُ: أَنَّهُ كَانَ وَصِيًّا فَضَيَّعَ الْوَصِيَّةَ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَدْ سَمِعْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَالََةَ الْقَوْمِ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِجَوَابِهِمْ، فَقَالَ: نَعَمْ.

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، قُلْ لَهُمْ: أَلَسْتُمْ تَرْضَوْنَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ رَسُولِهِ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: أَبَدًا بِمَا بَدَأْتُمْ بِهِ فِي بَدْءِ الْأَمْرِ.

ثُمَّ قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْوَحْيَ وَالْقَضَايَا وَالشُّرُوطَ وَالْأَمَانَ يَوْمَ صَالِحِ

أَبَاسُفِيَانَ، وَسُهَيْلَ بْنِ عَمْرٍو فَكَتَبْتُ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا اضْطَلَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَاسُفِيَانَ

وسوم: ما فکر می کردیم او در مقام رأی و حکم از همه مقدم است، و خود او دیگری را

انتخاب کرد.

چهارم: او در دین خدا دیگری را حکم قرار داد و چنین حق نداشته است.

پنجم: او در جنگ جل اموال مخالفین و اهل جمل را برای ما اباحه نمود ولی از

اسارت زنان و اطفال ممانعت کرد.

ششم: او وصی پیامبر بود، و وصایت خود را ضایع و تباه ساخت.

ابن عباس به آنحضرت عرض کرد: شما حرفهای این مردم را شنیدید، و خود شما به

پاسخ آنها سزاوارترید.

سپس حضرت امیر علیؑ به ابن عباس فرمود: به ایشان بگو آیا به حکم خدا و به

حکم پیامبر در اینمورد راضی هستید؟ خوارج گفتند: آری راضی هستیم.

فرمود: به همان ترتیب که سؤال کردند جواب می گویم.

سپس فرمود: من در روز صلحنامه حدیبیه کاتب وحی و نویسنده احکام و امان

و شرائط بودم، در آنروز کنار پیامبر، و ابوسفیان و سهیل بن عمرو چنین نوشتیم:

بسم الله الرحمن الرحيم، این صلحنامه ای است میان محمد رسول خدا و ابوسفیان

صَخْرَ بْنَ حَرْبٍ، وَسُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو.

فَقَالَ سُهَيْلٌ: إِنَّا لَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ، وَلَا نُقِرُّ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَلَكِنَّا نَحْسَبُ شَرَفًا لَكَ أَنْ تُقَدَّمَ اسْمُكَ عَلَى أَسمَانِنَا، وَإِنْ كُنَّا أَسَنُّ مِنْكَ وَأَبَى أَسَنُّ مِنْ أَبِيكَ.

فَأَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: اكْتُبْ مَكَانَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»، فَحَوْتُ ذَلِكَ وَكَتَبْتُ: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»، وَحَوْتُ «رَسُولُ اللَّهِ» وَكَتَبْتُ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ» فَقَالَ لِي: «إِنَّكَ تُدْعَى إِلَى مِثْلِهَا فَتُجِيبُ وَأَنْتَ مُكْرَهُ».

وَهَكَذَا كَتَبْتُ بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، «هَذَا مَا اضْطَلَحَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمُعَاوِيَةُ وَعَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ»، فَقَالَا: لَقَدْ ظَلَمْنَاكَ بِأَنْ أَقَرَرْنَا بِأَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» فَحَوْتُ كَمَا عَمَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِنْ أَبَيْتُمْ ذَلِكَ فَقَدْ جَحَدْتُمْ.

صخر بن حرب و سهیل بن عمرو.

سهیل گفت: ما رحمان و رحیم را نمی شناسیم، و قبول نداریم که تو رسول خدایی، ولی به جهت تجلیل و احترام از شما به اینکه نام شما مقدم بر اسامی ما باشد حرفی نزدیم، اگرچه سن ما و پدرانمان از سن تو و پدرانانت بیشتر بود.

پس رسول خدا ﷺ به من فرمود: به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» بنویس: «بسمك اللهم»، و به جای «محمد رسول الله» بنویس: «محمد بن عبدالله» و من نیز اطاعت امر نموده و انجام دادم، سپس رسول خدا ﷺ به من فرمود: «برای تو نیز چنین جریانی پیش خواهد آمد و اجباراً موافقت خواهی کرد»!!

و به همین منوال من نیز در صلحنامه میان خود و معاویه و عمرو عاص نوشتم: «این صلحنامه ای است میان امیرالمؤمنین و معاویه و عمرو عاص» و آندو معترضانه گفتند: اگر ما با اعتقاد به اینکه تو امیرالمؤمنین هستی یا تو بجنگیم در حق تو ظلم و ستم روا داشته ایم، پس لازم است بجای کلمه «امیرالمؤمنین» بنویسی «علی بن ابی طالب» من نیز عنوان امیرالمؤمنین را پاک کرده و نام خود را نوشتم، همانطور که پیامبر برای خود کرد. پس هروقت این را نپذیرید منکر جریان پیامبر شده عمل او را نیز قبول نخواهید کرد.

فَقَالُوا: هَذِهِ لَكَ خَرَجْتَ مِنْهَا.

قَالَ: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي شَكَّكْتُ فِي نَفْسِي حَيْثُ قُلْتُ لِلْحَكَمَيْنِ: انظُرَا فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةُ أَحَقَّ بِهَا مِنِّي فَأَثْبِتَاهُ» فَإِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ شَكًّا مِنِّي، وَلَكِنْ أَنْصَفْتُ فِي الْقَوْلِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ شَكًّا وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ نَبِيَّهُ عَلَى الْحَقِّ،

قَالُوا: وَهَذِهِ لَكَ.

قَالَ: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي جَعَلْتُ الْحُكْمَ إِلَى غَيْرِي وَقَدْ كُنْتُ عِنْدَكُمْ أَحْكَمَ النَّاسِ» فَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ جَعَلَ الْحُكْمَ إِلَى سَعْدِ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ وَقَدْ كَانَ مِنْ أَحْكَمِ النَّاسِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ فَتَأَسَّيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

خوارج گفتند: این برهان در پاسخ به سؤال اول ما کافی است.

اما پاسخ به اعتراض شما که چرا من هنگام خطاب به حکمین با تردید در حق خود گفتم: «هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم همورا انتخاب کنید» این است که این تعبیر از نظر انصاف دادن در سخن است، چنانکه خداوند متعال خود فرموده: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^(۱) پس اینگونه سخن نشان از شک و تردید ندارد با علم به اینکه خداوند خود به حَقَانِیَّتِ پیامبرش واقف بوده است.

خوارج گفتند: ما این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

امیرالمؤمنین علیّه السلام فرمود: واما اعتراض شما درباره حکم قرار دادن دیگری، با اینکه من خودم از دیگران سزاوارتر به حکم دادن هستم، این است که من در این مورد نیز از رسول خدا ﷺ پیروی کرده‌ام که آنحضرت در جنگ با بنی قریظه حکمیت را به سعد بن معاذ داده، و طرفین به حکومت و رأی او توافق کردند، حال اینکه خود پیامبر از همه به حکم و رأی دادن سزاوارتر بود، خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۲)، من نیز از رسول خدا ﷺ سرمشق گرفتم.

قالوا: وَهَذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنَا.

قال: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي حَكَّمْتُ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّجَالَ» فَمَا حَكَّمْتُ الرَّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَّمْتُ كَلَامَ رَبِّي، الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ حَكْمًا بَيْنَ أَهْلِهِ، وَقَدْ حَكَّمَ اللَّهُ الرَّجَالَ فِي طَائِرٍ فَقَالَ: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾، قَدِمَاءُ الْمُسْلِمِينَ أَعْظَمُ مِنْ دَمِ طَائِرٍ.

قالوا: وَهَذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنَا.

قال: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي قَسَمْتُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ لِمَا ظَفَرَنِي اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ، وَمَنْعَتُكُمْ النِّسَاءَ وَالذَّرِّيَّةَ» فَإِنِّي مَنَنْتُ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَمَا مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَإِنْ عَدُّوا عَلَيْنَا أَخَذْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَلَمْ نَأْخُذْ صَغِيرًا بِكَبِيرٍ، وَبَعْدُ فَأَيُّكُمْ

گفتند: این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: واما جواب این اعتراض شما که چرا من دیگرانرا در دین خدا حکم قرار دادم این است که من اصلاً کسی را حکم قرار ندادم و تنها کلام خدا؛ قرآن را حاکم قرار دادم، که کلام خود را میان مؤمنان حکم ساخته، و در آیه: «وهر که از شما شکار را به عمد بکشد کیفری باید مانند آنچه کشته از جنس چهارپایان به گواهی و حکم دو مرد عادل از شما - مائده: ۹۵».

رجال را در مورد جزاء و تصدیق مصداق کفارة صید طائر از شخص؛ حاکم معین فرموده است. بنا بر این آیه؛ رعایت خون مسلمانان بسی عظیمتر و لازمتر خواهد بود. خوارج گفتند: ما در برابر این پاسخ نیز تسلیم شدیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: واما پاسخ اعتراض شما به اینکه من پس از پیروزی در جنگ جمل اموال و اسلحه‌ها را تقسیم نمودم ولی از اسارت زنان و اطفال ممانعت نمودم، برای این بود که به مردم بصره نیکویی و ممت بگذارم، همانطور که رسول خدا ﷺ در فتح مکه با قریش چنین رفتار و معامله نمود، هرچند اهالی بصره در حق ما ستمکاری و ظلم کرده بودند، ولی زنان و اطفال که گناهی نداشتند، و ما را شایسته نبود که ایشانرا به جرم ستمکاران مواخذه کنیم، و گذشته از این اگر من چنین اجازه‌ای می‌دادم کدامیک از شماها

كَانَ يَأْخُذُ عَائِشَةَ فِي سَهْمِهِ؟

قَالُوا: وَهَذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنَا.

قال: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي كُنْتُ وَصِيًّا فَضَيَّعْتُ الْوَصِيَّةَ» فَأَنْتُمْ كَفَرْتُمْ وَقَدْ مَتَّمْتُمْ عَلَيَّ، وَأَزَلْتُمْ الْأَمْرَ عَنِّي، وليس على الأوصياء الدعاء إلى أنفسهم، إنما يبعث الله الأنبياء عليهم السلام فيدعون إلى أنفسهم، وأمّا الوصي فقد لول عليه مستغني عن الدعاء إلى نفسه، وذلك لمن آمن بالله ورسوله، ولقد قال الله جلّ ذكره: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، فلو ترك الناس الحج لم يكن البيت ليكفر بتركهم إياه، ولكن كانوا يكفرون بتركهم، لأن الله تعالى قد نصبه لهم علماً، وكذلك نصبتني علماً حيث قال رسول الله ﷺ:

قادر بود عایشه زوجه رسول خدا ﷺ را به اسارت بگیرد؟

خوارج گفتند: ما این پاسخ شما را نیز پذیرفتیم.

حضرت امیر علیؓ فرمود: واما پاسخ به این اعتراض شما که با اینکه من خود وصی پیامبر ﷺ بودم مقام وصایت را ضایع و تباه نمودم این است که باید دانست شما با من مخالفت نموده و دیگران را بر من مقدم داشتید، و کار مرا تباه نمودید، و دعوت بسوی خود تنها وظیفه انبیاء است نه اوصیاء، و ایشان از جانب انبیاء معرفی می شوند، و احتیاجی به معرفی کردن خود ندارند، و وظیفه انبیاء معرفی جانشینان خود و دعوت مردم به سوی ایشان می باشد، و اهل ایمان به خدا و رسول قهراً اوصیای انبیاء را خواهند شناخت. اوصیاء به منزله کعبه اند آنجا که خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^(۱) بنابر این اگر مردم به خاطر انجام مناسک حجّ به سوی کعبه حرکت نکنند عیب و تقصیری برای خانه کعبه ثابت نشده و کعبه کافر و مخالف شمرده نخواهد شد. بلکه کفر و تقصیر از آن مردمی است که زیارت خانه کعبه را ترک می کنند، زیرا این عمل از وظائف و فرائض اهل اسلام بشمار رفته، و هم خانه کعبه برای مؤمنین معرفی شده، و در مقابل آنان منصوب و مشخص گردیده است، همچنین است حال من، زیرا رسول خدا در برابر انبوه جمعیت مرا به مقام خلافت و وصایت منصوب نموده و فرموده:

«یا عَلِیُّ أَنْتَ مِنِّی بِمِزْلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتِی وَلَا تَأْتِی».

فَقَالُوا: وَهَذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنَا.

فَأَذَعْنُوا فَرَجَعَ بَعْضُهُمْ وَبَقِيَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لَمْ يَرْجِعُوا يَمَنْ كَانُوا قَعَدُوا عَنْهُ فَقَاتَلَهُمْ

وَقَتَلَهُمْ.

﴿اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْاِعْتِذَارِ مِنْ قَعُودِهِ عَنْ قِتَالِ مَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾

﴿وَقِيَامِهِ إِلَى قِتَالِ مَنْ بَغَى عَلَيْهِ مِنَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ﴾

۱۰۳ - رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِساً فِي بَعْضِ مَجَالِسِهِ، بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ

النَّهْرَوَانِ فَجَرَى الْكَلَامَ حَتَّى قِيلَ لَهُ: لِمَ لَا حَارَبْتَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَمَا حَارَبْتَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ

وَمُعَاوِيَةَ؟!

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَزَلْ مَظْلُوماً مُسْتَأْثِراً عَلَى حَقِّي. فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ

«ای علی! همچون کعبه ای که نزد تو آیند و تو نزد ایشان نروی».

خوارج گفتند: این حجت تو نیز تمام و کمال بوده و ما آنرا قبول نمودیم.

با شنیدن این کلمات شیوا و مدلل جمعیت زیادی از خوارج توبه کرده و بازگشتند

والباقی خوارج چهارهزار نفر شدند که از رأی سست و اندیشه فاسد و راه باطل خود

دست نکشیدند. پس آنحضرت با ایشان به جنگ پرداخته و آنانرا کشت.

«احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام في الاعتذار من قعوده عن قتال من تأمر عليه من الأولين»

«ولی در برابر ابوبکر و عمر سکوت فرمود»

۱۰۳ - نقل شده که آنحضرت پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بود و از

جریان امور گذشته مذاکره می شد، تا اینکه آنحضرت پرسیده شد که چرا با ابوبکر و عمر

همچون طلحه و زبیر و معاویه ن جنگیدی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من از روز نخست زندگی پیوسته مظلوم واقع شده

و حقوق خود را مورد تجاوز و دستبرد دیگران می دیدم. پس اشعث بن قیس برخاسته

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِمَ لَمْ تَضْرِبْ بِسَيْفِكَ، وَلَمْ تَطْلُبْ بِحَقِّكَ؟ فَقَالَ: يَا أَشْعَثُ، قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ الْجَوَابَ وَاعِهِ، وَاسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ، إِنَّ لِي أَسْوَأَ بَيِّنَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَّلُهُمْ: نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: ﴿قَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ﴾، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ، وَإِلَّا قَالَ وَصِيٌّ أَعَذَّرُ. وَثَانِيَهُمْ: لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ. وَإِلَّا قَالَ وَصِيٌّ أَعَذَّرُ. وَثَالِثُهُمْ: إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ: ﴿وَأَعْتَزِّلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ. وَإِلَّا قَالَ وَصِيٌّ أَعَذَّرُ. وَرَابِعُهُمْ: مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ:

وگفت: ای امیرالمؤمنین، چرا دست به شمشیر نبردی و حق خود را نستاندی؟ فرمود: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش کرده و بخاطر بسپار، و به حقیقت کلام و حجت من توجه کن. که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیت و پیروی نمودم: اول از حضرت نوح علیهِ السَّلَامُ که خداوند درباره اش می فرماید: «قَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ»^(۱) پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته؛ منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

و دوم از حضرت لوط علیهِ السَّلَامُ که خداوند درباره او می فرماید: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»^(۲) پس اگر کسی بگوید: لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلماً کافر است، و گرنه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند. و سوم از حضرت ابراهیم خلیل علیهِ السَّلَامُ، در این آیه که: «وَأَعْتَزِّلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۳) پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای ترس گفته کافر است، و گرنه وصی رسول خدا ﷺ معذورتر است.

و چهارم از حضرت موسی علیهِ السَّلَامُ در این آیه: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»^(۴)، پس اگر کسی

۲- هود: ۸۰.

۱- قر (۵۴) ۱۰.

۴- شعرا: ۲۱.

۳- مریم: ۴۸.

إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ. وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ.
 وَخَامِسُهُمْ: أَخُوهُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي»، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ. وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ.
 وَسَادِسُهُمْ: أَخِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ ﷺ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَتَوَمَّنِي عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ. وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ.
 فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُكَ، وَنَحْنُ الْمُذْنِبُونَ التَّائِبُونَ، وَقَدْ عَذَرَكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ.

۱۰۴- وَعَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ خُطْبَةً بِالْكُوفَةِ، فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ كَلَامِهِ قَالَ:

با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است، وگرنه وصی معذورتر است.
 وپنجم از سخن هارون برادر آنحضرت در این آیه که گفت: «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي»^(۱) اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلماً کافر است، وگرنه وصی رسول خدا ﷺ معذورتر است.

و ششم از برادر محمد ﷺ خیر البشر پیروی و تبعیت نمودم که روی احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده، و خود از مکه بیرون و در غار مخفی شد، اگر کسی منکر ترس آنحضرت از دشمنان باشد کافر است، وگرنه وصی او معذورتر است.
 در اینوقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حق است، و ما جاهل و گناهکاریم، و ما می دانیم که شما در ترک دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذر می باشید.

۱۰۴- از اسحاق بن موسی از پدرش حضرت کاظم و او از حضرت صادق به واسطه پدرانش گرامش ﷺ نقل است که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در کوفه مشغول ایراد خطبه ای بود که در آخر آن فرمود:

أَلَا وَإِنِّي لَأَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ ، وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
 فَقَامَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! لَمْ تَخْطُبْنَا خُطْبَةً مُنْذُ قَدِمْتَ الْعِرَاقَ إِلَّا
 وَقُلْتَ : « وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ ، وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ » ،
 وَلَمَّا وَلِيَ تَيْمٌ وَعَدِيٌّ ، أَلَا ضَرَبْتَ بِسَيْفِكَ دُونَ ظِلَامَتِكَ ؟
 فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ الْخَمَارَةِ ، قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ . وَاللَّهِ مَا مَنَعَنِي الْجُبْنَ
 وَلَا كَرَاهِيَّةَ الْمَوْتِ وَلَا مَنَعَنِي مِنْ ذَلِكَ إِلَّا عَهْدُ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، خَبَّرَنِي وَقَالَ لِي : « يَا
 أَبَا الْحَسَنِ ، إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ وَتَنْقُضُ عَهْدِي ، وَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى » فَقُلْتُ :
 يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ ؟ فَقَالَ : « إِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ
 وَجَاهِدْهُمْ ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقَنْ دَمَكَ حَتَّى تُلْحَقَ بِي مَظْلُومًا » .

بدانید که من از مردم به خود مردم اولویت دارم ، و من از آنروز که پیامبر ﷺ وفات
 یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام .

پس اشعث بن قیس برخاسته و گفت : ای امیرالمؤمنین از وقتی به کوفه آمده‌اید در
 تمام خطبه‌ها این جمله که « من از مردم به خود مردم اولویت دارم ، و من از آنروز که پیامبر
 ﷺ وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام » را فرموده‌اید ، پس برای چه ابوبکر
 و عمر ولایت یافتند ، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حقت نبرد نکردی ؟

حضرت امیر ﷺ به او فرمود : ای پسر شرابخوار ، سخنی پرسیدی پس جواب
 آنرا بشنو : به خدا سوگند که منع از گرفتن حق من نه ترس بود و نه کراهت از مرگ ، و آن
 نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا ﷺ داشتم ، زیرا آنحضرت مرا خبر داده بود که :
 « ائمت من تو را جفا و مکر روا می‌دارند ، و پیمان و وصیت مرا در باره ات نقض کنند ، و این
 را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی » پس من عرض کردم : ای
 رسول خدا ، در آنزمان وظیفه من چیست ؟ فرمود : « اگر یار و یاور یافتی با آنان مبارزه
 کرده و حق خود را بگیر ، در غیر اینصورت سکوت کرده و خون خود را حفظ کن ، تا
 هنگامیکه مظلومانه به من ملحق گردی » .

فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اشْتَغَلْتُ بِدَفْنِهِ وَالْفَرَاغَ مِنْ شَأْنِهِ ، ثُمَّ آلَيْتُ يَمِينًا أَنِّي لَا أَرْتَدِي إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ أَخَذْتُهُ وَجِئْتُ بِهِ فَأَعْرَضْتُهُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا : لَا حَاجَةَ لَنَا بِهِ . ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ ، وَابْنِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، ثُمَّ دُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ ، وَأَهْلِ السَّابِقَةِ ، فَنَاشَدْتُهُمْ حَقِّي ، وَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي ، فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٌ : سَلْمَانُ وَعِمَارٌ وَالْمُقَدَّادُ وَأَبُو ذَرٍّ ، وَذَهَبَ مَنْ كُنْتُ أَعْتَصِدُ بِهِمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَبَقِيْتُ خَفِيرَتَيْنِ قَرِيبِي الْعَهْدِ بِجَاهِلِيَّةٍ : عَقِيلٌ وَالْعَبَّاسُ .

فَقَالَ لَهُ الْأَشْعَثُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، كَذَلِكَ كَانَ عُثْمَانُ لَمَّا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا ، كَفَّ يَدَهُ حَتَّى قُتِلَ مَظْلُومًا .

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : يَا ابْنَ الْخُبَّارَةِ ، لَيْسَ كَمَا قِسْتَ ، إِنَّ عُثْمَانَ لَمَّا جَلَسَ فِي غَيْرِ مَجْلِسِهِ وَارْتَدَى بِغَيْرِ رِدَائِهِ ، صَارَعَ الْحَقَّ فَصَرَعَهُ الْحَقُّ ، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ،

پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارک آنحضرت و فراغ از آن شدم ، سپس سوگند خوردم که من برای جز غناز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یکجا جمع نمایم ، و به تصمیم و قصد خود عمل نمودم . و بعد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزندم حسن و حسین را گرفته و به خانه های اهل بدر و اهل سابقه در اسلام رفته و تضييع حق خود را به آنان تذکر داده و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم ، ولی از میان ایشان تنها چهار نفر : سلمان ، عمار ، ابوذر و مقداد دعوت مرا اجابت نمود ، و جز آن چهار تن کسی مرا یاری و مساعدت نکرد . و از میان اقارب و اقوامم که طرفدار من بودند تنها عقیل و عباس که نزدیک به عهد جاهلیت بودند در میان اهلیت من دیده می شدند ، و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود .

اشعث گفت : ای امیر مؤمنان ، با این استدلال عثمان هم چون یآوری نیافت دستهای خود را جمع کرده و مظلومانه تسلیم مرگ شد ! .

حضرت امیر علی بن ابی طالب فرمود : ای پسر شرا بخوار ، اینطور که تو قیاس کردی نیست ، عثمان چون در جای دیگری نشسته و لباس دیگری را در بر کرده و با حق طرفیت نمود حق او را بر زمین زده و مقهور و مغلوب گردید . سوگند به آنکه محمد ﷺ را بحق مبعوث ساخت ؛

لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُوَيْعِ أَخَوَتَيْمِ أَرْبَعِينَ رَهْطًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أَتْلِي عُذْرِي .
 ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ الْأَشْعَثَ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ ، وَإِنَّهُ أَقَلُّ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ عَفْطَةٍ عَنَزٍ .

[الخطبة المقررة بالشفقة]

۱۰۵ - وروى جماعة من أهل النُّقْلِ مِنْ طُرُقٍ مُخْتَلِفَةٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرَّحْبَةِ فَذَكَرْتُ الْخِلَافَةَ وَتَقَدَّمَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ . فَتَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ، ثُمَّ قَالَ :
 أَمَّا وَاللَّهِ ، لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى ،
 يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا ،
 وَطَفِئْتُ أَرْتَنِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ يَدَيْ جَذَاءٍ ، أَوْ أَصِيرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ ، يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ ،

اگر در روز بیعت ابوبکر تنها مرا چهل یار و همراه بود هر آینه به جنگ برخاسته و در راه
 خدا جهاد می کردم ، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد .
 ای مردم ، بدانید که اشعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش
 نداشته و در دین خدا پست تر از آب پیتی گوسفند است .

[خطبة شفقة]

۱۰۵ - جمعی از روایات و محدثین به سندهای مختلف از ابن عباس نقل کرده اند که : در
 کوفه نزد حضرت امیر علی علیه السلام نشسته بودیم و سخن از خلافت و از سبقت ابوبکر و عمر
 و عثمان به میان آمد ، که آنحضرت تنفس عمیق کشیده و فرمود :
 به خدا سوگند ابوبکر ردای خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست من
 در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی چرخد)
 او می دانست سیلها و چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودم جاری است
 و مرغان دور پرداز اندیشه ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت! پس من ردای خلافت را
 رها ساختم ، و دامن خود را از آن در پیچیدم و کنار کشیدم در حالی که در این اندیشه
 فرو رفته بودم که با دست تنها و بی یار و یاور برخیزم و حق خود و مردم را بگیرم و یا در
 این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند صبر کنم؟ محیطی که جوانان پیر ،

وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا، حَتَّى إِذَا مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ قَادَلْتُ بِهَا إِلَى عُمَرَ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَيَا عَجَبًا، بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ، إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ، لَشَدِّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا - ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعْشى :-

شَتَانٌ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَسُومُ حَسِيَانٌ أَخِي جَابِرَ
فَصَيْرَهَا فِي نَاحِيَةِ خَشْنَاءٍ يَحْشُنُ مَسْهَا، وَيَغْلُظُ كُلُّهَا، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْعِشَارُ، وَيَقِلُّ مِنْهَا
الْاِعْتِدَارُ، فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصُّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهُ تَقَحَّمَ، فَنِي النَّاسِ
لَعَمْرُ اللَّهِ يَحْبُطُ وَشِبَاسٍ، وَتَلَوْنِ وَاعْتِرَاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمَدَّةِ، وَشِدَّةِ الْحَنَةِ، إِلَى
أَنْ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، فَجَعَلَهَا سُورِي فِي جَمَاعَةِ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا اللَّهَ وَلِلشُّورَى، مَتَى
اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ الْآنَ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النِّظَائِرِ،

و پیران در آن فرسوده، و مردان با ایمان تا واپسین دم زندگی به رنج و سختی گرفتار می شوند. عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی و رزیدم، ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته، و من با چشم خود می دیدم؛ میراثم را که به غارت می برند! تا اینکه اولی به راه خود رفت (و مُرد) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد. - در اینجا - حضرت به قول آعشی شاعر متمثل شد که گفته:

میان دیروز و امروز من بسیار فرق است اکنون محزون و دیروز شادان و پیروز
باری خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوئی از خشونت و سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود! رئیس خلافت به شترسواری سرکش می ماند، که اگر مهار را محکم کشد، پرده های بینی شتر پاره شود، و اگر آزاد گذارد در پرتگاه سقوط می کند. پس به خدا سوگند که مردم در ناراحتی و رنج و تحولات عجیبی گرفتار آمده بودند، و من در این مدت طولانی، با محنت و عذاب، چاره ای جز صبر نداشتم، سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت، به پندارش، مرا نیز از آنان محسوب داشت! پناه به خدا از این شورا! راستی کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان

لَكِنِّي أَسْقَفْتُ إِذْ أَسْقُوا، وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا، فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْحِنَةِ، وَانْقِضَاءِ الْمُدَّةِ، قَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَصَنَى الْآخَرَ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنْ وَهِنْ، إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ تَعَالَى خَضَمَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ ائْتَكَّتْ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَكَبَّتْ بِهِ بِطْنَتُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ رَسَلُ إِلَيَّ كَعُزْبِ الضَّبْعِ، يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدَّ وَطِيءَ الْحُسْنَانِ، وَشَقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيبَةِ الْغَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَّثَتْ طَائِفَةٌ، وَمَرَقَتْ أُخْرَى، وَقَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِسُلَازِينَ

مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که مرا همسنگ این افراد (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم، در شورای آنان حضور یافتم، بعضی از آنان به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت، و دیگری خویشاوندی را مقدم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت، که ذکر آن خوشایند نیست. بالآخره سومی پیا خاست، او همانند شتر پرخور و شکم برآمده همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت، بستگان پدریش به همکاریش برخاستند، آنان همچون شترانِ گرسنه‌ای که بهاران به علفزار بیفتند، و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند، اما عاقبت بافته‌هایش پنبه شد، و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت. ازدحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر حسن و حسین زیر پا له شوند؛ آنچنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت، و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسفندانی را در میان گرفتند. اما هنگامی که پیا خاستم و زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند، گروهی سر از طاعتم باز زدند و از دین بیرون رفتند و دسته‌ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حق سرپیچیدند گویا نشنیده بودند که خداوند می‌فرماید: «سرای آخرت را برای افرادی برگزیده‌ام

لَا يُرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ،
 بَلْ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا ، وَلَكِنْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا .
 أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ ، وَلُزُومُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ
 وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْأَمْرِ : أَنْ لَا يَقْرَؤُوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ ، وَلَا سَعَبٍ مُظْلُومٍ ، لَا لَقِيتُ حَبْلَهَا
 عَلَى غَارِبِهَا ، وَلَسَقِيتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ، وَلَا لَقِيتُمْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي أَرْهَدًا مِنْ عَفْطَةِ عَزِي .
 قَالَ : فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ قَنَؤْلُهُ كِتَابًا ، فَقَطَعَ كَلَامَهُ ، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا
 فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قُلْتُ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَوْ اطَّرَدْتَ مَقَالَتَكَ مِنْ حَيْثُ
 أَفْضَيْتَهَا .
 قَالَ : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ! هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَرْتُ .

که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشند و عاقبت نیک ، از آن پرهیزگاران است»^(۱) ،
 آری بخدا سوگند که خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند ، ولی زرق و برق
 دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش ایشان را فریفته بود!
 بدانید که سوگند به خداییکه دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر نه این بود که
 جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته ، و به یاریم قیام کرده اند ، و از این جهت حجت تمام
 شده است ، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر
 شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند ؛ من مهار شتر خلافت را
 رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم
 و آنوقت خوب می فهمیدید که دنیای شما با تمام زیورش در نظر من بی ارزشتر از آبی است
 که از بینی گوسفندی بیرون آید!


هنگامی که سخن آنحضرت بدینجا رسید مردی از اهالی عراق برخاست و نامه ای
 به دستش داد و همچنان نامه را نگاه می کرد ، پس از آن ابن عباس گفت : ای امیر مؤمنان
 چه خوب بود فرمایشت را از جایی که رها کردی ادامه می دادی؟!
 فرمود : هیهات ای پسر عباس! آن شعله ای از آتش دل بود ، زبانه کشید و فرو نشست!

قال ابن عباس : فما أسفتُ على شيءٍ ولا تفجعتُ كتفجعتي على ما فاتني من كلام أمير المؤمنين عليه السلام .
وأمثال هذه الأخبار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام كثيرة ، أوردنا طرفاً منها لإيجاز والاختصار .

۱۰۶ - ومما يوضح ما أثبتناه ما روي عن أم سلمة زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله أنها قالت : كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله تسع نسوة ، وكانت ليأتي ويومي من رسول الله صلى الله عليه وآله ، فأتيت الباب فقلت : أدخل يا رسول الله؟ فقال : لا .
قالت : فكبوت كبوة شديدة ، مخافة أن يكون ردني من سخط ، أو نزل في شيء من السماء ، ثم لم ألبث أن أتيت الباب ثانية فقلت : أدخل يا رسول الله؟ فقال : لا . فكبوت كبوة أشد من الأولى . ثم لم ألبث أن أتيت الباب ثالثة فقلت : أدخل يا رسول الله؟ فقال : ادخلي يا أم سلمة ، قد خلعت وعلي علي عليه السلام جاث بين يديه وهو يقول : فداك أبي وأمي

ابن عباس گوید : به خدا قسم من هیچگاه بر سخنی همچون این گفتار تأسف نخوردم ، که امام علی علیه السلام نتوانست تا آنجا که می خواست ادامه دهد .
[مؤلف کتاب علیه السلام گوید :] ومانند این اخبار از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار است ، و ما برای ايجاز و اختصار کلام قسمتی از آنرا در حدیث ام سلمه که در پی می آید آوردیم .
۱۰۶ - واز جمله احادیثی که مطالب ما را روشن می کند روایتی است که از ام سلمه همسر گرامی رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل است که گفت :

ما نه تن همسران پیغمبر بودیم ، و هر شب نوبت به یکی از ما می رسید ، و روزی که نوبت من بود ، من درب حجره آمده و اذن دخول خواستم ولی پیامبر اجابت نفرمود .
من از این مطلب سرافکنده و اندوهناک شدم ، و بیم آن بردم که نکند آنحضرت با من متارکه فرموده ، یا درباره من آیه ای نازل شده ، پس مقداری درنگ کرده و مجدداً مراجعت نمودم و از آنحضرت اذن دخول خواستم ولی باز هم اجازه نفرمود . اینبار بیش از دفعه نخست متأثر و ملول گشته و از سر بیتابی مجدداً بازگشته و اذن دخول خواستم .
فرمود : داخل شو ای ام سلمه ! پس من وارد شدم ، و علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل آنحضرت دوزانو نشسته و می گفت : ای رسول خدا ، پدر و مادرم فدای تو باد ،

یا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا كَانَ كَذَا وَكَذَا فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَقَالَ: أَمُرُكَ بِالصَّبْرِ، ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثَانِيَةً، فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ، ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثَالِثَةً، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، يَا أَخِي، إِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَسَلْ سَيْفَكَ وَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِكَ، وَاضْرِبْ بِهِ قَدَمًا حَتَّى تَلْقَانِي وَسَيْفُكَ شَاهِرٌ يَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: مَا هَذِهِ الْكَأَبَةُ يَا أُمُّ سَلَمَةَ؟ قُلْتُ: لِلَّذِي كَانَ مِنْ رَدِّكَ إِلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ لِي: وَاللَّهِ مَا رَدَدْتُكَ إِلَّا لِشَيْءٍ خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَكِنْ أَتَيْتَنِي وَجَبْرَائِلُ يُخْبِرُنِي بِالْأَحْدَاثِ الَّتِي تَكُونُ مِنْ بَعْدِي، وَأَمَرَنِي أَنْ أُوصِيَ بِذَلِكَ عَلِيًّا؛ يَا أُمُّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَأَشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ  وَزِيرِي فِي الدُّنْيَا، وَوَزِيرِي فِي الْآخِرَةِ، يَا أُمُّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَأَشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَقَاضِي عِدَاتِي، وَالذَّائِدُ عَنْ حَوْضِي؛ يَا أُمُّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَأَشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ وَالْقَاسِطِينَ.

هنگامیکه اینچنین شد مرا چه می فرمایی ووظیفه من در آن زمان چیست؟ پیامبر فرمود: تو را امر به صبر می کنم، باز علی بن ابی طالب سؤال خود را تکرار نمود، وآنحضرت پیوسته او را به تحمل و صبر امر می فرمود، ودر مرتبه سوم نیز همان را گفته و فرمود: ای علی، ای برادرم، در آنصورت شمشیر خود را بیرون آورده وروی شانه خود بگذار؛ ودر خط مستقیم با مخالفین بجنگ، تا موقعی که مرا ملاقات کرده و قطرات خونشان از شمشیر تو بچکد!! سپس روی به جانب من داشته و فرمود: ای اُمّ سلمه این گرفتگی و ملالت تو از چیست؟ عرض کردم: بخاطر آن است که مرا اجازه ورود نمی دادی! فرمود: اینکار به خیر بوده، و هنگامیکه تو اذن دخول می خواستی جبرئیل مرا از حوادث و قضایای آینده خبر می داد، و مرا فرمان آورده بود که علی بن ابی طالب را از آن وقایع آگاه ساخته و به او توصیه و سفارشات بکنم. ای اُمّ سلمه بشنو و شاهد باش که علی بن ابی طالب وزیر من در دنیا و آخرت است، ای اُمّ سلمه بشنو و شاهد باش که او وصی و خلیفه من می باشد و بعد از من وعده هایم را عملی نموده و مخالفین را در روز قیامت از اطراف حوض دور خواهد کرد. ای اُمّ سلمه بشنو و شاهد باش که علی بن ابی طالب سید مسلمین و امام متّقین و پیشوای پیشانی سفیدان از وضو است، او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کند و آنان را می کشد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ النَّاكِثُونَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُبَايِعُونَهُ بِالْمَدِينَةِ وَيَنْكُثُونَ بِالْبَصْرَةِ.
قُلْتُ: مَنْ الْقَاسِطُونَ؟ قَالَ: مُعَاوِيَةُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ.
قُلْتُ: مَنْ الْمَارِقُونَ؟ قَالَ: أَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ.

۱۰۷- وَرَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ بِأَيَّامٍ:
حَاكِياً عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَوْلَهُ: يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ بَاقٍ بَعْدِي، وَمُبْتَلًى بِأُمَّتِي وَمُخَاصِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ،
فَاعِدٌ لِلْخُصُومَةِ جَوَاباً، فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، بَيْنَ لِي مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أُبْتَلَى بِهَا؟ وَعَلَى مَا
أُجَاهِدُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ لِي: إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثَةَ وَالْقَاسِطَةَ وَالْمَارِقَةَ، وَجَلَّاهُمْ وَسَمَّاهُمْ
رَجُلَاءَ رَجُلَاءٍ، وَتُجَاهِدُ مِنْ أُمَّتِي كُلَّ مَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ وَسُنَّتِي، يَمُنُّ بِالدِّينِ بِالرَّأْيِ،

عرض کردم: ای رسول خدا! کیان بیعت شکنان چه کسانی هستند؟ فرمود: جمعی هستند که در
مدینه بیعت نموده و در بصره بیعت او نقض و با او به جنگ می پردازند.

گفتم: قاسطین کیانند؟ فرمود: معاویه و یاران او از اهل شام که در حق علی بن
ابی طالب ظلم می کنند.

گفتم: بفرمایید مارقین چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که از راه حقیقت خارج شده
و در نهروان برخلاف او اجتماع و جنگ می کنند.

۱۰۷- روایت شده که حضرت امیر علی علیه السلام چند روزی پس از فتح بصره ضمن ایراد
خطبه ای از قول رسول خدا ﷺ حکایت و نقل فرمود: «ای علی، تو بعد از من در دنیا باقی
بوده و از جانب امت من مبتلی و گرفتار خواهی شد، و روز قیامت در پیشگاه خداوند متعال
با دشمنان و مخالفین خود در مورد محاکمه و مخاصمه واقع می شوی، پس برای روز محاکمه و در
مقابل مخالفین، جواب و حجت خود را آماده کن»، من عرض کردم: ای رسول خدا، پدر
و مادرم به فدایت، برای چه و روی چه من مبتلی خواهم شد؟ و آن فتنه که موجب گرفتاری
من خواهد شد چیست؟ و بر چه اساسی من مجاهده خواهم کرد؟ پس رسول خدا ﷺ
فرمود: تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله و مجاهده می کنی، و همه آنان را
یکایک معرفی فرمود. سپس افزود: تو بعد از من با کسانی مجاهده و مبارزه خواهی کرد
که با قرآن و سنت من مخالفت نموده و در دین خدا با رأی و نظر ناقص خود عمل می کنند،

وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّهَا هُوَ أَمْرُ الرَّبِّ وَنَهْيُهُ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَرْشِدْنِي إِلَى الْفَلَجِ عِنْدَ الْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَاقْتَصِرْ عَلَى الْهُدَى، إِذَا قَوْمُكَ عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى، وَعَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، فَيَتَأَوَّلُوهُ بِرَأْيِهِمْ يَسْتَبِيعُ الْحُجَجَ مِنَ الْقُرْآنِ لِمَشْتَهَاتِ الْأَشْيَاءِ الطَّارِيَةِ عِنْدَ الطَّمَأْنِينَةِ إِلَى الدُّنْيَا، فَاعْطِفْ أَنْتَ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، وَإِذَا قَوْمُكَ حَرَفُوا الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ عِنْدَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، وَالْأُمُرَاءِ الطَّاعِيَةِ، وَالْقَادَةِ النَّاكِثَةِ، وَالْفِرْقَةِ الْقَاسِطَةِ، وَالْأُخْرَى الْمَارِقَةَ أَهْلَ الْإِفْكِ الْمُرْدِي وَالْهُوَى الْمُطْغِي، وَالشُّبْهَةَ الْخَالِفَةَ، فَلَا تَتَكَلَّنْ عَنْ فَضْلِ الْعَاقِبَةِ، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

در صورتیکه رأی و نظر در دین نیست، واحکام الهی را نمی شود موافق رأی و طبق نظر شخصی تفسیر و بیان کرد. بلکه دین عبارت است از اوامر و نواهی و فرموده های پروردگار متعال.

عرض کردم: ای رسول خدا، مرا هدایت کن براهی که در روز قیامت به هنگام محاکمه و محاصمه با مخالفین حاکم و پیروز گردم.

فرمود: بسیار خوب، وقتی پس از من با تو مخالفت و دشمنی کردند تو از صراط مستقیم منحرف مشو، و هرگاه دیدی که آنان راه هدایت و حقیقت را از سر هوا و میل خود برگردانیده و قرآن و کلمات خدا را به رأی و فکر خود رجوع می دهند، تو در راه حق استقامت و رزیده و فکر و نظر خود را تابع قرآن مجید قرار بده، زیرا ایشان به زندگی دنیا اتکاء نموده، و متشابهات امور را گرفته و در مقام تأیید و اثبات آنها به آیات قرآن متمسک می شوند، و چون دیدی که مردم کلمات و فرموده های خدا را از موارد و مواضع خود منحرف ساخته و از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده و اشخاص خودخواه و پریشانحال و تجاوزکار و منحرف و دروغگو و هواپرست و مفسده جو به سر کار آمده و مقام امارت و ریاست را حیازت کردند البته از راه تقوا بیرون نرفته، و حسن عاقبت را در نظر بگیر چرا که عاقبت از آن پرهیزگاران است.

۱۰۸- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» - الْآيَةَ، قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: لَأُجَاهِدَنَّ الْعَالِقَةَ، يَعْنِي الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ: أَنْتَ أَوْ عَلِيٌّ عليه السلام.

۱۰۹- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ لَأَدْنَاهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي حِجَّةِ الْوِدَاعِ بِمَنَى فَقَالَ: لَأَعْرِفَنَّكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَأَيُّكُمْ اللَّهُ لَوْ فَعَلْتُمُوهَا لَتَعْرِفَنِي فِي الْكِتَابَةِ الَّتِي تُضَارِبُكُمْ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى خَلْفِهِ، فَقَالَ: أَوْ عَلِيًّا، أَوْ عَلِيًّا - ثَلَاثًا -، فَرَأَيْنَا أَنَّ جَبْرِئِيلَ عليه السلام غَمَزَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ: «فَإِنَّمَا نَذْهَبُ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» - بِعَلِيٍّ عليه السلام - «أَوْ نُرِيَّتَكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ».

۱۰۸- از ابن عباس رضی اللہ عنہ نقل است که گفت: وقتی آیه مبارکه «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین - الایة (۱)»، نازل شد؛ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: حتماً با کفار مجاهده خواهم کرد! در پی این کلام جبرئیل نازل شده و گفت: این مجاهده و جنگ را تو یا علی خواهید کرد.

۱۰۹- واز جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفت: من در روز حج وداع در سرزمین منی از همه به رسول خدا نزدیکتر بودم که فرمود: شما را می بینم که پس از رحلت من از دین خود منحرف شده و با دست و شمشیر خود گردن همدیگر را می زنید، و سوگند به خدا که اگر چنین شد مرا خواهید دید که با لشکر عظیمی با شماها جنگ می کنم! و سپس به پشت سر خود متوجه شده و فرمود: یا بجای من علی بن ابی طالب را خواهید دید. و سه مرتبه این جمله را تکرار نمود. و متعاقب این کلام از تغییر حال آنحضرت متوجه شدیم جبرئیل بر او وحی تازه ای از جانب خداوند نازل کرده، و آن این آیه بود: «پس اگر تو را ببریم (بمیرانیم) همانا از آنان کین می ستانیم» - توسط علی عليه السلام - «یا آنچه را به ایشان وعده کرده ایم به تو می نمایم، که ما بر آن توانائیم - زخرف: ۴۱ - ۴۲».

۱۱۰- وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ عَلِيًّا رضی اللہ عنہ كَانَ يَقُولُ - فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم : - إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» وَاللَّهُ لَا تَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهُ لَيَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ لَا قَاتِلَ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ، لِأَنِّي أَخُوهُ وَابْنُ عَمَّتِهِ، وَوَارِثُهُ، فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي.

۱۱۱- وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَمَّامٍ [بْنِ ثَعْلَبَةَ الْحُسَيْنِيِّ] قَالَ : أَتَيْتُ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ فِي وِلَايَةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقُلْتُ : يَا عِبَادَةُ، أَكَانَ النَّاسُ عَلَى تَفْضِيلِ أَبِي بَكْرٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ؟ فَقَالَ : يَا أَبَا ثَعْلَبَةَ، إِذَا سَكَنَّا عَنْكُمْ فَاسْكُتُوا، وَلَا تَبْخُثُونَا، فَوَاللَّهِ لَعَلِّي بَنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ، كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَحَقَّ بِالنُّبُوَّةِ مِنْ أَبِي جَهْلٍ، قَالَ : وَأَزِيدُكُمْ إِنَّا كُنَّا ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَجَاءَ عَلِيٌّ رضی اللہ عنہ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَى بَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم،

۱۱۰- واز ابن عباس رضی اللہ عنہ نقل است کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ در زمان حیات رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفت : خداوند در این آیه می فرماید : «و محمد صلی اللہ علیہ وسلم نیست مگر پیامبر و فرستاده ای، که پیش از او پیامبران و فرستادگان گذشتند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا شما بر پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران پیش از اسلام؛ یعنی ایام جاهلیت) برخواید گشت؟ - آل عمران : ۱۶۴»، بخدا قسم که ما پس از آنکه خداوند هدایتان فرمود به قهقری بر نخواهیم گشت! بخدا قسم اگر پیامبر کشته شود یا وفات نماید هر آینه چون او مقاتله نموده و در همان راه من نیز با مخالفین مجاهده خواهم کرد تا وقتی که جان بسپارم، زیرا من برادر و سرعمو و وارث او هستم، و کیست که نزدیکتر و اولی باشد به آنحضرت از من.

۱۱۱- احمد بن همام گوید : در ایام خلافت ابوبکر نزد عبادة بن صامت رفته و از او پرسیدم : آیا مردم پیش از خلافت ابوبکر او را بر دیگران تقدیم داشته و ترجیح می دادند؟ عبادہ گفت : ای اباثعلبه! وقتی ما چیزی نمی گوئیم شما نیز سکوت کنید و پی حرف را نگیرید، سوگند بخدا که علی بن ابی طالب از ابوبکر به مستند خلافت شایسته تر بود، همچنانکه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به مقام رسالت و نبوت سزاوارتر بود از ابوجهل! سپس افزود : بیشتر توضیح خواهم داد؛ ما روزی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ نشستہ بودیم کہ علی بن ابی طالب و ابوبکر و عمر به درب خانہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ رسیدند،

فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَثَرِهَا، فَكَانَ سَفِيَّ عَلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرَّمَادُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَيْتَقَدَّ مَا نِكَ هَذَانِ، وَقَدْ أَمَرَكَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا؟! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: نَسِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقَالَ عُمَرُ: سَهَوْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا نَسِيتُ وَلَا سَهَوْتُمَا، وَكَأَنِّي بِكَمَا قَدْ سَلَبْتُمَا مُلْكَهُ، وَتَحَارَبْتُمَا عَلَيْهِ، وَأَعَانَكُمَا عَلَى ذَلِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَأَعْدَاءُ رَسُولِهِ، وَكَأَنِّي بِكَمَا قَدْ تَرَكْتُمَا الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وَجُوهَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ عَلَى الدُّنْيَا، وَلَكَأَنِّي بِأَهْلِ بَيْتِي وَهُمْ الْمُقْهَرُونَ الْمُشْتَتُونَ فِي أَقْطَارِهَا، وَذَلِكَ لِأَمْرٍ قَدْ قُضِيَ. ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى سَالَتْ دُمُوعُهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ الصَّبْرُ! الصَّبْرُ! حَتَّى يَنْزِلُ الْأَمْرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، فَإِنَّ لَكَ مِنَ الْأَجْرِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَا لَا يُحْصِيهِ كَاتِبُكَ، فَإِذَا أَمَكَنَّكَ الْأَمْرُ، فَالْسَّيْفَ السَّيْفَ! الْقَتْلُ الْقَتْلُ! حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، وَأَمْرِ رَسُولِهِ، فَإِنَّكَ

وآبوبکر وارد خانه شد و پس از او عمر وارد شد و در مرتبه آخر علی بن ابی طالب وارد گشت. با دیدن این صحنه حال آنحضرت متغیر شده سپس فرمود: ای علی! آیا این دو بر تو تقدّم جسته و سبقت می گیرند در حالیکه خداوند تو را بر آنان امیر و مولی قرار داده؟! آبوبکر گفت: فراموش کردم ای رسول خدا! و عمر گفت: اشتباه کردم ای رسول خدا. پس رسول خدا ﷺ فرمود: شما دو نفر نه فراموش کرده و نه دچار سهو شده اید، و گویا می بینم که حقّ او را غصب کرده و با او جنگ می نمائید، و یار و یاور شما در این عمل دشمنان خدا و رسول می باشند، و گویا من با شما هستم که می بینم جماعت مهاجر و انصار را به جان هم انداخته و آنان روی منافع دنیوی همدیگر را با شمشیر تار و مار می کنند، و گویا من اهل بیت خود را می بینم که در میانتان مغلوب و مقهور واقع شده و در روی زمین پراکنده اند، و این وقایعی است که از جانب خداوند پیش بینی و مقدّر شده است! سپس سرشک غم از دیدگان مبارک آنحضرت جاری شده و گفت: ای علی! صبر! صبر! تا روزیکه امر الهی نازل شود و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم! زیرا اجر و ثواب تو از این جهت از شمار دو فرشته کاتب خارج خواهد شد. پس چون به قدرت رسیدی! شمشیر! شمشیر! قتل! قتل! تا همه آنان به سوی حقیقت برگشته و تسلیم امر خدا و مطیع فرمان رسول خدا گردند. زیرا تو

عَلَى الْحَقِّ وَمَنْ نَاوَاكَ عَلَى الْبَاطِلِ، وَكَذَلِكَ ذُرِّيَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱۱۲ - وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ أَنْ صَلَّى الْفَجْرَ، ثُمَّ نَهَضَ وَنَهَضْتُ مَعَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَّجِعَ إِلَى مَوْضِعٍ أَعْلَمَنِي بِذَلِكَ، وَكَانَ إِذَا أَبْطَأَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ صِرْتُ إِلَيْهِ لِأَعْرِفَ خَبْرَهُ، لِأَنَّهُ لَا يَتَصَابَرُ قَلْبِي عَلَى فِرَاقِهِ سَاعَةً وَاحِدَةً، فَقَالَ لِي: أَنَا مُتَّجِعٌ إِلَى بَيْتِ عَائِشَةَ، فَضَنَى ﷺ وَمَضَيْتُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمْ أَزَلْ مَعَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَأَنَا وَهِيَ مَسْرُورَانِ بِيهَا، ثُمَّ أَنِي نَهَضْتُ وَصِرْتُ إِلَى بَابِ عَائِشَةَ، فَطَرَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَتْ لِي عَائِشَةُ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ لَهَا: أَنَا عَلِيٌّ. فَقَالَتْ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَاقِدٌ، فَأَنْصَرَفْتُ. ثُمَّ قُلْتُ: النَّبِيُّ ﷺ رَاقِدٌ وَعَائِشَةُ فِي الدَّارِ؟ فَرَجَعْتُ وَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَتْ لِي: مَنْ هَذَا؟ قُلْتُ لَهَا: أَنَا عَلِيٌّ. فَقَالَتْ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى حَاجَةٍ، فَأَنْتَضَيْتُ مُسْتَحْيِيًّا مِنْ دَقِّي الْبَابَ،

پیوسته بر حق بوده و همراه حقیقتی، و مخالفین تو بر باطل و گمراهی، و همچنین ذریه و اولاد پاکیزه تو تا روز قیامت همینگونه اند.

۱۱۲ - حضرت صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش علیهم السلام نقل نموده که حضرت علی علیه السلام فرمود: در خدمت رسول خدا ﷺ بعد از ادای نماز صبح در مسجد نشسته بودم که آنحضرت برخاسته و حرکت نمودند و من نیز با آنحضرت روانه شدم، و رسم آنحضرت این بود که به هر جایی که می خواستند بروند مرا مطلع می فرمودند، و هرگاه توقف در آن محل طول می کشید من به آنجا می رفتم تا ببینم چه خبر شده، زیرا قلب من حتی برای زمانی کوتاه فراغ و دوری آنحضرت را طاقت نمی آورد، پس به من فرمود: من به خانه عائشه می روم، آنحضرت رهسپار شد، و من نیز به خانه فاطمه علیها السلام رفتم و ما ساعتی در منزل به واسطه فرزندانان حسن و حسین مسرور و خوشنود و سرگرم بودیم. سپس من بنا بر رسم همیشگی برخاسته و رهسپار منزل عائشه شدم، درب را زدم، عائشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علی. عائشه گفت: رسول خدا ﷺ خوابیده است. من برگشتم.

سپس گفتم: چطور می شود پیامبر در اینموقع که عایشه در خانه حاضر و بیدار است خواب باشد؟! پس بازگشته و درب خانه را زدم، عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علی. گفت: پیامبر مشغول کاری است. من بازگشتم و از زدن درب در اینبار بسی شرمنده شدم

وَوَجَدْتُ فِي صَدْرِي مَا لَا أَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ صَبْرًا، فَرَجَعْتُ مُسْرِعًا فَدَقَقْتُ الْبَابَ دَقًّا غَنِيًّا، فَقَالَتْ لِي عَائِشَةُ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَلِيٌّ، فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا عَائِشَةُ افْتَحِي لَهَ الْبَابَ، فَفَتَحَتْ وَدَخَلْتُ، فَقَالَ لِي: أَقْعُدْ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحَدَ ثَنَكِ بِمَا أَنَا فِيهِ، أَوْ تُحَدِّثْنِي بِإِبْطَالِكَ عَنِّي؟!

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَدِّثْنِي فَإِنَّ حَدِيثَكَ أَحْسَنُ.
فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتُ فِي أَمْرِ كَتَمْتُهُ مِنْ أَلَمِ الْجُوعِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ بَيْتَ عَائِشَةَ، وَأَطَلْتُ الْقُعُودَ لَيْسَ عِنْدَهَا شَيْءٌ تَأْتِي بِهِ. فَدَدْتُ يَدَيَّ وَسَأَلْتُ اللَّهَ الْقَرِيبَ الْغَنِيْبَ، فَهَبْطَ عَلَيَّ حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ هَذَا الطَّيْرُ، وَوَضَعَ إصْبَعَهُ عَلَى طَائِرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَخْذُ هَذَا الطَّيْرَ، وَهُوَ أَطْيَبُ طَعَامٍ فِي الْجَنَّةِ فَأَتِيكَ بِهِ يَا مُحَمَّدُ، فَحَدِّثُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرًا، وَعَرِّجْ جِبْرِئِيلُ فَرَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَبْدًا يُحِبُّكَ وَيُحِبُّنِي

ولی در عین حال حس کردم که قلبم گرفته شده و بی طاقت و بی صبر گشته و توان دوری و جدایی را ندارم، این دفعه نیز بی اختیار برگشته، و باز درب را بشدت زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علی. در این هنگام صدای مبارک رسول اکرم ﷺ را شنیدم که به عایشه فرمود: ای عایشه درب را باز کن. عایشه درب را باز کرد و من وارد شدم. آنحضرت فرمود: ای ابوالحسن بنشین! من برایت بگویم در چه حالی بودم، یا تو میگویی چرا دیر کردی؟!

گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید که سخن شما نیکوتر است.
فرمود: ای ابوالحسن! من با حالت گرسنگی از تو جدا شدم، وقتی وارد خانه عایشه شدم و در آنجا نیز چیزی برای خوردن نبود، دست خود را به دعا بلند کرده و از خداوند طلب طعام نمودم. پس جبرئیل حاضر شده و با او این مرغ بود، و او انگشت خود را در حضور من روی مرغ گذاشته و گفت: خداوند متعال به من وحی فرموده که این مرغ را که از بهترین غذاهای بهشت است گرفته و نزد شما آورم. پس من نیز خداوند را بسیار حمد و ستایش نمودم. و جبرئیل از نزد من عروج کرد، و من دستهای خود را به دعا بلند کرده و عرض کردم: پروردگارا! بنده ای را که تو را دوست می دارد و تو نیز او را دوست می داری

يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ، فَكَثْتُ مَلِيًّا فَلَمْ أَرِ أَحَدًا يَطْرُقُ الْبَابَ، فَرَفَعْتُ يَدَيَّ ثُمَّ قُلْتُ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَبْدًا يُجِيبُكَ وَيُحِبُّنِي وَتُحِبُّهُ وَأُحِبُّهُ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ، فَسَمِعْتُ طَرَقَ الْبَابَ وَارْتِفَاعَ صَوْتِكَ، فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَدْخِلِي عَلَيَّا فَدَخَلَتْ، فَلَمْ أَزَلْ حَامِدًا لِلَّهِ حَتَّى بَلَغَتْ إِلَيَّ إِذْ كُنْتُ تُحِبُّ اللَّهُ وَتُحِبُّنِي، وَيُحِبُّكَ اللَّهُ وَأُحِبُّكَ، فَكُلْ يَا عَلِيُّ.

فَلَمَّا أَكَلْتُ أَنَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّائِرَ، قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ حَدِّثْنِي. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ أَزَلْ مُنْذُ فَارَقْتُكَ أَنَا وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مَسْرُورِينَ جَمِيعًا، ثُمَّ نَهَضْتُ أُرِيدُكَ فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَتْ لِي عَائِشَةُ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَلِيُّ. فَقَالَتْ لِي: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاقِدٌ، فَأَنْصَرَفْتُ، فَلَمَّا أَنْ صِرْتُ إِلَى بَعْضِ الطَّرِيقِ الَّذِي سَلَكَتُهُ، رَجَعْتُ فَقُلْتُ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاقِدٌ وَعَائِشَةُ فِي الدَّارِ؟ لَا يَكُونُ هَذَا، فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَتْ لِي: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ لَهَا: أَنَا عَلِيُّ. فَقَالَتْ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَاجَةٍ فَأَنْصَرَفْتُ مُسْتَحْيِيًّا، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي رَجَعْتُ مِنْهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَجَدْتُ فِي قَلْبِي مَا لَا أَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ صَبْرًا وَقُلْتُ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَاجَةٍ وَعَائِشَةُ فِي الدَّارِ؟ فَرَجَعْتُ فَدَقَقْتُ الْبَابَ الدَّقَّ الَّذِي سَمِعْتُهُ، فَسَمِعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنْتَ تَقُولُ لَهَا: أَدْخِلِي عَلَيَّا.

در سر این طعام حاضر فرما تا از این غذا بخورد. پس از این دعا مقداری صبر کرده و اثری ندیدیم، در مرتبه دوم دست بدعا برداشته و همان را گفتم، این دفعه صدای زدن درب تو را شنیدم، و به عایشه گفتم: درب را باز کن تا علی وارد خانه شود، و حمد خدای را بجای آوردم، و مسرور شدم که تو محب خدا و رسول او بوده و هم محبوب خدا و رسول او هستی. پس از این غذا بخور، ای علی.

حضرت علیؑ افزود: چون من و پیامبر آن مرغ را خوردیم به من فرمود: ای علی تو جریان خود را بگو. عرض کردم: ای رسول خدا، از وقتی از شما جدا شدم من و فاطمه و حسن و حسین خوشحال بودیم، سپس برخاسته و قصد شما را نمودم، و جریان امر را تا آخر [همانطور که در ابتدای حدیث ترجمه نمودیم] به عرض آنحضرت رساند.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ هَكَذَا، يَا حُمَيْرَاءُ مَا حَمَلَكَ عَلَى هَذَا؟!
 قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اشْتَهَيْتُ أَنْ يَكُونَ أَبِي يَأْكُلُ مِنَ الطَّيْرِ.
 فَقَالَ لَهَا: مَا هُوَ بِأَوَّلِ ضِغْنٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، وَقَدْ وَقَفْتَ عَلَى مَا فِي قَلْبِكَ لِعَلِّيَّ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَتُقَاتِلَنَّهُ.

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَتَكُونُ النِّسَاءُ يُقَاتِلُنَ الرِّجَالَ؟!
 فَقَالَ لَهَا: يَا عَائِشَةُ، إِنَّكَ لَتُقَاتِلِينَ عَلِيًّا، وَيَصْحَبُكَ وَيَدْعُوكَ إِلَى هَذَا نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِي،
 فَيَحْمِلُونَكَ عَلَيْهِ، وَلْيَكُونَنَّ فِي قِتَالِكَ لَهُ أَمْرٌ يَتَحَدَّثُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، وَعَلَامَةُ ذَلِكَ
 أَنَّكَ تَرْكِبِينَ الشَّيْطَانَ، ثُمَّ تَبْتَلِينَ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغِي إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقْصُدُ بِكَ إِلَيْهِ، فَتَنْبَحُ عَلَيْكَ
 كِلَابُ الْحَوَآبِ، فَتَسْأَلِينَ الرُّجُوعَ فَتَشْهَدُ عِنْدَكَ قَسَامَةً أَرْبَعِينَ رَجُلًا: مَا هِيَ كِلَابُ الْحَوَآبِ،
 فَتَصِيرِينَ إِلَى بَلَدٍ أَهْلُهُ أَنْصَارُكَ، وَهُوَ أَبْعَدُ بِلَادٍ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ، وَأَقْرَبُهَا إِلَى الْمَاءِ،

رسول خدا ﷺ با شنیدن این مطالب روبه عایشه نموده و فرمود: خداوند اینطور مقدر
 فرموده است، و تو ای حمیراء به چه منظور وجهتی چنین کردی؟
 عایشه گفت: ای رسول خدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد و از این غذا تناول کند.
 رسول خدا ﷺ فرمود: این عمل تو اولین اظهار بغض و کینه‌ات به علیؑ نخواهد بود،
 و من از قلب تو نسبت به علیؑ آگاهم، و بخدا سوگند که تو با او مقاتله و جنگ خواهی کرد.
 عایشه گفت: ای رسول خدا، مگر ممکن است که زنان با مردها بجنگند؟

فرمود: ای عایشه، تو حتماً با علیؑ بن ابی طالب جنگ و مقاتله خواهی کرد، و گروهی
 از أصحاب من در این عمل با تو همراهی نموده و تو را تشویق و تحریک می‌کنند، و جریان
 جنگ تو در صفحات تاریخ ضبط شده و اولین و آخرین امت آنرا مذاکره خواهند کرد، و نشان
 و علامت این عمل آن است که تو سوار اشتري خواهی شد که چون شیطان باشد، و پیش از
 اینکه به محل مقصود برسی مواجه می‌شوی با حمله و صداهای سگهای «حَوَآبِ»، و در آن
 مکان تو اصرار به بازگشت می‌کنی، و جمعی به دروغ شهادت خواهند داد که آن محل
 «حَوَآبِ» نیست، و آنگاه به سوی شهری حرکت می‌کنید که اهل آن بلد أصحاب و یاران تو
 هستند، و آن مکان دورترین شهرها است از آسمان؛ و نزدیکترین امکنه می‌باشد به آب دریا.

وَلَتَرْجِعَنَّ وَأَنْتِ صَاغِرَةٌ غَيْرُ بِالْغَةِ مَا تُرِيدِينَ، وَيَكُونُ هَذَا الَّذِي يَرُدُّكَ مَعَ مَنْ يَتَّقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَإِنَّهُ لَكَ خَيْرٌ مِنْكَ لَهُ، وَلَيَنْذُرَنَّكَ بِمَا يَكُونُ الْفِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي الْآخِرَةِ، وَكُلُّ مَنْ فَرَّقَ عَلَيَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ بَعْدَ وَفَاتِي فَفِرَاقُهُ جَائِزٌ.

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَنِي مِتُّ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مَا تَعِدُنِي!!

فَقَالَ لَهَا: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَكُونَنَّ مَا قُلْتُ، حَقٌّ كَأَنِّي أَرَاهُ.

ثُمَّ قَالَ لِي: قُمْ يَا عَلِيُّ فَقَدْ وَجَبَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، حَتَّى أَمُرَ بِلَالٍ بِالْأَذَانِ، فَأَذِّنَ بِلَالٌ وَأَقَامَ وَصَلَّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ وَلَمْ يَزَلْ فِي الْمَسْجِدِ.

و تو از آنجا به حالت مغلوبیت و ذلت مراجعت می کنی. و علی بن ابی طالب در آنروز و در آن گرفتاری تو: جمعی از معتمدین یاران و أصحاب خود را همراه تو کرده و تو را به سوی وطن خود مراجعت می دهد، و این را بدان که او خیرخواه تو می باشد، و در آن خلاف و جنگ تو را می ترساند از وقوع جدائی و فراق در میان من و تو در روز قیامت، زیرا کسی را که او بعد از وفاتم از ازدواج من طلاق بدهد مطلقه خواهد شد.

عایشه گفت: ای رسول خدا، ایکاش پیش از رسیدن آنروز بمیرم!

آنحضرت فرمود: هیهات! هیهات!، سوگند به خدائیکه جان من در دست قدرت و اختیار او است، آنچه گفتم شدنی است، و گویا من این ماجرا و جریان را با چشم خود مشاهده می کنم.

حضرت علی علیه السلام گوید: سپس آنحضرت روی به من نموده و فرمود: ای علی

برخیز که وقت نماز ظهر رسیده است، تا به بلال دستور دهم که اذان و اقامه را بگوید، و به سوی مسجد حرکت فرموده و مشغول نماز ظهر شدند.

«اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَتَنْزِيهِهِ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ مِنْ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ»
 - مِنَ الْجَبْرِ وَالتَّشْبِيهِ وَالرُّؤْيَا وَالْأَنْجِيَاءِ وَالذَّهَابِ وَالتَّغْيِيرِ وَالزَّوَالِ وَالْإِثْقَالِ -
 - مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فِي أَثْنَاءِ خُطْبِهِ وَبَحَارِي كَلَامِهِ وَمُخَاطَبَاتِهِ وَمُحَاوَرَاتِهِ -

۱۱۳ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ ، وَلَا يُحْصِي نِعَمَهُ الْعَادُونَ ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ ؛ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَيْمَمِ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ ، فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَتَدَا الصُّخُورَ مَيْدَانِ أَرْضِهِ ، أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ ، وَكَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ ، وَكَمَالَ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَكَمَالَ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ ، وَكَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ،

«احتجاج آنحضرت درباره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار»

«مقام اولوهیت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیر شدن»

«وزوال راز حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است»

۱۱۳ - حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند

و حسابگران زبردست نعمتهای او را احصاء نتوانند کرد ، و حق انعام و احسان او را افراد مراقب و کوشش کنندگان هرچند خود را خسته کنند نتوانند نمود . پروردگاری که به علو همت و بلندبودن مقصد نتوان ذات پاک او را درک کرد ، و به وسیله تعمق افکار و کنجکاوی عقول نشود به حقیقت او رسید ، خداوندی که برای صفات او حدّ معین و مقدار محدودی نیست ، و اوصاف او را نشود با لفظ و بیان معرفی کرد ، و برای صفات او وقت ممتد و مدت و زمان معینی نباشد . مخلوقات را با قدرتش آفرید ، بادهای او را با رحمتش به حرکت درآورد ، و اضطراب و لرزش زمین را به وسیله کوهها ، آرامش بخشید . آغاز دین ؛ شناختن پروردگار جهانیان است ، و کمال معرفتش تصدیق ذات او ، و کمال تصدیق ذاتش ، توحید و شهادت بر یگانگی اوست ، و کمال توحید و شهادت بر یگانگیش اخلاص است ، و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند ،

لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ ، وَمَنْ قَالَ : «فِيمَ؟» فَقَدْ ضَمَّنَهُ ، وَمَنْ قَالَ : «عَلَى م؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ ، كَأَنَّهُ لَا عَنْ حَدِّثٍ ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ ، فَاعِلٌ لَا يَمْتَعْنِي الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ ، بِصِيرٌ إِذْ لَا مَنظُورٌ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنٌ يَسْتَأْنِسُ بِهِ ، وَلَا يَسْتَوْجِسُ لِفَقْدِهِ ، أَنشَأَ الْخَلْقَ إِنِّشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلا رَوِيَّةٍ أَجَاهَا ، وَلَا تَجَرِبَةٍ اسْتِفَادَهَا ، وَلَا حَرَكَةٍ أَحَدَثَهَا ، وَلَا هَمَامَةٍ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا ، أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ، وَلَا تَمَّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا ، وَغَرَزَ غَرَائِزَهَا وَالزَّمَهَا أَشْبَاحَهَا ،

چه اینکه هر صفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است ، آن کس که خدای را به صفتی وصف کند وی را به چیزی مقرون دانسته ، و آنکس که وی را مقرون به چیزی قرار دهد ، تعدد در ذات او قائل شده ، و هرکس تعدد در ذات او قائل شود ، اجزایی برای او تصور کرده ، و هرکس اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است . و کسی که او را نشناسد بسوی او اشاره می کند ، و هرکس به التویش اشاره کند ، برایش حدی تعیین کرده ، و آنکه او را محدود بداند وی را به شمارش آورده و آنکس که بگوید : خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصور کرده ، و هرکس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته ، همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده ، و وجودی است که سابقه عدم برای او نیست ، با همه چیز هست اما نه اینکه قرین آن باشد ، و مغایر با همه چیز است ، اما نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد ، انجام دهنده است ، اما نه به آن معنی که حرکات و ابزاری داشته باشد ، بینا است حتی در آن زمانی که موجود قابل رؤیتی وجود نداشت ، تنها است زیرا کسی وجود نداشته تا به او انس گیرد ، و از فقدانش ترسان و ناراحت شود . پروردگار متعال خلق را ایجاد نمود و بدون نیاز به اندیشه ، و فکر و استفاده از تجربه ، آفرینش را آغاز کرد ، و بی آنکه حرکتی ایجاد کند و تصمیم آمیخته با اضطرابی در او راه داشته باشد ، جهان را ایجاد نمود ، پدید آمدن هریک از موجودات را به وقت مناسب خود موکول ساخت و در میان موجودات ، با طبایع متضاد هماهنگی برقرار نموده و در هر کدام ؛ طبیعت و غریزه مخصوص به خودشان آفرید ، و آن غرایز را ملازم و همراه آنها گردانید ،

عالمیاً بها قَبْلَ ابْتِدَائِهَا ، وَ مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا ، عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا وَأَحْثَانِهَا .
۱۱۴ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى :

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ ، وَأَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَنِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ،
جَلَّ عَنْهُ أَنْ تَحِلَّهُ الصِّفَاتُ بِشَهَادَةِ الْعُقُولِ : أَنَّ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ ، وَشَهَادَةُ
الْعُقُولِ : أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ ، بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ،
وَبِالْفِكْرِ تُثَبِّتُ حُجَّتُهُ ، جَعَلَ الْخَلْقَ دَلِيلًا عَلَيْهِ ، فَكَشَفَ بِهِ عَنْ رُبُوبِيَّتِهِ ، هُوَ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ فِي
أَزَلِيَّتِهِ ، لَا شَرِيكَ لَهُ فِي إِلَهِيَّتِهِ ، وَلَا نِدَّ لَهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ ، بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ الْمُتَضَادَّةِ عَلِيمٌ أَنْ لَا
ضِدَّ لَهُ ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ الْمُقْتَرَنَةِ عَلِيمٌ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ .

او پیش از آنکه آنان را بیافریند ؛ از تمام جزئیات وجوایب آنها آگاه بود ، و به حدود
و پایان آنها احاطه داشت و به اسرار درون و برون آنها آشنا بود .
۱۱۴ - و آنحضرت در خطبه دیگری فرمود :

ابتدای عبادت و بندگی پروردگار متعال معرفت و شناخت به او است ، و ریشه
و اساس معرفت خدا توحید است ، و نظام و استواری توحید متوقف است بر نفی صفات از
او ، منزّه است خداوند که صفات در او حلول کند ، زیرا به حکم عقل هر که در او صفاتی
حلول کند مخلوق و مصنوع است ، و نیز به حکم عقل دریافته می شود که خداوند جلّ
جلاله خالق است نه مخلوق ، و توسط صنایع و مخلوقات به وجود آفریننده و خالق آنها
هدایت یافته و با کمک عقل و تفکر توفیق معرفت را پیدا می کنیم ، و روی فکر و از راه
تدبّر ؛ حجت و برهان وجود او ثابت می گردد . خداوند مخلوقات را نشان دهنده و نماینده
خود قرار داده ، و به وسیله آنها از خود پرده برداری کرده است ، او خدای یکتا و متفرد
در ازلیّت بوده و در آن مقام تنها و بی شریک گشته ، و از لحاظ ربوبی هیچ نظیر و مثلی
ندارد . خداوند از لحاظ اینکه اشیاء متخالف و متضاد را بوجود آورده است دریافته شود
که او را ضدّی نیست ، و از اینکه میان مخلوقات تقارن (نظیر داشتن و نزدیک به هم شدن)
هست معلوم می شود که برای او قرین و نظیری نباشد .

۱۱۵- وَقَالَ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى :

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِبْثَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْتُونَةٌ صِفَةٍ لَا يَبْتُونُهُ عَزَلَةٌ، إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ، كُلُّهَا يَتَصَوَّرُ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ : لَيْسَ بِإِلَهِ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ هُوَ الدَّالُّ بِالِدَّلِيلِ عَلَيْهِ، وَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ.

۱۱۶- وَقَالَ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى :

لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ، وَلَا يُحَسَبُ بِعَدٍّ، وَإِنَّمَا تَحَدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا، مَنَعَتْهَا «مُنْذُ» الْقَدَمَةَ، وَحَمَّتْهَا «قَدْ» الْأَزَلِيَّةَ، وَجَنَّبَتْهَا «لَوْلَا» التَّكْلِيفُ،

۱۱۵- و حضرت علی علیه السلام در خطبه دیگری فرمود :

دلیل خداوند آیات او است، و وجود او یگانه برهان هستی او است، و معرفت و شناخت او توحید اوست، و توحید خداوند تمییز و جدا کردن او از مخلوقات است، و منظور از تمییز و جدا کردن جدائی وصفی و امتیاز در صفات است نه جدائی و فاصله زمانی و یا مکانی، او پروردگار و آفریننده توانا بوده و عاری از هر خالق است، آنچه به خیال و تصور آید ذات حق تعالی بر خلاف تصور و خیال ما می باشد.

سپس فرمود: آنکه ذات و حقیقتش شناخته می شود خدا نیست، و خداوند از راه دلیل و برهان شناخته شده و توسط معرفت به آثار او پی به وجود او می بریم.

۱۱۶- و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه دیگری فرمود :

حدّ و اندازه ای برایش متصور نیست و به حساب و شمارش در نمی آید، زیرا ابزار دلیل بر محدودیت خویشند و وسائل و آلات به مانند خود اشاره می کنند. همین که می گویم موجودات «از فلان وقت» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن منع کرده ایم و این که می گویم «قطعاً» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته ایم، و هنگامی که گفته می شود «اگر چنین بود» کامل می شد دلیل آن است که موجودات به تمام معنی کامل نیستند.

بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ ، وَبِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ ، لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدَتْهُ ، إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ ، وَلَتَجَزَأَ كُنْهُهُ ، وَلَا امْتَنَعَ «مِنْ» الْأَزَلِ مَعْنَاهُ ، وَلَكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذَا وَجَدَ لَهُ أَمَامَهُ ، وَلَا لَتَمَسَ الْإِتْمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ ، وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ ، وَلِتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ ، وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ ، الَّذِي لَا يَحُولُ ، وَلَا يَزُولُ ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَقُولُ ، لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا ، وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرُ مَحْدُودًا ، جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْأَنْبَاءِ ، وَطَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النَّسَاءِ ، لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتُحِسُّهُ ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ ، وَلَا يَسْتَفِيرُ بِحَالٍ ،

با آفرینش موجودات ؛ آفریننده آنها در برابر عقول تجلّی کرد و از همین نظر است که از دیده‌اشان با چشمهای ظاهر مبرا و پیراسته است و قوانین «حرکت» و «سکون» بر او جریان ندارد ، زیرا چگونه می‌تواند چنین باشد در صورتی که او خود «حرکت» و «سکون» را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد؟ و مگر می‌شود که خود تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ اگر چنین شود ذاتش تغییر می‌پذیرد و کنه وجودش تجزیه می‌گردد و ازلی بودنش ممتنع می‌شود و هنگامی که آغازی برایش معین شد انتهایی نیز خواهد داشت . و لازمه این آغاز و انجام ؛ نقصان و عدم تکامل خواهد بود . که نقصان داشتن دلیل مسلم مخلوق بودن است و خود دلیل وجود خالق دیگر می‌شود نه این که خود آفریدگار باشد و سرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثر نیست و زوال و تغییر و افول در او راه ندارد ، خارج می‌گردد . کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد ؛ برتر از آن است که فرزندی پذیرد و پاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان در باره او رود . دست اندیشه‌های بلند به دامن کبریا نیش نرسد تا در حدّ و نهایتی محدودش کند و تیزهوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصوّر نماید ، حواسّ از درکش عاجزند و دستها از دسترسی و لمسش قاصرند ، تغییر و دگرگونی در او راه ندارد

وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ ، وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ ، وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ ، وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ ، وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ ، وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَايَةٌ ، وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ ، وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ ، فَتَقْلُهُ أَوْ تُهَوِّيهِ ، وَلَا أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ ، لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِجٍ ، وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ ، يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ ، وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ ، يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَظُ ، وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ ، يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ ، وَيُبْغِضُ وَيَبْغُضُ مِنْ غَيْرِ مَسَقَّةٍ ، يَقُولُ - لَمَّا أَرَادَ كَوْنَهُ - : «كُنْ فَيَكُونُ» لَا بِصَوْتٍ يُفْرَعُ ، وَلَا نِدَاءٍ يُسْمَعُ ، وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمَثَلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَاتِبًا ، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا ، وَلَا يُقَالُ لَهُ : «كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ» فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا فَصْلٌ ،

وگذشت زمان برایش هیچگونه تبدیل و دگرگونی به وجود نیاورد ، آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه و سالخورده نسازند و روشنایی و تاریکی او را دستخوش تغییر قرار ندهند او به هیچ یک از اجزاء و جوارح و اعضا ، و نه بر عرضی بر اعراض و نه به تغایر و ابعا ض به هیچکدام وصف نگردد ، برایش حد و نهایتی گفته نشود و انقطاع و انتهایی ندارد . اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند و یا پایین آورند و نه چیزی او را حمل می کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد ، نه در درون اشیاء است و نه در بیرون آنها . خبر می دهد اما نه با کام و زبان ، می شنود ولی نه به واسطه دستگاه شنوایی که از مجرا ، استخوانها و پرده ها تشکیل شده ، سخن می گوید ، نه این که تلفظ کند ، همه چیز را حفظ می کند ولی نه با قوه حافظه ، اراده می کند اما نه اینکه دارای ضمیری باشد ، دوست می دارد و خشنود می شود اما نه از روی رقت قلب ، دشمن می دارد و به خشم می آید اما نه از روی ناراحتی و رنج و مشقت ، به هر چه اراده کند می فرماید : «باش پس بلا درنگ موجود می شود»^(۱) اما گفتن کلمه «باش» نه صوتی است که در گوشها نشیند و نه فریادی است که شنیده شود ، بلکه سخن خدا همان کاری است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی می بود! . شایسته نیست گفته شود : پس از نبودن پیدایش یافته . که در این صورت صفات محدثات بر او جریان می یابد و بین او و حوادث تفاوتی نمانده ،

وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَيَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ، خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ، وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَالْأَعْوِجَاجِ، وَمَنَعَهَا مِنَ التَّهَاقُتِ وَالْانْفِرَاجِ، أَرْسَى أَوْتَادَهَا، وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَاسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَخَدَّ أَوْدِيَّتَهَا قَلَمَ يَمِينِ مَا بَنَاهُ، وَلَا ضَعْفَ مَا قَوَّاهُ، هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَالْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ، لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبُهُ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيْغْلِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ. خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَظَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبُ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ.

و هیچگونه برتری بین او و مخلوقات نخواهد بود و در نتیجه صانع و مصنوع و آن که از عدم به وجود آمده با آن که موجودات را از نیستی به هستی آورده یکسان گردند. مخلوقات را بدون الگو و نمونه‌ای که از غیرش گرفته باشد آفرید و در خلقت آنها از احدی استعانت نجست. ^۱ زمین را ایجاد فرمود و آنرا نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد و آن را در عین حرکت و بی‌قراری قرار بخشیده و آن را بدون هیچ ستون و پایه‌ای برپا داشت، و بی هیچ ستون و ارکانی برافراشت و آن را از کژی و فرو ریختن نگاهداشت و از سقوط و در هم شکافتن جلوگیری کرد؛ میخهایش را محکم؛ کوههایش را پابرجا؛ چشمه‌هایش را جاری و درّه‌هایش را ایجاد نمود، آنچه بنا کرده به نیستی نگرائیده و هرچه را توانایی داده ناتوان نگشته است. او با عظمت و سیطره خویش بر زمین مسلط و با علم و آگاهی خود از باطن و درون آن با خبر و به وسیله عزت و جلالش بر هر چیز آن برتری دارد، هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود و هرگز از فرمانش سر نییچد تا بتواند بر او چیره گردد و هیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد تا بر او پیشی گیرد، و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد.

تمام کائنات در برابرش خاشع و فرمانبردارند و در قبال عظمتش ذلیل و خوارند؛ هیچ جنبنده‌ای قدرت فرار از محیط و اقتدارش را ندارد، تا به جانب دیگری روی آورد،

فَتَمْتَنِعُ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ ، وَلَا كُفُوَ لَهُ فَيُكَافِتُهُ ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيهِ ، هُوَ الْمُنْفِي لَهَا بَعْدَ
وُجُودِهَا ، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَقْقُودِهَا ، وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ
إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا ، وَكَيْفَ !! وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا : مِنْ طَيْرِهَا ، وَبَهَائِمِهَا ، وَمَا كَانَ مِنْ
مُرَاجِحِهَا وَسَائِمِهَا ، وَأَصْنَافِ أَشْبَاحِهَا وَأَجْنَاسِهَا ، وَمُتَبَلِّدَةِ أُمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ
بُعُوضَةٍ ، مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا ، وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى إِيجَادِهَا ، وَلَتَحَيَّرَتْ عَقُولُهَا فِي
عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ ، وَعَجِزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ ، وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً ، عَارِفَةً بِأَنَّهَا
مَقْهُورَةٌ مُقَرَّرَةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا ، مُذْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا .

وَإِنَّهُ يَعُودُ سُبْحَانَهُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ ، كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ
يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا ، بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَكَانٍ ، وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ ، عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ ،

که از سود و زیان او امتناع ورزد؛ مانند‌ی ندارد تا با او همتایی کند. و شبیهی برایش
تصور نشود تا با او مساوی باشد، هموست که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد
ساخت، آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد. فناء جهان پس از وجود،
شگفت‌آورتر از ایجاد آن از عدم نیست؛ چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همه
موجودات زنده جهان اعم از پرندگان، چهارپایان و آن گروه از آنها که شبانگاه به
جایگاهشان برمی‌گردند و همانها که مشغول چرا هستند و تمامی انواع گوناگون آنها؛ هم
آنها که کم‌هوشند و هم آنها که زیرکند گرد آیند هرگز بر ایجاد پشه‌ای از عدم، توانایی
ندارند و هیچگاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت، عقول آنها در راه یافتن به اسرار
آفرینش آن متحیر ماند و نیروهای آنها ناتوان و خسته شود و پایان گیرد و سرانجام پس
از تلاش، شکست خورده و ناتوان بازگردند و اعتراف نمایند که در برابر آفرینش پشه‌ای
درمانده شده‌اند و به عجز از ایجاد آن اقرار نمایند و حتی به ناتوانی خویش از نابود ساختن
آن اذعان کنند.

تنها خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان باقی خواهد ماند و چیز دیگری با او
نخواهد بود همانگونه که پیش از آفرینش جهان بوده؛ بعد از فنای آن نیز خواهد ماند.
و به هنگامی که جهان فانی شود؛ وقت، مکان، لحظه و زمان مفهومی نخواهد داشت،

وَزَالَتِ السُّنُونُ وَالسَّاعَاتُ ، فَلَا شَيْءَ إِلَّا الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ ، بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا ، وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا ، وَلَوْ قَدَّرْتُ عَلَى الْامْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا ، لَمْ يَتَكَاهِدْهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ ، وَلَمْ يُوَدِّدْهُ مِنْهَا خَلْقُ مَا بَرَأَهُ وَخَلَقَهُ ، وَلَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ ، وَلَا لِحُؤُوفٍ مِنْ زَوَالٍ وَتُقْصَانٍ ، وَلَا لِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نِدَائِ مُكَائِرٍ ، وَلَا لِاخْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُثَاوِرٍ ، وَلَا لِالْازْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ وَلَا لِمُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شَرِّ كَتَبِهِ ، وَلَا لِيَوْحِشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا .

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا وَلَا لِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ ، لَا يُمَلُّهُ طَوْلُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا ، لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ ، وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ ، وَأَثَقْنَهَا بِقُدْرَتِهِ ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا .

اوقات ، سرآمدها ، ساعات و سالها از بین رفته و معدوم شده اند . چیزی جز خداوند یکتای قهار نیست همان خدایی که همه امور به سوی او بازگشت می کند ، کائنات همانگونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشت به هنگام فنا و نابودی نیز نیروی امتناع نخواهد داشت ، چه این که اگر قدرت امتناع داشت بقاء و دوام آنها ادامه می یافت ؛ آفرینش چیزی برایش رنج آور نبوده و در خلقت آنچه آفریده است فرسودگی و خستگی برایش پدید نیامده است . موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده و برای ترس از کمبود و نقصان پدید نیاوده ، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی که ممکن است بر او غلبه یابد و نه برای احتراز از دشمنی که به او هجوم آورد ، نه به خاطر ازدیاد دوران اقتدار خود و نه پیروزی یافتن و زیاده طلبی بر شریکی که با او قرین است و نه به خاطر رفع تنهایی و ایجاد فتنه ها دست به خلقت آنها زده است .

سپس موجودات را بعد از ایجاد نابود می سازد اما نه به خاطر خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه آسایش پیدا کند و نه به جهت رنج و سنگینی که برای او داشته اند طولانی شدن آنها برایش ملال آور نیست تا به سرعت نابودشان سازد ، بلکه خداوند با لطف خود آنها را اداره می کند و با فرمانش نگاهشان می دارد و با قدرتش آنها را مستقر می سازد پس همه آنها را بار دیگر بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد باز می گرداند ،

وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا ، وَلَا لَانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشَةِ إِلَى حَالٍ اسْتِينَاسٍ ، وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالتَّمَاسِ ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنًى وَكَثْرَةٍ ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ .

۱۱۷- وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ علیه السلام :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ وَلَا تُحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ ، الدَّالُّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ ، الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ ، مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَزَلِّيَّتِهِ وَبِمَا وَسَّعَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ .

وَاحِدٌ لَا يَعْدِدُ ، وَدَائِمٌ لَا يَأْمِدُ ، وَقَائِمٌ لَا يَعْمَدُ ، تَسْلَقُهُ الْأَذْهَانُ لَا يُمْسَاغَرَةُ ،

ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد و نه برای اینکه از بیم تنهایی با آنها انس گیرد و نه از این جهت که تجربه‌ای بیندوزد . و نه به خاطر آن که از فقر و نیاز به توانگری و غزونی رسد و یا از ذلت و پستی به عزت و قدرت راه یابد .

۱۱۷- و حضرت علی علیه السلام در خطبه دیگری فرمود :

ستایش مخصوص خداوندی است که حواس وی را درک نکند و مکانها وی را در برنگیرد ، دیده‌ها او را نبینند و پوششها وی را مستور نسازد ، با حدوث آفرینش ازلیت خود را آشکار ساخته و با حدوث خلقت ، وجود خود را نشان داده است ، همانند بودن آفریده‌ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست ، همو که در وعده‌هایش صادق و بالآخر از آن است که بر بندگان خود ستم کند . در باره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می‌کند و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می‌نماید ، حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او و ناتوانی آنها نشانه قدرت او و نابودی قهری موجودات شاهد و گواه دوام اوست .

یکی است اما نه به شماره ، همیشگی است ولی نه این که زمانی دارد ، برقرار است ولی چیزی نگهدارنده او نیست ، چشم دل وی را دریابد نه حواس ظاهر ،

وَتَشْهَدُ الْمُرَانِي لَا بِمُحَاضِرَةٍ، لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا، لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسُّيماً، وَلَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسُّيْداً، بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَعَظُمَ سُلْطَانًا.

«وَمِنْهَا: فِي الْاِسْتِدْلَالِ عَلَيْهِ تَعَالَى بِعَجِيبِ خَلْقِهِ مِنْ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ وَغَيْرِهِ»
وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةً، وَالْأَبْصَارَ مَدْخُولَةً، أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَثَقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ.
انْظُرُوا إِلَى النَّمَلَةِ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تَنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ؛ وَلَا

آنچه مشاهده می گردد بر بود ولی گواهند نه بر حضور وی. اندیشه ها بر او احاطه ندارند بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلی شده، با نیروی عقل مسلم شده، که کنه ذاتش را درک نتوان کرد و اندیشه های ژرف اندیشی را که ادعای پی بردن و احاطه بر کنه ذات را دارند به محاکمه می کشند! [او بزرگ است] اما نه به این معنی که حد و مرز جسمش طولانی است [او با عظمت است] اما نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد، نه؛ بلکه شأن و مقامش بزرگ و حکومتش با عظمت است.

«قسمتی از همین خطبه در استدلال به پروردگار متعال»

«از راه آفرینش حیرت انگیز بعضی از جانداران»

هرگاه این مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می اندیشیدند به راه راست باز می گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند، اما دلها بیار و چشمها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچکش نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده و ترکیب و به هم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است و گوش و چشم برای آنان به وجود آورده و استخوان و پوستشان را نظام بخشیده.

به همین مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت

مُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَصُبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا، وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وَرُودِهَا لِمُصْدُورِهَا، مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا، لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَانُ، وَلَا يُحَرِّمُهَا الدِّيَانُ، وَلَوْ فِي الصَّفَاءِ الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ!
وَلَوْ فَكَّرْتُ فِي بَحَارِي أَكْلِهَا، وَفِي عُلوِّهَا وَسُفْلِهَا وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفِ بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَلَقَبَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا، فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا، لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعِنِّهِ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ، وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ، وَمَا الْجَلِيلُ

خلقتش با چشم و اندیشه درک نمی گردد، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می رود و برای بدست آوردن روزیش تلاش می کند؛ دانه ها را به لانه نقل می نماید و در جایگاه مخصوص نگهداری می کند. در فصل گرما برای زمستان و به هنگام امکان، برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست، ذخیره می کند؛ روزیش تضمین گردیده و خوراک لازم و موافق طبعش آفریده شده، خداوند متعال او غفلت نمی کند و پروردگار پاداش ده محرومش نمی سازد، گو اینکه در دل سنگی سخت و صاف و یا در میان صخره ای خشک و بی رطوبت باشد!

و اگر در مجاری خوراک و قسمتهای بالا و پایین دستگاه گوارشش و عضلات و اعضایی که برای حفظ این دستگاه آفریده و آنچه در سر اوست یعنی چشمها و گوشهایش، اندیشه نمایی در تعجب فرو رفته و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد و از وصف آن به زحمت خواهی افتاد! [و خواهی گفت:] خداوندی که مورچه را بر روی دست و پایش برقرار و پیکره وجودش را با استحکام خاصی بنا گذارد، از همه چیز برتر و بالاتر است، هیچ آفریننده ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته! و هیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری نکرده. اگر طریق و راههای خرد را پیمایی تا به آخر بررسی همه دلایل به تو می گویند که: آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثه خرما است زیرا با تمام تفاوتی که دارند هر دو ساختنشان دقیق و پیچیده است، و در هر حال موجودات بزرگ

وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً .
 وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ وَالرَّيْحُ وَالْمَاءُ ، فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ ،
 وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَالْأَنْهَارِ ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ
 الْجِبَالِ ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ ، وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَاللُّسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ .
 قَالُوا بَلْ لَمْ أَنْكَرَ الْمَقْدَرُ ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرُ ! زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ ، وَلَا
 لِيَخْتَلَفَ صُورُهُمْ صَانِعٌ ، لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا ، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعَوْا ، وَهَلْ يَكُونُ
 بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ ؟

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَرَاوَيْنِ
 وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ ، وَفَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ ، وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ ، وَنَابَيْنِ بَيْهَا تَقْرِضُ
 وَمِنْجَلَيْنِ بَيْهَا تَقْبِضُ ، تَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ ،
 حَتَّى تَرِدَ الْحَرْتَ مِنْ نَزَاوَتِهَا ، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا ، وَخَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِضْبَعًا مُسْتَدَقَّةً .

و کوچک ، سنگین و سبک ، توانا و ناتوان همه در خلقتش یکسانند .
 همینگونه است آفرینش آسمان و هوا و باد و آب ، اکنون به خورشید و ماه ، گیاه
 و درخت ، آب و سنگ و اختلاف این شب و روز و جریان دریاها و کوههای فراوان
 و بلندی قلعه‌ها و تفرق وجدایی این لغات و زبانهای گوناگون بنگر .

پس وای بر آن کسی که ناظم و مدبر اینها را انکار کند! گروهی می‌پندارند که آنها
 همچون گیاهند و زارعی ندارند و برای اشکال گوناگون آنها آفریننده‌ای نیست . اینها برای ادعای
 خود دلیلی اقامه نکرده‌اند و برای آنچه در مغز خود پرورانده تحقیق به عمل نیاورده‌اند . آیا
 ممکن است ساختمانی بدون سازنده ؛ و یا حتی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید؟! .

و اگر خواهی در باره ملخ بیندیش که خداوند برای او دو چشم سرخ ، دو حدقه ؛ همچون ماه
 تابان و گوش پنهان ، آفریده و دهانی به تناسب خلقتش به او داده حواسی نیرومند و دو دندان که با
 آنها شاخه‌ها را چیده و جدا می‌کند و دو وسیله همچون داس که با آنها خسوراکش را جمع‌آوری
 می‌نماید . کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند و قادر بر دفعشان نیستند ، حتی اگر همه
 دست به دست بدهند ، آنها همچنان با قدرت پیش می‌آیند تا وارد کشتزار شوند و آنچه میل داشته
 باشند بخورند . در حالی که تمام پیکرشان به اندازه یک انگشت باریک نیست! .

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً، وَيَعْفُو لَهُ خُذاً وَوَجْهاً، وَيُلْقِي بِالطَّاعَةِ لَهُ سِلْماً وَضَعْفاً، وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَةَ رَهْبَةً وَخَوْفاً، فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ، أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَالنَّفْسَ، وَأَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَالْيَبْسِ، قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَأَحْصَى أَجْناسَهَا، فَهَذَا غُرَابٌ، وَهَذَا عُقَابٌ، وَهَذَا حَمَامٌ، وَهَذَا نَعَامٌ، دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَلَ بِرِزْقِهِ، وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيْعَهَا، وَعَدَّدَ قِسْمَهَا، فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا، وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.

۱۱۸ - وَرَوِيَ أَنَّهُ وَقَدْ وَقَدَّ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ وَفِيهِمْ رَاهِبٌ مِنْ رُهْبَانِ النَّصَارَى، فَأَتَى مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ بُحْتِيُّ مُوقَّرٌ ذَهَباً وَفِضَّةً، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ حَاضِراً وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ.

بزرگ و پربرکت است خداوندی که همه موجودات آسمانها و زمین در پیشگاه او خشوع و سجده نموده و به حال اختیار و اضطرار پیشانی تذلل به آستان او مالیده و چهره اطاعت و بندگی به زمین می گذارند، و همه روی تسلیم و ضعف و خوف پیروی و انقیاد او را بعهده می گیرند. پرندگان مسخر فرمان وی هستند و او تعداد پرها و موی پرهای آنها و شماره نفسهای آنان را احصاء کرده است. عدهای را به گونه ای آفریده که در درون آب زندگی کنند و گروهی در خشکی. روزی آنها را مقدر فرموده و اصناف آنها را احصاء نموده است. این کلاغ است و آن عقاب! این کبوتر است و آن شتر مرغ، هر پرنده ای را به نامی دعوت کرده و روزیش را تکفل نموده. ابرهای سنگین را ایجاد فرموده و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو فرستاده، قسمت و سهم باران هر مکانی را مشخص ساخته است و با اینکار زمینهای خشک را آبیاری نموده و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانده است.

۱۱۸ - وروایت شده که جماعتی از سرزمین روم وارد شهر مدینه شدند و در میانشان مرد دانشمندی از راهبهای نصاری بود، و در آنوقت حکومت مسلمین به دست ابوبکر بود، راهب با شتر خود که بار آن طلا و نقره بود به سوی مسجد مدینه که ابوبکر با جماعتی از مهاجر و انصار در آنجا بودند رفت.

فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ وَحْيَاهُمْ وَرَحَّبَ بِهِمْ وَتَصَفَّحَ وَجُوهُهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّكُمْ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَمِينُ دِينِكُمْ ؟ فَأَوْمِي إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا الشَّيْخُ مَا اسْمُكَ ؟ قَالَ : اسْمِي عَتِيقُ . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : صَدِيقُ . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : لَا أَعْرِفُ لِنَفْسِي اسْمًا غَيْرَهُ . فَقَالَ : لَسْتُ بِصَاحِبِي . فَقَالَ لَهُ : وَمَا حَاجَتُكَ ؟ قَالَ : أَنَا مِنْ بِلَادِ الرُّومِ جِئْتُ مِنْهَا بِبُخْتِيٍّ مُوقَّرٍ ذَهَبًا وَفِضَّةً ، لِأَسْأَلَ أَمِينَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَسْأَلَةً ، إِنْ أَجَابَنِي عَنْهَا أَسْلَمْتُ ، وَإِمَّا أَمَرَنِي أَطَعْتُ ، وَهَذَا الْمَالُ بَيْنَكُمْ فَرَّقْتُ ، وَإِنْ عَجَزَ عَنْهَا رَجَعْتُ إِلَى الْوَرَاءِ بِمَا مَعِيَ وَلَمْ أُسْلِم . فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ . فَقَالَ الرَّاهِبُ : وَاللَّهِ لَا أَفْتَحُ الْكَلَامَ مَا لَمْ تُؤْمِنِي مِنْ سَطَوَتِكَ وَسَطْوَةِ أَصْحَابِكَ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنْتَ آمِنٌ ، وَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ ، قُلْ مَا شِئْتَ .

راهب پس از عرض احترام و اظهار محبت گفت: کدام یک از شما جانشین پیامبرتان و امین دین شما است؟

حاضرین به جانب ابوبکر اشاره نمودند.

راهب گفت: ای شیخ نام شما چیست؟ گفت: نام من عتیق است. راهب پرسید: نام دیگری چیست؟ گفت: صدیق. راهب گفت: نام دیگر شما چه می باشد؟ گفت: جز اینها نام دیگری برای خود نمی دانم.

راهب گفت: شما آن فردی نیستی که در پی او می باشم.

ابوبکر گفت: حاجت و مقصود تو چیست؟ راهب گفت: من از سرزمین روم با این شتر و بار طلا و نقره اش بدینجا آمده ام تا از امین این امت مسأله ای را بپرسم، که در صورت پاسخ به آن مسلمان می شوم و مطیع فرمان او خواهم شد و این همه طلا و نقره را میان شما پخش خواهم کرد، و در صورت عجز از پاسخ از همان راهی که آمده ام برگشته و اسلام را قبول نکنم.

ابوبکر گفت: آن مسائلی که منظور داری بپرس؟

راهب گفت: بخدا سوگند هیچ سخنی نگویم تا شما مرا از هر تعرضی امان دهی!

ابوبکر گفت: تو در امانی، و هیچ مشکلی نخواهی داشت، آنچه می خواهی بگو؟

فَقَالَ الرَّاهِبُ : أَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ : لَيْسَ اللَّهُ ، وَلَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، وَلَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ .
فَارْتَعَشَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ هُنَيْئَةٍ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ : ائْتِنِي بِأَبِي-
حَفْصٍ عُمَرَ ، فَجَاءَ بِهِ فَجَلَسَ عِنْدَهُ ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا الرَّاهِبُ ، اسْأَلْهُ . فَأَقْبَلَ الرَّاهِبُ بِوَجْهِهِ إِلَى
عُمَرَ وَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً .
ثُمَّ أَتَى يَعْمَانُ ، فَجَرَى بَيْنَ الرَّاهِبِ وَبَيْنَ عُمَانَ مِثْلُ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَلَمْ
يُجِزْ جَوَاباً .

فَقَالَ الرَّاهِبُ : أَشْيَاخُ كِرَامٌ ، ذَوُوا فَجَاجٍ لِإِسْلَامٍ . ثُمَّ نَهَضَ لِيُخْرِجَ .
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، لَوْلَا الْعَهْدُ لَخَضَبْتُ الْأَرْضَ بِدِمِكَ .
فَقَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رضي الله عنه وَأَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنٍ دَارِهِ مَعَ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ .

راهب گفت : مرا خبر دهید از آن چیزی که برای خدا نبوده و خدا آنرا ندارد و آنچه از
خدا نباشد و آنچه که خداوند آنرا نداند؟
ابوبکر متحیر شده و هیچ جوابی نداد، و پس از اینکه زمانی ساکت ماند دستور داد
عمر را حاضر کنند، و چون او حاضر شده و پهلویش نشست ابوبکر به راهب گفت :
از این شخص پرس . پس راهب رو به عمر کرده و سؤال خود را تکرار کرد و او نیز
از پاسخ به آن عاجز ماند .

سپس عثمان وارد مسجد شد و همان مذاکره سابق میان او و راهب نیز انجام شد ولی
عثمان نیز از جواب به آن سؤال فرومانده و ساکت شد .

پس راهب با خود گفت : اینان شیوخ بزرگواری هستند ، ولی افسوس که به خود
مغرور بوده و متکبرند ، سپس برخاست تا از مسجد خارج شود .

ابوبکر گفت : ای دشمن خدا اگر وفای به عهد نبود زمین را از خونت رنگین می ساختم .
در اینجا سلمان فارسی رضي الله عنه برخاسته و به خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیده - و او
با دو فرزندش حسن و حسین در وسط خانه نشسته بود - و آنحضرت را از جریان مسجد
با خبر ساخت .

فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَرَجَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَبَرُوا اللَّهَ، وَحَمِدُوا اللَّهَ، وَقَامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَيُّهَا الرَّاهِبُ، سَأَلْتُكَ فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ وَبُعَيْتُكَ.

فَأَقْبَلَ الرَّاهِبُ بِوَجْهِهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا فَتَى، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: اسْمِي عِنْدَ الْيَهُودِ: «إِلْيَا» وَعِنْدَ النَّصَارَى: «إِيلِيَا» وَعِنْدَ الْإِسْلَامِ: «عَلِيٌّ» وَعِنْدَ أُمِّي «حَيْدَرَةُ». قَالَ: مَا مَحَلُّكَ مِنْ نَبِيِّكُمْ؟ قَالَ: أَخِي وَصِهْرِي وَابْنُ عَمِّي لَحَاءً. قَالَ الرَّاهِبُ: أَنْتَ صَاحِبِي وَرَبِّ عَيْسَى، أَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ لَيْسَ لِلَّهِ، وَلَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَلَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى الْخَيْرِ سَقَطَتْ!

أَمَّا قَوْلُكَ: «مَا لَيْسَ لِلَّهِ»، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَدٌ لَيْسَ لَهُ صَاحِبَةٌ وَلَا وَلَدٌ.

حضرت امیر علی علیه السلام با شنیدن جریان برخاسته و رهسپار مسجد شد و حسن و حسین علیهما السلام نیز به دنبال پدرشان آمدند. تا حضرت امیر علی علیه السلام به مسجد وارد شد جماعت حاضر با تکبیر و حمد الهی خوشحال و مسرور گشته و در برابر آنجناب همگی برخاسته، او را جا دادند. پس ابوبکر راهب را خطاب کرده و گفت: کسی را که تو می خواهی حاضر شد، آنچه می خواهی از او بپرس!

راهب نیز روی به جانب آنحضرت نموده و گفت: ای جوان نامت چیست؟ فرمود: اسم من نزد یهود «ایلیا» و نزد نصاری «ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم «حیدره» می باشد.

راهب گفت: مقام و نسبت تو از پیامبر اسلام چیست؟ فرمود: من پسرعمو و داماد و همچون برادر پیغمبر هستم. راهب گفت: به خدای عیسی قسم که تو مطلوب من هستی، به من خبر بده از آنچه خدا را نیست و آنچه از خدا نیست و آنچه خدا آنرا نداند؟ فرمود: با فرد خیبر و آگاهی روبرو شدی،

اما اینکه گفتم «آنچه خدا را نیست» همان زوج و فرزند است که خدا را عیال و فرزندی نباشد.

وَأَمَّا قَوْلُكَ : «وَلَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» فَلَيْسَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ظَلَمٌ لِأَحَدٍ .
وَأَمَّا قَوْلُكَ : «وَلَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ» فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ لَهُ شَرِيكَاً فِي الْمُلْكِ .
فَقَامَ الرَّاهِبُ ، وَقَطَعَ زُنَّارَهُ ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ ، وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ، وَقَالَ : «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَعْدِنُ الدِّينِ وَالْحِكْمَةِ ، وَمَنْبُعُ عَيْنِ الْحُجَّةِ ، لَقَدْ قَرَأْتُ اسْمَكَ فِي التَّوْرَةِ «إِلْيَا» ، وَفِي الْإِنْجِيلِ «إِيلِيَا» ، وَفِي الْقُرْآنِ «عَلِيّاً» ، وَفِي الْكُتُبِ السَّابِقَةِ «حَيْدَرَةً» ، وَوَجَدْتُكَ بَعْدَ النَّبِيِّ وَصِيّاً ، وَلِلْإِمَارَةِ وَلِيّاً ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْجَلِيسِ مِنْ غَيْرِكَ ، فَأَخْبِرْنِي مَا شَأْنُكَ وَشَأْنُ الْقَوْمِ ؟
فَأَجَابَهُ بِشَيْءٍ ، فَقَامَ الرَّاهِبُ وَسَلَّمَ الْمَالَ إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِ ، فَمَا بَرَحَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَانَهُ حَتَّى قَرَّقَهُ فِي مَسَاكِينِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، وَمَحَاوِجِهِمْ ، وَأَنْصَرَفَ الرَّاهِبُ إِلَى قَوْمِهِ مُسْلِماً .

واینکه گفתי «آنچه از خدا نیست» عبارت است از ظلم که خداوند در حق هیچکس ظلم روا ندارد . واینکه گفתי : «آنچه خدا آنرا نداند» ، خداوند برای خود هیچ شریکی را نمی شناسد .

راهب برخاسته و کمربند (نشان مذهبی) خود را باز کرد ، و پیشانی آنحضرت را بوسیده و گفت : من شهادت می دهم که خداوند شریکی نداشته و تنها است و شهادت می دهم که محمد از جانب خدا به مقام نبوت مبعوث گشته است و شهادت می دهم که تو خلیفه و وصی پیغمبر و امین امت اسلامی و معدن دین و حکمت و سرچشمه علم و برهان هستی ! . من نام تو را در تورات به عنوان «إِلْيَا» و در انجیل به عنوان «إِيلِيَا» و در قرآن به عنوان «عَلِيٌّ» و در کتابهای گذشته به عنوان «حیدره» خوانده ام و من روی اطلاعات خودم معتقدم که تو وصی پیغمبری ، و امیر این حکومت ، و از همه به این مکان سزاوارتری ، پس جریان امور تو با این قوم چیست ؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جواب مختصری از سخن راهب داد و راهب برخاسته و اموال خود را تسلیم آنحضرت نمود . و آنجناب علی علیه السلام نیز همان لحظه تمام آن طلا و نقره را به فقرا و نیازمندان مدینه تقسیم و از مسجد بیرون رفت . و راهب ؛ مسلمان به شهر خود بازگشت .

۱۱۹- وَرَوِيَ أَنَّهُ اتَّصَلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِهِ خَاضُوا فِي التَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيرِ فَخَرَجَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلْقَهُ، أَرَادَ أَنْ يَكُونُوا عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ، وَأَخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ، فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنْ يُعَرِّفَهُمْ مَا لَهُمْ وَمَا عَلَيْهِمْ، وَالتَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ لَا يَجْتَمِعَانِ إِلَّا بِالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، وَالْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْتَّرْغِيبِ، وَالْوَعِيدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْتَّرْهيبِ، وَالتَّرْغِيبُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا تَشْتَهُيهِ أَنْفُسُهُمْ وَتَلْذُّهُ أَعْيُنُهُمْ، وَالتَّرْهيبُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِضِدِّ ذَلِكَ.

ثُمَّ خَلَقَهُمْ فِي دَارِهِ وَأَرَاهُمْ طَرَفًا مِنَ اللَّذَاتِ، لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنْ اللَّذَاتِ الْخَالِصَةِ لَا يَشُوبُهَا أَلَمٌ، أَلَا وَهِيَ الْجَنَّةُ، وَأَرَاهُمْ طَرَفًا مِنَ الْآلَامِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنَ الْآلَامِ الْخَالِصَةِ الَّتِي لَا يَشُوبُهَا لَذَّةٌ، أَلَا وَهِيَ النَّارُ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تَرَوْنَ نَعِيمَ الدُّنْيَا

۱۱۹- روایت شده که در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام گروهی مذاکره در پیرامون نسبت دادن عدل و ظلم به پروردگار می کردند، پس آنحضرت از مکان خود برخاسته و به سوی مسجد آمده و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! بدانید که خداوند سبحان چون خلق را بیافرید چنان خواست که از نقص به کمال روند و در آداب و فضائل اخلاقی به مقامی شریف و پایه ای بلند وارجمند رسند، او می دانست که آنان به کمال مطلوب نرسند جز به آنکه آنچه مفید برای ایشانست و آنچه مضرّ، همه را به آنان بیاموزد، و آموختن جز به امر و نهی ممکن نباشد، و امر و نهی نیز جز با وعد و وعید راست نیاید، و وعد و وعید جز با تشویق و تهدید صورت نپذیرد، و تشویق جز بدانچه دل بدان خواهان است و دیده از آن کامیاب نخواهد بود، و تهدید بر خلاف آن.

سپس مخلوق را در این جهان منزل داد و پاره ای از لذات را به آنان بنمود تا بر لذات پاک آخرت که بهشت است راه یابند، و پاره ای از رنجها و محنتها را در این جهان به ایشان نشان داد تا بدینوسیله بر آلام و ناراحتیها و گرفتاریهای آن جهان که عبارت از دوزخ است پی ببرند و از این عذاب موقت بر آن عذاب ابدی استدلال کنند، و از این رو است که لذات این جهان

مَحْلُوطاً بِمِحْنِهَا، وَسُرُورَهَا تَمَرُّوجاً بِكَدَرِهَا وَهُمُومِهَا.
 قِيلَ: فَحَدَّثَ الْجَاحِظُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالَ: هُوَ جَمَاعُ الْكَلَامِ الَّذِي دَوَّنَهُ النَّاسُ فِي
 كُتُبِهِمْ، وَتَحَاوَرُوهُ بَيْنَهُمْ.
 قِيلَ: ثُمَّ سَمِعَ أَبُو عَلِيٍّ الْجَبَّارِيُّ بِذَلِكَ، فَقَالَ: صَدَقَ الْجَاحِظُ، هَذَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ الزِّيَادَةُ
 وَالنُّقْصَانُ.

۱۲۰- وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام - فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ الْأَهْوَازِ فِي نَفْيِ
 الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ - أَنَّهُ قَالَ:
 رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الشَّامِ فَقَالَ:
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى الشَّامِ، أَبِقْضَاءٍ وَقَدَرٍ؟
 فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: نَعَمْ يَا شَيْخُ، مَا عَلَوْكُمْ تَلْعَةٌ وَلَا هَبَطَتْكُمْ بَطْنٌ وَإِلَّا بِقْضَاءٍ
 مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ.

همیشه با سختی ورنج توأم است و خوشی و سرورش با اندوه و غم همعنان .
 گویند : جاحظ [که خود یکی از دانشمندان متعصبِ اهل سنت است] چون این
 کلام را از امیرالمؤمنین عليه السلام در نوشته ای دید گفت : این سخن حاوی تمام مطالبی است که
 تاکنون از معارف نوشته اند و میان خود گفتگو می کنند .
 و نیز نقل است که چون این سخن جاحظ به گوش ابوعلی جبّایی [که از سران
 معتزله است] رسید آنرا تصدیق نموده و گفت : در این کلام هیچگونه احتمال زیاده
 و نقصانی نیست .

۱۲۰- از امام هادی عليه السلام علی بن حسن عسکری روایت شده که آنحضرت در
 ضمن نامه ای که به اهل اهواز در موضوع نفی جبر و تفویض نوشته بود فرموده :
 از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل است که مردی پس از بازگشت از جنگ صفین از
 آنحضرت پرسید : یا امیرالمؤمنین خبر بده ما را از جریان حرکت و جنگ با اهل شام ، آیا
 این روی قضاء و قدر خداوند بود یا نه ؟
 حضرت فرمود : آری ای شیخ ، شما به هیچ تپّه و کوه و درّه و صحرائی قدم نگذاشتید
 مگر اینکه مطابق با قضاء و قدر الهی بوده است .

فَقَالَ الرَّجُلُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عِنَائِي، وَاللَّهِ مَا أَرَى لِي مِنَ الْأَجْرِ شَيْئًا.
فَقَالَ عَلِيٌّ: بَلَى، فَقَدْ عَظَّمَ اللَّهُ لَكُمْ الْأَجَرَ فِي مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ ذَاهِبُونَ، وَعَلَى مُنْصَرِفِكُمْ
وَأَنْتُمْ مُنْقَلِبُونَ، وَلَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ، وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرَّينَ.
فَقَالَ الرَّجُلُ: فَكَيْفَ لَانْكَوْنُ مُضْطَرَّينَ وَالْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ سَاقَانَا، وَعَنْهُمَا كَانَ
مَسِيرُنَا؟!!

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَعَلَّكَ أَرَدْتَ قَضَاءً لَا زِمًا، وَقَدَرًا حَتْمًا، لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ
لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعْدُ، وَالْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَالنَّهْيُ، وَمَا كَانَتْ تَأْتِي مِنَ-
اللَّهِ لَا أَمَّةٌ لِمُذْنِبٍ، وَلَا مَحْمَدَةٌ لِحَسَنِ، وَلَا كَانَ الْحَسَنُ أَوْلَى بِثَوَابِ الْإِحْسَانِ مِنَ الْمَذْنِبِ، وَلَا
الْمَذْنِبُ أَوْلَى بِعُقُوبَةِ الذَّنْبِ مِنَ الْحَسَنِ، تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ، وَجُنُودِ الشَّيْطَانِ،
وَحُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ، وَشُهَدَاءِ الزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، وَأَهْلِي الْعَمَى وَالطُّغْيَانِ، هُمْ قَدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَحْسُهَا،

آن مرد پرسید: پس باید تمام این سختیها را به حساب خدا بیاورم، ولی من اجری برای
خود نمی بینم!.

حضرت فرمود: چگونه ما جور نباشید! در صورتیکه خداوند متعال برای حرکت
شما که به سوی دشمن می رفتید و برای مراجعت شما که از جنگ برمی گشتید اجر فراوان
و ثواب بی شماری قائل شده است و شماها در این جریان و حالات! مجبور و مضطر نبودید.
آن مرد گفت: چگونه می شود که ما در جریان این سفر و رفتن و بازگشتن مختار
باشیم درحالیکه قضاء و قدر الهی ما را به این جریان سوق داده است؟!.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: شاید منظور تو اشاره به قضای حتمی و قدر قطعی و لازم
است؟! و اگر چنین باشد هرآینه امر و نهی و ثواب و عقاب و دوزخ و بهشت باطل گشته،
و شخص مطیع و نیکوکار با عاصی و مخالف برابر و مساوی بوده، و ملامت و مذمت برای
شخص بدکار و تشویق برای مردم خوشرفتار و نیکوکردار گفته نمی شد، و همچنین شخص
بدکردار نسبت به عقوبت و سزای اعمال بد خود جهت امتیازی پیدا نمی کرد. این سخن
شبیبه به عقیده بت پرستان و پیروان شیطان و مخالفین رحمان و تصدیق کنندگان زور و بهتان و دروغ
و اهل ضلالت و گمراهی است! این جمعیت مجوس و قدریة این امت محسوب می شوند،

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ تَخْيِيرًا، وَنَهَى تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطْعَ مَكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسَلِ الرُّسُلَ هَزْلًا، وَلَمْ يُنْزَلِ الْقُرْآنَ عَبَثًا، وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ.

قال: ثُمَّ تَلَى عَلَيْهِمْ: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، قال: فَهَضَّ الرَّجُلُ مَسْرُورًا وَهُوَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ	يَوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمَنِ رِضْوَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا	جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا
وَلَيْسَ مَعْدِرَةٌ فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ	قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا فِسْقًا وَعِصْيَانًا

آنان از این نکته غافلند که خداوند امر کرده در حالیکه به مردم اختیار داده است که روی اختیار خود اطاعت امر کنند، و نهی کرده است در حالی که نهی او فقط از نظر ترسانیدن است، و تکالیف او سهل و آسان و در حدود قدرت بندگان او می باشد، و مخالفت و عصیان مردم نه از لحاظ مغلوب بودن و ضعف او است، و اطاعت و فرمانبرداری اشخاص از راه اجبار و اضطرار نباشد، و بعثت انبیاء و ارسال رسولان امر عبث و بیهوده نبوده و نازل کردن کتاب آسمانی کار لغو و مهملی نیست، و خلق آسمانها و زمین و مخلوقات دیگر را باطل و بی فائده نیافرید این سخن اشخاصی است که پروردگار جهانرا منکر شده و روی عناد و کفر چنین حرفی می زنند، و وای باد کافرانرا از آتش دوزخ!

سپس آیه «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^(۱) را تلاوت نمود.

پس آنمرد در نهایت شادی و سرور برخاسته و این اشعار را سرود:

۱- تو آن امامی هستی که با طاعت از او امید داریم که روز قیامت مورد مغفرت خداوند قرار گیریم،

۲- آن بخش از حقایق دین که بر ما مبهم بود تو روشن ساختی، خداوند از ناحیه ما به تو جزای نیک دهد،

۳- و عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا و نافرمانی،

۱- «و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید - اسراء: ۲۳».

كَلَّا وَلَا قَائِلًا نَاهِيَهُ أَوْقَعَهُ فِيهِ عَبَدْتُ إِذَا يَا قَوْمُ شَيْطَانَا
وَلَا أَحِبُّ وَلَا شَاءَ السُّفُوقُ وَلَا قَتَلَ الْوَلِيَّ لَهُ ظُلْمًا وَعُدْوَانَا
أَنِّي يُحِبُّ وَقَدْ صَحَّتْ عَزِيمَتُهُ عَلَى الَّذِي قَالَ أَعْلَنَ ذَاكَ إِعْلَانَا
۱۲۱ - وَرَوِيَ أَنَّ الرَّجُلَ قَالَ: فَمَا الْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ الَّذِي ذَكَرْتَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ:
الْأَمْرُ بِالطَّاعَةِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، وَالتَّمَكُّينُ مِنْ فِعْلِ الْحَسَنَةِ، وَتَرْكُ الْمَعْصِيَةِ، وَالْمُعَوْنَةُ عَلَى
الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ وَالْحِذْلَانُ لِمَنْ عَصَاهُ، وَالْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ، وَالتَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيْبُ، كُلُّ ذَلِكَ قَضَاءُ
اللَّهِ فِي أَعْمَالِنَا، وَقَدَرُهُ لِأَعْمَالِنَا، وَأَمَّا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَا تَظُنُّهُ، فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحِيطٌ لِلْأَعْمَالِ.
فَقَالَ الرَّجُلُ: فَرَجَّتْ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَجَّ اللَّهُ عَنْكَ.

۴- هرگز جایز نیست که بگوئیم نهی کننده از فحشا و منکر خود موجب و سبب آن عمل شود که
اگر چنین پنداری داشته باشم بی گمان شیطان را پیروی کرده‌ام ،
۵- نه ، خداوند دوست ندارد وزشتیها را نخواسته و کشتن ولی خدا را از روی ستم و دشمنی
هرگز جایز ندانسته .

۶- از کجا دوست داشته باشد که بی شک فرمان خداوند صاحب عرش صحیح ؛ و خود آنرا
اعلام فرموده و آشکار ساخته است .

۱۲۱- و نقل است که همان مرد پرسید : ای امیرالمؤمنین آن قضاء و قدری که مذاکره
می فرمایید چیست؟

فرمود : قضا و قدر عبارت است از امر پروردگار به طاعت ، و نهی از معصیت ،
و توانائی دادن به بندگان برای اعمال نیکو و ترک افعال زشت ، و یاری کردن و توفیق دادن
در راه تقرب او ، و کمک نکردن به افرادی که راه معصیت را می پیمایند ، و وعده های
موافق دادن ، و عواقب سوء اعمال مخالف را متذکر شدن ، و ترغیب و تشویق نمودن و تحذیر
و تنخویف کردن . و همه این معانی قضای خداوند در افعال ، و قدر او در کردار ما است .
و اما جز این معانی را گمان مکن ، زیرا گمان در آن موجب بطلان اعمال تو خواهد شد .
آنمرد گفت : ای امیرالمؤمنین مرا راحت نمودی ، خدا آسوده خاطرت گرداند!

۱۲۲- وَرَوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ ﷺ عَنِ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ فَقَالَ: لَا تَقُولُوا: وَكَلَّهُمُ اللَّهُ إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَتَوَهَّنُوهُ، وَلَا تَقُولُوا: أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي فَتَظْلِمُوهُ، وَلَكِنْ قُولُوا: الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ، وَالشَّرُّ بِخِذْلَانِ اللَّهِ، وَكُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ.

۱۲۳- وَرَوَى أَهْلُ السَّيَرِ: أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَهُ حِينَ عَبْدَتْهُ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: لَمْ أَكُ بِالَّذِي أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ. فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا وَيْحَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْعُقُولُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، مَعْرُوفٌ بِالدَّلَالَاتِ، مَنْعُوتٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ.

فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

۱۲۲- روایت شده است که آنحضرت از معنی قضاء و قدر سؤال شد، فرمود: نگوئید که خدا مردم را به خودشان وا گذاشته و امور را به ایشان واگذار کرده، که این توهین به مقام مقدس اولوهیت است، و نگوئید خدا مردم را مجبور به معصیت نموده که این نسبت ظلم به پروردگار است، بلکه بگوئید: اعمال خیر به یاری و توفیق خداوند است، و اعمال شرّ و بد در نتیجه سلب توفیق خداوند از انسان سر می زند، و باید توجه داشت که تمام این امور در مرحله علم خداوند ثبت و نوشته شده است.

۱۲۳- و اهل سیره نقل کرده اند که مردی نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمده و پرسید:

ای امیرالمؤمنین مرا خبر بده از «الله» آیا هنگام عبادت او را می بینی؟

فرمود: البته، من فردی نیستم که خدای ندیده را پرستش کنم!

آن مرد پرسید: ای امیرالمؤمنین چگونه او را می بینی؟

فرمود: وای بر تو! خدای متعال با چشم ظاهر دیده نمی شود، بلکه نور عقل با حقایق ایمان می تواند او را مشاهده نماید، خداوند به دلالات آیات خود شناخته و با علائم روشن خود وصف و تعریف می شود، خداوند را نمی توان با مردم مقایسه کرده، و با حواسّ ظاهری او را ادراک نمود.

آن مرد بازگشته و گفت: خدا بهتر می داند که رسالت خود را در چه محلی قرار دهد.

۱۲۴- وَرَوِيَ: أَنَّ بَعْضَ أَحْبَارِ الْيَهُودِ جَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ خَلِيفَةُ نَبِيِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّا نَجِدُ فِي التَّوْرَةِ أَنَّ خُلَفَاءَ الْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُ أَمَّهُمْ، فَخَبِّرُونِي عَنِ اللَّهِ أَيُّنَ هُوَ؟ أَفِي السَّمَاءِ هُوَ أَمْ فِي الْأَرْضِ؟
فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: فِي السَّمَاءِ عَلَى الْعَرْشِ. قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَارَى الْأَرْضَ خَالِيَةً مِنْهُ، وَارَاهُ - عَلَى هَذَا الْقَوْلِ - فِي مَكَانٍ دُونَ مَكَانٍ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا كَلَامُ الزَّنَادِقَةِ، أُعْزِبْ عَنِّي وَإِلَّا قَتَلْتُكَ.

قَوْلُ الرَّجُلِ مُتَعَجِّباً يَسْتَهْزِئُ بِالْإِسْلَامِ، فَاسْتَقْبَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا يَهُودِيُّ قَدْ عَرَفْتُ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَمَا أُجِبْتُ بِهِ، وَإِنَّا نَقُولُ:
إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَيُّنَ الْأَيُّنِ فَلَا أَيُّنَ لَهُ، وَجَلَّ عَنْ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ، وَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ، بِغَيْرِ مُمَاسَّةٍ وَلَا مُجَاوَرَةٍ، يُحِيطُ عِلْماً بِهَا، وَلَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ تَعَالَى،

۱۲۴- روایت است که یکی از علمای یهود نزد ابوبکر آمده و گفت: آیا تو خلیفه پیغمبر این امتی؟ گفت: آری.
یهودی گفت: ما در تورات می خوانیم که خلفای انبیاء باید اعلم و افضل امت باشند، پس بمن بگو که پروردگار جهان در کجا است، آیا او در آسمان است یا در زمین؟
ابوبکر گفت: در آسمان و روی عرش است.
یهودی گفت: در این صورت باید زمین از وجود او خالی بوده، و بنابر این خداوند باید در مکانی باشد و محلّهای دیگر از او دور و کنار باشند.
ابوبکر گفت: این کلام از سخنان زناده و بی دینان است، از نزد من دور شو و گرنه دستور می دهم که تو را بکشند!

پس آنمرد در نهایت حیرت و تعجب برخاسته و در حالیکه دین اسلام را مسخره می کرد رفت، و در وسط راه امیرالمؤمنین علیه السلام او را ملاقات کرده و بدو گفت: ای یهودی من از سؤال و جواب میان تو ابوبکر مطلع شدم، و نظر ما این است که:
خدای عز و جلّ خود مکانرا ایجاد کرده و عاری از مکان است، و او بالاتر و برتر از این است که مکانی او را احاطه کند، و او محیط بر مکان بوده و همه مکانها نسبت به ذات مقدّس او برابر است.

وَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِمَا جَاءَ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِكُمْ يُصَدِّقُ مَا ذَكَرْتُهُ لَكَ فَإِنْ عَرَفْتَهُ اتَّبِعْ بِهِ؟ قَالَ الْيَهُودِيُّ: نَعَمْ.

قال: أَلَسْتُمْ تَجِدُونَ فِي بَعْضِ كُتُبِكُمْ: أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً إِذْ جَاءَهُ مَلَكٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ قَالَ: مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ جَاءَهُ مَلَكٌ آخَرٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ فَقَالَ: مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ جَاءَهُ مَلَكٌ فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ فَقَالَ: قَدْ جِئْتُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجَاءَهُ مَلَكٌ آخَرٌ قَالَ: قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْ مَكَانٍ. فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، وَأَنَّكَ أَهَقُّ بِمَقَامِ نَبِيِّكَ بِمَنْ اسْتَوَلَى عَلَيْهِ.

و تو را خبر بدهم از آنچه در یکی از کتابهای آسمانی شما وارد شده است که گفته مرا تصدیق می کند، آیا در این صورت سخن مرا پذیرفته و ایمان و اعتقاد به آن پیدا می کنی؟ دانشمند یهودی گفت: آری.

امیرالمؤمنین علی فرمود: مگر در یکی از کتابهای شما ننوشته است که: روزی حضرت موسی علی نشسته بود فرشته ای از جانب مشرق به سوی او آمد، و حضرت موسی پرسید که از کجا می آئی؟ آن فرشته گفت: از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری از جانب مغرب آمد و چون آنحضرت از محل او پرسید پاسخ داد که از جانب پروردگار متعال می آیدم. و در این هنگام فرشته دیگری از جانب آسمان آمده و در جواب حضرت موسی گفت: من از آسمان هفتم و از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری نیز از طرف پائین زمین آمد و چون آنحضرت از محل او پرسید جواب گفت که من از زمین هفتم و از جانب پروردگار متعال می آیم.

حضرت موسی علی عرض کرد: منزّه و برتر است آن خدائیکه در مکانی نبوده و مکان؛ او را نتواند احاطه کرده و در برگیرد، و پروردگار جهان به مکان معینی نزدیکتر از مکان دیگری نباشد.

مرد یهودی گفت: من شهادت می دهم که مطلب حق و حقیقت همین است که فرمودید، و شما به مقام خلافت و وصایت اولویت دارید.

۱۲۵- وَرَوَى الشَّعْبِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يَقُولُ: «وَالَّذِي احْتَجَبَ بِسَبْعِ طَبَاقٍ» فَعَلَاهُ بِالذَّرَّةِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا وَيْلَكَ! إِنَّ اللَّهَ أَجَلُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَبَ عَنْ شَيْءٍ، أَوْ يَحْتَجَبَ عَنْهُ شَيْءٌ، سُبْحَانَ الَّذِي لَا يَخْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ! فَقَالَ الرَّجُلُ: أَفَأَكْفُرُ عَنْ يَمِينِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا، لَمْ تَخْلِفْ بِاللَّهِ فَيَلْزِمَكَ كَفَّارَةٌ، وَإِنَّمَا حَلَفْتَ بِغَيْرِهِ.

۱۲۶- وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتَى كَانَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ لَهُ: تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ، وَمَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَتَى كَانَ؟! كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلِ، وَيَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلا بَعْدٍ وَلَا غَايَةَ وَلَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ.

۱۲۵- شعبی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مردی شنید که می گفت: سوگند به خدایی که به واسطه هفت طبقه محتجب است! پس آنحضرت تازیانه خود را به طرف او بلند کرده و فرمود: ای وای بر تو! خداوند برتر و بالاتر از آنست که به واسطه چیزی محتجب و مستور گشته و یا چیزی از او محتجب و پوشیده شود، منزّه و متعالی است آن خدائی که مکان او را نتواند در بر گیرد، و چیزی در جهان بر او مخفی و پوشیده نماند، و او به همه آسمانها و زمین و جهانیان آگاه و عالم است.

آنمرد گفت: آیا لازم است از سوگند خود کفاره بدهم ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمود: تو به خدا سوگند نخورده ای تا ملزم به کفاره باشی، زیرا آنچه محتجب با هفت طبقه باشد خدا نیست، و سوگند تو به آن خدائی بود که چنین باشد.

۱۲۶- و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: یکی از علمای یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین خدای تو در کجا است؟

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! خداوند متعال در کجا نبوده که گفته شود کجا هست؟! پروردگار من در همه جا هست، و او پیش از هر موجودی بوده است، و متصور نیست که چیزی قبل از او وجود داشته باشد، و او بعد از هر چیزی خواهد بود و بودن موجودی بعد از او باطل و غلط است. و نهایت و انتهای برای او نباشد، و همه نهایتها در مقابل وجود ابدی او منتهی و منقضي می شود، و او منتهی و مرجع همه نهایتها و موجودات می باشد.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفَنِي أَنْتَ؟
فَقَالَ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ): وَتِلْكَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«احتجاجه ﷺ عَلَى بَعْضِ الْيَهُودِ مِنْ أَخْبَارِهِمْ»

- بِمَنْ قَرَأَ الصُّحُفَ وَالْكِتَابَ فِي مُعْجَزَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَكَثِيرٍ مِنْ فَضَائِلِهِ -

۱۲۷- رُوِيَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:
إِنَّ يَهُودِيًّا مِنْ يَهُودِ الشَّامِ وَأَخْبَارِهِمْ كَانَ قَدْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَصُحُفَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْتَرَفَ دَلِيلَهُمْ، جَاءَ إِلَى بَحْلِسٍ فِيهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي-
طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَابْنُ مَسْعُودٍ، وَأَبُو مَعْبُدٍ الْجَهَنِّيُّ. فَقَالَ: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، مَا تَرَكْتُمْ لَنَبِيِّ
دَرَجَةً، وَلَا لِمُرْسَلٍ فَضِيلَةً، إِلَّا تَحَلَّتُمْوهَا نَبِيِّكُمْ، فَهَلْ تُجِيبُونِي عَمَّا أَسْأَلُكُمْ عَنْهُ؟ فَكَاعَ الْقَوْمُ عَنْهُ.

عالم یهودی گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تو پیغمبری؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو! من بنده ضعیفی هستم از بندگان
و علاقه مندان محمد؛ صلی الله علیه و آله. *پیامبر علوم و ادب*

«احتجاج حضرت امیر علی علیه السلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود»

«پیرامون معجزات پیامبر ﷺ و بسیاری از فضائل آنحضرت»

۱۲۷- از امام کاظم علیهما السلام نقل است که آنحضرت به واسطه پدران گرامش از امام
حسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: روزی یکی از علمای یهودی اهل شام - که
کتاب آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف پیامبران علیهم السلام را خوانده و بر دلائل و براهین
همه آنها واقف و آگاه بود - به مجلسی وارد شد که در آن گروهی از اصحاب رسول خدا
ﷺ؛ حضرت امیر علی علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود، و ابومعبد الجهنی حضور داشتند.
یهودی گفت: ای امت محمد هیچ درجه و فضیلتی از انبیاء و مرسلین ترک نگفتید
جز آنکه همه آنها را به پیامبر خودتان نسبت دادید، حال حاضرید به سؤالات من در
آن مورد پاسخ گوید؟ با این سؤال همه خاموش شده و هیچ نگفتند.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ ، مَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا دَرَجَةً ، وَلَا مُرْسَلًا فَضِيلَةً ، إِلَّا وَقَدْ جَمَعَهَا مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَزَادَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ أضعافاً مضاعفةً .
فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهَلْ أَنْتَ مُجِيبِي ؟

قَالَ لَهُ : نَعَمْ ، سَأَذْكُرُ لَكَ الْيَوْمَ مِنْ فَضَائِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَقْرَأُ اللَّهُ بِهِ أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَيَكُونُ فِيهِ إِزَالَةُ لِسْكَ الشَّاكِّينَ فِي فَضَائِلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِنَّهُ كَانَ إِذَا ذَكَرَ لِنَفْسِهِ فَضِيلَةً قَالَ : «وَلَا فَخْرَ» وَأَنَا أَذْكُرُ لَكَ فَضَائِلَهُ غَيْرَ مُزِرٍ بِالْأَنْبِيَاءِ ، وَلَا مُنْتَقِصٍ لَهُمْ ، لَكِنْ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا أُعْطِيَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَا أُعْطَاهُمْ ، وَمَا زَادَهُ اللَّهُ وَمَا فَضَّلَهُ عَلَيْهِمْ .
قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنِّي أَسْأَلُكَ فَأَعِدَّ لَهُ جَوَابًا . قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَاتِ !
قَالَ الْيَهُودِيُّ : هَذَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْجَدَ اللَّهُ لَهُ مَلَائِكَتَهُ ، فَهَلْ فَعَلَ بِمُحَمَّدٍ شَيْئًا مِنْ هَذَا ؟

حضرت امیر علیه السلام وقتی اینگونه دید فرمود: آری من حاضریم، واین را باز تکرار می‌کنم که خداوند متعال هیچ درجه و فضیلتی به انبیاء و مرسلین عطا نفرمود جز آنکه همه آنها را به محمد ﷺ بخشید بلکه چندین برابر آنها به محمد عطا فرمود .
عالم یهودی گفت: آیا تو پاسخ مرا خواهی گفت؟

حضرت علی ﷺ فرمود: آری، امروز برای تو فضائلی از رسول خدا ﷺ را ذکر خواهم کرد که موجب روشنایی چشم مؤمنین، و برطرف کننده تردید شک‌کنندگان در فضائل آنحضرت شود. آنحضرت هرگاه فضیلتی را برای خود برمی شمرد می‌فرمود: «مرا هیچ فخری به آن نیست»، و من اکنون به نوعی فضائل آنحضرت را ذکر می‌کنم که هیچ خللی در شخصیت انبیای دیگر پیش نیاید، و این را فقط و فقط به جهت شکر خداوند در بخششهایش به محمد هماتند آنچه به تمام انبیاء داده است ذکر می‌کنم .
عالم یهودی گفت: من از شما می‌پرسم و تو پاسخ خود را آماده کن .
حضرت علی ﷺ فرمود: شروع کن .

عالم یهودی گفت: از حضرت آدم ﷺ شروع می‌کنم، خداوند ملائکه را به سجده او واداشت، آیا محمد یک چنین فضیلتی را دارا می‌باشد؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَلَئِنْ أَشْجَدَ اللَّهُ لِأَدَمَ مَلَائِكَتَهُ ، فَإِنَّ سُجُودَهُمْ لَهُ لَمْ يَكُنْ سُجُودَ طَاعَةٍ ، إِنَّهُمْ عَبَدُوا آدَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَلَكِنْ اعْتِرَافًا بِالْفَضِيلَةِ ، وَرَحْمَةً مِنْ اللَّهِ لَهُ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ صَلَّى عَلَيْهِ فِي جَبَرُوتِهِ وَالْمَلَائِكَةُ بِأَجْمَعِهَا ، وَتَعَبَّدَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ ، فَهَذِهِ زِيَادَةٌ لَهُ يَا يَهُودِيٌّ .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِ خَطِيئَتِهِ ؟
 قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ نَزَلَ فِيهِ مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْ هَذَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَى ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» ، إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ غَيْرُ مُوَافٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِوِزْرِ ، وَلَا مَطْلُوبٍ فِيهَا بِذَنْبٍ .
 قَالَ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هَذَا إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانًا عَلِيًّا ، وَأَطْعَمَهُ مِنْ تُحَفِ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ .

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینگونه است، ولی این را بدان اگر خداوند ملائکه خود را به سجده آدم واداشت، این سجده؛ سجده طاعت نبود که ملائکه آدم را عبادت کنند نه خدا را، بلکه این سجده نوعی اعتراف به فضیلت آدم، و رحمتی از ناحیه خداوند بود. ولی محمد ﷺ برتر از آن عطا شده، خداوند در جبروت خود همراه تمامی فرشتگان بر او درود فرستاد، و همه مؤمنین را موظف به صلوات فرستادن بر او نمود، و این فضیلتی افزون بر فضیلت آدم علیه السلام است.

عالم یهودی گفت: خداوند از خطای آدم علیه السلام گذشت و توبه‌اش را پذیرفت؟
 حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، ولی حضرت محمد ﷺ بزرگتر از این برایش اتفاق افتاد بی آنکه مرتکب خطایی شده باشد، خداوند درباره آنحضرت در قرآن فرموده: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^(۱)، و آنحضرت در روز قیامت به هیچ گناه و خطایی خوانده نخواهد شد.

عالم یهودی گفت: حضرت إدريس علیه السلام: خداوند او را مقامی بسیار رفیع بخشیده و او را پس از وفات از تحفه‌های بهشت اطعام نمود.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد صلى الله عليه وآله أعطي ما هو أفضل من هذا، إن الله جل ثناؤه قال فيه: «ورفعنا لك ذكرك» فكفى بهذا من الله رفعة، ولئن أطعم إدريس من تحف الجنة بعد وفاته، فإن محمداً صلى الله عليه وآله أطعم في الدنيا في حياته: بينما يتضورون جوعاً، فأتاه جبرئيل عليه السلام بجام من الجنة فيه تحفة، فهلل الجام وهلل التحفة في يده، وسبحا، وكبرا، وحيدا، فناولها أهل بيته، ففعلت الجام مثل ذلك، فهم أن يناولها بعض أصحابه، فتناولها جبرئيل عليه السلام وقال له: كله فإنها تحفة من تحف الجنة أثقك الله بها، وإنها لا تصلح إلا لنيي أو وصي نبي، فأكل منها صلى الله عليه وآله وأكلنا معه، وإني لأجد حلاوتها ساعتها هذه. قال له اليهودي: فهذا نوح صلى الله عليه وآله صبر في ذات الله تعالى، وأعذر قومه إذ كذب.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، ولی محمد ﷺ بهتر از آن عطا شده، خداوند در باره او فرموده: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^(۱)، و همین آیه در رفعت مقام او از جانب خدا کفایت می‌کند، و چنانچه حضرت ادریس از تحفه‌های بهشت پس از وفات اطعام شده، حضرت محمد ﷺ در زندگی دنیا اطعام شده است، روزی آنحضرت دچار گرسنگی شدیدی شد، در اینوقت جبرئیل با جامی از تحفه‌های بهشت نزد آنحضرت آمد، جام با تحفه در دست آنحضرت به تهلیل (گفتن: لا اله الا الله) ربّ جلیل و تسبیح و تکبیر پرداخته و حمد الهی را بجا آورد، و آن جام را اهل بیت آنحضرت بدست گرفته و همان جملات از تهلیل و تکبیر و ووو را تکرار نمود، در اینموقع یکی از اصحاب قصد گرفتن جام را نمود که جبرئیل جلو آمده و جام را گرفت و به پیامبر گفت: آن را که تحفه‌ای از تحفه‌های بهشت است و خداوند آنرا برایت فرستاده میل کنید، و این را بدان که خوردن آن جز برای نبی یا وصی نبی جایز نیست، و ما اهل بیت با آنحضرت آن را میل نمودیم، و الان که این مطالب را می‌گویم گویا مزه لذیذ آنرا احساس می‌کنم.

عالم یهودی گفت: این حضرت نوح علیه السلام است، برای ذات اقدس الهی صبر و شکیب و رزید، و هنگامی که از سوی قوم خود تکذیب شد آنان را معذور داشت.

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ صَبَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَعَذَرَ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ ، وَشُرِّدَ ، وَحُصِبَ بِالْحَصْبَاءِ ، وَعَلَاهُ أَبُوهُبٍ بِسِلَاقَةٍ وَشَاةٍ ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى جَانِئِلَ مَلِكِ الْجِبَالِ : أَنْ شُقَّ الْجِبَالُ وَاتَّهِ إِلَى أَمْرِ مُحَمَّدٍ ﷺ . فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِالطَّاعَةِ فَإِنْ أَمَرْتُ أَنْ أُطِيقَ عَلَيْهِمُ الْجِبَالُ فَأَهْلَكْتُهُمْ بِهَا !

قَالَ ﷺ : « إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً ، رَبِّ أَهْدِ أُمَّتِي فَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » . وَيَحْكُ يَا يَهُودِي ، إِنَّ نُوْحًا لَمَّا شَاهَدَ غَرَقَ قَوْمِهِ رَقَّ عَلَيْهِمْ رِقَّةُ الْقَرَابَةِ . وَأَظْهَرَ عَلَيْهِمْ شَفَقَةً فَقَالَ : « رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي » ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » ، أَرَادَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُسَلِّيَهُ بِذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ لَمَّا غَلَبَتْ عَلَيْهِ مِنْ قَوْمِهِ الْمَعَانِدَةُ شَهَرَ عَلَيْهِمْ سَيْفَ النَّقْمَةِ ، وَلَمْ تُدْرِكْ فِيهِمْ رِقَّةُ الْقَرَابَةِ ، وَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ رَحْمَةٍ .

حضرت علیؑ فرمود : همینطور است ، ولی حضرت محمد ﷺ در راه خدا صبر و شکیب نموده و زمانی که مورد تکذیب و طرد قوم خود قرار گرفت و حتی زمانی که او را با سنگ زدند قوم خود را معذور داشت ، و هنگامی که أبوهُب با بی شرمی به پای مبارک آنحضرت در بالای کوه زنجیر بست ، وقتی از سوی قوم اینگونه مشقت و زحمت به پیامبر رسید خداوند به «جانیل» فرشته کوه وحی فرمود : کوه را بشکاف که در تحت امر محمد باشی ، جانیل نیز نزد آنحضرت حاضر شده و گفت من تحت فرمان شمایم اگر بفرمایی کوه را بر سر این قوم فرو آورده و همه را از دم هلاک خواهم کرد!

ولی رسول خدا ﷺ فرمود : من به رحمت عالمیان مبعوث شده‌ام و دعای شبانه روز من این است که خدایا اُمّت را هدایت فرما زیرا آنان نمی‌دانند . وای بر تو ای یهودی! حضرت نوح علیّهِ السلام وقتی شاهد غرق شدن قوم خود بود تنها به رقت فامیلی اظهار نموده و گفت : « رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي » و خداوند فرمود : « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » و با این فرمایش خواست او را تسلی دهد ، ولی حضرت محمد ﷺ وقتی معاندۀ قوم بر او بالا گرفته و کار به شمشیر کشید رقت فامیلی بر او غلبه نکرده و به دید رحمت به آنان نظر نکرد .

قال له اليهودي: فإن نوحاً دعا ربه، فغطت السماء بماء منهمير.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، وكانت دعوته دعوة غضب، ومحمد صلى الله عليه وآله هطلت له السماء بماء منهمير رحمة، وذلك أنه صلى الله عليه وآله لما هاجر إلى المدينة أتاه أهلها في يوم الجمعة فقالوا له: يا رسول الله احتبس القطر، واصفر العود، وتهافت الورق، فرفع يده المباركة حتى رني بياض أنطيه، وما ترى في السماء سحابة، فما برح حتى سقاهم الله، حتى أن الشاب المعجب بشبابه لتهمة نفسه في الرجوع إلى منزله فما يقدر على ذلك من شدة السيل، فدام أسبوعاً، فأتوه في الجمعة الثانية فقالوا: يا رسول الله، تهدمت الجدران، واحتبس الركب والسفر، فضحك صلى الله عليه وآله وقال: هذه سرعة ملائكة ابن آدم، ثم قال: «اللهم حوالينا ولا علينا، اللهم في أصول الشيع ومرايع البقع» فرني حوالى المدينة المطر يقطر قطراً، وما يقع بالمدينة قطرة، لكرامته صلى الله عليه وآله على الله عز وجل.

یهودی گفت: زیرا نوح بر قوم خود نفرین کرد و آسمان سیل آسا باریدن گرفت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، ولی آن دعا از سر غضب بود، و آسمان سیل آسا برای محمد صلى الله عليه وآله از سر رحمت بارید، و این بدان خاطر بود که آنحضرت پس از مهاجرت به مدینه در روز جمعه ای گروهی نزد وی آمده و گفتند: ای رسول خدا، ما را دریاب که بسیار در مانده و از کمبود آب مضطرب و بی تابیم، آنحضرت نیز دست خود را به اندازه ای برای دعا بالا برد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد، و این در حالی بود که هیچ ابری در آسمان نبود، فی الفور خداوند اجابت فرموده و آنان را سیراب ساخت، و شدت باران به نوعی بود که جوانان برومند هرچه تلاش کردند که سریعاً به منازل خود برسند از شدت سیل نتوانستند، و این بارش هفت روز طول کشید، و در جمعه بعد خدمت پیامبر رسیده و از سر شکایت از شدت باران خواستار بند آمدن آن شدند، در این حال آنحضرت تبسمی فرموده و گفت: این سرعت ملائکه آدمیزاد است، سپس دست به دعا برداشته و عرضه داشت: «پروردگارا این باران را در اطراف مدینه بیاران و بر سر مردم شهر مریز، و آنرا در اصول نباتات و زراعات و چراگاه حیوانات بفرما» پس از آن در خارج شهر مدینه باران می بارید و در اثر کرامت آنحضرت نزد خداوند عز و جل قطره ای باران در مدینه نمی بارید.

قال له اليهودي: فإن هذا هود عليه السلام قد انتصر الله له من أعدائه بالريح، فهل فعل محمد شيئاً من هذا؟

قال علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد ﷺ أعطي ما هو أفضل من هذا، إن الله عز وجل قد انتصر له من أعدائه بالريح يوم الخندق، إذ أرسل عليهم ريحاً تذر الحصى، وجنوداً لم تروها، فزاد الله تعالى محمد ﷺ على هود بنائبة آلاف ملك، وفصله على هود بأن ريح عاد ريح سُخط، وريح محمد ﷺ ريح رَحْمَةٍ، قال الله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ جاءكم جنود فأرسلنا عليهم ريحاً وجنوداً لم تروها».

قال له اليهودي: فإن هذا صالح أخرج الله له ناقه جعلها لقومه عبرة؟
قال علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد ﷺ أعطي ما هو أفضل من ذلك، إن ناقه صالح لم تكلم صالحاً، ولم تُناطقه، ولم تشهد له بالنسوة، ومحمد ﷺ بينما نحن معه في بعض غزواته

عالم یهودی گفت: حضرت هود علیه السلام؛ که خداوند او را بر دشمنانش نصرت داد و آنان را با باد هلاک گردانید. آیا اینگونه محمد را یاری نمود؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، ولی حضرت محمد ﷺ بهتر از آن عطا شده است، خداوند او را در روز خندق (جنگ احزاب) با بادی که سنگریزه های معركة را برداشته و بر روی آن دشمنان می زد، و نیز با لشکریانی از ملائکه او را یاری نمود، و خداوند محمد ﷺ را با هشت هزار فرشته بر هود تفضیل داد، و دیگر آنکه او را بر هود تفضیل داد زیرا باد قوم عاد باد غضب و سُخط، و باد محمد ﷺ باد رحمت بود، خداوند فرموده: «یا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ جاءكم جنود فأرسلنا عليهم ريحاً وجنوداً لم تروها»^(۱).
عالم یهودی گفت: خداوند برای حضرت صالح علیه السلام ناقه ای خارج نمود تا برای قومش مایه عبرتی باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده شده است، ناقه حضرت صالح با او هیچ کلام و سخنی نگفت، و حتی به نبوت او شهادت نداد، و من با حضرت محمد صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات بودم

إِذَا هُوَ يَبْعِرُ قَدْ دَنَا، ثُمَّ رَغَا فَأَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ فُلَانًا اسْتَعْمَلَنِي حَتَّى كَبُرْتُ، وَيُرِيدُ نَحْرِي، فَأَنَا اسْتَعِيدُ بِكَ مِنْهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى صَاحِبِهِ فَاسْتَوْهَبَهُ مِنْهُ، فَوَهَبَهُ لَهُ وَخَلَاهُ، وَلَقَدْ كُنَّا مَعَهُ فَإِذَا نَحْنُ بِأَعْرَابِيٍّ مَعَهُ نَاقَةٌ لَهُ يَسُوقُهَا وَقَدْ اسْتَسْلَمَ لِلْقَطْعِ لَمَّا زَوَّرَ عَلَيْهِ مِنَ الشُّهُودِ، فَتَطَقَتِ النَّاقَةُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ فُلَانًا مَنِي بَرِيءٌ، وَإِنَّ الشُّهُودَ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَإِنْ سَارِقِي فُلَانٌ الْيَهُودِيُّ.

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ تَيَقَّظَ بِالْإِعْتِبَارِ عَلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَحَاطَتْ دَلَالَتُهُ بِعِلْمِ الْإِيمَانِ بِهِ!

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَأُعْطِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَفْضَلَ مِنْهُ، [وَقَدْ تَيَقَّظَ بِالْإِعْتِبَارِ عَلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَأَحَاطَتْ دَلَالَتُهُ بِعِلْمِ الْإِيمَانِ بِهِ] وَتَيَقَّظَ إِبْرَاهِيمُ وَهُوَ ابْنُ خَمْسَةِ عَشَرَ سَنَةً

ناگاه دیدم که شتری به ما نزدیک می شود، سپس نعره ای زده و خداوند آن را به کلام آورده و گفت: ای رسول خدا، فلان کس آنقدر از من کار کشید تا پیر شدم، و حال می خواهد سرم را ببرد، و من از این کار به تو پناه می آورم! رسول خدا ﷺ با شنیدن این کلام بدنبال صاحب آن شتر فرستاده و از او طلب بخشش او را نموده و صاحب شتر نیز او را به حضرت بخشیده و آنرا آزاد نمود. و روزی دیگر من با آنحضرت ﷺ بودم که فردی بادیه نشین با ناقة و فرد دیگری نزد آنحضرت حاضر شده و با هم سر آن شتر اختلاف داشتند و یکی دیگری را متهم به دزدی می کرد و هرچند می گفت من این شتر را از فلان یهودی خریده ام مفید فایده نمی افتاد، و مدعی شهود گذرانید که او این شتر را دزدیده، ناگاه شتر به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا فلانی از من بری است، و گروه شاهدان دروغ گفته اند، و سارق من فلان یهودی است.

عالم یهودی گفت: این ابراهیم علیهِ السَّلَام است خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلائل او محیط بر ایمان او به خداوند شد.

حضرت عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آری همینطور است، و حضرت مُحَمَّدٌ ﷺ برتر از آن داده شده است [خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلائل او محیط بر ایمانش به خداوند شد] و حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام در آنوقت پانزده ساله بود

وَمُحَمَّدٌ ﷺ كَانَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ؛ قَدِمَ تِجَارٌ مِنَ النَّصَارَى فَعَزَّلُوا بِتِجَارَتِهِمْ بَيْنَ الصَّافَا وَالْمَرْوَةِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ بَعْضُهُمْ فَعَرَفَهُ بِصِفَتِهِ وَنَعْتِهِ، وَخَبَرَ مَبْعَثِهِ وَآيَاتِهِ ﷺ، فَقَالُوا لَهُ: يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ. قَالُوا: مَا اسْمُ أَبِيكَ؟ قَالَ: عَبْدُ اللَّهِ.

قَالُوا: مَا اسْمُ هَذِهِ؟ - وَأَشَارُوا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى الْأَرْضِ - قَالَ: الْأَرْضُ. قَالُوا: وَمَا اسْمُ هَذِهِ؟ - وَأَشَارُوا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى السَّمَاءِ - قَالَ: السَّمَاءُ. قَالُوا: فَمَنْ رَبُّهُمَا؟ قَالَ: اللَّهُ. ثُمَّ انْتَهَرَهُمْ وَقَالَ: أَتَشْكُكُونِي فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟!

وَيَعْنِيكَ يَا يَهُودِيَّ، لَقَدْ تَبَيَّنَ بِالْإِعْتِبَارِ عَلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ كُفْرِ قَوْمِهِ إِذْ هُوَ يَسْتَقْسِمُونَ بِالْأَزْلَامِ، وَيَعْبُدُونَ الْأَوْثَانَ، وَهُوَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ حَجَبَ عَنْ نُرُودٍ بِحُجُبٍ ثَلَاثٍ. قَالَ عَلِيُّ ﷺ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَجَبَ عَمَّنْ أَرَادَ قَتْلَهُ بِحُجُبٍ خَمْسٍ،

وَمُحَمَّدٌ ﷺ هَفْتُ سَالٍ بِيَشْتَرِ نَدَاسْت، گروهی از تجار مسیحی با کالاهای خود مابین صفا و مروه نزول نمودند، با دیدن آنحضرت یکی از مسیحیان او را به صفت و نشانه و خبر مبعوث شدن و آیاتش شناخت، و همگی به آنحضرت گفتند:

ای غلام اسم تو چیست؟ گفت: محمد، گفتند: نام پدر تو چیست؟ گفت: عبدالله. وبا اشاره به زمین گفتند: اسم این چیست؟ گفت: زمین. وبا اشاره به آسمان گفتند: اسم این چیست؟ گفت: آسمان.

گفتند: پروردگار آندو کیست؟ گفت: الله. سپس آنحضرت ایشان را سرزنش کرده و فرمود: آیا مرا در مورد خداوند عزوجل به تردید و شک می اندازید؟!

وای بر تو ای یهودی، آنحضرت به تمام این اعتبارات بر معرفت خداوند عزوجل ایمان یافت با اینکه تمام قوم او کافر بودند، آنان تقسیم اموال و مشاورت خود به ازلام و تیر نموده و بت می پرستیدند و آنحضرت فقط می گفت: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

عالم یهودی گفت: حضرت ابراهیم ﷺ با سه پرده از نرود محبوب گردید. حضرت فرمود: همینطور است، و پیامبر از قاتل خود با پنج پرده محبوب گردید،

فَثَلَاثَةٌ بِثَلَاثَةٍ وَاثْنَانِ فَضْلٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَهُوَ يَصِفُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ - : «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا»، فهذا الحِجَابُ الْأَوَّلُ، «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» فهذا الحِجَابُ الثَّانِي «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» فهذا الحِجَابُ الثَّالِثُ، ثُمَّ قَالَ: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»، فهذا الحِجَابُ الرَّابِعُ، ثُمَّ قَالَ: «فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»، فهذه حُجُبُ خَمْسٍ.

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ قَدْ بَيَّنَّ الَّذِي كَفَرَ بِرُهَانِ نُبُوَّتِهِ.
قَالَ لَهُ عَلِيُّ ﷺ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَتَاهُ مُكَذِّبٌ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَهُوَ: أَبِي بَنْ خَلْفِ الْجُمُحِيِّ، مَعَهُ عَظْمُ نَحْرٍ فَفَرَّكَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؟» فَأَنْطَقَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَبَيَّنَّ بِرُهَانِ نُبُوَّتِهِ، فَقَالَ: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ

سه پرده به سه پرده و دو پرده آنحضرت نشانه فضل و برتری او است. خداوند عز و جل در وصف محمد ﷺ می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» این پرده اول. «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» و این پرده دوم. «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^(۱) و این هم پرده سوم. سپس فرموده: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»^(۲) و این هم پرده چهارم. سپس فرموده: «فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»^(۳) و با این تعداد پرده و حجابها به پنج می رسد.

عالم یهودی گفت: این ابراهیم است که فرد کافر از برهان نبوت او مبہوت شد.
حضرت علی ﷺ فرمود: همینطور است، و نزد حضرت محمد ﷺ تکذیب کننده بعث بعد از مرگ نزد او آمد و او همان ابی بن خلف الجمحی است، روزی استخوان کهنه ای را نزد آنحضرت آورده و آنرا مالیده و پراکند و گفت: ای محمد «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^(۴)؟ و خداوند زبان محمد صلی الله علیه و آله را به آیات محکم گویا فرموده و ابی را توسط برهان نبوت او مبہوت ساخته و فرمود: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ

مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ، فَأَنْصَرَفَ مَبْهُوتًا.
 قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَهَذَا إِبْرَاهِيمُ جَدُّ أَصْنَامِ قَوْمِهِ غَضَبًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟
 قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ نَكَسَ عَنِ الْكُفَّةِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتِّينَ
 صَنَمًا، وَنَفَاها عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَذَلَّ مَنْ عَبَدَهَا بِالسَّيْفِ.
 قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا إِبْرَاهِيمَ ﷺ قَدْ أَضْجَعَ وَلَدَهُ وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ.
 قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ بَعْدَ الْأَضْطِجَاعِ الْفِدَاءَ،
 وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُصِيبَ بِأَفْجَعِ مِنْهُ فَجِيعَةً، إِنَّهُ وَقَفَ عَلَى عَمِّهِ حَمْرَةً، أَسَدِ اللَّهِ وَأَسَدِ رَسُولِهِ وَنَاصِرِ
 دِينِهِ، وَقَدْ فَرَّقَ بَيْنَ رُوحِهِ وَجَسَدِهِ، فَلَمْ يَبْنِ عَلَيْهِ حُرْقَةً، وَلَمْ يُفْضِ عَلَيْهِ عِبْرَةً وَلَمْ
 يَنْظُرْ إِلَى مَوْضِعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَقُلُوبِ أَهْلِ بَيْتِهِ لِيَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِصَبْرِهِ وَيَسْتَسْلِمَ لِأَمْرِهِ

مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ^(۱) و آن فرد تکذیب کننده مبهوت بازگشت.
 عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیهِ السلام است که از سر غضب برای خدا بتهای
 قوم خود را خرد و نابود کرد.
 حضرت علی علیهِ السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ تعداد سیصد و شصت
 بت را از خانه کعبه به زیر کشیده و آنها را از جزیره العرب نفی نمود و پرستندگان آنها را با
 شمشیر خوار و ذلیل نمود.
 عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیهِ السلام است که پسر خود را دست و پا بسته
 به زمین خوابانید [تا آنرا طبق دستور خدا قربانی نماید].

حضرت فرمود: همینطور است، و حضرت ابراهیم پس از اینکار فدای یافت (یعنی
 بجای پسر؛ حیوانی را قربانی نمود)، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مصیبتی
 سخت تر از آن رسید، آن حضرت بر سر جنازه عمویش حمزه حاضر شد، همو که
 اسد الله و اسد رسول و یاور دین او بود، و جدایی او همچون جدایی روح از جسد بود با
 این حال اظهار حزن و شورش نکرده، و به موضع او: از سر احساس خود و احساس اهل
 بیت او نگاه و نظری نینداخت تا با این صبر و تسلیم امر بودن موجبات خشنودی خداوند را

فِي جَمِيعِ الْفِعَالِ ، وَقَالَ ﷺ : لَوْلَا أَنْ تَحْزُنَ صَفِيَّةُ لَتَرَكْتُهُ حَتَّى يَحْشُرَ مِنْهُ بَطُونُ السَّبَاعِ ، وَحَوَاصِلُ الطَّيْرِ ، وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ سُنَّةٌ بَعْدِي لَفَعَلْتُ ذَلِكَ .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ قَدْ أَسْلَمَهُ قَوْمُهُ إِلَى الْحَرِيقِ فَصَبَرَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ بَرْدًا وَسَلَامًا فَهَلْ فَعَلَ مُحَمَّدٌ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ؟

قَالَ لَهُ عَلِيُّ ﷺ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ لَمَّا نَزَلَ بِخَيْبَرَ ، سَمَتْهُ الْيَهُودِيَّةُ الْخَيْبَرِيَّةُ فَصَيَّرَ اللَّهُ السَّمََّ فِي جُوفِهِ بَرْدًا وَسَلَامًا إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِهِ ، فَالَسَّمُ يَحْرَقُ إِذَا اسْتَقَرَّ فِي الْجُوفِ كَمَا أَنَّ النَّارَ تَحْرَقُ ، فَهَذَا مِنْ قُدْرَتِهِ لَا تُنْكِرُهُ .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هَذَا يَعْقُوبُ ﷺ أَعْظَمَ فِي الْخَيْرِ نَصِيْبُهُ إِذْ جَعَلَ الْأَسْبَاطَ مِنْ سُلَالَةِ صُلَيْبِهِ ، وَمَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ مِنْ بَنَاتِهِ!

قَالَ لَهُ عَلِيُّ ﷺ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَعْظَمَ فِي الْخَيْرِ نَصِيْبًا مِنْهُ إِذْ جَعَلَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنْ بَنَاتِهِ ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ حَفَدَتِهِ .

در تمام اعمال فراهم سازد، و فرمود: اگر صفيه (همسر حمزه) محزون نمی شد جنازه او را هم ترک می کردم تا روز قیامت از بطن درندگان و چینه دان پرندگان محشور شود، و اگر نبود که این پس از من سنت شود حتماً این کار را می کردم.

عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیهِ السلام است که قومش او را روانه آتش نمودند و او صبر و شکیب ورزیده تا خداوند عز و جل آتش را بر او سرد و سلامت گردانید آیا یک چنین فضیلتی را مشمول محمد ﷺ نموده است؟

حضرت علیهِ السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ وقتی وارد خیبر شد یک زن یهودی او را مسموم ساخت و خداوند سم را در دل آنحضرت سرد و سلامت داشته تا اجل او فرارسد، و آن سم بنوعی بود که وقتی در دل واقع می شد همچون آتش تمام آن محیط را می سوزاند، و این از قدرت خداوند است که انکارناپذیر است.

عالم یهودی گفت: این حضرت یعقوب علیهِ السلام است، که از ناحیه اولاد و اسباط خیر بسیاری نصیب او گردید، و مریم دخت عمران نیز از دختران او بود!

فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ از این بابت دارای خیر بیشتری است، زیرا فاطمه سرور بانوان جهانیان از دختران او، و حسن و حسین دخترزاده او می باشند.

قال له اليهودي : فَإِنَّ يَعْقُوبَ صلی الله علیه و آله قَدْ صَبَرَ عَلَى فِرَاقِ وَلَدِهِ حَتَّى كَادَ يَحْزَنُ مِنْ الْحُزْنِ .

قال له علي عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَكَانَ حُزْنُ يَعْقُوبَ حُزْنًا بَعْدَهُ تَلَاقِي ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله قَبَضَ وَلَدَهُ إِبْرَاهِيمَ قُرَّةَ عَيْنِهِ فِي حَيَاتِهِ مِنْهُ ، فَخَصَّهُ بِالْاِخْتِبَارِ ، لِيُعْظِمَ لَهُ الْاَدْخَارَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله : «يَحْزَنُ النَّفْسُ ، وَيَجْزَعُ الْقَلْبُ ، وَإِنَّا عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمَ مُحْزُونُونَ ، وَلَا نَقُولُ مَا يَسْخُطُ الرَّبُّ» فِي كُلِّ ذَلِكَ يُؤَيِّرُ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْاِسْتِسْلَامَ لَهُ فِي جَمِيعِ الْفِعَالِ .

قال له اليهودي : فَإِنَّ هَذَا يُوسُفَ قَاسِي مَرَارَةِ الْفُرْقَةِ ، وَحُسْبَى فِي السَّجْنِ تَوْقِيًّا لِلْمَعْصِيَةِ ، وَالتَّقِي فِي الْجُبِّ وَحِيدًا .

قال له علي عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَاسِي مَرَارَةِ الْفُرْقَةِ ، وَفِرَاقِ الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَالْمَالِ ، مُهَاجِرًا مِنْ حَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَمْنِهِ ، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَاتِبَتَهُ وَاسْتِشْعَارَهُ الْحُزْنَ ، أَرَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ اسْمُهُ رُؤْيَا تُوَاظِي رُؤْيَا يُوسُفَ فِي تَأْوِيلِهَا

عالم یهودی گفت : این حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله است که در فراق و دوری فرزند خود بقدری شیکب و صبر و رزید که از سر حزن مشرف به مرگ شد .

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود : همینطور است ، و حزن یعقوب حزن دوری بود که منجر به نزدیکی و ملاقات شد ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که نور چشم و فرزند او ابراهیم در حیات آنحضرت وفات یافت ، با اینکار مورد امتحان واقع شد تا ثواب او بسیار شود ، پس آنحضرت فرمود : «جان محزون است ، و قلب در جزع ، و ما بر تو ای ابراهیم محزون و غمناکیم ، ولی هیچ سخنی که موجب سخط الهی شود بر زبان نرانیم» ، و در تمام این امور دنبال رضای الهی و در تمام افعال در پی تسلیم بودن محض به درگاه خداوند بود .

عالم یهودی گفت : این حضرت یوسف صلی الله علیه و آله است سختی دوری و فراق پدر چشید ، و برای پرهیز از گناه گوشه زندان را برگزید ، و تک و تنها در چاه انداخته شد .

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله سختی و مرارت غربت و فراق و دوری اهل و اولاد و مال را چشید ، و از حرم امن الهی مهاجرت نمود ، و هنگامی که خداوند این حال او را مشاهده فرمود ، خوابی را - همچون خواب یوسف - به او نمایاند

وَأَبَانَ لِلْعَالَمِينَ صِدْقَ تَحْقِيقِهَا ، فَقَالَ : «لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ» ، وَلَئِنْ كَانَ يُوسُفُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُبِسَ فِي السُّجْنِ ، فَلَقَدْ حَبَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسَهُ فِي الشَّعْبِ ثَلَاثَ سِنِينَ ، وَقَطَعَ مِنْهُ أَقَارِبُهُ وَذَوُو الرَّحِمِ وَأَلْجَأُوهُ إِلَى أَضْيَاقِ الْمَضْيِيقِ ، وَلَقَدْ كَادَهُمُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ لَهُ كَيْدٌ مُسْتَبِينًا ، إِذْ بَعَثَ أَضْعَفَ خَلْقِهِ فَأَكَلَ عَهْدَهُمُ الَّذِي كَتَبُوهُ بَيْنَهُمْ فِي قَطِيعَةِ رَجْمِهِ ، وَلَئِنْ كَانَ يُوسُفُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقِيَّ فِي الْجُبِّ ، فَلَقَدْ حَبَسَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسَهُ مَخَافَةَ عَدُوِّهِ فِي الْغَارِ حَتَّى قَالَ لِصَاحِبِهِ : «لَا تَحْزَنْ إِنْ أَلَّاهُ مَعْنَا» ، وَمَدَحَهُ اللَّهُ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ .

قال له اليهودي : فهذا موسى بن عمران ، آناه الله عز وجل التوراة التي فيها حكمه .
قال له علي عليه السلام : لقد كان كذلك ، ومحمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أعطي ما هو أفضل منه ، أعطي محمد - صلى الله عليه وآله - سورة البقرة والمائدة بالإنجيل ، وطواسين وطه ونصف -

وراستی وصدق آنرا برای جهانیان نمایانده و فرمود : «همانا خدا خواب پیامبرش را بحق راست آورد که اگر خدای خواهد هر آینه به مسجد الحرام درخواهید آمد ، در ایمنی و سر تراشیده و کوتاه موی بی آنکه تیمی داشته باشید - فتح : ۲۷» ، و اگر یوسف در زندان محبوس شد ، رسول خدا صلی الله علیه وآله خود را در شعب ابی طالب به مدت سه سال محبوس نمود ، در حالیکه تمام اقارب و فامیل با او قطع رابطه نمودند ، و کفار او را به شدت در تنگنا قرار دادند ، در این میان خداوند ضعیفترین خلق خود را امر فرمود تا آن عهد مکتوب ایشان را در قطع رحم با آنحضرت بخورد . و اگر یوسف در چاه انداخته شد ، حضرت محمد از - صلی الله علیه وآله - ترس دشمنش در غار مخفی شد تا اینکه به همراه خود فرمود : «اندوه مدار ، خدا با ماست - توبه : ۴۰» و خداوند با این کلام وی را در قرآن مدح فرموده است .

عالم یهودی گفت : این حضرت موسی بن عمران صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است خداوند به او توراتی را عطا فرموده که در آن حکم او مستور است .

حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برتر از آن داده شده است ، به آنحضرت سوره بقره و مائده در برابر انجیل داده شده ، و طوا سین و طه و نصف

المُفَصَّلِ وَالْحَوَامِيمِ بِالتَّوْرَةِ ، وَأُعْطِيَ نِصْفَ الْمُفَصَّلِ وَالتَّسَابِيحِ بِالزَّبُورِ ، وَأُعْطِيَ سُورَةَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَرَاءَةَ بِصُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَصُحُفِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَزَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا السَّبْعَ
الطَّوَالَ وَفَاتِحَةَ الْكِتَابِ ، وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ ، وَأُعْطِيَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ .

قال له اليهودي : فإن موسى عليه السلام نجاهه الله عز وجل على طور سيناء .

قال له علي عليه السلام : لقد كان كذلك ، ولقد أوحى الله إلى محمد ﷺ عند سدرَةِ المنتهى ،

مفصل وحوامیم در برابر تورات داده شده ، و نصف دیگر مفصل و تسابیح در برابر زبور
داده شده ^(۱) ، و سوره بنی اسرائیل (إسراء) و برائت در برابر صُحفِ ابراهیم و صُحفِ موسی
عليه السلام عطا شده است ، و خداوند عزوجل محمد را به سبع طوال و فاتحه الكتاب ؛ که سبع
مثنی و قرآن عظیم است افزون و زیادی بخشید ، و کتاب و حکمت نیز عطا گردید .
عالم یهودی گفت : این حضرت موسی عليه السلام است ، با خداوند عزوجل در طور
سیناء مناجات نمود .

حضرت فرمود : همینطور است ، و خداوند در سدرَةِ المنتهى به محمد ﷺ وحی فرستاد ،

مرکز تحقیق کتاب و تیر علوم اسلامی

۱ - علت نامگذاری «مُفَصَّل» به جهت کثرت فصول تسمیه میان سوره‌ها می‌باشد ،
و گفته‌اند : به جهت کوتاه بودن سوره‌ها مفصل نامیده شده است ، و در اینکه از کدام سوره آغاز
می‌شود اختلاف است ، برخی گفته‌اند : از سوره محمد (ﷺ) آغاز می‌شود ، و : سوره ق ، و :
سوره فتح ، و از علامه نووی نقل است که مفصل قرآن از سوره محمد آغاز می‌شود ، و سوره‌های
کوچک آن از سوره مبارکه ضحی تا آخر قرآن است ، و سوره‌های طولانی آن تا سوره مبارکه
«عم» و سوره‌های متوسط آن تا «ضحی» می‌باشد . و در خبر است که «مفصل» مشتمل بر ۶۸
سوره می‌باشد . (نقل از : مجمع البحرین) و مراد از «السَّبع الطَّوَالَ» بنا بر مشهور از سوره مبارکه
بقره آغاز و به سوره مبارکه اعراف ختم می‌شود ، و هفتمین آن سوره مبارکه یونس (عليه السلام) یا انفال
و یا برائت می‌باشد ، زیرا برخی معتقدند که دو سوره انفال و برائت یک سوره می‌باشد ، و ظاهراً
در اینجا مراد آن سوره‌هایی است که پس از اسقاط بقره و مائده و برائت باقی می‌ماند . و تسابیح
سوره‌هایی است که با تسبیح خداوند ، و طواسین با «طس» آغاز می‌شود .

فَقَامَهُ فِي السَّمَاءِ مُحَمَّدٌ، وَعِنْدَ مُنْتَهَى الْعَرْشِ مَذْكُورٌ.

قال اليهودي: ألقى الله عز وجل على موسى بن عمران محبة منه.

قال علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ولقد أعطي محمد ﷺ ما هو أفضل من هذا، لقد ألقى الله عز وجل عليه محبة منه فمن هذا الذي يُشركه في هذا الاسم إذ تم من الله عز وجل الشهادة فلا تتم الشهادة إلا أن يقال: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله» يُنادى على المنابر فلا يُرفع صوت يذكر الله إلا رُفع يذكر محمد ﷺ معه.

قال له اليهودي: فلقد أوحى الله إلي أم موسى لفضل منزلة موسى عليه السلام عند الله عز وجل.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ولقد لطف الله جل ثناؤه لأم محمد ﷺ بأن أوصل إليها اسمه، حتى قالت: أشهد والعالمون أن محمداً رسول الله مُنتظر، وشهد الملائكة على

پس جایگاه وی در آسمان پسندیده، و در آخر عرش مذکور می باشد.

عالم یهودی گفت: خداوند عز وجل محبتی را از خود در قلب موسی علیه السلام نهاد.

حضرت علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن عطا شده است، خداوند درباره او نیز همین محبت را نهاده است، بگو ببینم خداوند چه کسی را شریک در این اسم نموده «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله» که شهادت به وحدانیت خداوند تنها با شهادت به رسالت محمد به کمال می رسد، در هیچ مکان آواز به ذکر نام خدا بلند نگردد مگر آنکه بعد از آن: اسم گرامی آنحضرت مرتفع گردد.

عالم یهودی گفت: خداوند به مادر موسی وحی فرستاد، و این نشان از فضیلت جایگاه موسی نزد خداوند عز وجل دارد.

حضرت علیه السلام فرمود: همینطور است، و خداوند مادر محمد ﷺ را نیز مشمول لطف خود فرموده و به او رسانید که نام پسر تو محمد است، تا اینکه آن بانوی گرامی گفت: من و تمام جهانیان شهادت می دهیم که محمد همان رسول الله منتظر است. و تمام فرشتگان بر

الأنبياء أنهم أثبتوه في الأسفار، وبلطف من الله عز وجل ساقه إليها، وأوصل إليها اسمه لفضل منزلته عنده، حتى رأت في المنام أنه قيل لها: إنسا في بطنك سيّد؛ فإذا ولدته فسميه محمداً، فاشتق الله له اسماً من أسمائه، قاله المحمود وهذا محمد.

قال له اليهودي: فإن هذا موسى بن عمران قد أرسله الله إلى فرعون وأراه الآية الكبرى.

قال له عليّ عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد ﷺ أرسل إلى فراعنة شتى، مثل أبي جهل ابن هشام، وعتبة بن ربيعة، وشيبة، وأبي البختری، والنضر بن الحارث، وأبي بن خلف، ومنبه ونبيه ابني الحجاج، وإلى الخمسة المستهزئين: الوليد بن المغيرة المخزومي، والعاص ابن وائل السهمي، والأسود بن عبد يغوث الزهري، والأسود بن المطلب، والحارث بن الطلائع، فأراهم الآيات في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق.

قال له اليهودي: لقد انتقم الله عز وجل لموسى من فرعون.

انبیاء شهادت دادند که ایشان نام وی را در کتب خود ثبت نموده اند. و در سایه لطف خداوند به آن بانو بود که نام آن رسول گرامی را به او اعلام نمود، و این تنها به جهت فضل منزلت او نزد خداوند بود، تا اینکه آن بانو در خواب دید که به او می گویند: هرآینه در شکم تو سرور و آقایی است، پس هرگاه او را زاییدی نامش را محمد گذار، و خداوند نام او را از یکی از نامهای خود مشتق ساخت، خداوند محمود و او محمد است.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیهما السلام است که خداوند او را نزد فرعون فرستاد و معجزه بزرگی را به دست او نمایان ساخت.

حضرت علیهما السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ به سوی فراعنه بسیاری فرستاده شد، افرادی همچون ابوجهل بن هشام، عتبة بن ربيعة، وشيبة، وأبوالبختری، ونضر بن حارث، وأبی بن خلف، ومنبه ونبيه دو فرزند حجاج، و به سوی پنج نفر از مسخره کنندگان: ولید بن مغیره مخزومی، وعاص بن وائل سهمی، وأسود بن عبد يغوث زهری، وأسود بن مطلب، و حارث بن طلائع، تا معجزاتی در آفاق و انفس بر ایشان نمایاند تا اینکه بخوبی آشکار گردید که او بر حق است.

عالم یهودی گفت: خداوند برای موسی از فرعون انتقام سختی گرفت.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ولقد انتقم الله جل اسمه لمحمد صلى الله عليه وسلم من الفراعنة، فأما المستهزئون فقال الله عز وجل: «إنا كفيناك المستهزئين»، فقتل الله خمستهم، كل واحد منهم بغير قتلة صاحبه، في يوم واحد.

فأما الوليد بن المغيرة: فمر بنبل لرجل من خزاعة قد راسه ووضع في الطريق، فأصابه شظية منه فأنقطع أكحلته حتى أدماه، فمات وهو يقول: «قتلني رب محمد».

وأما العاص بن وائل السهمي: فإنه خرج في حاجة إلى موضع فتداهيه تحت حجرة، فسقط فتقطع قطعة قطعة، فمات وهو يقول: «قتلني رب محمد».

وأما الأسود بن عبد يغوث: فإنه خرج يستقبل ابنه زمعة، فاستظل بشجرة، فأتاه جبرئيل عليه السلام فأخذ رأسه فنطح به الشجرة، فقال لغيره: امنع هذا عني! فقال: ما أرى أحدا يصنع بك شيئا إلا نفسك، فقتله وهو يقول: «قتلني رب محمد».

حضرت علي عليه السلام فرمود: همینطور است، و خداوند برای محمد صلى الله عليه وسلم نیز انتقام سختی از این فراعنه گرفت، اما مسخره کنندگان، خداوند درباره اشان فرموده: «إنا كفيناك المستهزئين»^(١)، پس هر پنج نفرشان را در روز احد به قتل رسانید.

اما ولید بن مغیره: روزی به جایی می رفت از مسیری گذر کرد که فردی خزاعی تیری مستور به پیر را در آنجا قرار داده بود، تکه ای از آن به دست او خورده و رگ اکحل او را دریده تا خون جاری شد، و در حال جان دادن می گفت: «خدای محمد مرا کشت!».

اما عاص بن وائل سهمی: روزی برای کاری به مکانی رفته بود که سنگی از زیر پایش لغزیده و سقوط نمود و تکه تکه شده و به هلاکت رسید، و می گفت: «خدای محمد مرا کشت!».

و اما أسود بن عبد یغوث: روزی او برای استقبال فرزندش زمعه خارج شد، در این بین زیر سایه درختی ایستاد، در اینحال جبرئیل علیه السلام نازل شده و سر او را به درخت کوفت، و او می گفت: مرا از دست این فرد نجات بده، و غلامش گفت: من هیچکس را نمی بینم که با تو کاری انجام دهد جز خودت را، پس او را کشت و او می گفت: «خدای محمد مرا کشت!».

وَأَمَّا الْأَسْوَدُ بْنُ الْمُطَلِّبِ : فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا عَلَيْهِ أَنْ يُعْمِيَ اللَّهُ بَصَرَهُ ، وَأَنْ يَثْكِلَهُ وَلَدَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ حَتَّى صَارَ إِلَى مَوْضِعِ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ ﷺ بِوَرَقَةٍ خَضْرَاءَ فَضَرَبَ بِهَا وَجْهَهُ فَعَمِيَ وَبَقِيَ حَتَّى أَثْكَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَدَهُ .
وَأَمَّا الْحَارِثُ بْنُ الطَّلَاطِلَةِ : فَإِنَّهُ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ فِي السَّمُومِ فَتَحَوَّلَ حَبَشِيًّا ، فَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ : أَنَا الْحَارِثُ ، فَغَضِبُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ» .
وَرُوي أَنَّ الْأَسْوَدَ بْنَ الْحَارِثِ أَكَلَ حُوتًا مَالِحًا فَأَصَابَهُ غَلْبَةُ الْعَطَشِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَشْرَبُ الْمَاءَ حَتَّى انشَقَّ بَطْنُهُ ، فَمَاتَ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ» .
كُلُّ ذَلِكَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا لَهُ : يَا مُحَمَّدُ! نَنْتَظِرُ بِكَ إِلَى الظُّهْرِ فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِكَ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْزِلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ مُغْتَمًّا لِقَوْلِهِمْ ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ مِنْ سَاعَتِهِ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ،

وَأَمَّا أَسْوَدُ بْنُ مُطَلِّبٍ : رسول خدا ﷺ او را نفرین کرد که خداوند روشنی دیدگانش را خاموش سازد ، و او را به دست پسرش به قتل رساند . او روزی برای کاری به مکانی رفته بود که جبرئیل با برگ سبز نزد او آمده و با آن به صورت او زد تا اینکه کور شد ، و در همان حال کوری بماند تا اینکه خداوند فرزند او را مأمور قتل وی ساخت .
وَأَمَّا حَارِثُ بْنُ طَلَّاطِلَةَ : او در هوایی گرم از خانه اش خارج شد و گرفتار بادی سموم شد و در اثر آن چهره اش به مردی حبشی تغییر یافت ، زمانی که نزد اهل خود بازگشت گفت من حارث هستم ، جماعت که او را نشناخته بودند غضب نموده و او را کشتند ، و او در این حال می گفت : «خداى محمد مرا کشت!» .
و روایت است که أَسْوَدُ بْنُ حَارِثٍ در اثر خوردن ماهی شوری دچار عطش شد ، و آنقدر آب خورد تا شکمش پاره شد ، و او در این حال می گفت : «خداى محمد مرا کشت!» .
همه این وقایع در یک ساعت رخ داد ، و این بدان جهت بود که ایشان نزد رسول خدا یکصدا گفتند : ای محمد ، ما تا زمان ظهر به تو فرصت می دهیم اگر از گفته ات بازنگردی تو را به قتل خواهیم رساند ، پس پیامبر از سر حزن و اندوه از کلام ایشان به خانه خود رفته و در پناه قفل نمود ، در این حال جبرئیل همان ساعت از جانب خدا نزد او آمده و گفت : ای محمد ،

السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»،
يَعْنِي أَظْهَرِ أَمْرَكَ لِأَهْلِ مَكَّةَ، وَادْعُهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ، قَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْمُسْتَهْزِئِينَ
وَمَا أُوْعِدَنِي؟ قَالَ لَهُ: «إِنَّا كَفَيْتَنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، قَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، كَانُوا السَّاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ،
قَالَ: قَدْ كَفَيْتَهُمْ، فَأَظْهَرِ أَمْرَهُ عِنْدَ ذَلِكَ.

وَأَمَّا بَقِيَّتُهُمْ مِنَ الْفَرَاغَةِ: فَقَتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ بِالسَّيْفِ، وَهَزَمَ اللَّهُ الْجَمْعَ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ.
قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَدْ أُعْطِيَ الْعَصَا فَكَانَتْ تَتَحَوَّلُ تُعْبَانًا.
قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَ مُحَمَّدٌ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا، إِنَّ رَجُلًا كَانَ
يُطَالِبُ أَبَا جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ بِدَيْنٍ: ثَمَّنَ جَزُورٍ قَدْ اشْتَرَاهُ، فَاشْتَغَلَ عَنْهُ وَجَلَسَ يَشْرَبُ، فَطَلَبَهُ
الرَّجُلُ فَلَسَمَ يَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْمُسْتَهْزِئِينَ: مَنْ تَطْلُبُ؟ فَقَالَ: عَمْرُو بْنُ هِشَامٍ

سلام (یکی از نامهای خداوند) بر تو سلام فرستاده و می فرماید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^(۱)، یعنی امر و کار خود را برای اهل مکه ظاهر کن، و ایشان را به
ایمان بخوان. حضرت فرمود: ای جبرئیل با مسخره کنندگان و وعیدشان چه کنم؟
جبرئیل گفت: «إِنَّا كَفَيْتَنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»^(۲)، فرمود: ای جبرئیل، اینان الحال نزد منند،
جبرئیل گفت: آنان را خلاص کردم، اکنون امر الهی را اظهار نما.

و اما باقی فراعنه همگی در روز بدر با شمشیر کشته شدند، و خداوند جمعشان را
پراکنده ساخته و همگی به درک واصل شدند.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است، که عصایی داده شد که تبدیل به
اژدها می گشت.

حضرت علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده،
مردی از ابوجهل مطالبه دینی از بابت قیمت شتری که به او فروخته بود داشت،
و ابوجهل بی اعتنا به او سرگرم نوشیدن شراب بود، و آن مرد هرچه گشت او را نیافت،
در اینحال یکی از مسخره کنندگان به او گفت: دنبال که می گردی؟ گفت: عمرو بن هشام

- یعنی أباجهل - لی علیه دین، قال: فَأَدُلَّكَ عَلَى مَنْ يَسْتَخْرِجُ الْحَقُّوقَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَلَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَكَانَ أَبُو جَهْلٍ يَقُولُ: لَيْتَ مُحَمَّدٍ إِلَى حَاجَةٍ فَأَسْخَرَهُ بِهِ وَأَرَدَهُ، فَأَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، بَلَغَنِي أَنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَمْرِو بْنِ هِشَامٍ حُسْنٌ صِدَاقَةٍ، وَأَنَا أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيْهِ، فَقَامَ مَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى بَابَهُ، فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا أَبَا جَهْلٍ فَأَدِّ إِلَى الرَّجُلِ حَقَّهُ - وَإِنَّمَا كُنَّا بِأَبِي جَهْلٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ - فَقَامَ مُسْرِعاً حَتَّى أَدَّى إِلَيْهِ حَقَّهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: فَعَلْتَ ذَلِكَ فَرَقاً مِنْ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: وَيَحْكُمُ اعْذِرُونِي، إِنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِهِ رِجَالاً مَعَهُمْ حِرَابٌ تَتَلَاأُ، وَعَنْ يَسَارِهِ ثُعْبَانَيْنِ تَضْطَكُ أُسْنَاهُمَا، وَتَلْمَعُ النَّيرانُ مِنْ أَبْصَارِهِمَا، لَوْ اُمْتَنَعْتُ لَمْ أَمُنْ أَنْ يَتَّبِعُوهَا بِالْحِرَابِ بَطْنِي وَتُقْضِيَنِي الثُّعْبَانَانِ. هَذَا أَكْبَرُ مِمَّا أُعْطِيَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُعْبَانٌ بِثُعْبَانٍ مُوسَى وَزَادَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ثُعْبَانًا

- یعنی همان أبوجهل - از او طلبی دارم، گفت: می خواهی تو را به کسی که حقوق را مطالبه می کند راهنمایی کنم؟ گفت: آری.

پس او را بنزد رسول خدا ﷺ فرستاد، و أبوجهل را آرزو بود که روزی محمد از او حاجتی بخواهد تا وی را مسخره نموده ورد کند، پس آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفت: ای محمد، گویا میان تو و عمرو بن هشام حسن رفاقتی است، من شما را شفیع میان خود و او قرار می دهم، پس آنحضرت با او رهسپار شده تا درب منزل أبوجهل رسیده و گفت: برخیز ای أبوجهل وحق این مرد را بپرداز - و او را در این روز أبوجهل نامید - پس أبوجهل فی الفور برخاسته وحق آن مرد را پرداخت. وقتی او به جمع دوستان خود رفت یکی به او گفت: حق آن مرد را از ترس محمد پرداختی؟! گفت: وای بر شما! عذر مرا بپذیرید، هنگامی که او نزد من آمد در سمت راستش مردان مسلحی را دیدم که برق می زدند، و در سمت چپ او دو اژدر عظیم الجثه بود که دندان بر هم می کوفتند و دو چشمشان همچون کوره آهنگر از آن شعله های آتش به سوی آسمان متصاعد بود، و در اینحال اگر از پرداخت امتناع می کردم از شر آنها در امان نمی ماندم.

این واقعه بزرگتر از عطای موسی می باشد، یک اژدر به اژدر موسی، و خدا محمد را با یک اژدر

وَتَمَانِيَةَ أَمْلاكٍ مَعَهُمُ الْحِرَابُ ، وَلَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُؤْذِي قُرَيْشًا بِالْدُّعَاءِ ، فَقَامَ يَوْمًا فَسَفَّهَ أَحْلَامَهُمْ وَعَابَ دِينَهُمْ ، وَشَتَمَ أَصْنَافَهُمْ ، وَضَلَّلَ آبَاءَهُمْ ، فَاعْتَمُوا مِنْ ذَلِكَ غَمًّا شَدِيدًا ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : وَاللَّهِ لَلْمَوْتُ خَيْرٌ لَنَا مِنَ الْحَيَاةِ ، فَلَيْسَ فِيكُمْ مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ أَحَدٌ يَقْتُلُ مُحَمَّدًا فَيُقْتَلُ بِهِ ؟ فَقَالُوا : لَا . قَالَ : فَأَنَا أَقْتُلُهُ ، فَإِنْ شَاءَ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَتَلُونِي بِهِ ، وَإِلَّا تَرَ كُونِي ، قَالَ : إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ اصْطَنَعْتَ إِلَى أَهْلِ الْوَادِي مَعْرُوفًا لَا تَزَالُ تُذَكِّرُ بِهِ ، قَالَ : إِنَّهُ كَثِيرُ السُّجُودِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَإِذَا جَاءَ وَسَجَدَ أَخَذْتُ حَجَرًا فَشَدَخْتُ بِهِ .

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعًا ، ثُمَّ صَلَّى وَأَطَالَ السُّجُودَ ، فَأَخَذَ أَبُو جَهْلٍ حَجَرًا فَأَتَاهُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ ، فَلَمَّا أَنْ قَرَّبَ مِنْهُ ، أَقْبَلَ فَحُلَّ مِنْ قِبَلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاغْرَأَ فَاهُ نَحْوَهُ ، فَلَمَّا أَنْ رَأَاهُ أَبُو جَهْلٍ فَرَعَ مِنْهُ وَارْتَعَدَتْ يَدُهُ ، وَطَرَحَ الْحَجَرَ فَشَدَخَ رِجْلَهُ ، فَرَجَعَ مُدْمَى ، مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ ، يَفِيضُ عَرَقًا .

دیگر وهشت فرشته مسلح بر تری داده ، و اینگونه بود که رسول خدا ﷺ کفار قریش را با نفرین آزار می داد ، پس یک روز برخاسته و نسبت سفاکت به احلامشان داده و از دینشان عیب گرفت و بتان ایشان را دشنام داد ، و پدرانشان را گمراه دانست ، از این ماجرا آنان بسیار غمگین شدند ، ابوجهل گفت : بخدا قسم که مرگ برای ما از زندگی بهتر است ، آیا میان شما جماعت قریش کسی نیست که محمداً بکشد و بخاطرش کشته شود ؟ گفتند : نه ، گفت : پس من خودم او را می کشم ، اگر فرزندان عبدالمطلب خواستند مرا بکشند ، و گرنه مرا رها کنند ، قریش گفتند : اگر تو اینکار را بکنی در میان اهل وادی معروف خواهی شد و همیشه از تو یاد کنند ، گفت : محمد در اطراف کعبه بسیار به سجده می رود ، پس هنگامی که آمد و به سجده رفت سنگی را برداشته و با آن کارش را یکسره خواهم کرد .

پس رسول خدا ﷺ آمده و هفت بار دور کعبه طواف نمود ، سپس نماز گزارده و به سجده رفت ، در اینحال ابوجهل سنگی را برداشته و بالای سر آنحضرت رفت ، هنگامی که نزدیک او شد دید شیری دهان باز کرده به او نزدیک شد ، پس ابوجهل از ترس به خود لرزیده و سنگ را رها کرده و روی پایش افتاد و آنرا بجروح کرد ، پس با پای خونی و رنگی پریده و عرق ریزان صحنه را ترک کرد .

فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ : مَا رَأَيْتَكَ كَالْيَوْمِ ؟! فَقَالَ : وَيَحْكُمُ اعْذِرُونِي ، فَإِنَّهُ أَقْبَلَ مِنْ عِنْدِهِ
فَحُلَّ فَاغِرًا فَأَهْ فَكَادَ يَبْتَلِعُنِي ، فَرَمَيْتُ بِالْحَجَرِ فَشَدَخْتُ رِجْلِي .
قَالَ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسَى قَدْ أُعْطِيَ الْيَدَ الْبَيْضَاءَ ، فَهَلْ فَعَلَ مُحَمَّدٌ شَيْئًا مِنْ هَذَا ؟
قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، إِنَّ نُورًا
كَانَ يَظِيءُ عَنْ يَمِينِهِ حَيْثُمَا جَلَسَ ، وَعَنْ يَسَارِهِ حَيْثُمَا جَلَسَ ، وَكَانَ يَرَاهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ .
قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسَى ﷺ قَدْ ضُرِبَ لَهُ طَرِيقٌ فِي الْبَحْرِ ، فَهَلْ فَعَلَ مُحَمَّدٌ شَيْءٌ
مِنْ هَذَا ؟

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، خَرَجْنَا
مَعَهُ إِلَى حَنِينٍ فَإِذَا نَحْنُ بِوَادٍ يَشْخُبُ ، فَقَدَرْنَا هُوَ إِذَا هُوَ أَرْبَعَةُ عَشَرَ قَامَةً ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَدُوُّ مِنْ
وَرَاءِنَا وَالْوَادِي أَمَامَنَا ، كَمَا قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى : «إِنَّا لَمُدَّرُكُونَ» ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ :

رفقای ابوجهل به او گفتند : تا بحال تو را چون امروز ندیده ایم؟ گفت : وای بر شما مرا
معذور بدارید ، و تمام قصه را برایشان گفت .

عالم یهودی گفت : این حضرت موسی ﷺ است که ید بیضاء عطا شده ، آیا برای
محمد چنین فضیلتی می باشد؟ مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

حضرت ﷺ فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد ﷺ برتر و بهتر از آن عطا
شده است ، آنحضرت هر کجا که می نشست یک نوری از سمت راست و چپ او
می درخشید ، و همه مردم آنرا می دیدند .

عالم یهودی گفت : این حضرت موسی ﷺ است که راهی از میان دریا برایش
گشوده شد ، آیا چنین فضیلتی نیز برای محمد هست؟

حضرت ﷺ فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن عطا شده
است ، روز حنین با آنحضرت خارج شدیم در راه به مکانی رسیدیم که سیل همه جا را
گرفته بود ، و با اندازه ای که گرفتیم عمق آن چهارده قد بود ، همه گفتند : ای رسول خدا ،
دشمن در پشت ما و وادی پر سیل جلوی ما است - همانگونه که اصحاب موسی گفتند :
«إِنَّا لَمُدَّرُكُونَ»^(۱) - پس آنحضرت دست به دعا از مرکب پیاده شده و عرضه داشت :

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ جَعَلْتَ لِكُلِّ مُرْسَلٍ دَلَالََةً، فَأَرِنِي قُدْرَتَكَ» وَرَكِبَ ﷺ فَعَبَّرَ الْخَيْلُ لَا تَتَدَّى حَوَافِرَهَا، وَالْإِبِلُ لَا تَتَدَّى أَخْفَافُهَا، فَرَجَعْنَا فَكَانَ فَتَحْنَا.

قال له اليهودي: فإن موسى عليه السلام قد أعطي الحجر فأنجبست منه اثنتا عشرة عينا. قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد ﷺ لما نزل الحديبية وحاصره أهل مكة، قد أعطي ما هو أفضل من ذلك، وذلك أن أصحابه شكوا إليه الظمأ وأصابهم ذلك حتى التفت خواصر الخيل، فذكروا له ﷺ فدعا بركوة يمانية ثم نصب يده المباركة فيه، فتفجرت من بين أصابعه عيون الماء، فصدرنا وصدرت الخيل رواء، وملأنا كل مزادة وسقاء. ولقد كنا معه بالحديبية وإذا ثم قليب جاف، فأخرج ﷺ سهماً من كنانته، فناوله البراء بن عازب وقال له: اذهب بهذا السهم إلى تلك القليب الجافة فاغرسه فيها، ففعل ذلك فتفجرت اثنتا عشرة عينا من تحت السهم.

«پروردگارا، تو برای هر مرسل نشانه‌ای قرار داده‌ای، پس قدرت خود را به من بنمای» و سوار مرکب شد، و تمام آن خیل عظیم بطوری از آن آب رد شدند که اصلاً سُم اسبان و اخفاف شتران تر نشد، و پیروزمندان از آن غزوه بازگشتیم. عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیهما السلام است که سنگی داده شد که از آن دوازده چشمه بیرون زد.

حضرت ﷺ فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ وقتی وارد حدیبیه شد و أهل مکّه او را محاصره کردند، چیزی برتر از آن سنگ عطا شد، أصحاب را تشنگی سختی درگرفت و شکایت به آنحضرت بردند، و شدّت عطش بنوعی بود که همه به پهلوه‌ای چهارپایان پناه بردند، و این را به او گزارش دادند، پس آنحضرت ظرف آبی یمانی خواست سپس دست مبارک خود را داخل قدح برده بیرون آورد، ناگاه از میان انگشتان آنحضرت چشمه‌های آب روان گشت، و ما همه چهارپایان رو بدان آورده و همگی سیراب شدیم، و تمام ظروف خود را پر آب نمودیم.

و در آنجا چاه خشکی بود، آنحضرت تیری از کیسه خویش بیرون آورده به دست براء بن عازب داده گفت: این تیر را میان آن چاه خشک بنشان، او نیز همان کرد، فی الفور در زیر این تیر دوازده چشمه جاری شد.

وَلَقَدْ كَانَ يَوْمُ الْمِيْضَاةِ عِبْرَةً وَعَلَامَةً لِلْمُنْكَرِيْنَ لِنُبُوَّتِهِ ، كَحَجْرِ مُوسَى حَيْثُ دَعَا بِالْمِيْضَاةِ ، فَتَنَصَّبَ يَدُهُ فِيْهَا فَفَاضَتْ بِالمَاءِ وَارْتَفَعَ ، حَتَّى تَوَضَّأَ مِنْهُ ثَمَانِيَّةُ أَلْفٍ رَجُلٍ وَشَرِبُوا حَاجَتَهُمْ ، وَسَقَوْا دَوَابَّهُمْ ، وَحَمَلُوا مَا أَرَادُوا .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسَى عليه السلام قَدْ أُعْطِيَ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى فَهَلْ أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ نَظِيرَ هَذَا ؟
قَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ لَهُ الْغَنَائِمَ وَ لِأُمَّتِهِ ، وَلَمْ يَحِلَّ الْغَنَائِمُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ قَبْلَهُ ، فَهَذَا أَفْضَلُ مِنَ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى ، ثُمَّ زَادَهُ أَنْ جَعَلَ النَّيَّةَ لَهُ وَ لِأُمَّتِهِ [بِلا عَمَلٍ] عَمَلًا صَالِحًا وَلَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ ذَلِكَ قَبْلَهُ ، فَإِذَا هُمْ أَحَدُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ ، فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرَةٌ .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنَّ مُوسَى عليه السلام قَدْ ظَلَلَ عَلَيْهِ الْغَمَامُ .

و نیز روز میضاة (که مردم به آن محل رفته از آنجا وضو از برای عبادت می گرفتند) مایه عبرت و نشانه ای برای منکرین نبوت آنحضرت بود ، همچون سنگ موسی علیه السلام ، روزی آن میضاة را طلب نمود ، و دست مبارک خود بر آن نهاد ، آب به فوران آمده و بلند شد بطوریکه هشت هزار مرد از آن وضو ساخته و به قدر حاجت خود از آن نوشیدند ، و چهار پایان خود را سیراب ساخته ، و آنچه می خواستند با خود بردند .

عالم یهودی گفت : این حضرت موسی علیه السلام است که مَنْ و سَلْوَى عطا شد ، پس آیا مانند اینها به محمد نیز داده شده ؟

حضرت علیه السلام فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آنها عطا شده است ، خداوند عز و جل تمام غنائم را برای او و امتش حلال ساخت ، و پیش از او برای هیچکس حلال نساخته بود ، پس این از مَنْ و سَلْوَى برتر است ، و زیاده از این تنها نیت خیر را بدون عمل برای ایشان عمل صالح قرار داد ، و این را درباره هیچیک از اُمتهای سابق قرار نداده بود ، پس هرگاه یکی از ایشان قصد کار خیری را بکند و آنرا انجام ندهد یک حسنه در دفتر اعمال او ثبت خواهد شد ، و در صورت عمل ده حسنه مکتوب گردد .
عالم یهودی گفت : این حضرت موسی علیه السلام است که ابرها بر او سایه انداخت .

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَقَدْ فَعَلَ ذَلِكَ مُوسَى فِي النَّبِيِّ ، وَأُعْطِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَفْضَلَ مِنْ هَذَا ، إِنَّ الْغَمَامَةَ كَانَتْ تُظِلُّهُ مِنْ يَوْمٍ وَلَدَ إِلَى يَوْمٍ قُبِضَ فِي حَضَرِهِ وَأَسْفَارِهِ . فَهَذَا أَفْضَلُ بِمَا أُعْطِيَ مُوسَى .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهَذَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ لَبَّى اللَّهَ لَهُ الْحَدِيدَ ، فَعَمِلَ مِنْهُ الدَّرُوعَ .
 قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، إِنَّهُ لَبَّى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الصَّمَّ الصُّخُورَ الصَّلَابَ وَجَعَلَهَا غَارًا ، وَلَقَدْ غَارَتِ الصَّخْرَةُ تَحْتَ يَدِهِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ لَيْلَةً ، حَتَّى صَارَتْ كَهَيْئَةِ الْعَجِينِ ، قَدْ رَأَيْنَا ذَلِكَ وَالتَّمَنَّاهُ تَحْتَ رَأْيِهِ .
 قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هَذَا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ حَتَّى سَارَتِ الْجِبَالُ مَعَهُ لِحُوفِهِ .
 قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا ، إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ سَمِعَ لِصْدْرِهِ وَجُوفِهِ أَزِيرُ كَأَزِيرِ الْمُرْجَلِ عَلَى الْأَثَافِي مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ ،

حضرت علیؑ فرمود: همینطور است، واین کار برای موسی در «تیه» (که جمعی از بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند) رخ داد، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن داده شده، خداوند ابری را مقرر فرمود که پیوسته از ابتدای تولد تا دم مرگ در سفر و حضر بر سر مبارک او سایه اندازد. پس این افضل و برتر از آن است که به موسی عطا شده است.
 عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیہ السلام است که خداوند آهن را برای او نرم ساخت، و از آن سپرها را ساخت.

حضرت علیؑ فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ بهتر و برتر از آن داده شده، خداوند سنگ سخت محکم را برای او نرم نموده و تبدیل به غار ساخت، وزیر دستان مبارک آنحضرت در بیت المقدس چنان نرم همچون خمیر شد، ما این را مشاهده کردیم و تحت رایت او آن را التماس نمودیم.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیہ السلام است، که بر خطای خود گریست بنوعی که کوهها از سر ترس با او ساری و جاری شدند.

حضرت علیؑ فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن عطا شده، آنحضرت وقتی به نماز می ایستاد از شدت گریه از سینه و شکم او صوتی همچون آوازی که از دیگ مسین مملو از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش و غلیان بود شنیده می شد،

وَقَدْ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِقَابِهِ، فَأَرَادَ أَنْ يَتَخَشَّعَ لِرَبِّهِ يُكَائِبُهُ وَيَكُونُ إِمَاماً لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ، وَلَقَدْ قَامَ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ، يَقُومُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ، حَتَّى عُوتِبَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «طُهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، بَلْ لِتَسْعَدَ بِهِ، وَلَقَدْ كَانَ يَبْكِي حَتَّى يُغْشَى عَلَيْهِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا.

وَلَمَّا سَارَتْ الْجِبَالُ وَسَبَّحَتْ مَعَهُ لَقَدْ عَمِلَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا، إِذْ كُنَّا مَعَهُ عَلَى جَبَلٍ حَرَاءٍ، إِذْ تَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَقَالَ لَهُ: «قِرَّ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ شَهِيدٌ» فَقَرَّ الْجَبَلُ مُجِيباً لِأَمْرِهِ وَمُنْتَهياً إِلَى طَاعَتِهِ، وَلَقَدْ مَرَرْنَا مَعَهُ بِجَبَلٍ وَإِذِ الدُّمُوعُ تَخْرُجُ مِنْ بَعْضِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا يُبْكِيكَ يَا جَبَلُ؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

واین درحالی بود که خداوند او را از عقاب خود امین ساخته بود، و آنحضرت با این گریه می خواست به درگاه خداوند اظهار تخشع کند و او امام و مقتدای همه است، و آن رسول گرامی مدت ده سال به واسطه عبودیت خداوند بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت ربّ العزت نمود تا آنکه قدمهای مبارک متورّم و سطیر و رنگ مبارکش مایل به زردی گردید، و دائماً نماز شب خواند، تا آنکه از جانب خداوند عزّوجلّ عتاب شد که «طُهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، بلکه باید بدان واسطه خوشبخت گردی، و او چندان گریه می کرد که در برخی اوقات بیهوش می شد، روزی یکی از اصحاب به او عرض کرد: ای رسول خدا، مگر نه این است که خداوند گناهان دور و نزدیک گذشته تو را آمرزیده؟ گفت: آری، مگر من نباید بنده سپاسگزار خدا باشم؟!.

و چنانچه کوهها با او جاری شده و تسبیح گفتند، با محمد ﷺ برتر از آن انجام شده، ما با او بر کوه حراء بودیم، ناگاه کوه به لرزه در آمد و آنحضرت به کوه فرمود: آرام بگیر، که جز نبی و وصی یا صدیق شهید بر روی تو نایستاده. پس کوه مطیع فرمان آنحضرت آرام گرفت، و ما با او از کوهی عبور می کردیم که ناگاه قطرات گریه از قسمتهای آن بیرون می زد، آنحضرت به کوه فرمود: برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا،

كَانَ الْمَسِيحُ مَرَّ بِي وَهُوَ يُخَوِّفُ النَّاسَ مِنْ نَارٍ وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، وَأَنَا أَخَافُ أَنْ أَكُونَ مِنْ تِلْكَ الْحِجَارَةِ، قَالَ لَهُ: «لَا تَخَفْ، تِلْكَ الْحِجَارَةُ الْكَبِيرَةُ». فَقَرَّ الْجَبَلُ وَسَكَنَ وَهَذَا وَأَجَابَ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال له اليهودي: فإن هذا سليمان أعطي ملكاً لا ينبغي لأحدٍ من بعده.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد ﷺ أعطي ما هو أفضل من هذا، إنه هبط إليه ملك لم يهبط إلى الأرض قبله، وهو ميكائيل فقال له: يا محمد، عيش ملكاً منعماً، وهذه مفاتيح خزائن الأرض معك، وتسير معك جبابها ذهباً وفضة، ولا ينقص لك مما ادخر لك في الآخرة شيء، فأومى إلى جبرئيل - وكان خليفته من الملائكة - فأشار إليه أن تواضع، فقال: بل أعيش نبياً عبداً آكل يوماً ولا آكل يومين، والحق ياخواني من الأنبياء، فزاده الله تبارك وتعالى الكوثر وأعطاه الشفاعة، وذلك أعظم من ملك الدنيا من أولها إلى آخرها سبعين مرة،

حضرت مسیح بر من عبور کرد و او مردم را از آتشی می ترساند که هیمة آن مردمند و سنگها، و من ترس آن دارم که نکند من از آن سنگها باشم، حضرت بدو فرمود: هراس مکن، آن سنگ؛ کبریت است. پس کوه آرام گرفته و سکون یافت و پاسخ او را داد. عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان علیهما السلام است، ملک و سلطنتی عطا شد که هیچکسی پس از او بدان دست نیافت.

حضرت علیهما السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ بهتر و برتر از آن عطا شده، روزی فرشته‌ای بر آنحضرت نازل شد که پیش از آن به زمین نیامده بود، و او همان میکائیل است، عرض کرد: ای محمد! اگر خواهی پادشاه و منعم و مکرم باش، و این کلیدهای گنجینه‌های زمین با تو است، و تمام کوههای آن با تو طلا و نقره خواهد شد، و این کار ذره‌ای از آنچه در آخرت برایت ذخیره شده کم نخواهد کرد، پس اشاره‌ای به جبرئیل - که از میان فرشتگان دوست آنحضرت بود - نمود، و او را اشاره به تواضع نمود، پس فرمود: بلکه من نبوت و بندگی را اختیار کردم که یک روز بخورم و دو روز گرسنه باشم، تا اینکه به برادرانم از انبیاء ملحق شوم، پس خداوند عزوجل به آنحضرت کوثر و رتبه شفاعت را عنایت فرمود و این درجه رفعت و کرامت هفتاد مرتبه عظیمتر از ملک دنیا از اول تا آخر آن است،

وَوَعَدَهُ الْمَقَامَ الْحَمُودَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْعَدَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعَرْشِ، فَهَذَا أَفْضَلُ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ.

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا سُلَيْمَانٌ قَدْ سُخِّرَتْ لَهُ الرِّيحُ، فَسَارَتْ بِهِ فِي بِلَادِهِ، غَدُودُهَا شَهْرٌ وَزَوَاحُهَا شَهْرٌ.

قالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا، إِنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَعُرِجَ بِهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، فِي أَقَلِّ مِنْ ثُلُثِ لَيْلَةٍ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَدَنَى بِالْعِلْمِ فَتَدَلَّى فَدَلَّى لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ رَفْرَفٌ أَخْضَرُ، وَغَشِي النُّورَ بَصَرُهُ فَرَأَى عَظَمَةَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ بِقُودِهِ، وَلَمْ يَرَهَا بِعَيْنِهِ، فَكَانَ كَقَابِ قَوْسَيْنِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، فَكَانَ فِيهَا أَوْحَى إِلَيْهِ: الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ قَوْلُهُ: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

و او را وعده مقام محمود فرمود، پس وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند عزوجل او را بر روی عرش می نشاند، پس ای یهودی این عطا از آنچه به سلیمان داده شده بسی برتر و بهتر است.

عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که تمام بادهای تحت فرمان او شدند، بطوری که با آن به تمام شهرها می رفت تا به یک شب و روز راه یک ماهه می پیمود. حضرت امیر علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر و بهتر از آن داده شده، ایشان مسیر یک ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی را سیر داده شد، و از آنجا در ملکوت آسمانها مسیر پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و این همه در کمتر از سه شب بود، تا اینکه به ساق عرش رسید، تا اینکه به علم نزدیک شد و به آن چسبیده و از آنجا او را به جنت برده به بالای رفرف سبز مشرف شد، در آنجا نور محل بصر آن رسول گرامی را خیره کرده پس عظمت حضرت عزوجل را به چشم دل به نظر درآورد، و با دیدگان او را ندید، و فاصله میان او و آن نور به مقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود، پس خداوند وحی فرستاد به بنده اش آنچه فرستاد، و از جمله آن این آیه شریفه از سوره مبارکه بقره بود که: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَّوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» .

وَكَانَتْ الْآيَةُ قَدْ عُرِضَتْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَعُرِضَتْ عَلَى الْأُمَمِ فَأَبَوْا أَنْ يَقْبَلُوهَا مِنْ ثِقَلِهَا ، وَقَبِلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَرْضَهَا عَلَى أُمَّتِهِ فَقَبِلُوهَا ، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهُمْ الْقَبُولَ عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يُطِيقُونَهَا ، فَلَمَّا أَنْ صَارَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ كَرَّرَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ لِيُفْهَمَهُ ، فَقَالَ : «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ - فَأَجَابَ عَلَيْهِ ﷺ مُجِيبًا عَنْهُ وَعَنْ أُمَّتِهِ - وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» ، فَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : لَهُمُ الْجَنَّةُ وَالْمَغْفِرَةُ عَلَى أَنْ فَعَلُوا ذَلِكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : أَمَّا إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِنَا فَ«عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» ، يَعْنِي الْمَرْجِعَ فِي الْآخِرَةِ .

وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَّوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱) .

واین آیه بر تمام انبیاء از زمان حضرت آدم عرضه شد تا اینکه خداوند عزوجل حضرت محمد ﷺ را مبعوث فرمود، و بر تمام امتها عرضه شد و از شدت سنگینی آنرا نپذیرفتند، و آن بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و آن را پذیرفت و پس از عرضه بر امت او نیز آنرا پذیرفتند، پس وقتی خداوند تبارک و تعالی این پذیرش را از ایشان مشاهده نمود دریافت که اینان طاقت آنرا ندارند، پس هنگامیکه آنحضرت به ساق عرش رسید آن مطلب را بر او تکرار فرمود تا درباره اش اندیشه کند، پس فرمود : «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»^(۲) پس آنحضرت از جانب خود و امتش پاسخ داد که : «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» ، پس خداوند متعال فرمود : در صورت انجام این اعمال بهشت و مغفرت از آن ایشان خواهد بود، و پیامبر عرض کرد : اگر اینگونه با ما رفتار فرمایی ، ف«عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» یعنی ما خواهان غفران و بخشش تو در بازگشت و مرجع در آخرت می باشیم .

قال: فَأَجَابَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِكَ وَبِأَمَّتِكَ، ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: أَمَّا إِذَا قِيلَتْ
الْآيَةُ بِتَشْدِيدِهَا وَعِظَمِ مَا فِيهَا وَقَدْ عَرَضْتُهَا عَلَى الْأُمَمِ فَأَبَوْا أَنْ يَقْبِلُوهَا وَقَبِلْتُهَا أَمَّتُكَ،
فَحَقُّ عَلَيَّ أَنْ أَرْفَعَهَا عَنْ أَمَّتِكَ، وَقَالَ: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ» - مِنْ
خَيْرٍ - «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» مِنْ شَرٍّ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ - أَمَّا إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِي وَبِأَمَّتِي فَرَدْنِي، قَالَ: سَلْ، قَالَ:
«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَسْتُ أُوَاخِذُ أَمَّتَكَ بِالنَّسْيَانِ وَالْخَطَا
لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ، وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتِيحَتْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُ الْعَذَابِ، وَقَدْ
رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أَمَّتِكَ، وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَخْطَأُوا أَخْذُوا بِالْخَطَا وَعُوقِبُوا عَلَيْهِ، وَقَدْ
رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أَمَّتِكَ لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ.

فَقَالَ ﷺ: اللَّهُمَّ إِذَا أُعْطِيتَنِي ذَلِكَ فَرَدْنِي، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ: سَلْ، قَالَ:

حضرت افزود: خداوند پاسخ فرمود که این رفتار را با تو و امت تو خواهم کرد، سپس
در ادامه فرمود: اگر این آیه را با تمام سختیها و مسؤولیت سنگین آن - که وقتی بر امتهای
پیش از تو عرضه داشتم آنرا نپذیرفتند و امت تو آنرا نپذیرفت - قبول کنی، حق است بر
من که آنرا از دوش امت تو بردارم، و فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا
كَسَبَتْ»^(۱) از اعمال خیر «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» از کارهای شرّ و بد.

پس رسول خدا ﷺ وقتی این کلام را شنید عرضه داشت: در صورت این رفتار با
من و امت پس آنرا زیاد فرما، فرمود: بپرس، گفت: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»،
خداوند فرمود: به جهت کرامت تو بر من امت تو را به نسیان و خطا مؤاخذه نخواهم کرد،
در حالیکه امتهای سابق اگر آنچه به آنها گفته شده بود فراموش می کردند برایشان
عذاب نازل می شد، و من این را از امت تو برداشتم، و امتهای پیشین اگر خطا می کردند
مؤاخذه شده و عذاب می شدند، و به جهت کرامت تو بر من این را هم از امت تو برداشتم.
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا حال که اینها را به من عطا
فرمودی زیاد فرما، خداوند عز و جلّ فرمود: هر چه می خواهی درخواست کن، عرض کرد:

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»، يَعْنِي بِالْإِصْرِ: الشَّدَائِدُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا، فَأَجَابَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى ذَلِكَ، فَقَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ: قَدْ رَفَعْتُ عَنْ أُمَّتِكَ الْآصَارَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَمِ السَّالِفَةِ: كُنْتُ لَا أَقْبَلُ صَلَاتَهُمْ إِلَّا فِي بُقَاعٍ مَعْلُومَةٍ مِنَ الْأَرْضِ اخْتَرْتُهَا لَهُمْ وَإِنْ بَعُدَتْ، وَقَدْ جَعَلْتُ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِأُمَّتِكَ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَهَذِهِ مِنَ الْآصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَمِ قَبْلَكَ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَصَابَهُمْ أَدَى مِنْ نَجَاسَةٍ، قَرَضُوهُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ، وَقَدْ جَعَلْتُ الْمَاءَ لِأُمَّتِكَ طَهُورًا، فَهَذَا مِنَ الْآصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ. وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ تَحْمِلُ قَرَابِينَهَا عَلَى أَعْنَاقِهَا إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَمَنْ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» و مراد از إصر: آن سختی‌هایی است که بر اُمتهای پیش از ما بوده است، پس خداوند اینگونه پاسخ فرمود که: من سختی‌هایی که در اُمتهای پیش از ما بوده است از شما برداشتم، پیش از این من نماز ایشان را جز در مکانهای مشخصی که برایشان معرفی نموده بودم نمی پذیرفتم هرچند از آن مکانها بسیار دور بودند، و من تمام سطح زمین را برای اُمّت تو محلّ سجده و مایه پاکی قرار دادم، و این از جمله شدائدی بود که بر اُمتهای پیش از تو مقرر نموده بودم و از دوش اُمّت تو برداشتم.

و اُمتهای سابق را رسم بر این بود که اگر نجاستی به آنان می رسید، آنرا از بدنشان می بردند^(۱)، و من آب را برای اُمّت تو پاک کننده قرار دادم، پس این از جمله سختی‌هایی بود که پیش از شما مرسوم بود و من آنرا از اُمّت تو برداشتم.

و اُمتهای پیشین را رسم بر این بود که قربانی و نذورات خود را بر دوش گذاشته به بیت المقدس حمل می کردند، پس در صورت قبول و پذیرش آن قربانی و نذر؛

۱ - ترجمه بر اساس متن شد، ولی با توجه به نکته‌ای که استاد بزرگوارم آقای غفّاری - آئده الله - در ذیل آن در کتاب فقیه دارد احتمالاً لفظ «قرضوه» نقل به معنی غلط شده و مراد «قطعوه» باشد، و مراد همان قطع رحم است، یعنی: او را از مجالس خود مانع می شدند.

أَرْسَلْتُ عَلَيْهِ نَارًا فَأَكَلَتْهُ فَرَجَعَ مَسْرُورًا، وَمَنْ لَمْ أَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ رَجَعَ مَثْبُورًا؛ وَقَدْ جَعَلْتُ قُرْبَانَ أُمَّتِكَ فِي بَطُونِ قُفْرَائِهَا وَمَسَاكِينِهَا، فَمَنْ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ أَضَعْتُ ذَلِكَ لَهُ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، وَمَنْ لَمْ أَقْبَلْ ذَلِكَ مِنْهُ رَفَعْتُ عَنْهُ عُقُوبَاتِ الدُّنْيَا، وَقَدْ رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ، وَهِيَ مِنَ الْآثَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَمِ السَّالِفَةِ قَبْلَكَ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ صَلَّوْا تَهَا مَفْرُوضَةً عَلَيْهَا فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ وَأَنْصَافِ النَّهَارِ، وَهِيَ مِنَ الشَّدَائِدِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ، وَفَرَضْتُ عَلَيْهِمْ صَلَّوَاتَهُمْ فِي أَطْرَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَفِي أَوْقَاتِ نِشَاطِهِمْ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ قَدْ فَرَضْتُ عَلَيْهِمْ خَمْسِينَ صَلَاةً فِي خَمْسِينَ وَقْتًا، وَهِيَ مِنَ الْآصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ وَجَعَلْتُهَا خَمْسًا فِي خَمْسَةِ أَوْقَاتٍ، وَهِيَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رَكْعَةً، وَجَعَلْتُ لَهُمْ أَجْرَ خَمْسِينَ صَلَاةً.

آتشى فرستاده و آن نذور را مى خورد، و آن فرد خوشحال و مسرور باز مى گشت، و گرنه با کمال حزن و غم مراجعت مى نمود. و من قربانی و ادای نذور امت تو را در شکم فقرا و مساکین امت تو قرار دادم، پس نشانه قبول آن این است که او را به اجر مضاعف و چند برابر پاداش دهم، و از هر که نپذیرفتم عقوبتهای دنیایی را از او دفع نمایم، و این تکلیف شاق را از دوش امت تو برداشتم، و آن از جمله سختی و شدائدی بود که بر امتهای پیشین قرار داشت.

و امتهای پیشین را رسم بر این بود که نمازهای واجب ایشان در تاریکی شب و در میان روز بود، و این از وظائف سخت و شدید آنها بود، من آنها را نیز از امت تو برداشتم، و نماز را بر آنان در اطراف شب و روز در اوقات نشاط ایشان واجب ساختم.

و بر امتهای سابق پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانیدم، و این نیز از سختیها و شدائد امم انبیای سابقین بود، من آنها را هم از امت تو برداشتم و بجای آن پنج نماز در پنج وقت قرار دادم، و مجموع آنها پنجاه و یک رکعت است، و اجر و ثواب پنجاه رکعت را در این نماز پنجگانه مقرر داشتم.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ حَسَنَتُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَسَيِّئَتُهُمْ بِسَيِّئَةٍ، وَهِيَ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ وَجَعَلْتُ الْحَسَنَةَ بِعَشْرَةٍ وَالسَّيِّئَةَ بِوَاحِدَةٍ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا نَوَى أَحَدُهُمْ حَسَنَةً ثُمَّ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ لَهُ، وَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَإِنْ أُمَّتَكَ إِذَا هُمْ أَحَدُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرَةٌ، وَهِيَ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا هُمْ أَحَدُهُمْ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ، وَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ، وَإِنْ أُمَّتَكَ إِذَا هُمْ أَحَدُهُمْ بِسَيِّئَةٍ ثُمَّ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَهَذِهِ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَذْنُبُوا كُتِبَتْ ذُنُوبُهُمْ عَلَى آبَائِهِمْ، وَجَعَلْتُ تَوْبَتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ أَنْ حَرَمْتُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ التَّوْبَةِ أَحَبَّ الطَّعَامِ إِلَيْهِمْ، وَقَدْ رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ

وکار نیک اتمهای سابق یک حسنه داشت و در برابر کار بدشان نیز یک سیئه ثبت می شد ، و آن از سختیهای آنان بود ، پس آنرا نیز تغییر داده و کار نیک افراد امت تو را ده برابر پاداش ، و کار بدشان را فقط یک سیئه مقرر نمودم .

و در اتمهای پیشین رسم بر این بود که اگر کسی نیت کار خیری نموده ولی آنرا انجام نمی داد هیچ حسنه ای برایش ثبت نمی شد ، و در صورت عمل یک حسنه محسوب می شد ، ولی امت تو اگر نیت خیری نماید و عمل هم نکند یک حسنه در دفتر او محسوب خواهد شد ، و در صورت عمل به آن ده حسنه ، و این از سختیهایی بود که از امتت برداشتم .

وامتمهای سابق را رسم بر این بود که اگر یکی قصد خطایی داشت و عمل نمی کرد ثبت نمی شد ، و در صورت انجام یک خطا مکتوب می شد ، ولی امت تو اگر قصد خطایی کرده ولی انجام ندهند یک حسنه برایشان ثبت می شود ، و این دستور سختی برای امت پیشین بود و آنرا نیز از امتت تو برداشتم .

وامتمهای سابق اگر مرتکب گناهی می شدند آن خطا بر درب منزلشان مکتوب می شد ، و توبه ایشان را محرومیت از خوردن بهترین خوراک نزد او قرار داده بودم ، و این را نیز از امتت تو برداشتم ،

وَجَعَلْتُ ذُنُوبَهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَجَعَلْتُ عَلَيْهِمْ سُتُوراً كَثِيفَةً، وَقَبِلْتُ تَوْبَتَهُمْ بِلا عُقُوبَةٍ، وَلَا أَعَاقِبُهُمْ بِأَنْ أَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ أَحَبَّ الطَّعَامِ إِلَيْهِمْ.

وَكَانَتْ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ يَتُوبُ أَحَدُهُمْ مِنَ الذَّنْبِ الْوَاحِدِ إِلَى اللَّهِ مِائَةَ سَنَةٍ، أَوْ ثَمَانِينَ سَنَةً أَوْ خَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ لَا أَقْبَلُ تَوْبَتَهُ دُونَ أَنْ أَعَاقِبُهُ فِي الدُّنْيَا بِعُقُوبَةٍ، وَهِيَ مِنَ الْأَصَارِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُهَا عَنْ أُمَّتِكَ، وَأَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِكَ لَيُذْنِبُ عِشْرِينَ سَنَةً، أَوْ ثَلَاثِينَ سَنَةً، أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً، أَوْ مِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ يَتُوبُ وَيَتَذَمُّ طَرَفَةَ عَيْنٍ فَأَغْفِرُ ذَلِكَ كُلَّهُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِذَا أَعْطَيْتَنِي ذَلِكَ كُلَّهُ فَرِّدْنِي. قَالَ: سَلْ، قَالَ: «رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»، قَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِأُمَّتِكَ، وَقَدْ رَفَعْتُ عَنْهُمْ عِظَمَ بَلَايَا الْأُمَمِ، وَذَلِكَ حُكْمِي فِي جَمِيعِ الْأُمَمِ: أَنْ لَا أُكَلِّفَ خَلْقاً فَوْقَ طَاقَتِهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

واز گناهشان فقط من خبردارم و آنرا بشدت محفوظ می دارم، و توبه اشان را بدون عقوبت می پذیرم، و آنان را به محرومیت از خوردن غذا عقوبت نکنم.

و اُمت های سابق را رسم بر این بود که صد سال به درگاه خداوند توبه می کردند، یا هشتاد یا پنجاه سال، سپس توبه اش را - بی آنکه او را مبتلا به عقوبات دنیایی کنم - نمی پذیرفتم، و این نیز از جمله شدائدی بود که از اُمت تو برداشتم، و در عوض یکی از افراد اُمت تو اگر بیست سال مرتکب گناهی شود، یا سی سال، یا چهل سال، یا صد سال، سپس توبه کرده و یک لحظه پشیمان شود، من همه آنها را می بخشم.

پس رسول خدا عرضه داشت: پروردگارا وقتی همه اینها را بمن عطا فرمودی پس بر آن بیافزای. فرمود: بخواه. عرض کرد: «رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»^(۱)، خداوند تبارک و تعالی فرمود: این را در باره اُمت تو انجام دادم، و بلا یای عظیم را از دوش ایشان برداشتم، در صورتی که حکم من درباره همه این است که هیچکسی را بالاتر از توانش تکلیف نکنم. رسول خدا ﷺ عرضه داشت: «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا»، خداوند فرمود:

قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِتَائِبِي أَمَّتِكَ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: «فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، قَالَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ: إِنَّ أَمَّتَكَ فِي الْأَرْضِ كَالشَّامَةِ الْبَيْضَاءِ فِي الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ، هُمْ الْقَادِرُونَ، وَهُمْ الْقَاهِرُونَ، يَسْتَخْدِمُونَ وَلَا يُسْتَخْدَمُونَ، لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ، وَحَقُّ عَلَيَّ أَنْ أَظْهَرَ دِينَكَ عَلَى الْأَدْيَانِ، حَتَّى لَا يَبْقَى فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا دِينَ إِلَّا دِينُكَ، أَوْ يُؤَدُّونَ إِلَى أَهْلِ دِينِكَ الْجِزْيَةَ. قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا سُلَيْمَانَ سُخَّرَتْ لَهُ الشَّيَاطِينُ، يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ: مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ.

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَفْضَلَ مِنْ هَذَا، إِنَّ الشَّيَاطِينَ سُخَّرَتْ لِسُلَيْمَانَ وَهِيَ مُقِيمَةٌ عَلَى كُفْرِهَا، وَلَقَدْ سُخَّرَتْ لِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ الشَّيَاطِينُ بِالْإِيمَانِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ مِنَ الْجَنَّةِ الثَّشَعَةُ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، وَاحِدٌ مِنْ جِنِّ نَصِيبِينَ، وَالْثَّمَانُ مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ مِنَ الْأَحْجَةِ مِنْهُمْ شَضَاهُ، وَمَضَاهُ، وَاهْمَلُكَانُ، وَالْمَرْزَبَانُ،

این را در مورد توبه کنندگان امت تو انجام دادم. سپس پیامبر عرض نمود: «فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، خداوند فرمود: امت تو همچون خالی سفید بر بدن گاوی سیاهند، آنان قادر و قاهرند، همه را به خدمت گیرند و به خدمت هیچکسی در نیایند، و این به جهت کرامت و احترام تو در نزد من است، و هر من واجب است که دین تو را بر تمام ادیان چیره گردانم، تا اینکه در شرق و غرب عالم جز دین تو باقی نماند، و گر نه همه ایشان به تو جزیه دهند.

عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند، و هر چه می خواست برای او می ساختند: معبد ها و تندیس ها و تماثلا.

حضرت علی علیه السلام بدو فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ بهتر و برتر از آن عطا شده، شیاطین در حالی تحت فرمان او بودند که هنوز در کفر بسر می بردند، ولی شیاطین تحت امر محمد صلی الله علیه و آله همه مؤمن بودند، پس نه نفر از اشراف گروه جنیان؛ یکی از جن نصیبین بود و هشت نفر ایشان از بنی عمرو بن عامر که از اهل یقین ایشان بودند خدمت آنحضرت شرفیاب شدند که عبارتند از: شضاه، مضاه، هملکان، مرزبان،

وَالْمَازِمَانُ، وَنِصَاءُهُ، وَهَاضِبُ، وَهَضْبُ، وَعَمْرُو، وَهُمْ الَّذِينَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ اسْمُهُ فِيهِمْ: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ»، وَهُمْ التَّسْعَةُ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ الْجِنُّ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَطْلُنِ النَّخْلَ فَاغْتَدَرُوا بِأَنَّهُمْ ظَنُّوا - كَمَا ظَنَنْتُمْ - أَنَّ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا، وَلَقَدْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَسَبَّعُونَ أَلْفًا مِنْهُمْ فَبَايَعُوهُ عَلَى الصَّوْمِ، وَالصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالْجِهَادِ، وَنُصْحِ الْمُسْلِمِينَ، وَاعْتَدَرُوا بِأَنَّهُمْ قَالُوا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا، وَهَذَا أَفْضَلُ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ، فَسُبْحَانَ مَنْ سَخَّرَهَا لِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ تَتَمَرَّدُ، وَتَزْعَمُ أَنَّ اللَّهَ وَلَدًا، فَلَقَدْ شَمَلَ مَبْعَثُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَا لَا يُحْصَى.

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَهَذَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ: إِنَّهُ أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَالْحِلْمَ وَالْفَهْمَ، وَأَنَّهُ كَانَ يَبْكِي مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، وَكَانَ يُوَصِّلُ الصَّوْمَ. قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا.

مازمان، نضاه، هاضب، هضب و عمرو، وایشان کسانی هستند که خداوند درباره اشان می فرماید: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ»^(۱) واینان نه نفر می باشند، پس جنیان خدمت آنحضرت آمدند و پیامبر داخل نخلستان بود، آنان عذرخواهی کرده و گفتند: ما گمان کردیم که خداوند کسی را مبعوث نفرموده. واز پی آن هفتاد و یک هزار تن از ایشان با پیامبر بیعت نمودند که روزه گیرند و نماز گزارند و حج بجای آرند و جهاد کنند و خیرخواهی مسلمین کنند، واز یاوه گوییهای خود درباره خداوند عذر خواستند. ای یهودی این عطا برتر از آن چیزی است که به سلیمان داده شده، پس پاک و منزّه است خداوندی که شیاطین را پس از تمرّد برای نبوت محمد مسخر نمود، و آنان پنداشته بودند که خداوند دارای فرزند است، لهذا بعثت آنحضرت شامل بیشماری از جنّ و انس گردید.

عالم یهودی گفت: این حضرت یحیی بن زکریّا است، گفته اند: باو هنگام خردسالی حکم و حلم و فهم داده شده، و او بی هیچ گناهی می گریست، و روزه را وصل می کرد. حضرت به او فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن عطا شده،

إِنَّ يَحْيَى ابْنَ زَكَرِيَّا كَانَ فِي عَصْرِ لَا أَوْثَانَ فِيهِ وَلَا جَاهِلِيَّةَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُوتِيَ الْحُكْمَ وَالْفَهْمَ صَبِيًّا بَيْنَ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ، فَلَمْ يَزْغَبْ لَهُمْ فِي صَنَمٍ قَطُّ وَلَمْ يَنْشَطْ لِأَعْيَادِهِمْ، وَلَمْ يَرْمَنْهُ كِذْبٌ قَطُّ، وَكَانَ أَمِينًا، صَدُوقًا، حَلِيمًا، وَكَانَ يُوَاصِلُ الصَّوْمَ الْأَشْبُوعَ وَالْأَقْلَّ وَالْأَكْثَرَ فَيَقَالُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَيَقُولُ: إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ، إِنِّي أَظِلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَيُسْقِينِي، وَكَانَ ﷺ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ مُصَلَاهُ خَشْيَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ.

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هَذَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، يَزْعُمُونَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قالَ لَهُ عَلِيُّ ﷑: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ سَقَطَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَاضِعًا يَدَهُ الْيُسْرَى عَلَى الْأَرْضِ، وَرَافِعًا يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ، يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ وَبَدَأَ مِنْ فِيهِ نُورٌ رَأَى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْهُ قُصُورَ بَصْرَى مِنَ الشَّامِ وَمَا يَلِيهَا، وَالْقُصُورَ الْحُمْرِ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ وَمَا يَلِيهَا، وَالْقُصُورَ الْبَيْضِ مِنْ إِسْطَخْرِ وَمَا يَلِيهَا، وَلَقَدْ أَضَاءَتِ الدُّنْيَا لَيْلَةً وَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى

حضرت یحیی در زمانی زندگی می کرد که نه بقی بود و نه جاهلیتی، حضرت محمد ﷺ در میان بت پرستان و حزب شیطان حکم و فهم داده شد، و کمترین رغبتی به بتها و مراسم آنان نشان نداد، و هیچ دروغی از او شنیده نشد، و او فردی امین بود و راستگو و حلیم، و او روزه را هفتگی به هم وصل می کرد یا کمتر یا بیشتر، و وقتی به این عمل او اعتراض می شد می فرمود: من مانند هیچکدام شما نیستم، من زیر سایه [الطاف] پروردگارم بوده؛ مرا غذا داده و آب می نوشاند. و آنحضرت ﷺ بی هیچ جرمی و فقط از سر خشیت خداوند بقدری می گریست که محل سجده او تماماً خیس می شد.

عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی بن مریم است، می پندارند که او در گهواره سخن می گفته.

حضرت علی ﷑ بدو فرمود: همینطور است، حضرت محمد ﷺ در حالی از شکم مادرش متولد شد که دست چپ خود را بر زمین، و دست راستش را به آسمان بالا گرفته، و لبان خود را به یکتا پرستی حرکت داد. در اینحال نوری از دهانش آشکار شده که اهل مکه در آن قصرهای بصری و اطراف آن از شام، و قصرهای حمر از یمن و اطرافش، و قصرهای بیض از اسطخر و حوالی آن را دیدند. و تمام دنیا در شب تولد آنحضرت نورانی شد، تا

فَرَعَتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ وَالشَّيَاطِينُ، وَقَالُوا: حَدَّثَ فِي الْأَرْضِ حَدَثٌ، وَلَقَدْ رُئِيتِ الْمَلَائِكَةُ لَيْلَةَ وُلْدِ تَصْعَدُ وَتَنْزِلُ، وَتُسَبِّحُ وَتُقَدِّسُ، وَتَضْطَرِبُ النُّجُومُ وَتَتَسَاقَطُ، عَلَامَةٌ لِمِيلَادِهِ.

وَلَقَدْ هَمَّ إِبْلِيسُ بِالظُّغْنِ فِي السَّمَاءِ لَمَّا رَأَى مِنْ الْأَعَاجِيبِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ، وَكَانَ لَهُ مَقْعَدٌ فِي السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ وَالشَّيَاطِينُ يَسْتَرْقُونَ السَّمْعَ، فَلَمَّا رَأَوْا الْعَجَائِبَ أَرَادُوا أَنْ يَسْتَرْقُوا السَّمْعَ، فَإِذَا هُمْ قَدْ حُجِبُوا مِنَ السَّمَاوَاتِ كُلِّهَا، وَرُمُوا بِالشَّهْبِ، دَلَالَةٌ لِنُبُوتِهِ ﷺ. قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، أَبْرَأَ ذَا الْعَاهَةِ مِنْ عَاهَتِهِ، بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

آنجا که گروه جن و انس و شیاطین به وحشت افتاده و گفتند: یک واقعه‌ای بر روی زمین رخ داده، و در شب میلاد؛ ملائکه مشاهده شدند که بالا و پایین می‌روند و مشغول تسبیح و تقدیس خداوند می‌باشند، و بعضی ستارگان به لرزه درآمده و برخی سقوط نمود، و اینها همه از علائم و نشانه‌های تولد آنحضرت بود.

و ابلیس لعین پس از مشاهده آن عجائب قصد آن نمود به آسمان رود، و او را در آسمان سوم جایگاهی بود و شیاطین استراق سمع می‌کردند، پس هنگامی که آن شگفتیها را دیدند قصد استراق سمع نمودند، و چون خواستند اینکار را انجام دهند از تمام آسمانها محجوب شده و با شهابهای آسمانی ممنوع و متروک گشتند، و اینها همه دلائل نبوت او است. عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی است که می‌پندارند مرض پیری و جذام را به اذن خداوند شفا می‌داده.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ برتر از آن عطا شده، و آنحضرت بسیاری از دردمندان را درمان نموده، روزی رسول خدا ﷺ در بین اصحاب خود نشسته بود و سراغ مردی از یارانش را گرفت، گفتند: ای رسول خدا،

إِنَّهُ قَدْ صَارَ مِنَ الْبَلَاءِ كَهَيْئَةِ الْفَرْخِ الَّذِي لَا رِيشَ عَلَيْهِ . فَأَتَاهُ ﷺ فَإِذَا هُوَ كَهَيْئَةِ الْفَرْخِ مِنْ شِدَّةِ الْبَلَاءِ ، فَقَالَ لَهُ : قَدْ كُنْتَ تَدْعُو فِي صِحَّتِكَ دُعَاءً؟ قَالَ : نَعَمْ ، كُنْتُ أَقُولُ : « يَا رَبِّ أَيُّمَا عُقُوبَةٍ أَنْتَ مُعَاقِبِي بِهَا فِي الْآخِرَةِ فَاجْعَلْهَا لِي فِي الدُّنْيَا » فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : أَلَا قُلْتَ : « اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » فَقَالَهَا الرَّجُلُ فَكَأَنَّمَا نَشَطَ مِنْ عِقَالٍ ، وَقَامَ صَحِيحاً وَخَرَجَ مَعَنَا .

وَلَقَدْ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَجْذَمَ يَتَقَطَّعُ مِنَ الْجُدَامِ ، فَشَكَا إِلَيْهِ ﷺ ، فَأَخَذَ قَدْحاً مِنْ مَاءٍ فَتَقَلَّ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : امْسَحْ بِهِ جَسَدَكَ ، فَفَعَلَ فَبَرِيءَ حَتَّى لَمْ يُوجَدَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .
وَلَقَدْ أَتَى بِعَرَبِيٍّ أَبْرَصَ فَتَقَلَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فِيهِ عَلَيْهِ فَمَا قَامَ مِنْ عِنْدِهِ إِلَّا صَحِيحاً .

وَلَيْنُ زَعَمْتَ أَنَّ عِيسَى أَبْرَأَ ذَوِي الْعَاهَاتِ مِنْ عَاهَاتِهِمْ ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ بَيْنَمَا هُوَ فِي

او از شدت بلا و گرفتاری مانند جوجه بی پر شده ، با شنیدن این سخن آنحضرت بر بالین او آمده و فرمود : آیا برای سلامتی خودت دعایی به درگاه خداوند نموده ای؟ گفت : آری ، اینگونه دعا کردم که : «ای پروردگارم مرا به هر عقوبتی که می خواهی در آخرت مبتلا نمایی همان را برای من در دنیا قرار بده» ، رسول خدا ﷺ فرمود : چرا اینگونه دعا نکردی که : «پروردگارا در دنیا و آخرت به من حسنه ای عطا فرما و از آتش دوزخ مرا برهان» ، و چون اینگونه دعا نمود فی الفور از بند بیماری رها گشت و صحیح و سالم برخاسته و با ما خارج شد .

و مردی از [قبیله] جهینه مبتلا به جذام سختی شده و از شدت آن گوشتش تکه تکه گردیده بود روزی نزد آنحضرت آمده و از بیماری شکایت کرد ، رسول خدا ﷺ آب دهان مبارک خود در قدحی از آب ریخته و فرمود : با این بدن خود را مسح کن ، او با انجام اینکار شفا یافت بطوری که هیچ اثری از بیماری در او دیده نشد .

و بار دیگر مرد عرب مبتلا به پیری نزد آنحضرت آمده و ایشان آب دهان خود را بر آن سفیدی نهاده و آن برطرف شد و سلامت برخاست .

و اگر تو می پنداری که عیسی دردمندان را از مرضشان شفا داده ، بدان که روزی محمد ﷺ با

بعضی اصحابه، اِذْ هُوَ بِامْرَأَةٍ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنِي أَشْرَفَ عَلَى حِيَاضِ الْمَوْتِ، كُلَّمَا أَتَيْتُهُ بِطَعَامٍ وَقَعَ عَلَيْهِ التَّثَاؤُبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقُنَا مَعَهُ فَلَمَّا أَتَيْنَاهُ قَالَ لَهُ: جَانِبُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَلِيِّ اللَّهِ، فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ، فَجَانِبُهُ الشَّيْطَانُ فَقَامَ صَحِيحاً وَهُوَ مَعَنَا فِي عَشْكِرِنَا. وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبْرَأَ الْعُمَيَّانَ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ فَعَلَ مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا: إِنَّ قِتَادَةَ بْنَ رَبِيعٍ كَانَ رَجُلًا صَحِيحاً، فَلَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمُ أَحَدٍ أَصَابَتْهُ طَعْنَةٌ فِي عَيْنِهِ فَسَبَدَرَتْ حَدَقَتَهُ، فَأَخَذَهَا بِيَدِهِ ثُمَّ أَتَى بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ امْرَأَتِي الْآنَ تُبَغِضُنِي فَأَخَذَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ وَضَعَهَا مَكَانَهَا، فَلَمْ تَكُنْ تُعْرِفُ إِلَّا بِفَضْلِ حُسْنِهَا وَفَضْلِ ضَوْئِهَا عَلَى الْعَيْنِ الْأُخْرَى.

وَلَقَدْ جُرِحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُبَيْدٍ وَبَانَتْ يَدُهُ يَوْمَ حُنَيْنٍ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لَيْلًا فَمَسَحَ عَلَيْهِ يَدَهُ فَلَمْ تَكُنْ تُعْرِفُ مِنَ الْيَدِ الْأُخْرَى. وَلَقَدْ أَصَابَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ يَوْمَ كَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ مِثْلَ ذَلِكَ فِي عَيْنِهِ وَيَدِهِ، فَسَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ تَسْتَبِينَا.

یکی از اصحاب نشستہ بود کہ زنی آمدہ و گفت: ای رسول خدا، پسر من در شرف مرگ است، و قصد دادن ہر غذایی را بہ او می کنم در حال دہن درہ (غش) می کند، پس آنحضرت برخاستہ و ما نیز در پی او روان شدہ تا بہ بالین مریض رسیدیم آنحضرت بدو فرمود: ای دشمن خدا از دوست خدا دور شو! زیرا من رسول خدایم! پس بی درنگ شیطان از جسم او خارج شد، و بیمار صحیح و سالم با ما بہ لشکرگاہ آمد.

و تو ای یهودی! اگر فکر می کنی کہ عیسی کوران را شفا دادہ، پس محمد ﷺ نیز بیشتر از آن را انجام دادہ: قتادہ بن ربیع فرد سالمی بود، ولی در روز احد در اثر اصابت یک تیر چشمش از حدقہ در آمد، و رسول خدا با یک معجزہ آنرا بہ جای خود بازگردانندہ و او شفا یافت، و آن چشم بہ همان زیبایی و روشنائی چشم دیگرش شد.

و نیز عبد اللہ بن عبید در روز حنین بشدت از ناحیہ دست مجروح شد و آنحضرت با کشیدن دست خود بر ناحیہ مجروح آنرا بی هیچ تفاوتی با دست دیگر مثل اول خود نمود. و همین جراحات برای محمد بن مسلمہ در روز کعب بن اشرف در چشم و دستش رخ داد و رسول خدا ﷺ دست خود بر آن کشیدہ و برطرف شد.

وَلَقَدْ أَصَابَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أُنَيْسٍ مِثْلَ ذَلِكَ فِي عَيْتِهِ، فَسَحَحَهُمَا عُرِفَتْ مِنَ الْأُخْرَى، فَهَذِهِ كُلُّهَا دَلَالَةٌ لِنُبُوتِهِ ﷺ.

قال له اليهودي: فإن عيسى يزعمون أنه أحيى الموتى يا ذن الله تعالى.

قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك، ومحمد صلى الله عليه وآله سبّحت في يده تسع حصيات، تسمع نغماتها في جمودها، ولا روح فيها؛ إتمام حجة نبوته، ولقد كلمه الموتى من بعد موتهم، واستغاثوه بما خافوا تبعته، ولقد صلى بأصحابه ذات يوم فقال: ما هاهنا من بني النجار أحد، وصاحبهم محتبس على باب الجنة بثلاثة دراهم لفلان اليهودي - وكان شهيداً؟

ولئن زعمت أن عيسى كلم الموتى، فلقد كان لمحمد ﷺ ما هو أعجب من هذا، إن النبي لما نزل بالطائف وحاصر أهلها، بعثوا إليه بشاة مسلوخة مطليّة بسم، فنطق الذراع منها فقالت: يا رسول الله، لا تأكلني فإني مسمومة، فلو كلمته البهيمة وهي حيّة لكانت

ونیز همین مجروحیت برای عبدالله بن انیس در ناحیه چشمش رخ داد، پس آنحضرت دست خود بر آن کشید و بر طرف شد، و اینها همه از دلائل نبوت او است.

عالم یهودی گفت: درباره عیسی می پندارند که به اذن خداوند مرده زنده می کرد. حضرت فرمود: همینطور است، و روزی حضرت محمد ﷺ نه دانه سنگریزه در دستانش تسبیح گفتند، و شدت نغمه هاشان از جمود بی روح آنها شنیده می شد، و اینها برای اتمام حجت نبوت آنحضرت بود، و مردگان با او سخن گفته، و از ترس سختیهای آن دست به دامن رسول خدا می شدند، و روزی با أصحاب خود نماز می گزارد که فرمود: آیا از قبیله بنی نجار کسی اینجا هست! اگر هست بداند که یکی از افراد هم قبیله اش که شهید شده بخاطر سه درهم بدهی به فلان یهودی بر درب بهشت محبوس مانده؟

و اگر می پنداری - ای یهودی - که عیسی با مردگان سخن می گفت، عجیب تر از این برای محمد رخ داده است، آنحضرت وقتی شهر طائف را محاصره نمود، آنان گوسفند بریان مسمومی را برای آنحضرت فرستادند، در این بین دست گوسفند به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا مرا نخور زیرا مسموم شده ام، اگر تنها حیوانات زنده با او سخن می گفتند همان

مِنْ أَعْظَمِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ عَلَى الْمُنْكَرِينَ لِنُبُوتِهِ، فَكَيْفَ وَقَدْ كَلَّمْتُهُ مِنْ بَعْدِ ذَبْحِ وَسَلْخِ وَ شَيْءٍ!

وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو بِالشَّجَرَةِ فَتُجِيبُهُ، وَتُكَلِّمُهُ الْبَهِيمَةُ، وَتُكَلِّمُهُ السَّبَاعُ، وَتَشْهَدُ لَهُ بِالنُّبُوءِ، وَيَحْذَرُهُمْ عِصْيَانُهُ فَهَذَا أَكْثَرُ مِمَّا أُعْطِيَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: إِنَّ عِيسَى يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَنْبَأَ قَوْمَهُ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ. قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ كَانَ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا: إِنَّ عِيسَى أَنْبَأَ قَوْمَهُ بِمَا كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْحَائِطِ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَنْبَأَ عَنْ مُؤْتَةٍ وَهُوَ عَنْهَا غَائِبٌ، وَوَصَفَ حَزَنَهُمْ وَمَنِ اسْتَشْهَدَ مِنْهُمْ وَبَيَّنَّهُ وَبَيَّنَّهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَكَانَ يَأْتِيهِ الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقُولُ أَوْ أَقُولُ؟ فَيَقُولُ: بَلْ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَيَقُولُ: جِئْتَنِي فِي كَذَا وَكَذَا حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حَاجَتِهِ.

وَلَقَدْ كَانَ ﷺ يُخَبِّرُ أَهْلَ مَكَّةَ بِأَسْرَارِهِمْ بِمَكَّةَ حَتَّى لَا يَتْرُكَ مِنْ أَسْرَارِهِمْ شَيْئًا.

از بزرگترین حجج الهی بر منکرین نبوت آنحضرت بود، تا چه رسد به اینکه حیوانی ذبح شده و مسلوخ و پریان شده با او صحبت کنند. و رسول خدا ﷺ درخت را می خواند و آن اجابت می کرد، و حیوانات اهلی و وحشی با او سخن گفته و به نبوت او شهادت می دادند و آنها را از عصیان خود برحذر می نمود، و اینها همه برتر از آن چیزهایی بود که به عیسی علیه السلام عطا شده است. عالم یهودی گفت: درباره عیسی پنداشته اند که قوم خود را از آنچه می خوردند و در خانه انباشته بودند مطلع می ساخت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همینطور است، و حضرت محمد ﷺ بیشتر از اینها را دارد، حضرت عیسی علیه السلام مردم را از آنچه پشت دیوار داشتند خبر داد، و حضرت محمد ﷺ خبر از سرزمین مؤته داد با اینکه در آنجا حاضر نبود، و جنگ جهادگران را وصف نموده و شهدایشان را برشمرده با اینکه میان او و آنان یکماه راه بود، و هنگامی که یکی از آنان بسرعت از مؤته نزد آنحضرت آمده تا از او بپرسد بدو فرمود: تو باز می گویی یا من ماجرا را شرح دهم؟ او گفت: شما بفرمایید، و تمام جزئیات را شرح داد. و آنحضرت را رسم بر این بود که مردم مکه را از همه اسرارشان باخبر می ساخت.

مِنْهَا مَا كَانَ بَيْنَ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ وَبَيْنَ عُمَيْرِ بْنِ وَهَبٍ ، إِذْ أَتَاهُ عُمَيْرٌ فَقَالَ : جِئْتُ فِي فِكَالِكَ ابْنِي ، فَقَالَ لَهُ : كَذَبْتَ بَلْ قُلْتَ لِصَفْوَانَ وَقَدْ اجْتَمَعْتُمْ فِي الْحَطِيمِ وَذَكَرْتُمْ قَتْلِي بَدْرٍ وَقُلْتُمْ : وَاللَّهِ لَلْمَوْتِ أَهْوَنُ عَلَيْنَا مِنَ الْبَقَاءِ مَعَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدٌ بِنَا ، وَهَلْ حَيَاةٌ بَعْدَ أَهْلِ الْقَلْبِيبِ ؟ فَقُلْتُ أَنْتَ : لَوْ لَا عِيَالِي ، وَدَيْنٌ عَلَيَّ لَأَرْحُتُكَ مِنْ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ صَفْوَانُ : عَلَيَّ أَنْ أَقْضِيَ دَيْنَكَ ، وَأَنْ أَجْعَلَ بَنَاتِكَ مَعَ بَنَاتِي يُصِيبُهُنَّ مَا يُصِيبُهُنَّ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ ، فَقُلْتُ أَنْتَ : فَاكْتُمَهَا عَلَيَّ وَجَهَّزْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فَأَقْتُلَهُ ، فَجِئْتُ لِقَتْلِي ، فَقَالَ : صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ . وَأَشْبَاهُ هَذَا بِمَا لَا يُحْصَى .

قال له اليهودي : فَإِنَّ عِيسَى يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَفَنَفَخَ فِيهِ فَكَانَ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال له علي عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ فَعَلَ مَا هُوَ شَبِيهُ هَذَا ، إِذْ أَخَذَ يَوْمَ حُنَيْنٍ حَجَرًا فَسَمِعْنَا لِلْحَجَرِ تَسْبِيحًا وَتَقْدِيرًا ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ : انْفَلِقْ ، فَانْفَلَقَ ثَلَاثَ فَلَاقٍ ،

یکی از آنها قضیه ای میان صفوان بن امیه و عمیر بن وهب بود، وقتی عمیر نزد آنحضرت آمده و گفت : من برای خلاصی فرزندم اینجا آمدم بدو فرمود : تو دروغ می گویی ، بلکه حضور تو در اینجا فقط به جهت وعده ای است که تو در مجلس یادآوری کشته گان خود به کارزار بدر به او داده ای که مرا بکشی و در ابتدا به جهت عیال و بدهی عذر آوردی ، ولی وقتی صفوان همه آنها را تقبل کرد تو نیز آماده انجام قتل من شدی ، و حال آمده ای تا نقشه شوم خود را به انجام برسانی ! و عمیر با شنیدن این کلام که جز او و صفوان هیچکس از آن مطلع نبود ، زبان به تصدیق گشوده و گفت : من شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و اینکه تو فرستاده خداوندی .

وای یهودی مانند این مطالب بسیار است و بی شمار .

عالم یهودی گفت : درباره حضرت عیسی علیه السلام می پندارند که او از گِل شبیه پرنده ای ساخته و در آن می دمید و به فرمان خداوند پرنده ای زنده می شد .

حضرت علی علیه السلام فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد ﷺ شبیه اینکار را انجام داده ، آنحضرت در روز حنین سنگی را در دست گرفته بود که ما صدای تسبیح و تقدیس را از آن می شنیدیم ، سپس به سنگ گفت : شکافته شو! بی درنگ سه قطعه شد ،

نَسْمَعُ لِكُلِّ فَلَقَةٍ مِنْهَا تَسْبِيحاً لَا يَسْمَعُ لِلْآخِرَى .
وَلَقَدْ بَعَثَ إِلَى شَجَرَةٍ يَوْمَ الْبَطْحَاءِ فَأَجَابَتْهُ ، وَلِكُلِّ غُصْنٍ مِنْهَا تَسْبِيحٌ وَتَهْلِيلٌ
وَتَقْدِيسٌ ، ثُمَّ قَالَ لَهَا : اُنْشِي ، فَأَنْشَقَّتْ نِصْفَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ لَهَا : التَّرْقِي ، فَالْتَرَقَتْ ، ثُمَّ قَالَ لَهَا :
اشْهَدِي لِي بِالنُّبُوَّةِ ، فَشَهِدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا : ارْجِعِي إِلَى مَكَانِكَ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّقْدِيسِ
فَفَعَلَتْ ، وَكَانَ مَوْضِعُهَا جَنْبَ الْجَزَارِينَ بِمَكَّةَ .
قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسَى يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَانَ سَيَّاحاً .
قَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله كَانَتْ سِيَاحَتُهُ فِي الْجِهَادِ ، وَاسْتَنْفَرَ فِي
عَشْرَ سِنِينَ مَا لَا يُحْصَى مِنْ حَاضِرٍ وَبَادٍ ، وَأَفْنَى فَنَاماً مِنَ الْعَرَبِ مِنْ مَبْعُوثٍ بِالسَّيْفِ
لَا يُدَارَى بِالْكَلَامِ وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَنْ دَمٍ ، وَلَا يُسَافِرُ إِلَّا وَهُوَ مُتَجَهِّزٌ لِقِتَالِ عَدُوِّهِ .
قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسَى يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَانَ زَاهِداً .
قَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَآلُهُ أَزْهَدُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام ،

وما از هر قطعه ؛ تسبیحی غیر از تسبیح دیگری می شنیدیم .
و نیز در روز بطحاء در پی درختی فرستاد و آن اجابت نمود ، و هر کدام از شاخه های
آن به طُرُق مختلف تسبیح و تهلیل و تقدیس می کرد ، سپس به آن فرمود : دو نیم شو ،
بی درنگ دو نیم شد ، سپس فرمود : به هم متصل شو! فی الفور به هم وصل شد . سپس
بدان فرمود : به نبوت من شهادت بده! شهادت داد ، سپس فرمود : با تسبیح و تهلیل
و تقدیس به مکان خود بازگرد ، پس بازگشت ، و مکانش در محل قصایبهای مکه است .
عالم یهودی گفت : درباره عیسی می پندارند که بسیار اهل سفر و سیاحت بود .
حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، و سیاحت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جهاد بود ،
و مدت ده سال اقدام به مجاهده و جنگ با اهل ضلال از حاضر و بادی نمود ، و هزاران
عرب کافر را پس از اتمام حجّت با کلام ؛ از تیغ شمشیر گذراند و لحظه ای در این امر
فروگذار نکرد ، و هیچ سفری را جز برای مقاتله و مجاهده ننمود .
عالم یهودی گفت : درباره عیسی می پندارند که زاهد بود .
حضرت فرمود : همینطور است ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تمام انبیاء زاهدتر بود ،

كَانَ لَهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ زَوْجَةً سِوَى مَنْ يُطِيفُ بِهِ مِنَ الْإِمَاءِ ، مَا رُفِعَتْ لَهُ مَائِدَةٌ قَطُّ وَعَلَيْهَا طَعَامٌ ، وَلَا أَكَلَ خُبْزَ بَرْقَطٍ ، وَلَا شَبَعَ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ مُتَوَالِيَاتٍ قَطُّ ، تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ ، مَا تَرَكَ صَفَرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ مَعَ مَا وَطَّيَ لَهُ مِنَ الْبِلَادِ ، وَمَكَّنَ لَهُ مِنْ غَنَائِمِ الْعِبَادِ ، وَلَقَدْ كَانَ يُقْسِمُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفٍ وَأَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ وَيَأْتِيهِ السَّائِلُ بِالْعَشِيِّ فَيَقُولُ : وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ مَا أَمْسَى فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ ، وَلَا صَاعٌ مِنْ بَرْقَطٍ ، وَلَا دِرْهَمٌ ، وَلَا دِينَارٌ .

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُ مَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا دَرَجَةً وَلَا مُرْسَلًا فَضِيلَةً إِلَّا وَقَدْ جَمَعَهَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَزَادَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أضعافَ دَرَجَاتٍ .

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام : أَشْهَدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ !

او سیزده زوجه جز کنیزان داشت ، و هیچ سفره‌ای برایش پهن نشد که در آن گندم باشد ، و اصلاً نان گندم تناول نفرمود ، و از نان جو هم سه روز متوالی سیر نخورد ، آنحضرت در حالی وفات یافت که زره او به چهار درهم در رهن فردی یهودی بود ، و با تمام غنائمی که از فتوحات بدو رسید هیچ طلا و تفره‌ای باقی نگذاشت ، و آنحضرت در یک روز سیصد چهارصد هزار تقسیم کرد و هنگام غروب فرد سائلی از او درخواست مال می‌کرد و می‌فرمود : قسم به خدایی که محمد را مبعوث فرموده هیچ مقداری از جو و نه گندم و نه درهم و نه دیناری تا بحال در آل محمد به غروب نرسیده و باقی نمانده است .

عالم یهودی گفت : با این توضیحات من نیز شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست و اعتراف می‌کنم که محمد رسول خدا است ، و به این مطلب اقرار می‌کنم که خداوند عزوجل هیچ درجه و فضیلتی به انبیاء و مرسلین عطا نکرده جز آنکه همه‌اش را در محمد جمع نموده است ، و چندین درجه او را بر جمیع انبیاء فزونی بخشیده است .

در اینجا ابن عباس به حضرت علی علیه السلام عرض کرد : ای ابوالحسن من شهادت می‌دهم که تو از راسخین در علم و دانش می‌باشی .

فَقَالَ: وَيْحَكَ، وَمَا لِي لَا أَقُولُ مَا قُلْتَ فِي نَفْسٍ مِّنْ اسْتِعْظَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي عَظَمَتِهِ جَلَّتْ فَقَالَ: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«اِخْتِجَاجُهُ ﷺ عَلَىٰ بَعْضِ الْيَهُودِ»

- وَغَيْرِهِ فِي أَنْوَاعٍ شَتَّىٰ مِنَ الْعُلُومِ -

۱۲۸- عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ: لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ، خَرَجَ عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ وَأَنَا عَلَامَتُهُمْ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهَا أَسَلَمْتُ. قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ، وَثَلَاثٌ، وَوَاحِدَةٌ، فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ، وَإِنْ كَانَ فِي الْقَوْمِ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ، قَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ الشَّابُّ - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ -.

حضرت امیر ﷺ فرمود: وای بر تو! چرا نگویم آنچه گفتم؛ در حق کسی که خداوند عزوجل او را عظیم داشته؛ آنجا که فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۱).

«احتجاج حضرت امیر ﷺ بر یکی از یهودیان و غیر او»

«در انواع علوم»

۱۲۸- از صالح بن عقیبه نقل است که از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است: وقتی ابوبکر وفات یافته و عمر را جانشین خود ساخت، عمر بمسجد رفته و آنجا نشست، در اینحال یک مردی به آنجا آمده و گفت: ای امیر مؤمنان من مردی یهودی و از افراد دانشمند ایشان می باشم، و قصد دارم از شما سؤالاتی بپرسم که در صورت پاسخ به آنها اسلام خواهم آورد. عمر گفت: آنها چیست؟ گفت: سه تا، و سه تا، و یکی، اگر مایل باشی بپرسم، و اگر در میان شما فردی عالمتر از تو هست مرا نزد او بفرست، عمر گفت: مطلوب تو این جوان است - و منظور حضرت امیر ﷺ بود -.

فَأَتَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَ ، فَقَالَ لَهُ : لِمَ قُلْتَ : ثَلَاثًا وَثَلَاثًا وَوَاحِدَةً ، أَلَا قُلْتَ سَبْعًا ؟ قَالَ :
إِنِّي إِذَا لَجَاحِلٌ ، إِنَّمَا لَمْ تُجِبْنِي فِي الثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ ، قَالَ : فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسَلِّمُ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : سَلْ .
قَالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ ، وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ ؟
قَالَ : يَا يَهُودِي ، أَنْتُمْ تَقُولُونَ : أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، الْحَجَرُ الَّذِي فِي
بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ، وَكَذَبْتُمْ ، هُوَ «الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ» الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ .

قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَمَّا الْعَيْنُ ، فَأَنْتُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ : الْعَيْنُ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ، وَكَذَبْتُمْ ، وَهِيَ «عَيْنُ الْحَيَاةِ» الَّتِي غَسَلَ فِيهَا مُوسَى
النُّونَ ، وَهِيَ الْعَيْنُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخِضْرُ ، وَلَيْسَ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَيٌّ .
قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .

پس خدمت حضرت رسیده و سوالش را تکرار کرد، آنحضرت فرمود: چرا گفתי سه تا و سه
تا و یکی، و از اول نگفתי هفت تا؟ گفتم: در اینصورت فردی جاهل باشم، اگر سه تا و اول
را پاسخ ندهی مرا کافی است، فرمود: اگر به همه اش پاسخ دهم مسلمان می شوی؟ گفتم:
آری. فرمود: حال پیرس، گفتم: نام نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، و نخستین
چشمه ای که جوشید، و نخستین درختی که روئید چیست؟

فرمود: ای یهودی، شما قائلید که نخستین سنگ بر روی زمین سنگی است در بیت-
المقدس، حال اینکه دروغ می گوئید، آن همان حجر الاسودی است که با آدم از بهشت
نازل شد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.
حضرت امیر علیه السلام فرمود: و اما نخستین چشمه: شما قائلید که آن چشمه ای است
در بیت المقدس، و دروغ می گوئید، و آن «چشمه حیات» است: همان که حضرت موسی
شخص «نون» را در آن غسل داد، و آن همان چشمه ای است که جناب خضر از آن
نوشید، و هر که از آن می نوشید عمر جاودانی می یافت.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَمَّا الشَّجَرَةُ ، فَأَنْتُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
 الزَّيْتُونُ ، وَكَذَبْتُمْ ، هِيَ «الْعَجْوَةُ» نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ .
 قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .
 قَالَ : وَالثَّلَاثُ الْأُخْرَى : كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هُدًى ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ ؟
 قَالَ : اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا .
 قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .
 قَالَ : وَأَيْنَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ ؟
 قَالَ : فِي أَعْلَاهَا دَرَجَةً ، وَأَشْرَفُهَا مَكَانًا ، فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ .
 قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .
 قَالَ : فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ ؟ قَالَ : اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا .
 قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

حضرت فرمود: واما نخستین درخت، شما قائلید که آن درخت زیتون است، ولی دروغ
 گفته‌اید، و آن درخت عجوه است که با آدم از بهشت نازل شد.
 یهودی گفت: بخدا که راست گفתי، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.
 وپرسید: و سه مسأله دوم این است که این امت چند امام هدایت شده دارند که اگر
 آنان را تنها گذارند هیچ زیانی متوجه‌اشان نخواهد شد؟
 حضرت فرمود: دوازده امام و پیشوا.
 یهودی گفت: بخدا که راست گفתי، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.
 وپرسید: پیامبر شما در کجای بهشت مأوی و مسکن می‌کند؟
 فرمود: در بالاترین درجه، و شریفترین مکان؛ که همان جنات عدن است.
 یهودی گفت: بخدا که راست گفתי، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.
 وپرسید: چه کسی در منزل او نازل می‌شود؟
 فرمود: همان دوازده امام هدایت شده.
 یهودی گفت: بخدا که راست گفתי، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است.

قَالَ: قَدْ بَقِيَتْ السَّابِعَةُ. قَالَ: كَمْ يَبْقَى وَصِيَّتُهُ بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً. قَالَ: ثُمَّ هُوَ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قَالَ: يُضْرَبُ عَلَى قَرْنِهِ فَتَخْضِبُ لِحْيَتُهُ.

قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ أَسْلَمَ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ. ۱۲۹- وَعَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَهُ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مِنَ الْبُيُوتِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؟

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ تُتَوَقَّى مِنْ أَبْوَابِهَا، نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَبُيُوتُهُ الَّتِي يُتَوَقَّى مِنْهُ، فَهَنْ بَايَعَنَا وَأَقَرَّ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، وَمَنْ خَالَفَنَا

و پرسید: هفتمین سؤال باقی مانده، و آن این است که وصی پیامبرتان چند سال پس از وفات او زندگی می کند؟
فرمود: سی سال.

پرسید: آیا به مرگ طبیعی می میرد یا به شهادت می رسد؟
فرمود: برفرق سر او شمشیری وارد شده و ریش او را به خون سر رنگین می سازد.
یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است! سپس آن یهودی به طریق نیکو مسلمان شد.

۱۲۹- از اصبع بن نباته نقل است که گفت: من خدمت حضرت امیر علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء آمده و گفت:

ای امیرالمؤمنین، منظور خداوند عز و جل از «بیوت» در آیه «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^(۱) کیست؟

فرمود: ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر فرموده که از دربهای آنها وارد شوید، ما بابهای خداوند و خانه هایی هستیم که از ما وارد می شوند، پس هر که با ما بیعت نموده و به ولایت ما اعتراف نماید بی شک از دربهای آن خانه وارد شده، و هر که با ما مخالفت نموده

وَفَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا .

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ» ؟

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ : نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيَاهِهِمْ ، وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَاهُ ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَأَنْكَرْنَاهُ ، وَذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَفَ النَّاسَ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَحْدَهُ وَيَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَبَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ ، فَقَالَ - فِيمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا وَفَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا - فَأَيُّهُمْ : «عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ» .

و دیگری را بر ما تفضیل دهد به آن خانه‌ها از پشت وارد شده .

ابن کواء^(۱) پرسید : ای امیرالمؤمنین تفسیر آیه «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ»^(۲) چیست؟

حضرت فرمود : مائیم أصحاب أعراف ، یاران خود را از سیایشان می‌شناسیم ، و در روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت و دوزخیم ، و هیچکس به بهشت وارد نشود جز آنکه ما را شناخته و مائیم او را بشناسیم ، و کسی به دوزخ نرود جز آنکه منکر ما بوده و ما نیز او را انکار کنیم ، و اگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته و از باب او درآیند همین کار را می‌کرد ، ولی پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبیل خود و همان بابی که از آن درآیند قرار داده است ، و درباره کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان «عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ»^(۳) .

۱ - نام او عبدالله بن اوفی است ، و در نقل ابن ندیم نامش اینگونه آمده : «ابن الکواء» ، و نام او عبدالله بن عمرو از بنی یشکر بود ، او متخصص در علم انساب و از شیعیان و أصحاب حضرت علی می‌باشد ، و ابن درید در کتاب «اشتقاق» پس از ذکر نام او ، وی را از خوارج خوانده و گفته : «او از امیرالمؤمنین بسیار پرسش می‌کرد ، و آن به جهت لجاجت و عناد بود» .

۲ - اعراف ۴۶ . ۳ - «از راه راست بگردیده‌اند - مؤمنون : ۷۴» .

۱۳۰- وَعَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَيْضاً قَالَ: أَتَى ابْنَ الْكَوَّاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ
إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ آيَةً أَشَدَّتْ عَلَى قَلْبِي، وَلَقَدْ شَكَّكْتُ فِي دِينِي. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
تَكَلَّلَتْكَ أُمُّكَ وَعَدَمَتْكَ! مَا هِيَ؟

قال: قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»، فَمَا هَذَا
الصَّفُّ؟ [وَمَا هَذِهِ الطُّيُورُ؟] وَمَا هَذِهِ الصَّلَاةُ؟ وَمَا هَذَا التَّسْبِيحُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ عَلَى صُورٍ شَتَّى، أَلَا
وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَلَكاً فِي صُورَةِ دِيكٍ أَبْعَ أَشْهَبُ، بَرَائِنُهُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى، وَعَرَفُهُ مَثْنَى تَحْتَ
عَرْشِ الرَّحْمَنِ، لَهُ جَنَاحٌ بِالشَّرْقِ مِنْ نَارٍ، وَجَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ مِنْ نُلْجٍ، فَإِذَا حَضَرَ وَقْتُ كُلِّ صَلَاةٍ
قَامَ عَلَى بَرَائِنِهِ، ثُمَّ رَفَعَ عُنُقَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، ثُمَّ صَفَّقَ بِجَنَاحَيْهِ كَمَا تُصَفِّقُ الدِّيَكَةُ فِي مَنَازِلِكُمْ،

۱۳۰- واز اصبع بن نباته نقل است که گفت: ابن کواء خدمت حضرت امیر حاضر شده
وگفت: بخدا سوگند که در قرآن آیه ای است که آنچنان بر قلب من سخت آمده که در دین
خود به شک و تردید افتاده‌ام.

حضرت فرمود: مادر ت مرگ و فانیات را ببیند! کدام آیه را می‌گویی؟

گفت: این فرمایش خداوند که: «وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»^(۱)
مراد از صف چیست؟ [واین طيور کدامند؟] واین نماز و تسبیح چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابن کواء! خداوند متعال
فرشتگان را بر صورتهای گوناگون خلق کرده، این را بدان که خداوند را فرشته ای است
به صورت خروس سپید بلند آواز که چنگال آن از زمینهای پائینی گذشته و تاج آن
خروس به زیر عرش چسبیده و تا شده است، و آن را دو بال است که یکی در مشرق از آتش،
و دیگری در مغرب از برف است، پس هنگام هر نمازی بر چنگالهای خود ایستاده؛ گردن
خود را از زیر عرش بلند نموده و دو بال خود را همچون خروس در منازلتان به هم می‌زند،

فَلَا الَّذِي مِنْ نَارٍ يُذِيبُ الثَّلْجَ ، وَلَا الَّذِي مِنَ الثَّلْجِ يُطْفِئُ النَّارَ ، ثُمَّ يُنَادِي : «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ ، وَأَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ ، سُبُّوحٌ ، قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» قَالَ : فَتَصَفَّقُ الدِّيَكَةُ بِأَجْنِحَتَيْهَا فِي مَنَازِلِكُمْ بِنَحْوِ مَنْ قَوْلِهِ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» ، مِنْ الدِّيَكَةِ فِي الْأَرْضِ .

۱۳۱- وَعَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَيْضاً قَالَ : سَأَلَ ابْنُ الْكَوَّاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ بَصِيرٍ بِاللَّيْلِ بِصِيرٍ بِالنَّهَارِ؟ وَعَنْ أَعْمَى بِاللَّيْلِ أَعْمَى بِالنَّهَارِ؟ وَعَنْ أَعْمَى بِاللَّيْلِ بِصِيرٍ بِالنَّهَارِ ، وَعَنْ أَعْمَى بِالنَّهَارِ بِصِيرٍ بِاللَّيْلِ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْلَكَ سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ ، وَلَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ ، وَيْلَكَ أَمَّا بَصِيرٌ بِاللَّيْلِ بِصِيرٍ بِالنَّهَارِ : فَهُوَ رَجُلٌ آمَنَ بِالرُّسُلِ وَالْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا ، وَبِالْكَتُبِ وَالنَّبِيِّينَ ، وَآمَنَ بِاللَّهِ وَنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَقْرَأَ لِي بِالْوِلَايَةِ فَأَبْصَرَ فِي لَيْلِهِ وَنَهَارِهِ .

در این وقت نه آن بال آتشین برف را آب می کند ، و نه بال برفی آتش را خاموش می سازد ، سپس ندا سر می دهد : «شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست ، یکتا است و بی شریک ، و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول او و سرور انبیاء است ، و اینکه وصی او بهترین اوصیاء است ، سُبُّوح قُدُّوس ربّ الملائکة و الروح» ، فرمود : در اینحال صوت آن خروس به منازل شما رسیده و دوبال خود را مانند همان فرمایش الهی : «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» بر هم می زند و در زمین تسبیح می کند .

۱۳۱- واز اصْبَغ بن نُبَاتَه نقل است که گفت : ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : آن کیست که شب و روز می بیند و آنکه شب و روز نمی بیند؟ و آنکه شب می بیند روز نمی بیند و آنکه روز نمی بیند و شب می بیند؟

حضرت فرمود : وای بر تو! چیزی پرس که تو را نفعی رساند ، و سؤال بیجا پرس ، وای بر تو! اما آنکه شب و روز می بیند فردی است که به تمام رسولان و اوصیای گذشته و تمام کتب و انبیاء ایمان آورده ، و به خداوند و نبی او محمد نیز مؤمن است ، و نیز به ولایت من نیز معترف است ، او پینا در شب و روز است .

وَأَمَّا أَعْمَى بِاللَّيْلِ أَعْمَى بِالنَّهَارِ : فَرَجُلٌ جَحَدَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ ، وَالْكِتَابَ الَّتِي مَضَتْ ، وَأَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ ، وَلَمْ يَقَرَّ بِوِلَايَتِي ، فَجَحَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَنَبِيَّهُ ﷺ فَعَمِيَ بِاللَّيْلِ وَعَمِيَ بِالنَّهَارِ .

وَأَمَّا بَصِيرٌ بِاللَّيْلِ أَعْمَى بِالنَّهَارِ : فَرَجُلٌ آمَنَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْكِتَابِ ، وَجَحَدَ النَّبِيَّ ﷺ وَوِلَايَتِي وَأَنْكَرَنِي حَقِّي ، فَأَبْصَرَ بِاللَّيْلِ وَعَمِيَ بِالنَّهَارِ .

وَأَمَّا أَعْمَى بِاللَّيْلِ وَبَصِيرٌ بِالنَّهَارِ : فَرَجُلٌ جَحَدَ الْأَنْبِيَاءَ الَّذِينَ مَضَوْا ، وَالْأَوْصِيَاءَ وَالْكِتَابَ ، وَأَدْرَكَ مُحَمَّدًا ﷺ ، فَأَمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَمَنَ بِإِمَامَتِي وَقَبِلَ وِلَايَتِي فَعَمِيَ بِاللَّيْلِ وَأَبْصَرَ بِالنَّهَارِ .

وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْكُوءَاءِ ، فَتَحْنُ بَنُو أَبِي طَالِبٍ ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَبِنَا يَخْتِمُهُ .
 قَالَ الْأَصْبَغُ : فَلَمَّا نَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمِنْبَرِ تَبِعْتُهُ فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ-
 الْمُؤْمِنِينَ قَوَّيْتُ قَلْبِي بِمَا بَيَّنَّتَ .

وَأَمَّا أَنْكَه شَبَانَهُ رَوْز كُورَ اسْتِ فَرْدِی اسْتِ كِه مَنكَر تَمَامِ انْبِیَاءِ وَ اَوْصِیَاءِ وَ كُتُبِ گُذِشْتِ گَانِ اسْتِ ، وَ بَا اَیْنَكِه رَسُوْلُ خُدا ﷺ رَا دَرَكِ نَمُودِه بِه اَوْ اَیْمَانِ نِیَا وَ رُودِه ، وَ وِلَايَتِ مَرَا نِیْزِ قَبُولِ نِدَارْدِ ، پَسِ بَا اَیْنَكَارِ خُدا وَ نِدِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ پِیَا مَبْرَشِ رَا اِنْكَارِ نَمُودِه اسْتِ ، اَوْ كُورِ شَبَانَهُ رَوْزِ اسْتِ .

وَأَمَّا فَرْدِ بَیْنَا بِه شَبِّ وَ كُورِ بِه رَوْزِ فَرْدِی اسْتِ كِه تَمَامِ انْبِیَاءِ وَ كُتُبِ رَا قَبُولِ دَارْدِ وَ مَنكَرِ رَسُوْلُ خُدا ﷺ بُوْدِ وَ وِلَايَتِ وَ حَقِّ مَرَا قَبُولِ نِدَارْدِ ، پَسِ اَوْ بَیْنَا یِ شَبِّ وَ كُورِ بِه رَوْزِ اسْتِ .

وَأَمَّا فَرْدِ كُورِ شَبِّ وَ بَیْنَا یِ رَوْزِ فَرْدِی اسْتِ كِه مَنكَرِ انْبِیَا یِ گُذِشْتِه وَ اَوْصِیَاءِ وَ كُتُبِ اسْتِ ، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ رَا دَرَكِ وَ بَدُو وَ خُدا وَ نِدِ اَیْمَانِ آوَرْدِه وَ اِمَامَتِ مَرَا پَذِیْرَفْتِه ، پَسِ اَوْ كُورِ بِه شَبِّ وَ بَیْنَا یِ بِه رَوْزِ اسْتِ .

وَ اَیِ بَرِ تُو اَیِ ابْنِ كُوءَاءِ ، مَا فَرَزَنْدَانِ اَبُو طَالِبِ هَسْتِیْمِ ، تَوْ سَطِّ مَا خُدا وَ نِدِ اِسْلَامِ رَا اَغَا زِ نَمُودِه وَ بِه مَا خَتَمِ مِی نَمَا یِدِ .

أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ گوید : وَ قَتِی آنْخُضَرْتِ اَزِ مَنْبَرِ پَا یَیْنِ اَمَدِ دُنْبَالِ اَوْ رَفْتِه وَ عَرَضِ كَرْدَمِ :
 سَرُورِ مَنِ اَیِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ بَا اَیْنِ سَخْنَانِ دَلَمِ رَا قَوِی وَ تَوَا نَا فَرْمُودِی !

فَقَالَ لِي : يَا أَصْبَغُ ، مَنْ شَكَّ فِي وِلَايَتِي فَقَدْ شَكَّ فِي إِيمَانِهِ ، وَمَنْ أَقَرَّ بِوِلَايَتِي فَقَدْ أَقَرَّ بِوِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَوِلَايَتِي مُتَّصِلَةٌ بِوِلَايَةِ اللَّهِ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - يَا أَصْبَغُ ، مَنْ أَقَرَّ بِوِلَايَتِي فَقَدْ فَازَ ، وَمَنْ أَنْكَرَ وِلَايَتِي فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ وَهَوَى فِي النَّارِ ، وَمَنْ دَخَلَ فِي النَّارِ لَبِثَ فِيهَا أَحْقَابًا .

۱۳۲ - وَعَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَيْضًا قَالَ : قَامَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَخْبِرْنِي عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ، أُنْسِيًّا كَانَ أَمْ مَلَكًا؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ قَرْنَيْهِ ، أَمِنْ ذَهَبٍ كَانَا أَمْ مِنْ فِضَّةٍ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا ، وَلَا مَلَكًا ، وَلَمْ يَكُنْ قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ ، وَلَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ ، وَنَصَحَ اللَّهُ فَتَنَصَحَ اللَّهُ لَهُ ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ «ذَا الْقَرْنَيْنِ»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به من فرمود: ای اصبغ، هر که در ولایت من شک کند در ایمان خود به تردید افتاده، و آنکه معترف به ولایت من باشد در اصل به ولایت خداوند اعتراف نموده، و ولایت من متصل به ولایت خداوند همچون این دو انگشت - و آن دو را جمع فرمود - است، هر که به ولایت من اعتراف نماید پیروز و کامیاب است، و منکر آن ناکام و زیانده و مایل به آتش است، و هر که به آتش رود ساهای سال در آن بماند.

۱۳۲ - واز اصبغ بن نباته نقل است که گفت: پای منبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن کواء برخاسته و گفت:

ای امیرالمؤمنین، ذوالقرنین که بود، آیا پیغمبر بود یا فرشته؟ و بفرماید که آیا دو قرن (برآمدگی) او از طلا بود یا نقره؟

حضرت فرمود: نه پیغمبر بود و نه فرشته، و دو قرن او نه از طلا بود و نه از نقره، بلکه او فقط بنده‌ای بود که خداوند را دوست داشته و محبوب او شده بود، برای خدا خیرخواهی می‌کرد و مورد توجه حضرت حق بود، و وجه تسمیه او به ذوالقرنین این بود

لَا إِلَهَ دَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ ، فَغَابَ عَنْهُمْ حِينًا ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبَ عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرَ وَفِيكُمْ مِثْلُهُ .

۱۳۳ - وَعَنِ الصَّادِقِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا فِي الرَّحْبَةِ ، وَالنَّاسُ حَوْلَهُ مُجْتَمِعُونَ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَنْتَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ وَأَبُوكَ مُعَذَّبٌ فِي النَّارِ؟

که او قوم خود را به سوی خدا خواند ، و آنان بشدت بر قرن او زدند ، پس مدتی از میان آنان غایب شده سپس بسوی ایشان بازگشت و اینبار بر قرن دیگرش زدند ، و در میان شما مثل او موجود است .

مترجم گوید : در وجه شباهت حضرت امیر علیه السلام به ذوالقرنین و جوهی چند گفته اند ، ابن اثیر در کتاب النهایه گوید : از احادیث علی این است : «وَذَكَرَ قِصَّةَ ذِي الْقَرْنَيْنِ ثُمَّ قَالَ : وَفِيكُمْ مِثْلُهُ» یعنی : «و پس از نقل سرگذشت ذوالقرنین گفت : و در میان شما نیز مانند او می باشد» و این سخن را بگونه ای گفت که مرادش خود آنحضرت بود ، زیرا دو بار بر سر مبارکش ضربه وارد شد ، یکبار در روز خندق و دیگری بدست ابن ملجم مسلحون ، و جناب استاد غفاری - آید الله - با استناد به آیه مبارکه : «إِنَّا مَكْنَأُهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا - إِلَى - وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» وجه شباهت آنحضرت را به ذوالقرنین در این می بیند که : ذوالقرنین در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد ، و به اصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان علیه السلام در ایام قدرتش در این امت به نص تاریخ صادر شد^(۱) .

۱۳۳ - و از حضرت صادق از پدران گرامش علیه السلام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی در فضای مسجد نشسته بود و مردم گرد او جمع بودند که مردی برخاسته و گفت : ای امیر المؤمنین چطور می شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان فرو آورده ، در حالیکه پدر تو به آتش در عذاب است؟

۱ - عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ص ۶۶۹ ، آیه مذکور در سورة شریفه کهف از شماره

۸۳ تا آخر آیه مبارکه ۹۸ می باشد .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَهْ ، فَضَّ اللَّهُ فَاكِ! وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا ، لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مُذْنِبٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ فِيهِمْ ، أَأَبِي مُعَذِّبٌ فِي النَّارِ وَابْنُهُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟! وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نُورَ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيُطْفِئُهُ أَنْوَارُ الْخَلَائِقِ كُلِّهِمْ إِلَّا خَمْسَةَ أَنْوَارٍ : نُورَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَنُورِي ، وَنُورَ الْحَسَنِ ، وَنُورَ الْحُسَيْنِ ، وَنُورَ تِسْعَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ، فَإِنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا ، خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلْفِي عَامٍ .

«احتجاجه ﷺ عَلَى مَنْ قَالَ بِزَوَالِ الْأَدْوَاءِ بِمَدَاوَةِ الْأَطِبَّاءِ دُونَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ»

– وَعَلَى مَنْ قَالَ بِأَحْكَامِ النُّجُومِ مِنَ الْمُنْجِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْكُهَنَةِ وَالسَّحَرَةِ –

۱۳۴ – وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَّمِ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيُونَانِيِّينَ الْمَدْعِينَ لِلْفَلَسَفَةِ وَالطَّبِّ ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، بَلَّغْنِي خَبْرَ صَاحِبِكَ وَأَنْ بِهِ جُنُونًا ،

حضرت ﷺ فرمود: خدا زبانت را ببردا قسم به خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث فرمود ، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند آنرا می پذیرد ، مگر می شود که پدرم به آتش در عذاب باشد و فرزند او قسیم بهشت و جهنم باشد؟! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث فرمود بی شک نور پدرم در روز قیامت همه انوار خلایق ؛ جز پنج نور : نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند از اولاد حسین را خاموش و بی اثر می سازد ، زیرا نور او از نور ما است ، خداوند آنرا دوهزار سال پیش از خلق آدم آفریده است .

«احتجاج آنحضرت بر فردی که مدعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا»

«و بر منجمان قائل به احکام ستاره ها ، و بر کاهنان و ساحران»

۱۳۴ – به اسناد مذکور در ابتدای کتاب از امام حسن عسکری از جد بزرگوارش حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نقل است که فرمود : روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود که مردی از اهالی یونان که مدعی فلسفه و طب بود خدمت آنحضرت رسیده و عرض کرد : ای ابوالحسن ، خبر جنون دوستت به من رسیده ،

وَجِئْتُ بِهِ لِأَعَالِجَهُ فَلَحِيقَتُهُ قَدْ مَضَى لِسَبِيلِهِ ، وَفَاتَنِي مَا أَرَدْتُ مِنْ ذَلِكَ ، وَقَدْ قِيلَ لِي أَنَّكَ ابْنُ عَمِّهِ وَصِهْرُهُ وَأَرَى بِكَ صُفَاراً قَدْ عَلَاكَ ، وَسَاقِينَ دَقِيقَيْنِ ، وَمَا أَرَاهُمَا ثِقَلَانِكَ .

فَأَمَّا الصُّفَارُ فَعِنْدِي دَوَاؤُهُ ، وَأَمَّا السَّاقَانِ الدَّقِيقَانِ فَلَا حِيلَةَ لِي لِتَغْلِيظِهِمَا ، وَالْوَجْهَ أَنْ تَرْفُقَ بِنَفْسِكَ فِي الْمَشْيِ ، تُقَلِّلُهُ وَلَا تُكْثِرُهُ ، وَفِيهَا تَحْمِلُهُ عَلَى ظَهْرِكَ وَتَحْتَضِنُهُ بِصَدْرِكَ ، أَنْ تُقَلِّلَهَا وَلَا تُكْثِرَهَا فَإِنَّ سَاقِيكَ دَقِيقَانِ لَا يُؤْمَنُ عِنْدَ حَمَلٍ ثَقِيلٍ انْقِصَافُهَا .

وَأَمَّا الصُّفَارُ فَدَوَاؤُهُ عِنْدِي وَهُوَ هَذَا - وَأَخْرَجَ دَوَاءً - وَقَالَ : هَذَا لَا يُؤْذِيكَ وَلَا يَخْبِسُكَ وَلَكِنَّهُ يَلْزِمُكَ حِمِيَّةً مِنَ اللَّحْمِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ يَزِيلُ صُفَارَكَ .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام : قَدْ ذَكَرْتَ نَفَعَ هَذَا الدَّوَاءُ لِصُفَارِي ، فَهَلْ تَعْرِفُ شَيْئاً يَزِيدُ فِيهِ وَيَضُرُّهُ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ : بَلَى ، حَبَّةٌ مِنْ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى دَوَاءٍ مَعَهُ - وَقَالَ : إِنْ تَنَاوَلَهُ إِنْسَانٌ وَبِهِ صُفَارٌ أَمَاتَهُ مِنْ سَاعَتِهِ ، وَإِنْ كَانَ لَا صُفَارَ بِهِ صَارَ بِهِ صُفَارٌ حَتَّى يَمُوتَ فِي يَوْمِهِ .

آدمم تا درمانش کنم ولی خبر یافتم که وفات نموده ، و فرصتی که قصد آن را داشتم از دستم رفت ، و به من گفته‌اند که تو پسر عمو و داماد اویی ، اکنون رنگ زرد تو نشان از صفرا دارد ، و دو ساق پای شما بسیار نازک شده ، و فکر نمی‌کنم بتوان بارسنگین را داشته باشد .

اما مریضی صفرا ؛ دارویش را دارم ، ولی در بهبودی و ضخیم شدن ساق پای شما مرا هیچ قدرتی نیست ، و صلاح آن است که با آن در راه رفتن مدارا کرده و کمتر از آن کار بکشی ، و کمتر بار بر پشت و سینه‌ات گذاری ، زیرا دو ساق پای شما بسیار باریک شده و هیچ ایمنی نیست که در صورت عدم رعایت شکسته شود .

ولی صفرای شما دارویش این است - و دارو را خارج نموده - و گفت :

این دارو هیچ اذیت و فسادى ندارد ، و فقط باید تا چهل روز از گوشت پرهیز کنی در این صورت صفرایت بهبود خواهد یافت .

حضرت امیر عليه السلام بدو فرمود : اینها که از دارویت گفتی موجب کم شدن و بهبود زردی من است آیا دارویی داری که آنرا تشدید کرده و به آن زیان رساند؟! مرد یونانی گفت : آری ؛ یک حبه از این ؛ و آنرا نشان داد ، و گفت : اگر فرد مبتلا به صفرا آن را بخورد پی درنگ خواهد مرد ، و اگر به آن مبتلا نباشد حتماً گرفتار آن بیماری خواهد شد و همان روز بمیرد .

فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ : فَأَرِنِي هَذَا الضَّارَّ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ .

فَقَالَ لَهُ : كَمْ قَدَرُ هَذَا؟ قَالَ : قَدَرُ مِثْقَالَيْنِ سَمٍّ نَاقِعٍ ، قَدَرُ كُلِّ حَبَّةٍ مِنْهُ يَقْتُلُ رَجُلًا .
فَتَنَاوَلَهُ عَلِيُّ ﷺ فَقَمَحَهُ وَعَرَقَ عَرَقًا خَفِيفًا ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَرْتَعِدُ وَيَقُولُ فِي نَفْسِهِ :
الآنَ أُوْخَذُ بِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَيُقَالُ لِي : قَتَلْتَهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنِّي قَوْلِي : إِنَّهُ هُوَ الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ .
فَتَبَسَّمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، أَصَحُّ مَا كُنْتُ بَدَنًا الْآنَ ، لَمْ يَضُرَّنِي
مَا زَعَمْتَ أَنَّهُ سَمٌّ .

ثُمَّ قَالَ : فَغَمَّضْ عَيْنَيْكَ ، فَغَمَّضَ ثُمَّ قَالَ : افْتَحْ عَيْنِي فَفَتَحَ ، وَنَظَرَ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي-
طَالِبٍ ﷺ فَإِذَا هُوَ أَبْيَضُ أَحْمَرُ مَشْرَبُ حُمْرَةِ قَارِ تَعَدَّ الرَّجُلُ لَمَّا رَأَاهُ وَتَبَسَّمَ عَلِيُّ ﷺ وَقَالَ :
أَيْنَ الصَّفَارُ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّهُ بِي؟
فَقَالَ : وَاللَّهِ لَكَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ رَأَيْتُ ، قَبْلُ كُنْتُ مُصْفَرًّا ، فَأَنْتَ الْآنَ مُورِدٌ .

حضرت امیر علیؓ فرمود : این داروی زیان آور را به من ده . پس آنرا به وی داد .
فرمود : چه مقدار کاری است؟ گفت : دو مثقال از آن سمی کشنده است ، و هر حبه از
آن قادر است یک مرد را از پای در آورده .
پس آنحضرت حبه را از وی گرفته و قورت داد و بدنبال آن ؛ عرق سبکی نمود ، با
دیدن این صحنه مرد یونانی به هراس افتاده و گفت : اگر او بمیرد مرا بازداشت نموده
و خواهند گفت من او را به قتل رسانده ام و هرگز نپذیرند که او خود دست به این کار زده !!
پس آنحضرت خنده و تبسمی فرموده و گفت : ای بنده خدا ! اکنون از قبل سر حال ترم ،
و آنچه تو آنرا سم پنداشتی هیچ زیانی به من نرساند .

سپس فرمود : چشمانت را ببند ، او بست ، گفت : باز کن ، او چشمانش را باز کرده و به
چهره آنحضرت نگریسته دید رنگ آنحضرت از زردی برگشته و سفید و سرخ شده ، از
دیدن این صحنه بخود لرزیده و ترسید ، حضرت امیر پس از لبخندی فرمود : پس آن
زردی که در صورت من دیدی کجا است ؟!

گفت : بخدا گویا تو آن نیستی که من دیدم ، پیش از این زرد بودی و اکنون همچون
گل سرخ شده ای !! .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَرَّالَ عَنِّي الصَّفَارُ بِسَمِّكَ الَّذِي تَزْعَمُ أَنَّهُ قَاتِلِي .
وَأَمَّا سَاقَايَ هَاتَانِ - وَمَدَّ رِجْلَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ - فَأَنَّكَ زَعَمْتَ أَنِّي أَحْتَاجُ إِلَى أَنْ
أَرْفُقَ يَدَيَّ فِي حِمْلٍ مَا أَحْمِلُ عَلَيْهِ ، لِئَلَّا يَنْقُصَ السَّاقَانِ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ طَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
خِلَافَ طَبِّكَ ، وَضَرَبَ يَدَيْهِ إِلَى أُسْطُوَانَةٍ خَشَبٍ عَظِيمَةٍ ، عَلَى رَأْسِهَا سَطَحٌ بِجَلْسِيهِ الَّذِي فِيهِ ،
وَفَوْقَهُ حُجْرَتَانِ ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الْأُخْرَى ، وَحَرَّكَهَا فَاحْتَمَلَهَا فَارْتَفَعَ السَّطَحُ وَالْحَيِطَانُ
وَفَوْقَهُمَا الْغُرَفَتَانِ ، فَغَشِيَ عَلَى الْيُونَانِيِّ .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صُبُّوا عَلَيْهِ مَاءً فَأَفَاقَ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ عَجَبًا .
فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذِهِ قُوَّةُ السَّاقَيْنِ الدَّقِيقَيْنِ وَاحْتِمَالُهُمَا ، أَنِّي طَبِّكَ هَذَا يَا يُونَانِي؟
فَقَالَ الْيُونَانِيُّ : أَمِثْلُكَ كَانَ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهَلْ عَلِمِي إِلَّا مِنْ عِلْمِهِ؟ وَعَقْلِي إِلَّا مِنْ
عَقْلِهِ؟ وَقُوَّتِي إِلَّا مِنْ قُوَّتِهِ؟ لَقَدْ أَتَاهُ ثَقْفِي كَانَ أَطَبَّ الْعَرَبِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنْ كَانَ بِكَ جُنُونٌ دَاوَيْتُكَ .

حضرت فرمود: با همان سمی که فکر کردی مرا خواهد کشت آن زردی از بین رفت! .
و اما دو ساق باریک من - و پایش را جلو داده و جامه را بالا زد - به نظر تو باید با
آنها در حمل بار مدارا کنم تا به آنها فشار نیامده و نشکند، ولی من به تو نشان خواهم داد
که طب خداوند از طب تو برتر است، در اینحال حضرت وزنه‌ای بسیار سنگین خارق
عادت را بر سر نهاد و حرکت کرد، با دیدن این صحنه حال غش و بیهوشی به مرد یونانی
دست داده و افتاد!! .

حضرت فرمود: برویش آب بریزید، پس به هوش آمده درحالیکه می‌گفت: بخدا
که همچون امروز اینچنین صحنه عجیبی ندیده بودم!! .

حضرت فرمود: این قدرت همان دو ساق باریکی است که دیدی، ای مرد یونانی
آیا این در طب تو یافت می‌شود؟!

یونانی گفت: آیا محمد نیز همچون تو بود؟

فرمود: آیا علم و عقل و قوت من جز از وجود مبارک آنحضرت می‌باشد؟! یادم
هست که مردی ثقی که در علم طب سرآمد همگان بود نزد آنحضرت آمده و گفت: اگر
شما دچار جنون هستید من قادر به درمان آن هستم؟

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ: أَتُحِبُّ أَنْ أُرِيكَ آيَةً تَعْلَمُ بِهَا غِنَايَ عَنْ طِبِّكَ وَحَاجَتَكَ إِلَى طِبِّي؟
 قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَيُّ آيَةٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: تَدْعُو ذَلِكَ الْعَذَقَ - وَأَشَارَ إِلَى نَخْلَةٍ سَحُوقٍ - فَدَعَاَهَا،
 فَانْقَلَعَ أَصْلُهَا مِنَ الْأَرْضِ وَهِيَ تَخْدُ الْأَرْضَ خَدًّا حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ.
 فَقَالَ لَهُ: أَكُفَّاكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتُرِيدُ مَاذَا؟ قَالَ: تَأْمُرُهَا أَنْ تَرْجَعَ إِلَى حَيْثُ جَاءَتْ
 مِنْهُ، وَتَسْتَقَرَّ فِي مَقَرِّهَا الَّذِي انْقَلَعَتْ مِنْهُ. فَأَمَرَهَا، فَرَجَعَتْ، وَاسْتَقَرَّتْ فِي مَقَرِّهَا.
 فَقَالَ الْيُونَانِيُّ: لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: - هَذَا الَّذِي تَذْكُرُهُ عَنْ مُحَمَّدٍ ﷺ غَائِبٌ عَنِّي،
 وَأَنَا أَقْتَصِرُ مِنْكَ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ، أَنَا أَتْبَاعِدُ عَنْكَ فَادْعُنِي وَأَنَا لَا أَخْتَارُ الْإِجَابَةَ، فَإِنْ
 جِئْتَ بِي إِلَيْكَ فَهِيَ آيَةٌ.

قال أمير المؤمنين ﷺ: إِنَّمَا يَكُونُ آيَةً لَكَ وَحَدِّكَ، لِأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ نَفْسِكَ أَنَّكَ لَمْ تُرِدْهُ
 وَإِنِّي أَزَلْتُ اخْتِيَارَكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ بَاشَرْتَ مِنِّي شَيْئاً أَوْ يَمُنُّ أَمْرُهُ بِأَنْ يُبَاشِرَكَ، أَوْ يَمُنُّ قَصْدَ
 إِلَى اخْتِيَارِكَ وَإِنْ لَمْ أَمُرْهُ، إِلَّا مَا يَكُونُ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ الْقَاهِرَةِ، وَأَنْتَ يَا يُونَانِيُّ يُمْكِنُكَ

رسول خدا - صلی الله علیه وآله - در جواب فرمود: آیا مایلی معجزه‌ای به تو بنمایانم تا به
 خوبی دریابی که هیچ نیازی به طب تو ندارم؟ گفت: آری. فرمود: چه معجزه‌ای
 می‌خواهی؟ گفت: آن درخت خرماي دور را فراخوان تا از ریشه درآمده و کشان کشان
 نزد تو آید.

حضرت فرمود: همین تو را بس است؟ گفت: نه. فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت:
 سپس آنرا امر کن که به جای خود برگشته و داخل همان زمینی شود که از ریشه درآمده
 بود. پس معجزه آن طبیب مو به مو انجام شد.

یونانی گفت: این واقعه که از محمد نقل می‌کنی من در آنجا حاضر نبودم که بپذیرم،
 ولی من درخواست کمتری از تو دارم، من از تو دور می‌شوم، مرا بخوان، و اگر با اینکه
 می‌توانم تو را اجابت نکنم دعوت تو را پذیرفتم، این معجزه خواهد بود.

حضرت فرمود: این تنها معجزه‌ای برای تو خواهد بود، زیرا تو از جانب خود بدان واقفی
 که آنرا اراده نکردی، و من اختیار تو را زایل خواهم ساخت بی آنکه از من چیزی خواسته باشی،
 تا آن را فقط معجزه‌ای از قدرت قاهره خداوند بدانی، و ای یونانی ممکن است که تو

أَنْ تَدَّعِي وَيُمْكِنُ غَيْرَكَ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي وَاطَأْتُكَ عَلَى ذَلِكَ، فَأَقْتَرَحُ إِنْ كُنْتَ مُقْتَرِحاً مَا هُوَ آيَةٌ لِّجَمِيعِ الْعَالَمِينَ.

قالَ لَهُ الْيُونَانِيُّ: إِنْ جَعَلْتَ الْاِقْتِرَاحَ إِلَيَّ فَأَنَا أَقْتَرِحُ أَنْ تَقْضَلَ أَجْزَاءَ تِلْكَ النَّخْلَةِ، وَتُفَرَّقَهَا وَتُبَاعِدَ مَا بَيْنَهَا، ثُمَّ تَجْمَعُهَا وَتُعِيدُهَا كَمَا كَانَتْ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ آيَةٌ وَأَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا - يَعْنِي إِلَى النَّخْلَةِ - فَقُلْ لَهَا: إِنْ وَصِيَّ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ أَجْزَاءَكَ أَنْ تَتَفَرَّقَ وَتَتَبَاعَدَ.

فَذَهَبَ فَقَالَ لَهَا ذَلِكَ، فَتَفَاصَلَتْ، وَتَهَاوَنَتْ، وَتَنَثَّرَتْ، وَتَصَاغَرَتْ أَجْزَاؤُهَا، حَتَّى لَمْ يَرُ لَهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ، حَتَّى كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ هُنَاكَ نَخْلَةٌ قَطُّ.

فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الْيُونَانِيِّ وَقَالَ: يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ أُعْطِيتَنِي اقْتِرَاحِي الْأَوَّلَ، فَأَعْطِنِي الْآخِرَ، فَأَمُرُهَا أَنْ تَجْتَمِعَ وَتَعُودَ كَمَا كَانَتْ، فَقَالَ: أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا فَعُدْ وَقُلْ لَهَا: يَا أَجْزَاءَ النَّخْلَةِ إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَجْتَمِعِي كَمَا كُنْتِ وَأَنْ تَعُودِي.

یا دیگری ادعا کند که با هم تباری کرده ایم، پس درخواست معجزه ای بنا که آیت و نشانه ای برای همه جهانیان باشد.

یونانی گفت: حال که اختیار را به دست من گذاردی اقتراح و استدعای من این است که اجزا و شاخه های این درخت خرما را از یکدیگر جدا ساخته پراکنده کنی، سپس فرمان دهی همه به مکان سابق خود بازگشته و به شکل سابق خود برگردند.

حضرت فرمود: این معجزه ای است که تو رسول من به آن درخت خرمایی، به آن بگو: وصی محمد رسول خدا به اجزایت امر می کند که جدا شده از هم دور شود!

پس یونانی رفته و همانها گفت، ناگهان مو به مو همان که خواسته بود انجام شد بطوری که هیچ اثری از آن درخت در آنجا نماند، گویی اصلاً درختی آنجا نبوده!

با دیدن این صحنه لوزه بر اندام او افتاده و گفت: ای وصی محمد رسول خدا، استدعای اول مرا انجام دادی، استدعای دیگری دارم، از آن بخواه که به جای نخست خود رفته و همه اجزایش جمع گردد، حضرت فرمود: تو رسول من در اینکاری، به آن بگو: وصی محمد رسول خدا تو را امر می کند مانند حالت نخست خود جمع شده و به جای اول خود بازگردد.

فَنَادَى الْيُونَانِيُّ فَقَالَ ذَلِكَ، فَأَرْتَفَعْتُ فِي الْهَوَاءِ كَهَيْئَةِ الْهَبَاءِ الْمُنْتَوِرِ، ثُمَّ جُعِلَتْ تَجْتَمِعُ جُزْءًا جُزْءًا مِنْهَا، حَتَّى تَصَوَّرَ لَهَا الْقُضْبَانُ، وَالْأَوْرَاقُ، وَأُصُولُ السَّعْفِ وَشَمَارِيجُ الْأَعْدَاقِ، ثُمَّ تَأَلَّفَتْ، وَتَجَمَّعَتْ، وَاسْتَطَالَتْ، وَعَرَضَتْ، وَاسْتَقَرَّ أَصْلُهَا فِي مَقَرِّهَا، وَتَمَكَّنَ عَلَيْهَا سَاقُهَا وَتَرَكَّبَ عَلَى السَّاقِ قُضْبَانُهَا، وَعَلَى الْقُضْبَانِ أَوْرَاقُهَا، وَفِي أَمْكِنَتِهَا أَعْدَاقُهَا، وَكَانَتْ فِي الْإِبْتِدَاءِ شَمَارِيجُهَا مُتَجَرِّدَةً لِبُعْدِهَا مِنْ أَوَانِ الرُّطَبِ، وَالْبُسْرِ، وَالْخَلَالِ.

فَقَالَ الْيُونَانِيُّ: وَأُخْرَى أَحَبُّهَا أَنْ تَخْرُجَ شَمَارِيجُهَا خِلَالَهَا، وَتَقْلِبَهَا مِنْ خُضْرَةٍ إِلَى صَفْرَةٍ وَحُمْرَةٍ، وَتَرْطِيبَ وَبُلُوغِ إِنْهَاءِ، لِنَافِئِ كُلِّ وَتَطْعِمُنِي وَمَنْ حَضَرَكَ مِنْهَا.

فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا بِذَلِكَ، فَمَرُّهَا بِهِ.

فَقَالَ لَهَا الْيُونَانِيُّ مَا أَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَأَخَلَّتْ، وَأَبْسَرَتْ، وَاصْفَرَّتْ، وَاحْمَرَّتْ، وَتَرْطَبَتْ، وَثَقُلَتْ أَعْدَاقُهَا بِرُطَبِهَا.

فَقَالَ الْيُونَانِيُّ: وَأُخْرَى أَحَبُّهَا تَقَرُّبُ بَيْنِ يَدَيَّ أَعْدَاقُهَا، أَوْ تُطَوِّلُ يَدَيَّ لِنَتَائِلِهَا، وَأَحَبُّ شَيْءٍ إِلَيَّ أَنْ تُنْزِلَ إِلَيَّ إِحْدَاهُمَا، وَتُطَوِّلَ يَدَيَّ إِلَى الْأُخْرَى الَّتِي هِيَ أُخْتُهَا.

یونانی این ندا سر داد، ناگهان بادی برخاسته و تمام آن اجزای درخت خرما به هم پیوسته و شاخ و برگ گرد آمده و مانند اول گردید.

مرد یونانی گفت: معجزه دیگری استدعا دارم که خوشه‌ها و خرمای نارس خود را خارج ساخته و رنگ آن از سبزی به زردی و سرخی شده و رطب گشته برسد، و ما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول کنیم.

حضرت فرمود: تو رسول من به آن هستی، آنچه خواستی به آن امر کن.

پس مرد یونانی همان که امیرالمؤمنین ﷺ امر نمود به زبان آورد، و همه مو به مو انجام شد بطوری که خوشه‌های خرما بر شاخه سنگینی می‌کرد.

یونانی گفت: و استدعای دیگری دارم، که خوشه‌های آنرا نزدیک من آری، یا دستم را دراز کنی تا به آنها برسد، و خواست من انجام یکی از آن دو خواسته است، و اینکه هر دو دست مرا دراز نمایی.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُدَّ الْيَدَ الَّتِي تُرِيدُ أَنْ تَنَالَهَا وَقُلْ : يَا مُقَرَّبَ الْبَعِيدِ ، قَرَّبْ يَدِي مِنْهَا ، وَاقْبِضِ الْآخِرَى الَّتِي تُرِيدُ أَنْ يَنْزِلَ الْعِذْقُ إِلَيْهَا وَقُلْ : يَا مُسَهِّلَ الْعَسِيرِ ، سَهِّلْ لِي تَنَاوُلَ مَا يَنْعُدُ عَنِّي مِنْهَا .

فَفَعَلَ ذَلِكَ وَقَالَ ، فَطَالَتْ يُمْنَاهُ فَوَصَلَتْ إِلَى الْعِذْقِ ، وَانْحَطَّتِ الْأَعْدَاقُ الْآخَرُ فَسَقَطَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَقَدْ طَالَتْ عَرَاجِيئُهَا .

ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّكَ إِنْ أَكَلْتَ مِنْهَا وَلَمْ تُؤْمِنْ بِمَنْ أَظْهَرَ لَكَ عَجَائِبُهَا ، عَجَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْكَ مِنَ الْعُقُوبَةِ الَّتِي يَبْتَغِيكَ بِهَا مَا يَغْتَبِرُ بِهِ عُقْلَاءُ خَلْقِهِ وَجُهَاثُهُمْ .

فَقَالَ الْيُونَانِيُّ : إِنِّي إِنْ كَفَرْتُ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ فَقَدْ بَالِغْتُ فِي الْعِنَادِ ، وَتَنَاهَيْتُ فِي التَّعَرُّضِ لِلْهَلَاكِ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ ، صَادِقٌ فِي جَمِيعِ أَقَاوِيلِكَ عَنِ اللَّهِ ، فَأَمُرُنِي بِمَا تَشَاءُ أُطِيعَكَ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمُرُكَ أَنْ تُقِرَّ اللَّهَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ ، وَتَشْهَدَ لَهُ بِالْجُودِ وَالْحِكْمَةِ

فرمود: آن دستی که برای چیدن می خواهی دراز کرده و بگو: ای نزدیک کننده دور دست مرا به آن نزدیک فرما، و دست دیگری که می خواهی خوشه را با آن بگیری کشیده و بگو: ای آسان کننده سختی، دسترسی بدانچه از من دور است را آسان فرما!!

پس همان کرد و همان گفت، پس دو دستش دراز شده و به خوشه رسید، و خوشه دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد و چوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش یونانی راست بایستاد!

سپس حضرت فرمود: اگر آنرا تناول کنی و بدانچه از معجزات از من دیدی ایمان نیاوری، خداوند تو را به اشد مجازات عقوبت خواهد کرد تا مایه عبرت افراد عاقل و جاهل از خلق او گردی!

یونانی گفت: اگر من اینچنین کنم مسلماً ره عناد پیموده و خود را در معرض هلاک و نابودی انداخته‌ام، اکنون من شهادت می دهم که تو از خواص خداوند بوده، و هرچه از خداوند گفתי همه حقیقت است، پس هرچه می خواهی امر کن تا اطاعتت نمایم.

فرمود: تو را امر می کنم که اعتراف بیکتایی خداوند کنی، و شهادت به جود و حکمت او داده

وَتُزْهِهٗ عَنِ الْعَبَثِ وَالْفُسَادِ، وَعَنْ ظُلْمِ الْإِمَاءِ وَالْعِبَادِ، وَتَشْهَدَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ الَّذِي أَنَا وَصِيُّهُ سَيِّدُ الْأَنَامِ، وَأَفْضَلُ رُتْبَةٍ فِي دَارِ السَّلَامِ، وَتَشْهَدَ أَنَّ عَلِيًّا الَّذِي أَرَاكَ مَا أَرَاكَ، وَأَوَّلَاكَ مِنَ النِّعَمِ مَا أَوَّلَاكَ، خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَهُ، وَيَأْتِي الْقِيَامَ بِشَرَايِعِهِ وَأَحْكَامِهِ، وَتَشْهَدَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ، وَأَعْدَاءُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمَشَارِكِينَ لَكَ فِيمَا كَلَّفْتُكَ، الْمُسَاعِدِينَ لَكَ عَلَى مَا بِهِ أَمَرْتُكَ، خَيْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ وَصَفْوَةُ شِيعَةِ عَلِيٍّ.

وَأْمُرُكَ أَنْ تُوَاسِيَ إِخْوَانَكَ الْمُطَابِقِينَ لَكَ عَلَى تَصْدِيقِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَصْدِيقِ وَالِاتِّقِيَادَ لَهُ وَآلِي، بِمَا رَزَقَكَ اللَّهُ وَفَضَّلَكَ عَلَى مَنْ فَضَّلَكَ بِهِ مِنْهُمْ، تَسُدُّ فَاغَتَهُمْ، وَتَجْبُرُ كَسْرَهُمْ وَخَلَّتَهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي دَرَجَتِكَ فِي الْإِيمَانِ سَاوِيَّتُهُ مِنْ مَالِكَ بِنَفْسِكَ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ فَاضِلًا عَلَيْكَ فِي دِينِكَ آثَرَتْهُ بِمَالِكَ عَلَى نَفْسِكَ، حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ

و پروردگار را از هر عبث و فساد و ظلم به بندگان از زن و مرد بری و منزّه بدانی، و اینکه محمد ﷺ آن کسی است که من وصی او؛ که سید آدمیان است می باشم، و اینکه آنحضرت بر خوردار از بالاترین درجه در دار السلام است، و شهادت دهی که علی؛ همو که این معجزات به تو نمایان ساخته و تو را متولی نعمتها و والی امر خود نمود؛ بهترین خلق خدا پس از محمد رسول خدا است، و اینکه او از همه مردم پس از وفات پیامبر به جانشینی او و عمل به شرایع و احکامش شایسته تر است، و شهادت دهی که دوستان او دوستان خدا، و دشمنانش دشمنان خدایند، و اینکه سایر مؤمنین شریک با تو در آنچه تکلیفت نمودم؛ یار و یاور تو در اوامر من هستند، ایشان بهترین افراد امت محمد ﷺ و پاکترین پیروان من می باشند.

و تو را امر می کنم که با برادران دینی خود که مانند تو؛ محمد ﷺ و مرا تصدیق نموده و مطیع فرمان او و منند، در آنچه خداوند روزیت ساخته و مشمول فضل خود ساخته برابری و مواسات کنی، فقرشان را مرتفع نموده، و خلاصه به دادشان برسی، و از میانشان هر آنکه با تو در ایمان برابر است مالت را با او مساوی تقسیم کنی، و آنکه بر تو در امور دینی افضل و برتر است مالت را برایش ایثار کنی، تا با اینکار بر حضرت حق معلوم گردد که

مِنْكَ أَنْ دِينَهُ آثَرٌ عِنْدَكَ مِنْ مَالِكَ ، وَأَنْ أَوْلِيَاءَهُ أَكْرَمُ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِكَ وَعِيَالِكَ .
وَأَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ ، وَعِلْمُنَا الَّذِي أَوْدَعْنَاكَ ، وَأَسْرَارُنَا الَّتِي حَمَلْنَاكَ ، وَلَا تُبْدِ
عُلُومَنَا لِمَنْ يُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ ، وَيُقَابِلُكَ مِنْ أَجْلِهَا بِالسُّتْمِ ، وَاللَّعْنِ ، وَالتَّائُولِ مِنْ الْعَرْضِ
وَالْبَدَنِ ، وَلَا تَقْشِرْ سِرَّنَا إِلَى مَنْ يَشْنَعُ عَلَيْنَا عِنْدَ الْجَاهِلِينَ بِأَحْوَالِنَا ، وَلَا تَعْرِضْ أَوْلِيَاءَنَا
لِيَوَادِرِ الْجُهَّالِ .

وَأَمْرُكَ أَنْ تَسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ
تَقَاءً» وَقَدْ أَذِنْتُ لَكَ فِي تَفْضِيلِ أَعْدَائِنَا [عَلَيْنَا] ، إِنَّ الْجَأَلَ الْخَوْفُ إِلَيْهِ ، وَفِي إِظْهَارِ الْبَرَاءَةِ مِنَّا
إِنْ حَمَلَكَ الْوَجَلُ عَلَيْهِ ، وَفِي تَرْكِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ إِنْ خَشِيتَ عَلَى حُشَاشَتِكَ الْآفَاتِ
وَالْعَاهَاتِ ، فَإِنَّ تَفْضِيلَكَ أَعْدَاءَنَا عَلَيْنَا عِنْدَ خَوْفِكَ ، لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّنَا ، وَإِنْ إِظْهَارَكَ
بَرَاءَتِكَ مِنَّا عِنْدَ تَقِيَّتِكَ ، لَا يَقْدَحُ فِينَا وَلَا يَنْقُصُنَا ، وَلَنْ تَبْرَأَتْ مِنَّا سَاعَةً بِلسَانِكَ

دین او نزد تو از مال عزیزتر است ، واینکه دوستان خدا نزد تو از اهل و عیال گرامی تر
می باشد .

و تو را امر می کنم که دینت را حفظ کنی ، و علمی که به تو سپردم و اسراری که نزد تو
نهادم همه را مکتوم داشته و آنها را بر معاندین ما فاش مسازی ، وگرنه مورد ضرب و شتم
و لعن آنها واقع خواهی شد ، نکند سرّ ما بر افراد غافل که علیه ما زشتکاری می کنند
فاش سازی ، و با اینکار دوستان ما را گرفتار آزار جاهلان سازی .

و تو را دستور می دهم که در دین خود تقیه کنی ، زیرا خداوند می فرماید : «لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تَقَاءً»^(۱) ، و به تو اجازه می دهم در صورت خوف و ترس [از سر تقیه] دشمنان را بر ما
تفضیل دهی ، و حتی از ما برائت بجویی ، و حتی نمازهای واجب را ترک گویی ، زیرا تعریف
دشمنان هنگام ترس ، نه به آنها سود رساند و نه به ما زیان ، و اظهار برائت تو از ما هنگام تقیه ؛
نه تهمتی بر ما بوده و نه چیزی از ما کم می کند ، و اگر تو ساعتی با زبان از ما تبرّی جویی

مَوَالٍ لَنَا بِجَنَانِكَ لِيُتَبَيَّ عَلَى نَفْسِكَ رُوحَهَا الَّتِي بِهَا قِوَامُهَا ، وَمَالُهَا الَّذِي بِهِ قِيَامُهَا ، وَجَاهُهَا الَّذِي بِهِ تَمَاسُكُهَا ، وَتَصُونُ مَنْ عَرَفَ بِذَلِكَ وَعَرَفَتْ بِهِ مِنْ أَوْلِيَانِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَخَوَاتِنَا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِشُهُورٍ وَسِنِينَ ، إِلَى أَنْ يُفَرِّجَ اللَّهُ تِلْكَ الْكُرْبَةَ ، وَتَزُولَ بِهِ تِلْكَ الْغَمَّةُ ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلَاكِ ، وَتَنْقَطِعَ بِهِ عَنْ عَمَلٍ فِي الدِّينِ وَصَلَاحِ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ .
وَإِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تَتْرَكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا ، فَإِنَّكَ شَائِطٌ بِدَمِكَ وَدِمَاءِ إِخْوَانِكَ ، مُعْرِضٌ لِنَعَمِكَ وَنَعِيمِهِمْ لِلزَّوَالِ ، مُذِلٌّ لَهُمْ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ ، وَقَدْ أَمَرَكَ اللَّهُ بِإِعْزَازِهِمْ ، فَإِنَّكَ إِنْ خَالَفْتَ وَصِيَّتِي كَانَ ضَرَرُكَ عَلَى نَفْسِكَ وَإِخْوَانِكَ أَشَدَّ مِنْ ضَرَرِ النَّاصِبِ لَنَا ، الْكَافِرِ بِنَا .

۱۳۵ - وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : اسْتَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِهْقَانٌ مِنْ دَهَاقِينَ الْفُرسِ فَقَالَ لَهُ - بَعْدَ التَّهْنِئَةِ - :

- در حالیکه قلباً از موالی مایی - همان روح دوستی در تو باقی خواهد ماند - که قوام موالات به آن است - وبا تو محفوظ گردد ؛ که قیام محبت به آن وجاه توبه آرامگاه خود قرار گیرد ، وبا اینکار ماهها وسالها همه دوستان و برادران و خواهران ایمانی ما را از هر زیانی بیمه خواهی کرد ، تا اینکه خداوند فرج و گشایشی بر این پریشانی و اندوه ایجاد فرماید ، و این اندوه و دلتنگی و گرفتگی خاطر زدوده شود ، و این روش بهتر از این است که خود را در معرض هلاک و نابودی قرار داده و عمل دینی و صلاح برادر مؤمن را از آن قطع کنی .

مبادا مبادا آن تقیّه‌ای که تو را گفتم ترک کنی ، که با اینکار خون خود و برادرانت را بیهوده ریخته و اموال خود و ایشان را به نابودی کشانی ، و اموالتان را بدست دشمنان خدا به تباهی کشانی ، با اینکه امر خدا بر اعزاز دوستان است ، و در صورت عدم رفتار به دستوراتم زیان تو بر خود و دوستانت شدیدتر از زیان فرد ناصب و کافر به ما خواهد بود .

۱۳۵ - واز سعید بن جبیر نقل است که یکی از دهقانهای فارس با امیرالمؤمنین

علیه السلام روبرو شده و پس از اظهار احترام و تهنیت گفت :

یا امیرالمؤمنین، تَنَاحَسَتِ النُّجُومُ الطَّالِعَاتُ، وَتَنَاحَسَتِ السُّعُودُ بِالنُّحُوسِ، وَإِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا الْيَوْمِ وَجَبَ عَلَى الْحَكِيمِ الْإِخْتِفَاءُ، وَيَوْمَكَ هَذَا يَوْمٌ صَعْبٌ، قَدْ انْقَلَبَ فِيهِ كَوْكَبَانِ، وَانْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النَّيرَانُ، وَلَيْسَ لَكَ الْحَرْبُ بِمَكَانٍ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ يَا دِهْقَانُ الْمُنْبِيُّ بِالْآثَارِ، الْحَذَرُ مِنَ الْأَقْدَارِ، مَا قِصَّةُ صَاحِبِ الْمِيزَانِ؟ وَقِصَّةُ صَاحِبِ السَّرَطَانِ؟ وَكَمْ الْمَطَالِعُ مِنَ الْأَسَدِ وَالسَّاعَاتُ مِنَ الْحَرَكَاتِ؟ وَكَمْ بَيْنَ السَّرَارِيِّ وَالذَّرَارِيِّ؟

قَالَ: سَأَنْظُرُ - أَوْ مَنِي بِيَدِهِ إِلَى كُتُبِهِ وَأَخْرَجَ مِنْهُ أَصْطِرْلَاباً يَنْظُرُ فِيهِ -.

فَتَبَسَّمَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَتَدْرِي مَا حَدَّثَ الْبَارِحَةُ؟ وَقَعَ بَيْتٌ بِالصَّيْنِ، وَانْفَرَجَ بُرْجُ مَاجِينَ، وَسَقَطَ سُورُ سَرَنْدِيبٍ، وَانْهَزَمَ بِطَرِيقِ الرُّومِ يَارْمِينِيَّةُ، وَفَقَدَ دَيَّانُ الْيَهُودِ بِأُبُلَّةَ، وَهَاجَ النَّمْلُ بِوَادِي النَّمْلِ، وَهَلَكَ مَلِكُ أَفْرِيقِيَّةَ، أَكُنْتُ عَالِماً بِهَذَا؟
قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

ای امیرالمؤمنین، اکثر ستارگان منحوسه در این وقت از مطلع خود طالع شده و ستارگان سعد و خوشی زیر آنها رفته اند، و در این چنین زمانی هر فرد حکیمی باید مخفی شود، و این روز تو روز بسیار سختی خواهد بود، خصوصاً امروز که دو ستاره منقلب در طالع شما نمایان شده اند، پس زنهار که به این میدان جنگ حاضر نشوی!!.

حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای دهقانی که خبر از آثار ستارگان دهی و حذر از مقدرات الهی نمایی! ما را از قصه سرطان باخبر ساز؟ و طالع اسد چند است؟ و از ساعات که در حرکات نجومند؟ و از مسافت میان سراری و ذراری ما را مطلع ساز؟ گفت: بسیار خوب، و دست بکیسه اش برده و اصطربلابی را خارج و بدان نگریست. حضرت تبسمی کرده و فرمود: هیچ میدانی روز گذشته در اطراف دنیا چه چیز ساغ و پیدا گشته؟ خانه ای در چین خراب شد و برج ماجین فرو ریخت، و سور سرندیب سقوط کرد، یکی از فرماندهان روم در ارمنیه فرار کرد، و رهبر یهودیان در ابُلّه مفقود شد، و در وادی غل مورچگان به هیجان آمدند و پادشاه افریقا وفات یافت، آیا از همه اینها آگاهی؟ گفت: نه، ای امیرالمؤمنین!

فَقَالَ: الْبَارِحَةُ سَعِدَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَالَمٍ، وَوُلِدَ فِي كُلِّ عَالَمٍ سَبْعُونَ أَلْفًا، وَاللَّيْلَةُ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ، وَهَذَا مِنْهُمْ - وَأَوْمَى يَدَهُ إِلَى سَعْدِ بْنِ مَسْعَدَةَ الْحَارِثِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَكَانَ جَسَاسُوسًا لِلخَوَارِجِ فِي عَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَظَنَّ الْمَلْعُونُ أَنَّهُ يَقُولُ: خَذُوهُ، فَأَخَذَ بِنَفْسِهِ قِمَاتَ.

فَخَرَّ الدَّهْقَانُ سَاجِدًا،

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَلَمْ أَرْوِكَ مِنْ عَيْنِ التَّوْفِيقِ؟ قَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَنَا وَأَصْحَابِي لَا شَرْقِيَّوْنَ وَلَا غَرْبِيَّوْنَ، نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ وَأَعْلَامُ الْفَلَكَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النَّيرَانُ، فَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَحْكُمَ بِهِ لِي لَا عَلَيَّ؛ أَمَّا نُورُهُ وَضِيَاؤُهُ فَعِنْدِي، وَأَمَّا حَرِيقُهُ وَلَهْبُهُ فَذَا هِبْتُ عَنِّي، وَهَذِهِ مَسْأَلَةٌ عَمِيقَةٌ احْسُبْهَا إِنْ كُنْتَ حَاسِبًا.

فرمود: روز گذشته هفتاد هزار عالم و در هر عالم هفتاد هزار ایجاد شده، و در امشب به همان تعداد نابود می شود. و این فرد از آنان است - و با دست اشاره به سعد بن مسعده حارثی ملعون نمود که جاسوس خوارج در لشکر آنحضرت بود، و آن ملعون از ترس اینکه آنحضرت دستور دستگیری وی را داده در دم جان داد.

با دیدن این منظره دهقان به سجده افتاد.

حضرت امیر ﷺ بدو فرمود: آیا من تو را به آنچه عین توفیق بود ارشاد نکردم؟ عرض کرد: آری ای امیرالمؤمنین.

فرمود: من و یارانم نه از اهل شرق و نه اهل غربیم بلکه ما از ناشیة قطب و اعلام فلک می باشیم.

و اما این گفته ات که: از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است باید آنرا حمل بر خیر و خوبی نمایی نه زیان و ضرر، زیرا نور و روشنایی نزد ما است، و سوزندگی و التهاب از ما به دور و مهجور است، ای دهقان این مسأله ای ژرف و عمیق بود اگر مرد محاسبه ای حساب کن.

۱۳۶- وَرَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْمَسِيرَ إِلَى الْخَوَارِجِ ، قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : إِنَّ سِرَّتَ فِي هَذَا الْوَقْتِ خَشِيَتْ أَنْ لَا تَنْظُرَ بِمُرَادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ .
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ ، وَتُخَوِّفُ السَّاعَةَ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الْاِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ ، وَيَنْبَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ ، لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ وَآمِنَ الضُّرَّ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومِ ، إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ ، فَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ؛ الْمُنْجِمِ كَالْكَاهِنِ ، وَالْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ ، وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ؛ سِيرُوا عَلَى- اِسْمِ اللَّهِ وَعَوْنِهِ . وَمَضَى فَظَفَرَ بِمُرَادِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - .

۱۳۶- نقل است که آنحضرت علیه السلام قصد حرکت به سوی خوارج را نمود یکی از اصحاب به او عرض کرد : اگر این ساعت حرکت کنی می ترسم که به مراد خود نرسیده و پیروز نگردی ، و من این سخن را از علم نجوم دریافته ام .
حضرت فرمود : گمان می کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند با ناراحتی روبرو نخواهد شد آگاهی؟ و می توانی از آن ساعتی که هرکس در آن براه افتد زیان می یابد او را با خبر کنی؟

کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند ، قرآن را تکذیب کرده است ، و از استعانت به خدا در رسیدن به هدفهای محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیاز شده است .
گویا می خواهی به جای خداوند ، تو را ستایش کنند ، چون به زعم خود ، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می رسند و از زیان برکنار می مانند ، هدایت کرده ای!
ای مردم ، از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید ، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکیها شما را هدایت کند . چه اینکه نجوم به سوی کفایت دعوت می کند ، منجم همچون کاهن است ، و کاهن چون ساحر ، و جادوگران همانند کافران و کافر در آتش است ، اکنون از سخن این منجم نترسید ، و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید .
پس [آنحضرت با لشکریانش به سوی کارزار] حرکت کرده و پیروز گردید .

«احتجاجه ﷺ علی زندیق»

– جاء إليه مُستدلاً بِآيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مُتَشَابِهَةٍ ، تَحْتَاجُ إِلَى التَّأْوِيلِ –

– عَلَى أَنَّهَا تَقْتَضِي التَّنَاقُضَ وَالْاِخْتِلَافَ فِيهِ ، وَعَلَى أَمْثَالِهِ فِي أَشْيَاءٍ أُخْرَى –

۱۳۷ – جاء بعض الزنادقة إلى أمير المؤمنين عليه السلام وقال له : لو لا ما في القرآن من الاختلاف والتناقض لدخلت في دينكم . فقال له عليه السلام : وما هو؟ قال : قوله تعالى : «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» ، وقوله : «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» ، وقوله : «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» ، وقوله : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» ، وقوله : «وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» ، وقوله تعالى : «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» ، وقوله : «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» ،

«احتجاج آنحضرت ﷺ بر زندیق که بر آیات متشابه نیازمند تأویل»

«استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر»

۱۳۷ – فرد زندیق نزد مولی الموحّدين أمير المؤمنين ﷺ آمده و گفت : اگر این

اختلاف در آیات قرآن شما نبود حتماً به دین شما می آمدم . حضرت فرمود : آن آیه کدام است؟

گفت : این فرمایش خداوند : «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^(۱) . و : «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ

هَذَا»^(۲) . و : «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»^(۳) . و : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»^(۴) . و : «وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»^(۵) . و : «يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا»^(۶) . و : «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»^(۷) .

۲ – اعراف : ۵۱ .

۴ – نبأ : ۳۸ .

۶ و ۷ – عنكبوت : ۲۵ و ص : ۶۴ .

۱ – توبه : ۶۷ .

۳ – مریم : ۶۴ .

۵ – انعام : ۲۳ .

وَقَوْلُهُ: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»، وَقَوْلُهُ: «الْيَوْمَ نَحْمِي عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»، وَقَوْلُهُ: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، وَقَوْلُهُ: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»، وَقَوْلُهُ: «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»، وَقَوْلُهُ: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا»، وَقَوْلُهُ: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»، وَقَوْلُهُ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ»، وَقَوْلُهُ: «بَلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ كَافِرُونَ»، وَقَوْلُهُ: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ»، وَقَوْلُهُ: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»، وَقَوْلُهُ: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا»، وَقَوْلُهُ: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

و: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»^(١). و: «الْيَوْمَ نَحْمِي عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^(٢). و: «وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»^(٣). و: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^(٤). و: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»^(٥). و: «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»^(٦). و: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا»^(٧). و: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»^(٨). و: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ»^(٩). و: «بَلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ كَافِرُونَ»^(١٠). و: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ»^(١١). و: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»^(١٢). و: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا»^(١٣). و: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

٢ - يس : ٦٥ .

١ - ق : ٢٨ .

٤ - انعام : ١٠٣ .

٣ - قيامت : ٢٢ - ٢٣ .

٦ - طه : ١٠٩ .

٥ - نجم : ١٣ - ١٤ .

٨ - مطففين : ١٥ .

٧ - شوری : ٥١ .

١٠ - سجده : ١٠ .

٩ - انعم : ١٥٨ .

١٢ و ١٣ - كهف : ١١٠ و ٥٣ .

١١ - توبه : ٧٧ .

لَيَوْمِ الْقِيَامَةِ»، وَقَوْلُهُ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (إِلَى قَوْلِهِ) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ». فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، إِنَّمَا يَعْنِي نَسُوا اللَّهَ فِي دَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ، فَنَسِيَهُمْ فِي الْآخِرَةِ أَي لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ ثَوَابِهِ شَيْئاً، فَصَارُوا مَنَسِيَّينَ مِنَ الْخَيْرِ، وَكَذَلِكَ تَفْسِيرُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»، يَعْنِي بِالنَّسْيَانِ: أَنَّهُ لَمْ يُثَبِّهْهُمْ كَمَا يُثَبِّبُ أَوْلِيَاءَهُ، الَّذِينَ كَانُوا فِي دَارِ الدُّنْيَا مُطِيعِينَ ذَاكِرِينَ حِينَ آمَنُوا بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَخَافُوهُ بِالْغَيْبِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»، فَإِنَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلُوّاً كَبِيراً لَيْسَ بِالَّذِي يَنْسَى، وَلَا يَغْفُلُ، بَلْ هُوَ الْحَفِیْظُ الْعَلِیْمُ، وَقَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ: قَدْ نَسِينَا فُلَانٌ فَلَا يَذْكُرُنَا، أَيْ أَنَّهُ لَا يَأْمُرُهُمْ بِخَيْرٍ، وَلَا يَذْكُرُهُمْ بِهِ.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

لَيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱). و: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»^(۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما آیه مبارکه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» یعنی: خداوند را در دنیا فراموش نموده و به دستوراتش عمل نکردند، پس خداوند نیز در آخرت توجهی به آنان ندارد، مراد این است که هیچ پاداشی به آنان نخواهد داد، بنابر این بی ثواب بمانند، و همچنین است تفسیر آیه «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» مراد از نسیان این است که خداوند همچون دوستان خود به آنان ثواب ندهد، همان اولیائی که در سرای دنیا هنگام ایمان به خدا و رسول مطیع و ذاکر بوده و در غیب از او در هراس بودند.

و اما آیه «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»، همانا خداوند تبارک و تعالی اعلی و اکبر از آن است که به نسیان و غفلت وصف شود، بلکه او حفیظ و علیم است، بقول عرب: فلانی ما را از یاد برده هیچ یادی از ما نمی کند، یعنی هیچ خیری به آنان نرسانده و یادی هم از ایشان نمی کند.

حضرت فرمود: و اما آیات مبارکه: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

۱- انبیاء: ۴۷.

۲- اعراف: ۸-۹، و مؤمنون: ۱۰۲-۱۰۳.

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، وَقَوْلُهُ: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»، وَقَوْلُهُ: «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا»، وَقَوْلُهُ: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»، وَقَوْلُهُ: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ»، وَقَوْلُهُ: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوَاطِنَ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَالْمُرَادُ: يَكْفُرُ أَهْلُ- الْمَعَاصِي بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ، وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَالْكُفْرُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «الْبَرَاءَةُ» يَقُولُ: فَيَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَنَظِيرُهَا فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ: قَوْلُ الشَّيْطَانِ: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»، وَقَوْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ: «كَفَرْنَا بِكُمْ»، يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوَاطِنَ أُخَرَ يَتَكُونُ فِيهَا، فَلَوْ أَنَّ تِلْكَ الْأَصْوَاتَ بَدَتْ لِأَهْلِ الدُّنْيَا لَأَزَالَتْ جَمِيعَ الْخَلْقِ عَنْ مَعَايِشِهِمْ، وَانْصَدَعَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا يَزَالُونَ يَبْكُونَ حَتَّى يَسْتَفْهَذُوا الدَّمْعَ، وَيُقْضُوا إِلَى الدَّمَاءِ.

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، و: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و: «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» و: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»، و: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ»، و: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» همه و همه در مواطنی است که روزهای آن برابر با پنجاه هزار سال است، و مراد این است که: اهل معاصی یکدیگر را متهم به کفر کرده و لعن می کنند، و مراد از کفر در آن آیه براءت است، می فرماید: برخی از برخی دیگر اظهار براءت می کنند، و نظیر آن در سوره ابراهیم از قول شیطان است که می گوید: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»، و نیز سخن ابراهیم خلیل که: «كَفَرْنَا بِكُمْ»، یعنی ما از شما تبرّی می کنیم.

سپس در مکانهای دیگر جمع شده می گریند، که اگر صدای این جماعت به اهل دنیا برسد، همه مردم از معیشت خود ساقط شده و قلبهایشان شکاف بر خواهد داشت، مگر آنچه خدا بخواند، و پیوسته گریه می کنند تا اشکشان خشک شده و خون بگریند.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوَاطِنَ آخَرَ فَيَسْتَنْطِقُونَ فِيهِ ، فَيَقُولُونَ : «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» وَهَؤُلَاءِ خَاصَّةٌ هُمُ الْمُقِرُّونَ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِالتَّوْحِيدِ ، فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ بِاللَّهِ لِمُخَالَفَتِهِمْ رَسُولَهُ ، وَشَكْهِمْ فِيهِمَا أَتَوَاهُ عَنْ رَبِّهِمْ ، وَنَقَضِهِمْ عَهْدَهُمْ فِي أَوْصِيَانِهِمْ وَاسْتِبْدَالِهِمُ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ فِيهِمَا انْتَحَلُوهُ مِنَ الْإِيْمَانِ بِقَوْلِهِ : «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» فَيَخْتِمُ اللَّهُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ، وَيَسْتَنْطِقُ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ وَالْجُلُودَ ، فَتَشْهَدُ بِكُلِّ مَعْصِيَةٍ كَانَتْ مِنْهُمْ ، ثُمَّ يَرْفَعُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمُ الْخَتَمَ فَيَقُولُونَ لِمُجْلُودِهِمْ : «لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوَاطِنَ آخَرَ فَيَبْرُؤُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، فَيَقُولُ مَا يُشَاهِدُونَهُ مِنْ صُعُوبَةِ الْأَمْرِ ، وَعِظَمِ الْبَلَاءِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ - الْآيَةُ» .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوَاطِنَ آخَرَ يُسْتَنْطِقُ فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَأَصْفِيَائُهُ ، فَلَا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ، فَيَقَامُ الرَّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرِّسَالَاتِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى

سپس در مکانهای دیگری گرد آمده واستنطاق شده و خواهند گفت: «والله ربنا ما كنا مشركين»، واین گروه خصوصاً از افراد معترف به توحید در دنیايند، ولی افسوس که ايمانشان به خدا به جهت مخالفت با رسول، و تردید در نشانه‌های الهی، و نقض عهد درباره اوصیا، و ترجیح افراد پست بر افراد نیکوکار، هیچ سودی بدیشان نرساند، بخاطر همین است که خداوند آنان را در پذیرش ايمانشان تکذیب کرده و در این آیه فرموده: «انظر كيف كذبوا على أنفسهم»، بنابر این بر قلبهاشان مهر زده، و دست و پا و پوستشان را گویا نموده و بر تمام معاصی اعتراف نمایند، سپس مهر را از زبانشان برداشته و به پوست خود گویند: «لم شهدتم علينا قالوا أنطقنا الله الذي أنطق كل شيء» .

سپس در مکانهای دیگری اجتماع نموده و از ترس و هراس سختی کاری که مشاهده می‌کنند و بزرگی بلا همه از هم می‌گریزند، و این همان فرمایش خداوند است که: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ - الْآيَةُ» .

سپس در مکان دیگر جمع شوند که در آن اولیا و اصفیای خداوند بسخن آمده و هیچکدام جز با اذن خدا و صحیح سخن نگویند، ابتدا رسولان برخاسته و درباره مأموریت و رسالت خداوندی

أَمِّيهِمْ ، فَأَخْبَرُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَدُّوا ذَلِكَ إِلَى أَمِّيهِمْ ، وَتَسْتَلُّ الْأُمَمُ فَتَجْعَدُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» ، فَيَقُولُونَ : «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» فَتَشْهَدُ الرُّسُلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَشْهَدُ بِصِدْقِ الرُّسُلِ ، وَتَكْذِيبِ مَنْ جَعَدَهَا مِنَ الْأُمَمِ ، فَيَقُولُ - لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ - : بَلَى «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، أَيْ : مُقْتَدِرٌ عَلَى شَهَادَةِ جَوَارِحِكُمْ ، عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرُّسُلِ إِلَيْكُمْ رِسَالَاتِهِمْ . وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ : «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّ شَهَادَتِهِ ، خَوْفاً مِنْ أَنْ يَخْتِمَ اللَّهُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ، وَأَنْ تَشْهَدَ عَلَيْهِمْ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ، وَيَشْهَدَ عَلَى مُنَافِقِي قَوْمِهِ ، وَأُمَّتِهِ ، وَكُفَّارِهِمْ بِالْحَادِثِهِمْ ، وَعِندَادِهِمْ ، وَنَقْضِهِمْ عَهْدَهُ ، وَتَغْيِيرِهِمْ سُنَّتَهُ ، وَاعْتِدَائِهِمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَاتِّقْلَابِهِمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، وَارْتِدَادِهِمْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ ، وَاحْتِدَائِهِمْ فِي ذَلِكَ سُنَّةً مَنْ تَقَدَّمَهُمْ مِنَ الْأُمَمِ الظَّالِمَةِ ، الْحَائِثَةِ لِأَنْبِيَائِهَا ، فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ :

به امتهاشان توضیح دهند ، وگویند که همه آنها را مو به مو به امتهای خود تسلیم نموده‌اند ، سپس امتها بازخواست شوند و ایشان انکار می‌کنند ، همانگونه که خداوند فرماید : «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» ، وافراد امت گویند : «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» ، در اینجا همه رسولان بر رسول خدا ﷺ شهادت خواهند داد ، او نیز به صدق گفتارشان اعتراف نماید ، و انکار امتها را تکذیب فرماید ، و به هر امتی خواهد گفت : آری «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، مراد این است که خداوند بر شهادت اعضای شما برخلاف شما که رسولان تبلیغ رسالت نمودند مقتدر است . و همچنین فرمایش خداوند به پیامبرش که : «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» ، پس قادر به رد شهادت او نمی‌باشند ، زیرا ترس آن دارند که خداوند بر زبانشان مهر زند ، و اینکه اعضا و جوارحشان بر اعمال مرتکبه‌اشان شهادت دهند ، و هر کدام بر منافقین قوم و امت و کفارشان شهادت دهد ، و این بولسطة الحاد و عناد و نقض عهد ، و تغیر سنت ، و دشمنی با اهل بیت پیامبر ، و بازگشت به سنن جاهلیت ، و ارتداد ، و نیز پیروی از امتهای ظالم پیشین و خائن به انبیای خود می‌باشد ، در اینجا همگی می‌گویند :

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ».

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهُوَ: «الْمَقَامُ الْمُحْمُودُ» فَيُثْنِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الْمَلَائِكَةِ كُلِّهِمْ، فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ إِلَّا أَثْنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ﷺ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، يَبْدَأُ بِالصُّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ، ثُمَّ بِالصَّالِحِينَ، فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الْأَرْضِينَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»، فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَنَصِيبٌ، وَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَنَصِيبٌ.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ وَيَزَالُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ، وَهَذَا كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا اخْتِذَ فِي الْحِسَابِ سُغِلَ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا لَدَيْهِ، نَسَأَلُ اللَّهَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»، ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهِي فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، بَعْدَ مَا يَنْفَرُغُ مِنَ الْحِسَابِ، إِلَىٰ نَهْرٍ يُسَمَّى «نَهْرُ الْحَيَّوَانِ»

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ».

سپس در مکانی دیگر - که در آن مقام و ایستگاه محمد ﷺ که همان «مقام محمود» است - گرد می‌آیند، در اینجا برتر از همه خلایق ثنای الهی گوید، سپس به ثنای تمامی فرشتگان پردازد، بنوعی که هیچ فرشته‌ای نماند جز آنکه حضرت محمد ﷺ بر او ثنا گفته است، سپس برتر از همه بر انبیاء ثنا فرستد، بعد بر تمام مردان و زنان مؤمن ثنا فرستد، ابتدا از صدیقان و شهدا و به صالحان ختم نماید، پس اهل آسمانها و زمینها او را حمد گویند، پس این همان آیه: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» است، پس خوشا بحال کسیکه او را در این مقام نصیب و بهرمانی باشد، و وای بر کسی که از آنها ناکام بماند. سپس در مکان دیگر اجتماع می‌کنند که در آن همه از هم اظهار برائت می‌کنند، و اینها همه پیش از حساب است، پس هنگام حساب؛ هر که مشغول کار خود است! از خداوند برکت آن روز را خواهیم.

حضرت فرمود: «وَأَمَّا آيَةُ: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» این همان موضعی است که اولیای خدا پس از پایان حسابرسی بدانجا روند، همانجا که نهری دارد به نام «نهر حیوان»،

فَيَعْتَسِلُونَ مِنْهُ ، وَيَشْرَبُونَ مِنْ آخَرٍ فَتَبَيَضُّ وُجُوهُهُمْ ، فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ أذى وَقَذَى وَ
وَعَثٍ ، ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُشِيبُهُمْ ، وَمِمَّنْهُ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - فِي تَسْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ - : «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ
فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» فَعِنْدَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : أُيُّبُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَالنَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمُ اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» وَالنَّازِرَةُ فِي بَعْضِ اللُّغَةِ هِيَ : الْمُتَنَظِّرَةُ ، أَلَمْ
تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : «فَنَازِرَةٌ يَمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» أَيْ : مُتَنَظِّرَةٌ يَمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ؟
وَأَمَّا قَوْلُهُ : «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» ، يَعْنِي مُحَمَّدًا ﷺ حِينَ كَانَ
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى حَيْثُ لَا يُجَاوِزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَوْلُهُ - فِي آخِرِ الْآيَةِ - :
«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» رَأَى جَبْرَائِيلَ فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ :
هَذِهِ الْمَرَّةُ وَمَرَّةً أُخْرَى ، وَذَلِكَ أَنَّ خَلْقَ جَبْرَائِيلَ خَلْقٌ عَظِيمٌ ، فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ
لَا يُدْرِكُ خَلْقُهُمْ وَلَا صِفَتُهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .

در آن غسل نموده ، واز جای دیگرش می نوشند ، با نوشیدن آن رنگ رخسارشان سفید
شده واز هر سختی و مشکل و آزاری عاری شوند ، سپس به ورود در بهشت رهنمون
شوند ، واز همین جا است که نظر می کنند تا خداوند چگونه پاداششان را می دهد ، پس
گروهی به بهشت روند ، واین همان آیه است که فرشتگان بر ایشان سلام کنند : «سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» ، ودر همان لحظه است که خداوند فرماید با ورود به
بهشت و نظر به وعده های الهی پاداش برید ، واین همان آیه : «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» می باشد ،
و «ناظره» در برخی از لغتها به معنی «منتظره» است ، مگر این آیه را نخوانده ای که :
«فَنَازِرَةٌ يَمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» ، یعنی منتظرند ؛ ببینند رسولان چگونه پاسخی باز آرند .
و اما آیه : «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» ، حضرت محمد ﷺ را
خواسته در هنگامی که او در سدره المنتهی بود آنجا که هیچ کس از آن مکان نمی گذرد ،
و قسمت آخر همان آیه : «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» رؤیت
جبرئیل است که دوبار او را به صورت اصلی خود دید ، یکبار همین است و مرتبه ای
دیگر ، واین بخاطر این است که جبرئیل خلق عظیمی دارد ، و او از روحانیینی است که
خلق و صفتشان را جز خداوند رب العالمین درک نمی کند .

قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ» ، كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ، قَدْ كَانَ الرَّسُولُ يُوحِي إِلَيْهِ رُسُلٌ مِنَ السَّمَاءِ فَتَبْلُغُ رُسُلُ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، وَقَدْ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَ رُسُلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسَلَ بِالْكَلامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا جَبْرَيْلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟» فَقَالَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ رَبِّي لَا يُرَى» .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ؟» ، قَالَ : آخُذُهُ مِنْ إِسْرَافِيلَ . قَالَ : مِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ إِسْرَافِيلُ؟ قَالَ : يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ ، قَالَ : وَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُ ذَلِكَ الْمَلَكُ؟ قَالَ : يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ قَذْفًا .

فَهَذَا وَحْيِي ، وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَكَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوِ وَاحِدٍ ، مِنْهُ : مَا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الرَّسُلَ ، وَمِنْهُ : مَا قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمْ ، وَمِنْهُ : رُؤْيَا يَرَاهَا الرَّسُلُ ، وَمِنْهُ : وَحْيِي وَتَنْزِيلُ يُتْلَى وَيَقْرَأُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

حضرت علی علیہ السلام فرمود: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ» ، همچنین است فرمایش خداوند متعال که رسول را جز رسولانی از آسمان وحی نمی کنند ، و آنرا رسولان آسمانی به رسولان زمینی می رسانند ، یعنی گاهی کلام وحی میان رب العالمین و میان رسول زمین است و واسطه در میان رسول آسمان نیست ، این است کلام از روی وحی و از وراء حجاب .

پس رسول خدا ﷺ فرمود : «ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیده ای؟» و او پاسخ داده که : «پروردگار من دیده نمی شود» . رسول خدا ﷺ فرمود : «پس از که وحی را اخذ می کنی؟» و گفت : «از اسرافیل می گیرم» ، فرمود : «اسرافیل از که دریافت می کند؟» گفت : «از فرشته ای مقرب تر از خود از روحانیین اخذ می کند» ، فرمود : «این فرشته وحی را از که می گیرد» گفت : «خداوند در دل آن فرشته چیزی به کرم اندازد» .

پس این وحی است ، و آن همان کلام خداوند می باشد ، و کلام خدا به یک نحو نیست ، چنانکه در بعضی مقام با رسولان خود متکلم گردیده ، و بعضی از کلام آن است که خدا در دهای انبیاء و رسولان اندازد ، و برخی را در خواب به رسول ظاهر گرداند ، و بعضی را به وحی و تنزیل بر رسولان تلاوت و قرائت کنند و این همان کلام خداوند عز و جل است .

قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَأَمَّا قَوْلُهُ : «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» ، فَإِنَّمَا يَعْنِي بِهِ : يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ . وَقَوْلُهُ تَعَالَى : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» ، يُخْبِرُ مُحَمَّدًا ﷺ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ، الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ . فَقَالَ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ، حَيْثُ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، «أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» يَعْنِي بِذَلِكَ : الْعَذَابَ يَأْتِيهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْقُرُونُ الْأُولَى ، فَهَذَا خَبَرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : «يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» - الْآيَةُ ، يَعْنِي : لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَأْتِيَ هَذِهِ الْآيَةُ ، وَهَذِهِ الْآيَةُ هِيَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا ، وَقَالَ - فِي آيَةٍ أُخْرَى - : «فَأَنَّا هُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» ، يَعْنِي : أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذَابًا ، وَكَذَلِكَ إِثْبَانُهُ بُنْيَانُهُمْ حَيْثُ قَالَ : «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» ، يَعْنِي : أَرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ .

قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» وَ قَوْلُهُ :

حضرت علیؑ فرمود : واما آیه : «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» هر آینه روز قیامت را خواسته که از ثواب پروردگارشان محجوبند ، و آیه : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» ، محمد را با خبر می سازد از جماعت مشرک و منافق همانها که به فرمان خدا و رسول جواب مثبت ندادند . پس فرموده : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ، آنجا که خدا و رسول را اجابت نکردند ، «أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» مراد از این آیه : عذاب دنیایی است که بر آنان نازل می شود همانطور که امتهای پیشین را عذاب نموده ، پس این خبری است که محمد ﷺ را از آن آگاه می سازد ، سپس فرموده : «يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ، یعنی : پیش از نزول این آیه ایمان نیاوردند ، و این آیه طلوع خورشید از مغرب آن است ، و در آیه دیگر فرماید : «فَأَنَّا هُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» یعنی : برایشان عذابی نازل فرمود ، و همچنین است ارسال عذاب بر بنیانشان آنجا که فرموده : «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» ، یعنی بر آن جماعت عذاب فرستاد .

حضرت علیؑ فرمود : واما آیه شریفه : «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» ، و آیه :

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» وَقَوْلُهُ: «إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ» وَقَوْلُهُ: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» يَعْنِي: الْبَعْثُ، فَسَمَّاهُ اللَّهُ لِقَاءً، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» يَعْنِي: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَآتٍ: مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، فَالْلِقَاءُ هَاهُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَا، وَالْلِقَاءُ الْبَعْثُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» يَعْنِي: أَنَّهُ لَا يَزُولُ الْإِيمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» يَعْنِي: تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ يَدْخُلُونَهَا، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً». وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لِلْمُنَافِقِينَ - وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»، فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ وَلَيْسَ ظَنُّ يَقِينٍ. وَالظَّنُّ ظَنَانٌ: ظَنُّ شَكٍّ، وَظَنُّ يَقِينٍ، فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَعَادِ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ يَقِينٍ، وَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ.

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»، وَ: «إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ»، وَ: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا»، مراد از لقای خداوند همان رستاخیز و قیامت است که آنرا لقاء نامیده است، و همچنین است آیه: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»، یعنی: هر کس که یقین دارد که برانگیخته خواهد شد، پس وعده الهی حتمی است که یا ثواب دهد یا عقاب کند، پس مراد از لقاء در این آیه رؤیت نیست، و آن همان رستاخیز است، و همچنین است آیه: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»، یعنی: در روز رستاخیز ایمان از دلهایشان زایل نشود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: وَأَمَّا آيَةُ: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا»، یعنی: یقین دارند که حتماً بدان داخل می شوند، و همچنین است آیه: «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً».

وَأَمَّا آيَةُای که برای منافقین است: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» و آن ظَنُّ: شک است نه یقین. و ما دو گونه ظَنُّ داریم: یکی ظَنُّ شَكٍّ، و دیگر ظَنُّی که معنی یقین می دهد، پس آنچه مربوط به امر معاد است ظَنُّ یقین می باشد، و آنچه مربوط به مسائل دنیا است آن ظَنُّ شَكٍّ می باشد.

قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ، يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِدَيْنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، الْخَلَائِقُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَيُجْزَى بِهِمْ بِأَعْمَالِهِمْ وَيَقْتَصُّ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ، وَمَعْنَى قَوْلِهِ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» فَهُوَ: قِلَّةُ الْحِسَابِ وَكَثْرَتُهُ، وَالنَّاسُ يَوْمَئِذٍ عَلَى طَبَقَاتٍ وَمَنَازِلَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً، وَمِنْهُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَتَلَبَّسُوا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ، وَإِنَّمَا الْحِسَابُ هُنَاكَ عَلَى مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا هَاهُنَا، وَمِنْهُمْ مَنْ يُحَاسِبُ عَلَى النَّقِيرِ وَالْقِطْمِيرِ وَيَصِيرُ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ، وَمِنْهُمْ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَقَادَةُ الضَّلَالَةِ فَأُولَئِكَ لَا يُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا، وَلَا يَعْبَأُ بِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَعْبَأُوا بِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ».

حضرت علی علیه السلام فرمود: «وَأَمَّا آيَةُ: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» پس آن میزان عدل است، و همه خلایق در آن درباره دین خدا بازپرسی شوند، مردمان برخی از برخی دیگرند، و توسط کردارشان پاداش گیرند، و ستمکار به مظلوم مجازات و کیفر شود، و مراد از آیه «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» قِلَّتْ و کثرت حساب است، و مردم در آنروز در طبقات و منازل مختلفی هستند، برخی از ایشان حساب آسانی داشته و خوشحال به اهل خود بازگردند، و برخی از ایشان بدون حساب و کتاب به بهشت روند، زیرا ایشان کار دنیا را متلبس و مختلط نساختند، زیرا حساب در آنجا برای کسی است که کار دنیا را متلبس نماید، و برخی دیگر از ایشان به حساب قلیل و کثیر و صغیر گشته پس از آن داخل شعله آتش گردند، و برخی از ایشان سران کفر و حکام ضلالت و ارباب ظلم و شقاوتند، این گروه در روز قیامت نزد پروردگار عاری از وزن اعتبار و اعتنایند، زیرا در دنیا هیچ اعتنایی به امر و نهی حضرت حق تا روز قیامت نداشتند، و ایشان روز قیامت «به دوزخ محلد خواهند بود، آتش دوزخ صورتهای ایشان را می سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست - مؤمنون: ۱۰۳ و ۱۰۴».

وَمِنْ سُؤَالِ هَذَا الزُّنْدِيقِ أَنْ قَالَ: أَجِدُ اللَّهَ يَقُولُ: «قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»، وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، وَفِي آيَةٍ أُخْرَى يَقُولُ: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، فَسَرَّةٌ يَجْعَلُ الْفِعْلَ لِنَفْسِهِ، وَمَرَّةً لِمَلَكِ الْمَوْتِ، وَمَرَّةً لِلْمَلَائِكَةِ.

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «فَمَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» وَيَقُولُ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى»، أَعْلَمَ فِي الْآيَةِ الْأُولَى أَنَّ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ لَا تَكْفُرُ، وَأَعْلَمَ فِي الْآيَةِ الثَّانِيَةِ أَنَّ الْإِيمَانَ وَالْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ لَا تَنْفَعُ إِلَّا بَعْدَ الْإِهْتِدَاءِ.

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» فَكَيْفَ يَسْأَلُ الْحَيُّ مِنَ الْأَمْوَاتِ قَبْلَ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، فَمَا هَذِهِ الْأَمَانَةُ؟ وَمَنْ هَذَا الْإِنْسَانُ؟

واز جمله سؤالات فردزندیق تضاد در این آیات بود که: «قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» و: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» و: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»، در آیه ای فعل ستاندن جان را به فرشته مرگ؛ و در جای دیگر به خود، و در جای دیگر به ملائکه نسبت داده است!

و دو آیه متضاد دیگر یکی: «فَمَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ»، و دیگری آیه «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى» است، حضرت حق در آیه نخست خبر می دهد که اعمال صالحه کفران نمی شود (از بین نمی رود)، و در آیه دوم؛ ایمان و اعمال صالحه بدون هدایت شدن عاری از هر نفع و سودی می داند.

و آیه دیگر این است که: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»، چگونه پیش از قیامت فرد زنده ای قادر است از مردگان سؤال نماید؟

و در آیه دیگر می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، این امانت چیست؟ و این انسان چه کسی می باشد؟

وَلَيْسَ مِنْ صِفَةِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، التَّلْبِيسُ عَلَى عِبَادِهِ.

وَأَجِدُهُ قَدْ شَهَرَ هَقَوَاتِ أَنْبِيَائِهِ بِقَوْلِهِ: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، وَبِتَكْذِيبِهِ نُوحًا لَمَّا قَالَ: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» بِقَوْلِهِ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، وَبِوَصْفِهِ إِبْرَاهِيمَ بِأَنَّهُ عَبْدٌ كَوَكَبًا مَرَّةً، وَمَرَّةً قَرَأَ، وَمَرَّةً شَمَسًا. وَبِقَوْلِهِ فِي يُوسُفَ: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» وَبِتَهْجِينِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»، وَبِغَيْبِهِ عَلَى دَاوُدَ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ حَيْثُ تَسَوَّرَا الْحُرَابَ إِلَى آخِرِ الْقِصَّةِ، وَبِحَبْسِهِ يُونُسَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَيْثُ ذَهَبَ مُغَاضِبًا مُذْنِبًا؛ وَأَظْهَرَ خَطَأَ الْأَنْبِيَاءِ وَزُلُّهُمْ، ثُمَّ وَارَى اسْمَ مَنْ اغْتَرَّ وَفَتَنَ خَلْقًا وَضَلَّ وَأَضَلَّ، وَكَنَى عَنْ أَسْمَائِهِمْ فِي قَوْلِهِ: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»، فَمَنْ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي لَمْ يَذْكُرْ مِنْ أَسْمِهِ مَا ذَكَرَ مِنْ أَشْأَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟

و خداوند عزیز و علیم منزّه از تلبیس بر بندگان است.

و خداوند در آیات گوناگون انبیای خود را به صفات ناپسند مشهور داشته مثلاً آیه: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، و در آیه: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» حضرت نوح را تکذیب نموده که: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، و ابراهیم را بترتیب عابد ستاره، ماه و خورشید معرفی نموده، و یوسف را اینگونه تعریف نموده که: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»، و موسی را در این آیه تهجین فرموده که: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»، و بخاطر فرستادن جبرئیل و میکائیل بسوی داود که از محراب بالا روند - تا آخر قصه، و اینکه یونس را بخاطر اینکه با غضب و ذنب از شهر خارج شد در شکم ماهی حبس نمود، و با این آیات خطایا و لغزش انبیاء را نمودار ساخته، سپس بصورت مکتوم اشاره به فردی دارد که فریب خورده و شیادی کرده و گمراه ساخته و گمراه شده، و نامش را نبرده در این آیه: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»، آیا فرد ظالم در آیه اسم یکی از انبیاء است که نامش را نبرده؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، وَ«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» قَرَّةٌ يَجِيئُهُمْ، وَمَرَّةٌ يَجِيئُونَهُ!!

وَأَجِدُهُ يُخْبِرُ أَنَّهُ يَتْلُو نَبِيَّهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، وَكَانَ الَّذِي تَلَاهُ، عَبْدَ الْأَصْنَامِ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ. وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فَمَا هَذَا النَّعِيمُ الَّذِي يُسْأَلُ الْعِبَادُ عَنْهُ؟ وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ» مَا هَذِهِ الْبَقِيَّةُ؟ وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»، وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، وَ«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» وَيَقُولُ: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»، «وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ» مَا مَعْنَى: الْجَنْبِ، وَالْوَجْهِ، وَالْيَمِينِ، وَالشَّامِلِ؟ فَإِنَّ الْأَمْرَ فِي ذَلِكَ مُلْتَبَسٌ جِدًّا. وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، وَيَقُولُ: «أَمْ أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ»،

و در آیات: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، و «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، یکبار آمدن را نسبت بذات مقدس خود نمود، و در بار دیگر نسبت آمدن به خلائق داده است.

در آیه ای یافتیم که کار پیغمبر خود را شاهدهی دنبال می کند، و آنکه دنبال کار نبی را می گیرد روزی از ایام عمرش بت پرست بوده است!

و نیز در آیه: «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»، مراد از نعیمی که بندگان از آن سؤال شوند چیست؟

و نیز در آیه: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ»، این بقیه چیست؟

مراد از جنب، وجه، یمن، و شمال در آیات: «يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» و «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، و «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»، و «وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ» چیست؟ زیرا مطلب آن بسیار ملتبس است.

و در آیات: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، و «أَمْ أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ»، و

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ»، «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، و «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»، الآية .
 وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»،
 وَلَيْسَ يُشْبِهُ الْقِسْطَ فِي الْيَتَامَى نِكَاحَ النِّسَاءِ، وَلَا كُلُّ النِّسَاءِ أَيْتَامٌ، فَمَا مَعْنَى ذَلِكَ؟
 وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، فَكَيْفَ يُظْلَمُ اللَّهُ وَمَنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمَةُ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» فَمَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟
 وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، وَقَدْ أَرَى مُخَالِفِي الْإِسْلَامِ مُعْتَكِفِينَ عَلَى بَاطِلِهِمْ، غَيْرَ مُقْلَعِينَ عَنْهُ، وَأَرَى غَيْرَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْفَسَادِ مُخْتَلِفِينَ فِي مَذَاهِبِهِمْ، يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَأَيُّ مَوْضِعٍ لِّلرَّحْمَةِ الْعَامَّةِ لَهُمُ الْمَشْتَمَلَةُ عَلَيْهِمْ؟

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ»، و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»، و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، و «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» مکانهای مختلفی برای خدا معین ساخته .

و در آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»، هیچ شباهتی در عدل و انصاف یتیمان در نکاح زنان نیست، و همه زنان که یتیم نیستند، پس معنی آیه مذکور چیست؟

و در آیه: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» چگونه خداوند مورد ظلم واقع شده و این گروه ظالمان کیانند؟

و مراد از واحده در آیه: «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» چیست؟
 و در این آیه می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» مشاهده می کنیم مخالفان اسلام و ایمان همیشه بر مذهب باطل خود بوده و استقامت دارند و هیچ میلی به بازگشت به دین محمد ندارند، و نیز ارباب اسلام که أهل فسادند در عقیده با هم اختلاف داشته و همدیگر را لعن می کنند، در این اوضاع دیگر چه جایی برای رحمت عامه و مشتمل بر همگان می ماند؟

وَأَجِدُهُ قَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ نَبِيِّهِ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ ، ثُمَّ خَاطَبَهُ فِي أَضْعَافٍ مَا أَتْنِي عَلَيْهِ فِي الْكِتَابِ مِنَ الْإِزْرَاءِ عَلَيْهِ ، وَانْتِقَاصِ مَحَلِّهِ ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ تَهْجِينِهِ وَتَأْنِيهِ مَا لَمْ يُخَاطَبْ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، مِثْلَ قَوْلِهِ : «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ، وَقَوْلِهِ : «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» ، «إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» ، وَقَوْلِهِ : «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» ، وَقَوْلِهِ : «وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» ، وَقَالَ : «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» ، «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» ، فَإِذَا كَانَتْ الْأَشْيَاءُ تُحْصَى فِي الْإِمَامِ وَهُوَ وَصِيُّ النَّبِيِّ ، فَالنَّبِيُّ أَوَّلَى أَنْ يَكُونَ بَعِيدًا مِنَ الصِّفَةِ الَّتِي قَالَ فِيهَا : «وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» ، وَهَذِهِ كُلُّهَا صِفَاتٌ مُخْتَلِفَةٌ ، وَأَحْوَالٌ مُتَنَاقِضَةٌ ، وَأُمُورٌ مُشْكِلَةٌ . فَإِنْ يَكُنِ الرَّسُولُ وَالْكِتَابُ حَقًّا فَقَدْ هَلَكْتُ لِشَكِّي فِي ذَلِكَ ، وَإِنْ كَانَا بَاطِلَيْنِ فَمَا عَلَيَّ مِنْ بَأْسٍ .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، تَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى ،

و نیز قرآن ؛ رسول خدا را بر تمام انبیاء تفصیل داده ، ولی بیشتر از آن تعاریف او را مخاطب به آزار و جفا و بدی ساخته و از سر سرزنش و ملامت بنوعی خطاب نموده که هیچ پیامبری را اینگونه نگفته ، مانند آیات : «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ، و : «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» ، و «إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» ، و «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» ؟ ،

و در آیات : «وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» ، و «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» ، و «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» ، اگر همه چیز در امام محدود و محسوب است ، که او همان وصی پیامبر است ، و آنحضرت سزاوارتر است که از صفت «مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» دور باشد ، و خلاصه اینها همه صفاتی مختلف و احوالی متناقض و اموری مشکل است ، پس چنانچه رسول و کتاب ، حق و درستند که من به جهت شک در این امور به هلاکت افتاده‌ام ، و اگر هر دو باطلند که دیگر هیچ بآس و باکی نیست .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، ذات اقدس الهی از

هُوَ الْحَيُّ الدَّائِمُ، الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، هَاتِ أَيْضاً مَا شَكَّكَتَ فِيهِ.

قال: حسبي ما ذكرتُ يا أمير المؤمنين.

قال: سَأُبَيِّنُكَ بِتَأْوِيلِ مَا سَأَلْتَ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.

قَالَ قَوْلُهُ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» وَقَوْلُهُ: «قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ»، وَ «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلُنَا» «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» فَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، وَفَعَلَ رُسُلُهُ وَمَلَائِكَتِهِ فَعَلُهُ، لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، فَاصْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَسَفَرَةً بَيِّنَةً وَبَيَّنَ خَلْقَهُ، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» فَهَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمُعْصِيَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقْمَةِ، وَلِلْمَلِكِ الْمَوْتِ أَغْوَانٌ مِنَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَالنَّقْمَةِ، يَصُدُّوْنَ عَنْ أَمْرِهِ،

تمام این سخنان منزّه و مبرا است، او حیّ دائم، قائم بر جمیع نفوس و کسب خلایق در روز و شب است، اگر موارد شک دیگری هم داری بیان کن!

گفت: همینها که بیان کردم کافی است ای امیرالمؤمنین.

حضرت فرمود: تأویل آیاتی که سؤال نمودی برایت بیان خواهم کرد، و هیچ توفیقی جز در پرتو خداوند میسر نگردد، بر او توکل نموده و به سوی او باز می گردم، و متوکلان باید بر او توکل می کنند.

أَمَّا آيَةُ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، وَ «قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ»، وَ «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلُنَا»، وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»، وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»، خداوند تبارک و تعالی اجل و اعظم از آن است که خود متولّی این امور شود، و فعل رسولان و ملائکه او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می کنند، بنابراین خداوند جلیل گروهی از ملائکه را بعنوان رسول و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و ایشان همان کسانی که می فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»، بنابراین تولى قبض روح اهل طاعت را ملائکه رحمت بعهده دارند، و قبض روح اهل معصیت را ملائکه عذاب انجام می دهند، و ملک الموت؛ یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که

وَفَعَلُهُمْ فِعْلَهُ، وَكُلُّ مَا يَأْتُونَ بِهِ مَنسُوبٌ إِلَيْهِ وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلِكِ الْمَوْتِ، فَفَعَلَ مَلِكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ، لِأَنَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدٍ مَنْ يَشَاءُ وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ، وَيُثِيبُ وَيُعَاقِبُ عَلَى يَدٍ مَنْ يَشَاءُ، وَإِنْ فَعَلَ أَمْنَانِهِ فِعْلَهُ، «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ»، وَقَوْلُهُ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يُغْنِي إِلَّا مَعَ الْاهْتِدَاءِ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْإِيمَانِ كَانَ حَقِيقًا بِالنَّجَاةِ مِمَّا هَلَكَ بِهِ الْغَوَاةُ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَنَجَتِ الْيَهُودُ مَعَ اعْتِرَافِهَا بِالتَّوْحِيدِ، وَإِقْرَارِهَا بِاللَّهِ، وَنَجَى سَائِرُ الْمُفْرِّينَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، مِنْ إِبْلِيسَ قَدْ دُونَهُ فِي الْكُفْرِ، وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» وَبِقَوْلِهِ: «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ».

وَلِلْإِيمَانِ حَالَاتٌ وَمَنَازِلُ يَطُولُ شَرْحُهَا، وَمِنْ ذَلِكَ: إِنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ:

تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل او است، و سراغ هر که می روند کارشان منسوب به ملک الموت است، در این صورت کار ملک الموت نیز همان فعل خداوند است، زیرا پروردگار، قبض روح بر دست هر که خواهد جاری می سازد، عطا می کند و منع می فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می کند، چرا که فعل افراد امین او همان فعل خداوند است، «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

وَأَمَّا دَوَايَةُ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ»، وَ «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» عَمَلِ صَالِحٍ فَقَطُّ بِأَهْتِدَاءِ سَامَانَ مِی یابَد، و اینطور نیست هر که نام ایمان بر او آمد شایسته نجات و رهایی باشد با اینکه مرتکب اعمال هلاکت بار گردنکشان شده باشد، اگر اینگونه بود باید قوم یهود نجات می یافتند، با اینکه اعتراف به توحید داشته و معتقد به الله بودند، و نیز سایر یکتاپرستان نیز باید خلاص و رها می شدند، از ابلیس گرفته تا پائینترین افراد در کفر، و مطلب بخوبی در این آیه مشهود است که: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» و در این آیه: «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ».

و ایمان حالات و منازل دارد و شرح آن طول می کشد، مثلاً: ایمان دو وجه دارد:

إِيمَانُ بِالْقَلْبِ ، وَإِيمَانُ بِاللِّسَانِ ، كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَهَرَهُمْ
بِالسَّيْفِ وَشَمَلَهُمُ الْخَوْفُ فَأَتَتْهُمْ آمَنُوا بِالْسِّنَتِهِمْ ، وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ، فَلَا إِيْمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ
التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ ، وَمَنْ سَلَّمَ الْأُمُورَ لِلِإِكْهَانِ لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ ، كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ عَنِ
السُّجُودِ لِآدَمَ ، وَاسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الْأُمَمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ ، فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ
إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ ، فَإِنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ آلَافٍ عَامٍ ، لَمْ يُرِدْ بِهَا غَيْرَ
رُخْرَفِ الدُّنْيَا ، وَالتَّمَكُّينِ مِنَ النَّظَرَةِ ، فَكَذَلِكَ لَا تَنْفَعُ الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ إِلَّا مَعَ الْإِهْتِدَاءِ إِلَى
سَبِيلِ النِّجَاةِ ، وَطُرُقِ الْحَقِّ .

وَقَدْ قَطَعَ اللَّهُ عَذْرَ عِبَادِهِ بِتَبْيِينِ آيَاتِهِ ، وَإِزْسَالِ رُسُلِهِ ، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ، وَلَمْ يَخْلُ أَرْضُهُ مِنْ عَالِمٍ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْخَلِيقَةُ ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاةِ ،
أُولَئِكَ هُمُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا .

وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذَلِكَ فِي أُمَمِ الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) وَجَعَلَهُمْ مَثَلًا لِمَنْ تَأَخَّرَ ،

یکی ایمان به قلب ، و یکی ایمان به زبان ، مثلاً ایمان منافقین در زمان رسول خدا ﷺ وقتی
مقهور شمشیر شده و ترسیدند ، به زبان بود ، نه با قلوب و دهها ، و ایمان قلبی تسلیم
پروردگار شدن است ، و هر که امور خود را به اربابش تسلیم کند از فرمانش استکبار
نخواهد نمود ، مثل استکبار ابلیس بر سجود آدم ، و بسیاری از امتها از فرمان پیامبرشان
استکبار ورزیده ، و توحیدشان هیچ مفید فائده نیفتاد ، همچنانکه آن سجده های طولانی
ابلیس که یکی از آنها چهار هزار سال طول کشید سودی به او نرساند ، چرا که از آن فقط
قصد زخرف دنیا و ریا داشت ، پس به همین خاطر هیچ نماز و زکاتی جز با اهتداء به راه
نجات و راههای حق سود و نفعی نبخشد .

و خداوند با تبیین این آیات و ارسال رسولان جای هیچ عذر و بهانه ای را برای
خلائق باقی نگذاشته ، تا خلائق هیچ حجتی پس از رسولان بر خداوند نداشته باشند ،
و زمین را از هیچ عالم نیازمند به او یا متعلم بر راه نجات خالی نگذاشته ، با اینکه اینان از
نظر تعداد بسیار کم و اندکند .

و خداوند این موارد را درامتهای پیامبران بیان داشته و آنرا مثلی برای پیشینیان قرار داده است

مِثْلُ قَوْلِهِ - فِي قَوْمِ نُوحٍ - : «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» ، وَقَوْلُهُ - فَيَمَنْ آمَنَ مِنْ أُمَّةٍ مُوسَى - : «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» ، وَقَوْلُهُ - فِي حَوَارِي عِيسَى حَيْثُ قَالَ لِسَائِرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ - : «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» ، يَعْنِي بِأَنَّهُمْ مُسْلِمُونَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلُهُمْ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ، فَمَا أَجَابَهُ مِنْهُمْ إِلَّا الْحَوَارِيُّونَ ، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْعِلْمِ أَهْلًا ، وَفَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ طَاعَتَهُمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَبِقَوْلِهِ : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ، وَبِقَوْلِهِ : «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ، وَبِقَوْلِهِ : «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ، وَبِقَوْلِهِ : «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» وَالْبُيُوتُ هِيَ بُيُوتُ الْعِلْمِ الَّذِي اسْتَوْدَعَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ ، وَأَبْوَابُهَا أَوْصِيَاءُ هُمْ ، وَكُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ يَجْرِي عَلَى غَيْرِ أَيْدِي أَهْلِ الْأَصْطِفَاءِ وَعُهُودِهِمْ ، وَحُدُودِهِمْ ، وَشَرَائِعِهِمْ ، وَسُنَنِهِمْ ، وَمَعَالِمِ دِينِهِمْ ، مَرْدُودٌ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَأَهْلُهُ بِمَحَلِّ كُفْرٍ ، وَإِنْ شَمَلَتْهُمْ صِفَةُ الْإِيمَانِ ؛

مانند آیه‌ای که درباره قوم نوح فرموده : «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» ، و فرموده‌اش درباره افرادی که از قوم موسی بدو ایمان آوردند : «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» ، و آیه‌ای که درباره حواریون عیسی خطاب به سائر بنی اسرائیل فرستاده : «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» ، مطلب حضرت عیسی این بود که معلوم او گردد که کدامیک از ایشان فضل خود را تسلیم اهل فضل نموده و از فرمان پروردگار استکبار نمی‌کنند ، و فقط حواریون جواب مثبت دادند ، و خداوند در این آیه برای علم اهلی را برگزید و طاعت ایشان را بر همه واجب فرمود که : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، و آیه : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ، و : «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ، و : «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ، و : «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» ، و مراد از بیوت همان علمی است که به پیامبران سپرده ، و در ب آن بیوت اوصیاء می‌باشند ، و هر عمل خیری مانند : عهد و حدود و شرائع و سنن ، و معالِم دین از دستی غیر از دست برگزیدگان انجام شود همه و همه مردود و غیر مقبول است ، و اهل آن کافرند ، هر چند مشمول صفت ایمان باشند ،

أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ تَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؟

فَمَنْ لَمْ يَهْتَدِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ إِلَى سَبِيلِ النِّجَاةِ لَمْ يُغْنِ عَنْهُ إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ مَعَ دَفْعِهِ حَقَّ أَوْلِيَائِهِ، وَحَبْطِ عَمَلِهِ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»، وَهَذَا كَثِيرٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْهُدَايَةُ هِيَ الْوَلَايَةُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»، - وَالَّذِينَ آمَنُوا - فِي هَذَا الْمَوْضِعِ: هُمُ [الْأُمَّةُ الَّتِي دَفَعَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ] الْمُؤْتَمِنُونَ عَلَى الْخَلَائِقِ مِنَ الْحُجَجِ، وَالْأَوْصِيَاءِ فِي عَصْرِ بَعْدَ عَصْرِ.

وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ أَقَرَّ أَيْضاً مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِالشَّهَادَتَيْنِ كَانَ مُؤْمِناً، إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيَدْفَعُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَاهَدَ بِهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، وَعَزَائِهِ، وَبَرَاهِينِ نُبُوَّتِهِ، إِلَى وَصِيِّهِ، وَيُضْمِرُونَ مِنَ الْكِرَاهَةِ لِدَلِّكَ، وَالنَّقْضِ لِمَا

مگر این آیه را نشنیده‌ای که فرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ تَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؟!.

بنابر این هر مؤمنی که اهتداء به سبیل نجات نشده ایمانش به خدا سودی عایدش نسازد، با اینکه حق اولیای او را دفع و عملشان را نابود کرده، و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود، و همچنین است فرموده خداوند که: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»، و از این موارد در قرآن بسیار است، و هدایت همان ولایت است، همانطور که در این آیه فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»، و اهل ایمان در این آیه همان امامانی هستند که خداوند عهد رسول خدا ﷺ را به ایشان سپرده، همان حجتهایی که امین مردم، و در هر زمان از اوصیاء می‌باشند.

و اینطور نیست هر که از اهل قبله شهادتین گوید مؤمن باشد، منافقین نیز شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد ﷺ داده، و نیز رعایت عهد آنحضرت را در باب آئین خداوند و مفروضات و شرایع و براهین نبوت او که درباره وصی خود نموده بود به ظاهر پذیرفتند، ولی به محض دست یافتن به قدرت همه را زیر پا گذاشته و نقض عهد نمودند،

أَبْرَمَهُ مِنْهُ، عِنْدَ إِمْكَانِ الْأَمْرِ لَهُمْ، فِيمَا قَدْ بَيَّنَّهُ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ بِقَوْلِهِ: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، وَبِقَوْلِهِ: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»، وَمِثْلُ قَوْلِهِ: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبِقٍ»، أَيْ لَتَسْلُكُنَّ سَبِيلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ، فِي الْقَدْرِ بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ، وَهَذَا كَثِيرٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَدْ شَقَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا يُؤُولُ إِلَيْهِ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمْ، وَأُطْلِعُ اللَّهُ إِيَّاهُ عَلَى بَوَارِهِمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ» «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» فَهَذَا مِنْ بَرَاهِينِ نَبِيِّنَا ﷺ الَّتِي أَنَاهُ اللَّهُ إِيَّاهَا، وَأَوْجَبَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ، لِأَنَّهُ لَمَّا خَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ، وَجَعَلَهُ اللَّهُ رَسُولاً إِلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ، وَسَائِرِ الْمَلَلِ، خَصَّهُ اللَّهُ بِالْإِزْتِقَاءِ إِلَى السَّمَاءِ عِنْدَ الْمِعْرَاجِ، وَجَمَعَ يَوْمَئِذٍ الْأَنْبِيَاءَ، فَعَلِمَ مِنْهُمْ مَا أُرْسِلُوا بِهِ وَحَمَلُوا مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ وَبَرَاهِينِهِ، وَأَقْرَأُوا أَجْمَعِينَ بِفَضْلِهِ،

واینها را خداوند به پیامبرش در این آیه فرموده که: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، ودر این فرموده که: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»، و همچون این آیه که: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبِقٍ»، یعنی راه همان امت‌های سابق در خیانت به اوصیاء پس از انبیاء را پیش خواهید گرفت، و از این موارد در قرآن بسیار است، و این سرانجام کار بر رسول خدا ﷺ بسی گران آمد، و چون خداوند، عالم به ضمیر او بود در این آیه خطاب به او فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ»، و «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

و اما آیه: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»، از جمله دلایل و براهینی است که خداوند فقط به پیامبر مرحمت و عنایت نموده، و حجت او را بر سائر مردمان واجب ساخته، زیرا که چون حضرت حق آن رسول را خاتم انبیاء گردانید، و رسول به تمام امت‌ها و ملل قرار داد او را به صعود در آسمان هنگام معراج مخصوص داشته و در آن روز تمام انبیاء را برایش جمع نمود، و آنحضرت به تمام مأموریت ایشان و تکالیفشان از حمل عزائم و آیات و براهین الهی بر همه واقف و آگاه شد، و تمام ایشان به فضل و برتری او اعتراف نموده،

وَفَضَّلِ الْأَوْصِيَاءَ وَالْحُجَجَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَضَّلِ شِيعَةَ وَصِيِّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، الَّذِينَ سَلَّمُوا لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ، وَلَمْ يَسْتَكْبِرُوا عَنْ أَمْرِهِمْ، وَعَرَفَ مَنْ أَطَاعَهُمْ وَعَصَاهُمْ مِنْ أُمَّهِمْ، وَسَائِرِ مَنْ مَضَى وَمَنْ غَبَرَ، أَوْ تَقَدَّمَ أَوْ تَأَخَّرَ.

وَأَمَّا هَفَوَاتُ الْأَنْبِيَاءِ: وَمَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَوُقُوعُ الْكِنَايَةِ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ اجْتَرَمَ أَعْظَمَ بِمَا اجْتَرَمَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ، يُمْكِنُ شَهَادَةُ الْكِتَابِ بِظُلْمِهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَدَلِّ الدَّلَائِلِ عَلَى حِكْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْبَاهِرَةِ، وَقُدْرَتِهِ الْقَاهِرَةِ، وَعِزَّتِهِ الظَّاهِرَةِ، لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ بُرَاهِينَ الْأَنْبِيَاءِ تَكْبُرُ فِي صُدُورِ أُمَّهِمْ، وَأَنَّ مِنْهُمْ مَنْ يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ إِلَهًا، كَالَّذِي كَانَ مِنَ النَّصَارَى فِي ابْنِ مَرْيَمَ، فَذَكَرَهَا دَلَالَةً عَلَى تَخَلُّفِهِمْ عَنِ الْكَمَالِ الَّذِي تَفَرَّدَ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِهِ فِي صِفَةِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ - فِيهِ وَفِي أُمِّهِ -: «كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ»، يَعْنِي أَنَّ مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ كَانَ لَهُ نُفْلٌ، وَمَنْ كَانَ لَهُ نُفْلٌ فَهُوَ بَعِيدٌ بِمَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى لِابْنِ مَرْيَمَ، وَلَمْ يَكُنْ عَنْ أَشْيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ

و به فضل تمام اوصیاء و حجتهای زمین پس از او اقرار کرده، و به فضل شیعیان و وصی او از مردان و زنان مؤمن معترف شدند، همانها که منقاد و فرمانبر اهل فضیلت بوده و کوچکترین استکباری از فرمانشان نکردند، و در آن مکان به حال تمام مطیعان و فرمانان از امت خود؛ و سایر پیشینیان از امتهای گذشته و آینده همه و همه پی برده و همه را شناخت.

و اما لغزش و خطاهای انبیاء که در قرآن مذکور است، و نیز خطایای افرادی که به ظاهر جریشان از انبیاء بزرگتر است ولی بصورت ضمیر و مکتوب از آنان نام برده شد، همه و همه از بهترین دلائل بر حکمت خیره کننده خداوند عز و جل، و قدرت قاهره و عزت ظاهره او است، زیرا حضرت حق نیک بدین نکته واقف بود که براهین انبیاء در قلب و سینه های امتهای ایشان به غایت بزرگ و گرانست، به همین خاطر برخی آنان را به خدایی عبادت کنند، مانند کار نصاری نسبت به عیسی بن مریم، بدین جهت این اشارات را دلیل بر تخلف ایشان از کمالی قرار داده که معبود نشوند، آیا این آیه را در وصف عیسی که درباره او و مادرش آمده نشنیده ای که: «كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ»، یعنی هر که غذا تناول کند ناگزیر از دفع است، و هر که دفع کند از مقامی که نصاری برای عیسی قائلند دور است، پس نام انبیاء را از سر

تَجَبُّراً وَتَعَزُّزاً، بَلْ تُعْرِيفاً لِأَهْلِ الْاِسْتِثْصَارِ.

إِنَّ الْكِنَايَةَ عَنْ أَشْأَاءِ ذَوِي الْجُرَائِرِ الْعَظِيمَةِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَتْ مِنْ فِعْلِهِ تَعَالَى، وَإِنَّهَا مِنْ فِعْلِ الْمَغْيِرِينَ وَالْمُبْدِلِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ وَاعْتَنَصُوا الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ، وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ تَعَالَى قِصَصَ الْمَغْيِرِينَ بِقَوْلِهِ: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً»، وَبِقَوْلِهِ: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ»، وَبِقَوْلِهِ: «إِذْ يَبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ» بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ بِمَا يُقِيمُونَ بِهِ أَوْدَ بَاطِلِهِمْ حَسَبُ مَا فَعَلَتْهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى بَعْدَ فَقْدِ مُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ تَغْيِيرِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، وَتَحْرِيفِ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَبِقَوْلِهِ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، يَعْنِي أَنَّهُمْ أَتَبُّوا فِي الْكِتَابِ مَا لَمْ يَقُلْهُ اللَّهُ لِيَتَلَبَّسُوا عَلَى الْحَقِيقَةِ فَأَعْمَى اللَّهُ قُلُوبَهُمْ حَتَّى تَرَكَوا فِيهِ مَا دَلَّ عَلَى مَا أَحَدَتْهُ فِيهِ، وَحَرَفُوا فِيهِ، وَبَيَّنَّ عَنْ إِفْكِهِمْ، وَتَلْبِيسِهِمْ وَكَيْتَانِ مَا عَلِمُوهُ مِنْهُ، وَلِذَلِكَ قَالَ لَهُمْ: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ».

تَجَبُّر و تعَزُّز در پرده نگفت، بلکه صریحاً برای اهل تفکر بیان فرمود.

وکنایه از نامهای جنایتکاران منافق در قرآن از فعل خداوند نیست بلکه از ارتکاب افرادی که در آن تغییر و تبدیل دادند، همانها که قرآن را به چند دسته تقسیم کرده و دنیا را به عوض دین گرفتند، و خداوند بخوبی قصه تغییر دهندگان را در آیاتی بیان فرموده که: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً»، و: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ»، و: «إِذْ يَبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»، پس از وفات پیامبر آنچه از کجی باطلشان برپا نمودند، همانند تغییری که یهود و نصاری پس از وفات موسی و عیسی در تورات و انجیل دادند و کلمات را از مواضع خود تحریف نمودند، و آیه: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» منظور این است که کلامی جز فرمایش خداوند در کتاب نگاشتند تا کار بر مردم ملبس گردد، پس خداوند نیز دل و قلبشان را کور نمود تا اینکه آثار جرمشان را از احداث و تحریف باقی گذاشتند، و تهمت و تلبس و کتمان آنچه می دانستند را بخوبی بیان فرمود، و این همان فرمایش خداوند است که: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»؟.

وَضَرَبَ مَثَلَهُمْ يَقُولُهُ : «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» ، فالزَّبَدُ في هذا الموضع كلامُ الملحدِين الذين أثبتوه في القرآن ، فهو يَضْمَحِلُّ ، وَيَبْطُلُ وَيَتَلَاشَى عِنْدَ التَّحْصِيلِ ، وَالَّذِي يَنْفَعُ النَّاسَ مِنْهُ ، فَالْتَّنْزِيلُ الْحَقِيقِيُّ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْقُلُوبُ تَقْبَلُهُ ، وَالْأَرْضُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فِيهِ مَحَلُّ الْعِلْمِ وَقَرَارُهُ .

وَلَيْسَ يَسُوعُ مَعَ عُمُومِ التَّقِيَّةِ التَّصْرِيحُ بِأَسْمَاءِ الْمُبْدِلِينَ ، وَلَا الزِّيَادَةُ فِي آيَاتِهِ عَلَى مَا أُثْبِتُوهُ مِنْ تِلْقَائِهِمْ فِي الْكِتَابِ ، لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَقْوِيَةِ حُجَجِ أَهْلِ التَّعْطِيلِ وَالْكَفْرِ ، وَالْمِلَلِ الْمُنْحَرِفَةِ عَنْ قِبَلَتِنَا ، وَإِطْطَالِ هَذَا الْعِلْمِ الظَّاهِرِ الَّذِي قَدْ اسْتَكَانَ لَهُ الْمَوَافِقُ وَالْمُخَالَفُ بِوُقُوعِ الْأَصْطِلَاحِ عَلَى الْإِيتَارِ لَهُمْ ، وَالرِّضَا بِهِمْ ، وَلِأَنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ فِي الْقَدِيمِ وَالْحَدِيثِ أَكْثَرُ عَدَدًا مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ ، وَلِأَنَّ الصَّبْرَ عَلَى وِلَاةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ : «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْزِ مِنَ الرُّسُلِ» ، وَإِجَابَةُ مِثْلُ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ، وَأَهْلِ طَاعَتِهِ ، يَقُولُهُ : «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» فَحَسْبُكَ مِنَ الْجَوَابِ عَنْ هَذَا الْمَوْضِعِ مَا سَمِعْتَ ،

وَبِأَيِّهِ : «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» أَنَا نَرَامِثِلْ زِدْكَ «زَبَد» (كف) در این مکان همان کلام ملحدینی است که چیزی در آن نگاشتند ، که آن راهی جز نابودی و بطلان و تباهی هنگام تحصیل نخواهد داشت ، و اما آنچه به مردم سود می‌رساند همان تنزیل حقیقی است که هیچ باطلی بدان راه ندارد ، و دلهای آنرا می‌پذیرد ، و زمین در این آیه محلّ و مأوای علم است .

و با وجود تقیّه جایز نبود که نام افراد تبدیل کننده صریحاً یاد شود ، و نیز صلاح نبود بر آنچه ایشان نگاشتند چیزی اضافه شود ، زیرا اینکار موجب تقویت دلایل اهل تعطیل و کفر و مردم منحرف از قبله می‌شد ، و ابطال این علم که موافق و مخالف به آن تن داده‌اند به جهت آنست که اقتدا بر ایشان نموده و راضی به فرامین آنان شدند ، و از قدیم الْأَيَّامِ اهل باطل از اهل حق در تعداد بیشتر بوده‌اند ، و ناگفته نماند که صبر نمودن بر اولیای امر بنا بر این آیه واجب و مفروض است که : «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْزِ مِنَ الرُّسُلِ» ، و بنا به آیه : «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» و جواب آن مشمول دوستان و اهل طاعت ایشان نیز می‌گردد ، و همین قدر که جوابت داد تو را کفایت می‌کند ،

فَإِنَّ شَرِيْعَةَ النَّقِيَّةِ تَحْظُرُ التَّصْرِيحَ بِأَكْثَرِ مِنْهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، وَقَوْلُهُ: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى»، وَقَوْلُهُ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، فَذَلِكَ كُلُّهُ حَقٌّ، وَلَيْسَتْ جِئْتُهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - كَجِئْتِهِ خَلْقِهِ، وَأَنَّهُ رَبُّ شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ تَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ، وَلَا يُشَبِّهُ تَأْوِيلُهُ كَلَامَ الْبَشَرِ، وَلَا فِعْلَ الْبَشَرِ، وَسَأُنبِّئُكَ بِمِثَالٍ لِذَلِكَ تَكْتَنِي بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَهُوَ حِكَايَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ» فَذَهَابُهُ إِلَى رَبِّهِ تَوَجُّهُهُ إِلَيْهِ فِي عِبَادَتِهِ وَاجْتِهَادِهِ، أَلَا تَرَى أَنَّ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنْزِيلِهِ؟، وَقَالَ: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، وَقَالَ: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، فَأَنْزَلُهُ ذَلِكَ: خَلْقُهُ إِيَّاهُ. وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»، أَيُّ: الْجَاهِدِينَ، وَالتَّأْوِيلُ فِي هَذَا الْقَوْلِ بَاطِنُهُ مُضَادٌّ لظَاهِرِهِ.

زیرا قانون تقیه را شاید که بیش از این بازگو شود.

وَأَمَّا آيَةُ: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، وَ: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى»، وَ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، هُمِهِ وَهَمِهِ صَحِيحٌ وَدَرَسْتُ اسْتِ، وَفِعْلُ «آمَدَنَ» در مورد خداوند عَزَّوَجَلَّ همچون خلائق نیست، چرا که تأویل برخی از آیات قرآن غیر از تنزیل آن است، و آن مانند کلام و فعل بشر نیست، و برای تفهیم مطلب مثالی برایت می‌زنم که تو را بخواست خدا کفایت نماید، و آن حکایت خداوند از ابراهیم می‌باشد در این آیه: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ».

وَفِعْلُ ذَهَابِ او به سمت خداوند در اصل: تَوَجُّهُ او به پیشگاه حضرت حق در عبادت و اجتهاد بود، حال دیدی که تأویل آن غیر از تنزیل بود، و در آیه: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، وَ: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، مراد از انزال: خلق آن می‌باشد.

وَنِيْزَ دَرِ آيَةِ: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»، مراد از عابدین: جاحد و انکار کننده آن می‌باشد، و باطن تأویل در این آیه مخالف ظاهر آن می‌باشد.

وَمَعْنَى قَوْلِهِ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» فَإِنَّمَا خَاطَبَ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا ﷺ: هَلْ يَسْتَنْظِرُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُشْرِكُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيُعَايِنُونَهُمْ، أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، يَعْنِي بِذَلِكَ: أَمْرَ رَبِّكَ، وَالْآيَاتُ هِيَ الْعَذَابُ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْأُمَمَ السَّالِفَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ، وَقَالَ: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»، يَعْنِي بِذَلِكَ: مَا يَهْلِكُ مِنَ الْقُرُونِ فَسَطَاهُ إِثْبَانًا، وَقَالَ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»، أَيِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ، فَسَمَى اللَّعْنَةَ قِتَالًا، وَكَذَلِكَ قَالَ: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»، أَيِ: لَعِنَ الْإِنْسَانُ، وَقَالَ: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، فَسَمَى فِعْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِعْلًا لَهُ، أَلَا تَرَى تَأْوِيلَهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ، وَمِثْلُ قَوْلِهِ: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ»، فَسَمَى الْبَعْثَ: لِقَاءً، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «الَّذِينَ يَنْظُرُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»، أَيِ: يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»، أَيِ: أَلَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، وَاللِّقَاءُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ:

وَمُخَاطَبَ در آیه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» هر آینه حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، آیا اهل نفاق و شرک، انتظار چیزی غیر از آمدن ملائکه و رؤیت ایشان، یا آمدن پروردگارت یا برخی از آیات او بودند، و مراد از امر پروردگارت همان عذابهای دنیوی است که مشمول اُمتهای پیشین نیز گردید، و در آیه: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» همان هلاک اقوام گذشته بود که با فعل اتیان آورده شده، و در آیه: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» یعنی خدا آنانرا لعنت کند؛ چگونه برگردانیده می شوند، پس در این آیه لعنت را قتال نامید، و همچنین است آیه: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» یعنی لعنت بر انسان، و در آیه: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، فعل پیغمبر را فعلی از خود نامید، آیا می بینی که تأویل آن غیر از تنزیل است، و مانند آیه: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ»، بعث را لقاء نامید، و همچنین آیه: «الَّذِينَ يَنْظُرُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»، یعنی: یقین نمودند که مبعوث خواهند شد، و مثل آیه: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»، یعنی: آیا یقین نمی کنند که مبعوث خواهند شد، و لقاء نزد مؤمن:

الْبُعْثُ، وَعِنْدَ الْكَافِرِ: الْمَعَايِنَةُ وَالنَّظَرُ. وَقَدْ يَكُونُ بَعْضُ ظَنِّ الْكَافِرِ يَقِينًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَرَأَى الْجَرِّمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا»، أَي: تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ فِي الْمُنَافِقِينَ: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» فَلَيْسَ ذَلِكَ بِيَقِينٍ وَلَكِنَّهُ شَكٌّ، فَالْلَفْظُ وَاحِدٌ فِي الظَّاهِرِ، وَمُخَالِفٌ فِي الْبَاطِنِ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» يَعْنِي: اسْتَوَى تَدْبِيرُهُ وَعِلَا امْرُؤُهُ، وَقَوْلُهُ: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» وَقَوْلُهُ: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»، وَقَوْلُهُ: «وَمَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»، فَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ اسْتِيلَاءَ أُمْنَائِهِ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَأَنَّ فِعْلَهُ فِعْلُهُمْ.

فَافْهَمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ، فَإِنِّي إِنَّمَا أَرِيدُكَ فِي الشَّرْحِ لِأَنَّهُ لَجَّ صَدْرُكَ وَصَدَرَ مَنْ لَعَلَّهُ بَعْدَ الْيَوْمِ يَشُكُّ فِي مِثْلِ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ، فَلَا يَجِدُ مُجِيبًا عَمَّا يَسْأَلُ عَنْهُ، لِعُمُومِ الطُّغْيَانِ، وَالْاِفْتِتَانِ، وَاضْطِرَارِ أَهْلِ الْعِلْمِ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ، إِلَى الْاِكْتِسَامِ وَالْاِحْتِجَابِ، خِيَفَةً مِنْ أَهْلِ-الظُّلْمِ وَالْبَغْيِ.

حشر وبعث، و نزد کافر: رؤیت و دیدن است، و گاهی ظن کافر یقین است، مانند آیه: «وَرَأَى الْجَرِّمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» یعنی: یقین کردند که با آن مواجه خواهند شد. و اما آیه ای که خطاب به منافقین است: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» این یقین نبوده و شک و تردید می باشد، پس لفظ ظاهراً یکی است و در باطن با هم مخالفند، و همچنین است آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، یعنی: تدبیرش مستقر و کارش بالا گرفت، و آیه: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ»، و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» و «وَمَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»، هر آینه بدین آیات قصد دارد به تمام خلائق بفهماند که قدرتی که به اُمْنایِ دین و دُلیانِ شرع عطا فرموده مستولی بر همه ایشان است و اینکه فعل او همان فعل ایشان است.

در این مطلب خوب فکر کن، و من بر شرح آن می افزایم تا سینه تو و هر که پس از تو دچار این شک و تردید می شود را خنک و سرد نمایم، تا مبادا کسی را برای پاسخ به آنها نیابد، زیرا طغیان دشمنان و فتنه ایشان سبب اضطراب و اضطراب اهل علم به تأویل قرآن شده آنرا مکتوب و محبوب کنند، و این از ترس اهل ظلم و بغی نمایند.

أَمَّا إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ الْحَقُّ فِيهِ مَسْتُورًا ، وَالْبَاطِلُ ظَاهِرًا مَشْهُورًا ،
وَذَلِكَ إِذَا كَانَ أَوَّلَى النَّاسِ بِهِمْ أَعْدَاهُمْ لَهُ ، وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ، وَعَظُمَ الْإِلْحَادُ ، وَظَهَرَ
الْفَسَادُ ، هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ، وَتَحَلَّاهُمُ الْكُفَّارُ أَشْيَاءَ الْأَشْرَارِ ، فَيَكُونُ
جَهْدُ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَحْفَظَ مُهْجَتَهُ مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ إِلَيْهِ ثُمَّ يُبَيِّحُ اللَّهُ الْفَرْجَ لِأَوْلِيَائِهِ ، وَيُظْهِرُ
صَاحِبَ الْأَمْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» فَذَلِكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَقَامَهَا عَلَى خَلْقِهِ ، وَعَرَفَهُمْ أَنَّهُ
لَا يَسْتَحِقُّ بِمَجْلِسِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ ، وَلَا يَتْلُوهُ إِلَّا مَنْ يَكُونُ فِي الطَّهَارَةِ مِثْلَهُ ،
لِتَلَا يَتَسَعَ لِمَنْ مَاسَهُ رِجْسُ الْكُفْرِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ انْتِحَالُ الْاسْتِحْقَاقِ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ ، وَلِيُضِيقَ الْعُذْرَ عَلَى مَنْ يُعِينُهُ عَلَى إِثْمِهِ وَظُلْمِهِ ، إِذْ كَانَ اللَّهُ قَدْ حَظَرَ عَلَى مَنْ مَاسَهُ
الْكُفْرُ تَقْلِيدَ مَا فَوَّضَهُ إِلَى أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ ، يَقُولُهُ لِإِبْرَاهِيمَ : «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

بدان که روزگاری بر مردم بیاید که حق در آن پنهان، و باطل ظاهر و مشهور گردد، و در
آن زمان بهترین افراد بدیشان دشمنترین آنان می باشد، و وعده حق نزدیک شده و الحاد
عظیم گردد و فساد ظاهر شود، در یک چنین دورانی اهل ایمان گرفتار شوند، و زلزله های
شدید رخ دهد، و از سر اضطراب نامهای اشرار را بر خود بندد، و تمام تلاش مؤمن حفظ
خون خود از نزدیکترین افراد به خویش است، سپس خداوند فرج و گشایش خود را
برای اولیایش جاری، و صاحب امر را بر دشمنان خود چیره و پیروز سازد.

وَأَمَّا آيَةُ : «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» ، مراد از شاهد همان حجت خدا است که بر خلق
اقامه می فرماید، و می فهماند که هیچکس جز جانشین پیغمبر شایستگی خلافت او را
ندارد، و تنها کسی می تواند دنباله رو پیغمبر باشد که مانند او مطهر و پاک باشد، و دلیل
آنکه حضرت حق جایگاه ولایت و امامت را متسع نگردانید تا اگر فردی یک وقتی
اختیار کفر نمود او را نرسد که خود را مستحق قائم مقامی پیغمبر بداند، و جای هیچ عذری برای
یاور او در گناه و ظلم نماند، چرا که خداوند افراد مبتلا به کفر را از دسترسی به مقام انبیاء
و اولیاء بازداشته، و آن در خطاب به ابراهیم مشهود است که : «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ،

أَيُّ الْمُشْرِكِينَ ، لِأَنَّهُ سَمَّى الشُّرَكَ ظُلْمًا يَقُولُهُ : «إِنَّ الشُّرَكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» فَلَمَّا عَلِمَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَهْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ بِالْإِمَامَةِ لَا يَتَنَالُ عَبْدَةَ الْأَصْنَامِ ، قَالَ : «وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» .

وَأَعْلَمَ أَنَّ مَنْ آثَرَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى الصَّادِقِينَ ، وَالْكَفَّارَ عَلَى الْأَبْرَارِ ، فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ، إِذْ كَانَ قَدْ بَيَّنَّ فِي كِتَابِهِ الْفَرْقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْمُبْطِلِ ، وَالطَّاهِرِ وَالنَّجَسِ ، وَالْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ ، وَأَنَّهُ لَا يَتَلَوُّ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ فَقْدِهِ إِلَّا مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ صِدْقًا وَعَدْلًا وَطَهَارَةً وَفَضْلًا . وَأَمَّا الْأَمَانَةُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَهِيَ الْأَمَانَةُ الَّتِي لَا تَحِبُّ وَلَا تَجُوزُ أَنْ تَكُونَ إِلَّا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَائِهِمْ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَهُمْ عَلَى خَلْقِهِ ، وَجَعَلَهُمْ حُجَجًا فِي أَرْضِهِ ، وَالسَّامِرِيُّ وَمَنْ أَجْمَعَ مَعَهُ وَأَعَانَهُ مِنَ الْكَفَّارِ عَلَى عِبَادَةِ الْعِجْلِ عِنْدَ غَيْبَةِ مُوسَى مَا تِمُّ انْتِحَالِ مَحَلِّ مُوسَى مِنَ الطَّعَامِ ، وَالْإِحْتِمَالِ لِتِلْكَ الْأَمَانَةِ الَّتِي لَا يَنْبَغِي إِلَّا لِطَاهِرٍ مِنَ الرَّجَسِ ،

و مراد از ظالمین در این آیه مشرکینند، زیرا در آیه ای دیگر شرک را ظلم خواند که : «إِنَّ الشُّرَكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ، و چون ابراهیم دریافت که عهد خداوند بر امامت به بت پرستان نمی رسد، گفت : «وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» .

و این را بدان هر که اهل نفاق را بر راستگویان ، و کافران را بر ابرار ترجیح دهد ، به دروغی که بافته ؛ گناهی بزرگ مرتکب شده است ، زیرا خداوند تفاوت میان اهل حق و باطل ، پاک و ناپاک ، و مؤمن و کافر را نیک بیان داشته ، و دنباله رو پیغمبر - پس از او - تنها کسی است که از لحاظ صدق و عدل و طهارت و فضیلت ؛ لایق منصب او می باشد . و اما آن امانتی که ذکر نمودی امری است که جایز بلکه واجب است که آن در انبیاء و اوصیای ایشان باشد زیرا که خداوند تبارک و تعالی تنها این گروه را رهبران خلق خود قرار داده و ایشان را حجتهای خویش در زمین مقرر فرموده ، پس توسط سامری و جمع او و جماعت کفاری که او را هنگام غیبت موسی علیه السلام در عبادت گوساله یاری نمودند ؛ اقتدا به محلّ موسی علیه السلام از روی تمرد و طغیان تمام بود ، و چون مفروض است که محل این امانت جز سزاوار افراد طاهر و پاک از رجس و نجاست و عقیده نباشد

فَاحْتَمَلَ وِزْرَهَا وَوِزَرَ مَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَأَعْوَانِهِمْ ، وَلِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَنْ اسْتَنْ بَسَنَةً حَقٌّ ، كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ اسْتَنْ بَسَنَةً بَاطِلٌ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَهَذَا الْقَوْمُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ شَاهِدٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، وَهُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ قَابِيلَ قَاتِلِ أَخِيهِ : «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا» ، وَلِلْإِحْيَاءِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ تَأْوِيلٌ فِي الْبَاطِنِ لَيْسَ كَظَاهِرِهِ ، وَهُوَ مِنْ هَدَايَاهَا ، لِأَنَّ الْهُدَايَةَ هِيَ حَيَاةُ الْأَبَدِ ، وَمَنْ سَمَّاهُ اللَّهُ حَيًّا لَمْ يَمُتْ أَبَدًا ، إِنَّمَا يَنْقُلُهُ مِنْ دَارِ مَحَنَةٍ إِلَى دَارِ رَاحَةٍ وَمِنْحَةٍ .

وَأَمَّا مَا أَرَاكَ مِنَ الْخُطَابِ بِالْإِنْفِرَادِ مَرَّةً وَبِالْجَمْعِ مَرَّةً ، وَهُوَ مِنْ صِفَةِ الْبَارِي

پس سامری متحمل وزر و خطیبت شده و تا آخر بار خطا و گناه هر که - از ستمکاران و طرفدارانشان - راه او را بپایید بردوش خواهد کشید . و به همین جهت است که رسول خدا ﷺ فرموده : «وهرکس سنت حق و درستی را پایه گذاری نماید ، پاداش آن برای ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} هو است ، واجر هرکه عمل بدان کند نیز تا روز قیامت برای او خواهد بود ، وهرکه سنت گذار باطلی باشد ، بار گناه آن بردوش خود او ست ، وگناه هرکه مرتکب آن شود نیز تا روز قیامت بردوش او خواهد بود» ، و برای این کلام نبوی شاهی از قرآن است که در قصه جنایت قابیل بر برادرش آمده که : «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ ، و برای لغت «إحیاء» در این موضع تأویل باطنی دارد که ظاهری نیست ، و آن «إهداء» می باشد ، یعنی : «کسی که فردی را هدایت نماید» ، زیرا هدایت سبب حیات ابد است ، و هر که را که خداوند حی و زنده نام نهد هرگز نموده است ، هر آینه او را از سرای محنت و سختی به سرای عطا و راحت انتقال می دهد .

و اما آنچه در قرآن از صفت باری گاهی مخاطب به لفظ انفراد و گاهی به خطاب جمع واقع است ، برای این است که خداوند تبارک و تعالی همانگونه که خود را وصف فرموده

جَلَّ ذِكْرُهُ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ - عَلَى مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ بِالْإِنْفِرَادِ وَالْوَحْدَانِيَّةِ، هُوَ النُّورُ الْأَزَلِيُّ الْقَدِيمُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، لَا يَتَغَيَّرُ، وَيَحْكُمُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، وَلَا رَادَّ لِقَضَائِهِ، وَلَا مَا خَلَقَ زَادَ فِي مُلْكِهِ وَعِزِّهِ وَلَا نَقَصَ مِنْهُ مَا لَمْ يَخْلُقْهُ، وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالْخَلْقِ إِظْهَارَ قُدْرَتِهِ وَإِنْدَاءَ سُلْطَانِهِ وَتَبْيِينَ بَرَاهِينِ حِكْمَتِهِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَمَا شَاءَ، وَأَجْرَى فِعْلَ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ اصْطَفَى مِنْ أَمْنَانِهِ، وَكَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَأَمْرُهُمْ أَمْرُهُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وَجَعَلَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَعَاءً لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، لِيُمَيِّزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، مَعَ سَابِقِ عِلْمِهِ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنْ أَهْلِيهَا، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ مِثَالاً لِأَوْلِيَائِهِ وَأَمْنَانِهِ، وَعَرَّفَ الْخَلِيقَةَ فَضْلَ مَنْزِلَةِ أَوْلِيَائِهِ، وَفَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي فَرَضَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ، وَالزَّمَهُمُ الْحُجَّةَ بِأَنْ خَاطَبَهُمْ خِطَاباً يَدُلُّ عَلَى الْإِنْفِرَادِ وَتَوْحِيدِهِ، وَيَبَيِّنُ لَهُ أَوْلِيَائَهُ تَجْرِي أَفْعَالُهُمْ وَأَحْكَامُهُمْ تَجْرِي فِعْلُهُ، فَهُمْ الْعِبَادُ الْمَكْرُمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

نوری ازلی و قدیمی است که چیزی مانند او نیست، دستخوش تغییر نشده، و هرچه اراده و اختیار کند عملی سازد، و هیچکس قادر بر ردّ حکم و قضای او نیست، آفرینش او موجب ازدیاد در ملک و عزّت او نشود، و عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نقصی را متوجّه او نمی‌سازد، و تنها اراده به آفرینش نمود، تا قدرت خود را اظهار و سلطان خود را نمایان و براهین حکمت خود را ظاهر و آشکار سازد، پس آنچه در مشیّت حقّ بود به هروجه که خواست خلق فرمود و انجام برخی از کارها را بدست برگزیدگان امنای خود جاری گرداند، و فعل آنان همان فعل حضرت حقّ است، همچنانکه در قرآن است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، و نیز آسمان و زمین را ظرف و جایگاهی برای خلق خود قرار داد تا خبیث از طیب را تمیز دهد، هرچند همه آن دو گروه در علم حضرت حقّ بود، و خواست تا آنرا مثالی برای اولیا و امنای خود قرار داده، و فضل منزلت اولیای خود را به خلائق شناساند، و طاعتشان را مقرون به طاعت خود فرموده، و حجّت را بر ایشان تمام نمود که نوعی ایشان را خطاب نماید که دلالت بر وحدانیّت و انفراد خود کند، و حاکی از این باشد که حضرت حق را اولیایی است که احکام و افعال ایشان همان فعل اوست، ایشان بندگان محترم و بزرگواری هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ، هُوَ الَّذِي أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ عَرَفَ الْخَلْقَ اقْتِدَارَهُمْ عَلَى عِلْمِ الْغَيْبِ بِقَوْلِهِ : «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» وَهُمْ النَّعِيمُ الَّذِي يَسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ .

قال السائل : مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ؟

قال : هُمْ : رَسُولُ اللَّهِ ، وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ ، وَفَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْهَا لِنَفْسِهِ ، هُمْ وَلاَةُ الْأَمْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، وَقَالَ فِيهِمْ : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» .

قال السائل : مَا ذَاكَ الْأَمْرُ؟

قال علي عليه السلام : الَّذِي بِهِ تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُفْرَقُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ،

وهرچه کنند به فرمان او کنند ، آنخدای که این جماعت را مؤید به روح خود گردانید و خلق را بر اقتدار آنان بر علم غیب به تبعه آیه : «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» عالم و واقف فرمود ، وایشان همان نعیمی هستند که همه از آن پرسیده شوند ، زیرا خداوند به سبب ایشان پیروانشان را مشمول نعمت خود قرار داده است .

فرد زندیق پرسید : این حجتها چه کسانیست؟

فرمود : ایشان عبارتند از : رسول خدا ، وجماعتی از اصفیا که خداوند ایشان را مقرون به خود و رسول فرموده ، و طاعتشان را همچون طاعت خود بر خلق مفروض و واجب ساخته ، ایشان صاحبان امری هستند که در حق ایشان فرموده : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، و نیز : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» .

فرد زندیق پرسید : منظور از این امر چیست؟

حضرت علی عليه السلام فرمود : عبارت از آنچیزی است که فرشتگان با آن از جانب حضرت حق نازل می گردند ، در شئی که در آن هر امری با حکمت : معین و ممتاز گردد ،

مِنْ خَلْقٍ وَرِزْقٍ وَأَجَلٍ وَعَمَلٍ وَحَيَاةٍ وَمَوْتٍ وَعِلْمٍ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَالْمُعْجَزَاتِ الَّتِي لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِلَّهِ وَأَصْفِيَائِهِ وَالسَّفَرَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، وَهُمْ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ : «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» ، هُمْ بَقِيَّةُ اللَّهِ ، يَعْنِي الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَأْتِي عِنْدَ انْقِضَاءِ هَذِهِ النَّظَرَةِ ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا .

وَمِنْ آيَاتِهِ : الْغَيْبَةُ وَالْاِكْتِنَامُ عِنْدَ عُمُومِ الطُّغْيَانِ ، وَحُلُولِ الْاِنتِقَامِ ، وَلَوْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ - الَّذِي عَرَفْتُمْ بَيَانَهُ - لِلنَّبِيِّ ﷺ دُونَ غَيْرِهِ ، لَكَانَ الْخِطَابُ يَدُلُّ عَلَى فِعْلِ مَاضٍ غَيْرِ دَائِمٍ وَلَا مُسْتَقْبَلٍ ، وَلَقَالَ : «نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ» ، وَ «فُرِقَ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ، وَلَمْ يَقُلْ : «يُنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» ، «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ، وَقَدْ زَادَ جَلَّ ذِكْرُهُ فِي التَّبْيَانِ وَإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ بِقَوْلِهِ - فِي أَصْفِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» تَعْرِيفًا لِلْخَلِيقَةِ قُرْبَهُمْ ، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ : «فُلَانٌ إِلَى جَنْبِ فُلَانٍ» إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَصِفَ قُرْبَهُ مِنْهُ ؟

از ایجاد و خلق و رزق و از أجل و عمل و از حیات و عمر و از موت جانداران و علم به غیب آسمانها و زمین و معجزات و آیات که هیچ احدی را نسزد مگر خدایتعالی و اصفیاء و سفیران که میان خدا و خلق الله باشند که ایشان وجه خداوند که در قرآن ذکر نمود اشاره به همان اعیان است چنانکه فرموده : «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» ، ایشان بقیة الله می باشند ، یعنی همان مهدی که در پایان و انقضای این مهلت خواهد آمد ، هو که زمین را پر از قسط و عدل کند همچنانکه پر از ظلم و جور شده است .

و از آیات او : غیبت ، و پنهان شدن هنگام اوج طغیان ، و اظهار انتقام می باشد ، و اگر این امری که برای تعریف کردم تنها مختص رسول خدا ﷺ بود خطاب دلالت بر فعل گذشته می کرد نه بر فعل آینده ، و لفظ آیه این بود که : «فرشتگان نازل شدند» ، و «در آن شب هر امری با حکمت : معین و ممتاز شد» ، و نگفته بود : «فرشتگان نازل می گردند» ، «در آن شب هر امری با حکمت : معین و ممتاز می گردد» ، و خداوند متعال برای روشن شدن مطلب در این آیه - در مورد اصفیا و اولیای خود - فرموده : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» ، برای اینکه به خلائق قرب ایشان را بنمایاند ، مگر تو خود نمی گویی : «فلانی در کنار فلانی است» وقتی بخواهی میزان قرب او را به آن فرد بنمایی ؟

وَإِنَّا جَعَلْنَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ هَذِهِ الرُّمُوزَ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ وَغَيْرُ أَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ فِي أَرْضِهِ ، لِيَعْلَمَهُ بِمَا يُحْدِثُهُ فِي كِتَابِهِ الْمُبْدُلُونَ ، مِنْ إِسْقَاطِ أَشْيَاءٍ حُجَجِهِ مِنْهُ ، وَتَلْيِيسِهِمْ ذَلِكَ عَلَى الْأُمَّةِ لِيُعِينُوهُمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ ، فَأَثَبَتْ فِيهِ الرُّمُوزَ ، وَأَعْمَى قُلُوبَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ ، لِمَا عَلَيْهِمْ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ غَيْرِهَا مِنْ الْخِطَابِ الدَّالِّ عَلَى مَا أَحْدَثُوهُ فِيهِ ، وَجَعَلَ أَهْلَ الْكِتَابِ الْمُقِيمِينَ بِهِ ، وَالْعَالَمِينَ بِظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ مِنْ شَجَرَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ، أَيْ يُظْهِرُ مِثْلَ هَذَا الْعِلْمِ مُحْتَمِلِيهِ فِي الْوَقْتِ بَعْدَ الْوَقْتِ ، وَجَعَلَ أَعْدَاءَهَا : أَهْلَ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ الَّذِينَ حَاوَلُوا إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ بِأَقْوَاهِهِمْ ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ .

وَلَوْ عَلِمَ الْمُنَافِقُونَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ تَرْكِ الْآيَاتِ الَّتِي بَيَّنَّتْ لَكَ تَأْوِيلَهَا ، لَأَسْقَطُوهَا مَعَ مَا أُسْقَطُوا مِنْهُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ ماضٍ حُكْمُهُ بِإِجَابِ الْحُجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «قُلْ فَلِلَّهِ

وهرآینه خداوند متعال این رموز - که جز او وانبیاء و حجتهای او در زمین از آن خبر ندارند - را در کتاب خود قرار داد زیرا از احداثی که مبدلین در کتابش می نمایند نیک آگاه بود که اسمای حجج او را سقط نموده و امت را دچار اشتباه کنند تا ایشان را بر باطل یاری کنند ، بدین خاطر این رموز را در قرآن قرار داد ، و دل و دیده اشان را کور ساخت ، تا آنکه این آیات و غیر اینها از خطاب ؛ دلالت بر احداث این گروه در آن کند ، و خداوند اهل قرآن ؛ که افراد وظیفه شناس و عالم به ظاهر و باطن آنند را از درختی قرار داد که اصل و ریشه آن برقرار ؛ و شاخه آن به آسمان - رفعت و سعادت - بر شود [درخت زیبایی که] به فرمان خدا همه اوقات میوه های خوردنی و خوش دهد ، یعنی مانند این علم برای حاملانش همه اوقات بر دهد ، و دشمنان آیات قرآن را اهل شجره ملعونه ای قرار داد که قصد داشتند که نور خدا را به گفتار باطل خود خاموش سازند ، پس خدا جز به کمال رسیدن نور خود را نخواست .

و اگر منافقان ملعون دانسته بودند چه جزایی در ترک این آیات - که تأویلش را گفتم - برایشان مقرر شده ؛ همه را اسقاط می کردند ، ولی حکم خداوند متعال به ایجاب حجّت بر خلق امضاء شده ، همانطور که فرموده : «قُلْ فَلِلَّهِ

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» أَغْشَى أَبْصَارَهُمْ ، وَجَعَلَ عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً عَنْ تَأْمُلِ ذَلِكَ ، فَتَرَكَوهُ بِحَالِهِ ، وَحَجَبُوا عَنْ تَأْكِيدِ الْمَلْتَسِ بِإِطَالِهِ ، فَالسُّعْدَاءُ يَنْتَبِهُونَ عَلَيْهِ ، وَالْأَشْقِيَاءُ يَغْمُونَ عَنْهُ ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ .

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَرَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ ، وَعِلْمِهِ بِمَا يُحْدِثُهُ الْمُبْدِلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كِتَابِهِ ، قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ : فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ ، وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَى ذَهْنَهُ وَلَطَفَ حِسَّهُ وَصَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ، وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأُمَنَاؤُهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ، وَإِنَّمَا فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِثَلَاثِ أَسْبَابٍ : أَهْلُ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ لَهُمْ ، وَلِيَقُودَهُمُ الْاضْطِرَارُ إِلَى الْإِيْتَارِ لِمَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَهُمْ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طَاعَتِهِ ، تَعَزُّرًا وَافْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَاغْتِرَارًا بِكَثْرَةِ مَنْ ظَاهَرَهُمْ وَعَاوَنَهُمْ ، وَعَانَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ ﷺ .

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» ، دیدگان‌شان را پوشانده و بر دلهایشان پرده افکندیم تا بدان واقف نشوند ، پس آنرا به حال خود گذاشتند ، و از تأکید فرد ملتبس به باطل محجوب شدند ، پس افاد سعادت‌مند بر آن واقف و آگاه ؛ و اشقیاء از درک آن کور و گمراه گردیدند ، و هر که را خداوند نور نبخشید هرگز روشنی نیابد .

سپس خداوند متعال به جهت وسعت رحمت و رأفتش به خلق ، و آگاهی از احداث اهل تبدیل در کتابش ؛ کلام خود را به سه دسته تقسیم فرمود : به قسمتی از آن ؛ عالم و جاهل واقفند ، و قسمتی دیگر را جز آنانکه برخوردار از ذهنی مصفا و حسّی لطیف و قدرت تمیزند ؛ نمی‌دانند ، همانها که خداوند برای اسلام شرح صدرشان عطا فرموده ، و قسمتی دیگر را جز خود خدا و والیان او و راسخان در علم نمی‌دانند ، و هر آینه این کار را بدین خاطر انجام فرمود تا دیگر هیچ اهل باطلی که میراث رسول خدا ﷺ از علم کتاب را غصب نموده مدعی نشود ، و اضطرار مجبورشان کند تا برای فهم مطلب نزد اولیای خدا روند ؛ همانها که از طاعتشان از سرافتخار و افترای بر خدا ؛ استکبار نمودند ؛ غاصبانی که به کثرت یاران خود مغرور شده و به خدا و پیامبر عناد ورزیدند .

فَأَمَّا مَا عَلِمَهُ الْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ مِنْ فَضْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وَقَوْلُهُ: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، وَهَذِهِ الْآيَةُ ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ، فَالظَّاهِرُ قَوْلُهُ: «صَلُّوا عَلَيْهِ»، وَالْبَاطِنُ قَوْلُهُ: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» أَي سَلِّمُوا لِمَنْ وَصَّاهُ وَاسْتَخْلَفَهُ عَلَيْكُمْ، وَفَضَّلَهُ وَمَا عَاهَدَ بِهِ إِلَيْهِ تَسْلِيمًا، وَهَذَا يَمَّا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا مَنْ لَطَفَ حِسَّهُ، وَصَفَى ذَهْنَهُ، وَصَحَّ تَمَيُّزُهُ. وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ» لِأَنَّ اللَّهَ سَمَّى بِهِ النَّبِيَّ ﷺ حَيْثُ قَالَ: «يَسَّ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»، لِعَلِّمِهِمْ بِأَنَّهُمْ يُسْقِطُونَ قَوْلَ اللَّهِ: سَلَامٌ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا أَسْقَطُوا غَيْرَهُ، وَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَأَلَّفُهُمْ، وَيَقْرُبُهُمْ، وَيُجْلِسُهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي إِنْعَادِهِمْ بِقَوْلِهِ: «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، وَبِقَوْلِهِ: «فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِبْلَتَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ»، وَكَذَلِكَ

پس آنچه که جاهل و عالم از فضل رسول خدا ﷺ در قرآن بدان واقف است، همان کلام خداوند است که: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» و آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، و برای این آیه ظاهری است و باطنی، ظاهر همان فراز: «صَلُّوا عَلَيْهِ»، و باطن آن فراز: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» می باشد، یعنی: به آنکه وصی و خلیفه خود بر شما قرارداد سلام کنید، و تسلیم فضل و عهود او باشند، و به تأویل اینها که برایت گفتم جز افرادی با حسّی لطیف و ذهنی پاک و قدرت تمیز بالا خبر ندارند. و همچنین آیه: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ»، زیرا خداوند پیامبر را بدان نام نهاد؛ آنجا که فرمود: «يَسَّ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»، زیرا نیک با خبر بود که ایشان لفظ «سلام» علی آل محمد را اسقاط می کردند همانطور که چیزهای دیگر را انداختند، و پیوسته رسول خدا ﷺ ایشان را مورد محبت خود قرار داده و بخود نزدیک داشته و در کنار چپ و راست خود می نشانید، تا اینکه حضرت حق با آیات: «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» و: «فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِبْلَتَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ»، و نیز

قال الله عز وجل: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»، وَلَمْ يُسَمَّ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فَإِنَّمَا أُنْزِلَتْ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ» لِأَنَّهُ مِنَ الْحَالِ أَنَّ يَهْلِكُ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَبْقَى الْوَجْهُ، هُوَ أَجَلٌ وَأَكْرَمُ وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّمَا يَهْلِكُ مَنْ لَيْسَ مِنْهُ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، فَفَصَلَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَوَجْهِهِ.

وَأَمَّا ظُهُورُكَ عَلَى تَنَاقُرِ قَوْلِهِ: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»، وَلَيْسَ يُشَبِّهُ الْقِسْطُ فِي الْيَتَامَى نِكَاحَ النِّسَاءِ، وَلَا كُلُّ النِّسَاءِ أَيْتَامٌ، فَهُوَ بِمَا قَدْ مَثُ ذِكْرُهُ مِنْ إِسْقَاطِ الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْقُرْآنِ، وَيَبَيِّنُ الْقَوْلُ فِي الْيَتَامَى وَبَيِّنُ نِكَاحِ النِّسَاءِ مِنَ الْخُطَابِ وَالْقَصَصِ أَكْثَرُ مِنْ ثُلُثِ الْقُرْآنِ، وَهَذَا وَمَا أَشْبَهَهُ بِمَا ظَهَرَتْ حَوَادِثُ الْمُنَافِقِينَ فِيهِ لِأَهْلِ النَّظَرِ وَالْتِمَاسِ. وَوَجَدَ الْمُعْطَلُونَ وَأَهْلُ الْمِلَلِ الْمُخَالَفَةَ لِلْإِسْلَامِ مَسَاغًا إِلَى الْقُدْحِ فِي الْقُرْآنِ.

آیه: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» فرمان به دوری و بعد ایشان صادر فرمود، بی آنکه نامی از آنان و پدران و مادرانشان برود.

و اما آیه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» هر آینه اینگونه نازل شد: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ» زیرا محال است که هر چیزی از او هلاک شود و وجه وی باقی بماند، خداوند بسی جلیل و اکرم و بزرگتر از این کلام است، هر آینه همه چیز جز او هلاک شوند، مگر این آیه را ندیده ای که فرموده: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، پس میان خلق و وجه خود را جدایی انداخته است؟!.

و اما انکارت در آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» و اجرای عدل در میان افراد یتیم هیچ شباهتی به ازدواج با زنها ندارد، و تمام زنها نیز یتیم نیستند، و این از همان موارد سقط شده توسط منافقین در قرآن است، و میان فراز «فِي الْيَتَامَى» و «نِكَاحِ زَنْهَا» از خطاب و قصص بیش از یک سوم قرآن افتاده است^(۱)، و این موارد مشابه آن از جمله موارد حادث از منافقین است که بر اهل نظر و تأمل پوشیده نیست. و معطلین و رهبران مذاهب مخالف اسلام این را موجب قدح قرآن یافتند

وَلَوْ شَرَحْتُ لَكَ كُلَّهَا أَسْقِطَ وَحُرِّفَ وَبُدِّلَ يَمَّا يَجْرِي هَذَا الْجَرَى لَطَالَ، وَظَهَرَ مَا تَحْظُرُ التَّقِيَّةُ
إِظْهَارَهُ مِنْ مَنَاقِبِ الْأَوْلِيَاءِ، وَمَثَالِبِ الْأَعْدَاءِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، فَهُوَ تَبَارَكَ اسْمُهُ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ
مِنْ أَنْ يَظْلِمَ، وَلَكِنَّهُ قَرْنَ أَمْنَاءَهُ عَلَى خَلْقِهِ بِنَفْسِهِ، وَعَرَّفَ الْخَلِيقَةَ جَلَالَتهِ قَدْرِهِمْ عِنْدَهُ، وَأَنَّ
ظَلَمَهُمْ ظَلَمُهُ، يَقُولُهُ: «وَمَا ظَلَمُونَا»، يَبْغُضُهُمْ أَوْلِيَاءُنَا وَمَعُونَةُ أَعْدَائِهِمْ عَلَيْهِمْ «وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» إِذْ حَرَمُوا الْجَنَّةَ وَأَوْجَبُوا عَلَيْهَا خُلُودَ النَّارِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْزَلَ عَزَائِمَ الشَّرَائِعِ وَآيَاتِ
الْفَرَائِضِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ، كَمَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَخْلُقَهَا فِي
أَقَلِّ مِنْ لَحْظِ الْبَصَرِ لَخَلَقَ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الْأَنَاءَ وَالْمُدَارَةَ مِثَالاً لِأَمْنَائِهِ وَإِجَاباً لِلْحُجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ،

که اگر من به شرح تمام موارد سقط و تحریف و تبدیل در این امور بپردازم کار به طول
انجامیده، و آنچه تقیّه مانع از بروز آن می شود از مناقب اولیاء و مثالب اعداء آشکار شود.
مترجم گوید: «برای روشن شدن اموری که گذشت پیشنهاد می شود به کتب «آلاء
الرحمن» مرحوم محقق شیخ بلاغی، و تفسیر المیزان؛ علامه طباطبائی رحمته الله مراجعه شود». و
اما آیه: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، و خداوند تبارک و تعالی منزّه
است از اینکه مورد ظلم واقع شود، و پروردگار والیان خود بر خلق را مقرون به خود
ساخته، و به مردم جلالت قدر ایشان را شناسانده، و اینکه ظلم به ایشان ظلم به او است
به این فراز که «وَمَا ظَلَمُونَا» با بغض به اولیای ما و یاری دشمنانشان بر آنان و فراز:
«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» از اینرو که نفس خود را از بهشت محروم ساخته و آتش
ابدی را بر خود واجب نمودند.

وَأَمَّا آيَةُ: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ»، پس خداوند عزّوجلّ تمام قوانین و آیات
فرائض را در اوقات مختلف نازل فرمود، همانطور که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و اگر
می خواست در کمتر از یک چشم بر هم زدن هم خلق کند حتماً آفریده بود، ولیکن ربّ العالمین
لحظه و ساعات و مدارات اوقات را مثالی برای والیان خود و اتمام حجّت بر مردم قرار داد،

فَكَانَ أَوَّلُ مَا قَيَّدَهُمْ بِهِ: الْإِقْرَارُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ وَالشَّهَادَةُ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا أَقَرُّوا بِذَلِكَ تَلَاهُ بِالْإِقْرَارِ لِنَبِيِّهِ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ، وَالشَّهَادَةِ بِهِ بِالرَّسَالَةِ، فَلَمَّا انْقَادُوا لِذَلِكَ فَرَضَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةَ ثُمَّ الصَّوْمَ ثُمَّ الْحَجَّ ثُمَّ الْجِهَادَ ثُمَّ الزَّكَاةَ ثُمَّ الصَّدَقَاتِ وَمَا يَجْرِي تَجَرُّاها مِنْ مَالِ النَّفْيِ، فَقَالَ الْمَنَافِقُونَ: هَلْ بَقِيَ لِرَبِّكَ عَلَيْنَا بَعْدَ الَّذِي فَرَضَهُ شَيْءٌ آخَرُ يَفْتَرِضُهُ فَتَذْكُرُهُ لِتَسْكُنَ أَنْفُسَنَا إِلَى أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ: «قُلْ إِنَّمَا أُعْظِمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» يَعْنِي الْوِلَايَةَ. وَأَنْزَلَ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، وَلَيْسَ بَيْنَ الْأُمَّةِ خِلَافٌ أَنَّهُ لَمْ يَأْتِ الزَّكَاةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَهُوَ رَاكِعٌ غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَلَوْ ذَكَرَ اسْمُهُ فِي الْكِتَابِ لَأَسْقِطَ مَعَ مَا أُسْقِطَ مِنْ ذِكْرِهِ، وَهَذَا وَمَا أَشْبَهَهُ مِنَ الرُّمُوزِ الَّتِي ذَكَرْتُ لَكَ ثُبُوتَهَا فِي الْكِتَابِ، لِيَجْهَلَ الْمُحَرِّفُونَ فَيَبْلُغُوا إِلَيْكَ وَإِلَى أَمْثَالِكَ، وَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

پس به اولین چیزی که مقیدشان فرمود: اقرار به وحدانیت و ربوبیت و شهادت به اینکه معبودی جز الله نیست بود، پس هنگامی که بدان اقرار نمودند دنباله اش اقرار به نبی خود و شهادت به رسالت او بود، وقتی اطاعت نمودند، غناز و روزه و حج را بر ایشان واجب نمود، سپس زکات، صدقات و هرچه مانند آن بود از مال خراج و غنیمت را بر ایشان فرض نمود، پس منافقان گفتند: آیا برای پروردگارت بعد از اینها که واجب کرد چیز دیگری مانده که فرض کند و تو آن را بگویی تا دلمان آرام گیرد تا اینکه چیز دیگری باقی نمانده باشد؟ پس این آیه نازل شده که: «قُلْ إِنَّمَا أُعْظِمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ»، یعنی ولایت.

و این آیه را نازل فرمود که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، و میان امت هیچ خلاقی نیست که هیچکس در آن وقت به هنگام رکوع زکات نپرداخته جز یک مرد، و اگر نامش در قرآن برده می شد حتماً مانند موارد دیگر از آن سقط می شد، و این و امثالش از جمله رموزی است که ثبت آنرا در کتاب برای تذکر کردم، تا محرفین به خطا افتند و آیه همانطور به دست تو و مانند تو برسد، و در این هنگام خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

وَأَمَّا قَوْلُهُ لِنَبِيِّهِ ﷺ: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» وَإِنَّكَ تَرَى أَهْلَ الْمِلَلِ الْمُخَالَفَةَ لِلْإِيمَانِ وَمَنْ يَجْرِي بِمَجْرَاهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ مُقِيمِينَ عَلَى كُفْرِهِمْ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ، وَأَنَّهُ لَوْ كَانَ رَحْمَةً عَلَيْهِمْ لَاهْتَدَوْا جَمِيعاً وَنَجَّوْا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا عَنِ بِذَلِكَ: أَنَّهُ جَعَلَهُ سَبَباً لِّإِنْظَارِ أَهْلِ هَذِهِ الدَّارِ، لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ قَبْلَهُ بُعِثُوا بِالنُّصُرِ لَا بِالتَّعْرِيزِ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْهُمْ، إِذَا صَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَجَابَهُ قَوْمُهُ سَلِمُوا وَسَلِمَ أَهْلُ دَارِهِمْ مِنْ سَائِرِ الْخَلِيقَةِ، وَإِنْ خَالَفُوهُ هَلَكُوا وَهَلَكَ أَهْلُ دَارِهِمْ بِالْآفَةِ الَّتِي كَانَ نَبِيُّهُمْ يَتَوَعَّدُهُمْ بِهَا، وَيَخَوْفُهُمْ حُلُولَهَا وَنَزْوُلَهَا بِسَاحَتِهِمْ، مِنْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ رَجْفٍ أَوْ رِيحٍ أَوْ زَلْزَلَةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَصْنَافِ الْعَذَابِ الَّتِي هَلَكَتْ بِهَا الْأُمَمُ الْخَالِيَةُ.

وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ مِنْ نَبِيِّنَا ﷺ وَمِنْ الْمُحْجَجِ فِي الْأَرْضِ: الصَّبْرَ عَلَى مَا لَمْ يُطِيقْ مَنْ تَقَدَّمَ لَهُمْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الصَّبْرَ عَلَى مِثْلِهِ، فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالتَّعْرِيزِ لَا بِالنُّصُرِ. وَأَثَبَتْ حُجَّةَ اللَّهِ تَعْرِيزاً لَا

وَأَمَّا آيَةُ أَيَّ كَهْ خَطَابِ بِهِ بِيغمبر فرمايد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، تو خود نیک می دانی که مخالفان ایمان و مانندشان از کافران تا این اندازه بر کفر خود باقی مانده اند، و اگر پیغمبر موجب رحمت بر ایشان بود همه هدایت شده و از عذاب سعیر نجات یافته بودند، پس مراد خداوند تبارک و تعالی از آیه این است که: پیغمبر را سببی برای مهلت مردم این سرا مقرر فرموده، زیرا انبیای پیش از او مبعوث به تصریح قول شده بودند نه تعریض و کنایه، پس پیغمبر نیز از ایشان بود، هنگامی که صدای خود را به امر خداوند بلند کرد و قوم او پاسخش دادند هم خود و هم اهل دیارشان از سایر مردمان محفوظ و در امان ماندند، و اگر مخالفت کرده بودند هم خود و هم اهل دیارشان مبتلا به همان آفتی می شدند که پیغمبر وعید آن را داده و ایشان را از حلول و نزول آن به ساحتشان ترسانده بود، مانند خسف یا قذف یا رجف یا باد یا زلزله یا غیر از آن از اصناف عذابی که امتهای پیشین بدان هلاک شدند.

و بی شک خداوند از نبی ما و اوصیای حجج او در زمین همان صبری که انبیای پیش از ایشان طاقت نیاورده بودند را دریافته بود، به همین جهت آنحضرت ﷺ را مبعوث به تعریض و کنایه فرمود نه تصریح و آشکار، و آنحضرت پیوسته اثبات حجّت بر امت از روی تعریض می گردانید نه

تَصْرِيحاً بِقَوْلِهِ - فِي وَصِيَّتِهِ - : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ»، وَ «هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَلَيْسَ مِنْ خَلِيقَةِ النَّبِيِّ وَلَا مِنْ شَيْئَتِهِ أَنْ يَقُولَ قَوْلًا لَا مَعْنَى فَلَزِمَ الْأُمَّةَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ لَمَّا كَانَتِ النَّبُوءَةُ وَالْأُخُوَّةُ مَوْجُودَتَيْنِ فِي خَلْقَةِ هَارُونَ، وَمَعْدُومَتَيْنِ فِيمَنْ جَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِمَنْزِلَتِهِ، أَنَّهُ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى أُمَّتِهِ كَمَا اسْتَخْلَفَ مُوسَى هَارُونَ، حَيْثُ قَالَ: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» وَلَوْ قَالَ لَهُمْ: لَا تَقْلُدُوا الْإِمَامَةَ إِلَّا قُلَانًا بَعِيَّتِهِ وَإِلَّا نَزَلَ بِكُمْ الْعَذَابُ، لِأَنَّهُمُ الْعَذَابُ وَزَالَ بَابُ الْإِنْظَارِ وَالْإِمْهَالِ.

وَبِمَا أَمَرَ بِسَدِّ بَابِ الْجَمِيعِ وَتَرْكِ بَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا سَدَدْتُ وَلَا تَرَكْتُ وَلَكِنِّي أَمَرْتُ قَاطِعْتُ، فَقَالُوا: سَدَدْتُ بَابَنَا وَتَرَكْتُ لِأَحَدِنَا سِنًا. فَأَمَّا مَا ذَكَرُوهُ مِنْ جِدَائَةِ سِنِّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْتَصْغِرْ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ حَيْثُ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَعْهَدَ بِالْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ، وَهُوَ فِي سِنِّ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ، وَلَا اسْتَصْغَرَ يَحْيَى وَعِيسَى لَمَّا اسْتَوْدَعَهَا عَزَائِمُهُ وَبَرَاهِينِ حِكْمَتِهِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ جَلَّ ذِكْرُهُ

تصریح، چنانکه به قول مبارک خود در حق وصی خویش فرمود: «هر که من مولای اویم پس این فرد مولای اوست»، و نیز: «او در نزد من منزلت هارون نسبت به موسی را داراست جز اینکه پس از من پیامبری نیست»، و سخن بی معنی از طبیعت و سرشت رسول خدا ﷺ بدور است، پس باید افراد امت توجه به این نکته داشته باشند که وقتی مقام نبوت و برادری هر دو در جناب هارون موجود است ولی در کسی که پیامبر او را هم منزلت هارون ساخته موجود نیست، فقط می ماند مسأله خلافت و جانشینی همانطور که موسی وی را خلیفه خود در قوم قرار داد، آنجا که گفت: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»، و اگر رسول خدا فرموده بود: امامت را جز از فلانی تبعیت نکنید و الا بر شما عذاب نازل خواهد شد، حتماً عذاب نازل و باب مهلت و انتظار بسته می شد.

و نیز رسول خدا ﷺ فرمان به بسته شدن تمام دربها به مسجد داد جز باب او، سپس فرمود: این باز بسته نمودن جز به فرمان حضرت حق نبود، و گفتند: دربهای ما افراد سن بالا را بستی و درب خانه کوچکترین فرد ما را ترک گفتی! اما مسأله کوچکی سن، خود خداوند متعال یوشع بن نون را با اینکه هفت سال بیشتر نداشت کوچک نشمرده و به موسی فرمان داد که عهد وصیت را با او نماید، و نیز حضرات یحیی و عیسی را کوچک نشمرده و عرائم و براهین حکمت خود را بدیشان سپرد، و هر آینه خداوند این کار را

لِعَلِّمِهِ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ، وَأَنَّ وَصِيَّهٗ لَا يَزْجَعُ بَعْدُ ضَالًّا وَلَا كَافِرًا.

وَبِأَنَّ عَمَدَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى سُورَةِ بَرَاءَةٍ، فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ تُؤَيِّرُهُ عَلَى وَصِيَّهِ وَأَمْرُهُ بِقِرَاءَتِهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَلَمَّا وَلَّى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَتْبَعَهُ بِوَصِيَّهِ وَأَمْرُهُ بِارْتِجَاعِهَا مِنْهُ، وَالتَّفُؤْذَ إِلَى مَكَّةَ لِيَقْرَأَهَا عَلَى أَهْلِهَا، وَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي» دَلَالَةً مِنْهُ عَلَى خِيَانَتِهِ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ اخْتَارَتْهُ عَلَى وَصِيَّهِ.

ثُمَّ شَفَعَ ذَلِكَ بِضَمِّ الرَّجُلِ الَّذِي ارْتَجَعَ سُورَةَ بَرَاءَةٍ مِنْهُ، وَمَنْ يُوَازِرُهُ فِي تَقَدُّمِ الْحَلِّ الْأُمَّةَ إِلَى عِلْمِ النِّفَاقِ «عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ» فِي غَزَاةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، وَوَلَّاهُمَا عَمْرُو: حَرَسَ عَسْكَرَهُ.

وَحَتَمَ أَمْرَهَا بِأَنْ ضَمَّهَا عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى مَوْلَاهُ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، وَأَمْرَهَا بِطَاعَتِهِ، وَالتَّصْرِيفِ بَيْنَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَكَانَ آخِرُ مَا عَهَّدَ بِهِ فِي أَمْرِ أُمَّتِهِ قَوْلُهُ: «أَنْفِذُوا حَيْشَ أُسَامَةَ» يُكْرَرُ عَلَى أَشْهَائِهِمْ، إِجَابًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فِي إِثَارِ الْمُنَافِقِينَ عَلَى الصَّادِقِينَ.

به لحاظ علم به عاقبت امور انجام داد، که وصی او بعدها گمراه و کافر نخواهد شد. و دیگر اینکه رسول خدا ﷺ سورة براءت را برای قرائت بر مردم مکه به کسی داد که دریافته بود که امت او را بر وصایتش انتخاب خواهند کرد، و زمانی که این مأموریت ابتدا به غیر او واگذار شد دستور بازگشت داده و کار را به فرد اصلی سپرده و فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل به من وحی فرمود که این مأموریت را جز فردی همچون من انجام ندهد، و این دلیل بر خیانت کسی است که فکر کند امت او را بر وصیتش برگزید. سپس جماعتی شفاعت این فرد بازگشته از ابلاغ سورة براءت و رقیقش را نزد پیامبر نمودند که ایندو را نزد عمرو بن عاص - علم نفاق - در غزوة ذات السلاسل فرستد عمرو نیز آن دو را نگهبان لشکر خود ساخت.

و عاقبت کارشان را بجایی رساند که حتی هنگام وفات نیز آندو را به خدمت - برده آزاد شده اش - أسامة بن زيد فرستاده و امر فرمود که اطاعت او را نموده و گوش فرمان او باشند، و آخرین چیزی که به امت سفارش می فرمود این بود که: «به لشکر أسامة برسید» و این کلام را برای اتمام حجت در انتخاب منافقین بر صادقین بسیار تکرار فرمود.

وَلَوْ عَدَدْتُ كُلَّ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي إِظْهَارِ مَعَائِبِ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَى ثَرَائِهِ لَطَالَ، وَأَنَّ السَّابِقَ مِنْهُمْ إِلَى تَقْلِيدِ مَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، قَامَ هَاتِفًا عَلَى الْمُنْبَرِ لِعَجْزِهِ عَنِ الْقِيَامِ بِأَمْرِ الْأُمَّةِ، مُسْتَقِيلًا مِمَّا تَقَلَّدَهُ لِقُصُورِ مَعْرِفَتِهِ عَنْ تَأْوِيلِ مَا كَانَ يُسْأَلُ عَنْهُ، وَجَهْلِهِ بِمَا يَأْتِي وَيَذَرُ.

ثُمَّ أَقَامَ عَلَى ظُلْمِهِ، وَلَمْ يَرْضَ بِاخْتِطَابِ عَظِيمِ الْوِزْرِ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَقَدَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ لِغَيْرِهِ، فَأَتَى التَّالِيَ لَهُ بِتَسْفِيهِ رَأْيِهِ، وَالْقَدْحِ وَالطَّعْنِ عَلَى أَحْكَامِهِ، وَرَفَعَ السَّيْفِ عَمَّنْ كَانَ صَاحِبُهُ وَضَعَهُ عَلَيْهِ، وَرَدَّ النِّسَاءَ اللَّاتِي كَانَ سَبَاهُنَّ، إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَبَعْضُهُنَّ حَوَامِلُ، وَقَوْلُهُ: «وَقَدْ نَهَيْتُهُ عَنْ قِتَالِ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ فَقَالَ لِي: إِنَّكَ لَحَدِيبٌ عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ» وَكَانَ هُوَ فِي ظُلْمِهِ لَهُمْ أَوْلَى بِاسْمِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ.

وَلَمْ يَزَلْ يُحْطِئُهُ، وَيُظْهِرُ الْإِزْرَاءَ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ: «كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً، وَفَى اللَّهُ شَرَّهَا، فَمَنْ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ» وَكَانَ يَقُولُ قَبْلَ ذَلِكَ قَوْلًا ظَاهِرًا: لَيْتَهُ حَسَنَةً

و اگر بخواهم تمام معایبی که بر غاصبین خلافت پیامبر نقل شده را بگویم کار به درازا خواهد کشید، و اینکه اولین فرد از این گروه چون در خور مسئولیت پذیرفته شده نبوده و از تفسیر سؤالاتی که میشد بی خبر بود عاجزانه درخواست استعفای از خلافت نمود و این همه حکایت از جهل او از آینده داشت.

سپس به ظلم خود ادامه داد و با اینهمه به جمع این گناه بزرگ راضی نشد تا اینکه خلافت را پس از خود به دیگری داد، پس فرد بعد از او آمد، او سفیه الرأی بود و احکامش مملو از قدح و طعن بود، و شمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت، و زنان اسیری که اکثر آنان حامله بودند را به شوهران رد کرد، و با اینکه من او را از قتال اهل قبله نهی کردم منزجر و ممنوع نشده به من گفت: تو با کافران مهربانی، و او در ستمی که به ایشان نموده بود به اسم کفر شایسته تر بود.

و پیوسته در احکام سید الانام خطا می کرد و همیشه بر آن تقصیر نموده و می گفت: «بیعت ابوبکر لغزش و خطا بود و تنها خدا شر آن را مصون داشت، پس هر کس به این روش دعوت نمود او را بکشید»، و او پیش از آن آشکارا می گفت: ای کاش من یک حسنه

مِنْ حَسَنَاتِهِ ، وَيَوَدُّ أَنَّهُ كَانَ شَعْرَةً فِي صَدْرِهِ ، وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ الْمُتَنَاقِضِ الْمَوْكَّدِ لِحُجَجِ الدَّافِعِينَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ .

وَأَتَى مِنْ أَمْرِ الشُّورَى وَتَأْكِيدِهِ بِهِ : عَقْدُ الظُّلْمِ وَالْإِحَادِ ، وَالْغِيِّ وَالْفَسَادِ ، حَتَّى تَقَرَّرَ عَلَى إِرَادَتِهِ مَا لَمْ يَخَفْ عَلَى ذِي لُبٍّ مَوْضِعَ ضَرَرِهِ .

وَلَمْ تُطَقِ الْأُمَّةُ الصَّبْرَ عَلَى مَا أَظْهَرَهُ الثَّالِثُ مِنْ سُوءِ الْفِعْلِ ، فَعَاجَلَتْهُ بِالْقَتْلِ ، فَاتَّسَعَ بِمَا جَنَوُهُ مِنْ ذَلِكَ لِمَنْ وَافَقَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَكُفْرِهِمْ وَنِفَاقِهِمْ : مُحَاوَلَةً مِثْلُ مَا أَتَوْهُ مِنَ الْاِسْتِيلَاءِ عَلَى أَمْرِ الْأُمَّةِ .

كُلُّ ذَلِكَ لِتَتِمَّ النَّظَرَةُ الَّتِي أَوْجَبَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِعَدُوِّهِ إِبْلِيسَ ، إِلَى أَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَيَحَقِّقَ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ، وَيَقْتَرِبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ، الَّذِي بَيَّنَّهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ يَقُولُهُ : «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ، وَذَلِكَ إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَمِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ ، وَغَابَ صَاحِبُ الْأَمْرِ

از حسنات او داشتم و آرزو می کرد که یک موی در سینه او می بود . و غیر این سخنان اقوال متناقض دیگری گفت که موجب تأکید دلائل مدافعین اسلام بود .

و در باب امر شورى و تأکید او بر آن چندان مرتکب ظلم و الحاد و فریب و فساد شد تا اینکه ضرر و زیان قصدش بر هیچ خردمندی پوشیده نماند .

ولی افراد امت دیگر در برابر کردار زشت سومى طاقت نیاورده و سریعاً او را به هلاکت رساندند ، پس میدان جنایتی که این گروه مرتکب شدند بر ظلم و کفر و نفاقشان توسعه یافته و قصد دست یازیدن به استیلاء بر امت را نمودند .

و تمام این اعمال برای سبى شدن مهلتی بود که خداوند به ابلیس داده بود ، تا اینکه زمان آنها به آخر رسیده و بر کافران - به اتمام حجّت - وعده عذاب حتم و لازم گردیده و وعده - ثواب و عقاب - حق بسیار نزدیک شود ، همان وعده ای که در قرآن بیان داشته که : «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ، و این زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمى باقی نماند ، و صاحب الامر

بِإِضَاحِ الْغَدْرِ لَهُ فِي ذَلِكَ، لاشْتِمَالِ الْفِتْنَةِ عَلَى الْقُلُوبِ حَتَّى يَكُونَ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ أَشَدَّهُمْ عَدَاوَةً لَهُ.

وَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِجُودِ لَمْ تَرَوْهَا، وَيُظْهِرُ دِينَ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله - عَلَى يَدَيْهِ - عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَهُ مِنَ الْخِطَابِ الدَّالِّ عَلَى تَهْجِينِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَالْإِزْرَاءِ بِهِ، وَالتَّائِيِبِ لَهُ، مَعَ مَا أَظْهَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مِنْ تَفْضِيلِهِ إِثَاءً عَلَى سَائِرِ أَنْبِيَائِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، كَمَا قَالَ فِي كِتَابِهِ وَبِحَسَبِ جَلَالِهِ مَنْزِلَةِ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله عِنْدَ رَبِّهِ، كَذَلِكَ عَظُمَ مُحَنَّتُهُ لِعَدُوِّهِ الَّذِي عَادَ مِنْهُ إِلَيْهِ فِي حَالِ شِقَاقِهِ وَنِفَاقِهِ كُلِّ أَذَى وَمَشَقَّةٍ لِدَفْعِ نُبُوتِهِ وَتَكْذِيبِهِ إِثَاءً وَسَعْيِهِ فِي مَكَارِهِهِ وَقَصْدِهِ لِنَقْضِ كُلِّ مَا أَبْرَمَهُ، وَاجْتِهَادِهِ وَمَنْ مَالَاهُ عَلَى كُفْرِهِ وَعِنَادِهِ وَنِفَاقِهِ وَالْحَادِثِ فِي إِبْطَالِ دَعْوَاهُ وَتَغْيِيرِ مِلَّتِهِ وَمُخَالَفَةِ سُنَّتِهِ، وَلَمْ يَرَ شَيْئًا أَبْلَغَ فِي تَمَامِ كَيْدِهِ مِنْ تَغْيِيرِهِمْ عَنْ مُوَالَاةٍ وَصِيَّتِهِ، وَإِجْشَاشِهِمْ مِنْهُ وَصَدِّهِمْ عَنْهُ وَإِغْرَائِهِمْ

به جهت خیانت‌های آشکار غایب گردید، و کار فتنه و فساد دلهای بجای می‌رسد که نزدیکترین افراد به او دشمنترین افراد نسبت به آنجناب خواهند شد.

و در یک چنین هنگامه‌ای است که خداوند او را با لشکری غیبی یاری نموده و دین پیامبرش را بر دستان او بر همه ادیان تسلط و برتری می‌دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

و اما در پاسخ به مواردی از قرآن که خطابه‌های نامناسبی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل تهجین و آزار و لوم آنجناب دارد با اینکه خداوند آنحضرت را در قرآن بر سایر انبیاء تفضیل و برتری داده، باری پروردگار متعال برای هر پیامبری یک دشمن از مشرکین قرار داده، همچنانکه در قرآن فرموده، و به جهت اینکه منزلت پیامبر ما نزد خداوند از همه انبیاء بالاتر بود به همین خاطر رنج و محنت آن رسول گرامی از دشمنان شقی و منافق عظیم شد، آنان برای دفع نبوت و تکذیب او از هیچ آزاری مضایقه نکرده و هر تصدیق و تأیید او را نقض نمودند، و تمامی کفر و عناد و نفاق و الحاد دست به دست هم داده و با تمام تلاش سعی در ابطال دعوت و تغییر آیین و مخالفت سنت او کردند و با تمام کید و حیل و دوستی و صی او را ملقب به زشت‌ترین القاب نموده و جوئی از وحشت و هراس و اعراض

بَعْدَاوَتِهِ، وَالْقَصْدُ لِتَغْيِيرِ الْكِتَابِ الَّذِي جَاءَ بِهِ، وَإِسْقَاطِ مَا فِيهِ مِنْ فَضْلِ ذَوِي الْفَضْلِ وَكُفْرِ ذَوِي الْكُفْرِ مِنْهُ وَبِمَنْ وَافَقَهُ عَلَى ظُلْمِهِ، وَبَغْيِهِ وَشُرْكِهِ.

وَلَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْقُقُونَ عَلَيْنَا»، وَقَالَ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ»، وَلَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كُمًّا مُشْتَمِلًا عَلَى التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ، وَالْمُحْكَمِ وَالْمُتَشَابِهِ وَالتَّنَاسُخِ وَالْمَنْسُوخِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ حَرْفُ أَلِفٍ وَلَا لَامٍ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَأَنَّ ذَلِكَ إِنْ ظَهَرَ نَقَصَ مَا عَقَدُوهُ قَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ، نَحْنُ مُسْتَعْنُونَ عَنْهُ بِمَا عِنْدَنَا وَكَذَلِكَ قَالَ: «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

ثُمَّ دَفَعَهُمُ الْاضْطِرَارُّ بِوُرُودِ الْمَسَائِلِ عَلَيْهِمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ، إِلَى جَمْعِهِ وَتَأْلِيفِهِ وَتَضْمِينِهِ مِنْ تِلْقَائِهِمْ، مَا يُقِيمُونَ بِهِ دَعَائِمَ كُفْرِهِمْ، فَصَرَخَ مُنَادِيهِمْ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ فَلْيَأْتِنَا بِهِ، وَوَكَّلُوا تَأْلِيفَهُ وَنَظْمَهُ إِلَى بَعْضِ مَنْ وَافَقَهُمْ عَلَى مُعَادَاةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ،

و تحریریک دشمنی به او ساختند، و قصد داشتند قرآن را تغییر داده و موارد فضل فضلا و کفر جماعت کافر و ظالم و بی انصاف و مشرک را از آن ساقط کنند.

و خداوند به این کارشان واقف شده و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْقُقُونَ عَلَيْنَا»، و: «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ»، و پس از وفات پیامبر قرآن را بصورت کامل و مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بدون هیچ افتادگی حرف الف و لامی حاضر نمودند، و هنگامی که بر آنچه خداوند از اسامی اهل حق و باطل آشکار نموده بود واقف شدند و دریافتند اگر آن آشکار شود نقشه هایشان برباد خواهد رفت گفتند: آنچه نزد ماست کافی بوده و نیازی به آن نداریم، و این مصداق آیه: «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» می باشد.

سپس با ورود مسائل مشکلی که تأویل آنرا نمی دانستند اجباراً برای برپایی پایه های کفر خود اقدام به جمع و تألیف و تضمین آن نمودند، و منادی ایشان فریاد زد که: هر که نزد او قسمتی از قرآن است آنرا نزد ما آرد، و تألیف و نظم آنرا به یکی از دشمنان اولیای خدا سپردند،

فَأَلَفَهُ عَلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَمَا يَدُلُّ لِمُتَأَمِّلٍ لَهُ عَلَى اخْتِلَالٍ تَمَيِّزِهِمْ وَافْتِرَائِهِمْ، وَتَرَكُوا مِنْهُ مَا قَدَرُوا أَنَّهُ لَهُمْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ، وَزَادُوا فِيهِ مَا ظَهَرَ تَنَافُرُهُ وَتَنَافُرُهُ، وَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّ ذَلِكَ يَظْهَرُ وَيَبِينُ فَقَالَ: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» وَانْكَشَفَ لِأَهْلِ الاسْتِبْصَارِ عَوَارِثُهُمْ وَافْتِرَاؤُهُمْ.

وَالَّذِي بَدَأَ فِي الْكِتَابِ مِنَ الْإِزْرَاءِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ فِرْقَةِ الْمُلْحِدِينَ وَلِذَلِكَ قَالَ: «وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» وَيَذْكُرُ جَلَّ ذِكْرُهُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا يُحْدِثُهُ عَدُوُّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِقَوْلِهِ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» يَعْنِي أَنَّهُ: مَا مِنْ نَبِيٍّ تَمَنَّى مُفَارَقَةً مَا يُعَانِيهِ مِنْ نِفَاقِ قَوْمِهِ وَعُقُوقِهِمْ وَالْإِنْتِقَالَ عَنْهُمْ إِلَى دَارِ الْإِقَامَةِ، إِلَّا أَلْقَى الشَّيْطَانُ الْمَعْرُضَ بِعَدَاوَتِهِ عِنْدَ فَقْدِهِ فِي الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ ذِمَّةً وَالْقَدْحَ فِيهِ وَالطَّعْنَ عَلَيْهِ، فَيَنْسَخُ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَقْبَلُهُ، وَلَا تُصْغِي إِلَيْهِ غَيْرُ قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ وَالْجَاهِلِينَ،

و او نیز کتاب را بنابه اختیار آنان جمع آوری نمود، بطوری که هر اندیشمندی متوجه اختلال تمیز و افترای آنها می‌شد، و موارد سود و زیان خود را ترک گفته و بر آنچه موجب تناکر و تنافر ایشان بود افزودند، و خداوند خود نیک دانسته بود که این آشکار و مبین خواهد شد، پس فرمود: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، و بر اهل خرد و بینش: عیب و سخن ناصوابشان همچو روز روشن شد.

و آزاری که از ناحیه جماعت ملحد متوجه رسول خدا ﷺ و آلّه شده بود در آیه: «وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» ظاهر و نمایان شد، خداوند برای پیامبرش تمام احداثی که پس از او در قرآن ظاهر می‌سازند را در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» به او یادآوری فرمود، یعنی: ای محمد هیچ پیامبری نیست که از شدت آنچه از نفاق قوم و عقوق دیده آرزوی مفارقت از ایشان و انتقال به سرای اقامت را کند جز اینکه شیطان معرض به دشمنی او پس از فقدانش در کتابی که نازل نموده القای ذمّ و قدح و طعن او را می‌نماید، پس خداوند بنوعی آنها را از قلوب اهل ایمان محو و نابود می‌کند که آنها نمی‌پذیرند و به آن جز قلوب اهل نفاق و جاهل کس دیگری گوش نمی‌سپارد،

وَيُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتَهُ بِأَنْ يُحْمِيَ أَوْلِيَاءَهُ مِنَ الضَّلَالِ وَالْعُدْوَانِ ، وَمُشَايَعَةِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ ، الَّذِينَ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ كَالْأَنْعَامِ حَتَّى قَالَ : «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» .

فَافْهَمُ هَذَا وَاعْلَمَهُ ، وَاعْمَلْ بِهِ ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ مَا قَدْ تَرَكْتَ مِمَّا يَحِبُّ عَلَيْكَ السُّؤَالُ عَنْهُ أَكْثَرُ مِمَّا سَأَلْتَ عَنْهُ ، وَأَنْيَّ قَدْ اقْتَصَرْتُ عَلَى تَفْسِيرِ يَسِيرٍ مِنْ كَثِيرٍ لِعَدَمِ حَمَلَةِ الْعِلْمِ ، وَقِلَّةِ الرَّاغِبِينَ فِي التَّمَسُّهِ ، وَفِي دُونِ مَا بَيَّنْتُ لَكَ بِلَاغُ لَذَوِي الْأَلْبَابِ .

قَالَ السَّائِلُ : حَسْبِي مَا سَمِعْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ عَلَى اسْتِثْقَاذِي مِنْ عِمَايَةِ الشُّرْكِ وَطَخِيَةِ الْإِفْكِ ، وَأَجْزَلَ عَلَى ذَلِكَ مَثُوبَتِكَ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، وَصَلَّى اللَّهُ أَوْلَاءَ وَآخِرًا عَلَى أَنْوَارِ الْهُدَايَاتِ ، وَأَعْلَامِ الْبَرِّيَّاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَصْحَابِ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا .

۱۳۸ - وَعَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ : لَمَّا بُويعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، لَا يَسَاءُ بُرْدَتُهُ ، مُتَّعِلًا بِنَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،

و خداوند آیات خود را به گونه ای تحکیم و استوار می سازد که دوستان و اولیای خود را از گمراهی و دشمنی و پیروی اهل کفر و طغیان باسرداری و حمایت فرماید ، همانها که خداوند رضا نداد که ایشان را مانند چهار پایان قرار دهد تا اینکه فرمود : «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» . پس ای زندیق در این حرفها خوب فکر و تأمل کرده و به آن عمل کن ، و این را بدان بیش از آنچه باید سؤال کنی پرسیدی ، و من نیز به جهت کمبود حاملان علم و قلت مشتاقان درخواستش در تفسیر آنچه باید بگویم بسی اقتصار نمودم ، و در همین مقدار کمی که برایت بیان داشتم حجتی بالغ برای اهل خرد می باشد .

فرد زندیق پرسید : همینقدر مرا کافی است ای امیرالمؤمنین ، و به جهت اینکه مرا از کوری شرک و تاریکی دروغ و کذب رهانیدی ؛ خدا جزای خیرت دهد ، و به پاداش آخروی مأجور گردی ، که او بر هر چیزی قادر و توانا است ، و صلوات و سلام بسیار خداوند در اوّل و آخر بر نورهای هدایت و أعلام مخلوقات : محمد و آل او که أصحاب دلالات و واضحاتند .

۱۳۸ - و از اصْبَغ بن نُبَاتَه نقل است که گفت : چون با امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلافت بیعت شد عمامه رسول خدا ﷺ بر سر گذاشت و بُردۀ او را بتن نمود و نعل آنحضرت را به پا کرد

وَمُتَقَلِّدًا بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَجَلَسَ مُتَمَكِّنًا، ثُمَّ شَبَكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ:

يا مَعْشَرَ النَّاسِ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، وَهَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ، هَذَا لَعَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، هَذَا مَا زَقَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَقًّا زَقًّا، سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ تُنَبِّئْتُ لِي الْوُسَادَةَ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا، لَأَقْبَتِ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَأَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَأَهْلَ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَأَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، حَتَّى يَنْطِقَ كُلُّ كِتَابٍ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ فَيَقُولُ: «صَدَقَ عَلَيَّ»، لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ، وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلًا وَنَهَارًا فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ؟ وَلَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا كَائِنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَمُحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَّى النَّسَمَةَ، لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ، فِي لَيْلٍ أَنْزَلْتُ أَمْ فِي نَهَارٍ أَنْزَلْتُ، مَكِّيَّهَا وَمَدِينِيَّهَا، سَفَرِيَّهَا وَحَضَرِيَّهَا،

و شمشیرش را به کمر بسته و به منبر رفت و با تمکن جلوس نمود و انگشتان در هم نمود و وزیر شکم نهاد و فرمود:

ای گروه مردم از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید، این سبد علم است و این شیرۀ دهان رسول خدا است، اینست که رسول خدا بخوبی در نای من فرو ریخته از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است!!

بخدا سوگند اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات و اهل انجیل و اهل زبور و اهل قرآن به کتب آسمانی خود بگونه ای فتوی دهم که هر کدام از آن کتب به زبان آمده و بگویند: «درست گفت علی»، براستی شما را به همان فتوی داد که خداوند در من نازل فرموده، و شما که شبانه روز قرآن می خوانید در میان شما کسی هست که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر بیش از یک آیه در قرآن نبود شما را تا روز قیامت خبر میدادم به آنچه بود و باشد و خواهد بود، و آن اینست: «يَمُحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» - رعد ۳۹.

سپس فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که سوگند بخدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر مرا از هر آیه ای سؤال کنید که در شب نازل شده یا روز، در شهر مکه نازل شده یا در شهر مدینه فرو آمده، در سفر بر آنحضرت نازل یا در حضر،

نَاسِخِهَا وَمَنْسُوخِهَا، وَمُحْكَمِهَا وَمُتَشَابِهِهَا، وَتَأْوِيلِهَا وَتَنْزِيلِهَا لَا تُبَاثِلُكُمْ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَأَجَابَهُ بِمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُنَا إِيَّاهُ. ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَجْلِسِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يُنَجِّنِي اللَّهُ مِنَ النَّارِ، وَيُدْخِلَنِي بِهِ الْجَنَّةَ!

قَالَ: اسْمَعْ ثُمَّ أَفْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ، قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثٍ: بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ، وَبِغَنِيِّ لَا يَبْخُلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ، وَبِفَقِيرٍ صَابِرٍ. فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، وَبَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَالِهِ، وَلَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ عَلَى فَقْرِهِ، فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَالشُّبُورُ، وَكَادَتِ الْأَرْضُ أَنْ تَرْجَعَ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيمَانِ.

أَيُّهَا السَّائِلُ، لَا تَفْتَرَنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ، وَجَمَاعَةِ أَقْوَامٍ، أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُتَفَرِّقَةٌ، فَإِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثٌ: زَاهِدٌ، وَرَاغِبٌ، وَصَابِرٌ.

ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه، تأویلش باشد یا تنزیل آن به شما خبر دهم. در اینجا مردی برخاسته و گفت: ای امیرمؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟ پس آنحضرت همانگونه که قبلاً گذشت به او پاسخ فرمود.

سپس آنحضرت تکرار فرمود که: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید!

پس یکنفر از پایین مجلس برخاسته و گفت: ای امیرمؤمنان، مرا به انجام عملی راهنمایی فرما که بخاطر آن خدا مرا از آتش رهانده و داخل بهشت فرماید!

فرمود: بشنو و بفهم و یقین کن، دنیا بر سه رکن و پایه استوار است، به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند، و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد، و به درویش شکیبیا، پس هنگامی که دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند: وای! صد وای! در یک چنین روزگاری نزدیک است که زمین پس از پذیرش ایمان به کفر سابق خود بازگردد!

ای سؤال کننده! کثرت مساجد و جماعتی که تشنه با هم فراهم است و دلشان پراکنده تو را نفریبد، پس همانا مردمان سه قسمند: زاهد، و راغب، و صابر.

فَأَمَّا الزَّاهِدُ : فَلَا يَفْرَحُ بِالدُّنْيَا إِذَا أَتَتْهُ ، وَلَا يَحْزَنُ عَلَيْهَا إِذَا فَاتَتْهُ . وَأَمَّا الصَّابِرُ : فَيَسْتَمْنَاهَا بِقَلْبِهِ ، فَإِنْ أَذْرَكَ مِنْهَا شَيْئاً صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِعِلْمِهِ بِسُوءِ الْعَاقِبَةِ . وَأَمَّا الرَّاعِبُ : فَلَا يُبَالِي مِنْ حِلِّ أَصَابِهَا أَمْ مِنْ حَرَامِ .

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ؟
 قَالَ : يَنْظُرُ إِلَى وَلِيِّ اللَّهِ يَتَوَلَّاهُ ، وَإِلَى عَدُوِّ اللَّهِ فَيَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ حَمِيماً قَرِيباً .
 قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ غَابَ فَلَمْ يَر . فَقَالَ : هَذَا أَخِي الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 تمام الخبر .

۱۳۹- وَعَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ : خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، سَلُونِي فَإِنَّ بَيْنَ جَوَانِحِي عِلْماً جَمّاً .
 فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا الذَّارِيَاتُ ذَرَوُا ؟ قَالَ : الرِّيَّاحُ .
 قَالَ : فَمَا الْحَامِلَاتُ وَقُرَأَ ؟ قَالَ : السَّحَابُ .

اما زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدانچه از دستش رود محزون گردد، و اما فرد صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت روگرداند برای اینکه بدانجامی آنرا میداند، ولی فرد راغب به دنیا پاک ندارد که از حلالش بدست آرد یا حرام.

عرض کرد: ای امیر مؤمنان نشانه مؤمن در این زمان چیست؟
 فرمود: به دوست خدا نگریسته و از او تبیعت کند، و به دشمن خدا نظر کرده و از او تبرّی و بیزاری جوید هر چند که او دوست و خویش او باشد.
 عرض کرد: بخدا سوگند که راست گفתי ای امیر مؤمنان! این را گفت و از دیده پنهان شد. حضرت فرمود: او برادر من خضر علیّه السلام بود!

۱۳۹- و از اصْبَغ بن نُبَاتَه نقل است که گفت: حضرت امیر علیّه السلام بر منبر کوفه پس از حمد و ثنای الهی خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود: ای مردم، از من بپرسید زیرا در اطراف و جوانب من علم بسیار است.

پس ابن کواء برخاسته و گفت: ای امیر مؤمنان تفسیر «الذَّارِيَاتُ ذَرَوُا» چیست؟
 فرمود: بادها.

پرسید: معنی «الْحَامِلَاتُ وَقُرَأَ» چیست؟ فرمود: یعنی ابرها.

قال: فما الجاريات يُسرأ؟ قال: السفُنُ.

قال: فما المقسماتُ أمراً؟ قال: الملائكةُ.

قال: يا أمير المؤمنين، وجدتُ كتابَ اللهِ يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً.

قال: تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ يا ابنَ الكَوَا! كتابُ اللهِ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَلَا يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً، فَسَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ.

قال: يا أمير المؤمنين، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» وَقَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»، وَقَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ».

قال: تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ يا ابنَ الكَوَا! هَذَا الْمَشْرِقُ وَهَذَا الْمَغْرِبُ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَإِنَّ مَشْرِقَ الشَّتَاءِ عَلَى حِدَةٍ، وَمَشْرِقَ الصَّيْفِ عَلَى حِدَةٍ، أَمَا تَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْ قُرْبِ الشَّمْسِ وَبُعْدِهَا؟ وَأَمَّا قَوْلُهُ: رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، فَإِنَّ لَهَا ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتِّينَ بُرْجاً، تَطْلُعُ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ بُرْجٍ، وَتَغِيبُ فِي آخَرٍ، فَلَا تَعُودُ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ قَابِلٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

پرسید: «الجارياتُ يُسرأ» چیست؟ فرمود: یعنی کشتی ها.

پرسید: «المقسماتُ أمراً» چیست؟ فرمود: فرشتگان.

پرسید: ای امیرالمؤمنین، من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته ام.

فرمود: مادر ت در عزایت بادا! آیات کتاب خدا همه اش تصدیق کننده هم است، نه

ناقض ورد کننده هم! هرچه به خاطرت می آید بپرس!

گفت: ای امیرالمؤمنین، در آیه ای فرماید: «رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، و در دیگری

فرموده: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» و در جای دیگر فرموده: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؟!

فرمود: مادر ت در عزایت بادا! ای ابن کَوَا، این مشرق است، این هم مغرب، و اما

آیه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به تحقیق که مشرق زمستان بر حدی و مشرق تابستان

نیز بر حدی است، آیا اینرا از دوری و نزدیکی شمس در نمی یابی؟ و اما آیه: «رَبُّ الْمَشَارِقِ

وَالْمَغَارِبِ» آن سیصد و شصت برج دارد، هر روز در برجی حاضر و از برجی دیگر غایب

می شود، و فقط در سال دیگر در همان روز به همان برج بازمیگردد.

قال: يا أمير المؤمنين، كم بين موضع قدمك إلى عرش ربك؟
 قال: ثكلتك أمك يا ابن الكواء! سل متعلماً، ولا تسأل متعنتاً، من موضع قدمي إلى
 عرش ربي أن يقول قائل - مخلصاً -: «لا إله إلا الله».
 قال: يا أمير المؤمنين، فما ثواب من قال: «لا إله إلا الله»؟
 قال: من قال «لا إله إلا الله» مخلصاً طمست ذنوبه، كما يطمس الحرف الأسود من
 الرق الأبيض، فإن قال ثابته: «لا إله إلا الله» - مخلصاً - خربت أبواب السماوات وصفوف
 الملائكة، حتى يقول الملائكة بعضها لبعض: اخشعوا لعظمة الله، فإذا قال ثالثة: «لا إله إلا
 الله» - مخلصاً - تنهت دون العرش، فيقول الجليل: «اسكني، فوعزتي وجلالي لأغفرن
 لقائلك بما كان فيه» ثم تلا هذه الآية: «إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه»،
 يعني إذا كان عمله صالحاً ارتفع قوله وكلامه.
 قال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن قوس قزح.

گفت: ای امیرالمؤمنین، فاصله جای پای شما تا عرش پروردگار چقدر است؟
 فرمود: مادرت در عزایت یاد! برای آموختن سوال کن نه عناد و لجاج، فاصله از
 جای پای من تا عرش پروردگارم گفتن «لا إله إلا الله» از روی اخلاص است.
 گفت: ای امیرالمؤمنین، گفتن «لا إله إلا الله» چه ثواب و پاداشی دارد؟
 فرمود: هر که از سر اخلاص «لا إله إلا الله» بگوید تمام گناهانش همچون پاک شدن
 حرفی سیاه از تصویری سفید محو شود، و اگر برای بار دوم مخلصانه بگوید: «لا إله إلا الله»
 در بهای آسمان و صفوف فرشتگان از هم باز شوند تا آنجا که گروهی از فرشتگان به
 جماعت دیگر گوید: برای عظمت خدا خشوع کنید، و اگر سوم بار از روی اخلاص کلمه
 «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری سازد زیر عرش از حرکت باز ایستاده و مخاطب خداوند
 جلیل واقع شده که: «آرام گیر، که به عزت و جلالم قسم گویندهات را در هر حالی که
 باشد می آمرزم»، سپس این آیه را تلاوت کرد: «إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه»
 فاطر (۳۵): ۱۰، یعنی وقتی کردارش صالح باشد قول و کلامش بالا رود.
 پرسید: ای امیرالمؤمنین قوس قزح چیست؟

قال: ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ الْكَوَا! لَا تَقُلْ: «قَوْسُ قُزَح» فَإِنَّ قُزَحاً اسْمُ شَيْطَانٍ، وَلَكِنْ قُلْ: «قَوْسُ اللَّهِ»، إِذَا بَدَتْ يَبْدُو الْحِصْبُ وَالرَّيْفُ.

قال: أَخْبِرْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْمَجْرَةِ الَّتِي تَكُونُ فِي السَّمَاءِ.

قال: هِيَ شَرَجٌ فِي السَّمَاءِ، وَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَمِنْهُ غَرَقَ اللَّهُ قَوْمَ نُوحٍ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ.

قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْحَوْ الَّذِي يَكُونُ فِي الْقَمَرِ.

قال عليه السلام: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، رَجُلٌ أَعْمَى يَسْأَلُ عَنْ مَسْأَلَةٍ عَمِيَاءٍ! أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً».

قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قال: عَنْ أَيِّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَسْأَلُنِي؟

قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ.

فرمود: مادرت در عزایت باد ای ابن کوا! لا تَقُلْ: «قوس قزح» زیرا قزح نام شیطان است، بلکه بگو: «قوس الله» و آن هرگاه ظاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار آشکار گردد.

گفت: مجرّه ای که در آسمان است چیست؟

فرمود: آن کهکشانشان است، و آن موجب امان اهل زمین از غرق شدن میباشد، و از همان بود که خداوند قوم نوح را به آبی سیل آسا غرق نمود.

پرسید: ای امیرالمؤمنین، سیاهی که در قمر ظاهر است چیست؟

فرمود: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، مردی کور از پرسشی کور سؤال می کند! مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» - اِسرَاء: ۱۲.

پرسید: ای امیرالمؤمنین، مرا خبر ده از اصحاب رسول خدا ﷺ؟

فرمود: از کدامیک از ایشان می پرسی؟

گفت: ای امیرالمؤمنین، از ابودرّ غفاری.

قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ عَلَى ذِي هَجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ».

قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ.
قال: بَعْ بَعْ، سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَمَنْ لَكُمْ بِثُلِّ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ، عَلِمَ عَلِمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ.

قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنْ حَذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِيِّ.
قال: ذَاكَ أَمْرٌ وَعَلِمَ أَشْيَاءَ الْمُنَافِقِينَ، إِنْ تَسَأَلُوهُ عَنْ حُدُودِ اللَّهِ تَجِدُوهُ بِهَا عَالِمًا.
قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ.
قال: ذَاكَ أَمْرٌ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهُ وَدَمَهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَمَسَّ شَيْئًا مِنْهُمَا.
قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ نَفْسِكَ.
قال: كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيتُ، وَإِذَا سَكَتُ ابْتَدَأْتُ.

فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «هیچ احدی از ابوذر در قول و فعل راستگو تر نیست».

پرسید: ای امیرالمؤمنین، سلمان فارسی چگونه بود؟
فرمود: به به! سلمان از ما اهل بیت است، او کسی همچون لقمان حکیم بود که علم اوّل و آخر را می دانست.

پرسید: ای امیرالمؤمنین، حذیفه بن یمانی چگونه بود؟
فرمود: او کسی بود که به نامهای منافقین آگاه بود، اگر سؤالات حدود الهی را از او پرسید او را بر تمام آنها عالم و دانا می یابید.

پرسید: ای امیرالمؤمنین، عمار بن یاسر چگونه بود.
فرمود: او فردی بود که خداوند گوشت و خونسش را از تماس آتش حرام فرمود.
پرسید: ای امیرالمؤمنین، از خودت برایم بفرمایید؟

فرمود: من اینگونه ام که چون سؤال کنی پاسخ گویم و چون ساکت شوی من شروع می کنم.

قال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن قول الله عز وجل: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» - الآية.

قال: كفره أهل الكتاب، اليهود والنصارى، وقد كانوا على الحق فابتدعوا في أديانهم، وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا.

ثم نزل عن المنبر وضرب يده على منكب ابن الكوا، ثم قال: يا ابن الكوا وما أهل النهر وان منهم يبعيد.

فقال: يا أمير المؤمنين، ما أريد غيرك، ولا أسأل سواك.

قال: فرأينا ابن الكوا يوم النهر وان فقل له: تكلتك أمك! بالأُمس تسأل أمير المؤمنين عما سألته، وأنت اليوم ثقائله، فرأينا رجلاً حمل عليه فطعنه فقتله.

۱۴۰- وعن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام، عن علي عليه السلام قال:

سألوني عن كتاب الله عز وجل، فوالله ما نزلت آية من كتاب الله في ليل ولا نهار، ولا مسير

پرسید: ای امیرالمؤمنین، تفسیر آیه: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» - کهف: ۱۰۳ تا

آخر چیست؟

فرمود: منظور کافران أهل کتاب: یهود و نصاری است، آنان ابتدا بر حق بودند پس

در دین خود بدعت نهادند درحالیکه می پنداشتند که کاری نیک انجام می دهند.

سپس آنحضرت از منبر پایین آمده و دست مبارک خود را بر دوش ابن کواء زده

و فرمود: ای ابن کواء تو از أهل نهروان و خوارج دور نیستی!

عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، من اراده جز تو را نمی کنم و جز تو را نمی خواهم.

اصبح بن نباته گوید: ما ابن کواء را در روز نهروان دیدیم، به او گفتند: مادرت در

عزایت باد! دیروز آنهمه پرسش از امیرالمؤمنین کردی، و امروز با او می جنگی؟! در همین

حال یکی مردی را دیدیم که بدو حمله برده و با یک طعن هلاکش ساخت.

۱۴۰- و از امام صادق از آباء گرامش از حضرت علی علیه السلام نقل است که فرمود: از من

پیرامون آیات قرآن سؤال کنید، که بخدا قسم هیچ آیه ای از آن در شب و در روز، و نه در مسیر

وَلَا مَقَامَ، إِلَّا وَقَدْ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا.

فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَأَنْتَ غَائِبٌ عَنْهُ؟
قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهُ، حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْهِ، فَيَقْرَأَنِيهِ وَيَقُولُ لِي: يَا عَلِيُّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَعْدَكَ كَذَا وَكَذَا، وَتَأْوِيلُهُ كَذَا وَكَذَا، فَيُعَلِّمُنِي تَزْوِيلَهُ وَتَأْوِيلَهُ.

۱۴۱ - وَجَاءَ فِي الْآثَارِ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَخْطُبُ فَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ تَضِلُّ مِائَةٌ وَتَهْدِي مِائَةٌ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِسَائِقِهَا وَسَائِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ؟ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا سَأَلْتَ عَنْهُ،

ونه در شهر نازل نشد جز اینکه رسول خدا ﷺ آنرا بر من تلاوت فرموده واز تأویلش باخبرم ساخت.

پس ابن کواء برخاسته وگفت: ای امیرالمؤمنین، آن آیاتی که در غیاب شما بر آنحضرت نازل می شد چگونه بود؟

فرمود: رسول خدا ﷺ را رسم بر این بود که در یک چنین حالتی وقتی از راه می رسیدم آنرا بر من قرائت نموده و می فرمود: ای علی خداوند متعال این آیات را در غیابت بر من نازل فرمود که تأویلش این است، و تنزیل و تأویل آن را به من می آموخت.
۱۴۱ - در تاریخ آمده است که حضرت امیر علی علیه السلام در حال ایراد خطبه ای فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که بخدا قسم اگر از هر فتنه ای که موجب گمراهی صد تن و هدایت صدتن باشد بپرسید من شما را از ناعق و سائق (عامل و محرک) آن تا روز قیامت مطلع می گردانم.

در اینجا فردی برخاسته وگفت: ای امیرالمؤمنین، سر و ریش من چند طاق مو دارد؟

فرمود: بخدا قسم که خلیلم رسول خدا ﷺ مرا از این کلامت باخبر ساخته،

وَإِنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٌ فِي رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ ، وَعَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٌ فِي لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يَسْتَفِزُّكَ ، وَإِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ذَلِكَ مِصْدَاقُ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ ، وَلَوْ لَا أَنَّ الَّذِي سَأَلْتَ يَعْسُرُ بُرْهَانُهُ لَأَخْبَرْتُكَ بِهِ ، وَلَكِنْ آيَةُ ذَلِكَ مَا نَبَأْتُكَ بِهِ مِنْ لَعْنِكَ وَسَخْلِكَ الْمَلْعُونِ . وَكَانَ ابْنُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ صَبِيًّا صَغِيرًا يَحْبُو فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ تَوَلَّى قَتْلَهُ . وَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

﴿ اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ قَالَ بِالرَّأْيِ فِي الشَّرْعِ وَالْاِخْتِلَافِ فِي الْفُتُوى ﴾

﴿ وَأَنْ يَتَعَرَّضَ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ لَيْسَ لِذَلِكَ بِأَهْلٍ ﴾

﴿ وَذَكَرَ الْوُجْهَ لِاِخْتِلَافِ مَنْ اِخْتَلَفَ فِي الدِّينِ وَالرَّوَايَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ﴾

۱۴۲ - رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي

وپی شک بر سر طاق موی سر تو فرشته ای است که تو را لعن می کند ، و بر هر طاق موی ریش تو نیز شیطانی است که تو را تحریک کرده و تکان می دهد ، و این را بدان که در خانه تو بره ای است که فرزند رسول خدا ﷺ را بقتل می رساند ، این مصداق همانی است که به تو خبر دادم ، و اگر این پرستش تو برهان مشکلی نداشت به تو پاسخ می دادم ، ولی نشانه و آیت آن همان است که تو را از لعن تو ویره ملعونت خبردار نمودم .

و فرزند آن فرد سائل آن وقت کودکی بود که بر روی دست راه می رفت ، پس هنگامی که ماجرای امام حسین علیه السلام پیش آمد ، متولّی قتل او شد^(۱) ، و همان شد که امیرالمؤمنین علیه السلام پیش بینی کرده بود .

« احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر قائلین به رأی در احکام شرع و نکوهش »

« اختلاف علما در فتوی و دخالت افراد نااهل در احکام میان مردم »

« و بیان وجه اختلاف در دین و روایت از رسول خدا ﷺ »

۱۴۲ - از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود : گاهی یک دعوا نزد یکی از آنان

۱ - وی سنان بن انس نخعی است ، و در برخی روایات نام عمر بن سعد بن ابی وقاص

ذکر شده ، ولی با اندکی دقت مورد اوّل را به واقع نزدیکتر خواهیم یافت .

حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهِ بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ، فَيَصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً، وَإِلَهُهُمْ وَاحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُمْ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامَماً فَقَصَرَ الرَّسُولُ ﷺ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ؟ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَفِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَذِكْرُ أَنْ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً»، وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

مطرح می شود وقاضی به رأی خود حکم می کند، پس از آن عین این جریان نزد قاضی دیگری عنوان می گردد، او درست برخلاف اولی رأی می دهد. سپس همه نزد پیشوایشان که آنان را به قضا وداوری منصوب داشته گرد می آیند، او رأی همه را تصدیق می کند، وفتوای همگان را درست می شمارد! در صورتی که خدای آنان یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است! آیا خداوند متعال آنان را به پراکندگی و اختلاف فرمان داده و آنان اطاعتش کرده اند؟ ویا آنان را از اختلاف نهی فرموده و معصیتش نموده اند؟ یا اینکه خدا دین ناقصی فروفرستاده و در تکمیل آن از آنان استمداد جسته است؟ ویا ایشان شریک خدایند که حق دارند بگویند و بر خدا لازم است رضایت دهد؟ ویا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده اما پیغمبر ﷺ در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده؟ با اینکه خداوند می فرماید: «در قرآن هیچ چیز فروگذار نکرده ایم - انعام: ۳۸» و نیز می فرماید: در قرآن بیان همه چیز آمده است. و یادآور شده است که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند و اختلافی در آن وجود ندارد چنان که می فرماید: «اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند - نساء: ۸۲». قرآن دارای ظاهری زیبا و شگفت انگیز و باطنی پرمایه و عمیق است؛ نکات شگفت آور آن فانی نگردد و اسرار نهفته آن پایان نپذیرد، هرگز تاریکیهای جهل و نادانی جز به آن رفع نخواهد شد.

۱۴۳- وَرَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى رَجُلَانِ:

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرٌ بَغِيرِ عِلْمٍ وَلَا دَلِيلٍ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

وَرَجُلٌ قَسَسَ جَهْلًا، فَوُضِعَ فِي جَهَالِ الْأُمَّةِ، عَادٍ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ [قَدْ هَجَّ مِنْهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ] عَمٍ^(۱) بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ^(۲)، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ^(۳)، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ آجِنٍ، وَاکْتَثَرَ^(۴) مِنْ غَيْرِ

۱۴۳- نقل است که حضرت امیر علی علیه السلام فرموده: دو نفر در پیشگاه خداوند مبغوضترین مردمند: یکی آنکه خداوند او را به خود واگذارده است و از راه راست منحرف گشته، و بدون دانش و راهنما حرکت می‌کند، به سخنان ساختگی و دور از حق و حقیقت و بدعت‌های خویش سخت دل بسته، و به سرعت در راه گمراه ساختن مردم گام بر می‌دارد، و برای افرادی که فرییش را بخورند فتنه است، وی از مسیر هدایت پیشینیان گمراه گشته؛ و گمراه کننده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش تابع او شوند، او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می‌کشد و همواره در گرو گناهان خویش نیز هست!

دوم کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حيله و تزویر در میان مردم نادان پیش می‌رود، در تاریکی‌های فتنه و فساد به تندى قدم برمی‌دارد، [از نماز و روزه هم دم می‌زند] منافع صلح و مسالمت را نمی‌پذیرد، انسان غماها؛ وی را عالم و دانشمند می‌خوانند ولی عالم نیست. از صبح علی الطلوع تا به شب همچنان به جمع آوری چیزهایی می‌پردازد که کم آن از زیادش بهتر است، تا آنجا که خود را از آب‌های گندیده جهل سیر سازد، و به

۱- فی بعض النسخ: «عمی»، و فی المتن مثل ما فی النهج.

۲- زاد به فی بعض النسخ: «سمّاهُ الله عاریاً مُنْسَلِخاً».

۳- فی بعض النسخ زیادة: «وَلَمْ یُغْنِ فی الْعِلْمِ یَوْماً سَالِماً».

۴- فی بعض النسخ: «وَأَکْثَرَ».

طَائِلٌ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ مُفْتِيًا قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ، إِنْ خَالَفَ مَنْ سَبَقَهُ لَمْ يُؤْمِنْ مِنْ نَقْضِ حُكْمِهِ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفَعْلِهِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشَوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لُبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ الْحَقَّ أَمْ أَخْطَأَ، إِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ، جَاهِلٌ خَبَاطُ جَهَالَاتٍ، عَاشَ رَكَابُ عَشَوَاتٍ، فَهُوَ مِنْ رَأْيِهِ فِي مِثْلِ نَسْجِ غَزَلِ الْعَنْكَبُوتِ الَّذِي إِذَا مَرَّتْ بِهِ النَّارُ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا. لَمْ يَعْصُ عَلَى الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ فَيَنْغَمَ، يُذْرِي الرُّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْمَهِشِمِ، لَا مَلِيٍّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ،

خیال خود گنجی فراهم ساخته، در صورتی که فائده‌ای در آن یافت نمی‌شود، او در بین مردم به مسند قضا تکیه زده، و بر عهده گرفته، که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد، گمان نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و جز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند نظر خویش را تکذیب نکند [و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلی که در خود سراغ دارد آنرا پنهان می‌کند] تا نگویند: نمی‌داند، اگر با قاضی پیشینش مخالفت می‌کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند، و اگر با مشکلی روبرو شود یک سری حرفهای توخالی را پیش خود جمع و جور می‌کند و به نتیجه آن قاطع می‌گردد، در برابر شبهات فراوان همچون تارهای عنکبوت می‌باشد، حتی خودش هم نمی‌داند درست حکم کرده یا به خطا، اگر صحیح گفته باشد می‌ترسد خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نموده امید دارد صحیح از آب درآید، نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در ظلمات پرخطر، به راه خود ادامه می‌دهد، او نسبت به رأی خود همانند تارهای عنکبوتی است که اگر آتش از آن بگذرد هیچ‌وجه متوجه نگردد. در علم؛ ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. همانند بادهای تندی که گیاهان خشک را درهم می‌شکند، او نیز احادیث و روایات را درهم می‌ریزد، تا به خیال خود از آن نتیجه‌ای بدست آورد. بخدا سوگند نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم، حق را از باطل جدا سازد، و نه برای مقامی

لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنْ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مِنْهُ مَذْهَباً لَغِيْرَهُ، وَإِنْ قَاسَ شَيْئاً بِشَيْءٍ لَمْ يُكْذِبْ رَأْيَهُ، كَيْلَا يُقَالُ لَهُ: لَا يَعْلَمُ شَيْئاً، وَإِنْ خَالَفَ قَاضِياً سَبَقَهُ لَمْ يُؤْمِنْ فَضِيحَتَهُ حِينَ خَالَفَهُ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اِكْتَمَّ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالاً، وَيُؤْتُونَ ضَلَالاً، لَا يَعْتَذِرُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ، وَتُؤْلَلُ مِنْهُ الْفُتَيَا، وَتَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَيَحْسَلُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَيُحَرِّمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجَ الْحَلَالَ، وَيَأْخُذُ الْمَالَ مِنْ أَهْلِهِ فَيُدْفَعُهُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ.

۱۴۴ - وَرَوِيَ أَنَّهُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ :

أَيُّهَا النَّاسُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَا تَعْتَذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ الْعِلْمَ هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَجَمِيعُ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِثْرَةِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنِّي يُنَاهُ بِكُمْ؟! بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟! يَا مَنْ نُسِخَ مِنْ أَصْلَابِ أَصْحَابِ السَّفِينَةِ، هَذِهِ مَثَلُهَا فِيكُمْ

که به او تفویض شده اهلّیت دارد، باور نمی کند ماورای آنچه انکار کرده دانشی وجود دارد، و غیر از آنچه او فهمیده نظریه دیگری، اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می کند، زیرا او خود به جهالت خویش آگاه است، خونهایی که از داوری ستمگرانه اش ریخته شده صحیح می کشند، و میراثهایی که به ناحق به دیگران داده فریاد می زنند. شکایت به خدا می برم، از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند، و در گمراهی جان می دهند. از آنچه نداند پوزش نمی طلبد، و هر فتوا و حکمی از او در ماتم و شیون است، و موارث از دست او می نالند، و بخاطر حکم و قضای او فرج حرام حلال؛ و فرج حلال حرام می شود، ما را از اهل آن می ستانند و به ناهل می دهد.

۱۴۴ - و نقل است که آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از آن فرمود:

ای مردم، بر شما باد به طاعت و شناخت کسیکه به شناختش معذور نیستید، زیرا که آن علمی که آدم علیه السلام بدان فرود آمد، و همه آنچه پیغمبران بدان واسطه برتری جستند تا برسده پیغمبر شما خاتم النبیین همگی نزد عترت پیغمبرتان محمد صلی الله علیه و آله است، پس در کجا سرگردان شده و یکجا می روید؟ ای کنده شده گان از صلبهای اصحاب کشتی [نوح] مثل عترت در میانتان

فَارْكَبُوهَا ، فَكَمَا نَجَى فِي هَاتِيكَ مَنْ نَجَى ، فَكَذَلِكَ يَنْجُو فِي هَذِهِ مَنْ دَخَلَهَا ، أَنَا رَهِيْنٌ بِذَلِكَ قِسْمًا حَقًّا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ .

أَمَّا بَلَّغُكُمْ مَا قَالَ فِيكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ حَيْثُ يَقُولُ - فِي حِجَّةِ الْوِدَاعِ - : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا : كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَإِنِّهِنَّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا» ؟ أَلَا هَذَا عَذْبُ فُرَاتٍ فَاشْرَبُوا ، وَهَذَا مِلْحُ أَجَاجٍ فَاجْتَنِبُوا .

۱۴۵ - وَرُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ : عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ فَقَالَ : عَلَى كَذَا وَكَذَا فِرْقَةً .

فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ : كَذَبْتَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْ تُنِيَّتْ لِي الْوِسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارِيهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ .

همچون کشتی نوح است ، پس بر آن سوار شوید ، و همچون نجات یافتگان در آن کشتی ؛ هر که بر آن درآید نیز نجات یابد ، و من به آنچه می گویم به سوگند درست گرو این گفتار هستم ، و سخن زور نمی گویم ، و وای بر آنکه روی برتابد ، سپس وای بر آنکس که روی برتابد ، آیا این حدیث پیغمبرتان در حج و دواع به شما نرسیده که فرمود : «در میان شما دو چیز سنگین و گران بها می گذارم ، اگر بدان چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نشوید : قرآن و عترت من اهل بیتم ، و آیندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند ، پس بنگرید چگونه درباره آن دو رفتار کنید» ، بدانید که این آب خوشگوار و شیرین است پس بیاشامید ، و آن دیگر آب شور و تلخ است و از آن بپرهیزید .

۱۴۵ - از حضرت امیر ﷺ نقل است که به رأس اليهود فرمود : شما در دینتان چند فرقه شدید؟ گفت : بر چند و چند فرقه .

حضرت ﷺ فرمود : کذب بافتی ! سپس روی به مردم نموده و فرمود : بخدا قسم اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات و اهل انجیل و اهل زبور و اهل قرآن به کتاب خودشان قضاء و داوری نمایم .

افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً: إِحْدَى وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً: اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ:

ثَلَاثَةُ عَشَرَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَحُبِّي، وَوَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ، وَاثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ.

١٤٦ - عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

يهود هفتاد ویک فرقه شد، که هفتاد فرقه‌اش جهنمی و تنها یک فرقه‌اش أهل بهشت است، و آن همان فرقه‌ای است که از یوشع بن نون و وصی موسی علیه السلام پیروی کردند.

ونصاری هفتاد و دو فرقه شدند، هفتاد و یک فرقه‌اش أهل دوزخ و تنها یک فرقه ایشان أهل بهشت شدند، و آن همان گروهی است که از شمعون و وصی عیسی علیه السلام پیروی کردند.

واین امت نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد، که هفتاد و دو تنای آنها در آتشند و تنها یک فرقه‌اش أهل بهشتند، و آن فرقه‌ای است که از وصی محمد ﷺ پیروی خواهند کرد - در اینحال دست مبارک خود را بر سینه‌اش زد - سپس فرمود:

سیزده فرقه از آن هفتاد و سه فرقه تماماً دوستی و مودت مرا می‌پذیرند، که تنها یکی از این سیزده فرقه أهل بهشتند، و ایشان گروه میانه‌رو هستند، و دوازده فرقه الباقی همه أهل آتشند.

١٤٦ - از مَسْعُودَةُ بِنِ صَدَقَةَ، از حضرت صادق علیه السلام نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود که:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا أَلْبَسْتُمُ الْفِتْنَةَ، يَنْشَأُ فِيهَا الْوَلِيدُ، وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا حَتَّى يَنْخَذُونَهَا سُتَّةً، فَإِذَا غُرِمَتْ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ أَقْبَلِ النَّاسُ بِمُنْكَرٍ، غُيِّرَتِ السُّنَّةُ، ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ، وَتَنْشَأُ فِيهِمُ الذَّرِيعَةُ، وَتَدْقُهُمُ الْفِتْنُ كَمَا تَدْقُ النَّارُ الْحَطَبَ، وَكَمَا تَدْقُ الرَّحَا بَشْفَالِهَا، وَيَتَفَقَّهُ النَّاسُ لِغَيْرِ الدِّينِ، وَيَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ؟».

ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا ﷺ وَمَعَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصٌّ شِيعَتِهِ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَالَ:

لَقَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي بِأُمُورٍ خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدِينَ لِذَلِكَ، وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي، حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي إِلَّا قَلِيلًا مِنْ شِيعَتِي، الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «شما چگونه خواهید بود وقتی که گرفتار فتنه ای شوید که در آن محیط افراد صغیر آن جوان شوند (کنایه از امتداد آن دارد) و پیران در آن فرسوده گردند، و بنوعی که جمعی آنرا سنت و آیین خویش سازند، و اگر تغییر یابد اعتراض کرده و گویند که فعل منکری آورده، در آن محیط سنت دستخوش تغییر شده و گرفتاری شدید گردد، وزن و بجه به اسیری گرفته شوند و آن فتنه همچون آتشی که هیزم را دربر میگیرد ایشان را گرفته و می سوزاند، و مانند سنگ زیرین آسیاب تمام درد را می چشند، مردم به غیر دین تفقه کنند و بدون عمل تنها می آموزند، و دنیا را با عمل به آخرت طلب می کنند».

سپس امیرالمؤمنین علی ﷺ درحالی که گروهی از اهل بیت و شیعیان مخصوصش وی را همراهی می کردند بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا؛ فرمود:

والبیان پیش از ما متصدی کارهایی بزرگ و امرهایی عظیم شدند و از روی عمد با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند، و اگر من مردم را از آن منع و امر به ترک آن نمایم، و بخواهم ایشان را به همانجایی که رسول خدا خواسته بود برگردانم، تمام لشکرم از اطراف من پراکنده شوند، تا جاییکه فقط من و معدودی از شیعیانم باقی بمانیم، همانها که به فضل

وَأَمَّا مَنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ، أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَرَدَدْتُ فَدَكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمُدَّهُ إِلَى مَا كَانَ، وَأَمْضَيْتُ قَطَايِعَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْطَعَهَا لِلنَّاسِ مُسَمَّيْنَ، وَرَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهَدَمْتُهَا وَأَخْرَجْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ الْخُمْسَ إِلَى أَهْلِهِ، وَرَدَدْتُ قَضَاءَ كُلِّ مَنْ قَضَى بِجَوْرِ، وَرَدَدْتُ سَبْيَ ذُرَارِي بَنِي تَغْلِبٍ، وَرَدَدْتُ مَا قُسِّمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ، وَمَحَوْتُ دِيوانَ الْعَطَاءِ، وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ يُعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ.

وَاللَّهِ، لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْمَعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ؛ فَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي بِمَنْ يُقَاتِلُ وَسَيْفُهُ مَعِي: «أَنْعَى الْإِسْلَامُ وَأَهْلُهُ، غَيَّرْتَ سُنَّةَ عُمَرَ! وَنَهَيْتَ أَنْ يُصَلَّى فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي جَمَاعَةٍ»، حَتَّى خِفْتُ أَنْ يَتَوَرَّ فِي نَاحِيَةِ عَسْكَرِي عَلِيٌّ،

وامامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر معرفت یافته‌اند، فکر می‌کنید اگر من شما را امر کنم که مقام ابراهیم عليه السلام را به همانجا که رسول خدا گذارده بود برگردانید، و فدک را به ورثه فاطمه عليها السلام رد کنید، و صاع و مد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همان میزان سابق بازگردانید، و امر کنم که زمینهایی که خود پیغمبر برای افراد مشخصی قرار داده بود به ایشان پس دهید، و خانه جعفر بن ابی طالب را به ورثه‌اش بازپس داده و آنرا خراب نموده و از مسجد خارج کنم، و خمس را به اهل آن دهم، و هر قضای به جوری را رد کنم، و زن و بیچه اسیر بنی تغلب را آزاد کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده همه را برگردانم، و دیوان عطا را تعطیل کرده، و همانند رسول خدا آنرا عطا کنم، و آنرا دست به دست توانگران قرار ندهم چه خواهد شد؟!.

بخدا سوگند، به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند؛ که یکی از افراد جنگجوی لشکر که شمشیرش با ما بود فریاد زد: «اسلام و اهل آن هلاک شد، سنت عمر دستخوش تغییر شد! او از اقامه نماز به جماعت در ماه رمضان نهی کرد!» تا اینکه ترسیدم نکند در ناحیه‌ای از لشکر من شورش شود،

أَشْكُو إِلَى اللَّهِ مَا لَقِيتُ وَلَقِيتُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالِدُّعَاءِ إِلَى النَّارِ .
وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمُ ذَوِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ : «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»
وَذَلِكَ لَنَا خَاصَّةً «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» نَحْنُ - وَاللَّهُ - عَنِ
بِذَوِي الْقُرْبَى ، الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ ﷺ ، فَقَالَ : وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي الصَّدَقَةِ نَصِيباً ،
أَكْرَمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى نَبِيُّهُ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ أَيْدِي النَّاسِ .
فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدَادِ : أَشْيَاءٌ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالرُّوَايَةِ عَنِ
النَّبِيِّ ﷺ ، وَسَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ ، وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ
تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ بَاطِلٌ ، أَفَتَرَى
النَّاسَ يَكْذِبُونَ مُتَعَمِّدِينَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَيُفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ؟

بارخدایا از اینهمه گرفتاری که از جانب سران گمراهی وداعیان به آتش به من واین
امت رسید تنها به تو اظهار شکایت می‌کنم!
وبالایتر از همه سهم ذوی القربی یا همان خویشاوندانی است که خداوند درباره-
اشان فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» واین تنها مختص ما است «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا
يَوْمَ الْفُرْقَانِ - انفال: ۴۱» بخدا که منظور از ذوی القربی ما ایم ، همانها که خداوند ایشان را
مقرون به خود و پیامبرش فرموده . پس فرمود: برای ما در صدقه هیچ نصیبی قرار نداد ،
خداوند سبحان پیامبر خود و ما را اکرام داشت از اینکه به ما اوساخ اموال مردم را
بخوراند .

پس یک مردی پرسید: من چیزهای بسیاری از قرآن و روایات نبوی از سلمان
و ابودرّ و مقداد شنیده‌ام که با آنچه در نزد مردم است مغایر می‌باشد و باز از شما چیزی در
تصدیق آنچه شنیده‌ام می‌شنوم ، و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن
واحادیث نبوی می‌بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می‌دانید ، آیا معتقدید که مردم
عمداً به رسول خدا دروغ می‌بندند و قرآنرا به آراء خود تفسیر می‌کنند؟

قال: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: سَأَلْتُ: فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكِذْبًا، وَنَاسِيخًا وَمَنْسُوخًا، وَخَاصًّا وَعَامًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا، وَقَدْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ حَيٌّ، حَتَّى قَامَ خَطِيئًا فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

وَأَيُّهَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ: أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ، مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأَنَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: «صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، وَلَقِيَ عَنْهُ»، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ ﷺ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ، وَالِدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ

گفت: آنحضرت متوجه من شده و فرمود: پرسشی کردی اکنون پاسخش را بفهم، همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه هست، و در زمان آنحضرت مردم بر او دروغ بستند تا آنکه میانشان برخاسته و فرمود: «ای مردم همانا دروغ بندگان بر من زیاد شده اند هر که عمداً به من دروغ بزند باید جای نشستن خود را در دوزخ بیابد».

همانا حدیث از چهار طریق که پنجمی ندارد به تو می رسد:

أَوَّلُ: فرد منافقی که تظاهر به ایمان می کند و اسلام ساختگی دارد و از روی عمد دروغ بستن به پیغمبر صلی الله علیه و آله پروا ندارد و آنرا گناه نمی شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نپذیرفته و تصدیقش نمی کنند لیکن مردم می گویند این شخص هدم پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و او را دیده و از او شنیده و از او گرفته، پس مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند، در صورتیکه خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده و ایشانرا وصف نموده، پس اهل نفاق پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده مانده و به رهبران گمراهی و جماعتی که مردم را با باطل و تهمت به دوزخ خوانند پیوستند، و آنان پُستهای حساسشان دادند و برگردن مردمشان سوار کردند

وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ تَعَالَى، فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ. وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كِذْباً فَهُوَ فِي يَدَيْهِ، يَزُودُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ، لَرَفَضَهُ.

وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ نَهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ الْمُنْسُوخَ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مُنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مُنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

وَأَخْرَجْتُ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفاً لِلَّهِ تَعَالَى، وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَمْ يَهْمُ بِهِ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، وَحَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ، وَحَفِظَ الْمُنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ،

و به وسیله آنان دنیا را به دست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیا میروند مگر آنرا که خدا نگهدارد، این بود یکی از چهار نفر.

دوم: کسی که چیزی از آنحضرت شنیده و آن را درست نفهمیده و بغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است، به آن معتقد است و عمل می کند و به دیگران می رساند و می گوید من اینرا از رسول خدا ﷺ شنیدم، اگر مسلمین بدانند که او غلط رفته از او نخواهند پذیرفت و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده، آنرا رها کند.

سوم: شخصی که چیزی از آنحضرت شنیده که به آن امر می فرمود سپس پیغمبر از آن نهی کرده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده سپس آنحضرت به آن امر فرموده و او اطلاع نیافته، پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخ است ترکش کند و اگر مسلمین هنگام شنیدن بدانند منسوخ است ترکش کنند.

چهارم: شخصی که بر خدا و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ نبسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبعوض دارد، و هیچ قصدی هم به آن ندارد (فراموشش نکرده) بلکه آنچه شنیده چنانکه بوده حفظ کرده و همچنانکه شنیده نقل کرده، به آن نیفزوده و از آن کم نکرده ناسخ را حفظ کرده و بدان عمل کرده و منسوخ را شناخته و از آن دوری کرده،

وَعَرَفَ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ، وَعَرَفَ الْمُتَشَابِهَ وَالْمُحْكَمَ.
 وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: فَكَلَامٌ خَاصٌّ، وَكَلَامٌ عَامٌّ،
 فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ، وَلَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ
 وَيُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَلَا مَا قَصَدَ بِهِ، وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ، وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّى أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ أَوْ الطَّارِي
 فَيَسْأَلُهُ ﷺ حَتَّى يَسْمَعُوا كَلَامَهُ، وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِمِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلَتْهُ عَنْهُ وَحَفِظَتْهُ؛
 فَهَذِهِ وَجُوهٌ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ، وَعَلَلِهِمْ فِي رِوَايَاتِهِمْ وَتَفْسِيرِهِمْ.
 ۱۴۷ - وَعَنْ يَحْيَى الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ
 ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ وَرَأْسُهُ فِي حِجْرِي، فَتَذَاكَرُوا الدَّجَالَ. قِيلَ لِي: مَا الدَّجَالُ؟ فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ
 ﷺ مُحَمَّرًا وَجْهَهُ، فَقَالَ: فِيمَا أَنْتُمْ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَأَلُونِي عَنِ الدَّجَالِ.

و عام و خاص را دریافته و هر کدام را در موضع خود قرار داده و به متشابه و محکم واقف است.

و گاهی رسول خدا ﷺ به دو طریق سخن میفرمود: سخنی عام و سخنی خاص،
 گاهی فردی آنرا می شنید که هیچ شناختی از آنچه منظور خدا و پیامبر بود نداشت، و آنرا
 حمل نموده و بدون معرفت به معنی و قصد آن و اینکه دلیل آن سخن چه بوده همه و همه را
 توجیه می کرد، و تمام اصحاب رسول خدا ﷺ از آنحضرت نمی پرسیدند و فهم جویی
 نمی کردند، و دوست داشتند که فردی بیابانی و رهگذر بیاید و از پیغمبر پرسد تا آنان
 بشنوند، و تنها من بودم که تمام مطالب را پرسیده و حفظ می داشتم، و این وجوه اختلاف
 مردمان و علت خلاف در روایات و تفسیر ایشان است.

۱۴۷ - از یحیی حضر می نقل است که گفت: از حضرت امیر علی علیه السلام شنیدم می فرمود:
 روزی رسول خدا ﷺ سر مبارک خود بر زانوی من نهاده و خوابیده بود و من نزد او
 نشسته بودیم که حرف از دجال به میان آمد، به من گفتند: دجال کیست؟
 در اینحال رسول خدا ﷺ با صورتی سرخ بیدار شده و فرمود: در چه موضوعی
 سخن می گوئید؟ عرض کردم: ای رسول خدا، مرا از دجال پرسیدند.

فَقَالَ ﷺ: لَيْغَيْرِ الدَّجَالِ أَنَا أَخَوْفُ عَلَيْكُمْ مِنَ الدَّجَالِ!!
فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَا ذَلِكَ؟ فَقَالَ: الْأَيِّمَةُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ يَسْفِكُونَ دِمَاءَ عِترتي مِنْ
بَعْدِي، أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَسَلَامٌ لِمَنْ سَالَهُمْ.

فرمود: من از برای شما از غیر دجال می ترسم، گفتم: ای نبی الله آن چیست؟ فرمود: از
والیان گمراه و گمراه کننده ای که پس از من خون عترت مرا می ریزند، من با هر که با آنان
بجنگد در جنگم، و با هر که با ایشان آشتی باشد در آشتی و صلحم.

✽ - همچنانکه در صفحه ۶۱ وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب :

جناب اُستاد غفّاری - اَیّده الله - در شرح مشیخه کتاب من لایحضره الفقیه ضمن شرح حال محمّد بن قاسم استرآبادی مفسّر به نقد تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیّه السلام پرداخته ، وبا ذکر شواهدی از کتاب : آنرا تضعیف نموده‌اند وانتساب آنرا به ساحت معصومین بدور وحتّی به فرد مسلمان امامی مذهب پایبند به اصول امامیه محال می‌دانند ، و یکی از مواردی که معظمّ له ذکر فرموده‌اند همین مطلب منقول از رسول خدا ﷺ است که آنحضرت دلیل عدم عذاب اَبوجَهل را تولّد عِکْرَمَه دانسته که خداوند به همین خاطر آنرا از وی منع فرموده ، ایشان می‌گویند : «باید دانست که این ذَرِیَّه طَیِّبه ! را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا ﷺ نام برده و در باره او یعنی عِکْرَمَه گویند : «كَانَ شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» ، وَأَسَدُ الْغَابَةِ گوید : «وَمَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ» یعنی : «هرکس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده» ، و وی را در جاهلیّت در دشمنی رسول خدا همگام پدرش همی‌دانند ، و در غزوه اُحُد فرمانده ستون چپ لشکر مشرکین بوده ، و در غزوه بدر چندتن از مسلمانان را بقتل رسانیده که از جمله آنان رافع بن معلّی بن - لُؤْذان است ، و دشمنی این ذَرِیَّه طَیِّبه ! با امیرالمؤمنین علیّه السلام برای آنانکه با تاریخ اسلام آشنا نیستند محلّ تردید نیست ، و توجیه به اینکه مراد فردی از نسل عِکْرَمَه است بی‌وجه است ، زیرا علمای آنساب و ارباب سیّر و جملگی نصّ صریح دارند که وی پس از خود کسی را نگذاشت و گویند : «لَيْسَ لِعِکْرَمَةَ عَقِبٌ وَانْقَرَضَ نَسْلُ أَبِي جَهْلٍ إِلَّا مِنْ بَنَاتِهِ» . و نیز این ذَرِیَّه طَیِّبه ! از آن چند تنی است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هرکجا اینان دیده شدند آنها را بکشند ولو پناه به پرده خانه کعبه برده باشند یا در زیر پرده خانه پنهان شده باشند ، و بدین خاطر به یمن فرار کرد» . (نقل از کتاب فقیه مترجم ، ج ۶ ص ۵۱۷ - ۵۱۳)

و زِرْکلی در اعلام ضمن شرح حال او گوید : «وَأَسْلَمَ عِکْرَمَةُ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ . وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ ، فَشَهِدَ الْوُقَائِعَ ، وَوَلِيَ الْأَعْمَالَ لِأَبِي بَكْرٍ ، وَاسْتُشْهِدَ فِي الْيَرْمُوكِ (سنة ۱۳) ، أَوْ يَوْمَ مَرْجِ الصَّفْرِ ، وَعُمُرُهُ ۶۲ سَنَةً . وَفِي الْحَدِيثِ : «لَا تُؤْذُوا الْأَحْيَاءَ بِسَبِّ الْمَوْتَى» ، قَالَ الْمُبَرِّدُ : فَفُهِمَ عَنْ سَبِّ أَبِي جَهْلٍ مِنْ أَجْلِ عِکْرَمَةَ» .

﴿فهرست عناوین متن کتاب﴾



مرکز تحقیقات کتاب و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

﴿ فهرست مجلد اوّل کتاب احتجاج ﴾

۱	مقدمه مؤلف
	آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه‌ای نیکو داده» و از آنان
۵	طرفداری نموده
	قسمتی از فرمایشات پیامبر ﷺ
۱۸	پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام
	نامه ابوجهل به رسول خدا ﷺ پس از هجرت به مدینه و پاسخ آنحضرت به نقل از
۶۸	امام حسن عسکری علیّه السلام
۷۳	احتجاج رسول خدا ﷺ با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن
۱۰۶	احتجاج رسول خدا ﷺ بر منافقین در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه
	احتجاج رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم بر تمام مردم در ولایت علی بن-
۱۱۸	ابی طالب و سایر فرزندان از امامان معصوم:-
	تعیین ائمه اطهار پس از پیامبر ﷺ و احتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان
۱۴۶	بر تمام مردم
	گوشه‌ای از حوادث پس از وفات رسول خدا ﷺ از لجاجت و جدال در امر خلافت
	از هر دو گروه حق و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت
۱۵۵	علی بن ابی طالب علیّه السلام و تمام دسیسه‌ها
	احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن خطاب در پاسخ به نامه‌ای که
۲۷۴	به او نگاشت

- ۲۷۸ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویت خود
- ۳۰۰ احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبوی
- ۳۳۷ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه‌ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند
- ۳۴۱ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آنحضرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند
- ۳۵۴ احتجاج ام سلمه رضی الله عنه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۶۱ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم
- ۳۷۲ احتجاج آنحضرت با اصحاب خود پیرامون عهد و بیعت ایشان و تحریک مردم برای جنگ با اهل شام
- ۳۷۸ کلامی احتجاج گونه از امیرالمؤمنین علیه السلام در توبیخ اصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه
- ۳۸۷ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ نامه‌ای به معاویه و دیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است
- ۴۰۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر خوارج وقتی آنحضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آنحضرت با حجّت ایشان را بحاج و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند
- ۴۱۱ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر ابوبکر و عمر سکوت فرمود
- احتجاج آنحضرت درباره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار مقام اولو هیئت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیّر شدن و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات

- ۴۳۲ و محاورات خود بیان فرموده است
- قسمتی از همین خطبه در استدلال به پرودگار متعال از راه آفرینش حیرت‌انگیز
- ۴۴۲ بعضی از جانداران
- احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود پیرامون
- ۴۵۹ معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از فضائل آنحضرت
- ۵۰۵ احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم
- احتجاج آنحضرت بر فردی که مدعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا
- ۵۱۵ و بر منجمان قائل به احکام ستاره‌ها، و بر کاهنان و ساحران
- احتجاج آنحضرت علیه السلام بر زندقی که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال
- ۵۲۹ بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر
- احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر قائلین به رأی در احکام شرع و نکوهش اختلاف
- علماء در فتوی و دخالت افراد نااهل در احکام میان مردم و بیان وجه
- ۵۸۹ اختلاف در دین و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اعلام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

فهرست اعلام

آدم: ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۶۲، ۹۲، ۹۶	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
۲۰۱، ۲۶۷، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۳۵، ۳۳۹	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴
۳۵۰، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۸۸، ۵۰۶	۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۰
۵۰۷، ۵۱۵، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۹۲	۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
ایبراهیم: ۵، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
۶۴، ۶۵، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۲۰۱، ۳۰۴	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۳
۳۱۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۸۹، ۴۱۲	۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۲
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۴۰۰
۴۷۳، ۵۳۲، ۵۴۲، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹	۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۵
ایلیس: ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۱۲، ۱۱۴	۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۶، ۵۰۵، ۵۷۳
۱۳۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۳۵۱، ۳۷۱	ابن ابی الحديد: ۲۰۵، ۲۰۹
۴۹۷، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۷۴	ابن اثیر: ۲۸۷، ۵۱۴
أبوبکر: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱	ابن الخطّاب: ۲۰۰
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹	ابن الکوّا: ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴	۵۱۲، ۵۱۳، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶	۵۸۶، ۵۸۷
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	ابن جرموز: ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	ابن حسان: ۳۸۵

ابن سوريا: ٨٥، ٨٧	أسامة بن زيد: ١٥٦، ١٧٥، ١٧٧، ٢٠٢.
ابن عباس: ٩٨، ٣٠٢، ٣٤١، ٣٥٢.	٢٠٣، ٢٠٥، ٥٧٢
٣٦٩، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٦، ٤١٩، ٤٢٠.	إسحاق بن موسى: ٤١٣
٤٢٤، ٤٢٥، ٤٥٩، ٥٠٤	إسرافيل: ٨٣، ٢٨٤، ٣٣٢، ٥٣٧
ابن عمر: ٣٠٢	إسماء بنت عميس: ٢١١، ٢١٩.
ابن مريم: ٥٥٢	أسود أبي البختري: ٣٥٣
ابن مسعود: ٧٣، ١٥٣، ١٥٤، ٣٢٣، ٤٥٩	أسيد بن الحضير: ١٦٤
ابن ملجم: ٥١٤	أشعث بن قيس: ٤١١، ٤١٤
أبو البختري بن هشام: ٤١، ٤٧٥	أصبع بن نباته: ٣٦٦، ٥٠٨، ٥١٠، ٥١١.
أبو الحسن علي بن محمد بن سيار: ٦	٥١٢، ٥١٣، ٥٧٨، ٥٨١، ٥٨٦
أبو الحسن محمد بن القاسم: ٦	الأحنف بن قيس: ٣٤٧
أبوجهل: ٤١، ٤٢، ٥٩، ٦١، ٦٥، ٦٦.	الأسود بن المطلب: ٤٧٥، ٤٧٧
٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٤٢٥، ٤٧٥، ٤٧٩.	الأسود بن أبو البختري: ٣٥٣
٤٧٨	الأسود بن عديغوث الزهري: ٤٧٥.
أبو ذر: ١٧١، ١٧٦، ١٨٨، ٢٦٢، ٣٢٧، ٤٧٦	
٥٨٥، ٥٨٤، ٥٩٧	البراء بن عازب: ٣٠٧، ٤٨٢
أبوراق: ٢٠٩، ٢١٠	الثعلبي: ١١٨
أبوسفیان: ٣٩٧، ٤٠٦	الجاحظ: ٤٥١
أبو عبيدة: ١٥٨، ١٦٠	الحارث بن الطلائع: ٤٧٥، ٤٧٧
أبو حنيفة: ٢٠٥، ٢٣٤، ٢٤٣، ٤١٦	الحباب بن المنذر: ١٥٩، ١٦٠
أبو يحيى الواسطي: ٣٧١	الحجاج: ٤٧٥
أبي بن خلف: ٤٧٥، ٤٦٨	الحسن: ٣٠٢
أبي بن كعب: ١٦٩، ١٨٠، ٢٥٤، ٣٠٢.	الحسن البصري: ٣٧١
٣٢٣	الحسن العسكري عليه السلام: ٤، ٦، ٧، ٨، ١٢.
أحنف بن قيس: ٣٤٧	١٤، ١٨، ٢١، ٤٠، ٦٢، ٦٨، ٧٣، ٨٢
إدریس: ٩٢، ٤٦١، ٤٦٢	٨٩، ١٠٦، ١٥٠، ١٥٢

- الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام: ١٤
الحسين عليه السلام: ٨، ٢١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٧١، ١٧٦، ١٨٦، ١٩٠، ٢٦٧، ٢٨٨، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١١، ٣٢٤، ٣٢٦، ٤١٥، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٩، ٤٧٠، ٥١٥، ٥٨٨
- الحكم بن أبوالعاص: ٣٢٦
الخضر: ٥٠٦
الخطّاب: ١٧٤
الخطّاب: ١٩٩
الدّجال: ٢٠١
الرّضا: (علي بن موسى عليه السلام)
الزّبير بن العوّام: ١٦٣، ١٦٤، ١٩١، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٦، ٢٧٨، ٣٠٢، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٩٢، ٤١١
- المهديّ: ٩٨، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٩، ١٤١، ١٥٢، ٢٦٠، ٥٦٣
مهديّ بن أبي حرب الحسينيّ: ٦، ١١٨، ١٥٢
النّضر بن الحارث: ٤٧٥
التّقيّ عليّ بن محمّد: ١٥٢
الواقديّ: ٣٥١
الوليد: ٧٠، ٧١
الوليد بن المغيرة: ٤١، ٤٣، ٤٩، ٤٧٦، ٤٧٥
الهادي: ١٣٢، ١٣٣
الهملكان: ٤٩٤
اليمان: ٢٧٤
أمّ ائمن: ٢١٤، ٢١٥
- ١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٧١، ١٧٦، ١٨٦، ١٩٠، ٢٦٧، ٢٨٨، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١١، ٣٢٤، ٣٢٦، ٤١٥، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٩، ٤٧٠، ٥١٥، ٥٨٨
الحكم بن أبوالعاص: ٣٢٦
الخضر: ٥٠٦
الخطّاب: ١٧٤
الخطّاب: ١٩٩
الدّجال: ٢٠١
الرّضا: (علي بن موسى عليه السلام)
الزّبير بن العوّام: ١٦٣، ١٦٤، ١٩١، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٦، ٢٧٨، ٣٠٢، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٩٢، ٤١١
الرّهراء عليه السلام: ١٤٧، ٢٠٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦
السّامريّ: ١١٩، ١٢٠، ٢٠١
الشّعبيّ: ٣٥٤، ٤٥٨
العاص بن وائل السّهميّ: ٤١، ٤٧٥، ٤٧٦
العبّاس: ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٣
الفضل بن عبّاس: ١٥٥

- أم سلمه: ٣٠٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦٠، ٤٢٠، ٤٢١
 انس: ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٠٢
 أيوب: ١٥٠
 أبان بن تغلب: ١٦٩
 أبوالبخترى: ٤٧٥
 أبوالبخترى عاص بن هشام: ٤١
 أبوالحسن البصري: ٣٠٢
 أبوالحسن بصري: ٣٠٢
 أبوالمفضل شيباني: ١٥٥
 أبوالهيثم بن تيهان: ١٦٩
 أبوالهيثم بن تيهان: ١٨١
 أبوأيوب الأنصاري: ١٦٩
 أبوأيوب الأنصاري: ٣٠٢
 أبوأيوب انصاري: ١٦٩
 أبوأيوب انصاري: ١٨٣
 أبوأيوب انصاري: ٣٠٢
 أبوبصير: ١٤٦، ١٥٠
 أبوبصير: ١٤٦، ١٥٠
 أبوبكر: ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٦، ١٦٩، ١٧٢، ١٨٣، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥، ٢٧١، ٣٠١
 أبوبكر: ١٧٢، ٢١١، ٤٥٦، ٤٤٧
 أبو جهل: ٤١، ٤٢، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٣٨٩، ٤٢٥، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١
 أبوذر الغفاري: ١٦٩، ١٧١، ١٧٦، ١٨٨، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٢، ٢٦٢، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٤، ٤١٥، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٩٧
 أبو رافع: ٢٠٩، ٢١١
 أبوسفيان: ٣٨٩، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٦
 أبو عبيدة: ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٦، ١٨٩، ١٩٥، ١٩٧، ٢٥٩، ٣١٣، ٣٩٤، ٣٤٤
 أبو علي جبائي: ٤٥١
 أبو قحافة: ٢٠٥، ٢٣٤، ٢٤٣
 أبو لهب: ٣٨٩، ٤٦٣
 أبو ليلى: ٣٠٢
 أبو معبد الجهني: ٤٥٩
 أبو هيثم بن التيهان: ٣٠٢
 أبو يحيى واسطي: ٣٧١
 أحمد بن همام: ٤٢٥
 أسماء بنت عميس: ٢١١
 أسماء بنت عميس: ٢١٩
 أسود بن حارث: ٤٧٧
 أسود بن عبد يغوث: ٤٧٥، ٤٧٦

- أسود بن مطلب: ۴۷۷، ۴۷۵
 أسيد ابن حصين: ۱۹۵
 أنس بن مالك: ۳۰۲، ۲۸۶
 أيوب: ۱۵۰
 أيوب الأنصاري: ۱۸۳
 بخت نصر: ۸۷، ۸۶، ۸۱
 براء بن عازب: ۴۸۲، ۳۰۷
 بريدة اسلمي: ۱۷۸، ۱۶۹
 بشير بن سعد: ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
 ۱۹۵، ۱۸۹
 بلال: ۴۳۱
 ثوبان: ۱۵۵، ۱۰۵
 جانييل: ۴۶۳
 جابر بن عبدالله انصاري: ۸۱، ۱۴۶
 ۴۲۴، ۳۰۲، ۱۵۲
 جاحظ: ۴۵۱
 جبرئيل: ۲۷، ۶۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳
 ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰
 ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱
 ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۹۶
 ۳۲۴، ۳۳۳، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۶۲
 ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۶، ۵۳۶، ۵۳۷
 ۵۴۲
 جعفر بن أبي طالب: ۵۹۶
 جعفر بن محمد بن أحمد الدوريسي: ۶
 جعفر طيار: ۲۶۸، ۳۳۰
 جواد: ۱۰، ۱۵۲
 حباب بن منذر: ۱۵۹، ۱۶۰
 حجاج بن يوسف: ۳۷۹، ۴۷۵
 حذيفة: ۴۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
 ۱۱۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۷۴، ۲۷۵
 ۵۸۵
 حسن بصرى: ۳۷۰، ۳۷۱
 حكم بن أبي العاص: ۳۲۶
 حماد بن عثمان: ۲۱۴
 حمزة: ۶۵، ۳۰۱، ۳۳۰، ۳۸۸، ۳۸۹
 ۲۹۴، ۳۹۶، ۴۶۹، ۴۷۰
 حنش بن معتمر: ۳۲۸
 خالد بن الوليد: ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴
 ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۲۷
 خزيمة بن ثابت: ۱۶۹، ۱۸۱
 خضر: ۵۰۶
 خطاب: ۱۷۷
 دانيال: ۸۱، ۸۶، ۸۷
 داود: ۲۳۴، ۲۴۱، ۳۷۶، ۴۸۴، ۵۴۲
 دحية الكلبي: ۲۸۰
 ذوالشهادتين (خزيمة بن ثابت)
 ذوالقرنين: ۱۴۹، ۵۱۳، ۵۱۴
 رضا (علي بن موسى عليه السلام)

زبیر: (الزبیر)	٥٩٧، ٥٨٥، ٤٤٧، ٤١٥
زبیری: ٣٤٧	سلمة بن سلامه: ١٦٤
زعمه: ٤٧٦	سليمان: ١٠٣، ٢٣٤، ٢٤١، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٤، ٤٩٥
زيد بن ارقم: ٣٠٧، ٣٠٢، ١٦٨	سليم بن قيس: ١٨٧، ١٩٩، ٢٠١، ٣٠٠، ٣٠٩، ٣١٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٥، ٣٤٤
زيد بن ثابت: ٣٢٧، ٣٠٢	سويد بن غفله: ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠
زيد بن حارثة: ٣٠١، ٦٤	سهل بن حنيف: ١٨٢
سالم مولا ابی حذیفه: ١٨٤، ١٨٩، ١٩٧، ٣١٣	سهيل بن عمرو: ٤٠٦، ٤٠٧
سامری: ٣٧١، ١٧١، ١٢٠، ١١٩	سيف بن عميرة: ١١٨
سعد: ٣١٧، ٣٠١، ١٦٣، ١٦٢، ١٦١	شضاہ: ٤٩٤
٤٠٨، ٣٢٥	شعبی: ٤٥٨، ٣٥٤
سعد بن ابی وقاص: ٣١٥	شمعون: ٥٩٤
سعد بن عبادہ: ١٦٠	شيبه: ٧١، ٧٠، ٤٧٥
سعد بن ابی وقاص: ٣١٥، ٣٠٢، ٢٧٨، ٣٤٤	صالح: ٩٥، ٢٠٢، ٣٣١، ٤٦٥
سعد بن عبادہ: ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ٢٦٢	صالح بن عقبه: ١١٨، ٥٠٥
سعد بن مسعدة حارثی: ٥٢٧	صفوان: ٥٠٢
سعد بن معاذ: ٤٠٨، ٣٠١	صفوان بن أمیه: ٥٠٢
سعید بن جبیر: ٥٢٥	صفیه: ٤٧٠
سعید بن عمرو بن نفیل: ٣٤٤	طلحه: ٣٠٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٧، ٣١٩
سليمان: ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ١١٧، ١٦٩	٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٤١
١٧١، ١٧٤، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩	٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٠
١٩٠، ١٩١، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١	٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٩٢، ٤١١
٢٠٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٦٢، ٢٧٤	طلحه بن عبيدالله: ٢٧٨، ٣١٣، ٣٤١، ٣٥٠
٣٠٦، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٢٤، ٣٣٠، ٣٣١	طيار: ٣٨٨

عائشة: ۱۸۸، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴،	عبدالله بن أبي أوفى: ۳۰۲
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳،	عبدالله بن أنيس: ۵۰۰
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰،	عبدالله بن جعفر: ۳۰۲
۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۱۰، ۴۲۷،	عبدالله بن حسن: ۲۲۶، ۳۶۱
۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱	عبدالله بن زبير: ۳۵۴
عامر الشعبي: ۲۰۶	عبدالله بن سلام: ۹۹
عامر بن شراحيل شعبي: ۲۰۹	عبدالله بن صامت: ۳۳۴
عباد بن قيس: ۳۶۲	عبدالله بن سوريا: ۸۱، ۸۴
عبادة بن صامت: ۴۲۵	عبدالله بن عباس: ۴۰۵
عباس: ۷۴، ۱۵۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳،	عبدالله بن عبدالرحمن: ۱۸۶
۴۱۵، ۴۱۹	عبدالله بن عبيد: ۴۹۹
عباس بن عبدالمطلب: ۷۴	عبدالله بن عثمان: ۲۳۹
عبدالرحمن: ۳۰۲	عبدالله بن عمر: ۳۰۲، ۳۱۶، ۵۰۹
عبدالرحمن بن سالم: ۱۵۰	عبدالله بن مسعود: ۷۱، ۱۵۳
عبدالرحمن بن عوف: ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۵۹،	عبدالله مخزومي: ۴۲، ۴۵، ۵۷
۲۷۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۴	عبدالمطلب: ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۶۷
عبدالرحمن بن مسعود العبدي: ۳۵۴	۳۹۱، ۴۸۰
عبدالله بن جعفر: ۳۰۲	عبدمناف: ۲۲۶
عبدالله بن أبي امية المخزومي: ۴۱، ۴۲،	عبيدة: ۱۶۰
۴۴	عبيدة بن الحارث: ۳۰۱
عبدالله بن أبي أوفى: ۳۰۲، ۵۰۹	عتبه: ۷۰، ۷۱
عبدالله بن الحسن: ۲۲۶، ۲۵۴، ۳۶۱	عتبة بن ربيعة: ۴۷۵
عبدالله بن الزبير: ۳۵۴	عثمان: ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۷۸
عبدالله بن الصامت: ۳۳۴	۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۲
عبدالله بن عباس: ۴۰۵	۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۴
عبدالله بن أنيس: ۵۰۰	۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴

- ٤٤٧، ٤١٦، ٤١٥
 عمر بن الخطاب: ١٤٦، ١٥٩، ١٦٠،
 ١٧٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٦، ٢٠٢،
 ٢١٥، ٢٢٣، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٨، ٣١١،
 ٣١٥، ٣٥٦، ٥٩٦
 عمرو بن زبير: ٢٠٦، ٢٠٩
 عمرو بن مسعود: ٤٣، ٤٩
 عزيز: ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦
 عقيل: ٤١٥
 عكرمه: ٦١
 علقمة بن محمد الحضرمي: ١١٨
 علي ابن أبي طالب: ١، ٧، ١٢، ١٣، ٦٤،
 ٧٠، ٨٣، ٨٤، ١٠٦، ١١١، ١١٣، ١١٨،
 ١٢٠، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩،
 ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١،
 ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣،
 ١٦٣، ١٦٤، ١٥٢، ١٥٥، ١٦٣
 علي بن الحسين بن بابويه القمي: ٦
 علي بن الحسين زين العابدين: ٥١٥
 علي بن أبي حمزة: ١٥٠
 علي بن محمد: ١١، ٤٠، ١٥٢
 علي بن موسى الرضا عليه السلام: ٩، ١٥،
 ١٥٢
 علي السوري: ١١٨
 عمار: ١١٧، ١٦٩، ١٧١، ١٧٩، ٢٦٢،
 ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٥١، ٣٦٢، ٣٩٥، ٣٩٦،
 ٥٨٥، ٤١٥
 عمرو بن سعيد بن العاص: ١٦٩
 عمرو بن شمر: ٢٧٨
 عمرو بن عاص: ١٧٧، ٣٥٣، ٣٩٦
 عمرو بن عامر: ٤٩٤
 عمرو بن عبدود: ٢٦٧، ٢٨١
 عمرو بن هشام: ٤٧٨، ٤٧٩
 عمير بن وهب: ٥٠٢
 عيسى عليه السلام: ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٦٣، ٦٦،
 ٦٧، ٩٨، ١٠١، ١٥٠، ٣٦٧، ٣٧٦، ٤٤٨،
 ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١،
 ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٤٩، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٧١،
 ٥٤٩، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٧١، ٥٩٤
 فاطمة عليها السلام: ١٣، ١٤٦، ١٧١، ١٧٩،
 ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٤،
 ١٩٥، ٢٠٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦،
 ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٤١،
 ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٦، ٢٦٧، ٢٧١،
 ٢٨٨، ٢٩٧، ٣٠٩، ٣٣٠، ٣٨٩، ٣٩٥

- ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۷۰، ۵۹۶
 فرعون: ۲۰۱، ۴۷۵
 فضل بن عباس: ۱۵۵
 قابیل: ۲۵۳، ۳۳۹، ۵۶۰
 قاسم بن معاویه: ۳۳۱
 قتادة بن ربعی: ۴۹۹
 قنفذ: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 قیس بن سعد بن عبادة: ۳۰۲
 قیس بن سمان: ۱۱۸
 کاظم: ۹، ۱۵۲، ۲۳۳، ۴۱۳، ۴۵۹
 کعب بن اشرف: ۴۹۹
 کعب بن سور قاضی: ۳۵۰
 لقمان الحکیم: ۵۸۵
 لوط: ۴۱۲
 مازمان: ۴۹۵
 مبارک بن فضاله: ۳۶۷
 محمد بن ابی بکر: ۳۰۲
 محمد بن ابی بکر: ۳۹۸
 محمد بن أحمد: ۶
 محمد بن إسحاق: ۳۵۳
 محمد بن الحسن الطوسی: ۱۱۸
 محمد بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام: ۱۵۲
 محمد بن ابی بکر: ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۹۸
 محمد بن خالد الطیالسی: ۱۱۸
 محمد بن سلمة الأنصاری: ۱۶۳، ۳۰۲
 محمد بن عبدالله الشیبانی: ۱۵۵
 محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب: ۴۴
 محمد بن علی الجواد علیه السلام: ۱۰، ۱۵۲
 محمد بن عمر بن علی: ۲۰۹
 محمد بن مسلمة انصاری: ۱۶۳، ۴۹۹
 محمد بن موسی الهمدانی: ۱۱۸
 محمد بن همام: ۱۱۸
 مخزومی: ۴۳
 مرحب: ۲۹۰، ۲۹۸
 مرزبان: ۴۹۴
 مروان بن الحکم: ۳۵۱، ۳۸۹
 مریم بنت عمران: ۴۷۰، ۴۷۰
 مسعدة بن صدقه: ۵۹۴
 مسیح علیه السلام: ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹
 ۴۸۶
 مضاه: ۴۹۴
 معاذ بن جبل: ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۵۹
 ۲۵۹، ۱۹۷
 معاویه: ۳۲۶، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۲
 ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰
 ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۲۲
 معمر بن راشد: ۹۷
 مغيرة بن شعبه: ۱۶۳، ۱۹۵
 مقداد: ۸۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۸
 ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۶۲، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۴
 ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۱۵، ۵۹۷

منبه: ٤٧٥	وليد: ٧١، ٧٠
موسى: ٩، ١٥، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٨، ٤١، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٨٧، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٠٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٧٠، ١٧١، ١٨٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٨١، ٣١٠، ٣١٤، ٣٣٦، ٣٦٥، ٣٧١، ٣٧٥، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٥٣، ٥٥٩، ٥٧١، ٥٩٤	وليد بن مغیره: ٤١، ٤٣، ٤٩، ٤٧٥، ٤٧٦، هابيل: ٢٥٣، ٣٣٩، هادى: ١١، ٤٠، ١٣٣، هارون: ٨٧، ١٠٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٦، ١٧٠، ١٧١، ١٨٥، ٢٠١، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٦٥، ٢٨١، ٣١٠، ٣١٤، ٣٣٦، ٣٦٥، ٤١٣، ٤١٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٧١، هارون بن عمران: ٢٥١، هاشم بن عتبة: ٣٠٢، هاضب: ٤٩٥، هضب: ٤٩٥، هملكان: ٤٩٤، هند: ٣٩٤، يحيى: ٢٣٤، ٤٩٦، ٥٧١، يحيى بن زكريا: ٢٣٤، ٤٩٥، ٤٩٦، يحيى الحضرمي: ٦٠٠، يحيى بن عبدالله بن الحسن: ٣٦١، يحيى بن عبدالله بن حسن: ٣٦١، يزيد بن أبي سفيان: ٣٩٢، يوسف: ٤٧١، ٥٤٢، يوسف: ٤٧١، ٤٧٢، ٥٤٢، يوشع بن نون: ٢٥٩، ٥٧١، ٥٩٤
ميكائيل: ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٢٨٤، ٤٨٦، ٥٤٢	موسى بن جعفر: ٩، ١٥٢، ٤١٣، موسى بن عمران: ٢٥، ٩٧، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٧٢، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٨٧، ٨٥، ٨٤، ٨٣، ٨٢، ٨١، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٢٨٤، ٤٨٦، ٥٤٢
نصر بن حارث: ٤٧٥	نصر بن مزاحم: ٣٤٥
نضاه: ٤٩٥	نضاه: ٤٩٥
نرود: ٢٠١، ٤٦٧	نرود: ٢٠١، ٤٦٧
نوح: ٢٩، ٦٣، ٦٤، ٩٣، ٩٨، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ٣٠٤، ٣٢٩، ٣٣٩، ٤١٢، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٨٤، ٥٩٣	نوح: ٢٩، ٦٣، ٦٤، ٩٣، ٩٨، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ٣٠٤، ٣٢٩، ٣٣٩، ٤١٢، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٨٤، ٥٩٣
واقدي: ٣٥١	واقدي: ٣٥١
قنفذ: ١٩٥	قنفذ: ١٩٥

«فهرست آیات»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتابت و کتب و علوم اسلامی

فهرست آیات قرآنی

﴿سورة فاتحه﴾

صفحه

۱۳۷

آیه

۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



﴿سورة بقره﴾

۳۳۸

۵۵۶، ۵۳۹

۳۸۳

۵۶۸، ۵۴۴

۱۰۴

۸۹

۵۵۳

۸۳

۸۳

۴۰، ۱۸

۴۰

۴۶

۴۹

۵۷

۶۵

۷۴

۷۹

۹۷

۹۷ - ۹۸

۱۱۱

أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ

وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى: تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ

٤٠	بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ	١١٢
٥٦٣، ٥٤٣، ٧٩	وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا	١١٥
٥٥٨	لَا يَتَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ	١٢٤
٧٦، ٧٥	قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ	١٤٢
٨٠	وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا	١٤٣
٧٥	قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ	١٤٤
١٤٠	إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ	١٥٨
٢٣٥	إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ	١٨٠
٥٠٨	وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا	١٨٩
١٧٠	وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ	١٩٥
٣٧٥	أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ	٢٤٦
٣٧٦، ٣١٥	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ	٢٤٧
٣٦٧	تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ	٢٥٣
٥	أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ	٢٥٨
٤٨٧	لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ	٢٨٤
٤٨٨، ١٤٤	آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ... سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ	٢٨٥
٤٨٩	رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا	٢٨٦

﴿سورة آل عمران﴾

٥٤٩	وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ	٧
٥٢٤	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ	٢٨
٥٤٩	مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِئُونَ	٥٢
٣٨٩، ٣٣٩	إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ	٦٨
٥٥٣	لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ	٧١

۷۸	وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ	۵۵۳
۸۵	وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا	۱۳۲
۹۷	وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ	۴۱۰
۱۰۲	اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ	۱۳۴
۱۰۵	وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا	۲۵۷
۱۴۴	وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ	۵۵۱، ۴۲۵، ۲۳۶، ۱۵۸
۱۵۲	وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ	۲۲۵
۱۸۷	فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ	۵۷۶، ۱۹۲

﴿سورة نساء﴾

۳	وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى	۵۶۷، ۵۴۴
۱۱	يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ	۲۳۴
۴۱	فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ	۵۳۴
۵۴ - ۵۵	أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ	۳۳۸
۵۹	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ	۵۶۲، ۵۴۹، ۳۳۸، ۳۳۵، ۳۰۵
۶۵	فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ	۵۵۱
۸۰	مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ	۵۶۶، ۵۶۱
۸۲	وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا	۵۸۹
۸۳	وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ	۵۶۲، ۵۴۹
۱۰۸	إِذْ يَبْيِطُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ	۵۵۳

﴿سورة مائدة﴾

۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ : وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي	۵۶۹، ۳۰۶، ۱۲۱
۱۹	فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ	۵۲۳

٢٤	فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا	١٨٦
٣٢	مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ	٥٦٠
٤١	مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ	٥٤٧
٥٥	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ... ٢٦٥، ٢٨٦، ١٢٦، ٣٠٥، ٣٣٥، ٥٦٩	
٥٦	وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا	٥٥٠
٦٧	يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ	١٢٧، ١٢٦، ١٢٢
٦٨	فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ	٥٥١
٧٥	كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ	٥٥٢
٧٧ - ٧٨	لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ	٣٧٦
٨٢	الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ	١٣٨
٩٥	وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ	٤٠٩
٩٦	أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ	١٠٤

مرکز تحقیق و تفسیر علوم اسلامی
﴿سورة انعام﴾

١	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	٣٩
٨ - ٩	وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ	٤٥
٢٣	وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ	٥٣٣، ٥٣٢، ٥٢٩
٢٤	انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ	٥٣٣
٣٥	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ	٥٤٥
٣٨	مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ	٥٨٩، ٥٤٥
٧٥ - ٨٣	وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ	٥٩، ٥
٨٢	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ	٥٤٧
٩٤	وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ	٥٥٥، ٥٤٣
١٠٣	لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ	٥٣٠

۵۶۴	قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ	۱۴۹
۵۵۶، ۵۵۵، ۵۴۳، ۵۳۸، ۵۳۰	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ	۱۵۸

﴿سورة اعراف﴾

۵۳۴	فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ	۶
۵۴۰، ۵۳۱	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ... وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ	۸-۹
۱۳۸	كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا	۳۸
۱۴۴	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا	۴۳
۵۰۹	وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ	۴۶
۵۳۱، ۵۲۹	فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا	۵۱
۵۷۱	اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي	۱۴۲
۵۴۲	رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ	۱۴۳
۴۱۳، ۱۹۸	ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي	۱۵۰
۵۴۹	وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ	۱۵۹
۵۶۸، ۵۴۴	وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ	۱۶۰

﴿سورة انفال﴾

۵۵۶	فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ	۱۷
۵۹۷	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ	۴۱
۳۸۹، ۳۳۹، ۲۳۴	وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ	۷۵

﴿سورة توبه﴾

۳۰۵	وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ	۱۶
۲۸۶	أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ	۱۹

۵۵۶	قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنْيَ يُؤْفَكُونَ	۳۰
۵۵۳	يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ	۳۲
۴۷۲	لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا	۴۰
۵۵۰	وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ تَقَاتُلُهُمْ	۵۴
۱۲۷	وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ	۶۱
۵۳۱، ۵۲۹	تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ	۶۷
۴۲۴	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ	۷۳
۵۳۰	فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ	۷۷
۳۰۴	وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ	۱۰۰
۱۷۲	لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ	۱۱۷
۳۰۹	اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ	۱۱۹
۱۰۵	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ	۱۲۸

مرکز تحقیق و ترویج علوم اسلامی
﴿سوره یونس﴾

۳۱۴، ۲۴۸	أَفَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ	۳۵
----------	---	----

﴿سوره هود﴾

۴۵	فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ	۱۲
۳۳۵	أَفَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ	۱۷
۱۰۴	وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ	۴۰
۵۴۲، ۴۶۳	رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي	۴۵
۳۴۹	إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ	۴۶
۴۱۲	لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ	۸۰
۵۴۳	بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ	۸۶
۲۵۸	وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - الْآيَةُ	۱۱۸

﴿سورة يوسف﴾

۵۴۲	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ	۲۴
-----	---	----

﴿سورة رعد﴾

۵۷۹	يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ	۳۹
۵۵۶	أَوْ لَمْ يَزِرُوا أَنَا نَأْيِي الْأَرْضِ نَتَقَصُّهَا	۴۱
۳۳۵	وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا	۴۳

﴿سورة ابراهيم﴾

۵۳۲	إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ	۲۲
۵۵۹	وَاجْتَبَيْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ	۳۵
۳۴۰	فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي	۳۶
۳۴۰	فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ	۳۷
۱۰۵	يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ	۴۸

﴿سورة حجر﴾

۴۷۸	فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ	۹۴
۴۷۸، ۴۷۶	إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ	۹۵

﴿سورة نحل﴾

۵۳۸	فَأَتَىٰ اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ	۲۶
۵۴۱	الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ	۳۲
۱۸	ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ	۱۲۵

﴿سورة اسراء﴾

۹۹	سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا	۱
----	---	---

٥٨٤	وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ	١٢
٤٥٣	وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ	٢٣
٤٦٨	وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ	٤٥
٤٤	انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا	٤٨
٥٦٧	يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ	٧١
٥٤٥	وَلَوْ لَا أَنَّهُ تَشْتَكَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ	٧٤
٥٤٥	إِذَا لَا أَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ	٧٥
٥٣٥	عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا	٧٩
٤١	وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا	٩٠ - ٩٣
٥٨	قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا	٩٣

﴿سورة كهف﴾

٥٥٧، ٥٣١، ٥٣٠	وَرَأَى الْفُجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا	٥٣
٥٨٦	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا	١٠٣
٤٦	قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ	١١٠
٥٣٩، ٥٣٠	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ	١١٠

﴿سورة مريم﴾

٢٣٥	فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي	٥ - ٦
٢٤٢، ٢٣٥	يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ	٦
٤١٢	وَكَانَ أَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ	٤٨
٥٣١، ٥٢٩	وَمَا كُطِبَ مِنْ الْعَرْشِ عَا رَبُّكَ نَسِيًّا	٦٤

﴿سورة طه﴾

٤٨٥	طه مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ	١ - ٢
-----	--	-------

۵	الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ	۵۵۷، ۵۴۳
۸۲	وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ	۵۴۷، ۵۴۱
۱۰۹	لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ	۵۳۰
۱۲۱	وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ	۵۴۲

﴿سورة انبياء﴾

۴۷	وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ	۵۴۰
۹۴	فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ	۵۴۷، ۵۴۱
۱۰۷	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ	۵۷۰، ۵۴۴

﴿سورة حج﴾

۱	إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ	۱۴۲
۵۲	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ	۵۷۷
۷۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا	۳۱۱

﴿سورة مؤمنون﴾

۳۳-۳۴	مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ	۳۴۰
۷۴	عَنِ الصُّرَاطِ لَنَّا كِیْبُونَ	۵۰۹
۱۰۴	-	۱۰۳
	فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُم النَّارُ	۵۴۰
۱۰۶	قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا	۴۶۴

﴿سورة نور﴾

۴۱	وَالطَّيِّرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ	۵۱۰
۵۵	وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ	۵۷۴

﴿سورة فرقان﴾

۷-۸	وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ	۴۱، ۴۴
۹	انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا	۴۴، ۴۹
۱۰	تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ	۴۴
۲۷-۲۹	وَيَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ	۵۴۲
۴۴	بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا	۵۵۷

﴿سورة شعراء﴾

۲۱	فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ	۴۱۲
۶۱	إِنَّا لَمَذَرَكُونَ	۴۸۱

﴿سورة نمل﴾

۱۶	وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ	۲۴۲، ۲۳۵
۳۵	فَنَازِلَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْوَسِيلُونَ	۵۳۶

﴿سورة قصص﴾

۲۰	إِنَّ الْمَلَائِئِةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ	۲۱۲، ۲۲۰
۶۸	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ	۲
۸۳	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا	۴۱۹، ۲۷۸
۸۸	كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ	۵۶۷، ۵۴۳

﴿سورة عنكبوت﴾

۵	مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ	۵۳۹، ۵۳۰
۲۵	يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ	۵۳۲، ۵۲۹
۴۶	وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ	۱۸، ۵

﴿سورة روم﴾		
۲۱۵	قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ	۳۸
﴿سورة لقمان﴾		
۵۵۹	إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	۱۳
﴿سورة سجده﴾		
۵۵۶، ۵۳۸، ۵۳۰	بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ	۱۰
۵۴۶، ۵۴۱	قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ	۱۱
﴿سورة احزاب﴾		
۳۴۰، ۳۸۹، ۲۳۵	وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ	۶
۴۶۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ فَإَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجَنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا	۹
۵۵۷، ۵۳۹	وَتَنْظُرُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا	۱۰
۵۵۴، ۴۰۸	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ	۲۱
۳۱۰، ۲۱۷	إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا	۳۳
۵۴۵	وَتُخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ	۳۷
۵۳۹	تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ	۴۴
۵۶۶، ۱۰۴	إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ	۵۶
۵۴۱	إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	۷۲
﴿سورة سبا﴾		
۴۰۸	وَإِنَّا أَوْإِنَّا كُمْ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ	۲۴
۵۶۹، ۵۶۸، ۵۴۴	إِنَّمَا أَعْظَمَكُمْ بِوَاحِدَةٍ	۴۶

﴿سورة فاطر﴾

٥٥١	فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ	٨
٥٨٣	إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ	١٠

﴿سورة يس﴾

٥٦٦	يُس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ	١-٣
٤٦٨	فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ	٨
٤٦٨	وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا	٩
٥٤٥	وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ	١٢
٥٣٢، ٥٣٠	الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ	٦٥
٤٦٨، ١٩	مَنْ يُخْبِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ	٧٨
١٩	وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ	٧٨-٨٠
٤٦٨، ٢١، ٢٠، ١٩	قُلْ يُخْبِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ	٧٩
٢٠	أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ	٨١

﴿سورة صافات﴾

٥٥٥	وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ	٩٩
٥٦٦	سَلَامٌ عَلَى آلِ يُس	١٣٠

﴿سورة ص﴾

٥٣٢، ٥٢٩	إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ	٦٤
----------	--	----

﴿سورة زمر﴾

۵۵۵	وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ	۶
۱۴۴	فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا	۳۹
۵۴۶، ۵۴۱	اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا	۴۲
۵۶۳، ۵۴۳، ۱۳۱	أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ	۵۶
۵۳۶، ۱۳۸	طَبِئْتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ	۷۳

﴿سورة غافر﴾

۱۳۸	يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ	۴۰
۵۲۵	قَلَّمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا	۸۵

﴿سورة فصلت﴾

۲۶۰	لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ	۲۱
۵۷۶	إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا	۴۰
۵۵۴	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ : وَلَا مِنْ خَلْفِهِ	۴۳

﴿سورة شورا﴾

۵۳۷، ۵۳۰	وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا	۵۱
----------	---	----

﴿سورة زخرف﴾

۱۴۲	وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ	۲۸
۵۱، ۴۱	وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ	۳۱
۵۱	أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ... وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ	۳۲
۴۲۴	فَإِنَّمَا نَذْهَبُ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ	۴۱ ... ۴۲

۵۴۱	وَاسْتَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا	۴۵
۵۵۵	قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ	۸۱
۵۵۷، ۵۴۴	وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ	۸۴

﴿سورة دخان﴾

۵۶۳	فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ	۴
-----	---------------------------------------	---

﴿سورة احقاف﴾

۳۱۶	اَتُتَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا	۴
۵۴۵	وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ	۹
۴۹۵	وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ	۲۹
۵۵۴	فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزِّمِ مِنَ الرُّسُلِ	۳۵

مركز تحقیق کتاب و تہذیب و علوم اسلامی

﴿سورة فتح﴾

۴۸۵، ۴۶۱	لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ	۲
۱۴۴، ۱۴۴	يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ	۱۰
۴۷۲	لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ	۲۷

﴿سورة حجرات﴾

۲۷۶	أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ	۱۲
۳۷۷، ۳۷۶	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ	۱۵

﴿سورة ق﴾

۵۴۴	وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ	۱۶
-----	---	----

٢٨ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ ٥٢١

﴿سورة طور﴾

٤٤ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا ٤٣

﴿سورة نجم﴾

١٤ - ١٣ وَلَذَلِكَ قَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ

١٨ - ١٧ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ

٣٠ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ٥٧٧

﴿سورة قمر﴾

١٠ قَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ ٤١٢

﴿سورة رحمن﴾

١٧ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ٥٨٢

٢٧ - ٢٦ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ٥٦٧

﴿سورة واقعه﴾

١١ - ١٠ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ٣٠٦

٢٧ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ٥٤٣

٤١ وَأَصْحَابُ الشَّامِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِ ٥٤٣

﴿سورة حديد﴾

٤ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ ٥٥٧، ٥٤٤

۲۵ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ۵۵۵

﴿سورة مجادله﴾

۲ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا ۵۷۷
 ۷ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۵۷۷، ۵۴۴
 ۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ ۲۹۲، ۱۰۵
 ۱۳ أَلَّا تَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ ۲۷۲
 ۲۲ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۱۳۸

﴿سورة حشر﴾

۲ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۵۳۸
 ۹ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۲۹۷
 ۱۶-۱۷ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ ۱۷۵

﴿سورة ممتحنه﴾

۴ كَفَرْنَا بِكُمْ ۵۳۲

﴿سورة صف﴾

۱۰-۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۳۷۷

﴿سورة ملك﴾

۸-۹ كُلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ... قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ ۱۳۹
 ۱۶ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ ۵۴۳

﴿سورة قلم﴾

۴ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۵۰۵

﴿سورة حاقه﴾

۲۰ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ ۳۰۷

﴿سورة معارج﴾

۳۹-۳۶ قَالُوا كَفَرُوا بِكَ مَهْطَعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ ۵۶۶

۴۰ رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ ۵۸۲

﴿سورة جن﴾

۲۷-۲۶ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ... إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ۵۶۲

﴿سورة مزمل﴾

۱۰ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ۵۶۶

﴿سورة قیامت﴾

۲۳-۲۲ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ۵۳۰، ۵۳۵

﴿سورة انسان﴾

۱ هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ ۱۳۳

۵ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ ۲۸۷

۷ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ ۲۶۷

۳۰ وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ۵۴۷

﴿سورة مرسلات﴾

١٦ - ١٩ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نَنْبُعُهُمْ الْآخِرِينَ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْجَرَمِينَ ١٣٧.

﴿سورة نبا﴾

٣٨ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ٥٣١، ٥٢٩

﴿سورة عبس﴾

١٧ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ٥٥٦

٣٤ - ٣٦ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ٥٣٣

﴿سورة مطففين﴾

٤ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥٥٦

١٥ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوتُونَ ٥٣٨، ٥٣٠

﴿سورة فجر﴾

٢٢ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا ٥٥٥، ٥٤٣

٢٥ - ٢٦ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ ٢٠١

﴿سورة انشراح﴾

٤ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ٤٦٢

﴿سورة علق﴾

٦ - ٧ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْغَابٍ ٤٣

﴿سورة تکاثر﴾
۸ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ
۵۴۳

﴿سورة عصر﴾
۱-۲ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ
۱۳۴

﴿سورة کوثر﴾
۱ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ
۳ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
۱۰۱
۱۷۸

﴿سورة اخلاص﴾
۱ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
۳۹، ۸۵

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

فهرست اشعار



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

﴿ فهرست اشعار ﴾



- ۲۱۷: إنا فقدناك فقد الأرض وابلها:
 ۲۴۲: أبدت رجالاً لنا نجوى صدورهم:
 ۴۵۳: أنت الإمام الذي نرجو بطاعته:
 ۳۴۶: ترك الامور التي تخشى عواقبها:
 ۳۴۷: حتى ابتلينا بأمر ضاق مصدره:
 ۴۱۷: شتان ما يومي على كورها:
 ۳۹۱: فلبث قليلاً يلحق الهيجا حمل:
 ۳۹۵: فويل ثم ويل ثم ويل:
 ۲۱۷: قد كان بعدك أنباء وهنبئة:
 ۳۶۰: لو كان معتصماً من زلة أحد:
 ۳۹۴: محمد النبي أخي وصنوي:
 ۳۹۳: مستقبلين رياح الصيف تضر بهم:
 ۲۴۲: وكل أهل له قرى ومنزلة:



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

﴿فہرست فِرَق و طوائف و ادیان﴾



مرکز تحقیقات کلامی و فہرست علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

﴿ فهرست فرق و طوائف و ادیان ﴾

النصارى: ١٠١	الإمامية: ٦
النواصب: ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٥، ٨٩	الاولس: ١٦٢
اليهود: ٢١، ٢٢، ٤٠، ٧٠، ٧٢، ٧٣، ٧٤	الخنزرة: ٩
٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨١، ٨٣، ٨٤، ٨٩، ٩٠	الخنزرة: ٣٨٥
٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠	الخنزرج: ١٦١، ١٦٢
١٠١، ١٠٣، ٢٠١، ٢٩٠، ٤٤٨، ٤٥٦	الخنوارج: ٤٠٢، ٤٠٥، ٥٢٨
٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٤	الدهرية: ٣٩، ٢٢
٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠	الدهرية: ٣٩، ٢٩
٥٠٥، ٥٢٦، ٥٤٧، ٥٥٣، ٥٨٦، ٥٩٣	الروم: ٩
٥٩٤	الروم: ٤٢، ٤٦، ٣٨٥، ٤٤٥، ٤٤٦
اليهودي: ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣	الشيعة: ٤، ٦، ١١
٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٧	المشركون: ٤١
٥٠٠، ٥٠١	المشركون: ٦٣
اليهودي: ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٤	النصارى: ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٤٠، ٧٠
٤٩٥، ٤٩٦، ٥٠٢	٢٠١، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٦٧، ٥٥٢، ٥٥٣
اليهودي: ٥٠٠	٥٩٤، ٥٨٦

اليهودية: ٤٧٠	بنی النجار: ٥٠٠
اوس: ١٦٠، ١٦١، ١٦٢	بنی امية: ١٦٩، ٣٢٦، ٣٧٦، ٣٧٩
اوسيان: ١٦١	بنی تغلب: ٥٩٦
اهل احد: ٣٠٤	بنی تيم: ١٩٣، ٣٤٧
اهل بدر: ١٧١، ١٩٠، ٣٠٤، ٣٥٠، ٣٧٧	بنی زهره: ١٦٣
٤١٥	بنی عبدالمطلب: ٢٠٩، ٢١٠، ٣٩١
اهل سنت: ٣٦١، ٣٦٢، ٤٥١	بنی عمرو بن عامر: ٤٩٤
اهل السنة: ٣٦١، ٣٦٢	بنی عمرو بن عامر: ٤٩٤
بدر: ١٧١، ٣٤٤، ٣٥٢	بنی قريظه: ١٧٣، ٤٠٨
بدریان: ٣٥٢	بنی قيلة: ٢٣٦
بدریاً: ١٦٨	بنی نجار: ٥٠٠
بدریون: ١٦٨	بنی هاشم: ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٩
بکر بن وائل: ٣٦٢	١٨٤، ٢٠٢، ٢٧٣، ٣٧٦
بکر بن وائل: ٣٦٢	ترک: ٩
	تنويه: ٢٢، ٣٢، ٣٩
بنو امية: ١٦٣	جهينه: ٤٩٨
بنو زهرة: ١٦٣	جهينه: ٤٩٨
بنو عبدالمطلب: ٤٨٠	خزاعة: ٤٧٦
بنو هاشم: ١٦٣، ١٦٤، ١٨٤	خزاعي: ٤٧٦
بنی: ٣٦٦	خزر: ٩، ٣٨٥
بنی اسرائیل: ٦٩، ٨١، ٨٦، ٢٠١، ٢٥٢	خزرج: ١٦٠، ١٦١، ١٦٢
٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٣٢٩، ٣٦٦	خزرجيان: ١٦٢
٣٧١، ٣٧٥، ٤٧٣، ٤٧٦، ٤٨٤	خوارج: ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٨
٥٤٩، ٥٦٠	٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٥٠٩، ٥٢٧، ٥٢٨

۵۸۶	۷۰، ۴۴۵، ۸۰، ۲۶۵، ۴۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳
دهری: ۲۲	۵۸۶، ۵۹۴
دهریه: ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹	نصاری: اهل نجران: ۲۸۵
ربیعہ: ۲۸۷	نصرانی: ۱۸
روم: ۹، ۴۲، ۴۶، ۳۸۵، ۴۴۵، ۴۴۶	نواصب: ۱۱
سبأ: ۳۷۸	یهود: ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۴۰، ۶۹، ۷۲، ۷۴
شیعه:	۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۹۹
شیعه: ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۷۷، ۱۱۳	۴۴۸، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۵۴۷، ۵۵۳
۲۰۹، ۲۱۳، ۵۲۳	۵۸۶، ۵۹۴
عاد: ۷۵، ۹۵، ۴۶۵	یهودیان: ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۷۰، ۷۳، ۷۵
عبدة الشمس والقمر: ۵	۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲
عبدة الكوكب المعروف بالزهرة: ۵	۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳، ۵۲۶
عدی: ۴۱۴	*****
قسریش: ۴۱، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۰	
۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲	
۱۸۳، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۸، ۳۰۰	
۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۶۸	
۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۸۰	
قوم صالح: ۹۵	
قوم عاد: ۹۵، ۴۶۵	
مشرکان عرب: ۲۲، ۳۳	
مضر: ۲۸۷	
نجران: ۲۸۵	
نصاری: ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۰	



مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

